

جہانگیر نامہ

یا

توزک جہانگیری

نویسنده:

نورالدین محمد جہانگیر گورکانی

بنیست آغاز پاک و تنه فتنه
هجرت پیبر اسلام و حنیف
سالمو پیروز از نقد ب
کدام رای

جہانگیر نامہ

توزک جہانگیری

نور الدین محمد جہانگیر گورکانی

بہ کوشش
محمد ہاشم



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

بنیاد فرهنگ ایران
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۹ در چاپخانه زر
چاپ شد

تقدیم به :

روح پاک پدرم

فهرست مطالب

مقدمه	متن کتاب	۱ - ۵۱۶	نه - شصت
دیباجه مولف			۱ - ۲۹
نوروز اول			۲۹ - ۵۰
نوروز دوم			۵۰ - ۷۹
نوروز سوم			۷۹ - ۸۸
نوروز چهارم			۸۸ - ۹۵
نوروز پنجم			۹۵ - ۱۰۹
نوروز ششم			۱۰۹ - ۱۱۷
نوروز هفتم			۱۱۷ - ۱۳۳
نوروز هشتم			۱۳۳ - ۱۴۷
نوروز نهم			۱۴۷ - ۱۵۸
نوروز دهم			۱۵۸ - ۱۷۹
نوروز یازدهم			۱۷۹ - ۲۱۱
نوروز دوازدهم			۲۱۱ - ۲۵۴
نوروز سیزدهم			۲۵۴ - ۲۹۹
نوروز چهاردهم			۲۹۹ - ۳۳۱
نوروز پانزدهم			۳۳۱ - ۳۷۱

جهانگیر نامه	هشت
۳۹۰ - ۳۷۱	نوروز شانزدهم
۴۰۲ - ۳۹۰	نوروز هفدهم

دنباله جهانگیر نامه - نگارش : معتمد خان

۴۳۴ - ۴۰۶	آغاز سال هجدهم از جلوس
۴۳۸ - ۴۳۴	آغاز سال نوزدهم از جلوس

ضمیمه جهانگیر نامه تالیف : محمد هادی

۴۷۷ - ۴۴۱	مقدمه
۴۸۵ - ۴۷۷	وقایع سال بیستم
۵۰۶ - ۴۸۵	وقایع سال بیست و یکم
۵۱۶ - ۵۰۶	وقایع سال بیست و دوم
۵۹۲ - ۵۱۷	حواشی و تعلیقات

پیشگفتار

ابوعثمان جاحظ علامه و ادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) در تعریف ادب گفته است: "الادب هو الاخذ من کل علم بطرف" ادب چیدن از هر خرمنی خوشه ای و از هریستانی عنجه ایست"

ادبیات هرملتی همچون آئینه ایست صافی و روشن که درجه ذوق و هوش و کمال معنوی و چگونگی حالات افراد آن ملت در آن نمایان است. میان ذوق و ادبیات همیشه رابطه مستقیم وجود داشته است.

درهرجا و هرزمان که از ذوق و زیبایی نمونه وجود داشته باشد، ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است، پس هرگفتار منظوم یا مشور یا کرداری که دارای بهره ای از ذوق و زیبایی، طرافت و موزونی، لطافت و نازک کاری باشد و بدین زیور خدادادی آراسته داخل در مقوله ادب خواهد بود.

ادبیات فارسی با سابقه دوهزار ساله خود بی شبهه یکی از غنی ترین منابع ادبی جهان را دربردارد. شعرا و نویسندگان فارسی زبان اعم از ایرانی و غیرایرانی با کلامی سحرآمیز و آفرینش و هسنی را مورد تدقیق و تحقیق قرار داده اند. اگر چه عامل اصلی در تکامل ادبیات فارسی قدرت خلاقه این زبان و علاقه و ذوق فارسی زبانها بوده است ولی بدون شک نمی توان تاثیر تشویق و ترغیب امرا و پادشاهان را در این امر نادیده گرفت. بسیاری از آثار فارسی مستقیما به اشارت سلاطین نوشته و نگاشته شده است. باری هندوستان از جمله ممالکی است که مدتها مهد گسترش زبان فارسی بوده است و در طی دوران سلسله گورکانی فارسی زبان رسمی دربار بشمار می رفته و بسیاری

ر بالاعت مهم به فارسی ندوین سده است و نیز بسیاری از امرا و سلاطین هندوستان در گسترش و توسعه زبان فارسی کوشیده اند.

امروز سر اگرچه از سلاطین و ملات خبری نیست ولی مردم به هدایت دوق سلیم خود فارسی می آموزند و سعی دارند خود را از حرم بی دریغ فارسی بیسی سخشد. کشتن و حادثه ای که گویا خداوند در زبان فارسی به ودیع نهاده خیلی رود مرا سیر به ماسد هزاران هزار افراد دیگر خود کشیده در دبیرستان و کالج از میان دو زبان فارسی و عربی به عنوان زبان خارجی کلاسیک فارسی را برگزیدم و سپس در دوره فوق لیسانس مسعلا به مطالعه فارسی پرداختم و به احد درجه فوق لیسانس و مدال طلائی به عنوان ساگرد معیار از دانشگاه کلکته در سال ۱۹۶۲ میلادی آیدم. در سه ۱۹۶۸م وارد دانشگاه تهران شدم و دوره سه ساله دکترای مخصوص خرحان را گذرانده "تصحیح اسفادی جهاگیر نامه" نوشته سوزالدین محمد جهاگیر را به عنوان رساله دکترای اسباب نمودم و سپس میکرو فیلم از کتابخانه های خارج از ایران به وسیله کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انجام گرفت و پس از آن کار استساج و معسسه آغاز شد.

حریر و فایع سلطنت نا سال هفدهم خلوس وسیله خود جهاگیر نامه معن آمده و پس تحریر بصورت شرح و فایع روزانه، روزنامه بود. پس از آنکه جهاگیر خود تحریر و فایع را متوقف ساخت معتمد خان بخشی را مامور انجام این مهم صاحب ولی خود در تصحیح آنچه معتمد خان می نوشت را عهده دار گشت. جهاگیر نوشته های معتمد خان را پس از تصحیح وارد در مسودات خود ساخت.

جهاگیر خود در این مورد در جهاگیر نامه چنین اشاره می کند:

" چون از معصعی که دو سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی ننمود که به مسودات سوانح و فایع بنام پرداخت درین ولا که معتمد خان از خدمت دکن آمده سعادت آسانس در یافت، چون از بنده های مراحدان و شاگردان سخنم بود و سابق سر سر رشته این خدمت و ضبط و فایع به عهده او بود، حکم فرمودم که از تاریخی که نوشته سده (آمده) مشارالیه به خط خود سوسد و در دیل مسودات من داخل سارد و آنچه بعد از این ساج شود به طریق روزنامه مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده و به بیاض می سپرده باشد " ۱

سپس معتمدخان نوشتن وقایع را ادامه می‌دهد ولی بعد از چند مدت بعضی در وسط حلوسه نوردهم بدون علت معلوم وقایع نویسی جهانگیرنامه قطع می‌شود.

جهانگیرنامه اولین کاسی است که خاطرات و شرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکاسی را دربر دارد. قبل از جهانگیرنامه کتابهایی بطیر تورک تیموری از امیر سمور گورکان، سارنامه یا تورک‌ناری از طهرالدین محمد بابر بربان ترکی نوشته شده بودند اما با این وجود جهانگیرنامه مهمترین و اولین کاسی است که به زبان فارسی در دگر وقایع حکومت یک پادشاه گورکاسی تحریر یافته است.

این کتاب حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان سلف جهانگیر می‌باشد. این مطالب بعدها مسعی شده برای بسیاری از نویسندگان که دست اندرکار تحریر تاریخ هندوستان بودند. من جمله کتاب معروف "تاریخ هند بروایت مورخان هندی" ۱ در ضمن وقایع دوره جهانگیری ترجمه کاملی از کتاب جهانگیرنامه است.

می‌دانیم که حاکمان هندوستان در اصل ترک و ترک زبان بودند. جهانگیر شاه نیز به زبان ترکی تسلط کامل داشت. چنانکه خود می‌نویسد "با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم" ۲

با توجه به تسلطی که بر زبان ترکی داشت، جهانگیر شاه نیز می‌توانست شرح واقعات خود را به روش نیاکانش در تحریر کتبی چون تورک تیموری و تورک‌ناری به زبان ترکی بنویسد اما به خاطر علاقه شدیدی که به زبان و ادب فارسی داشت این زبان شوا را برای ادای مطالب خود برگزید. شاید یکی از عللی که جهانگیر را وادار می‌داشت و قعیاب خود را به زبان فارسی بنویسد این بوده باشد که او می‌دید ترجمه‌هایی که از کتب مشاهیرات او به زبان فارسی شده است ناقص و نازیباست زبانی که جهانگیر در نوشتن جهانگیرنامه بکار برده است زبانی محکم و مطابق با معیارهای آن عصر است، نثری دلچسب که خواننده را مطلقاً خسته نمی‌کند.

اینک در آغاز هفتمین سال اقامت در ایران بی‌غایت مرورم که با نوشته‌ای غنی تر و اندیشه‌ای پربارتر به کار دیدار پایان می‌دهم. آرزوی من این است که کار کوچکی که در تصحیح و تحقیق این کتاب به انجام رسانیده ام مورد قبول اسانید و ملت دانش‌دوست ایران قرار گیرد.

مقدمه

آشنائی مختصری با سلسله تیموریان هندوستان

مهمترین و بزرگترین سلسله ای که در هندوستان به حکومت رسیدند تیموریان یا مولان بودند. اگرچه مغوذ تیموریان به هندوستان از زمان حملات امیر تیمور به هندوستان آغاز شد، لیکن بابر شاه با سرانداختن خاندان لودی افغانی خود را در این سرزمین مستقر ساخت.

طهمرالدين محمد بابر مؤسس سلسله تیموریان هندوستان از ترکان جغتائی بود. او از حاسب پدر پنج پست با تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیز خان می‌رسید. پدرش عمر شیخ بن ابوسعید در یک امیر شین کوچک تیموری در آسیای مرکزی یعنی فرغانه حکومت می‌کرد.

بابر بعد از درگذشت پدر خود در ماه رمضان سنه هشتصد و نود و سه در ولایت فرغانه به سن دوازده سالگی به پادشاهی رسید. او بسیار کوشید که فتوحاتی در ماوراءالنهر بدست آورد اما بزودی دریافت که قدرت روزافزون اربکان شیبانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است. ازین رو در سال ۹۱۵/۱۵۰۴ کابل را گرفت و تقریباً بلافاصله هند را تا کناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد.

دسته ای از درباریان ناراضی سلاطین لودی دهلی وی را به مداخله در امور مملکت خویش خواندند. بابر سیزچین کرد و پس از سردی با سلطان ابراهیم دوم او را در

پای پت در سال ۹۳۲/۱۵۲۶ شکست داد.

گویند بابر در این سرد سپاه یایه قولی دوارده هزار سرباز همراه داشت و حال آنکه افراد لشکر سلطان ابراهیم به صدهزار بالغ می شد. بابر در این جنگ استعاده از نوپ که صدائی مهیب شنید می کرد، قبل هائی را که در لشکر محاصم بود نرساند و در سیحه قدرت این قبلها علیه لشکر سلطان ابراهیم تکار رفت و سرانجام شکست در لشکر او افتاده و خود او نیز در جنگ کشته شد و بدین ترتیب بابر پادشاه هندوستان گردید.

بسر سال بعد مقاومت امرای راجپوت را سر در کالوا، در نزدیکی آگره درهم شکست. معهدا اس پیورسها پیور مقدمه کار بود و قدرت مغولان پیور شالوده و پایه محکمی در خاک هند داشت که بابر در ۹۳۷ ه. ق. وفات یافت و همیون شاه حاکم او کنت ولی پراثر نورش امرای افغانی به سرکردگی شیر شاه سوری همایون پسر بابر محبور شد از هند شمالی به سند، و از آنجا به افغانستان و ایران بگریزد و مدت پانزده سال در آن دار بماند. بعدها ضعف جانشینان شیر شاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ به هند بازگردد و حکومت خویش را در دهلی و آگره مسخر سازد. همایون حدود پانزده سال در حال دریدری بسر برده و سپس با کمک ارش شاه ضمهاسب صدهزار را در سه ۹۵۸ و کابل را در سه ۹۶۲ فتح کرد، سپس در سه ۹۶۴ ه. ق. هندوستان را دوباره تسخیر نمود و آب رفته را به حوی باز آورد. اما حکومت محدودی پس از یک سال دوام نیافت و سرانجام در سال ۹۶۳ دهر وجود او پسه شد.

تاریخ وفات همایون را اربین مصرع جسه اند:

همایون پادشاه از بام اوماد ۹۶۳ ه. ق. ۱

جلال الدین محمد اکبر شاه: پس از درگذشت همایون شاه پسر او اکبر که در سال ۹۴۹ در امرکوت از همسر ایرانی او حمیده بانو بیگم به دنیا آمده بود، به سن چهارده سالگی بر حسب سنت خلوس نمود و ناپناه سال در نهایت قدرت و نفوذ بر هندوستان حکومت کرد.

اکبر شاه بدون تردد سردار و سیاستمداری بزرگ و حالب سر از آن یک مفکر و

مصلحتی مذهبی بود او با آوردن مذهبی سام دیس الهی پژوهش و کجکاوای عمیق خود را درباره ادیان بطورکلی نشان داد. دیس الهی آورده اکثر طبعی از اصول کلی و مورد قبول سایر ادیان برگ بود.

اکبر افراد مختلف از نژادهای مختلف را که مرکب از ترک و افغان و ایرانی و عرب و هندوستانی بود، با هم خوش داد و از آنها یک طبعه حاکمه بوجود آورد. اینان مسیداران مملکت را تشکیل می دادند و هر یک ناچار به تدارک تعدادی سپاهی بودند تا به هنگام جنگ در اجتناب از کسر شاه قرار دهند، حقوق و مواجب آنان به وسیله حاجب یا نبول تامس می گشت. اما حاجب مانند اعطاع که در سرزمینهای عربی اسلامی معمول بود موروثی نبود^۱

هنگامی که اکبر شاه فوت کرد مرزهای فلپرو او از شهر فندهار در مغرب تا شهر داکا پایتخت بنگلادش در مشرق و از سری نگر (کشمیر) در شمال تا حد شهر احمد نگر در جنوب امتداد داشت.

اکبر شاه برگ بعد از پنجاه و یک سال حکومت در تاریخ ۱۳ جمادی الثانی در سن ۱۵۱۴ هـ. ق/ ۱۶۰۵ م از جهان فانی به جهان نامی شتافت.

اکبر شاه قبل از مرگ امرا و درباریان خود را جمع کرده و پسر یگانه خویش جهانگیر را که در آن زمان ساهزاده سلیم خوانده می شد حاشین خود قرار داد.

جهانگیر شاه پس از بیست و دو سال حکومت در ۱۵۳۷ هـ. ق درگذشت و پسرش شاه جهان تحسینمورسان هندوستان را تصاحب کرد. شاه جهان سر مانند پدر خود در حفظ و حراست ملک و صب سعی بلیغ و جد و اجتر نمود و فلپرو خویش را در دکن توسعه داد.

شاه جهان چهار پسر داشت. دارا شکوه، شاه شجاع، اورنگ زیب و شاه مراد. شاه جهان دارا شکوه پسر ارشد خویش را به عنوان ولیعهد اعلام کرده بود، اما اورنگ زیب علیه اس بصمیم وی قیام کرد و بعد از زندانی کردن شاه جهان در ۱۰۶۹ هـ. ق و کشتن برادران خود تحت تیموری را به تصرف درآورد.

اورنگ زیب که دوره پادشاهی وی پنجاه و یک سال طول کشید آخرین امپراتور برگ تیموری است. مرگ وی که در ۱۱۱۸ هـ. ق روی داد عظم و شکوه تیموریان

هندوستان را پایاں بخشید. پس از او سلاله تیموریان یکلی دچار هرج و مرج گردید. دولت مرکزی اندک اندک نفوذ و قدرت خود را از دست داد و دهها فرما رواهی مستقل در حدود علمرو نیموری بوجود آمد تا آنکه بهادرشاه ظفر آخرین فرما روای تیموریان در سال ۱۸۵۷م (۱۲۷۴ه.ق) و سیبه انگلیس از سلطت حلع و به رنگون (برمه) نیعید شد و بدین ترتیب سلسله بزرگ تیموریان هندوستان که در ۹۳۷ه.ق بابر آن را تاسیس کرده بود بدست انگلیسها منقرض گردید.

شرح احوال نورالدین محمد جهانگیر مؤلف جهانگیر نامه یا نزوک جهانگیری

جهانگیرشاه در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه هفتاد و هفت هجری تولد یافت^۱. و نام اصلی او سلطان سلیم بود.

مادر سلیم که در هندوستان به "مریم رمانی" ملقب است دختر راجه بهارامل حاکم جی پور بود. سلیم پسر ارشد اکبر شاه نیز بود.

تحصیلات: مطابق رسم معهود سیموری چون عمر شاهزاده سلیم چهار سال و چهار ماه و چهار روز شد، اکبر او را به تحصیل علم و دانش و هر یزد بزرگان گذاشت، بدین منظور اکبر شاه جشن بزرگی برپا کرد و در یکی از ایام مسعود یعنی روز چهارشنبه بخت و دوم رجب سال سهد و هشتاد و یک شاهزاده را به مکتب مرستاد آ. او تحت نظراستادان بزرگ آن دوره مانند مولانا میرکلاں هروی، ملک الشعرا فیضی، عبدالرحیم خانن، مولانا احمد علی و صدرجهان تعلیم یافت. سلیم تحب بوجهات بزرگان و بوابع عصر خود در علم و ادب مهارتی بسزا بدست آورد و خصوصا هیئت و طبیعیات و هن انشاء و خطاطی را بحوبی فرا گرفت.

جهانگیر ربان سرکی را که زبان نیاکان او بود، از خاننجانان آموخت چنانکه خود میگوید: "باوجود اینکه من در حطه هندوستان تربیت یافته ام می توانم بخوبی تمام

۱- جهانگیر. جهانگیرنامه، ص ۱

۲- ابوالقاسم حالی، شاهان شاعر، ص ۲۸۹

در زبان ترکی حرف بزیم و چیم بسویم^۱

جهانگیرگشته از زبان عربی، فارسی، ترکی، زبان محلی را نیز بخوبی می‌دانست. او در اوقات فراغت با پانديتان و مرتاضان هندو مباحثه می‌کرد و از معاشرت ایشان استفاده می‌برد.

ازدواج: جهانگیر نیز مانند سایر شاهزادگان و مرمانروایان آن دوره چندین بار ازدواج کرد. مهمترین ازدواج جهانگیر با سورجهان بیگم، دختر غیاث بیگ تهراسی بود که در سال ۱۵۲۵ ه.ق اتفاق افتاد.

اوضاع واحوال سياسي در دوران نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

در مسئله جانشینی اکبرشاه دو گروه بزرگ و زبردست به وجود آمده بودند: یکی به سرداری راجه ماسنگه (دائی خسرو پسر ارشد جهانگیرشاه) و خان اعظم (پدر رن خسرو) که سلطان خسرو پسر جهانگیر را حمایت می‌کردند و دیگر گروهی مشتمل بر اغلب سرداران و امیران اکبرشاه که خواهان جهانگیر بودند. ولی اکبرشاه خود در روزهای بیماری همواره از جهانگیر به عنوان جانشین خود سخن می‌گفت که فرزند من سلیم (جهانگیر) جانشین من است و ننگال از آن خسرو است. اکثر بزرگان دربار نیز صلاح خود را در پشتیبانی از جهانگیر دیده و چنین کردند. اکبرشاه قبل از وفات بخود در حضور کلیه سرداران بزرگ، جهانگیر را جانشین خود معرفی کرد.

شاهزاده سلیم بعد از درگذشت پدر خود، حلال‌الدین محمد اکبر، در روزیستم جمادی‌الثانی در سنه ۱۵۱۴ ه.ق/ ۱۶۰۵ م در آگره بر تخت سلطنت جلوس کرد و لقب نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بر خود نهاد و بدین ترتیب دوران پادشاهی را آغاز کرد.

اگرچه در مقابل زحماتی که پدر او اکبرشاه و نیاکان وی بامر شاه و همایون برای برقراری سلطنت و قدرت و حلال در هندوستان کشیده بودند، زحمات او برای توسعه دادن سلطنت خویش و متوحاتی که در شمال و جنوب هندوستان انجام داد، چندان

قابل توجه نیست ولی اسعد داد و آماجگی ای که در محارست و محافظت کشور پهناوری ماسد هندوستان شان داد قابل تقدیر و ستایش فراوان است.

همانگونه که مذکور افتاد صل از درگذشت اکبر شاه برای حانشنی او دو گروه موجود آمده بودند، جهانگیر شاه برای بدست آوردن دلهای رمیمه در بدو پادشاهی خود همه امیران و سرداران پدر خود را به منصب مناسب و حوایز و انعامات سرافراز کرد. مخصوصاً میرزا عیاش بیگ تهرانی را لقب اعتمادالدوله داد و منصب او را اضافه نمود و منصب شیخ مرید بخاری، معصوم و ریحان، عبدالرزاق معصومی، شریف خان امیرالامرا، راحه ماسنگه، مهابت خان و عبدالرحیم صاحبان و غیره را علاوه بر آنچه از عهد پدرش داشتند، افزونی بخشید و به ندیریح آنان را مددکار خود ساخت و هر یک را جایگیری داده برای نظم و نسق مملکت روانه جا و مقام خویش گردانید.

جهانگیر بعد از جلوس برای محافظت و محارست و اداره کردن امور سلطنت وسیع خود احکامی به عنوان دستورالعمل حکام ممالک محروسه ندوس و به اجرا درآورد.

جهانگیر نیز ماسد پدر را پیروان هر مذهب و دین و طایفه را مسالمت و دوستی رفتار می کرد. با راجپوتان که طایفه ای قوی و پیرفدرب و جنگجو بودند روابط حسنه داشته و برای نفویب این رابطه با دخترهای حکمرانان راجپوتان مختلف ازدواج کرد و برای شاهزادگان سیر از دختران آنها خواستگاری نمود و در اندک مدتی پیوند راجپوتان را سلسله تیموریان محکم گردید و میانشان پیوند خویشی برقرار شد.

نصوات جاه طلبانه و توسعه طلبانه جهانگیر

عزم تسخیر ولایت رانا امرسنگه حاکم اودی پور. بعد از جلوس چون تمام امرا با افواج خودشان در دربار حاضر شدند جهانگیر آنان را تحت فرماندهی پسر خود سلطان پرویز درآورد و روانه ملک رانا که سر به شورش برداشته بود ساخت تا او را مطیع و فرمانبردار کند. ولی تسخیر ملک رانا برودی میسر شد و سرانجام در ۱۵۲۳ ه. ق سلطان خرم پسر جهانگیر شاه که بعدها به شاه جهان شهرت پیدا کرد، آن ملک را تسخیر کرد و رانا به متابعت سلطان خرم گردن نهاد.

جهاگیر مانند پدر خود عزم تسخیر ولایت موروثی خویش ماوراءالنهر را داشت و می‌خواست که اگر هندوستان از فتنه و فساد بطور کلی پاک شود یکی از فرزندان خویش را در هندوستان گذاشته به میام توفیقات الهی روانه ولایت موروثی گردد^۱ ولی او سیر مانند پدر موفق شد و در هندوستان ماند.

بعد از فتح ملک رانا شورش طغیان عثمان اعلان در بنگاله بدست اسلام خان فروپشت و عثمان بدست او به قتل رسید و بنگاله بطور کامل مفتوح شد و از فتنه و فساد پاک گردید.

جهاگیر سپس فرزند خود سلطان حرم را سرور دکنیان یعنی حکمرانان جنوب هندوستان فرستاد. کار تسخیر آن خطه سیر بخوبی انجام رسد و سلطان خرم تمام حکمرانان دکن را مجبور به اطاعت کرد و از آنها پیشکش های گرانقدر و سی شمار گرفته نزد پدر بارگشت و بخاطر این فتح خطاب شاه جهان گرفت.

شاه جهان بزرگترین فحی که مایه افنچار تاریخ سیموریان است، برای جهاگیر عملی ساخت و آن فتح قلعه کاکره بود که در سال ۱۰۳۱ ه.ق بعمل آمد. جهاگیر همواره بدین امر بس افنچار می‌کرد^۲

جهاگیر در اواخر سلطنت همواره مریض بوده، هوای گرم هندوستان به طبع او سمی ساخت و لهدا او بیشتر اوقات خود را در منطقه بهشت گونه کشمیر می‌گذراند، و از مرکز دور بود و درین زمان نور جهان بیگم همسر او اداره امور مملکت را در دست داشت. جهاگیر در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می‌نمود. البته لازم به تذکر است که امرای ایرانی نژاد نیز که در دربار جهاگیر بودند، در کسبه امور دولت نفوذ عمیقی داشتند، در همین احوال بود که شاه عباس اول سیر و شکار را بهانه ساخته بر قلعه قندهار حمله ور می‌شود و آنجا را تسخیر می‌کند. جهاگیر ازین خبر بسیار ناسف خورده و آن را در شان شاه عباس که دارای مملکت بزرگی چون ایران است سمی شمارد. خصوصا با وجود دوستی و محبتی که در میان دو سلطان استوار بود جهاگیر می‌گفت که برای بدست آوردن قلعه قندهار شاه عباس او را فریب داده و سیر را بهانه ساخته است.

۱- جهاگیر نامه، ص ۱۶

۲- جهاگیر نامه، ص ۲۶۲ تا ۲۶۳

باری پس از فتح قندهار ایلچی ایران به دربار جهانگیر می‌آید و عذرخواهی شاه عباس را بصورت نامه ای به حضور جهانگیر می‌آورد. مضمون آنکه ما برای سیر آمده بودیم و می‌خواستیم قلعه را هم سیر کنیم ولی گماشتگان شما حاضر بودند که از ما پذیرائی کنند. ما هم ناچار شده قلعه را تسخیر کردیم، اما حاضر هستیم که دوباره این قلعه را به گماشتگان شما بسپاریم^۱

جهانگیر درباره این واقعه در نامه ای که به شاه عباس نوشته است اظهار تاسف کرده و او را ملامت می‌کند^۲

بعد از رحلت نمودن سفیر ایران و مرستادن نامه در جواب شاه عباس جهانگیر مصمم می‌شود که با لشکر بزرگ بر ایران حمله کند و برای انجام این مهم به شاه جهان که در آن زمان در دکن بود، نامه می‌نویسد که هرچه زودتر ملازمت نماید و خود را آماده بیکار با شاه ایران کند. شاه جهان جهت امثال فرمان پدر عازم جنگ می‌شود و می‌فهمی که به مدد می‌رسد به تصور اینکه این امر بهانه ای بیش نیست و در واقع سورجهان بگم می‌خواهد او را از هندوستان دور کرده شهرنار پسر دیگر جهانگیر و داماد خود را حانشین وی کند. مصمم می‌شود در این امر تردد کند و امروز را به فردا موکول سازد. این تعویب بداحسا می‌رسد که جهانگیر در می‌یابد شاه جهان فی الواقع سعی خواهد دستور او را اجرا سازد، لاجرم شهریار و دیگران را برای این مهم نامرد می‌کند، اما به علت جنگ داخلی لشکر پادشاهی با شاه جهان که درین هنگام شورش کرده بود کاری از پیش نمی‌رود و قندهار ناچند سال در دست ابراسین می‌ماند.

سالهای آخر زندگی جهانگیرشاه در ناراحتی می‌گذرد. در همین زمان است که بنا بر اثر ناعاقبت اندیشی و بی احتیاطی نورجهان و دشمنی وی برادر خود آصف خان، جهانگیر و نورجهان به اسارت مهابت خان درمی‌آیند و مهابت خان آن دو را فریب یک سال در اسارت خود می‌گیرد. ولی بعد از یک سال بواسطه گشته شدن بسیاری ارسپاه مهابت خان بدست احدیان قوای او ضعیف گشته و نورجهان با حيله، خود و همسرش را از قید اسارت رها می‌سازد. مهابت خان پس از رهایی جهانگیر و همسرش فرار کرده

۱- جهانگیرنامه، ص ۳۹۷

۲- ایضا، ص ۴۰۰

به شاه جهان که در آن زمان به لقب بی‌دولت شهرت داشت و در واقع علیه پدر شورش کرده بود، می‌پیوندد^۱

پس از جهانگیر سلطان خسرو در سال ۱۰۳۰ ه. ق. و سلطان پرویز در سال ۱۰۳۶ ه. ق. در زمان حیات پدر خود فوت کرده بودند.

مرض جهانگیر شاه در سال هزار و سی و هفت هنگام مراجعت از سرگلزار کشمیر در راه سردیک به راجور شدت پیدا کرد و "هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هفتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم آبان ماه الهی و بیست و دوم از خلوس اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه برفری ساکنان خطه افلاک افکند و درس شصت سالگی جان به حان آفرین سپردند"^۲

پورجهان بعد از درگذشت شوهر خود جهانگیر شاه و کشته شدن شهریار دامادش ناچار گوشه‌گیری اختیار کرد و در سنه ۱۰۵۵ ه. ق. / ۱۶۴۵ میلادی درگذشت.

مقبره جهانگیر در شاهدره در نزدیکی لاهور از جمله ساختمانهای بسیار زیبا و پر عظمت کنار رودخانه راوی است و در نزدیکی آن سیز مقبره پورجهان است که خود در زمان حیات ابن هردو بنا را ساخته بود. اس شعر را نیز پورجهان برای لوح مرارخویش ساخته است:

بر مرار ما غریبان نی چراغی نی گلی نی پر پروانه سورد، نی سراید بلبل^۳

اخلاق و عادات جهانگیر

جهت پی بردن به اخلاق و عادات جهانگیر قبل از هرچیز مطالعه کامل و دقیق جهانگیرنامه که نوشته خود اوست، لازم می‌باشد. این بدقیق و بررسی قضاوت درباره اخلاق و عادات جهانگیرشاه را ممکن خواهد ساخت درغیر این صورت آنچه گفته شود بیشتر حدس خواهد بود تا تحقیق. هر حرف و لفظی از کتاب جهانگیرنامه چون آئینه‌ای صفات مصف آن را بارتاب می‌کند.

از آنجا که جهانگیر خود شاه بود و همگان را تحت تسلط و قدرت خود داشت از

۱- جهانگیرنامه، ص ۴۸۴ تا ۴۸۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۵۰۷

۳- ابوالعاسم حالت، شاهان شاعر، ص ۲۹۹

هیچ کس انا نمی نمود و هرآنچه از بیک وید لازم می دید با صراحت و رک گوئی باز می کرد. حتی در مورد شخص خودش نیز از این صراحت حاصل نگرفته و هرآنچه از اعمال بیک وید داشته و کرده صریحا متذکر گردیده است. اگر شراب می خورد به مانگ کوس می خورد و مانند حدش بابر به این نکه معروف بود.

جهانگیر برای پدر، فرزند و فرمانبردار و خلیف بود. اگرچه در عهد شباب به اقباضی حواسی و افساد چاپلوسان مدتی کوتاه علیه پدر شورید اما پس از آن که عذر مفصّر به درگاه پدر آورد دیگر هرگز سر از اطاعت او نییچید و هرگاه ازو باد می کرد مراتب احترام و سپاس را بحای می آورد تا آنجا که به گفته خود پدر را حدای مجاری می شمارد^۱

جهانگیر در مورد فرزند خود اگرچه طاعی و باعی می شدند بار به رفق و محاملت رفتار می کرد. او هرگز دست به خون فرزند نیالود و حال آنکه در همان زمان شاهان صفوی به اندک حشمتی اولاد خود را به عقاب مرگ گرفتار می ساختند^۲. اگرچه خسرو پسر جهانگیر شاه بر او شورید و طعبناسی بپا ساخت اما چون مغلوب جهانگیر شد تنها محاراسی که در حق او اعمال گردید حبس و تحت نظر گرفتن او بود^۳. جهانگیر با سوادگان و برادرزادگان خود نیز با شفقت و مهربانی خارق العاده رفتار می کرد^۴.

جهانگیر به پسران و دختران سلطان حرم پسر خود بسیار علاقه مند بود تا آنجا که برای رفع خطر از وجود شاه شجاع پسر خود و پسر سلطان خرم از شکار حیوانات و آزار آسان توبه می کند و دست می کشد^۵.

بازی من حیث المجموع جهانگیر پادشاهی سلیم الطبع و مردم دوست و مهربان بود. ستم بی دلیل بر کس روا نمی داشت و البته گناه بزرگ را نیز بی عقاب نمی گذاشت. از حیث رسیدگی به حال رعیت فقیر و امداد در میان تمامی پادشاهان این سلسله و حتی سایر سلاله هندی بی نظیر و عدیل بود. او همواره از بی نواپان دستگیری کرده و

۱- جهانگیر نامه، ص ۵۹۲

۲- رک: جهانگیر نامه، ص ۳۴۰ و ۳۰۰

۳- ایضا، ص ۱۳۴ - ۱۴۲

۴- جهانگیر نامه، ص ۴۴

۵- ایضا، ص ۲۸۱

چون به شهری وارد می‌شد قبلاً فرستادگان بدانجا اعرام می‌داشت تا حتی‌المقدور به بیوه ریان و از یافندگان کمک و مساعدت کنند.^۱

عدالت جهانگیر: جهانگیرشاه به عموماً شاهی عادل و دادگر شهرت داشت تا آنجا که در همه اکثاف مملکتش از (عدل جهانگیری) سخن در میان بود در مورد عدل جهانگیر داستانها و کتب فراوان نوشته شده است. جهانگیر در رعایت عدل حتی از همسر حرم خود نیز نگذشت و او را بدست قضاات سپرد تا محاکمه شود.^۲ او هرگز ظلم شاهزادگان و یا امرا را در هر نقطه از مملکت که بودند نمی‌بخشید و داد مظلوم را می‌داد.^۳

اعتقادات مذهبی آن دوره و جهانگیر: در دربار اکبرشاه گورکانی همواره جمعی از علماء فرو محلف و ادیان متفاوت چون مسلمان، هندو، مسیحی، کلیسی و زردشتی گرد بودند. این دانشمندان اغلب برسر مسائل دینی و ارحمیت عقیده خود با دیگران در ستیز می‌شدند. اکبر به فکر اتمام که مسلک واحدی را پی‌ریزی کند که مورد قبول تمامی این افراد و هم مسلکان آن‌ها باشد. پس مشورت و نظر خواهی این فقها و دانشمندان ایجاد کرد که خود آنرا دین الهی می‌خواند. بسیاری از علماء درباری و اطرافیان اکبر مذهب حدید را پذیرفته و یا لافل نظاهر به ایمان بدان می‌کردند لیکن عامه مردم و آن دسته از علمای راستین که به مذهب اصل خود اعتقاد و ایمان داشتند بدعت او را بپذیرفتند و به دین سابق خود به قیام رندان و تشکجه نافی ماندند. ارضایتی مردم از عمل اکبر در تمامی دوران حکومت او دوام نداشت و دامنه آن به حکومت جهانگیر و پسر و حاشین او نیز کشیده شد لیکن جهانگیر خود در رمره افرادی بود که بر عمل پدر خود اکبرشاه صحه نمی‌گذاشت و با آن مخالف داشت.^۴

۱- جهانگیرنامه، ص ۱۴۴

۲- شیلی معامی، مقالات شیلی (اردو) جلد چهارم، ص ۱۵۹

۳- رک: جهانگیرنامه، ص ۹۹

۴- می‌گویند که شورش و طعمان شاهزاده سلیم (جهانگیر) در زمان حکومت اکبرشاه موجب همساختلاف نظر مذهبی بود و علما و بزرگان هر مذهب و ملت درس مورد جهانگیر را کمک کرده بودند.

جهانگیر اگرچه خود از نظر مذهبی بسیار آزاد اندیش بود لیکن نمی خواست که تمام مذاهب یکی شود و وحدت مذهبی بوجود آید بلکه ترجیح می داد پیروان هر مذهب در مذهب خود بماند و به آنچه اعتقاد دارند پایرجا باشد و خود در جهانگیرنامه می آورد که در عهد حکومت من مذهب آزاد است و هر کس می تواند به هر چه که می خواهد معتقد باشد^۱.

جهانگیر به پیروان تمام مذاهب احترام می گذاشت و اگرچه خود مسلمان بود ساعنها در خدمت علمای هندو و پادیت هائی چون جدروپ پسر می برد و از محضر آنان کسب فیض و دانش می نمود^۲. و گاه در براسم مذهبی هندوان شرکت می جست^۳. با وجود این آزاداندیشی جهانگیر در اواخر عمر بیشتر صیغه مسلمانی به خود می گیرد و این بیشتر تحت تاثیر تبلیغات و تلقیبات علمای مسلمان درباری بود تا آنجا که پس از فتح قلعه گانگره که تا آن زمان به دسب هیچ حاکم مسلمان بیعتاده بود جهانگیر به فتح آن مباحات می کند و می گوید تا همه ما مسجد بسازد و گاو بکشند تا در تاریخ نسخ بر ملعه بدست یک مسلمان ثبت شود^۴.

اگرچه اردواج با دختران هندو از زمان اکبر میان سلسله گورکانی بداول یافته بود و جهانگیر خود چند زن هندو در حرم داشت اما نسبت به تزویج دختر مسلمان به پسر هندو سخت تعصب می ورزید و آرا ناروا بی دانست و از این عمل به جدا پناه می جست^۵.

عقیدت مذهبی جهانگیر و روابط او با علمای مذاهب : جهانگیر از دوران حکومت پدر خویش باطر بر نشن و آشنگی بارار مذاهب در هند بود. مذهب برای جمعی شاید و فرصت طلب آویزه ای شده بود تا بوسیله مرید و مراد بازی به مقاصد خود برسد. اگرچه در این بارار آشفته متاع سالم و عاری از غش نیز وجود داشت و آن عالمان وارسته و راستین بوده که مورد احترام جهانگیر بودند لذا جهانگیر در عهد حکومت خود نظر به وحشتی که از این اوضاع درهم برهم مذهب داشت کمر به فشیخت آن بر بست و کسان را که شهادت و متقلب می دید می کشت ولی نسبت به عرفا و علمای واقعی چون جدروپ

۱- جهانگیر نامه، ص ۲۳ و ۲۶

۲- جهانگیر نامه، ص ۷، ۲۸۲ و ۳۱۶

۳- ایضا، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

۴- ایضا، ص ۳۸۷ و ۳۸۸

۵- ایضا، ص ۳۶۰

مریاض و شیخ میر سہایت احرام را مبدول می داشت و در ہر فرصتی بہ محالست با آسہا می پرداخت . جہانگیر چون شیخ نظام تہاسیری و شیخ احمد سرہندی را کہ ادعای مصلحتی داشت مرور شدحت و زنداسی کرد و حال آنکہ این دو در برد مسلمانان احرامی خاص دارند خصوصاً شیخ احمد سرہندی دارای سلفانی سیز ہسب کہ مورد رجوع و مطالعہ مسلمانان می باشد .

جہانگیر خود دارای علائق مدہنی بود و ہر گاہ بہ مرار شرعی می رسید دسب بہ ربارب می برد او سرمایہ و درآمد خاصی را ہموارہ بہ نعمر و جدد سعاف متبرکہ کہ رو بہ حرابی بودند اختصاص دادہ بود .

اصلاحات اجتماعی ورفاہی : جہانگیر بہ پیشبرد رفاہ مردم علاقمند بود و ہموارہ در تاسیس پل و مدارس و بنکاہای خیرہ نظیر دارالایام کہ در سی سہر حدودا موجود بود می کوشید .

از حملہ اموری کہ جہانگیر بہ پایاں دادن بہ آن مہاہات می کند مساعہ مقطوع النسل کردن پسران برای خدمت در حرم بود توصح آنکہ در سگالہ رسم بود کہ مردم پسران خود را مقطوع النسل می کردند تا امر حواحگی حرم سرا بہ آسان تفویض شود و اراہی راہ پولی عاید آنان گردد . جہانگیر کہ این کار را کاری فنیع و غیر اساسی می داشت در پایاں بخشیدن و برجیدن این رسم کوشش فراوان نمود و سرانجام موفق شد مردم را از آن وا دارد .

دیگر برجیدن رسم جوہر بود کہ جہانگیر در پایاں دادن بہ آن سہار کوشید . می دانیم کہ ہندوان مطابق رسوم خود ہمسر مردی را کہ بمیرد تا او ریدہ می سوارند و زنان بہ زندہ سوحس لاجرم بودند و حتی بعضی از قبایل مسلمانان نیز بدین امر ہندوان تاسی کردہ بودند ، جہانگیر سوزانیدن ریان را کہ رسم جوہر حواہدہ می شد متوقف و ممنوع ساخت .

ہمچنین جہانگیر فروش بنگ و ہورہ را سیر ممنوع قرار داد .

روابط جهانگیر با پادشاهان و حکمرانان معاصر

روابط داخلی

جهانگیر بدوا سعی زیاد نمود تا کلیه ممالک متفرق در خاک هند را که در واقع صومالی از ملوک الطوائفی بود تحت سلطه خویش آورد و در این امر تا حد بسیار زیادی توفیق یافت ولی در مواردی هم که نتوانست مستعینا بحشی سحر نماید تا حاکم آنجا نوعی روابط خراجکاری برقرار نمود و بدین ترتیب کلیه حکمرانیهای جزء در خاک هند تابع و خراجگزار حکومت مرکزی یعنی دربار جهانگیر بودند. از میان این حکمرانی ها می توان حکومت نظام شاهی حکمرانی قطب شاهی گلکنده و سه دیگر حکومت بی جاپور را نام برد.

روابط خارجی

روابط سیاسی بین صفویان ایران و تیموریان هندوستان: پادشاهان صفوی همواره به سلاطین گورکانی کمک و معاضدت می کردند. شاه اسماعیل صفوی به بابر شاه در گرسن هرات و قندهار از دست ازبکها مساعدت فراوان نمود و چون شاه اسماعیل عبدالله خان شیبانی سردار ازبک را که دشمن بابر و ایران هردو بود بشکست و کشت، جواهر بابر را که به اخبار درید او بود به عرت و احترام به نزد بابر فرستاد و این سیر به استحکام دوستی دو سلطان سیرو بخشید. در واقع از همین اوقات بود که پادشاهان گورکانی همواره در هنگام نیاز دست کمک به سوی ایران دراز می کردند کما اینکه همایون شاه نیز پس از شکست از شیر شاه سوری به دربار شاه طهماسب اول پناه برد و با کمک اود دوباره تاج از دست رفته بازگرفت. بدین خاطر وجهت بازگرفتن کابل و حکومت هندوستان طهماسب شاه حدود دوازده هزار سرباز ایرانی در اختیار همایون شاه قرار داد در وفای جلوس جهانگیری نیز سالی نمی گذرد الا اینکه نفراتی چند به عنوان سفیر یا عناوین دیگر میان دو دربار هند و ایران مبادله می شود. و هر یک از دو پادشاه که بر دشمنی پیروز می شد پادشاه دیگر به او سربیک می گفت و مقابل شاه پیروز محشی از غنائم جنگ

را به هدیه نرد شاه دیگر می‌فرستاد. تنها مورد اختلاف دو دربار بر سر قندهار بود که رمایی در حیطه حکومت هند و دیگر زمان در تحت سلط سلطنت ایران بوده است.^۱

روابط اجتماعی ایران و هندوستان

گورکانیان بیشتر مراسم و سن خود را با شیوه ایرانیان باستان احیاء می‌دادند و علیرغم آنکه در آن عصر در ایران بیشتر مراسم ملی صورت مذهبی و مسخرج از سن مذهبی بود، در دربار هند سال نو را در نوروز به تقویم ایرانی جشن می‌گرفتند و به سایر آداب و رسوم مربوط به آن شدیداً پای بند بودند و خصوصاً در میان ران حرم آداب و رسوم ایرانی سخت رواج داشت. جهانگیر سیر سوات خلوس خود را بر منای نوروز گذاشته است و روز ول فروردین را جشن می‌گرفته. وچندان به جشن های مذهبی اسلامی با هندو در مقام مقایسه با جشن نوروز واقعی نمی‌سپارده است.

دربار جهانگیر در نوروز شکوه و جلالتی خاص می‌یافت و سرایا آدین بندی می‌شد و آواره خوانان و حبابگران همه جا در نرم و پایکوبی می‌سدد و این سرور تا ۱۹ فروردین ادامه می‌یافت.^۲ حتی اگر در ایام نوروز جهانگیر در سفر بود مراسم را در خیمه گاه و با حلال و شکوه برگزار می‌نمود. از اول فروردین تا ۱۹ این ماه که روز شرف خوانده می‌شد امرا و حکام هدایای گرانسب به خدمت جهانگیر می‌آوردند و در این مهم باید دیگر رقابت می‌نمودند. متقابلاً جهانگیر سیر به آنها هدایائی می‌داد و با مناصب آنها را برقی می‌بخشید.^۳

صرف نظر از اعیاد ایرانی جهانگیر هر هفته شب جمعه را جشن می‌گرفت و هیچ چیر به سفر و به حصر مانع از این جشن نمی‌نواست شد. در این جشن با امرا و بزرگان دربار به پناله گردانی می‌پرداخت

روابط سیاسی و تجاری با کشورهای اروپائی و آسائی؛ علاوه بر روابط حسنه میان

- ۱- برای اطلاعات بیشتر درباره فاصله قندهار لطفاً رجوع کنید به نامه های شاه عباس و جهانگیر، کتاب حاضر، ص ۳۹۷ تا ۴۰۱
- ۲- جهانگیر نامه، ص ۲۹
- ۳- ایضا، ص ۲۹ - ۵۰

دربار جهاگیر و صفویان ایران میان این دو دربار ممالک نوران، ماوراءالنهر، نپ، مکه (عربستان) و ترکیه (استانبول) از طریق مکانبه و ارسال هدایا و استخدام اتباع این کشورها در سپاه و نیز اعزاز و تکریم دانش پژوهان و دانشمندان اس سرزمین‌ها که به‌هند می‌آمدند همواره ارتباط برقرار بود.

در این زمان مهمترین مساله، مساله روابط و بهر که گفته شود نفوذ اروپائیان چون انگلیسی‌ها و پرتغالیها به دربار جهاگیر است.

انگلیسی‌ها در ردیکی بندر "سورت" کشتی‌های خود را مسفر نموده و به‌تجارت می‌پرداخته و پرتغالیها بواخی (گوآ) را محل تردد خود قرار داده بودند، جهاگیر خود متمایل به جانب انگلیسیان بود و حتی یکبار که میان پرتغال و انگلیس بر سر برقراری روابط و نفوذ در هند برخوردی پیش‌آمد جهاگیر به انگلیسها کمک و مساعدت نظامی نمود. علاوه پادشاه انگلیس جهت تحکیم روابط سیاسی و تجاری انگلیس و هند همیشه سفیری در هند داشت.

سیاحان خارجی در هند (وپاکستان) در زمان سلطنت جهاگیر: دوران سلطنت جهاگیر از لحاظ دیدار اروپائیانها از دربار او مورد توجه می‌باشد. اولین فرد انگلیسی که به هند رفت ویلیام هاوکینز نام داشت او سفر خود را در ۱۶۰۸ آغاز کرد و تا سال ۱۶۱۳ در شبه قاره هند و پاکستان ماند، او می‌خواست اجازه افتتاح باب تجارت باشد به قاره را کسب کرده و در سورت کارخانه ای سا کند. جهاگیر با نهایت مهمان‌نوازی از او پذیرائی نمود و به او منصب چهارصدی با مغری ۳۰ هزار بخشید. متعابلا هاوکینز نیز در تجارت تخفیفاتی برای جهاگیر قائل شد. اما این وضع دوامی نیاورد و پرتغالیها که بر روی جهاگیر نفوذ فوق‌العاده داشتند بساط ویلیام را برچیدند.

در سال ۱۶۱۲ کاپیتان بست انگلیسی در یک جنگ دریائی نیروی پرتغالیها را در محلی بنام سوالی ردیک سورت شکست داد. در نتیجه این پیروزی نفوذ پرتغالیها را بسیار کاهش داد و لذا انگلیسی‌ها توانستند مجددا اجازه فعالیت تجارتی در هند را نیابند و کارخانه ای در سورت ناسی کنند.

سرنامس رو، در سال ۱۶۱۲ حمیز اول پادشاه بریتانیا سرنامس رو را به عنوان سفیر کبیر خود به دربار جهاگیر اعزام داشت. این شخص از جهاگیر خواست تا اجازه دهد تجارت انگلیس در حوره امپراطوری او به تجارت بپردازند. جهاگیر با

سرتامس رو در سهاب مهربانی وتوجه رفتار کرد واحاره داد که تحار انگلسی آر دابه در سرزمین او تحار کسد . سرتوماس رو سه سال یعنی تا سال ۱۶۱۹ در هند ماند . او همواره به شکوه و قدرت درگاه معوسی افرار داشت

ادوارد نری اس شخص کسش سفارت در عهد سرتوماس بود ویا او سه سال در شبه قاره ماند ومناهدات وسیده های خود ر دراس مدب بصورت دهمری تنظم و تحریر کرد ا .

ادب پروری وفرهنگ دوسی نیموریان هندوسان

ریان فارسی نافوحتات مسلمانان در هندوسان ومهاحرب پارسان در فزون اوله اسلام ومفوحات سلطان محمود شروع ویا سطبت عربویان وعوریان در آن دبار اسبار یافت وبعدا با تاسیس سلطبت نیموری در آن مملکت به اوج برقی رسید .

شاهان نیموری هندوسان از ببن گزاران سلسه بابر تا واپس حکمران حمگی نه ننها شعر وادب فارسی را برویج کردند بلکه خود در آن رشته درس وهیر آموخند و به بنویق گویدگان ووسیدگان فارسی پرداختند .

هرچند که بابر از خاندان نیمور و چنگیزخان بود ولی خلافتی ملایم داشت و شاهتی به روش و رفتار خانهای سنگدل نیموری و معول بداست ویا آنکه پس از مرگ پدر از دوارده سالگی جهانگیری را پیش گرفت بار پیوسه دسال کسب دت و دانش بخصوص ادبیات ترکی وفارسی بود ودر اغلب علوم مهارت پیدا کرد او به ریان ترکی وگاه به ریان فارسی شعر می سرائید و به تالیف ونصیف می پرداخت چنانکه رساله ای در عروض و رساله ای دیگر در مفعه تالیف نمود^۲ واریج احوال دوران حوس را در واقعیات بیری (بابرنامه) به ریان ترکی ضبط کرد .

دیوان شعری که از بابر بجا مانده است در کتابخانه رام پور (هندوستان) موجود است^۳ ودارای قصت ویک بیت فارسی وبغه اسات ترکی است .

۱- M.A.Hanifi: A Short History Of Muslim Rule In India; p 196-97

۲- نظام الدین ، احمد : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۲۷

۳- وحید ماریدرانی : هند ، ص ۴۹

در واقع با نری (یا برنامه) نیز چهارده ست درسی موجود است .
 بابر علاوه بر تمایل شخصی به سرانیدن شعر و اشتغال به تصنیف و السف ار شعرا
 و نویسندگان ، ادبا و فضلا ، مصوران و منجمان و موسیقی دانان معاصر خود سیر بشویی بعمل
 می آورد . علمای بزرگ دربار با نری عبارت بودند از : شیخ زین الدین ، مولانا شهاب الدین
 عسائی ، ابوالوحد فارغی و شیخ جمال الدین^۱ .
 همایون شاه پسر بابر شاه سیر دوق شعر و ادب را از پدر خود به ارث برده بود و
 دیوان شعری او مانده است .
 دیوان همایون توسط آقای هادی حسن اسناد دانشگاه علیگر تصحیح و به چاپ
 رسیده است .

همایون علاوه بر شعر و ادب کنجکاو محصوص نسبت به علوم طبیعی ابرار
 می داشت و داسنانهائی که در باره علاقه شدید او به هشت ونحوم و اضطرابات و مشاهده
 اوضاع احرام فلکی نقل کرده اند از عدت علاقه او به تحقیق این علوم حکایت دارد .
 همایون سیر ماسد پدر خود از شعرا و نویسندگان و علما و نقاشان تحلیل و شویی
 می کرد و به آنان احترام می گذاشت .
 علما و فضلا و شعرا دربار همایون عبارت بودند از : میر عبدالحمی بخاری ، مولانا
 رمی ، علامه محمد صالح ، شیخ گدائی دهلوی ، مولانا فاسم گاهی ، میروسی ، مولانا حلال
 همدی ، سید علی سیریری ، خواجه عبدالصمد مصور ، یوسف بن محمد هروی ، مولانا
 محمد فاضل سمرقندی .

تصنیفات مهم دوران همایون شاه

خواهرالعلوم . از مولانا محمد فاضل سمرقندی
 ریاض الاشاء . جامع الفوائد یوسعی (علم الادویه) و بدایع الاشاء . از یوسف
 محمد هروی .
 اکبر شاه بخسنس پادشاهی است که به رسم و تقلید از سلاطین ایران و دیگر کشور
 های اسلامی منصبی خاص به نام ملک الشعرا و منصب مورخ درباری بفرار ساخت اولین

ملک انشعرای دربار وی عراقی مشهدی بود و اولین مورخ درباری شیخ ابوالفضل .
اکبر شاه بیشتر از سایر پادشاهان خاندان سموری هندوستان حامی فصل و ادب
بود و خود کتابخانه بزرگی در صبح نور سگری داشت که نونسه اند بیست و چهار هزار
سجده خطی در آن وجود داشته است .

چهارگنیر درباره دو شعر و ادبی و ملل و امر اکبر شاه به علوم و فنون مختلف با
تصریح بر امی بودن او مطالبی آورده است^۱ .
ابوالفضل سخلات شعری اکبر شاه را سوده است^۲ .

تذکره روز روشن اکبر شاه را به عنوان یک شاعر معرفی و دو بیت از او نقل کرده
است^۳ .

اکبر دیوان شعری بر حسب نداده اما اسات صفرقه در کتب مختلف از او دیده
می شود .

در دربار کبر بزرگترس مجمع از شعرا و نویسندگان و فضلا و دانشمندان فراهم
آمده بود و بدل و عباسی که اکبر در حق ایشان می کرد چنان در جهان اسلام و مخصوصا
در کشورهای محاور پیچیده بود که شعرا و نویسندگان از ایران و آسیای مرکزی به سوی
دربار اکبر به هند روی می آوردند و مورد شویق و تحلیل قرار می گرفتند از جمله شعرا
عرفی شیرازی، عراقی مشهدی، نظیر سبزابوری، ملک فقی، بابا طالب اصفهانی مشهورند .
نکته دیگر که تذکر آن لازم است آن که علاوه بر شعرا و نویسندگان ایران و آسیای مرکزی
فارسی سرایان و نویسندگان هندوستانی هم چون فیضی و ابوالفضل در دربار اکبر حضور
داشتند و به علت اسادی کامل و مهارت نامه در شعر و ادب فارسی مورد احترام و تشویق
سرایندگان و دانشمندان ایران بودند .

اکبر شاه به موسیقی هم علاقه وافر داشت، ناسین کلانوت که در موسیقی نظیر
وعدیلی داشت در دربار او بود^۴ .

۱- چهارگنیر نامه، ص ۱۹

۲- ابوالفضل، اکبر نامه، دفتر اول، ص ۳۷۱، چاپ گلکته، ۱۸۷۷ م .

۳- نواب صدیق خان، تذکره روز روشن، ص ۶۳

۴- ابوالفضل، آئین اکبری، ج ۱، ص ۲۶۳

در میان نقاشان دربار اکبر دو استاد ایرانی میرسید علی تبریزی که شاعر سبزه‌بود و خواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم مقامی بس ارحمند داشتند .

تاریخ بویسی نیز در زمان اکبرشاه پیشرفت شایان کرده بود و مورخان همواره نحت تشویق و حمایت فرار می‌گرفتند . تاریخ بویسان دوره اکبری بدین قرارند :

شیخ ابوالفضل . اکبرنامه ، آئین اکبری .

نظام‌الدین احمد . طبقات اکبری .

عباس سروان . تحفه اکبرشاهی .

بایرید سلطان . تاریخ همایون .

مولانا عبدالحق محدث دهلوی . تاریخ حقی .

نورالحق بس عبدالحق . زبده السواریج .

نقیب جان ، ملا محمد تهتوی ، جعفر بیگ ، تاریخ الفی .

عبدالباقی سهاوندی . متأثر رحیمی .

شاه جهان نیز به شعر و ادب تمایل نشان می‌داد و اما تالیف با دیوان شعری از او بجا نمانده است لیکن نامه‌هایی که او به پسران خویش مخصوصا اورنگ ریت ترقیم نموده است نشانه بارز از علاقه او به شعر و ادب و انشای فارسی می‌باشد .

شعراى ایرانى که در دربار شاه جهان شعر فارسی را به سوز افکار و تخیلات خویش تجلی می‌دادند عبارتند از : حکیم رکن‌الدین مسیح کاشانی ، فدسی مشهدی ، کلیم کاشانی ، میر مهدی سهرانی . سعیدای گیلانی زرگر شاهی ، صائب تبریزی ، ملاشاه بدخشی .

شعراى هندوستان عبارتند از : مولانا ابوالبرکات میرالاهوری ، ملاشیدا ، چندر سها برهمن و سلطان شادمان و غیره ...

در زمان شاه جهان سیر مانند عهد حد برگش اکبر در باب تاریخ کتب فراوانی نوشته شد که عبارتند از : عمل صالح از محمد صالح .

پادشاه نامه از محمد وارث ، شاه جهان نامه از میرزا حلال طباطبائی ، پادشاه نامه از محمد امین فزویسی ، تاریخ طبقات شاه جهان از محمد صادقی ، تاریخ شاه جهان از مشی صادقی .

شاه جهان در تاریخ فرهنگی هندوستان (پاکستان و هند) یکی از بزرگترین هواخواهان

هرهای ریا محسوب می‌شود و ساحمان ناح محل که وی به یادگاری همسر ایرانی خویش ممتاز محل ساحمه یکی از رسانرس ساخمانهای جهان می‌باشد، ساخمانهای دیگری سر از شاه جهان در هر شهر مانده است. شاهکار دیگری که از او باقی مانده تخت طاوس است که در تمام دنیا شهرت دارد.

دارا شکوه پسر ارشد شاه جهان صوفی، عالم و شاعر بود و در ادب پروری و سخاوت مرد شعرا و نویسندگان اشتهار داشت. خود هم شعر می‌سراید و دیوانی سر از او باقی است.

شعرائی که تحت سرپرستی وی به راحی‌رندگی می‌کردند و شعر می‌سرودید عبارتند از: محمد حسین جاسی، جندربهن برهن، بهویب رای، نعم بیراکی و غیره. صیفات داراشکوه:

۱- سفیه الاولیاء (احوال مشایخ و عظماء)

۲- سکنه الاولیاء (شرح احوال ملاشاه بدحشی)

۳- حوینا، رساله در تصوف

۴- سر اکبر، ترجمه از سانسکریت اویه سند.

۵- سهکوت گینا، ترجمه از سانسکریت.

اورنگ‌ریب که بعد از ریداسی کردن پدر خوش شاه جهان تحت تیموری رامنصرف گشت علاوه ریدی به نعر مخصوصا قصیده و مدیحه سرایی نداشت، وی شعرا و موسیقی دانان را از دربار خویش احراج نمود و منصب ملک‌الشعرائی را لغو کرد و همچنین منصب تاریخ نویسی رسمی را که از زمان اکبر شروع شده بود موقوف ساخت.

اورنگ‌ریب شخصا نثر بسیار شیوا می‌نوشته، چنانکه از نامه‌های فارسی او پیدا است. وی از علما و دانشمندان مخصوصا از فقها تشویق می‌کرد. فناوری عالمگیری که بوسیله هشتی از فقها تحت حمایت او بدوین بافنه‌یکی از جامع ترین کتب فقه حنفیه محسوب می‌گردد.

اورنگ‌ریب برآن را از حفظ داشت و از این لحاظ در میان پادشاهان معول تیموری بی‌همتا بود.

اورنگ‌ریب در خطاطی مهارت تمام داشت و دو نسخه از کلام الله مجید به خط خود اسساج نمود و به مدینه منوره فرساده با تلاوت کند.

هرچند تشویق دربار از شعرا ومدیحه سرایان در زمان اورنگ زیب سلب گردید اما از ربیائی وجدابیت شعر فارسی کاسه نگردید. بلکه برخی از شعرای بزرگ مانند میرزا عبدالعادر بعدل وغنی کشمیری وناصرعلی سرهندی درین زمان زندگی کردند و شعر فارسی را به فکر خویش رونق بخشیدند.

ناگفته نماند که نه فقط پادشاهان سموری از ادب و فرهنگ حمایت می نمودند و خود شعر می سرودند بلکه رنای آن حادان سیر بسیار با ذوق و هوشمند بودند. گلبدن بیگم دختر بابر حسنین رن شاعره و نویسنده تیموریان هندوستان و پیش آهنگ رنای خوش زبان بود. همایون نامه (در شرح احوال بابر و همایون و اکبر شاه) یادگار فریحه ادبی اوست دراین باب از دیگر زنانی چون نورجهان بیگم زن جهانگیرشاه، جهان آرا بیگم و روشن آرا بیگم دختر شاه جهان و معروفتر از همه زیب النساء دختر اورنگ زیب را می توان نام برد.

گذشته از پادشاهانی که ذکر شد امرا و سرداران سر در ترویج ادب و فرهنگ ایران اسلامی سهمی بزرگ داشتند مهم‌ترین آنها بی‌رام خان در زمان همایون و اکبر شاه، عبدالرحیم خان خاں در زمان اکبر شاه و جهانگیر شاه و حکیم ابوالفتح گیلانی می‌باشد. صیب فیاضی و دریادلی و بخشش بی‌شمار عبدالرحیم خان خاںان غیر از هندوستان در کشورهای مانند ایران، نوراں و ماوراء النهر و شهرهایی چون مکه و مدینه نیز رسیده بود شعرا و ادبا و دانشمندان این کشورها همواره از وطن مهاجرت کرده به خدمت وی می‌پیوستند و حوایر و صلات بر رگی می‌گرفتند.

حاجاتان از اشعار شمرای معاصر خود چون نظیری و عوفی که شاعران برجسته و فادراکلام بودند اسفاد هم می‌کرد. شعرائی که سرپرستی آنها به عهده حاجاتان بوده بدین قرار است. نظیری، عوفی، شکیبی، حبالی، ظهوری، ملک فعی، رسمی، بوعی، شیرازی، ثنائی حراسانی.

عبر از شعرائی که در هندوستان زندگی می‌کردند شعرائی بودند که در دربار شاهان صفوی بودند ولی معاصد برای خانجانیان می‌نوشتند و به هندوستان می‌فرستادند و حواری و صلاب می‌گرفتند. کوثری شاعر دربار شاه عباس اول یکی از آنها بود.

علاوہ بر خاساں حکیم التالفح گیلای ، اعنماد دولہ ، میرا عاری حاکم
قندھار ، امیر مہاب خان و آصف خان بیر شعرا و فضلا را بشوہی می کردند و دریں کار نا
بکدیگر رقابت مہور میداد .

پادشاهان تیموری هندوستان علاوه بر حمایت و تشویق ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانی و علوم و فنون مختلف زبان هندی و سانسکرت را نیز تشویق می‌کردند. در دوره آنها کتب زیادی از سانسکریت به زبان فارسی برگردانده شد.

ابوالفضل درآئین اکبری می‌گوید: "ربیع جدید را از هندی به پارسی آوردند و کتاب مهاسهارت" از کتب قدیم هندوستان به اهتمام بعیب خان و مولانا عبدالقادر به دایوئی و شیخ سلطان تهایسری از هندی به فارسی آمد. مربیب بک لک (صد هزار) بیت است. آن حصرت (اکبر شاه) نام این داستان باستانی را "رسمامه" نهادند و گروه کتاب "راماین" که از نالیفات قدیم هند است به فارسی آوردند و کتاب "اسهرین" را که به رسم اس طایفه یکی از کتب چهارگانه الهی است حاجی ابراهیم سرهندی فارسی نمود و لالائتی که در حساب گریده اثر است از حکمای هندوستان شیخ ابوالفضل فیضی از هندی به فارسی آورد. کتاب ناحیم در علم تحیم مکمل خان گجراتی فارسی ساخت" ۱

گذشته از شاهان تیموری، امرا سر به زبان و ادبیات هندی توجه خاص میدول داشته و از آن حمایت می‌کردند. بزرگترین شعرای زبان هندی عبارت اند از: تلسی داس، سورداس، بیربل ۲، عبدالرحیم خانخانا و غیره...

پس از درگذشت اورنگ زیب امپراطور گورکانی عظمت و شکوه پیشین خود را اردست داد. دولت مرکزی کم‌کم ضعیف شد و حکمرانی‌های کوچک در گوشه و کنار هندوستان بوجود آمد.

رابطه مستقیم بین ایران و هندوستان نیز به کاهش گرائید و مهاجرت دانشمندان و نویسندگان ایران به هندوستان کسر شد.

از اواخر قرن دوازدهم زبان اردو که ترکیبی از زبانهای فارسی هندی و عربی بود. جای زبان حالص پارسی را گرفت.

۱- ابوالفضل، آئین اکبری، ص ۷۲

۲- Birbal, Surdas, Tulsidas.

اوضاع ادبی و فرهنگی در دوران جهانگیر

عهد جهانگیر ازلحاظ فرهنگی بسیار عینی است و این امر تا حدی مدیون روحیه‌ای است که جهانگیر شخصا در حق هنرمندان و فضلا و شعرا و نویسندگان مدول می‌داشت.

در همان زمان که دربار جهانگیر مهد علم و هنر و ملحاء دانشمندان و هنرمندان بود، در ایران علت وضع سیاسی خاص که صفویان بوجود آورده بودند اوضاع فرهنگی چندان رضایت بخش نبود. نظر به معصب و طرفداری که صفویان از ملت و دین می‌نمودند بسیاری از هنرمندان و دانشمندان مجبور به ترک محیط ایران گشته و از هندوستان و دربار جهانگیر سر در آورده و درگیری صفویان با مسائل سیاسی و جنگی کمر فرصت ادب پیروزی و ادب خواهی آنان می‌داد. چنانکه ملک الشعراء بهار چنین می‌نویسد:

"در دوره صفویه به دوسبب جمعی بسیار از آریات دوق و کمال و شوق و حال مهاجرت را برآمدن در ایران راجحان نهادند و بیشتر از آنها به هندوستان رحب کشیدند".

"یکی سنجگیری‌های معصانه دولت و فعها که با دولت همدست شده سیاس و روحانیت را یک کاسه کرده بودند موجب سد تا گروهی که برای تحمل آزار و اصرار و باربردن و تنبه آماده بودند بدر رفید".

"دیگر طمع و اسحاق چه در ایران به سبب فترات دیرین و اشغال دولت به جنگهای پی در پی و تقریب یکدسه از علما یعنی فعها و محدثان به دربار، سایرین نمی‌توانستند بحوسی معیشت کنند، بنابراین از شاعر گرفته تا واعظ و نویسندگان و بکسوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد حاصه در اوایس حال - نه سوی هند روانه شد، رهرا پادشاهان حاندان سیموری هند، ایران را وطن خود و ابرائیل را همشهری و همریان خود مدانستند و ارقوش و دوق انسان لدب می‌بردند و ثرو

سی سال هند: انحصای آب و همد که به سیراحت و محبت می‌کشد سر در آستان را به
 به برقص می‌بهران در گوی و خوشتران و هوسمند و آن را می‌ساخت معدنیک همس که
 شروبی سران را می‌کردند به بران برمی‌گسند و بسیاری در هند و سنان می‌ماند
 ساربان در دهلی در آن سرگزینی شد که ساد آن را دربار سانی بران نامند
 بلکه در آن صحنی بران حد رواج فارسی و ادب و عموم در دهلی برانده از
 دربار اصفهان بودند و طاهرا که در سران اصفهان ساد ساد و خاصان درگاه در آن
 ترکی صحبت می‌فرموده‌اند و بی در دربار بهی سه و دربار و حرم سرائشان همه به
 فارسی گفتگو می‌کردند و در آن عهد زبان فارسی در هند زبان علمی و زبان مرفعی و
 زبان مرفعی و فصیح و عرب محسوب می‌شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این
 هفت را نداشتند

کسی که خود در سده نهم سده ساد ساد ساد ساد ساد ساد ساد ساد ساد ساد ساد
 کرد که همه به و سی است اعتبار زبان را در هند مدس می‌دارد (۱۱)

دوق و فرجه ادبی جهانگیر: جهانگیر به علم و ادب عشق می‌ورزید و خود
 از فرجه‌ای سرسبز و بوئی سالم و طبعی سالم بود او رزم شعر و نثر را درک
 می‌کرد و خود به سلاست می‌نوشت و به روانی می‌سرود جهانگیر نامه نهدی بر طبع
 روان اوست و به خاطر علاقه شدید به زبان ادب فارسی جهانگیر نامه را به زبان
 فارسی نوشته است

جهانگیر از شعرا و فضلا سرزنی کرده و همواره آنان را سوز و تحسین نموده
 و مورد حمایت خود قرار می‌داد و بارها به شعرا و ادبا طلا و جواهر و رزم
 می‌بخشید

صاحب کلمات الشعرا یعنی تذکره سرخوس درباره دوق و فرجه ادبی جهانگیر
 حسن می‌نویسد: باوجود مسمی و سی پروائی و فعل جهانگسائی و فرمانروائی گاهگاه
 سخت اتفاق و تکلیف وقت زبان الهام زبان را بگفتن رباعی و سنی و مصرعی
 کلفسانی می‌کرد طبع عالی دنوار سید خورده گیر و دوق آفرین داشت
 حاجان عزل ملاحامی را صرح کرده بود که این مصرع از آست

سهر یک گل صفت صد حار می‌باید کشد

سیدگان حضرت عالی در رباعی سینه بودند هوائی از و وقت ناده بوشی بود

ندیده من مطلع فرمودند.

حامی را (۱۱) سرخ گنار می‌باید کسید / سر سار است، می‌ساز می‌باید کسید
این دو رباعی از رادهای طبع مبارک است.

از آنکه هم رماند ناکت حورده / اندوه دل و وسوسه ناکت حورده
ماسد فطردهای ساراں بر من / جا گرم نکرده که حرکت حورده

* * * *

هرکس صبر جو، صفا خواهد داشت / آتشه خوس را خلا خواهد داد
هرجا که سکسند بود دسین گیر / بسو که همس کاسد صدا خواهد داد

* * * *

سفر دل هم سوهی در کلام اوست.

من خون کم که سر غمت بر حکر رسد / باختم نارسده دگر بر دگر رسد
در وصل دوست مسمم و در هجر سرفراز / داد از حسن غمی که مرا سرسور رسد
وقتی سار و عجز چه بکسر هر سحر / آمد آنکه بقله نور و ار رسد
چهارنگر در استفاد بر بد طولانی داشت / و محاسن و معایب هر خطی رود
بی می‌برد / راجع به یک رباعی که پیش او خوانده‌اند در سبب خود حسن بوسه
است / معتمد خان این رباعی را خواند مرا معایب خوانی آمد و در سبب خود بوسه.

بهره بفرای خود حسنی که چه شد؟ / خون ریزی و آسین حسنی که چه شد؟
ان عافان از آن که منع هجر سوچه کرد / حاکم عسار با ندایی که چه شد؟
من چهارنگر و سوره‌های سنگم از جهت عقل و تدبیر و کرداری بدرجه‌ای بود که
چهارنگر بفرسا در گنه مسائل مهمه مملکت با او مسورت می‌کرد. و اینکه از امور سیاسی
دراست می‌یافت نکات و شعر و ادب می‌پرداخت لطف فرجه او بر ارحس سیاسی
کمر نمود / چهارنگر بادشاه هم گاهی شعر می‌گفت و شاعر بی که من این دو شعر را
داده حاضر خوانی فوق‌العاده و سوره‌های را بخونی محسم می‌سازد.

گویند وقتی چهارنگر و سوره‌های اربست سحره عصر خود بیرون را نشان
می‌کردند سرمردی نافه حمده عصا رس از کوچه بی‌گدشت چهارنگر برسد:

چرا حم گسه می‌گردند پیران چهارنده؟

سوره چهار جواب داد:

بر بر خاک می‌خوسد امام خوانی را

در آن موقع معمول بود که هفتمین اول ماه رمضان در محافه‌ها را بگن می‌گرفتند و آخر ماه یعنی صبح عید فطر آنرا باز می‌کردند. در سب عند بادشاه و ملکه برام قصر آمده بودند که هلال را ببینند همیگه حشم چهانگر بطاه افناد گفت .
هلال عند تراوح فلک هندو داد

مورچه‌ها فی‌البدیهه جواب داد :

کلید منکده گم گشته بود پیدا شد

مورچه‌ها علاوه بر دوق و مریجه ادبی و علاقه به امور مادی دربار و دولت سیقه خاصی در ابتکار و طراحی مد لباس و روبرای رتن سر بیان داده است. لباس عراره و ساری را که امروز در سراسر هندوستان و پاکستان ملاحظه می‌توانیم یا لامداول می‌نامند او راجح ساحه سب شعرای بزرگ دربار چهانگر عبارتند از :

عرفی سراری ، سعدای گیلانی زرگرسانی ، عبدالرحیم جاجانان ، مر رسم صفوی ، مایاطال اصغهای ، طالب آملی ، میراعصاب الدین سهرابی ، حکیم رکنا کاسی ، آصف‌خان فروسی ، معقوری گیلانی ، ملاصوفی مارندزانی ، فسوی بردی ، صباءالدین کاسانی ، سایور سهرابی ، ملامرشد بروجرودی ، آصفی اصغهای ، حسن‌بگ حاکی شراری ، اسد فروسی .

دوره چهانگری از لحاظ کمال علم تاریخ و برآمدن مورخان ایرانی در میان سایر ادوار تاریخ سیموریان هند امتاز خاصی دارد. مورخان دوره کبرشاه بیشتر هندی‌الاصل بودند مانند ابوالفضل مولف لاکیرامه ، عبدالعزیز بدایونی مولف مسیح‌البرج ، ملا احمد بنوی مولف تاریخ الغی و غیره . . ولی دوره چهانگری را بدون شک دوره مورخان ایرانی باید نامید

کتابهایی که در زمینه تاریخ نوشته شده عبارت‌اند از

از مورخان ایرانی

- ۱- معتمدخان ، مؤلف اخبارنامه چهانگری
- ۲- جوحه ظاهر سرواری ، مؤلف روضه‌الطهرین
- ۳- اسد فروسی ، مؤلف حالات اسدبگ .
- ۴- حاکی سراری ، مؤلف مسیح‌البرج

- ۵- نعمت الله هروی ، مولف تاریخ خان جهان
- ۶- عبدالغافی سهاوندی ، مولف ماسر رحیمی .
- ۷- غائبی اصفهانی ، مولف بهارستان عسی (تاریخ سگال)
- ۸- امین سلحی ، مولف انصاف الاحبار
- ۹- تاریخ جهانگیری ، درباره احوال و آثار سعرا
- ۱۰- مجمع الشعراى جهانگیری ، درباره احوال و آثار شعر .
از مورخان هندی .
- ۱- ارراکئی نوی ، مولف سگله نامه (تاریخ سند)
- ۲- اسکندر گجرانی ، مولف مرآت اسکندری .
- ۳- احمدخان کینو ، مولف معدن اخبار جهانگیری .
- ۴- ولی سرهندی ، مولف بوارج جهانسانهی .
- ۵- حیدرملک کسمیری ، مولف بوارج جهانسانهی
- ۶- ظاهر محمد نتوی ، مولف تاریخ ظاهری (تاریخ سند) .
- لغاتنامه‌هایی که در عهد جهانگیر نوشته شده عبارتند از :
۱- فرهنگ جهانگیری ، از میرجمال الدین حسن اسحو شیرزی .
۲- چهار عنصر دانش ، از امان الله حسینی ملقب به حاضراد مشهور جنگ
تالیف ۱۰۱۹ هـ و تا ۱۰۳۷ هـ ق .
سأء بر عهد جهانگیر :
۱- انشاء طرب الصبا ، از نورالدین محمد خواهرزاده سبح ابوالفضل . سال
تالیف ۱۰۳۷ هـ و
۲- مراتب الوجود ، از نور الدین محمد سال تالیف ۱۰۳۸ هـ و
۳- رنده الانشاء ، مولفش نامعلوم ، سال تالیف ۱۰۲۷ هـ و
۴- نسب الاسراف ، مؤلف بصیرای همدانی ، سال تالیف ۱۰۳۰ هـ ق
هفت و حوم در عهد جهانگیر برقی نامانی کرده بود
مهمترین محم دوره جهانگیری حوگ رای بود
ریاضی و هندسه
در عهد جهانگیرساز مرزا عیاض سنگ در ادب و علم احساب حلی مشهور بود
اطبای عهد جهانگیر :

نواب امین فرور جنگ، حسن بن سب، نوافاسه بن سمنالدین گیلانی،
محمد حسن الاهنجاری، محمد صادق کسمیری، واسم بن عبدالرحیم، عبدالسکوه
حطاطی در عهد جهانگیر.

حطاطی هم در زمان جهانگیر مورد حفاظ و ستودن قرار می گرفت
حطاطان مشهور.

خواجده شرف‌امیر الامراء، بر خواجده عبدالصمد سرری فلم، محمد حسن
ررس فلم، عساکه مسکن فم، عبدالرحیم عسیر فم، عبدالاه حسنی (الاهوری)
فاسی، ران عهد برقی فاسی کرد و فاساسی خور ابوالحسن مادر ابراهیم
سی بن داس و بسیاری دیگر آثار رزیده‌ای بوجود آورده.

موسیقی

در عهد موسیقی شرفهای فراوان شده و موسیقی داری می باشد است
محمد شانی و مسور، نور سوئی که حطاب آندجان داس در راه سپهر عظم
است. جهانگیر خود درباره آندجان مطالبی نوشته است که حاکی از علاقه و توجه
او به آندجان می باشد چنانکه در جهانگیرنامه می نویسد.

سوئی مسوره نوار ر که از نادره‌های روزگار است و نعمات هندی و فارسی را
به روسی می نوازد که رنگ از دلها می ریزد به حطاب آندجان دل خوش و مسرور
ساحتم. آندجان به زبان هندی خوانی و راجه را می گویند. (۱)
سنگ نویسدگی آن دوره و جهانگیرنامه.

ناقل از تحریر جهانگیرنامه نویسندگان آن عصر در نوشته‌های خود سنجی
معنی و سی حد که دور از درک عامه بود تکرار می کردند و حتی گاهی این امر به افراط و
زبده روی می گسایدند. چنانکه ملک‌الاسعر بهار می نویسد.

حالت بشر در هندوستان بعینه ایران بود چرا اینکه فضلا و علمای هندی در
اطهار فصلت ریاضیه از مسلمانان و نویسندگان ایرانی می‌گوشیده‌اند. در ضامیر و
مکانی که رجال ایران نوشته‌اند و در سفینه‌ها یافت می‌شود معلوم است که نویسنده
مقیم هند سسر می‌خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب آن کردنی دارد. تا اگر
درب حای اینکه حرف خود را نویسد! درو دیوار صحبت داشته و کلمه‌ای مناسب

فصل فروسی خود بدست آورده است به مناسب مطالبی که باید بنویسد ۱۲ - اند در نامه‌انی که بین ایران و دهلی رد و بدل می‌گردید غالباً مطلب مهمی نداشته است و می‌شود که تمام عبارت است از شش بدون مطلب، یعنی عبارت بود از مدح و تعاریف و مدح و اغراء و اطراء و الفاظ لاطایل و احسانهای ممل و اندوایین نبود ۱۳ - بجای کسی که در هندوستان مخصوصاً غالب با سوادها می‌نوشتند دو صفحه مطلبی مطابق واقع مرقوم دارند ولی همایش می‌نوایند بجاه صفحه شش و مقدمه ۱۴ - هر موضوعی از بهاریه یا خراسیه یا شرح فراق یا سنالشکوری یا شان فصلت مآنی یا امثال آنها را بنویسند بر اثر ضرر آمورش و پرورش و سخته خواندن حسن نسبتها در مکاتب و از سر کردن الفاظ و عبارات مخصوص، طوری ذهن و فکر آنان را پرورش داده بود که هر به همان الفاظ و جمله‌ها و یا تائیده آنها فلمش بنوشتن خبری دیگر قدرت نداشت. (۳۱)، "همین حالت را در شعر هندی می‌بینم" (۴۱).

لیکن جهاگیر از روس عصر خود سر برگرداند و کتاب جوسر را بترجمه امثال به سری ساده و روان که درخور فهم همگان باشد تحریر نمود جهاگیر از استعمال لغات عربی و ترکی که فهم آن برای طایفه خاصی معذور بود اغلب اجتناب کرده و بجای آنها از لغات و مصطلحات محلی استفاده نمود و نتیجتاً کتاب را برای عامه بنسب درخور درک گردانید. لغاتی نظیر زیر در جهاگیرنامه فراوان بکار رفته:

چهره‌که = بالکن	برسات = فصل باران
گهیری = ساعت	درش = دندار
سهر = سه ساعت	چهره‌که درش = دندار از بالکن
بدووق = بفتنگ	سسلم جوقی = سلام رسمی دربار
گولی = فشنگ	

این روش او مورد تقلید نویسندگان معاصر و بعدی قرار گرفته و اندک اندک باعث عصر مسر سبک از بیچیدگی به سادگی گردید.

در اسم‌گذاری و شهرت جهاگیرنامه

همانگونه که در پیش گفتار اشارت رفت جهاگیر خود بر تحریرات جوسر نام

جهانگیرنامه داده است و در این مورد چنین می‌نویسد:

چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه برصاص برده شده بود به مصدیان کتابخانه خاصه خود حکم فرموده بودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساختم نسخه‌های متعدد برست سمایند که به بنده‌های خاص عنایت فرمایند و به سایر بلاد فرستاده شود و ارباب دولت و اصحاب سعادت دستور لعفل روزگار خود سازند (۱) "

ولی جهانگیر نامه بخاطر شهرت کتاب نورک سموری و نورک بابری به نورک جهانگیری اشتهار دارد، و بارها تحت عناوین مختلف مورد تقلید و تلخیص واقع شده‌است - کتبهای چون فیال‌نامه جهانگیری، واقعات جهانگیری و تاریخ جهانگیری، اسباب جهانگیری، اخلاق جهانگیری، تاریخ سلیم ساهی و بسیاری دیگر حاصل این تقلید و تلخیص است.

اقبال‌نامه جهانگیری که ارساثر کتب تقلیدی معسریر و به من اصلی جهانگیرنامه بر دیگر است در واقع خلاصه جهانگیرنامه می‌باشد که توسط معتمدخان بانیف بنده است و این فرد همان کسی است که به دستور جهانگیر در هنگام مریضی او به ادامه جهانگیرنامه کمر بست و وقایع دوسال و حرده‌ای از خلوس هفدهم تا نورددهم (یعنی وقایع آخر خلوس هفدهم و خلوس هزدهم و قسمی از خلوس نورددهم) را به رشته تحریر درآورد.

برجحه‌های جهانگیر نامه

برجحه‌های انگلیسی: نقل عبارات جهانگیرنامه بعنوان شاهد در کتابهای مختلف تاریخی انگلیسی تکرار دیده شده است، گذشته از این برجحه‌های کاملی نیز ارس کتاب عمل آمده که از آن میان دو برجحه ازطر اصحاب گذشته است

برجحه اول از راختر به عنوان نورک جهانگیری است که بعدا آق‌ی سوریح آن را بعد از تصحیح در سه ۱۹۵۹ چاپ رساند و مطالبی که دربردارد همان قدر است که نسخه اصل که من حاضر بر اساس آن است یعنی نوشته جهانگیر شاه و معتمدخان که زیر نظر وی وقایع دوسال را نوشته است این برجحه دو جلد در یک مجلد است. جلد اول باخلوس دوازده سلطنت و دوم با خلوس نورددهم سلطنت

رحمه دوه سوختدای هم است (۱) بر عنوان ' تاریخ هندوستان ' نام
روایت مورخان هندی عصر آمده است که خسرو به پنج پورده سالد جهانگیر
مندی از همه جهانگیرنامه نویس محمد هادی را هم برتر دارد ولی این ترجمه
ساختن جهانگیرنامه است چون روضات الجنات مطالبی اضافه است تا این وجود این
ترجمه مورد قبول دانشمندان است بلکه اصل و فایده جهانگیرنامه را در بر دارد
مگر ترجمه دیگر از دوش بر این است براساس نسخه‌های تمام و قعد
جهانگیری آن نسخه را به می توان جمعیت جهانگیرنامه نیست ولی مطالبی هم
افزوده دارد که واقعات جهانگیرنامه جهانگیرانه و اوایل نامد جهانگیر معتمد
مطابق می آید و سیر مطالب آن سادگی سطر می رسد و در هیچ جای دیگر
نماده است

این ترجمه در سال ۱۸۲۹ در لندن چاپ رسیده است و از این نظر قدیمی ترین
ترجمه انگلیسی واقعات جهانگیری می باشد.

ترجمه‌های اردو از ترجمه‌های اردو دو ترجمه به حال اینظر شده گذشته
است یکی از مولوی احمد علی رم پوری که در سال ۱۹۶۷م در لاهور چاپ رسیده
است ولی این ترجمه کاملی نیست. نامه‌های سه عباس که معمولاً عباراتی مشکل و سبکی
مصحح و متعق داشته است به ترجمه نامده و حذف گردیده است و سیر حملات مشکل
جهانگیرنامه بر گونا که عمداً از آن افشاده.

هم ترجمه دوم جهانگیرنامه در دو جلد توسط انجمن الحقی قدوسی عمل آمده و
در ترجمه کمبر است و در سال ۱۹۶۸م در لاهور چاپ شده است این ترجمه
سازمانی در آملی، حال و اماکن دارد ولی تا هم مورد استفاده اصحاب قرار گرفته
است

ترجمه‌های انگلیسی و اردو هر دو دارای اسامی می باشد بر اسامی
مستند است از عدم آشنایی مترجمین اصطلاحات متداول آن عصر را عدم فرائد
مصحح یک نقطه لغات ترکی تا معنی می باشد مثلاً در ترجمه انگلیسی ' صاحب خانه '
که معنای مسراج می دهد به شمار پس ترجمه شده است و مترجمین اسامی در ترجمه
اردو تکرار گردیده است و ناگاهی مثلاً لفظی چون ' ما را بجای نه امرا ' تا ما را خوانده

سده و برحمت گرسیده است و سر بر غبارت او در آن امر منکد سپهر رسد لحظه منکد
به سپاه و برحمت رسد است و حال آنکه معانی عبارت است که آن امر بر او بر حکم
امری داری و آن بر کرد.

امنه یک سده که احام این برحمتها تا وجود ملائقی ظفر سده دیگر است.
کاری بر یک بوده و این جمعاً امروزه شمار می‌رود و منظور ما از اسفاده دیگر
اسماهاست آن به خاطر تصحیح است به عمیقوتی، شاید این اسماهاست بشیرتایی
از عدم دسترسی موقت به منبع اصلی و عالمان لغت و فارسی زبانان آن عصر
بوده باشند و ما سایر قولی 'لغفل للمعتمدین رعایت احترام کار را با و از آن حفصا
بر ما فرض است

اهمیت چهارم گرامه و مفاسد آن تا گیت دیگر ظفر.

همانگونه که بدیهی است اثرات چهارم گرامه اولین کسی است که حاضر است
شرح و دفع سلطنت یکی از ناساها را گورکان را در بردارد مثل چهارم گرامه
که بهیستی عصر آن باشد بزرگ سموری و سایر نامه تا بزرگ تری و همانها نامه را
گیت سنگم دحیر نامبراه) نوشته شده بودند. دو کتاب اول به زبان ترکی جغتایی
نوشته شده و بعداً به زبان فارسی برحمت گردیده اما همانها نامه مسیما به زبان
فارسی تحریر کنند است

تاری چهارم گرامه مهمترین و اولین کتابی است که از یک پادشاه دی قدرت و
ادب دوست بخت و شرح وقایع روز به زبان فارسی جا مانده است. این کتاب
علاوه بر شرح وقایع سلطنت چهارم گرامه و توصیف سر و سرخ و سکارهای و حاوی
سیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان قبل از چهارم گرامه و اطلاعات جغرافیائی و ادبی
و فرهنگی و اجتماعی می‌باشد که بعدها برای نویسندگان تاریخ هندوستان منبع و مرجع
قرار گرفت

بزرگ سموری و چهارم گرامه در باب اصالت بزرگ سموری و سکه و عهد نوشته
امیرنمور است دانشمندان و محققان دچار تردیدند و اکثر محققان این کتاب را نوشته
امیر سمور بد سده و بعداً قاعد از این تاریخی می‌شمارند

از مقدمه کتاب دیگر نام ملحوظات صاحبقرانی سلف افضل جاری بر می‌آید

که در ۱۵۲۷ هـ ق یعنی که این کتاب ابوطالب حسینی مقدم شاه جهان (سر جهانگیرشاه) گردید و بر وی خوانده شد آن پادشاه موجه خطاهای تاریخی آن و اخلاقی که بین مدرجات این کتاب و مصامین طفرامه یزدی موجود است، گردید و به محمد افضل پسر تربتجان بخاری امر کرد که آن را با کتب تاریخ مقایسه کرده اغلاط آن را مرتفع سازد و عباراتی را که ابوطالب حسینی از خود افزوده است حذف کند و کتاب را از روی مصحح منشاء و تحریر نماید، و او این کار را کرد^۱

باوجود این نسبت کتاب ابوطالب حسینی به امیر سمور امروز مورد قبول محققین نیست و اگرچه من ترکی وجود داشته است او آن را در دست نداده و پیرخان آن هم اشای خود سمور نبوده است...".
"مع هذا کتاب به خواندن می‌ارزد". (۱)

باصل آنکه در اصل تورک تموری حقا نریدید شده است مقایسه این کتاب با جهانگیرنامه که کتابی اصل و دارای ارزش فوق‌العاده تاریخی است کار درسی می‌باشد.

جهانگیرنامه و بابر نامه: جهانگیر در وقایع خود درباره بابر نامه چنین

می‌نویسد:

'ارحمه خاوری چند آورده بود بسیار عرب و عجب. چنانچه باحال بدیده بودم بلکه نام او را کسی نمی‌دانست. حصر فردوس مکانی (بابرشاه) اگرچه در واقعیت خود صورت و اشکال بعضی خاوران را نوشته‌اند، غالباً به مصوران فرمودند که صورت آنها تصویر بنمایند. چون این خاوران در نظر من تعجب عرب آمد هم بستم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شیه آن را کشیدند تا خبری که از سیدن دست دهد از دیدن ریاده گردد'

کتاب بابر نامه فعلاً بران ترکی جماعتی نوشته شده است (۲) باوجود آنکه بران زبان فارسی را می‌دانست و بران فارسی شعر هم می‌سرانند با این همه وقایع زندگی و سلطنت خود را به زبان ترکی نوشته است مسلماً این کتاب در آن زبان شاهکاری عظیم

۱- اسناد محبسی منوی، دساجه بر بروکات سموری، ج۱ افسس، تهران، ص ۳۷۷

۲- من ترکی تا تصحیح و مقدمه و تعلیقات توسط حاتم سورج در لندن بر اول در سال ۱۹۵۵ و بار دوم در سال ۱۹۷۱ چاپ رسید.

است لیکن درک آن تنها برای کسانی که با اس-رمان آشنایی داشته باشند و بتوانند آن را بخوانند و بفهمند ممکن است. مسافانه ترجمه آن دارای طرائف و زیره‌ک‌رهای رمان اصلی است علاوه بر حجم در آن ر سبکی سبک و نامداون و کسل کننده نگار برده است و بسیاری تعابیرکی را عینا در ترجمه فارسی نگارار برده است حال آنکه جهانگیر اصولا از استعمال لغات نامداول اصرار کرد و درحاشی که احتیارا لفظی محلی که برای فارسی زبانان نامانوس بوده است نگار برده معنای آنرا بر درج کرده است اما بهر حال جهت اینکه در صورت لزوم مقایسه این دو کتاب باحدی برای خوانندگان محترم مقدور باشد عنوان نمونه قطعاتی از ترجمه فارسی را بر نامه می‌شود:

"بدرش (بدر عمر شنج) ولایت مرغانه را داده بود و چندگاه باسکند و سیرام که برادر کلاش، سلطان احمد میرزا داده، در تصرف میرزا بود. شاهرحنه را به تربت گرفته چندگاه تصرف بود و در اواخر باسکند و شاهرحنه از دست برآمده بود و همین ولایت مرغانه بود" (۱)

جهانگیرنامه و همايون نامه: ازکسی که قبلا ذکر شد فقط همايون نامه گلیدن سنگم دحیر بائرساه است که به رمان فارسی نوشته شده است، اما سسر مطالب آن منحصر به روایت و احتمالا ساحتگی است. زیرا وصفیکه بائرساه از این دساراحت مفر بر سبب گلیدن سنگم فقط هشت سائو بود و احتمالا واقعات بائرساه را از دیگران سنده نوشته لذا احتمال بحریف در آن زیاد می‌بود. گلیدن سنگم به حکم اکبرسه همايون نامه را شروع کرد یعنی بعد از وفات بائرساه همايون ماه به فاصله شصت سال، طبیعی است که بسیاری از واقعات را فراموش کرده باشد.

گلیدن سنگم درباره این موضوع خود می‌نویسد:

"و صفیکه حضرت فردوس مکانی (بائرساه) از دارالغیا به دارالغیاخر ممدید، این حفر هشت ساله بود و بنان واقع شاد کمرک به خاطر مانده بود سار حکم پادشاه آخو سنده و به خاطر بود نوشته می‌شود" (۲).

وجود اینکه همايون نامه گلیدن سنگم به رمان فارسی روان و ساده نوشته شده است مورد تعلید و مرجع تاریخ نویسار فرر نگرفته چون سسر وقایع آن حاوی مطالب

۱- بائرساه. سصحیح روشن آرا سنگم ص ۱۹

۲- گلیدن سنگم، همايون نامه، چاپ لاهور، ص ۱۵۱

جنگ و خدال برادران همنوی است و واقعی که قابل توجه نویسندگان و مورخان باشد، ندارد.

جهانگیر نامه و اقبال نامه جهانگیری نوسه معتمد خان سب نائب اقبال نامه جهانگیری. سادجهاں چون برادر خود جهانگیر ساه نشورید وی او را خطاب 'سدولت' داد و در کتاب جهانگیر نامه در وقایع سالهای آخر خلوس سادجهاں را همین خطاب سدولت می خواند.

سابع است که بعدا چون شاه جهاں به حکومت رسید دستور داد که در کتاب جهانگیر نامه هر کجا از او خطاب سدولت یا ساه تحت نام برده شده یا دعای بد در حقش شده است آن را به ساهجهاں یا سلطان حرم یا حرم شاه یا ساهراده نامدار و اقبالسد و سمره برگرداند. بر امر سابع سد که وقایع نوسان بد شخص و غلبه جهانگیر نامه برداختند و برای احد صلاب و کسب شهرت به عناویں مختلف جهانگیر نامه ر شخص و تحریف کردند و به دربار ساهجهاں ارائه دادند و مورد تحسین و تشویق قرار گرفتند، اس امر سابع اتحاد نسخ متعدد و گاه بر دروغ و خط کردند و در نسخه نسخه اصل جهانگیر نامه اندک اندک در میان حیل سابر نسخ کم شد.

معتمد خان که یکی از معتمدان ساهجهاں از زمان ساهر دکنی بود به کاری بزرگ برداخت و رحمانی فراوان کسید و حاصل کوسسهای او کتاب اقبال نامه جهانگیر سد که سمر مورد علاقه شاه و مردم قرار گرفت. معتمد خان ویع اقبال نامه جهانگیر ر اصل جهانگیر نامه از خلوس خودن جهانگیر ساد بر تحت سلطنت شروع کرده و در او س خدسار وقایع را به قسم و روایت خود نقل کرده و سار آن صرفا به نقل و تحسین از جهانگیر نامه برداخته حتی عین حملات و کلیات را در اقبال نامه تکرار می نماید. بجای فریوندم و کردم و نوسم، فرمودید، کردند و نوسید می آورد.

آرای نویسندگان درباره جهانگیر و جهانگیرنامه

۱. مقالات سلی عمامی، اردو، ص ۱۱۲-۸۴، حد چهارم:

جهانگیر و نور جهانگیری، سرگزشت حسن کتاب نور جهانگیر است که واقعات به صاحب مدام در آن مندرج گردیده است. هر لفظ از الفاظ کتاب شاهد است گویا بر صدق و درستی گفتار نویسنده‌ای که از فحوای کلامش پند است حکمت عمیق سیاسی یعنی مباحث کوفی و دروغ تراکی را می‌داند و لذا عیب و نقائص را به همان وضوح و درستی نقل می‌کند که هر چه دیگر را و آنگاه که عملی نیکو و هیرمندانه به صفت ظهور می‌رسد بدان می‌بالد و بدگران عرصه می‌نماید. میان مال اگر چه بسیاری از مورخان سعی کرده‌اند برای قتل ابوالفضل علل و اسبابی بنامند و ناحیه قتل‌اند معجزند، لکن جهانگیر در نور می‌نویسد:

راجه بر سگه دیو... شیخ ابوالفضل را... در حبسی که از خوانی ولایت او می‌گذشت... به قتل آورد و سر او را در الله‌آباد برد من فرستاد" (ص ۲۹).

و زمانی که شاه جهان را وادار به نوشیدن شراب می‌نمود از صط و غیب اس مسئله در کتاب خود انا می‌کرد.

امنه دیگری که تعداد آن ستر زیاد است در نور یافت می‌شود که دلالت بر صاحب مدامی گفتار جهانگیر دارد.

سلط بر ران: یکی از خصوصیات جهانگیرنامه که لازم است بدان بیان گردد سلاست و روشی بر آست و سان دهنده قدرت و سلط جهانگیر بر ران می‌باشد که هر واقعه‌ای را به سادگی و سکوئی و بی‌تکلفی به گونه‌ای که مفهوم همگان باشد نقل می‌نماید و این خصوصیت کمتر در اسای فارسی نگاران به چشم می‌خورد. اینک مختصر مباحثی مذکور می‌افید:

جهانگیر در علم الحيوانات دوق و دسبی داشت و لذا مامورانش را در اقصای نقاط دور از کشور خود گماشته بود تا از هر قسم حاور عجیب و غریب برای او نمونه‌ای به هر قیمت سود خریداری کند و او این حیوانات را در حاشی که (عجایب حاش) اس می‌نامند گرد می‌کرد.

نور جهانگیری شرح وقایع روزانه و تفصیل کارهای بومیه جهانگیر شده است. از این کتاب حسن معلوم می‌شود که قسمت عمده زندگی جهانگیر شاه در مسافرت و سر

و گشت در کسوریں گذشتہ است و او بدستوسلہ ارحال ملک خود آگاہی و دانش واقعی کسب می نمود . و از این لحاظ بر تمام پیشینیان و حانشینان خود پیشی دارد . در این مسافریہا آنگاہ کہ عیش و عشرتی دست داده جہانگیر بہ شرح آن پرداختہ و ارباب آن فروگذار نموده است . شب را در عیش بسر بردن و شراب خوردن و در محالیں بعمہ و سرود شرکت حسند ارحملہ وفاہی است کہ در بزرگ باشوق و دوق سیار گردیدہ است . تا مدیسہ رفہار جہانگیر مذکور در بزرگ بدین سببہ می رسم کہ او سیر ماسد اروپائیان تحصیل کردہ امروز صحن رسیدن بہ امور حدی مملکتی خود صرف وقت بہ عیش و عشرت را سر لازم می دانستہ است .

تحقیقات محققانہ در باب جغرافیا : در باب ہندوستان و شرح فنوجات پادشاہان مختلف صدہا کتاب بہ تحریر رسیدہ لیکن درباره جغرافیای ہندوستان بہدرت جبری توان یافت . در این مورد اولیں کتاب آئین اکبری است کہ در آن بہ احوال ارجغرافیای ہند سخن رفته است . لیکن در بزرگ جہانگیری نام ہر ایالت کہ آئندہ محضات جغرافیائی آن از صاحب و حبیب و آب و ہوا و نوع تولیدات کشاورزی . اشیار و اسجار و آداب و رسوم سر بہ تفصیل بیان شدہ است .

سپس درباره انواع سہ و حیوانات ، حیوانات و مردم و طرز زندگی آنان سخن رانیدہ است کہ ذکر تمامی اسہا ر حوصلہ این مقال خارج است . ایضا باید داد کہ یک مورخ با جغرافی دان در کتاب خود شش از آنکہ جہانگیر آورده است بواسط آورد . جہانگیر از آگرہ تا پنجاب و کشمیر و از مالوہ تا گجرات را بہ ریر قدم کشیدہ و در باب تمامی این نقاط از سر تحقیق بہ تحریر پرداختہ و بروشتہ های او با امروز کلامی امروزہ شدہ است .

علم الحيوانات . تا قبل از جہانگیر کسی در این باب خبری نمی دانست ولی بزرگ در این بارہ مطالب بسیار و سکو حبان عالمانہ انگاشتہ کہ می توان مجموعہ آبرا کتاب مقدمائی علم الحيوانات دانست

در علم الحيوانات با تحقیق در مہابت حسن و سل حیوانات عجب و غریب از راد مطالعہ اقسام گوناگون آن بہ ساح مہمی می رسد کہ گاہ با سداش حیوانی بررگیر و قوی جہت تر از حیوان علیی کہ در مورد آن خبری نگاشتہ شدہ بسیاری ر نوشته ها در این مورد معیر می یابد و بطرات حدیدی جای آن می بسند . مثلا اگر چہ سر بلک کہ نوع سفید رنگ آن بہدرت دندہ می شود بوسط پرسنگہ دیو در سہ سوم حلوس بری

جهاگیر آوردند بد که ساعت خوشحالی وی گردیده و از آن در نورک نام می برد می افروزد که خاورانی چون شاهین، بسه، شکرا، گنجشک، راع، سیه و دراج و بونه و طاووس و نار سر که نوع سفید آن نادر است در عجایب خانه او موجود است، عجایب خانه جهاگیر واقعا هم که خانه عجایب بوده است و در آن خاورانی نام می برد که از لحاظ حلقه بن خارق العاده بودند مشخصه برتری بود که فحایی سر می داد.

در سهمین سه حلوس بریده ای از برآباد آوردند که مانند طوطی بود و عادت آن بریده اس بود که بنا هنگام واژگونه رفیق خود می آویخت و تا صبح ججهه می زد در عین الحيوانات مهمربس مسئله خصوصیات و صفات طبیعی حیوان می باشد صاحب صفات و خصائص قابل تعجب و سلسله عظیم و تربت بسیار مهم است. و درک اس مسئله در عین ممکن می شود.

مقاسی: از آنجا که مسلمانان معتقدند نفاسی حرام است اس بن درسان آبان روغنی ساخته و بلکه مداول بوده است لیکن صرفنظر از لحاظ مذهب، دربارنح آمده است که مسلمانان سر در این بن رفیانی کرده اند و بعضی از امرا و سلاطین مسلمان به بروج آن می بردا حید و جهاگیر بدس بن غاسی بود و در آن مهابری بسیار داشت تا آنجا که خود می گوید:

'مرادون تصویر و مهابرت در سمر آن نحانی رسیده که از اسادان گذشته و حال کار هرکس بنظر در آمد که بی آنکه نامش مذکور نبود بدسبه دریام که کار فلاسفت بلکه اگر مجلس باشد مشطبر حد تصویر و چهره و هرچهره کار یکی از اسادان باشد می توانم نامت که هرچهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته. (ص ۴۶۲-۴۶۳)

صنعت و صنعتگری. جهاگیر به مسئله صنعت و صنعتگری بسیار اهمیت می داد و لذا همین امر باعث برفی صنعت در زمان او گردید. ارباب منال در نورک می خوانم که ناری یکی از حامی کاران خاصه بر روی پوست پشه ای با استفاده از غاج قیل چهار مجلس برسم کرده بود عجایب طرافت و سکونی که عقل را به حیرت می انداخت (ص ۸۷)

تحقیقات در باب اشیاء: جهاگیر به تحقیق درباره همه چیز سوق داشت و چون به محلی می رفت در مورد اشیاء حامی آنجا کنجکاوی می نمود و بوسندگانی ر مقرر کرده بود تا در هر نقطه کشور راجع به نوادر اساء عجیب و دندنی گزارش بخشور او

سوسند هر خبر که شهرت عمومی داشت و نحوی در باب آن مردمان خبری می‌گفتند مورد تحقیق جهانگر واقع می‌شد و او اکثر مواقع عباد عفاقت عمومی را ناب می‌نمود. مثلاً در مورد مومنانی که مردم را عقیده بر آن بود که خون بر رحم نهند مورا شفا یابد بحربه کرد و خلاف آن ناب شد. (ص ۱۳۶)

در دحبیره حواری‌مسانی که کتاب معسری در علم طب است بوسه شده که رعفران حیده‌آور و حیده‌راست و چون کسی بخورد آنقدر به‌خمد تا بمردد جهانگر یک ریدایی محکوم به مرگ را وادار کرد تا مقدار مساهی رعفران بخورد بدین نحو که در روز اول حربه ۲۵ گرم و در روز دوم سم کلو رعفران بدو حواری‌مساند. لکن هیچ اثری ظاهر نشد. (ص ۴۷۸)

در مورد هما که سانه آن مشهور است که خون کسی در طفل هما فرار می‌گردد پادشاه سود. می‌گویند اسب بریده اسحوان می‌خورد. جهانگر دستور داد تا به کسی که اراس بریده شکار کند هزار روبیه اعزام دهند و جمال‌خان در کوه سر بحال بریده را شکار کرد جهانگر سینه بریده بدرید و در حبه‌دان آن آبر اسحوان بندادند. در اسب شاعر می‌گوید:

همای سرر مرغان از آن سرف دارد که اسحوان خورد و هیچکس سارارد
در باب عدالت جهانگر تمام مورخین اتفاق نظر دارند و معتمد که در نظر او عنی و فقیر مساوی بودند و در زمان پیری و ضعف او که مورخ‌ها به امور می‌رسید هر چه می‌کرد جهانگر روا می‌دانست ولی کار دادرسی حقوق مردم را بنسبه حق خود نگهدارنده و کسی را در آن دخالت نمی‌داد.

باری بررسی از معرفت‌خان یکی از حاضران دربار او شکایت کرد که مانس را برده است. جهانگر در کمال سحرگیری هیچگونه رعایتی در حق او نکرد و چون امر به انان‌رسند منصب معرفت‌خان را گاهن‌داد و نوکر او را که مناسر حرم بود به‌قبل رساند

روایت کرده‌اند که باری مورخ‌ها بنگم سرمه‌بانی قصر خود گردن می‌کرد کسی از مانس او را نظاره نمود. مورخ‌ها بنگم به حرم بی‌حرمتی او را به سر یکس. کسین شخص مقبول شکایت به‌رود جهانگر بردند حکم به تحقیق صادر کرد. اطرافیان دیدند که کماکان است که دستور قبل مورخ‌ها بنگم صادر شود. اولاء دم را بقبول خون بها خواندند و جهانگر خود سحبی به اس امر رضا داد و دوسب هزار روبیه بعنوان خون بها، اولاء دم پرداخت شد. ولی بار جهانگر راضی نشد و از آن پرسید که به

پدرش چون سبأ خود رضان داده‌اند تا به سبده و ارباب کسان بورجهان و آریان
گفتند که خود رضا داده بد. و چون فائله حتم شد به سس بورجهان رفت و های‌های
گریه‌کنان گفت (گر مرا می‌کشید من چه می‌کردم) اگرچه عصبی‌ها این حکایت را ناور
ندارند سکنی والد داعسانی در ریاض‌السعرا به فصل سخن رانده است

حظ مشی جهانگیر: جهانگیر در راه پدر خود عصبی اکبر را می‌سمود و گریه
با او متحد المقصد بود ولی در یک نکته اختلاف داشت و آن سکه: اکبر را عمده
بر آن بود که بیروان کلیه ادیان و مذاهب مساوت و لذا خود به روس همه ادیان
بررسی می‌کرد. صحاکهان به ساق هندوان و سامگاهان به پنج برسانان و دیگر گاه
به راه رشتن و پس عصبی‌ها لکن جهانگیر در اسلام بعضی خاص دست و دست
پدر بود و اعتقاد داشت که با صرف مسلمان و همیشه مسلمان بودن سر می‌توان
حقوق سایر ادیان را حفظ کرد و بدین سبب گاه با نادیب‌های هندو به مباحثه
می‌نست و خلاف عقایدشان را به ثبوت می‌رساند. در یکی از این مباحث راجه رور
افزون را به مسئله محبت و ادله عصبی به اسلام هدایت و مشرف گرداند. جهانگیر
چون قلعه کاکره را فتح کرد شعائر اسلامی را در آنجا جاری نمود و این امر را از
اصحاب خود می‌شمارد که دیگر کسی قبل از وی چنین ننوشت کرد. تا آن همه
نساری از هندوان چون راجه مانسنگ و راجه جگنه و راناسگر در دربار وی به
مناصب عالی رسیدند. جهانگیر همان احترامی را که در حق شیخ‌الاحق دهلوی
می‌نمود در حق بزرگ هندوان حدروب گسائین نیز مرعی می‌داشت. دربارج مذکور
نسب که جهانگیر بواسطه اختلاف مذهب در حقوق کسان بعضی فائل شده باشند
ساست پدر را که خود پیرو آن بود بدین ترتیب می‌سازد

"ارباب ملل مختلف در وسعت آباد دولت بی بدلیش‌ها داشتند. به خلاف
سایر ولایات عالم که شععی را بعبیر از ایران و سی را در روم و تور و هندوستان
جا بست." (ص ۲۲)

احترام و دستگیری از علما و فقرا: از خصوصیات حکومت‌های آسانی یکی
اینست که رواج علم و دانش با حدود زیادی بستگی به تشویق و ترغیب حکمرانان عصر
دارد در این باب سلاطین اسلامی بر سایر پادشاهان پیشی داشتند. جهانگیر نیز
بمحاط تشویق و پشتیبانی‌ای که از علما و دانشمندان به عمل می‌آورد عمده مال
اسلامی خود بوده است.

او با علما و پرهیزگاران هر فرقه و مذهبی بد گفتگو و مراوده می‌رست و در آن لحظات مقام شاهی خود را فراموش می‌کرد و درسهای سادگی با استیلا رفتار می‌نمود از آنجا که در نکته سنجی مهابری تمام داس چو دربابی اظهار نظر می‌نمود نظرش محققانه و عالمانه جلوه می‌کرد.

در باب فرهنگ جهانگیری که توسط میرعبدالدوله گرد شده بود بدسکونه نظر می‌دهد:

میرعبدالدوله از آگره آمده ملازم نمود. فرهنگی که در لعب تربیت داده بنظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و حوب پیروی نموده و جمیع لعب را از اشعار قدما مستشهد آورده. درس هن کتابی مثل این نمی‌باشد (ص ۴۵۹)

حتی یک محقق و متخصص زبان فارسی نمی‌تواند نظر دقیق بر آن آخه جهانگیر بیاورد

با آنزمان از اشعار شعرا بعنوان شاهد لعب در فرهنگ‌ها استفاده نمی‌شد ولی در فرهنگ جهانگیری این امر مسطور گردیده و این اسرار خاص این فرهنگ است.

اسادی خان‌خانان و فیضی بر جهانگیر بر نایندی بر علم و فضل او می‌باشد.

جهانگیر نه فقط از محضر علمای مسلمان بهره می‌برد بلکه باخلوص تمام درمدرس علمای هندو و پاندویب‌ها تعلیم می‌کرد. از جمله علمای هند که جهانگیر محضرشان را دوست داشت یکی حدروب بود که درکوهی صعب‌العبور می‌رست و جهانگیر برای درک محضر او بس از سه میل راه را پیاده می‌نمود و پس کار را به کرات انجام می‌داد و ساعتها در حضور حدروب به بحث می‌نشت و خود درس تازه می‌گفت.

"روز سه دوم ناریه صحبت حدروب خاطر را شوق افروزد. بعد از فراغ عبادت بمرور برگشتی ششبه به قصد ملاقات او شافیم و در آخر روز درگوشه آبروای او دویده بدو صحبت داشتم. بسا سخنان بلند از حقائق و معارف استماع افشاده بی اعراف و مدمات نصوف مقتنع بیان می‌کند و از صحبت او محظوظ می‌شود" (ص ۲۸۶).

مقدمه بیوریچ به ربان انگلیسی به ترجمه انگلیسی جهانگیرنامه

آقای راحرر چندن سال پیش 'خاطرات جهانگیر' (جهانگیرنامه) را ز روی نسخه‌ای که وسيله سيداحمد سال ۱۸۶۳ در عاری‌پور و سال ۱۸۶۴ در علی‌گر بچاپ رسانیده بود ترجمه نمود. شوق شناس بی‌شبهه از باب رحمت بی‌عرضه و بدون طمع سيداحمد در این باب بدو مديونست لیکن واقع امر این است که نسخه‌ای که او بچاپ رسانیده اعتماد تنها منسی بریک نسخه خطی ناقص بوده است که اغلب باعث برور اسنانهایی خصوصاً در باب اسامی خاص در آن شده است. من نسخه او را با مقدری نسخ مفسر موجود در ایندا آفسس و موره بریناسا مقایسه کرده و بسیاری از اشتباهات او را اصلاح کرده‌ام. من نسخه خطی موجود در کتابخانه احمد سلطنتی آسیایی را نیز مورد استعاده قرار دادم که البته نسخه خوبی نیست. با اشاره آقای راحرر من نسخه ترجمه ایشان را به حدید چاپ کرده و مقداری رباذ حاشیه و یادداشت بدان افزوده‌ام. در موره بریناسا Add, 26, 611 است و ترجمه شیوائی دارد و از من خوبی برگردان شده است.

جهانگیر بیست و دو سال سلطنت کرد لیکن برابر مزاج علیل و افسردگی خاطر تدوین خاطرات خود را تا پایان سال هفدهم جلوس بنظر ادامه داد (ار که به السوت جلد ۶ - ص ۲۸۵) پس از آن این وطیقه را بعهده معتمدخان بوسنده اقبال‌نامه نهاد و این شخص ادامه خاطرات را تا پایان سال نوزدهم جلوس بنگاشت. پس از آن اربوشن خاطرت بنام سلطان دست کشید اما کار خود بعنوان راوی وقایع سلطنت در کتابش افعال نامه دنبال نمود.

محمد هادی پس از معتمدخان کار تحریر خاطرات جهانگیر را از آنحائی که معتمدخان رها کرده بود تا زمان مرگ جهانگیر ادامه داد. لیکن کار او درواقع چیزی کمی بیشتر از خلاصه اقبال‌نامه است. چاپ سيداحمد از "خاطرات جهانگیری" شامل

ادامه خاطرات وسیله معتمدخان و محمدهادی سر می‌باشد لیکن آقای راجهر این مقدمه و پیش‌گفتار را در کتاب خود بر حومه نکرده و من شخصا معنقدم باین بر حومه باری سبب محمدهادی از مقدمین نویسندگان است که تاریخ حیات او به ربع اول قرن هفدهم باز می‌گردد. مقدمه‌ای که او بر خاطرات جهانگیر بنویسه بنظر می‌رسد که کلاً از کتاب متأخر جهانگیر بنویسه که نگار حسی افغانی شده‌باشد. (البوب جلد ششم ص ۲۵۷) مطلب عمده این مقدمه شرح حالی از زندگی جهانگیر از تولد تا جلوس اوست.

به نظر می‌رسد لازم باشد درباره اهمیت "خاطرات جهانگیری" چیزی بگویم. این خاطرات تصویر ریشه‌ای از هندوستان در دهه‌های اولیه قرن هفدهم بدست می‌دهد علاوه بر این کتاب مکمل ارزشمندی برای کتاب اکبرنامه است.

از آشنای مرکزی خاطرات بی‌مور، سارو حیدر و رورامجه اولعاری را داریم. بران خاطرات شاه‌طهماسب را بما عرضه داشته‌است و هندوستان خاطرات ساهراده حاتم گلشن و شاه‌جهانگیر در عصر جدید بر بنامیل به این ست قدیمی شرقی را مشاهده می‌کنیم که شرح حال امیر سابق افغانستان و "خاطرات شاه ایران" ناشی از آن است.

خاطرات سارو، حیدر و گلشن به انگلیسی بر حومه شده‌است و خاطرات ساه‌طهماسب به آلمانی برگردن یافته و ساه‌طهماسب خاطرات جهانگیر هیچگاه بطور کامل بر حومه نشده‌است. (۱) اگرچه گریده از آنها در کتاب تاریخ البوب و داوس آمده‌است و محر بر این بر سالها پیش ازین روی نسخه ناقصی شرح چندسال از خاطرات را برای ما بر حومه کرد. بی‌شک خاطرات جهانگیر از لحاظ ارزش کمتر از خاطرات سارو است، در واقع می‌توان جلوس رفت و گفت در خاطرات جهانگیر دو حیدر بنیتر از خاطرات سارو مطلب وجود دارد و از کتاب او بسیار سرگرم کننده‌تر است.

مشاهده می‌گردد که جهانگیرشاه کتاب مذکور را به توصیف از شخصیت خود محدود نموده بلکه از پدرش اکبرشاه بزرگ تصویری برسم کرده که مشابه آن را حتی در خاطرات سارو بر می‌توان یافت.

با این همه آنچه او درباره خود سر می‌گوید حالی از گزاشی است. بران گفتار

۱- در پاکستان به زبان اردو بنویسه آقای قدوسی کاملاً بر حومه شده و چاپ رسیده است.

او سحسب و معی ش را شان می دهد. او حاضرات خود برای ما ردگی می کند
همدگونه که حمر ششم (۱) در گشهای Nigel (۲) می ریسب با امپراطوری
کلا دیوس (۳) در Tacitus و Suetonius و باعث شگفسی است که میان
جهانگیر و این دو شاهسی خنده آور و عجب وجود دارد. (۰)

در واقع جهانگیر موحود عجیبی بود از طباع آمخته. او مردی بود که
می توانست با سبب و یوسب کندن زنده انسانی را تماشا کند با همانطور که خود می گوید
یکی را نکشد و پای دومر را قطع سارد تنها خاطر اینکه بی موقع سراز باهگاه بیرون
آورده و شکار او را رمانده اند. (۴) با این وجود او هنوز می توانست دوسدار عدالت
باشد و سر می توانست پنج شبه شب هر هفته را به ماحثات عالمانه و عارفانه بنشید و
شعر فردوسی را در مع آزار حیوانات رمره کند.

سار ر موری که دانه کش است که حان دارد و حان شیرین خوش است (۵)
یکی از حنیه های خوب شخصیت جهانگیر بدب عمقی بود که از طبیعت می برد
عشقی که به گل می ورزید. با بر نیز از اینگونه احساسات داشت لیکن او دیگر پیر شده
با لافل رمانی که به هند رسید عمری گذرانده بود. بعلاوه پس از آن در هند کوششهای
برای مسموم ساختن و قتل او شد و نرسی در او ایجاد کرد که در سبجه دید او را از
طبیعت هند نافع و نظر او را دگرگون ساحب. اما جهانگیر، بالعکس، فرزند برحق
هند است. او با شعفی تمام به گیرائی گلهای دیار هند س می دهد و خصوصاً پلاس و
یکول و چمپارا سخت دوست می دارد و آشکارا می گوید که در سراسر افعاستان و آسیای
مرکزی سوهای نیست که با انبه برابری کند. او همچنین سحت شایق بود که در
مضاحب پاندیت ها و مرصان هندی بنشید اگرچه به حدایان آنها بابی اعتنائی و
عزور رفار می کرد و یکبار دستور داد تصویر و بشو که بشکل حوک بر کشیده شده به
رودخانه پشکر انداخته شود.

هالم می گوید شاهزاده های مسلمان بشیرس سعی خود را برای حفظ عدالت در
سبیه حرایم دیگران بکار می بردند. درس مورد جهانگیر علی رغم تمام نقاط ضعفش

—۱ JAMES VI —۲ FORTUNES OF NIGEL

—۳ CLAUDIUS

—۴ جهانگیر نامه ص ۲۷۶

سهمی سرا دارد و به همین خاطر با به امروز نامش عنوان حامی و دوستدار عدالت با احترام داد می شود .

مقدمه بیوریج بر قسمت دوم ترجمه جهانگیرنامه

پس از یک وقفهٔ تقریباً سی ساله، جلد دوم خاطرات جهانگیر ترجمهٔ آقای الکساندر راجهر از طرف انجمن سلطنتی آسیای منتر شده است. این جلد ملحوظ آنکه شش سال از وقایع خلوس را دربر دارد سبب جلد اول که دوازده سال از وقایع شامل بود، کوچکتر و کم حجم تر است. به هر حال بین دو جلد کلیه مطالبی که جهانگیر نوشته با در نوشتن آن بطارت داشته، می باشد. بنظر من این جلد نیز مانند جلد اولی حالت مانند شرح مسکوگانی که نقش روح دوازده گانه را دارند. (۱) و شرح ساره دساله دار (۲) و شرح شیوع ونا در شهر آگره (۳) و توصیف معقل کسمیر در شرح سده ۱۵ خلوس دارای ارزش فراوان است. داستان پادشاه و دحیر باعدسی و اشاراتی دربارهٔ نقاشان و مصاور سر در خور تذکر است

اگر نام موسس سلطنت مغولان هندوستان را سرار (۴) شرح حوامم و اگر اکثر جمع الصفا و اعصار، همه میرا صورت بزرگ خون آگوسین، نراجان، هدریان، مارکوس اورسوس، روسیان و ژوسنی سن (۵) بدانیم بی شبهه جهانگیر نیز امیر طوری بود که با کلادیوس (۶) برابری می نمود و ساهب سنا با حمیر اول داس. این هر سه مرد بی ضعف بودند که هوای نفس غالب بر ایشان بود و هر سه دارای دوق ادبی بوده و لافل دوس از آنها از راه بفرج گاه گاه به دین و مذهب می پرداختند. و هیچ یک به عنوان حاکم یا محبط خود محالسی نداشتند. اگر حمیر اول (و نیز حمیر نسیم

۲- ابضا ص ۲۸۳

۱- جهانگیر نامه ص ۲۵۰

۴- CAESAR

۳- ابضا ص ۲۹۲

۵- Augustus, Trajan, Hadrian, Marcus Aurelius, Julian, Justinian

۶- Claudius

اسکانند (آن طور که خود می خواست کنید، با دستان می شد و جهانگیر رئیس موره تاریخ طبعی می گردید هر دو خوشحالت می بودند .

بهترین صفات جهانگیر، عشق او به طبع و مدرسی در مشاهده، آن و آرزویش برای عدالت و مساوات بود . مناسبانه آخربن این صفات به واسطهء حسوب شدید او در اعمال محارباتهای سخت ، کاهش یافت . او نیز مانند آبا و اجداد خود به محدرات و مسکرات معناد بود و این امر عمر او را کاست . او قلمرو حکومت خود را وسعتی نبخشد بلکه بالعکس با از دست دادن قندهار نه ایرانیان واحدی از مساحت دور حکومت خود کاست اما محتملا این مزاج صلح جویانه او با شایسته نیلی براسن حسبی محسوب می شود . زیرا به این امر از بسیاری جویری مایع شد . بزرگترین خطای او بعنوان یک امپراطور عنودیت شدیدش در مقابل رشن بورجهان بود که سرانجام باعث اختلاف جهانگیر و پسرش شاهجهان که لایق ترس و ازسندرسن فرزندان دگور او بود ، گردید .

جهانگیر سالیهای اخیر حکومت را به دشواری و سختی می گذرانید و از مرصهای خون سنگی نفس رنج می برد . جهانگیر این سدانمی را نیز بدامن داتم که مدتی در اسارت یکی از خدمتگاران خوش مهانت حان بوده است

روش تصحیح متن حاضر

معرفی - نسخه‌های خطی که در تصحیح متن جهانگیرنامه مورد استفاده قرار گرفته است :

نسخه الف : نسخه الف که اساس متن قرار گرفته عبارت است از : نسخه خطی جهانگیرنامه که تحت شماره ۳۵۵ در کتابخانه اندیا آفیس لندن نگهداری می‌شود . این نسخه قبل از اتمام شرح احوال سه نوددهم جلوس جهانگیری به پایان می‌رسد . اسم کاتب و تاریخ استنساخ آن هیچ‌جا دیده نمی‌شود و چنان سطر می‌رسد که کاتب قصد ادامه استنساخ را داشته اما محال می‌افته است اگرچه مطابق گفته رس و براون نسخه شماره ۹ احتمالاً این نسخه دو یا سه سال بعد از فوت جهانگیر یعنی حوالی سه ۱۵۴۵ هجری تحریر یافته است (۱)

این نسخه از آنجهت اساس متن قرار گرفته که به‌طریق قریب به حتم قدیمی‌ترین نسخه موجود از کتاب جهانگیرنامه مصوّط در کتابخانه‌های خُهن سب و ساند به‌همین علت بیورج هنگام تصحیح و ترجمه انگلیسی را حُرر همین نسخه را اساس کار خویش قرار داده است . باری در هر جا که نسخه الف اشتباه به نظر می‌رسد و یا افتادگی داشت با استفاده از سایر نسخ تکمیل و تصحیح گردید .

نسخه ب : نسخه ب که تحت شماره ۲۲۱ در کتابخانه نادلان مصوّط است بوسیله سید احمد خان داسمید معروف قرن نوددهم میلادی تصحیح و استنساخ گردیده است . تاریخ استنساخ این نسخه بیستم سپتامبر ۱۸۴۶ است . مصحح در حاشیه چنان می‌نویسد که وی نسخه حاضر را با معاسه داده نسخه خطی تصحیح نموده است

نسخه ج : عبارت است از نسخه خطی جهانگیرنامه با تَورک جهانگیری که تحت شماره اندیا آفیس ۳۱۱۲ نگهداری می‌شود این نسخه از نظر تاریخ استنساخ بر نسخه

علی عدم دارد به وسیله محمدخان برادر ارشد سیداحمدخان صحیح و با سخی
حد مقابله گردیده است. تاریخ استساج این نسخه یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و اسم کاتب
آن محمدالدین محمدخان است.

عبارت برقم این نسخه شرح زیر است از کاتب صحیح نگار محمدالدین
محمدخان که درین روزگار نگاشته روزگار است نویسانده یار دیگر به مقابله برداشتم
هرجا که غلط برآمد وری مذکور را ترک داده وری دیگر را برحای آن ریت بسطیر دادم
الحمدالله و الحمد که کتابی صحیح تمام تاریخ یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و یکپهرو
هشمدوچهل و سه سال تمام رسد و گلدسته برم شایع گردید.

اگرچه نسخه ح از نظر تاریخ بر نسخه ب عدم دارد و حق بود که بعد از نسخه
الف نسخه ح را بحای ب قرار می دادیم لیکن از آن که نسخه ب وسیله دانشمند بزرگ
سر سید محمدخان بجا رسیده است و استفاده از مقدورتر و بشیر معرون به صاحب
بوده آنرا نسخه برگزیده پس از نسخه الف قرار دادیم.

نسخه دال: نسخه دال که فقط احوال شش سال اول خلوس جهانگیری را دربر
دارد تحت شماره ۴۵۱۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مصوفاست. این نسخه
دارای تاریخ استساج نیست و اسم کاتب بر در آن بدجتم نمی خورد اما روش خط و
استساج سان می دهد که نسخه مرور سنار قدیمی است و بنا به گفته مرت فهرست
کتاب خطی موره، ملی دهلی نسخه مرور مختلا دستنویس خود جهانگیرشاه است.

و خود حاشیه نهانی شده در این نسخه آجیان که از میکرو فیلم آن برشاید
بست این ادعا را ناثب می کند. اما از آنجا که این نسخه کامل نیست و فقط نا سه
نشم خلوس را دربر دارد لهذا نسخه اساس قرار نگرفت.

علاوه این نسخه با نسخه الف که اساس کار است هر درجند مورد کوچک
اختلافی ندارد و این خود صاحب نسخه الف را ناثب نوان کرد.

از آنجا که جهانگیرنامه حاوی بسیاری اعلام اشخاص و امکنده می باشد و در بعضی
موارد خط فارسی و من مورد استفاده صورت صحیح این اسامی را بدست نمی داد
بدین جهت لاجرم ترجمه اردو انگلیسی بر مورد استفاده قرار گرفته است.

در بیان اثر مساعی اولیاء کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اقدام به تهیه
میکرو فیلم هر چهار نسخه جهت انطباق نموده است نهایت سپاسگزاری و تشکر را
دارد.

محمد - هاشم

شهرور ماه ۱۳۵۳

درست نامه

ص	س	اشتباه	درست
۸۹	۱	والد	والده
۹۰	۲۱	جولای	حوی
۹۵	۱۶	حرجی سال	فرحی شال
۱۰۳	۲۷	بیعابی	بیعنایتی
۱۱۶	۱۹	به عایت	به عنایت
۱۲۴	۲۸	کناره	کناره
۱۲۵	۱۳	فرصها	غرضها
۱۲۶	۲۴	نزابلها	نلابرها
۱۳۴	۹	خاصه	خابه
۱۳۷	۲۰	سبب تعلقان	بی تعلقان
۱۴۰	۲۷	حواهر	چون
۱۵۲	۱۱	شمعی	شمسی
۱۵۶	۲۵	براق	میراق
۱۵۹	۲	بوزدهم	نوروز دهم
۱۶۰	۸	ساکنس	مساکن
۱۷۳	۷	بدلیه	بدیهه
۱۸۰	۲	تعلیمات	تعلیمات
۲۰۴	۶	کفرت	کثرت
۲۰۸	۱۴	اروبا برجاست	دروپا برجاست
۲۱۳	۷	نام و نشان	بی نام ...
۲۲۰	۲۳	بابوده	پالوده
۲۲۱	۱۲	فرامس مطالعه	فرامس مطالعه
۲۳۰	۲۱	برنسب	برینیت
۲۴۹	۱۹	آن حرف	آن حرف
۲۷۵	۵	بابجاب	بابجابت
۲۷۸	۱۹-۲۰	قدیم ... اردگام	قدم ... دوگام
۲۸۷	۲۰	نظام	انتظام
۲۹۶	۱۰	ننها	ننها
۳۰۰	۶	نحب	نحف
۳۱۷	۱۰	ارله	راه
۳۵۸	۳	درمالای	درمالاپور
۳۶۱	۱۶-۱۷	سکد رمئین	سکندر مئین
۳۷۳	۲۵	حسا بندی	حنا بندی
۳۸۷	۹	تسلک	خیلک
۴۶۴	۲۲	ناکبور	ماکپور

درست نامه

ص	س	اشباه	درست
۲	۱۴	موضوع	موضع
۱۳	۷	حلقها	حلقهها
۳۵	۱۸	برابر	برار
۲۱	۱۷	بدل	بد
۲۳	۱۷	که داد	که داد که
۲۴	۹	گشتهای	گشتههای
۲۵	۲۴	برائعار و جرائعار	برائعار و حرائعار
۲۶	۱۸	مرکخان	مرحخان
۲۷	۱۳	والدین	والد
۲۷	۱۹	مشرفی	مشرفی
۳۵	۱۴	احبر	احمیر
۳۵	۲۲	بعنی	بعی
۳۱	۱۷	دوست به صلاح	دست به صلاح
۳۲	۱۴	آزادی... عمر	آزادی... عمر
۳۳	۲۸	دلوت	دولت
۳۵	۱	به کردار	به کردار
۳۷	۱۵	سوارهای عظیم	سوادهای عظیم
۳۷	۲۸	ازس نمی باشد	حذف شود
۳۸	۱	بلندتر	بلندتر ازین نمی باشد
۳۸	۲۶-۲۷	خبریت و دوست	خبریت و دولت
۳۹	۶	راهبهای مردم	راههای مردم
۴۵	۲۲	بیرونده	بهرمانده
۴۱	۱۱	میم	میم
۴۱	۲۱	فراق	فراه
۴۲	۱۳	دوست و محل	دولت... .
۴۶	۱۱	بریب	برست
۴۷	۲	بسدیده	باسبدیده
۴۷	۹	شیردان	سپردان
۴۷	۱۵	بیا سارام	بیا ساراسام
۴۹	۱۳	شیده اسم	سبیده اسم
۵۴	۱۹	حریم حرکت	حریم حرم
۵۶	۱۵	ماخلف	ما حلف
۵۸	۱۶	مار رون	مار ردن
۶۲	۲۴	درصص	درصحن
۷۶	۲۷	کاروایی	کاردایی
۸۶	۲۷	مردم را با	مردم را با

بسم الله الرحمن الرحيم (دیباچه)

تاریخ جلوس [۱ب]:

از عنایات بیغایات الهی يك ساعت نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در دارالخلافة آگره درس سی و هشت سال بر تخت سلطنت جلوس نمودم. پدرم را تا بیست و هشت سالگی فرزند نمی‌زیست و همیشه بجهت بقای فرزندان به‌درویشان و گوشه‌نشینان که ایشان را قرب روحانی به‌درگاه الهی حاصل است، انجا می‌بردند. چون خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی سرچشمه اکثر اولیاء هند بودند، به خاطر گذرانیدن که بجهت حصول این مطلب رجوع به آستانه متبرکه که ایشان نمایند. با خود قرار دادند که اگر الله تعالی پسری کرامت فرماید و او را به‌من ارزانی دارد از آگره تا به درگاه روضه منوره ایشان که یکصد و چهل کروه است پیاده از روی نیاز تمام متوجه گردم.

تاریخ تولد:

در سنه نهصد و هفتاد و هفت در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول هفت گه‌ری (ساعت) از روز مذکور گذشته به‌طالع بیست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم به وجود آورد.

حضرت شیخ سلیم:

و در آن ایام که والد بزرگوارم جویدی فرزند بودند، شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت، که طی [۲ الف] بسیاری از مراحل عمر نموده بود و در کوهی متنص به‌موضع سیکری، که از مواضع آگره است، بسر می‌برد و مردم آن نواحی به‌شیخ اعتقاد تمام داشتند، چون پدرم

به درويشان بيزمند بودند صحبت ايشان را نير دريافتند. روزی در آئینای توجه و بيخودی از ايشان پرسيدند که مرا چند پسر خواهد شد؟ فرمودند که بخشنده بی منت سه پسر به شما ارزانی خواهد داشت. پدرم می فرمایند که نذر نمودم که فرزند اول را به دامن تربیت و توجه شما انداخته شفقت و مهربانی شما را حامی و حافظ اوسازم. شیخ این معنی را قبول می فرماید و به زبان می گذر تند که مبارك باشد، ماهم ايشان را همدم خود ساختیم.

مکان تولد:

چون والده مرا هنگام وضع حمل نزديك می رسد به خانه شیخ می فرستد تا ولادت من در آنجا واقع گردد بعد از تولد مرا سلطان سلیم نام نهادند. اما من از زبان مبارك پدر خود نه درمستی و نه درهشیاری هرگز نشنیدم که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیحو یا نا گفته سخن می کردند.

فتحپور سیکری:

والد بر گوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود بر خود مبارك دانسته پایتخت ساختند. در عرض چهارده پانزده سال این کوه و جنگل پر دد و دام شهری شد مشتمل بر انواع اعمادات و باغات و منازل منزله و جاهای خوش دلکش. بعد از فتح گجرات این موضوع به فتحپور موسوم گشت.

در تعیین اسم و لقب:

چون پادشاه شدم به خاطر رسید که نام خود را تغییر یابد داد که این اسم محل اشتباه است به نام قیصره روم، ملهم غیب در خاطر انداخت که کار پادشاهان جهانگیر است خود را جهانگیر نام نهاده و لقب خود را چون جلرمی در وقت طلوع حضرت نبراعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم. و در ایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان دولت جلال الدین محمد کبیر پادشاه نورالدین نامی متقلد امر سلطنت نخواهد گشت، این معنی نیز در خاطر بود. بنابراین مقدمات، نورالدین محمد جهانگیر اسم و لقب خود ساختم.

مجمعی از خصوصیات آگره:

[۲ ب] چون این امر عظیم در شهر آگره واقع گشت، ضرور است که مجمعی از خصوصیات

آنجا مرقوم گردد. آگره از شهرهای قدیم کلان هندوستان است برکنار دریای جمه قلعه کهنه داشت؛ (که) پدرم پیش از تولد من آن را انداخته قعه‌ای از سنگ سرخ تراشیده بنا نهادند که رونده‌های عالم مثل این قلعه نشان نمیدهند. در عرض پانزده شانزده سال به اتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه، سی و پنج لک رویه که یکصد و پانزده هزار تومان رایج ایران و یک کروور پنج لک خانی به حساب توران خرج این قعه شده آبادانی این معموره بر هر دو طرف دریای مذکور واقع شده.

طول و عرض معموره:

حانب غروب رویه آن که کثرت و آبادانی بیشتر دارد، دور آن هفت کروه است طول آن دو کروه و عرض یک کروه و دور آبادی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقع است دو ونیم کروه. طول یک کروه و عرض نیم کروه. اما کثرت عمارات به نوعی است که مثل شهرهای عراق و خراسان و دوراء النهر چند شهر آباد تواند شد. اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه عمارت کرده‌اند و ابوهی خلقی بحدیست که در کوچه و بازار به دشواری تردد توان نمود. از اواخر اقلیم ثانیست. شرقی آن ولایت قنوج و غربی ناگور و شمالی سنبل و جنوبی چندیری است. در کتب هند مسطور است که منبع دریای جمه کوهی است کلند نام که مردم را از شدت سردی عبور بر آنجا ممکن نیست جایی که ظاهر میشود کوهی است قریب به پرگنه خضر آباد.

کیفیت هوای آگره:

هوای آگره گرم و خشک است سخن اطب اینست که روح را به تحلیل میرد و ضعف می‌آورد و با اکثر طبایع نام سازگار است مگر بلفمی و سودایی مزاجان را که از ضرر آن ایمنند؛ و ازین جهت است که حیواناتی که این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل و گاومیش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند.

پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره کلان بود و قلعه داشت چنانکه مسعود سعد سلمان در قصیده‌ای که به مدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه مذکور ملا نموده مذکور ساخته است. بیت.

[۳ الف] حصار آگره پیدا شد از میانه گرد بسان کسوه و پروبارهای چون کھسار

تاریخ قراردادن قلعه آگره پایه تخت سلاطین:

چون سکندر لودی اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پایه تخت سلاطین هندست به آگره آمد و جای بودن خود آنجا قرار داد. از آن تاریخ آبادانی و معموری آگره روی در ترقی نهاد و پایه تخت سلاطین دهلی گشت.

چون حضرت حق سبحانه و تعالی پادشاهی هندباین سلسله والا کرامت فرمود حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته شدن او و فتح شدن دانا سانگا، که کلاترین راجه ها و زمینداران ولایت هندوستان بود، بر طرف شرقی آب جمته زمینی خوش انتخاب کرده چهار باغی احداث فرمودند که در کم جایی به آن لطافت باغی بسوده باشد نام آن گل افشان فرمودند. عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته اند و مسجدی بربک جانب آن باغ به اتمام رسیده در خاطر دشت که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد از قوت بفعل نیامد.

القباب بعد از ممات سلاطین سلف که آباء و اجداد این خلف بوده اند:

در این وقعات هر جا صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور گودکان است، و هر جا که فردوس مکانی به قلم در آید حضرت بابر پادشاه است، و چون جنت آشیانی مرقوم گردد همایون پادشاه، و چون عرش آشیانی مذکور گردد حضرت والد یزدگوارم جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی است.

توصیف میوه هندی:

حریزه و انبه و دیگر میوه ها در آگره و نواحی آن خوب میشود غایتا از میوه ها مرا به انبه میل تمام است. در یام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه های ولایت که در هند نبود بهم رسید.

اقسام انگور از صاحبی و حبشی و کشمش در شهرهای مقرر شایع گشت. چنانکه در بازارهای لاهور در موسم انگور آنقدر که از هر قسم و هر جنس بهم میرسد، از جمله میوه ها میوه ایست که آن را انناس مینامند و در بنادر فرنگ میشود و در غایت خوشبوئی و رست مرغی است در باغ گل افشان آگره هر سال چندین هزار برمی آید.

وصف انواع گل که مخصوص هندوستان است:

از حیثت ریاحین و گل های خوشبوی، هند را برگلهای معموره عالم ترجیح میتوان داد، چندین گل است که در هیچ جای عالم نام و نشان آن نیست. اول گل چنپه که گلیست در

نهایت خوشبویی [۳ب] ولطامت، بهیأت گل زعفران، لیکن رنگ چنپه زرد مایل بصندلیست. درخت او در غایت موزونی است و کلان و پربزرگ و شاخ و سایه دار میشود. در ایام گل یك درخت باغی را معطر دارد و از آن گذشته گل کپوره است بهیأت واسدام غیر مکرر بسوی آن در تیزی و تندى به درجه ایست که از بوی مشک هیچ کمی ندارد. دیگر رای یل که در بسوی از عالم یاسمین سفیدست. غایتا برگهایش دوسه طبقه بر روی هم واقع شده، و دیگر گل مولسری که درخت آن نیز بسیار خوش اندام و موزون و سایه دار است و بوی گل آن در نهایت ملایمست، و دیگر گل سیوتی که از عالم گل کپوره است، غایتا کپوره خار دار است و سیوتی خار ندارد. و رنگ آن به زردی مایل است. کپوره سفید رنگ است و از این گلهای و گل چنیلی که یاسمین این ولایت است دوغنه‌ای خوشبوی میسازند و دیگر گلهای است که ذکر آن طولی دارد.

صفت اشجار:

و از درختان سرو و صنوبر و چنار و سفیدار وید موله، که هرگز در هندوستان خیال نکرده بسودند، بهمرسیده و بسپار شده و درخت صندل که خاصه جزایر بود، در باغات نشو و نم یافته.

صفت سکان آن بلده:

ساکنان آگره در کسب هنر و طلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هر دین و هر مذهب سکونت درین بلده اختیار نموده اند.

بستن زنجیر عدل:

بعد از جلوس، اولین حکمی که زمن صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دارالعدالت در دادخواهی و غوررسی ستم رسیدگان و مظلومان اهمال و مداهنه ورزند، آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسه جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد و وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند. طولش سی گز مشتمل بر شصت رنگ، وزن آن چهارده من هندوستان که سی و دومن عراق بوده باشد و يك سرش برکنگه شاه برج قلعه آگره استوار ساخته و سر دیگر را تا کنار دریا برده بر میلی از سنگ که نصب شده بود، محکم ساختند.

احکام دوازده گانه:

و دو زده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستور العمل سازند. اول منع زکوه از نمنا و میربحری و سایر نکالیفی که جاگیرداران هر صوبه و هر سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند.

دیگر در راهها [الف] که دزدی و راهرنی واقع شود و آرد راه پاره از آبادانی دور باشد جاگیر داران آن نواحی سرای و مسجدی بنا نهند و چاهی احداث کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی در آن سرا آباد شوند و اگر بمحال خالصه نزدیک باشد، متصدی آنجا سرانجام نماید. دیگر هیچکس در راهها بار سوداگران را بی اذن و رضای ایشان نگشاید.

دیگر در مملکت محروسه از کافر و مسلمان هر کس (که) فوت شود مال و منال او را به ورثه او بازگذارند و هیچکس در آن مدخل نسازد و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و بحویلدار عی حده تعیین نمایند تا آن وجه به مصارف شرعی که ساختن مساجد و سراها و مرمت پلهای شکسته و احداث تالابها و چاهها باشد، صرف شود.

دیگر شراب و دلپهره و آنچه از اقسام مسکرات و منهیه باشد، نسازد و تفرشند. یا آنکه خود به خوردن شراب ارتکاب مینمایم و از هیجده سالگی تا حال که عمر من به سی و هشت رسیده همیشه مداومت به آن کرده ام.

در اوایل چون به خوردن آن حریص بودم گاهی تا بیست پیاله عرق دو آتش تناول میشد. چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم کردن آن شدم و در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیدم. و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود. بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقی مانده آغاز خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز. تا سی سالگی برین نهج بود. بعد از آن وقت خوردن در شب قرار دادم. درین ایام خود محض بجهت گوارش طعام میخوردم.

دیگر خانه هیچکس را نزول نسازد دیگر منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصی را به هیچ گناهی نبرد و خود نیز به درگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم. دیگر حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیر داران زمین رعایا را به تعدی نگیرند و خود کاشته خود نسازدند.

دیگر عمل خالصه و جاگیردار در پرگنه که باشند به مردم آن (پرگنه) بحکم من خویشی نکنند

دیگر در شهرهای کلان دارالشفاء ساخته طبایب بجهت معالجه بیماران تعیین نمایند و

آنچه صرف و خرج شده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند.

منع ذبح:

دیگر به سنت والد بزرگوار خود، فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول که روز تولد من است بعد [۲ب] هر سالی یکروز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع ذبح شد، یکی پنجشنبه که روز جلوس مست و دیگری یکشنبه که روز تولد پدر مست، و ایشان این روز را یدین جهت به نسبت آنکه منسوب بحضرت نبیر اعظم و روز ابتدای آفرینش عالم است، مبارک داشته تعظیم بسیار میکردند. ز روزهایی که در ممالک محروسه ذبح نمیشد یکی این دور بود.

دیگر بطریق عموم حکم کردم که مناصب و جاگیرهای نوکران پدر من برقرار باشد و بعد از این مقدمات بقدر حالت هر کس بر منصبها افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی و ده چهل اضافه مقرر گشت و علفه جمیع احدیان از قرار ده پانزده و ماهیانه کل شاگرد پیشه را ده دوازده زیاده فرمودم و بر راتبه مقرری بردگیان سرا پرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت و سببی که داشتند، ارده دوازده تا ده بیست افزودم و مدد معاش اهالی وایمه ممالک محروسه را که لشکر دعایند، یک قلم موافق فرامینی که در دست داشتند، برقرار و مسلم گذاشتم، و به میران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستانست و مدتها منصب جلیل القدر صدارت پدر من باو متعلق بود، امر نمودم که همه روزه از باب استحقاق را بنظر بگذرانند. جمیع گناهکاران که از دیر باز در قمعها و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم.

اوضاع سکه زدن و اوزان زر مسكوك و اسامی سکه‌ها:

و به ساعت سعد فرمودم که سکه بر زور زده از طلا و نقره به وزنهای مختلف زررها مسكوك ساختند و هر يك را جداگانه نامی نهادم. چنانچه مهر صد توله را نورشاهی، و پنجاه توله را نور سلطانی و بیست توله را نور دولت، و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر، و یک توله را نور جهانی و نصف آن را نورانی، و ربع آن را رواجی نام کردم و آنچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طلع، و پنجاه توله را کوکب اقبال، و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت، و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را جها نگیری و نصفش را سلطانی و ربع را نثاری و دهم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم و همچنین از مس نیز تنکجات سکه

کرده هر يك را بنامی معروف کردند و بر مهرهای صد توله و پنجاه توله و بیست توله و ده توله، این ایلات آصف خان را فرمودم که نقش نمودند و بر يك روی آن این بیت سکه شد. بیت:
 به خط نور بر زر كلك [۵الف] تقدیر
 رقم زد شاه نورالدین جهانگیر
 و در فاصله مصرعها کلمه طیبه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ سکه است
 منقوش گشت بیت:

شد چو خور، زین سکه نورانی جهان آفتاب مملکت تاریخ آن
 و در میان هر دو مصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس و سکه نورجهانی که به عوض
 مهر معمولی است و در وزن ده دوازده زیاده بر آن این بیت امیرالامرا قرار گرفت. بیت:
 روی زر را ساخت نورانی به رنگ مهر و ماه
 شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه
 چنانچه بر هر روی يك مصراع نقش گشت و قید ضرب و مقام و سنه هجری و سنه جلوس شد.
 سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است و در برابر روپیه اعتبار شده به دستور
 نورجهانی مقرر گشت. و وزن توله مطابق دوونیم مثقال معمول ایران و توران است.
 تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند، همه را نوشتن خوش نیامد. بهمین تاریخی که
 مکتوب خان داروغه کتابخانه و نقاشخانه که از بندهای قدیم پدر منست، گفته بود اکتفا نمود.
 قطعه:

صاحب قران ثانی، شاهنشاه جهانگیر
 با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
 اقبال بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت
 پیشش کمر به خدمت بسته به شادمانی
 سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد
 اقبال سر به پای صاحبقران ثانی
 به فرزند خسرو يك لك روپیه مرحمت شد که در بیرون قلعه خانه منعم خان خانخانان را
 بجهت خود عمارت نماید.

تفویض ایالت پنجاب به سعید خان و ذکر قدم بندگی او:

و ایالت و حکومت پنجاب به سعید خان که زامرای معتبر صاحب نسبت پدر من بود عنایت
 نمودم. اصل او از طایفه من است پدران او در پیش پدران من خدمت کرده اند و در وقت

پنجهزاری ساخته اتالیق پرویر گردانیدم؛ و به خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل او را سر بلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خرد و بزرگ از صلاح و صوابدید و بیرون نروند.

عبدالرزاق معموری را بخشی و ممتاز یک عموی آصف خان را دیوان پرویز ساختم دیگر به راجه جگانه پسر راجه بهادرامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت و کمر شمشیر مرصع لطف نمودم. دیگر راناشنکر که عموزده رانا است و پدرم او را خطاب رانائی داده میخواستند که به همراهی خسرو بر سر رانا فرستند و در همان ایام شفقار شدند؛ خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم.

دیگر به ماد هوسنگه برادر راجه مانسنگه و رای سال درباری باین اعتبار که در درگاه ما حاضر می بود و از راجپوتان سبکهاوت از بنده های معتمد پدرم بسود عم عنایت شد و این هردو به منصب سه هزاری سرافراز بودند. دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را درایم شهزادگی شیرخان خطاب داده بودم از پله هزار و پستصلی به منصب سه هزار و پانصدی ممتاز ساختم. شیرخان صاحب قبیله و به غایت مردانه است و در نوکری اسرا یکدستش به شمشیر فتنه بود.

دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و مها سنگه تیره راجه مانسنگه و زاهد خان پسر صادقخان و وزیر جمیل و قراخون ترکمان که هر کدام به منصب دوهزاری امتیاز دارند خلعتها و اسبها یافته مرخص گشتند. دیگر رای منوهر که از قوم کچهواهای سبکهاوت است و پدر من در عهد خردسالی به او عنایت بسیار میکردند؛ و فارسی زبان بود و با آنکه تا به آدم اطلاق مهم به هیچ یک از قبیل او نمیتوان کرد خالی [۷ الف] از فهم نیست و شعر فارسی میگوید. این بیت ازوست. بیت:

غرض ز خلقت سایه همین بود که کسی

به نور حضرت خورشید پای خود نهد

اگر تفصیل جمیع منصبداران و بندهایی که در خدمت تعیین یافته اند و حالت و نسبت منصب هر یک مذکور گردد سخن به دور و دراز خواهد کشید. بسیاری از نزدیکان و خدمتکاران نزدیک و امرا زاده ها و خان زاده ها و خانه زادان و راجپوتان کار طلب درین خدمت بخواشها و التماس همراهی نمودند و یک هزار احدی که عبارت از یکهاست نیز تعیین گشت. مجملًا فوجی ترتیب یافت که اگر توفیق رفیق شان گردد، با هر یک از سلاطین صاحب اقتدار مخاصمت و منازعت تواند نمود.

مهر شاهي:

چون در ایام شاهزادگی بنابر کمال اعتقاد مهر اوزک خود را به امیرالامرا سپرده بودم و بعد از رخصت نمودن او به صوبه بهار به پرویز سپردم. الحال که او بخدمت را نامرخص شد به دستور قدیم به امیرالامرا حواله شد.

زنان و اولاد جهانگیر:

پرویز از صاحب جمال خویش زرخان کو که در نسبت همسنگ میرزا عزیز کو که بود، در سال سی و چهارم از جلوس حضرت عرش آشیانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو، تولد یافت. و بعد از آنکه بعضی فرزندان تولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را دریافت از کرمی که ز دودمان راتهور است دختری به وجود آمد بهار بانو. بیگم نام.

تولد خرم:

و از جگت گساین دختر موده راجه سلطان حرم در سنه سی و شش از جلوس همایون والد یزگوارم مطابق سنه ۹۹۹ هجری در بلده لاهور عالم را به [۷ب] وجود خود خرم ساخت، رفته رفته بحسب سن در احوال او ترقیات ظاهر گشت. خدمت والد یزگوارم را از همه فرزندان بیشتر و بهتر میکرد و ایشان از او و از خلعت او بسیار راضی و شاکر بودند. همیشه سفارش او به من میکردند برها می فرمودند که او را به فرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتی نیست، و این را من فرزند حقیقی خود میدانم بعد از آنکه بعضی فرزندان تولد یافته در او ان صبی رحمت ایزدی پیوستند. در عرض يك ماه دو پسر از خواصان (کنیزان) تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم.

در همین حال عرض داشت سعید خان منی بر رخصت میرزا عازی که از حاکم زادهای ولایت تته بود رسید. فرمودم که چون پدر من همشیره او را به فرزند خسرو نامزد نموده اند، ان شاء الله تعالی چون این نسبت به وقوع آید او را رخصت خواهم نمود.

پیش از پادشاه شدن يك سال بخود قرار داده بودم که در شب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم. از دنگاه الهی امیدوارم که تا حیات باقی باشم، بدین قرارداد استقامت بخشد. هشت هزار رویه به میرزا محمد رضائی سبزواری داده شد که به فقرا و ازیاب احتیاج دهلی تقسیم نماید

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به وزیر الممالك:

وزارت ممالك محروسه از قرن مناصف به خان يك كه او را در ایام شاهزادگی به خطاب وزیر لملکی سرافراز ساخته بودم و به وزیر خان تفویض فرمودم و شیخ فرید بخاری را که چهار هزاری بود پنجهزادی کردم. دامداس کچهواکه را که از رعایت یافته‌های پدر من بود و دوهزادی منصب داشت به سه هزاری سرافراز ساختم و به میرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار و عبدالرحیم خانخانان ولد بیرم خان و ایرج و داراب پسران او و دیگر امرای تعینات دکن خلقها فرستادم. بر خوردار [الف ۸] پسر عبدالرحمن مؤید بیگ را را چون بیطلب بدرگاه آمده بود حاکم نمودم که بجای و جاگیر خود معاودت نماید. بیت:

از ادب دور دست رفتن بیطلب در بزم شاه

ورنه پای شوق را مانع در و دیوار نیست

يك مه از جلوس همایونی گذشته لاله بیگ که در اوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او را که هزار و پانصدی بود چهار هزاری و به صاحب صوبگی صوبه بهار سرافراز گردید، بیست هزار روپیه و عنایت نمودم باز بهادری خاصه خیالان سلسله ماست. پدرش نظام نام داشت و کتابدار حضرت جنت آشنایی بود. کیشوداس ماروکه از راجپوتان ولایت میرت است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرافراز ساختم.

به علما و دانایان اسلامیة فرمودم که مفردات اسمای الهی را که در یاد گرفتن آسان باشد، جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم، و در شبهای جمعه با علما و درویشان و گوشه نشینان صحبت میدارم.

صوبه داری گجرات به قلیچ خان:

چون قلیچ خان که زبده‌های قدیم دولت والد بزرگوارم بود به داری و حکومت صوبه گجرات تعین یافت يك لك روپیه مدد خرج گویان با و مرحمت نمودم و میران صدر جهان را که از اوان طفولیت در وقتی که درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالنبی که ذکر احوال او در اکبرنامه به تفصیل مسطور است میخواندم و او را به منزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام اخلاص و بکجهتی بود، از [ب ۸] منصب دوهزادی به منصب چهارهزادی رساندم. در ایام شاهزادگی قبل از وقوع بیماری و لد بزرگوارم و در ایام بیماری ایشان که آرای ارکان دولت و امرای ذی شوکت متزلزل گشته هر يك را سودای در خاطر قرار گرفته بود و میخواستند که باعث امری

گردند که بجز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد، در تردد خدمتگاری و جاسپاری تقصیری نکرد.

تمویض وزارت نصف ممالك محروسه به اعتماد الدوله و دیوانی بنگاله به وزیر خان :

غیاث یک را که در دولت پدر من مدتها دیوان بیوت بود و منصب هفتصدی داشت بجای وزیر خان و وزیر نصف ممالك محروسه ساخته به خطاب والای اعتماد الدوله و منصب هزار و پانصدی سر بلند ساختم و وزیر خان را به دیوانی صوبه بنگاله و قرار جمع آنجامین گردانیدم .
پیرداس که در دولت پدرم خطاب رای رایان یافته بود به راجه بکرماجین که از راجهای معتبر هندوستان بود و رصد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچی و سه هزار ارا به توپخانه مستعد و آماده سرانجام نماید . بکرماچت مذکور از طیفه کهتریست در خدمت پدر من از مشرفی فیلخانه به دیوانی و مرتبه امرایی رسید . خالی از گوشه سپاهیگری و تدبیری نیست . خرم پسر خان اعظم را که دوهزاری بود و هزار و پانصدی ساختم .

چون اراده خاطر آن بود که اکثر بنده های اکبری و جهانگیری به منتهای مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هر کس وطن را به جاگیر خود میخواست باشد به من بعرض رسانند تا [هالف] مطابق توره و قانون جنگیزی آن محل به موجب آلتما به جاگیر او مقرر گردد و تغییر و تبدیل ایمن باشد .

صفت مهر آلتما :

آبا و اجداد ما به هر کس جاگیری به طریق ملکیت عنایت میکردند فرمان آن را به مهر آلتما که عبارت از مهریست که به شجره میزده اند و مزین ساخته اند . من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بر آن نهند و آلتون تمنا نام نهادم .

میرزا سلطان پسر میرزا شاه رخ که نواسه میرزا سلیمان که از فرزندان میرزا سلطان ابوسعید است و مدتها حاکم بدخشان بود ، از دیگر پسران از برگزیده و از پند بزرگوار التماس کرده گرفته در خدمت خود کلان ساخته او را در درجه فرزندان خود می شمارم به منصب هزار و سرافراز ساختم و پها و سنگه پسر راجه مانسنگه را که قابلترین اولاد اوست به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم .

زمانه یک پسر غیور یک کابلی را که از خردی بار خدمت من میکرد و در ایام شاهزادگی از پله احدی به منصب پانصدی رسیده بود خطاب مها بخانی داده به منصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم

و خدمت بخشیکری شاگردپیشه بدو مقرر گشت .

سبب قتل ابوالفضل :

راجه نرسنگه دیو از راجپوتن بدیله که ریاضت یافته من است و در شجاعت و نیکذاتی و ساده لوحی از امثال و اقران خود متیاز تمام دد، به منصب سه هرازی سرافرازی یافت و باعث ترقی و رعایت او آن شد که در اواخر عهد پدیرز گوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زاده های هندوستان به مرتبه فضل و دانائی امتیاز تمام داشت و ظاهر خود را به زیور اخلاص آراسته به قیمت گران سنگ به پدیرم فروخته بود. از صوبه دکن طلب داشتند و چون خاطر او به من صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور می ساخت و درین ایم که بنا بر افساد فتنه انگیزان خاطر مبرک والد بزرگوارم می الجمله از من آزدگی داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت در یابد باعث زیادتی آن اغیر نخواهد گشت و مانع دولت موصلت گردیده کار بجایی خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید گردید. چون ولایت نرسنگدیو بر سر راه او واقع بود و در آن ایم در جرگه متمردان جا داشت [۹ب] باو پیغام فرستادم که سر راه بر آن مفسد و فتنه انگیز گرفته اورا نیست و نا بود سزد رعایت های کلی از من خواهد یافت. توفیق رفیق او گشته در حینی که از حوالی ولایت او میگذشت راه برویست و به اندک ترددی مردم در پریشان و متفرق ساخته، اورا به قتل آورد و سر اورا در الله آباد نزد من فرستاد. اگر چه این معنی باعث پریشانی خاطر حضرت عرش آشیانی گردید، غایتا این کار کرد که من بی ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت استانبوس درگاه پدیرز گوار خود نمودم و رفته رفته آن کدورتها بصفام بدل گردید. میرضیاء الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی از خدمات و دولتیخواهیها به وقوع آمده بود هزاری ساختم و به مشرف طویله حکم شد که هر روز سی اسب بجهت بخشش حاضر می ساخته باشد و میرزا علی اکبر شاهی را که از جوانان قرار داده این الوس است به منصب چهار هزاری ممتاز ساخته سر کار سنهس راجا گیر او مقرر داشتم .

روزی به تقریبی میرا الامر این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بی دیانتی مخصوص نقد و جنس نیست بلکه از نمودن حائثی که در آشنایان نباشد و پنهان داشتن استعدادی که در بیگانگان باشد، نیز بی دیانتی است. الحق سخن درستی است میاید که مفریان را آشنایان منظور نباشد و حالت هر کس را چنانچه باشد بعرض می رسانیده باشند .

اندرز به پرویز :

دروقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر ران یا پسر کلان او که کرن نام دارد به ملازمت

آن فرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد، تعریض به ولایت او نرساند و غرض از این سفارش دوم مقدمه بود، یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ما و راء النهر پیش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود، و در هر مرتبه که عزیمت نمودند موانع روی داد. اگر این مهم يك گونه صورتی بر کند و این خدشه از خاطر دور گردد پرویز را در هندوستان گذاشته به میامن توفیقات الهی روانه ولایت موروثی گردم. خصوصاً در این ایام که حاکم مستقیمی در این دیار نیست. باقی خان نیز که بعد از عبداللہ خان و عبدالمومن خان پسر ارفی الجملہ استقلالی یافته بود فوت شده و کار ولیخان برادر [۱۵ الف] او که الحال حاکم آن دیار است، هنوز نظامی یافته است.

دیگر سرانجام مهم نیمکاره دکن که چون در عهد والد بزرگوارم پاره ای از آن ولایت به حیز تسخیر در آمده آن ملک را به عنایت ایزد سبحانه یکباره در تحت تصرف در آورده داخل ممالك محروسه سازم. امید به کرم الله تعالی آنکه این هر دو عزیمت روزی گردد. بیت :

ملك اقليمى بگيرد پادشاه همچنان در بند اقليم دگر

میرزا شاهرخ نیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قربت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزای بود، به منصب هفت هزارى امتیاز بخشیدم، میرزا بسیار ترك طبیعت و ساده لوحیت پدرم را بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان خود را حکم تشنن میفرمودند او را هم بدین عنایت سر بلند میساختند و با وجود فساد طبیعهای بدخشیان درین قریبها میرزا به دمدمه و وسوسه ایشان از راه نرفته اصلاً مرتکب امری که باعث غبار خاطر باشد نشده. صوبه ملوه به دستوری که پدرم باو مرحمت کرده بودند برقرار داشتم.

خواجه عبداللہ :

که ز سلسله نقشبندیه است در ابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پله هزاری رسید. بیواجبی به خدمت پدرم رفت. اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم و مردم من به خدمت ایشان روند و چنانچه چون میرخص از و این عمل سر زده خاطرگران بود با وجود چنان تحقیقتی منصب و جاگیری که پدرم باو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتم. اما نفس الامر آنست که از جوانان مردانه کار طلبست. اگر این تقصیر ازو به وقوع نمی آمد جوانی بیعی بود.

ابولبی اوزبك که از مردم قرار داده ما و راء النهر است و در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی سرافراز گشت.

شیخ حسین پسر شیخ بهاء که از اوان طفولیت تا امروز همیشه در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاهزادگی به خطاب مقرب خانی سر بلندی داشت و در خدمت بسیار چست و چالاک است و

درشکارها پیاده در جلوی من راههای دور را قطع می کرد، تیر و تفنگ را خوب می اندازد و در جراحیها سر آمد عهد خود است. پدران او هم این علم را خوب ورزیده بوده اند بعد از جلوس بنا بر کمال اعتمادی که ما داشتیم به خدمت آوردن فرزندان و متعلقان مر دم دانیال به برهانپور فرستادم و به خانخانان پست و بلند و نصایح سودمند پیغام دادم. [۱۵ ب] مقرب خان این خدمت را چنانچه بایست در اندک مدتی به تقدیم رسانید و رفع دغدغه هایی که در خاطر خانخانان و امرای آنجا جا گرفته بودند و به بازماندهای برادر مر را به صحت و سلامت و کارخانجات و اموال و اسباب در لاهور آورده به نظر گذرانید.

نقیب خان را که از سادات صحیح النسب قزوینی است و غیاث الدین علی نام دارد به منصب هزار و پانصدی سرافراز ساختم. پدر مر او را به خطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت پدر مر قرب و منزلت تمام داشت. در ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند و بدین تقریب او را آخوند مخطوب ساخته میفرمودند در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدیل خودند رد. امروز مثل او مورخی در معموره عالم نیست. از ابتدای آفرینش تا امروز حوال ربع مسکون را بر ذکر دارد این قسم حافظه مگر الله تعالی به کسی کرامت کند.

شیخ کبیر را که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بنا بر شجاعت و مردانگی در ایام شهزادگی به خطاب شجاعت خانی سرافراز ساخته بودم. در نولا به منصب هزاری ممتاز گردید

دریست و هفتم شعبان از پسران اکبری راج ولد بهگوانداس عموی راجه مانسنگه امری غریب دری داد. این می سعادتان که امپی رام و بجی رام و سیام رام نام داشتند در نهایت بی اعتدالی بودند با وجودی که از ابهی رام مذکور می اندامیها روی داده بود و اغماض از تقصیرات او نمودم. چون درین تاریخ بد عرض رسید که این بی سعادت می خواهد که نسائی و فرزندان خود را بی رخصت به وطن روانه سازد و بعد از آن خود نیز فرار نموده به رانا، که از نادولتخواهان این دولت بوده پناه میبرد. ره را مداس و دیگر امرای راجپوت گفتم که اگر از شما یان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بدیخت بر قرار داشته گناهن گذشته را در گذرانم از غایت شوره پستی و بد طبیعتی آنها هیچکس ضامن نشد. به امیر الامرا فرمودم که چون کس متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از پندهای درگاه باشند.

امیر الامرا اینها را به ابراهیم خان کاکر که در ثانی الحال به خطاب دلاور خانی سرافراز گشت و حاتم پسر باوی منگلی که خطاب شهنواز خانی داشت سپرد. [۱۱ الف] چون اینها خواستند که یراق از آن جاهلان دور سازند در مقام «مانعت» در آمده با مراتب ادب نگه داشتند و به اتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند، و این معنی را امیر الامرا بمن اظهار نمود. فرمودم که آن سیاه

مخافہ را بہ جزای عمل خود باید رسانید .

امیرالامرا بہ قصد دفع آنہا متوجہ گشت و شیخ فرید دانی از عقب فرستادم ، از آن جماعت دورا چپوت کہ یکی شمشیر داشت و دیگر جمہدہر با امیرالامرا رو برو شدند یکی از ملازمان او کہ قطب نام داشت بہ جمہدہر دار در آویخت و بہ زخم جمہدہر کشتہ شد و او را نیز پارہ پارہ ساختند و بہ دیگر کسی کہ شمشیر داشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا در آویخت و او را نابود گردید . دلاور خان جمہدہر کشیدہ برابھی رام ، کہ دو پسر دیگر باقی م ساختہ بودند . متوجہ گشت و بہ یکی زخم جمہدہر رسانیدہ از دست آن سہ کس نہ زخم برداشتہ همانجا افتاد . چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شدہ آن خون گرفتہا را بہ قتل آوردند . یکی از راجپوتان شمشیر کشیدہ بہ شیخ فرید متوجہ گشت غلام حبشی او رو برو شدہ آن راجپوت را از پا در آورد .

این شورش در صحن خاص و عام واقع شد . و آن سیاست باعث تنبیہ بسیاری از عاقبت نا اندیشان گردید . ابوسی اوزبک بہ عرض رسانید کہ اگر این قسم امری در وزبکیہ رو دہد سلسلہ و قبیلہ آن جماعت برمی اندازد ، گفتہم چون این طایفہ رعایت کردہ و تربیت یافتہ والد بزرگوارم اند مراعات همان نواختگی مبنایم و مقتضای عدالت نیز آنست کہ بہ تقصیر و حریمہ یک کس خلق کثیر مواخذہ نباشد .

شیخ حبیب جامی کہ امروز بر مسند درویشی جادادہ و از مریدان درویش سیرت است پیش از جلوس بہ شش ماہ از لاہور بہمن نوشتہ بود کہ در خواب دیدم کہ اولیاء بزرگان ، امر سلطنت را بدان برگزیدہ الہی تفویض فرمودند بدین نوید مبشر بودہ مستظرف وقوع این امر باشد . امیدوارم کہ بعد از وقوع این امر تفصیرات خواجہ بزرگوار رکریا کہ از سلسلہ احرار بہ است بہ عفو مقرون گردد .

[۱۱ ب] ہاشم بیگ قورچی کہ از قدیمان این دولت است پدر من اورا بہ خطاب ناج خان سرافراز ساختہ بودند و منصب دہزاری داشت سہزار ساختہ تختہ بیگ کابلی را کہ ہزاروپانصدی منصب دہزاری داشت سہزار ساختہ تختہ بیگ کابی را کہ ہزاروپانصدی منصب داشت ، سہزاری عایت نمودم بسیار جوان مردانہ کا طلب است در خدمت ہم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قربو محرمیت تمام داشت ابو لقاسم نمکین را کہ از بندہ ہای قدیم پدرم بود بہ منصب ہزاروپانصدی از اصل و اضافہ سرافراز ساختہ . در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کس مثل او بودہ باشد . سی پسر دارد و دختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواہد بود .

شیخ علاء الدین نبیرہ شیخ سلیم را کہ بمن نسبت ہای قوی داشت بہ خطاب اسلام خانی سر بلند گردانیدم و بہ منصب دہزاری ممتاز شد . او در خرد سالی با من کلان شدہ بود از یک سال

خردتر بوده باشد بسیار جوان مردانه بیکذاتی است از قوم و قبیله خود به جمیع وجوه امتیاز تمام دارد. تا امروز از مکلفات هیچ چیزی نخورده و اخلاص او بمن به درجه ایست که او را به خطاب والای فرزندی سرافراز ساخته ام.

علی اصغر باره را که در مردانگی و کارطیلی نظیر و عدیل خود ندارد و پرسید محمود خان باره است که از امرای کلان پدر من بود، به خطاب سیب خانی در امثال و اقران متباز بخشیدم. سپر جوان مردانه نمایان است. همیشه در شکارها و جاهایی که چندی از معتمدان همراهی بودند، یکی از آنها او بود. هرگز در عمر خود از مکلفات چیزی نخورده این معنی را در پام جوانی ملزم بود. عنقریب به مراتب بلند سرافرازی خواهد یافت.

فریدون پسر محمد قلی خان لرلاس را که هزاری بود به منصب دوهزاری سر بلند ساختم. فریدون از اصیل زادهای الوس چغتایی ست. خالی از جرأت و مردانگی نیست. شیخ با یزید نبیره شیخ سلیم را که دوهزاری بود منصب به سهزاری عنایت نمودم. اول مرتبه کسی که بمن شیر داده والده شیخ بیزید است اما ریده ز یک روز نیست.

مباحثه با پندتان:

روزی از پندتان که عبارت از دانیان هندست پرسیدم که گر مبی دین شما بفرود آمدن ذات مقدس تعالی است درده [۱۲ الف] پیکر مختلف به طریق حلول، آن خود نزد ارباب عقل مردود است و این مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع نعینات است صاحب طول و عرض و عمیق بوده باشد و اگر مراد ظهور و رالهی است درین اجسام، او خود در همه موجودات مساوی است و باین ده پیکر مخصوص نیست. و اگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی است درین صورت تخصیص درست نیست. زیرا که در هر دین و آئین صاحبان معجزات و کرامات هستند که از دیگر مردم زمان خود به دانش و قدرت مبتاز بوده اند.

بعد از گفت و شنید بسیار ورد و بدل بیشمار معترف گشتند به خدای خدایان منزله از جسم و چون و چگونه گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص است و بی وسیله صورت راه به معرفت آن نمی برسم. این ده پیکر را وسیله شناخت و معرفت خود ساخته ایم. پس گفتیم این پیکرها شما را وسیله مقصود توانند بود به معبود؟

ذکر حضرت عرش آشیانی:

پدر من در اکثر اوقات با دانیان هر دین و مذهب صحبت می داشتند. خصوصاً با پندتان و

دانشوران هند. با آنکه امی بودند از کثرت مجالست با دانایان و فاضل در گفتگوها چنان ظاهر می شدند که هیچکس پی به امی بودن ایشان نمی برد، به دقایق نظم و اثر چنان می رسیدند که مافوق بر آن متصور نبود.

حلیه مبارک ایشان:

در قد بلند و وسط بالای داشتند و گندمگون و چشم و ابرو سیاه بودند. ملاحظت ایشان بر صباحت زیادی داشت و شیر اندام و گشاده سینه دست و بازو دراز و بر پره بینی چپ خالی گوشتین داشتند به غایت خوشنما. برابر نیم بخود. میانه جمعی که در عزم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولت های عظیم و اقبالهای جسیم می دانستند. آواز مبارک ایشان غایت بلند بود و در تکلم و بیان نمکی خاص داشتند و در اوضاع و اطوار مناسبتی به اهل عالم نداشتند. فرایزدی از ایشان هویدا بود. یس

هم بزرگی در حسب هم پادشاهی در نسب

کوسلیمان ت در انگشتش کند انگشتی

بعد از سه ماه از تولد من همشیره ام [۱۲ ب] شاهزاده خانم از شکم یکی از خواصان (کبیران) و خلدنگاران متولد گردید و او را به والدۀ خود مریم مکانی سپردند. بعد از وی پسری هم از خواصان و خدمتگاران تولد یافت و او را شاه مسراد نام کردند چون تولد او در کوهستان فتحپور روی داده او را بهاری مخاطب می یافتند و در وقتی که والد بزرگوارم او را به تسخیر دکن فرستاده بودید به واسطه مصاحبت با ناحسان افرات شراب را به حدی رسانید که در سی سالگی در ترواحی جانناپور ز ولایت برابری به رحمت حق پیوست.

حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش به درازی مایل تمکین و وقار از اوضاعش ظاهر شعاعت و مردانگی از سلو و اطوارش باهر بود.

ذکر شاهزاده دانیال:

در شب چهارشنبه دوم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و نه از خواص دیگر پسری به وجود آمد اور، دانیال نام نهادند. چون تولد او در اجمیر در خانه یکی از مجاوران آستانه متبرکه که خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی که شیخ دانیال نام داشت وقوع یافت به همان مناسبت به دانیال موسوم گردید. بعد از فوت برادرش شاه مسراد در اواخر عهد او را به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجه گشتند. در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند او با جمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان و اولاد میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت مقارن آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت،

احمد نگر نیز به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. بعد از آنکه حضرت عرش آشیانی به دولت و نصرت از برهانپور به صوبه در مخالفت نهضت فرمودند آن ولایت را به دایال داده او را به ضبط و ربط آن محل گذاشتند به سنت ناپسندیده بر درخود شاه مراد عمل نموده در اندک مدت در سن سی و سه سالگی به همین افراط شراب درگذشت.

سبب مردنش: به تفنگ و شکاری که به تفنگ کند میل تمام داشت یکی از تفنگهای خود را یکی و جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرموده که بر آن نقش کردند بیت:

ز شوق شکار تو شود جان تر و ناز
بر هر که خورد تیر تو یکی و جنازه

بعد از آنکه شراب خوردنش بعد افراط کشید و این معنی به خدمت پدرم معروض گشت، فرامین عتاب آمیز به سمخو نجانان صادر [۱۳ الف] گردید. او را با ضرورت در صدمت منع شد خبرداران گذاشته که به واجبی از احوال او باخبر باشند. چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد، به بعضی خدمتکاران نزدیک سرام بلکه زری کردن آغاز نهاد و گفت که بجهت من به هر روشی که ممکن باشد شراب می آورده باشد به مرشد قبی تفنگچی که راه خدمت نزدیک داشت، فرمود که در همین تفنگ تکی و جنازه شراب انداخته بیاز. آن بی سعادت به امید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتش را در آن تنگ که مدته به باروت و بوی آن پرورش یافته بود نداخته آورد و زنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل بدیرفته بود یار و معین گشت مجملاً خوردن همان بود و افتادن همان. بیت:

کسی باید که فال بدل نگیرد
و گرنه گیرد برای خود نگیرد.

دانیال جوان خوش قدی بود به غایت خوش ترکیب و نمایان. به قبل و سب میل تمام داشت محال بود که پیش کسی اسب و قبل خوب بشنود که رد او را از او نگیرد. به نغمه هندی مایل بود گاهی به دیوان اهل هند و به اصطلاح ایشان شعر میگرفت، بد نبود.

بعد از تولد دانیال از بی بی دولت شاد دختری متولد گشت شکر انشاء بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب به بار آمد نیک ذاتی و رحم به عموم خلائق فصری و جبلی اوست. از ایام خردی و طفل سالی تا حال در محبت من بی اختیار اسب این علاقه میان کم خواهری و برادری خواهد بود. در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت است که سینه طفل را بیفشارند و قطره شیری از آن ظاهر میگردد سینه خواهرم را افشردند. قطره شیری از آن برآمد. حضرت والد بزرگوارم بمن فرمودند که بایا این شیر را بخورد تا در حقیقت این خواهر تو بجای مادر تو هم باشد عالم السراپد ناست که از آن روز باز که آن قطره شیر را نوشیده ام به علاقه خواهری و دختری مهری که از فرزندان را به مسادران

می باشد آن مهر را در خود ادراک می نمایم.

بعد از چندی دختری دیگر هم از بی بی دو نشاد مذکور [۱۳ ب] به عالم وجود آمد به آرام نانو بیگم مسمی گردید مزاجش فی الجمله به گرمی و تندى مایل است. بدردم و را بسیار دوست می داشتند چنانچه اکثر بی ادبیهای او را به شرح ادب بر می داشتند در نظر مبارک ایشان از عایت محبت بدنی می نمود مکرر مرا سرافراز ساخته می فرمودند که بابا بجهت خاطر من به این خواهر خود که به عرف هندوان لادله منست یعنی عرب پرورده بعد ز من می باید که به روشی سلوک کنی که من به اومی کنم. باز او را برداشته بی ادبیها و شوخیهی او را بگذرانی.

اوصاف جمیله و اخلاق پسندیده حضرت عرش آشبانی:

اوصاف حمیله و ادب بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افزون است اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان تألیف یابد بی شائبه تکلف و قطع نظر از مراتب پدر و فرزندی امده کی از بسبب آن گفته نیاید. با وجود سلطنت و چنین خزاین و دقایق بیرون از اندازه حساب و قیاس و فیلان جنگی و اسبان تازی يك سر مو در درگاه الهی از پایاه فروتنی قدم بر ترنهاد خود را کمترین مخلوق زمخلوقات می دانستند و از یاد حق لحظه ای غافل نبودند. بیت:

دایم همه جا با همه کس در همه حال میداد تهنیت چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه در وسعت آباد دولت بی بدیش جا داشتند به خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بغیر ایران و سنی را در روم و توران و هندوستان جا نیست چنانچه در دایره وسیع الفضای رحمت انزدی جمیع طوایف و ارباب ملل را جاست به مقتضای آنکه سیه می باید که پیرو ذات باشد. در ممالک محروسه اش که سرحدی به کنار دریای شور منتهی گشته ارباب ملت های مختلف و عقیده های صحیح و ناقص را جا بود راه تعرض بسته گشته سنی با شیعی در يك مسجد و فرنگی با یهودی در يك کلیسه طریق عبادت می سپردند. صلح کل شیوه مقرر ایشان بود. بانپکان و حور دن هر طایفه و هردین و آئین صحبت می داشتند و بقدر حالت و فهمیدگی به هر کدام التفاتها می فرمودند. شهای ایشان به بیداری می گذشت. در روزها بسیار کم خواب بودند. چنانچه مدت خواب ایشان در شبانروزی از يك و نیم پهر رهاده نبود و بیداری شبهه را باز یابستی از عمر می دانستند. شجاع و دلیری و دلاوری ایشان به عایتی بود که فریلان مست سرکش سواری می فرمودند و بعضی فیلان حونی را که ماده [۱۴ الف] خود را به نزدیک خود می گذاشتند با آنکه هر چند قیل بدخو باشد تعرض به ماده قیل و فیلان و فیلان نمی رساند در حالتی که فیلیان و ماده قیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد در قید اطاعت در می آوردند و بردیواری یا درختی که آن

فیل مهوت را کشته از قید طاعت برآمده از پهلوی آن دیوار یا درخت می گذشت، تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می نداختند و نه مجرد سوار شدن او را به قید ضبط در آورده رامی نمودند مگر برین مشاهده شاهد رسن چهارده سالگی بر نحت سلطنت جلوس فرمودند.

ذکر جلوس ایشان و فتح دهلی و کشتن هیمو بقال:

هیموی کافر که حکام افغان منسوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت شیبانی در دار الخلافه دهلی ستار شدند، جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که در آن ایام هیچک از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت. قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت شیبانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان به من کوه پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیاں حال و هم تاریخ احلت و انتقال است که مصراع

دما یون پادشه ارام افتاد

قریب حال ایشان گشت و این خبر به وسیله نظر جوئی به پسر رسید، بیرام خان که اتالیق بود امرائی که در آن صبح به بخدمت حاضر بودند جمع ساخته در ساعت سعید ایشان را در بر گنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشانده. هیمو چون به حوالی دهلی رسید تندی بیگ خان و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نموده در مقابل و صف آرای گشتند. چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داده لشکرها درهم آویختند و بعد از کشش و کوشش بسیار شکست بر تندی بیگ خان و مغلان افتاده و وج ظلمت بر اوج نور علیه کردند.

همه کار ویکار رزم یزدیست که داند فرجام فیروز کیست
ز خون دلیران و گسرد سپه زمین لعل گون شد هوا شد سپه

تندی بیگ خان با شکست یافته، راه اردوی والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرام خان باو سوء مزاجی داشت و رایبانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش را به آخر رسانید دیگر باره بنابر غروری که از وقوع فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود با جمعیت و فیلان [۱۴ ب] خود از دهلی برآمده متوجه پیش گشت و آیات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور به قصد دفع او توجه فرمودند. در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد در روز پنجمین دوم مجرم نهصد و شصت و چهار مقابل و مقابل روی داد فوج هیموسی هزار سوار دلاور جنگی بود و غزبان لشکر منصور زیاده از چهار پنجهزار نبودند. در آن روز هیمو بر فیل هوایی نام سوار بود ناگاه تیری بر چشم آن کافر رسید از پس سر او بدر کرد.

لشکر او برین حالت را مشاهده نموده هزیمت یافتند. اتفاقاً شاه قلیخان محرم با چندی از

دلاوران به قبلی که هیمور بر بالای او زخمی بود رسیدند. میخواستند که قیلان او را به تیر برنند فریاد برآورد که مرا نکشید که هیمور بر بالای این قیل است، در حال او را به همان هیئات مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی می آوردند. بپرام خان عرض می کنند که مناسب آنست که حضرت بدست خود تیغی بر کافر راند تا ثواب غزا یافته در طغرای فرامین عازی حرو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل از این پاره پاره کرده ام و بیان می کنند که در کابل روزی پیش عبدالصمد شیرین قلم منی تصویر می کردم صورتی به قلم در آمد که احزای آن از یکدبگر متفرق بودند یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست در زبان من روت که صورت هیموست. دست خود را آلوده به خون او نساخته به یکی از خدمتکاران فرمودند که گردن او را بزنند. کشتیهای لشکر مغوب پنجهزار به شمار درآمد. سوای آنکه در اطراف وجواب افتاده باشند. دیگر ارکارهای نمایان آن حضرت فتح گجرات و ایغاریست که در آن راه فرموده اند.

در وقتیکه میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا از این دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امری گجرات و فتنه طلبان آن حدود متفق شده قلعه احمد آباد را که میرزا عزیز کو که با افواج قاهره در آنجا بود در قیل داشتند. حضرت عرش آشیانی بنابر اضطراب جیجی آنکه والده میرزی [۱۵ الف] مشارالیه با جمعیت پادشاهانه بی توقف از دار لخلافه فتحپور متوجه گجرات می گردند. این نوع راه دور و دوا را که به دوماه قطع توان نمود در عرض نه روز گاه به سواری اسب و گاه به سواری شتر و گاه به پیاده روی فرموده خود را به سر بله میرسانند چون به تاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ به صد و هشتاد و هجوه لی لشکر غنیم میرسد از دو تنخواهان کنکاش می پرسند. بعضی می گویند که شیخون به لشکر غنیم میاید برد حضرت می فرماید که شیخون کار بیدلان و شیوه فریب کار نیست در حال به نواختن نقاره و انداختن سورد حکم می فرمایند و چون به دریای سامرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند. محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردیده خود به قراولی برمی آید سبحان قلی ترک هم از این جانب با چندی از دلاوران به کنار دریا تفحص حال غنیم مینمودند میرزا آن جماعت را که می بیند می پرسد که این چه فوجی است سبحان قلی ترک می گویند که جلال الدین اکبر شاه و فوج اوست. آن بخت برگشته این معنی را قبول نمی کند و می گویند که حاسیسان من چهارده روز پیش از این پادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهر آنودروغ می گوئی. سبحان قلی گفت. امروز نه روز است که حضرت از فتحپور به یلغار رسیدید میرزا گفت که قیلان چطور رسیده باشند؟ سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج به قیلان بود این چنین جوانان و بهادران سنگ شکاف بهتر از قیلان بامی مست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری و سرکشی معلوم خواهد شد

میرزا غایتاً از شنیدن این سخن پاره از جا در رفته متوجه ترتیب افواج میگردد و حضرت آن مقدار توقف می فرماید که غنیم در سلاح پوشی است بعد از آن متوجه می گردند که هر چند کس می فرستد که خان کلان را زهن بر آید او ایستادگی [۱۵ ب] می نماید و می گوید که غنیم دور است تا رسیدن لشکر گحرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود. حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین یورش اعتماد بر تأیید ایزدی نموده ایم اگر نظیر سلسله ظاهر می بود، این جریده اینکار نمی آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگ است تن زدن ما لایق نیست. این سخن گفته توکن فطری را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح به هم رکابی مقرر شده بودند در آن دریا اسب انداختند با آنکه گمان پیاب نبود سلامت عبور فرمودند، حضرت دوبله خود را می طیند قور دار در اضطراب آوردن دوبله، پیش بینی دوبله را می اندازد مخصوصاً این معنی را به شگون خوب نمی گیرند. حضرت در حال می فرمایند که شگون ما بسیار خوب شد. چر که پیش روی ما گشاده گشت. درین اثنا میرزای بخت برگشته صفها را آراسته به جنگ ولی نعمت خود بر می آید.

یا ولی نعمت ابرون ئی گر سپهری که سرنگون آئی

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که به این تیزی و جلدی آن حضرت سایه رحمت باین حدود خواهند انداخت هر کس خبر از آمدن آن حضرت میداد او اصلاً قبول نمی کرد تا آنکه به قرائن و دلائل آمدن آن حضرت خاطر نشان او شد، لشکر گحرات را آراسته مستعد بر آمدن گردید مقارن این آصفخان نیز خیری دومی رساند پیش از بر آمدن فوج از قلعه لشکر غنیم از میان درختان نمودار شد. حضرت تأیید ایزدی را دست آور همت خود ساخته روان شدند. محمد قلبخا ن توفقائی تندی پیگت دیوایه با جمعی از بهادران پیشتر رفته اندک ترددی جلو گردانیدند، حضرت [۱۶ الف] به راجه بهگوان داس می فرمایند که غنیم بی شمار است و مردم ما اندک باید همه یکسر و یک دل گشته بر غنیم حمله آور گردیم که مشت بسته کارگر تر از پنجه گشاده است، این سخن گفته و تیغها آخته یا فدائیان خود غلغله الله اکبر و یا معین را بلند آوازه ساخته می تازند. بیت

بهرید هوش زمانه ز جوش بدرید گشوش سپهر از خروش

بر انظار و حرافار باد شاهی مه مقابل و جمعی از بهادران قول رسیده داد دلآوری دادند. کوبانی که از قسم آتشبازی است هم از لشکر غنیم در گرفته در زقوم زاری می پیچد و آن چنان شوری می اندازد که قبل نامی غنیم در حرکت آمده باعث برهم خوردگی جمعیت غنیم می گردد، در این اثناء فوج قول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را که با او در زد و خورد بودند برداشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات مردانه به تقدیم رسانیدند. مان سنگه در بساری در نظر آن

حضرت بر غنیم خود غالب آمده، را گهudas کچواهیہ جان سپاری کرد. و محمد وفا که ارخانه۔ زادان این دولت بود داد مردانگی ده زخمی از اسب افتاد، به عایت خالق بنده سوار و به محض همت و اقبال شهنشاه سرافراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست بر احوال آنها راه یافت، به شکرانه این فتح عظیم روی باز به درگاه کرایم کارساز نهاده لوازم شکر گزاری قیم و اقدام می نمایند. در این اثنا یکی از کلانوتها معرض میرساند که سیف خن کو کمناش نقد حیات را تار و تار ده دولتخواهی نمود. بعد از تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسین میرزا با چندی از او باش پرفوج قول می تازد سیفخان بحسب اتفاق باو برمی خورد و دادرمانگی داده شهید می شود. و میرزا نیز از دست دلاوران قول زخمی می گردد کو کمناش مذکور برادر کلان زیخان کو که است از غریب احوال آنکه يك روز پیش از این جنگ حضرت آشیانی [۱۶ب] طعام میل می فرمودند از هر ده که دای علم شانه بینی برده می پرسند که فتح از کدام طرف است می گوید که جانب شما است. اما یکی از امرای این لشکر شهید خواهد شد در همان اثناء سیفخان کو که عرض می کند که کاشکی این سعادت نصیب من شود.

بسا فالی که از بازیچه برخاست چون اختر می گذشت آن فای شدراست
الفصله میرزا محمد حسین عنان گردانیده پای سبش در زقوم زری بنده شده از اسب می افتد. گدا علی نامی از یکه های پادشاهی باو برمی خورد و او را در پیش اسب خود سوار کرده به ملازمت حضرت می آورد. چون دو سه کسی دعوی شرک گریختن اومی کنند حضرت از او می پرسند که ترا که گریفتی گوید که نمک پادشاه و دست او را که از عقب بسته بودند می فرماید که ار پیش بندند. درین اثنا آب می طلبد مرکبش که ار غلامان معتمد بود هر دو دست خود بر سر اومی زند حضرت باو اعتراض فرموده خاص می طلبند و او را سیراب عنایت می سازند تا این زمان هنوز میرزا عزیز کو که و لشکر از درون قلعه بر نیامده بوده اند حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهر احمد آباد می شوند. میرزا را به رای و یسکه که از عهدۀ او جدا بود می سپارند که برفیل انداخته همسرا آورد. در این اثنا اختیارالملک که یکی از سرداران معتبر گجراتیان بود با فوجی قریب به پنجهزار کس نمایان می گردد از نمودار گشتن این موج اضطراب تمام در مردم پادشاهی بهم می رسد. حضرت به مقتضای شجاعت جبلی و فطرات اصلی حکم به نواختن نفاذ می فرمایند و شجاع خن و راجه بهگوان داس و چندی از بندها پیشتر تاخته به فوج مذکور تیر می اندازند. بملاحظه آنکه مدام فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست در آورند مردم رای را یسکه به صلاح و تجویز راجه مذکور سر میرد [۱۷الف] از تن جدا می سازد. بدین اصلا به کشتن او راضی نبوده و فوج اختیارالملک نیز از هم پاشیده

و اسب او را در ذقوم زاری می‌اندازد. سهراب بیگ تر کمان سر او را بریده می‌آورد. به محض کرم و عایت ایزدی این نوع فتحی به‌اندک مایه مردم روی داد. همچنین فتح ولایت بنگاله و گرفتن قلاع مشهور و معروف هندوستان مثل قلعه چتور و تهنور و تسخیر ولایت خاندیس و گرفتن قلعه اسیر و دیگر ولایتی که به‌سمی افواج قاهره به‌تصرف اولیای دولت درآمده است از حساب و شمار بیرون است. اگر به‌تفصیل مذکور گردد سخن دراز می‌شود.

صفت تفنگ اندازی ایشان:

در محاربه به‌چتور جمل را که سردار مردم قلعه بود بدست خود به‌تفنگ زده‌اند. در تفنگ اندازی نظیر و عدیل خود نداشتند به‌همین تفنگ که جمل را زده‌اند سنگرام نام دارد و از تفنگهای نادر روزگار است. قریب سه چهار هزار جانور پرنده و چرنده زده باشند. من هم در انداختن تفنگ شاگرد رشید ایشان می‌توانم بود. از جمیع شکارها که به‌شکاری که از تفنگ زده شود طبیعت راغب است و در یک روز هزده آهو را به‌تفنگ زده‌ام.

صفت ریاضت ایشان:

از ریاضتی که والدین برگزیده می‌کشیدند یکی ترك غذای حیوانی بود که در تمام سال سه ماه به‌گوشت میل می‌فرمودند و نه ماه دیگر به‌طعام صوفیانه قناعت می‌کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود. تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است.

در همان تربیع که اعتمادالدوله را دیوان ساختم، خدمت دیوانی بیوتات را به معزالملک فرمودم، معزالملک رسالت باختر است در ایام والدین برگزیده می‌فرمودند و نه ماه دیگر به‌طعام صوفیانه قناعت می‌کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود. تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است.

از خوان پادشاهان را حترسدگدارا

فرمودم که پاره در صرف تصدقات و خیرات نمایند. از آن جمله چند لك دام حواله دوست محمد شد که به‌فقر و ارباب احتیاج فست کند و به‌میر جمال لدین حسین انجو و میران صدر جهان و میر محمد رضا سبزواری، هر يك يك لك دم داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند و

پنجهزار روپيه به درويشان شيخ محمد حسين جامي فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصبداران یا تاش پنجاه هزار دام به فقرا می‌داده باشند. قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد. میرحمال‌الدین حسین انجو را به منصب سه هزار سر بلند ساختم. صدارت به دستور سابق به میران صدرجهان مقوص گردید و به حاجی کو که، که از کوکهای حضوت پدرم است فرمودم که در محل عورات مستحقه را بجهت دادن زمین و زر نقد به نظارمی گذرانیده باشد.

زاهدخان ولد محمدصادق خن را که هزار و پانصدی بود دوهزاری ساختم. به هر کس فیلی یا اسبی مرحمت می‌شد. رسم شده بود که بقیان و میرخوانان زتکس حلوانه گوین مبلغی می‌گرفتند. فرمودم که این زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند. در همین روز سالیان از برهانپور رسید و اسبان و قیلان بر درم مرحوم دانیل را به نظر در آورد. از حمله قیلان که آورده بود یکی مست‌الست نام داشت [۱۸ الف] در نظرم خوش درآمد و او را نورگنج نام نهادم عجب چیزی درین فیل مشاهده شد. هر دو طرف گوشه‌هایش بر آینه درنده‌وانه کوچکی درآمده است و از آنجا که آب در ایام مستی از قیلان می‌چکد بر می‌آید و همچنین بر بالای پیشانی بیشتر برآمدگی دارد که باین کسلائی در قیلان دیگر دیده نشده، خیلی خوشنما و مهیب بنظر در می‌آید. تسیحی از جواهر به درزند خرم غایت کردم بهیت آنکه به منتهای مطالب صوری و معنوی برسد.

منع اخذ زکوت از سایر جهات کابل و قندهار:

چون زکوت ممالک محروسه را که حاصل از کسور و می‌گذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بنادر مقرر راه هندوستان است و یک کرور و بیست و سه لک دم جمع آن میشد، بحشیدم. از این دو ولایت که یکی کابل و دیگری قندهار باشد هر سال مبلغی کلی به علت زکوت بود. این رسم قدیم را از این دوحمل برداشتم و ازین ممر رفاهت تمام و نفع کلی به اهل ایران و نوران عاید گشت.

حاجیر آصف‌خان که در صوبه بهار بود به باز بهادر خان مرحمت شد و اصف‌خان را فرمودم که در صوبه پنجاب حاجیر نتخواه دهند. چون بعرض رسید که مبلغی در محل حاجیر آصف‌خان باقی مانده و حالا که حکم تغییر شده وصول آن متعذر است فرمودم که یک لک روپيه از حزامه بدو بدهند و آن زر باقی را باز بهادر به خالصه شریفه باز یافت نماید.

صفت شریف‌آملی:

شریف‌آملی را به منصب دوهزاری پانصد در اصل و اضافیه مقرر داشتم بسیار

پاکیزه نهاد و حوش نفس ست باز آنکه از علم رسمی بهره ندادد اکثر اوقات از اوسخان بند و معارف ارجمند سر بر میزند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نموده با بسیاری از بزرگان صحبتها داشته. مقدمات از باب تصوف را در ذکر رد و این معنی قالی [۱۸] اوست نه خالی. در زمان والد بزرگوارم ارباب فقر و درویشی بر آمده مرتبه امارت و سردری یافت. نفسش به عایت قوی است روزمره و تکلمش با آنکه از مقدمات عربیت عاری محض است در عایت فصاحت و پاکیزگی است و انشای عباراتش نیز خالی از نمکی نیست، از شاه قلی خان محرم در آگره باغی مانده بود چون وارث نداشت به دختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود، تکلف کردم فرزند خرم را پدرم به ایشان سپرده بودند. هزار مرته از فرزند زائیده دوستر میدارند.

نوروز اول از جلوس مبارک

شب سه شسه یازدهم ذی القعدة سته هزار و چهارده وقت صبح که محل فیضان نور است، حضرت بیر عظم از برج حوت به خانه شرف و خوشحالی خود که برج حمل باشد، انتقال فرمودند. چون اوین نوروز از جلوس همایون بود، فرمودم که دیوارهای دولخانه خلص و عام را به دستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینی در غایت زب و رینت بستند، و از روز ول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف بود خلاق دادعیش و کامرانی دادند. اهل ساز و نغمه از هر طایفه و هر جماعه جمع بودند. لولیان رقا ص و دسران هند که به کرشمه دل از فرشته می رویودند همگام مجلس را گرم داشتند فرمودم که هر کس از مکفیات و مغیرات آنچه می خواسته باشد بحدود، منع و مانعی نباشد. بیت

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

در ایام پدرم، درین هفده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکشهای نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سان نموده آنحضرت را تکلیف بر آمدن به مجلس خود می فرمودند و ایشان بنا بر سر فرازی بندگان بدان مجلس قدم رجه داشته حاضر می شدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش آمده برداشته تتمه را به صاحب مجلس می بخشیدند و چون خاطر مایل به رفاهیت و آسودگی [۱۹] لف [سپاهی و رعیت بود. درین سال پیشکش را معاف فرمودم. مگر قلبلی که زچندی نزدیکان، بنا بر رعایت خاطر اینها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری اربده ها بز یادتی منصب سرافرازی یافتند از آن جمله دلاورخان افغان را هزار و پانصدی ساختم. دیگر راجه باسو را که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی ت حال طریقه بندگی و اخلاص بمن دارد

دو هزار و پانصدی منصب داشت سه هزار و پانصدی کرد. شاه بیگ خان حاکم قندهار از اصل و اضافه به منصب پشجزاری سرافراز گردیده و رای دایسگه از امرای راجپوت به چنین منصب سرافرازی یافت. دو زده هزار روپیه مدد خرج گویان فرمودم که بهرانا شکر بدهند.

رفع شورش گجرات به سعی راجه بکرماجیت: در آغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خود را حاکم زاده از آن ولایت می گرفت سرشورش بر آورده، طرف وجوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندی زسرداران مثل یتیم بهادر اوزبک و رای علی بهتی که ز جوانان مردانه و قرار داده بودند در آن فته شهادت رسیدند آخر الامر راجه بکرماجیت و بسیاری از منصبداران با شش هفت هزار سوار آراسته به کومک لشکر گجرات تعیین یافت و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد. راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد و قلیچ خان که قبل از این بدن خدمت تعیین یافته بود، متوجه ملازمت گسردد. بعد از رسیدن افواج قهره سلك جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید هر کدام به جنگلی پناه جستند و آن ولایت در قید ضبط درآمد و جز این فتح در احسن ساعات به مسامع جاه و جلال رسیده همه درینولا سر ضه داشت فرزند پرویز به نظر درآمد که رانانتهانه مندل را که سی و چهار گروهی احیر واقع است گذاشته فرامود و افواج قهره متعاقب او تعیین یافته اند امید که اقبال جها نگیری او را نیست و نابود سازد در روز شرف بسیاری از بنده ها به رعایتها و اضافه های منصب سرافرازی یافتند. پیشرو خان که [۱۹ ب] از خدمتکاران قدیم است و در ملازمت حضرت جنت آشیانی از ولایت آمده بود بلکه از جمله مردمی است که شاه طهماسب همراه ساخته بسودند مهتر سعادت نام داشت. چون دارو و مهتر و اشخا و والد بزرگوارم بود و در این خدمت نظیر و عدیل خود ندارد، او را به خطاب پیشرو خان سرافراز ساختند. اگر چه ملازم ملایم صیعب و قلقچی مشرب است، نظر بر حقوق خدمات او نموده به منصب دو هزار از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم.

تمهید مقدمات یعنی سلطان خسرو: در وسط سال از جلوس همایون خسرو را بنا بر جوانیها و غروری که جوانان را می باشد و کم تجربگی و عاقبت نا اندیشی و صاحبان نا جنس خیالات فاسد راه یافته بود به تخصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم که بعضی از کشته اندیشان بنا بر کثرت جرایم و تقصیراتی که از ایشان به وقوع آمده بود و از عفو و عماض نا امید محض بودند، به خاطر گذرانیدند که او در دست آویزی ساخته امور سلطنت را زبیش خود گیرند، از این معنی غافل که امور سلطنت و جهان بینی امری نیست که به سعی ناقص عقلی چند انتظام یزیرد، خالق دادا تا کرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع، لشان داند و این خعت

را بر قامت قابلیت چه کس راست آورد.

در دهنه نسوان ستم بخت را / شاید خسرید امور و تخت را
سری را که حق تاج پرور نمود / نشاید ازو تاج دولت ربود

چون خیالات فاسدان و کوته اندیشان بغیر از ندامت و پشیمانی نتیجه ندارد و امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش درمی یافتم هر چند در مقام عایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقه‌ها و دغدغه‌ها از خاطر او دور سازم فایده بر سه آن مترتب نگشت تا آنکه به کنکاشی جمعی اربخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذی الحجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گه‌ری زیادت روضه منوره حضرت عرش آشیانی را مذکور ساخته باصد و پنجاه سواری که باو متعلق بودند، از درون قلعه آگره برآمده متوجه می‌گردد. بعد از روان شدن او به اندک [۲۵ الف] زمانی یکی از چرایان که با وزیر الملك آشنا بود، باو خبر می‌دهد که خسرو گریخت و وزیر الملك او را همراه گرفته پیش امیرالامرا می‌آورد. چون این خبر در تحقیق می‌نماید مضطر به بهادر بر مح آمده یکی از خواجه سرایان را می‌گوید که دعای من برسان و بگو که عرض ضروری درم، حضرت بیرون تشریف آوردند. چون در خیال من یسن امر در نیامده بود، گمان بردم که از جانب دکن یا گجرات خبری رسیده باشد - بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که مجرا چیست؟ گفتیم چه باید کرد؟ خود سوار شده متوجه گردم یا حرم را نفرستم. امیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم. فرمودم که چنین باشد. بعد از آن معروض داشت که اگر بد نصیحت برنگردد دوست به صلاح بکند چه باید کرد؟ گفته شد که اگر بی جنگ به ره راست در نباید آنچه از دست تو آید تقصیر مکن، سلطنت خویشی و پدر و فرزندی نمی‌تابد که : با شاه خویشی ندارد کسی. چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته او را مرخص ساختم به خاطر رسید که خسرو از او آزرده‌گی تمام دارد و بنا بر قرب و منزلتی که داشت محسود امثال و اقران است مبادا اتفاقی در حق او اندیشند و او را ضایع سازند معز الملك را فرمودم که رفته او را بازگرداند و شیخ فرید بخشی بیگی را بدین خدمت تعیین نموده حکم کردم که مجموع منصبداران و احدیانی که در یانش اند به همراهی او متوجه شوند و اهتمام هان کو تووال به قراولی و خبر گیری مقرر گشت و با خود قراردادم که به مقتضای سحذنی چون روز شود خود نیز متوجه شوم و معز الملك امیرالامرا آورد. چون در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد پکاؤل مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بدان نواحی با چندی از دایره‌های خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسیدند که خسرو راه پنجاب را در پیش گرفته به ابلغار می‌رود. به خاطر گذشت که مبادا راه چپ زده بجانب دیگر رود چون

راجه مان سنگه خالوی اودر رنگاله بود به خاطر اکثر بنده های درگاه میرسید که به [۲۰ ب] آجانب متوجه خواهند گشت به هر طرف کسان فرستادم. مشخص شد که به پجیب می رود. در این ثنصبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالی نموده به عزیمت درست سوار شده و مقید به هیچ کس و هیچ چیز نشده متوجه گردیدم.

بلی آن را که اندوهی است در پی نمی داند که ره چون می کند طی
همین داند که افتد پیش و راند نداند با کس آید با که ماند

چون به روضه متبر که والد بزرگوارم که در سه کروهی شهر واقع است رسیدم استمد دهمت از روحانیت آن حضرت نمودم مقدون آن حال میرزا حسین پسر میرزا شاه رخ را که اراده همراهی خسرو داشته گرفته آورند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته بر فیل سوار کردند و این اوب شگون بود که به رکت و توجه و امداد آن حضرت به ظهور آمد. چون بیمار و شد و هو گرمی تمام بهمرسانید بحظه در سایه درخت توقف نمود به حان اعظم گفتم که هرگاه ما را با این امنیت خاطر ایحال بوده باشد که میعاد ایون را که در اول روز بیست خوردناحال نبخورده بشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بی سعادت را از این قیس بید کرد آزادی که داشتم از این عمر بود که فرزند بی موجب و سیبی عنیم و خصم شد. اگر سعی بدست آوردن او نمایم مقصدان و فته کینیان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته به اوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازین عمر خفتی بدین دولت راه خواهد یافت. بنابراین مقدمات بدست آوردن او را پیشنهاد همت ساخته بعد از ندک آسایشی که از پرگنه متهره که در بیست کروهی تگره واقع است دوسه گروه گذشته در موضعی از مواضع پرگنه مذکور که تالابی داشت نزول نمودم. خسرو چون به متهرا می رسد به حسن بیگ خان بدخشی که از رعایت بدخشیان به والد بزرگوارم بود و البته به قصد ملازمت من از کابل می آمد بر می خورد و چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیرواسته است این معنی را از خدا خواسته با [۲۱ الف] دو یست سبصدا از او یماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپه سالار او می گردد و در راه هر کس که از پیش میاید تراج نموده اسب و اسباب او را می گیرند. سوداگران و راهگد ران مال اولجه و تاراج ین مقصدان بود هر جا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند. خسرو به چشم خود می دید که رملک موروثی آباء و اجداد او چه قسم ستمی می رود از دین این افعال ناشایسته این بدبختان در ساعتی هزار بار مرگ را آرزو می کرد. غایت از مدار او ماسا با این سگان چاره نداشت. گر بخت و قبل پاوری احوال او نموده ندامت و پشیمانی را دست آویز خود می ساخت و بی دغدغه خاطر به ملازمت من می آمد. عالم لسرایر دانا است که از تقصیرات او بسا لکل

در گذشته آن متدار لطف و شفقت می نمودم که سرموئی تفرقه و دغاغه در خطر و نمی ماند. چون در واقعه حضرت عرش آشیانی به فساد بعضی مفسدان رادها از خاطر او سر بر نهاده بود و می دانست که اینها بهمن رسیده است عتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد. والدۀ او هم در ایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او و سوک برادر خردش ماده و سنگه تراک خورده و خود را کشت.

صفت نیکذاتی والدۀ خسرو و سبب فوتش:

از خویب و نیکذاتی های او چه نویسم، عقلی به کمال داشت و اخلاص او بهمن بدرجۀ ای بود که هزار پسر و برادر را فدای یک موی من می کرد، مکرر بخسرو مقدمات نوشت و او را دلالت به اخلاص و محبت من می کرد و چون دید که هیچ دایده بران مترتب نمی گردد و عاقبت معلوم نیست که به کجا منجر خواهد شد.

از غیرتی که لازمه طبیعت راجپوتان است، خاطر بر مرک خود قرار داده و چندین مرتبه گاه گاهی مزاح او در شورش درمی آمد. چنانچه این حدیث میرائی بود که پدر و برادران او همه به یک رنگی در دود رنگی خود را ظاهر می کردند و بعد از مدتی علاج پذیر می شدند. و در ایامی که من به شکار متوجه گشته بودم روز سست و ششم ذی حجه سته هزار و سیزده هجری قیوم بسیار در عین شورش دماغ خورده در اندک زمانی در گذشت. گوید که این احوال پسر بی دولت [۲۱ ب] خود را بیشتر می دیده است و کس خدایی که در آغاز جوانی و خردسالی مرا روی داد نسبت او بود و بعد از تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم. چون بدسلوکی فرزند و برادر نسبت بهمن نتوانست دید از سرجان در وقت دماغ پریشان شدن در گذشته خود را ارباب کتب و اندوه باز رها کنید. زفوت او بنا بر تعلقی که داشتم ایمنی بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم. چهار شانهدوز که سی و دو بهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزی ز ما کول و مشروب وارد طبیعت نگشت.

چون این قضیه به والد بزرگوارم رسید دلاسانامه در غایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارک که از سر برداشته بودند همانطور بسته بجهت من فرستادند. این جنایات آبی بر آتش سوز و گداز من زد، و اضطراب و اضطراب مرا فی الجمله قرار و آرامی بخشید و عرض از ذکر این مندمات آنکه بی سعادت من ازین در نمی گذرد که فرزندی بنا بر ناخوشی سوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود، و به پدر خود بی هیچگونه بساغنی و سببی به محض تصورات و خیالات و سد در مقام نفی و عناد درآمده از دولت لازمتمش فرار بر قرار نماید. چون مستقم جبر هر کرداری را سزای در برابر نهاده لاجرم

مال حالش بدان نجامید که بہ بدترین احوالی بہ قید درآمد و از درجۂ اعتبار افتادہ بہ زندان دائمی گرفتار گردید.

رہ چو مستانہ رود ہوشمند پای بدام آورد و سر در کعبہ
مجملاً روز سہ شنبہ دہم شہر ذیحجہ بہ منزل ہودل فرود آمد. شیخ فرید بخاری باجمعی
ز شجاعان و بہادران بہ تعقب خسرو و ہراول لشکر فیروزی اثر معنی و مشخص گشتند.
دوست محمدر کہ در رکاب بود بنا بر سق خدمت و ریش سفیدی بہ محافظت قلعہ آگرہ و محیطہا
و خزاین فرستاد.

اعتماد الدولہ وزیر الملک را در وقت بر آمدن از آگرہ، بہ ضبط و حراست شہر گناشتہ
بودم. بہ دوست محمد گشتم کہ چون بہ صوبہ پنجاب می رویم و آن صوبہ در دیوانی اعتماد الدولہ
اسب او را روانہ ملازمت حواہی ساخت و پسران میرز محمد حکیم را کہ در آگرہ اند بہ
قید آورده محبوس نگاہ خوہی داشت. چون ہر گاہ کہ از فرزند صبی امن معاملہ رونماید ز
برادرزادہ و عموزادہ چہ توقع توان داشت معزالملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد
چہار شنبہ بہ پلول و پنجشنبہ بہ فرید آباد نزول اجلال واقعہ گشت. روز جمعہ سیزدہم بہ اتفاق
دہلی دست داد. از گرد راہ بہ زیارت روضۂ مقدسہ حضرت جنت آشیانی شافطہ زہرت نمودم
و استمداد ہمت کردم و بد [۲۲ الف] فقرا و درویشان بدست خورد زراہا دادم و از آنجا بہ نہرت گاہ
مقام حضرت شیخ نظام لدین اولیا نرجہ کردم بہ لوازم زیارت قیام اقدام نمودم بعد از آن پارہ
زراہا بہ میرحامد الدین حسین اسجو و مبلغی دیگر بہ حکیم مظفر دادم تا بہ فقرا و درویشان و
ارباب محتاج قسمت نمایند. روز شنبہ چہار دہم مقام سرای نریلہ منزل شد اسب سرائی را
خسرو سوار بندہ رفتہ بود. منصب آقاملا برادر آصف خان کہ بہ خدمت حضور سرافرن بودہ از اصل
و اضافہ ہزادی ذات و سیصد سوار مقرر می کرد در این راہ خدمت چنان می کرد جمعی از
ایماقات در رکاب طغر استاب بودند. بہ ملاحظہ آنکہ چون بعضی از این مردم بخسرو اتفاق
دارند مبدا بہ خاطر ایشان دلدغہ و تفرقہ راہ یابد بہ کلان تران ایشان دو ہزار روپیہ دادہ شد
کہ در خرد مردم قسمت نمایند و جماعت خود را بہ مراجعہ چہا نگیری امیدوار سازند. بہ شیخ
فضل اللہ و راجہ دہر دہر زراہا دادم کہ در راہ بہ فقرا و برہمنان می دہ باشند. سی ہزار روپیہ
فرمودم کہ در اجمیر بہ راناشکر بہ طریق مدد خرج بدهند. روز دوشنبہ شانزدہم ذی الحجہ بہ
پرگنہ پای پت رسیدم. این منزل و مقام بر آبای کرام و اجداد ذوی الاحترام ما ہمیشہ مبارک
و درخندہ آمد و دوفتح عظیم در این سرزمین روی دادہ. یکی شکست ابراہیم بودی کہ بہ صولت
عسا کر طغر تاثیر حضرت فردوس مکان دست دادہ و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور

است دوم فتح جموی به کردار که در اول دولت والد بر گوازم به تفصیلی که تحریر یافته ارعالم اقبال به ظهور آمد. در حینی که خسرو ز دهی گذشت به برگه مذکور متوجه می گردد به حسب اتفاق دلاورخان تجارت سیده بوده است چون این مقدمه می شنود فرزندان خود را ز آب چون [۲۲ب] می گذرانند و خود سپاهیان و غزاقان دل بر این قرار می دهد و قصد می کند که خود پیش از رسیدن خسرو به قلعه لاهور را نداند. مقارن این حال عبدالرحمن نیز از لاهور به ین مقام و منزل می رسد. دلاورخان دلالت می کند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود به کناره گرفته منتظر رایات جهاگیری می باش ز بسکه گرابر و ترسنده بود این معنی را به خود قرار توانست داد. آن مقدار توقف نمود که خسرو رسید. رفته او را ملازمت کرد. و قرار همراهی از روی اختیار با اضطراب داده خطاب ملک الوزرائی یافت و وزیر صاحب اختیار گشت. دلاورخان مردانه متوجه لاهور گردید. و در راه به هر کس و هر طایفه ملازمان درگاه و کورورین و سوداگران و غیر سوداگران که می رسید آنها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود می گرفت و بعضی را می گفت که از راه کناره گیرند.

بعد از آن بنده های خدا از تروح و دست نسا آن طلمان ایمن گشتند. غالب من آن بود که اگر سید کمال در دهلی و دلاورخان در پانی پت جرت و همت نموده سرره بر خسرو می گرفتند آن جماعه پرریخته که با او همراه بودند تاب مقاومت نیاورده بریشان می گشتند و خسرو به دست می افتد غایتا همشان یاری نکرد و در ثنی الحناال هریک تقصیرات خود را به دوش تلاقی نمودند دلاورخان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن خسرو به قلعه در آمدن که خدمت نمایی بود تدارک آن کوتاهی نمود. و سید کمال نیز در جنگ خسرو تردد مردانه به تقدیم رسانید، چه نچه در محل خرد نوشته خواهد شد.

هفدهم ذی حجه برگه کرنال محانزول رایات عالیات گشت در ین منزل عبدین حو جه را که پسر خو جه کلان جویباریست پسرزاده عبداللہ خان اوزبک و در زمان والد بزرگوارم آمده بود به منصب هزری ذات و سوار سرافراز ساختم. شیخ نظام تھانگیری که از شیدان مقرر [۲۳الف] وقت خود دست خسرو را می بند و او را به بویدهای حوشدل ساخته پاره از راه می برد آمده مرا دید چون ین مقدمات برگوش خورده بود خرجی راه به او داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد. در نوزدهم برگه شاه آباد منزل گردید و آب در ین مقام بسیار کم بود. به حسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شاد لب گشتند.

صفت مرید گرفتن شاهنشاهی:

شیخ احمد لاهوری را که از زمان شاهزادگی نسبت خدمتگاری و مریدی داشت. به منصب

میرتائی نقر داشتیم سریدان و ارباب خلاص و بوسیله او از نظر می گذرانند و دست و شبیه به هر کس که باید داد، به عرض می رسانیده می دهند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بصریح نصیحت مذکور می گردد - باید که وقت خود را به دشمنی و انتی از ملایها نبره و مکدر نسازد و با جمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعی داند هیچ حاکمانی را دست خرد نکند و سلاح طبعیت نباشند. مگر در جنگها و شکارها. بیت:

ماش در پسی بیچن نمودن جاندار مگر به عرصه پیکار یا به وقت شکار
تعطیم نیرات که مظاهر نورانی اند. به قدر درجات حرکت نالد نمود و موثر و موحد
حقیقی در جمیع اطوار و ادوار الله تعالی را دانست. بلکه فکر باید کرد تا در حقوت و کثرت
خاطر لایحه از فکر و اندیشه او خالی نباشد. بیت:

ننگ و اوک و حفته شکل و بی ادب سوی و می غیث و او را می طلب
و'د بر رگورم مکه ین معنی رسانیده در کم وقتی از اوقات از فکر خالی بودند در
منزل آورده ابو لاهی اوزک را با پنجاه و هفت تنه پادشاه دیگر به کومله شیخ فرید تعین نموده
چهل هزار روبیه مدد خرج گوین به آن جماعت مرحمت نمودم. هفت هزار روبیه دیگر به جمیل
بیک داده شد که به ویمفات تقسیم نماید به شریف آملی، بی دوهزار روبیه شصت کردم روز سه
شنبه بست و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آوردند و دو کس
را که قرار به نوکری او [۲۳ب] کردند فرمودم که در ته پای قبل انداخته و سز نفر را که انکار
نمودند سپرده شد تا به حقیقت باز رسیده شود. دوازدهم ماه فروردین سه اول حوس میرزا
حسین و نورالدین قلی کوتول به شهر لاهور داخل می شوند و در بیست و چهارم ماه مذکور
فرستاده دلاورخان می رسد و خبر می کند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار
باشید دهمین تاریخ درو زه های شهر لاهور محفوظ و مصوط می گردد و دوزوز بعد از تاریخ
مذکور به اندک مردم دلاورخان به قلعه داخل می شود و شروع در استحکام برج و بسار کرده
هرجا شکست و رنجی داشت مرمت نموده توپها و ضربه ز به لای قلعه بر آورده مستعد
جنگ می شوند جمع قلیلی زبنده های درگاه که درون قلعه بودند همگی رجوع آورده به خدمات
متعین گشتند و مردم شهر نیز به اخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که فی الجمله
سراحد می شده بود.

محاصره نمودن خسرو شهر لاهور را:

خسرو در رسید و در یکی از منازل مقصور منزل حیات نموده فرمود که شهر را قبل
کرده جنگ نداشتند و یکی از دروازه ها را که از هر جانب کوه میسر باشد آتش در داده

پسوزانند و به لوت مالدن خود گشت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم کرد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند. این جماعت خون گرفته یکی از دروازه‌های شهر را آتش دادند. دلاورخاد و حسین بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیواری دیگر محادی دروازه پر آوردند در همین روزها سعیدخان که از تعینات کشمیر بود در کنار آب چناب منزل داشت این خبر را شنیده به ایلغار لاهور برگشت چون به کنار آب راوی رسید به آن قلعه خبر فرستاد که به قصد دولشخو می آمده‌ام مرا به درون قلعه در آورید. مردم قلعه شب کسی فرستاده او را با چندی که همراه داشت به درون قلعه در می آوردند. بعد [۲۴ الف] از نه روز که قلعه در محاصره بود دختر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب به خسرو و تابغان اومی رسید. بی‌پاشده به خاطر می‌گذرانند که زو بروی لشکر فیروزی اثر ناید رفت. چون لاهور از سوارهای عظیم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیم دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند به قصد آنکه بر فوج پیش شیخون آورند از حوالی شهر بومی‌خیرند و در سرای قاضی شب پنجشنبه شانزدهم به من این خبر رسید. هم در شب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سو ز شدم. صباح آن به سلسله‌نیور رسیده شد. تا نیه روز در سلطانپور بودم به حسب اتفاق در همین وقت و ساعت میان فوج فخره و جماعت مقهوره مقابله و مقابله دست می‌دهد. معز الملک شست برین می آورده بود می‌خواستیم که زو روی رغبت من نمایم که خبر جنگ به من رسید به مجرد شنیدن ما آنکه طبیعت من به بخوردن برابری بود یک لقمه به جهت شگون خورده سوار شدم و عقید به رسیدن مردم و کمی افواج قاهره نگشته به شتاب هر چه تمامتر متوجه گشتم چنه خاصه خود را هر چند طلبیدم حاضر نبختند از سلاح بیجز نیزه و شمشیری حاضر نبود خود را به لطف ایزدی سپرده بی‌ملاحظه روانه شدم در اول سوری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچکس را هم خبری نبود که امروز جنگ خواهد شد مجلات به سرپا گویند و ال رسیدن چهارصد پانصد سوار از نیک و بد جمع شده باشند در وقتی که از پل می‌گذشتم خبر فتح رسید. اول کسی که این مژده رسانید. شمس‌ی توشکچی بود. بدین خوشخبری خوشحیران خطاب یافت. میرحمال لدین حسین را که پیش زین به جهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت رسیده بود از کثرت و [۲۴ ب] شرکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم شد. با آنکه متواتر خبر فتح خرم رسیده این سید ساده لوح به هیچ وجه باور نمی‌کند و تعجب می‌نماید که آن نوع شکری که من دیده‌ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قسوت بی‌استعدادی اند شکست می‌خورد. وقتی که سنگها سن خسرو باد و خواجه سرای او آوردند میر قبول این معنی نموده از اسب فرود این نمی‌باشد.

آمده سردرهای من نهاد و انواع خضوع و خشوع به تقدیم رسانید و گفتم که اقبال بالا تر و بلندتر
صفت شیخ فرید و سادات باره درین جنگ:

شیخ فرید درین سرداری محصلانه و قد ثیانه پیش آمد. سادات بهره در که از شجاعان
زمان بودند و در هر معرکه که بوده اند کار از ایشان شده هسراولی ساخت، سیف خان ولد سید
محمود خان باره سردار قوم به نفس خورد تردرات مردانه نموده هفده زخم برداشت و سید
جلال هم از برادران طایفه تبری به شقیه خود و بعد از چند روز در گذشت. در ثنای که سادات
باره که پنجاه و شصتی بیش بودند زخم و ضرب هزار هزار و پانصد سوار بدخشی را برداشته
پاره پاره شده بودند. سید کمال با برادران خود که به کمک هراول تعیین شده بودند از یک کناره
در آمده زد و خوردی کردند که فوق تهور و مردانگی بود. بعد از آن مردم بر نصار پادشاه سلامت
گفته ناخند. اهل بغی و فساد از شنیدن این کلمه بدست و پا شده هریک به گوشه متفرق گشتند
قرب به چهارصد نفر زایمات میدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزی اثر گردیدند. صندوق
جو هر خسرو و نقایسی که همیشه با خود می داشت بدست افتاده. ابیات:

که دانست کین کسودک حرد سال	شود یا سررگان چنین سلسگال
به اول قدح دردی آرد به پیش	گذارد شکوه من و شرم حویش
بسوزاند اورنگ خسورشید را	تمنا کند جای جمشید را

مرا هم مردم کوتاهی در الله آباد بسیار دلالت به مخالفت [۲۵ الف] بدزمی کردند؛ بنابراین سخن
اصلا مفهومی و معقول من نمی گشت و می دانستم دوائی که سای آن بر مخالفت پدر باشد جد عقدا
پاید ری خواهد نمود، به ککاش ناقص عقلان از جا بر قدم و مقتضای عقل و دانش را کار فرموده به ملازمت
پدر و مرشد و قبه و حدای مجازی خود رسیدم و به برکت این نیت درست رسید به من آنچه رسید.
در شب همان روزی که خسرو گریخت راجه با سورا که زمیندار معتبر کوهستان لاهور است
رخصت نمودم که به آن حدود رفته هرجا که حری و انری ازوشنود در بدست آوردن و آنچه
امکان سعی باشد به تقدیم رساند و مهابتخان و میرزا علی اکبر شاهی را با لشکر انبوه تعیین نمودم
و مقرر چنان شد که هر طرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نمایند و من هم به خود قرار
داده بودم که اگر خسرو به کابل رود من سردری اوتها ده تا او را بدست نیارم برنگردم و اگر در
کابل توقف نکرده به بدخشان و انحدود متوجه شود مهابتخان را در کابل گذاشته خود به خیریت
و دوست معدودت نمایم و منشاء رفتن بدخشان این بود که آن بی دولت البته با او زبکان درخواهی
آید و آن حقت به این دولت لاحق می گردید.

کیفیت گرفتاری خسرو

در روزی که افواج قاهره به تعقب خسرو تعیین یافتند یازده هزار روپیه به مهاتخان و بیست هزار روپیه دیگر به احدین مرحمت شده و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه به هر کس باید داد بدهند. شنبه بیست و هشتم اردوی ظفرقرین در منزل چپال که در هفت کروهی لاهور واقع است نزول اجلال دست داد. در همین روز خسرو با معنودی چند به کدر در بای چناب می رسد. خلاصه سخن آنکه بعد از شکست راهبهای مردمی که همراه او از مر که جنگ بر آمده بودند، مختلف گشت فغان و اهل هند که اکثر قدیمیان بودند می خواستند که به هندوستان رویه باز گردد و مصدر بعضی مساجد [۲۵ب] شود و حسین بیگ که اهل وعیال و خزانه و مردم او درست کابل واقع بودند، او را دلالت به رفتن کابل می نمود آخر الامر چون به کنکاش حسین بیگ عمل نمود یک قلم مردم هندوستان و افغانان از او جدائی اختیار نمودند بعد از رسیدن به دریای چناب اراده می کنند که زکند شاه پور که از گذرهای معین است عبور نمایند. کشتی بیهم نمی رسد بگذر سودپره روانه می شود در گذر مذکور مردم او یک کشتی بی ملاح و کشتی دیگر پر زهیمه و که بدست در می آورند. پیش از شکست خسرو به جمیع جاگیرداران و راهداران و گذر بانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه روی داده خبردار و هشیار باشند بنابراین تا کیدات گذرها و آنها در بند بود. حسین بیگ خواست که ملاحان هیمه و گاه را به آن کشتی بی ملاح آورده خسرو را بگذرانند در این گفتگو داماد کمال چودهری سودهره می رسد و می بیند که جماعت درین شب در مقام گذشتن از آب اند. به ملاحان فریاد می کند که حکم جهانگیر پادشاه نیست که در شب مردم از آب نادانسته می گذشته باشد هشیار باشید زشور و غوغای این مردمی که در آن نواحی بوده اند جمع می شوند و داماد کمال چوبی را که کشتی بدان می رانند از دست ملاحان کشیده کشتی را سرگردان می سازد و هر چند زرها قبول کردند که از ملاحان کس متصدی گذراتیدن آنها شود هیچکس قبول ننمود به ابوالقاسم تمکی که در گجرات حوالی چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب می خواهند که از آب چناب عبور نمایند او چون برین معنی مطلع بود در شب با فرزندان و جمعیت سوار شده خود را به کنار گذر مذکور رسانید. صحبت بجائی رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازی در آمده دچار کرده کشتی بطور خود به پایان رویه آب می رفت تا آنکه آخر آن شب در ریگ نشست و هر چند خواستند که کشتی [۲۶ الف] را از ریگ جدا سازند میسر نگشت در این اثنا صبح صادق دمیدن گرفت و ابوالقاسم و خواجه خضر خان که به اهتمام هلال خان درین آب جمعیت کرده بودند کنار غریب آبراستحکم ساختند و جاب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند هلال خان

را قبل از وقوع این حادثه سزولی لشکری که به سرداری سمیدخان به کمشیر تعین یافته بود فرستاده بودم به حسب اتفاق در همین شب بدین نواحی می‌رسد. بسیار به وقت رسیده بود و اهتمام او در آوردن بوالقاسم تمکی و جماعه خواجه خضرخان و بدست آوردن خسرو بسیار دخل داشت. صبح روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور مردم برفیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در آوردند. روز دوشنبه سیزم ذی‌حجه میرزا کامران خبر گرفتند و بهمن رسید. همان ساعت به امیرالامرا فرمودم که به گجرات رفته خسرو را به ملازمت آورد. در کنکاش امور سلطنت و ملکداری اکثر آنست که به دای و فهمیدگی خود عمل می‌نمایم. از کنکاش تنهای خود دو کنکش معتبر می‌دانم اول آنکه به خلاف صلاح و عواید جمیع بندگان مخلص از الله آباد ملازمت پلید بردگوار اختیار نموده دولت خدمات ایشان را دریافت و صلاح دین و دنیای من در این بوده به همان کنکش پادشاه شدم. دوم تعین خسرو که به هیچ چیز از تعین ساختن ساعت و غیره مقید نشده تا او را بدست در نیاوردم آرام نگرفتم. زغرایب امور است که بعد از توجه از حکیم عی که دای فن ریاضی است پرسیدم که ساعت تو چه من چگونه بوده است به عرض رسانید که بجای حصول این مطالب اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که به دولت سوار شده اند نتوان یافت. آوردن خسرو را دست بسته و زنجیر در پا:

در روز پنجشنبه سیوم محرم سنه هزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته زنجیر در پا از طرف چپ به رسته و توره [۷۶ب] چنگیر خانی به نظر من در آوردند. حسین بیگ را بر دست راست و و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان این هر دو ایستاده می‌لرزید و می‌گریست حسین یک نگاه آنکه شاید او را نعتی کند. سخن پریشان گفتن آغاز نمود چون غرض او معلوم شد او را به حرف زد و بگذشت خسرو را مسلسل سپردم و ن دو مفتن را فرمودم که در پوست گاو و خسر کشیدند و روز جمع بر دراز گوش وارث گونه سوار کردند و بر گرد شهر گردیدند و چون پوست گاو زودتر از پوست خر قبول خشکی نمود، حسین بیگ تاجپار پرونده مانده و به تنگی نفس در گذشت و عبد الرحیم که در پوست خربود و زحارج به او رطوبات رسانیدند زنده ماند. از روز دوشنبه آخر ذیحجه تا نهم محرم سه مذکوره واسطه زبونی ساعت در باغ میرزا کامران توقف واقع شد. بهر والدرا که حث در آن مقام دست داده بود به شیخ فرید مرحمت نمودم و او را به خطاب ولای مرتضی خان سرافر زگردانیدم. و بجهت نظام و انتظام سلطنت. زباغ مذکور شهر فرمودم که دو رویه جویها بر پر کرده فتنه انگیزان او بیا و جمعی را که در آن شورش همراهی کرده بودند بردارها و جویها آویخته هر یک را به سیاستی غیر مکرر به سزا و جزا رسانیدند و زبیداران که در این خدمت

دولتخواهی بجا آورده بودند و است وجوده رای میانه دریای چناب و بهت فرموده زمینها به طریق مدد معاش به هریک مرحمت فرمودم از جمله اموال حسین بیگ که بعد از این هر جا اسم و مذکور گردد گاو و خران خواهد گشت از خدایه ملك محمد منی قریب به هفتك رویه ظاهر شد سوای آنچه به محس دیگر سپرده و همراه خود داشته و قتیكه به همراهی میرزا شه رخ بدین درگاه آمده بود يك اسب داشت دفته رفته كارش بدین درجه رسید كه صاحب خزینه و دینه [۲۷ الف] گردیده امثال این اراده داد در خاطرش جا کرد. در انانی راه كه معامله خسرو و هنوز در مشیت حق بود، چون میان ولایت و در الحلافه آگره كه منبع فتنه و فساد است از سردری صاحب وجود - لی بود به دفعه آنكه مبادا معامله خسرو به طول انجامد فرمودم كه فرزند پرویز بعضی از سرداران را بر سر ران گذاشته خود پ آصف خن و جمعی كه بدو نسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگره گردد و حفظ و حراست آن حدود را به عهده اهتمام خود مقرر کنند. به برک عنایت الهی پیش از آنكه پرویز به آگره رسد میم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تشیت پذیرفت به برین فرمودم كه فرزند مذکور روانه ملازمت گردد.

چهارم شنبه نهم محرم ۹ مبارکی به قلعه لاهور در آمدن جمعی از دولتخواهان معروض داشتند كه معاودت به دار الحلافه آگره درین ایام كه فی الحبله خلی در صومعه گجرات و دكن و بنگاله واقع است به صلاح دولت اقرب خواهد بود این كنكاش پسند خطر من نیفتاد چه از عرایض شاه بیگ خان كه حاكم قندهار بعضی مقدماته سموع افتاده بود كه دلالت بر آن می كرد كه امرای سرحد قزلباش، بنابر فساد چندی از یقیدی لشكر میرزایان آید، كه همیشه محرك سلسله خصومت و نزاع اند و ترغیب نامحبات در گرفتن قندهار به آن طایفه می نویسد كه حرکتی خواهند نمود به خواص رسید كه مبادا زشتقار شدن حضرت عرش آشینی و مخالفت بی هنگام خسرو داعیه آنها را نیز ساخته بر سر قدم یورش نمایند. به حسب اتفاق آنچه به خاطر اشرف پرتو انداخته بود از قوت به فعل آمده حاكم فراق و ملك سیستان و جاگیرداران آن نواحی به كومت و مدد حسین خان حاكم هرات بر سر قندهار متوجه گشتند. شادش رحمت و مردانگی شاه بیگ خان كه مردانه پا قایم کرده قلعه [۲۷ ب] را مصبوط و مستحکم ساخت و خود بر بالای ارگ سیوم رفته مذکور چنان نشست كه بیرونین معاینه مجلس او را می دیدند و در مدت محاصره میان نه نسبت و سر و پا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب می داد و هیچ روزی نبود كه فوجی در برابر لشكر بنیم از قلعه بیرون نمی فرستاد و كوششهای مردانه به تقدیم بهمن رسانیدند تا در قلعه بود چنین بود. لشكر قزلباش سبطرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور بهمن رسید ظاهر شد كه توقف درین حدود اقرب و اصبح بوده در حال فوجی كلانی به

منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختن و نقاده حمایت کرده (میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان که پادشاه ملك تنهه بود و به اسمی عبدالرحیم خانجامان سپه سالار در عهد حضرت عرش شهبانی آن دیار مفتوح و ملك تنهه درجاگیر او که منصب پنجهزاری ذات و سوار مقرر گشته بود، تفویض یافت و بعد از فوت او میرزاغاری پسرش به منصب و خدمت پدر سرافراز بود. آبا و اجداد اینها از امرای سلطان حسین میرزا بایقرا والی خراسان بودند و در صل و سلسله امرای صاحب قرانی اند) خواجه عاقل به خدمت بخشگیری این لشکر مقرر شد. چهل و سدهزار رویه مدد خرج گریان به قراخان و پانزده هزار رویه به تقدی بیگ و قلیچ بیگ که از همراهان میرزاغاری بودند مرحمت شد بجهت رفع این حاشه و اراده سیرکابل توقف لاهور را بدخود قرار داد.

در همین روزها منصب حکیم فتح الله از صل و اضافه بدھزاری ذات و سیصد سوار قرار گرفت چون از شیخ حسین حامی خوابهای نزدیک توقع بهمن رسیده بود بست لك دام که مبلغ سی و پنج چهل هزار رویه بوده باشد به خرج او و خاقان و درویشانی که او می باشند مقرر نمود. در بست و دوم عبداللہ خان را نواخته به منصب دوهزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار از صل و اصدف سرافراز ساختن. دو لك رویه به احسان فرمودم که مساعدت بدهند و به مرور از ماهیان آنها وضع نمایند شش هزار رویه به قاسم بیگ حویش شده بیگ خان و سه هزار رویه به سید بهادر خان شقت فرمودم. در کوبندوال که بر کنار دریای بیاه واقع است هلوئی [۲۸ الف] بود رجن نام در لباس پیری و شیخی چنانچه بسیاری از ساده لوحان هنوز بلکه نادان و سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلند آوازه گردانیده بود او را گرو می گفتند و از اطراف و جوانب کولان بسیر بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار می کردند سه چهار پشت او این دکان را گرم می داشتند. مدتی به خاطر می گذشت که این دکان دطل را بر طرف می باید ساخت به او را در جرگه اهل اسلام در باید آورد تا آنکه در این ایام که خسرو از آن راه عبور می نمود این مردك مجهول اراده کرد که ملازمت او را دریابد. در منزلی که جا و مقام او بود خسرو را نرول افتاده آمده او را دید و بعضی مقدمات فرایافته به او رسانیده بر پیشانی او انگشتی از زعفران که به اصطلاح هند او ن قشقه گویند و آنرا شگون می دانند کشید. چون این مقدمه به مسامع جاه و جلال رسید بطلان او را که بوجه کمال می دانستم، امر کردم که او را حاضر ساختند و منازل و مساکن او را و فرزندان او را به مرئوسی خان عنایت نمودم سرداری میرزاغازی و همراهی جمعی از منصبداران و بندهای درگاه مثل قرایبگ که به خطاب قراخانی و تخته بیگ که به خطاب سردارخانی سرافراز گردیده تعیین گشتند میرزا غازی را به

و اسباب و اموال او را به قید ضبط درآورده فرمودم که او را به سیاست رساند و دو کس دیگر را که راجو و ابا نام داشتند در ظل حمایت دولخان حواجه سرا به ظلم و تعدی زندگانی می کردند و درین چند روزی که خسرو لاهور را قبل داشت دست اند زیبا و بی اندامیها نموده بودند. فرمودم که راجو را به دار کشیده و از ابا که به زرداری مشهور بود، جریمه گرفتند. مجملایث لك و پانزده هزار روپیه از او موصول رسد. این مبلغ را فرمودم که به غلوخانه ها و مصارف حیرات صرف نمایند. سعد الله پسر سعیدخان به منصب دوازه دات و هزار سوار افتخار یافت.

پرویز از دیب شیخ [۲۸ب] به ملازمت و خدمت من سابقهای دور و دراز در ایام برسات که باران دست ز تقاطر بار نمی داشت به اندک مدتی می نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهره سه گهری سعادت ملازمت در یساف از غایت مهربانی و شفقت او را در کنار عطف و گرفته پیشانی و از بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد به خود قرار داده بودم که تورا به دست در نیورم هیچ جا توقف نکنم و حتمال داشت که به جانب هندوستان رویه باز گردد درین حال خالی گذاشتن دارالخلافت اگره که مرکز دوست و محل سلطنت و مقام نزول سرپردگی محفل قدس و مدفن گنجهای عالم بود زصلاح ملک داری دور می نمود بنا بر این از اگره در حالت توجه به تعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت تو این نتیجه دارد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و به تعاقب او ایستاد نمودیم. مهمات را از راه مقتضای وقت و صلاح دولت یک نوع صورتی داده خود را به زودی به اگره برسان که پای تخت و خزانه را که سر و نه گنج قرون است به تو سپردیم و ترا به خدای حی قادر پیش از آنکه این حکم به پرویز برسد رانا در مقام عجز در آمده کس نزد آصف خان فرستاده بود که چون از کردهای خود خجالت و شرمندگی تمام دارم امینوارم که شفیع من شده نوعی کن که شاهزاده به فرستادن با گنجه که از فرزندان من است راضی گردند. پرویز بدین معنی رضا نداده می گفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را بفرستد. درین وقت جز فتنه انگیزی خسرو می رسد بنا بر ملاحظه وقت آصف خان و دیگر دولتمندان به آمدن با گنجه راضی گشته در تواجی مندل که سعادت خدمت شاهزاده درمی آید. پرویز راجه جگننه و اکثر امرای تعینات آن لشکر را گذاشته خود [۲۹الف] به آصف خان و چندی از نزدیکان و اهل خدمت روانه اگره می گردد و با گنجه را به همراهی قراییک روانه درگاه بالا جاه می کردند و چون به حوالی اگره می رسد خبر فتح و گرفتاری خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام می نهد حکم بدومی رسد که چون خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع است خود را به زودی به برسان ت آنکه به تریخ مسطور سعادت ملازمت

دریافت آفتابگیر که از علامت سلاطین است به او مرحمت فرمودم و منصب او ده هزار دی حکم شد و به دیوانیان فرمودم که جاگیر تسخوای بدهند. میرزا علی بیگ را در همین روزها به حکومت فرستادم. ده هزار روپیه به قاضی عزاله حواله شد که به فقر و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید. احمد بیگ خاں به منصب دوهزاری ذات و هزار و دویست و بیجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. در همین روز مقرب خان که به آوردن فرزندان دانیال مترنگشته بود به سارستماه و بیست و دو روز از بهارپور برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آن حدود را به تفصیل معروض داشت سیف خاں به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار فتحاریافت. شیخ عبدالرباب از سادات بهاری که در زمان حضرت عرش شیبانی حاکم دهل بود بنابر بعضی قنایح که در مردم او صادر گردید ر آن خدمت تغییر یافته داخل ایامه و از باب سعادت گشت در تمام ملک محروسه خیراء در محال خلاصه و خواه جاگیر در حکم فرمودم که نلور خاها تربید ده حرب سرافراز گنجایش آن محل طعام درویشانه طبع می نموده باشند که نا مجاوز و مسافران آن به خدمت رسند. به خن کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است به منصب هزار دی ذات و سعادتی سوار ممتاز گردید. در روز دو شنبه هشتم ربیع الآخر شمشیر خاصه به رویز مرحمت نمودم. به قطب الدین خاں کو که و امیر الامر هم شمشیر هدی مربع عایت شد.

من الاشفاق: فرزندان دانیال را که مقرب خان آورده بود [۲۹] درین دو روز دیدم. سه پسر و چهار دختر از او ساند به بودند پسران صهرورث و نایسخر و هوشنگ نام دارند. آن هفتادار شقیق و مرحمت باین اطفال از من به وقوع آمد که در گمان هیچکس نبود. طهمرت را که از هند کلان تر بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به همدیگر هدی خود سپردم تا بهو جی از احوال آردی خبردار باشند. خلعت خاصه بهیچت راج مانسنگه به پنگایه فرساده شد. سیلک دام به میرزا عزی انعام فرمودم. شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خاں کو که به منصب هزار دی ذات و سینه سوار سرافراز گردید و به خطب کشور خاں ممتاز گشت.

چون در حین توجه به تعقیب حبس و فرزند جرما در سگره بر سر محلها و حربین گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مسکور در ملازمت حضرت مریم الزمانی و محلها رو نه ملازمت گردد. چون به حوای لاهور رسیدند، روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده به استقبال و ایده خود در حوالی دخی که دهر نام دارد سعادت ملازمت بهسر گشت بعد از آن ادای کورنش و سجد و تسلیم و مرعات آدابی که از حور دان به کلانان موافق توره چنگیری و قانون تیموری ضابطه و برست است. به عبادت شام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رحمت مراجعت یافته به قاعده لاهور در سلم.

در هفدهم عزالمک را به بحشیگری لشکر را تعیین نموده بدان صوب فرستادم و چون خیر مخالفت رای رایسنگه و دلپ سنگه پسر او در حوالی ناگود و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناته با جمعی از بندهای درگاه و عزالمک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد آنها نمایند. سردارخان را که بجای شاه بگنجان به حکومت قندهار مقرر گشته بود به منصب سهزاری ذات و دوهزار [۳۵۰ الف] و پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار رویه به او عایت نمودم برخصر خاں حاکم سابق خاندیس و برادر او احمدخان سه هزار رویه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه ادادان این دوات و لایق تربیت است به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و پانصدی سوار سرافرازی یافت و اسب خاصه نیز به دو عایت نمودم به هشت نفر از امرای تعینات لشکر امرای مقهور حلقهها فرستادم پنجاه هزار رویه به انعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد. سه هزار رویه بجبهت خوج غلورخانه کشمیر به کابل میرزا علی بیگ حاکم کجا داده شده که به بده مذکور فرستد. خنجر مرصع که شش هزار رویه قیمت داشت به قطب الدین حاکم بحشیدم.

بهمن خیر رسید که شیخ امراهم نام افغانی دکان شبخی و مریخی در یکی از پرکنات حوالی لاهور تربیده چنانچه طریقه او باش و سفیدست جمع کثیری از افغانان و غیره بر و گرد آمده اند. فرمودم که او را حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارد تا این هنگامه ماطل برهم خورد. روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی بسیاری از منصبداران و حادبان به رعایت سرافراز گشتند، منصب مهاجران دو هزار ذات و هزار و سیصد سوار مقرر گشت دلاورخان به دوهزار ذات و هزار و چهارصد سوار سرافراز گردید و وزیرالملک به هزار و سیصدی ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خان هزار ذات و سوار شد و سیام سنگه به هزار و پانصدی ذات و هزار و دوست سوار ممتاز گشت، همچنین چهل و دو نفر از منصبداران به زیدتی منصب سرافرازی یافتند. در اکثر روزها همین شیوه مرعی و منظور است لعلی به قیمت بست و پنجاه هزار رویه به پرویز مرحمت نمودم.

جشن وزن شمسی از آغاز سال سی و هشتم از سن مبارک:

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور مطابق بیست و یکم شهریور بعد از گذشتن سه [۳۰ ب] پیر و چهار گهری مجلس وزن شمسی که از ابتدای سال سی و هشتم بود از عمر من منعقد گشت به دستوری که برست و آئین سود اسباب وزن را با ترازو در خانه حضرت مریم زمانی مرتب و آماده ساخته در ساعت و وقت مقرر به خیریت و مبارکی در ترازو نشسته هر علاقه آن را یکی از کلان سالان در دست گرفته دساکردند اول مرتبه به طلا وزن شد. سه من

و ده سیر به وزن هندوستان و بعد از آن به بعضی از فسات و اسوار و قسام خوشبوئیها و مکینات تا دو زده وزن که تفصیل آن بعد از این مرقوم خواهد گشت. در سال دو مرتبه خود را به طلا و نقره و سیر و فسات و از قسم اریشه و پارچه و اقسام حبوبات و غیره وزن می کند. یک مرتبه در سال شمسی و یک مرتبه در سال قمری و در این دو وزن را به تحویل داریان علی حده می سپارد که به فقرا و ارباب حجاج برسانند. در همین روز مدرک قطب الدین خان کو که را که سالها در آردی چنین روزی بود به انواع عایت سرفراز ساخته اول منصب او را پنجهزاری ذات و سوار مقرر داشتیم و بعد از آن به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب خاصه و زین مرصع امتیاز بخشیده به صوبه داری و حکومت دارالملك بنگاله و او دیسه که حای پنجاه هزار سوار است مرخصی ساختیم و از روی عزت روانه آن صوب گشته و دولت رویه نیز مدد خرج گویان مرحمت شد. نسبت والده او بمن از آن مقوله است که چون در ایام طفولیت به رعایت ترتیب او پرورش یافته ام این مقدار نس که مر باو است بدو لده حقیقی خود ندادم. والده قطب الدین خان بجای [۳۱ الف] والده مهر بان مست و خودش را از فرزندان و برادران حقیقی کمتر دوست ندم از کو که کسی که قابلیت کو کنگی من در د قطب الدین خان اسب و سداک روید به کو مکیان قطب الدین خان مرحمت شد. و همدین روز يك لك و سی هزار رویه به صریق به چق بجعت دختر بچری که نامزد پرویز بود فرستادم.

در مست دوم مازیها در قلماق که در بنگاله مدتها عیال و دریده بود به داهمونی بخ درین تربیع دوست آست نبوس دریافت، حجر مرصع و بیست هزار رویه بدو مرحمت نمودم و به منصب هزارى ذات و سوار سرافراز ساختم. يك لك رویه نند و خمس به پرویز عایت شد. کیشو داس مرو به منصب هزار و پانصدى ذات و سوار سرافراز گردید. ابوالحسن که دیوان و مدار سرکسار برادر دم دانیال بود به همراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت و به منصب هزارى ذات و پانصد سوار سربل گردید. در اوایل ماه جمادى الثانی شیخ " یربد که از شیخ زدهای سیکری بود به فروغ عیل و دناپی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد به خطاب معظم خانى ممتاز گشت و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و در بیست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار قطعه لعل و صد دانه مروارید به پرویز شفت کردم و منصب حکیم مقرر سدهارای ذات و هزار سوار ناصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار رویه به تنهمل راجه معهولی مرحمت نمودم. ظاهر شدن کتابت منافقانه اعظم میرزا کو که و عفو شدن وی:

از سو نحی که تازه روی داد ظاهر شدن کتاب میرزا کو که است که به راجی علی خان صابط خاندیسی نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجعت خاطر خسرو و نسبت

دامادی او به‌خصوص بهمی باشد. ز فحواى این نوشته که به‌خط او بود، ظاهر گشت که نفاق جلی خود را در هیچ وقت اذست نداده، این‌شویه پس‌دیده را والد بزرگوارم نیز سلوک [۳۱] می‌داشته‌است. مجمل کتابتی در وقتی از اوقات بدرجی علی‌خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بریدی و بدپسندی و مقدمه‌تی که هیچ دشمن ننویسد و اسناد هیچ کس نتوان کرد. چه جای آنکه به‌مثل حضرت عرش اشایی پادشاه وصاحب قدردانی که از ابتدای طفولیت بتایر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت و شده به اعتبارش به‌درجه رسانیده که در نست خود هم سنگ و هم‌تا ندشت. این کتابت در هر دایره در بیان اموال و اسباب راجی علی‌خان بدست خواجہ ابوالحسن می‌افتد و خو چه آورده بهمی گذرانید. از خواندن و دیدن آن مویر اعضای من راست شد. اگر نه ملاحظه بعضی تصورات مردم و حقوق شیردن مادر او می‌بود گنجایش داشت که او را بدست خود بیاسار انم. بهر تقدیر او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که به‌آواز بلند در میان مردم بخواند. مظنه آن بود که از دیدن کتابت قالب از روح پرداخته خواهد گشت از رعایت بی‌آزرمی و حیرگی او خود بروش خواندن گروت که گویا این نوشته او نیست و به‌حکم می‌خواند. حصران مجلس بهشت آئین از بنده‌های اکبری و چه نگیری هر کس شنید زبان به‌طعن و لعن و گشوده ملائمتها کردند. پرسیده شد که قطع نظر ز نفاقهای که به‌دولت من کرده به‌اعتقاد ناقص خود وجود بر آن ترتیب دی ازوالد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته باین دولت و مرته رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودی چه امر روی داده بود که یا دشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت و خود را در جرگه حرامخواران و بی‌سعادتان جا دادی بی با فطرت صلی و جبلت طبعی چه توان کرد هر گاه طبع تو به آب نفاق پرورش یافته باشد او بغیر این امور چه سر خواهد زد. آنچه [۳۲ الف] با من کرده بودی ز سران در گذشته باز بهمان منصب و حالتی که داشتی سرافراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بهمی بوده باشد. الحال که این معنی دانسته شد که با خدی مجازی و مری خود هم درین مقام بوده ترا به‌عمل و فیتی که داری و داشتی حواله نموده. بعد از ذکر این مقدمات لب ز حواب بسته در برابر این نوع رواساهی چه گوید. حکم به‌تعبیر جاگیر و کردم آنچه از این ناسپاس به‌عمل آمده بود. اگر چه گنجایش عفو و گذرانید. نداشت عایتاً بتایر بعضی ملاحظتها گذرانیدم.

کدخدائی سلطان پرویز با دختر شاه مراد:

روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز به دختر شاهزاده مراد منعقد گشت. در منزل حضرت مریم زمانی عقد شده و جشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته.

هر کس که در آن انجمن حاضر بود به انواع نوازش و تشریفات سرافراز گردید. نه هزار رویه به شریف آملی و چندی دیگر از امر حواله شد که به فقرا و مسکین صدقه نمایند. روز یکشنبه دهم رجب به عزم شکار کرجا و نندبه از شهر برآمده و باغ دامداس را سزل گزیدم و چهار روز در انجام مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شسی پرویز به عمل آمد او را دوازده مرتبه به اقسام سرات و دیگر اجناس به وزن در آوردند. هسروزی دوم و هژده سیر شد حکم کردم که مجموع را به فقرا قسمت نمایند، درین روز منصب شجاعت خان هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اصفه مقرر گشت. بعد از آنکه مبرز از عزی و لسكری که به همراهی او تعیین بودند رو نه گشتند به خاطر رسید که جماعه دیگر از عقب آید فرستاد بهادرخان قوریگی را به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل و اصفه بواخته جماعه و بیاق پوری را که قریب سه هزار نفر بودند به سردری شاه پتک و محمدامین باو همراه ساخته روانه نمودم دولت رویه مدد خرج گویان به جماعه مذکور مرحمت شد و یک هزار بری انداز نبر مقرر گشت. آصف خان را به محافظت خسرو و صند لاهور تعیین نموده گذاشتم امیرالامر هم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده در شهر ماند. عبدالرزاق معصوری که از صوبه زنبد صند شده بود به منصب بهشگیری حضور سرافراز گردید و حکم شد که به اتفاق ابوالحسن بلخ لوازم این خدمت قیام و اقدام مینموده باشد ضابطه بدر من بود و من نیز به همین ضابطه عمل می نمایم که در خدمات عمده دو کس را شریک می ساختند، نه به واسطه بی اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشر است و آدمی ز کوفتها و بیماری خای نمیشد اگر یکی را تشویشی یا مایعی روی دهد آن دیگر حاضر بوده کار و مهمات بنده های خدا معتدل نماید.

همدین ایام خبر رسید که روز سهره که از روزهای مقرر هسوان است عبدالله خان از کابل که جاگیر و ست ایلغار نموده به ولایت بندبیله در می آید و نرداد سپاهیان نموده رامچند بر نندکو رکه مدتی در آن جنگل و زمین قلب فتنه انگیزی می کرد دستگیر ساخته به کابل آورد. بواسطه این خدمت پسندیده به عایت علم و منصب سه هزارى ذات و دوهزار سوار سرافراز شد. از عرایض صوبه بهار به عرض رسید که جیهانگیر قلی خان به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است اقرب به سه چهار هزار سوار و پیاده بی شمار دارد. بنابر بعضی محالقتها و نددولتخواهی ها در زمین سویددار جنگ دست می دهد. در ایسن معرکه خون مذکور به نفس خود ترددات مردانه به تقدیم رسانید. آخر الامر سنگرام به زخم تمگ نابود گشت. سپیری از مردم او در معرکه افتاده بنیة المسیب فرار برقرار اختیار می نمایند چون این کار

نمایانی بود که از جهانگیر قلی خان به وقوع آمد او را به منصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافراز ساختیم. مدت سه ماه و شش روز اوقات به مشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور به تنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد. از این جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود به تنگ زده بودم دومرتبه قمرغه واقعه شده. یک مرتبه در کرجه‌ها که پردکیان حرم سرای غفتم همراه بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور کشته شد و مرتبه دیگر در نندته یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بودند قوچ کوهی یکصد و هشتاد و یک کوهی بیست و نه و گور خرده و نبله گاو نه و آهو و غیره سیصد و چهل و هشت.

روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبی از شکار معاودت واقع شد و بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز مذکور به شهر لاهور در آمدم امر عربی در شکار مشاهده گشت آهوی سیاهی را در حوالی دید چندانکه که میناری در آنجا ساخته شده تنگ در شکم او زدم چون زخمی گشت آوازی از او ظاهر شد که در غیرمستی این قسمت آواز از آهوی شنیده نشده بود. شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پندان خود شنیده‌ایم که این قسم آوازی در غیرمستی از آهو سرزده باشد چون خالی از غرابی نبود نوشته شد.

گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتیم بآنکه پوست بز ان به غایت بد پوست که به دباغت آن بو ازو زایل نمی گردد گوشت آن مطلقاً بوی ناسک نیست یکی از بزهای نر را که از همه کلاتر بود فرمودم که به وزن در آورید. دومن و بیست و چهار سیر که بیست و یک من ولایت بوده باشد ظاهر شد. همچنین یک قوچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دومن و سه سیر اکبری مطابق هفده من ولایت [۳۳ب] به وزن در آمد. از گورخرهای شکاری یکی را که به جثه از همه قویتر بود نهم و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد. از شکاریان هوسناکان شکر مکرر شنیده بودم که در شاخ قوچ کوهی به وقت معین کسرمی بهم رسد که از حرکت آن، خارخار درد پیدا می شود که به انواع خود او را به جنگ درمی آورد و اگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خود را بر درختی یا سنگی زده تسکین آن خارخار می دهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور ظاهر گشت و حال آنکه ماده جنگ نمی کند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است: گوشت گورخر اگر چه حلال است و اکثر مردم به میل خوردند اما به هیچوجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد.

چون بجهت تادیب و تنبیه دلپ به رای رایسنگه پدر او قبل از این فرمان صادر گشته بود در نیولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان و دانا شنکر و مزال ملک با جمعی دیگر از

منصبداران و بنده‌های درگاه خبر دلیپ را درنواحی ناگور که از مضافات صوبه جمیهر است می‌شنوند. بر سر او پلندر نموده او را درمی‌یابند. چون مجال گریز نمی‌یابد ناچار باقیم‌ساخته با افواج قاهره به مجادله و مقاتله درمی‌آید. بعد از اندک زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمعی کثیر را به کشتن می‌دهد و اسباب خود را گریز آورده.

شکسته صلاح و گسسته کمر نه یارای جنگ و نه پروای سر به وادی ادبار قرار می‌نماید قلیچ‌خان را با وجود پیریه‌ها بنا بر مراعات رعایت والد نزد گوارم منصب او برقرار داشته دسر کار کالپی جاگیر حکم کردم.

فوت والده قطب‌الدین کوکه در ماه ذیقعد قطب‌الدین خان کوکه که مرا شیر داده به جای والد من بلکه از والده مهر بانتر از فردی باز در کنار ترتیب او پرورش یافته بودم [۳۴ الف]

به رحمت ایزدی پیوست پایه‌نعلش او را بردوش خود برداشته پاره راه بردم. چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغییر لباس نکردم.

نوروز دوم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی‌قعد سنه ۱۰۱۵ هزار و پانزده، بعد از گذشتن سه ونیم گه‌ری حضرت نیر اعظم به‌خانه شرف خود تحویل نمودند، دولت خانه همایون را به رسم معهود آئین بسته بودند. جشن عظیم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد. امر او مقرران را به نوازش‌ها و عنایات سر بلند گردانیدم. در همین روز مبارک از عرایض قندهار به‌موقف عرض رسید که، لشکری که، به سرکردگی میرزاغازی ولد میرزا جانی، به کومک شاه بیک‌خان تعین یافته بود، در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار می‌شوند و طایفه قزلباشیه، چون خبر رسیدن عساکر گردون مأثر را به‌شش منزلی بلده مذکور می‌شنوند، سراسیمه و پشیمان تا کنار آب هیرمند که پنجاه شصت گروه بوده‌باشد، عنان یاز نمی‌کشند در ثانی الحال ظاهر شد که حاکم فراه و جمعی از حکام آن نواحی بعد از شنقار شدن حضرت عرش آشیانی، به‌خاطر می‌گذرانند که قندهار در این فترت و آشوب آسان بدست خواهد آمد بی‌آنکه از جانب شاه‌عیامی (اول) به آنها حکمی برسد، جمعیت نموده ملک سیستان را با خود متفق می‌سازند و کس نزد حسین‌خان حاکم هرات فرستاده از کومک طلب می‌دارند و او هم جمعی می‌فرستد بعد از آن به اتفاق بر سر قندهار متوجه می‌شوند. شاه بیک‌خان حاکم آنجا به ملاحظه آنکه چون جنگ دوسر دارد، اگر عیاذ بالله شکستی روی‌دهد، قندهار در تصرف بیرون خواهد رفت، قلعه‌گی شدن را بهتر از جنگ دانسته، قرار بر قلعه‌داری می‌دهد، و قاصدان سریع‌السیر به درگاه می‌روند، به حسب اتفاق درین [۳۴ ب] ایام رایات جلال که به تعاقب خسرو از دار الخلافه آگره

حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت. به مجرد شنیدن این خبر بسلاتوقف فوج کلانی از امراء و منصبداران به سرداری میرزاغازی فرستاده شد. پیش از آنکه میرزای مذکور به قندهار رسد، این خبر به شاه می‌رسد که حاکم فراه یا بعضی از جاگیرداران آن نواحی قصد ولایت قندهار نموده‌اند. این معنی را لایق نادانسته به قدغن حسین بیگ نامی را از سردم روشناس خود می‌فرستند، و فرمانی به اسم آنها صادر می‌گردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که نسبت محبت و موالات آبای کرام ما و سلسله عیبه جهانگیر پادشاه قدیم است. آن جماعت پیش از آنکه حسین بیگ برسد و حکم شاه به ایشان برساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت می‌شمارند. حسین بیگ مذکور آن مردم را ملات نموده روانه ملازمت می‌شود. در لاهور سعادت دریافت و این معنی را اظهار نمود که این جماعت ییاقبت که بر سر قندهار آمده بودند، بغیر فرموده شاه عباس این حرکت از آنها به وقوع آمده. مبدا که به خاطر ازین ممر گرانی راه یافته باشد. القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار، حسب الحکم قلعه را به سردارخان می‌سپارند و شاه بیگ خان بالشرک کومک عازم درگاه می‌شود.

در بیست و هفتم ذی‌قلعه عبدالله خان، رامچند بن‌دیل را در بند و زنجیر آورده به نظر گذرانید. فرمود که زنجیر از پای او برداشتن و خلعت درو پوشانیده به راجه بامو حواله نمیدم که ضامن گرفته او را باجمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذارند. آنچه از کرم و مرحمت در حق او به ظهور آمد در خیال او نگذاشته بود.

منصب یافتن سلطان خرم: در دوم ذی‌حجه به فرزند خرم تومان [۳۵ الف] و طوغ و علم و تقاره مرحمت فرموده به منصب هشت‌هزاری ذات و پنجه‌زاری سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کرد.

احوال پیرخان و ولد دولت‌خان و حمله کردن بایر هندوستان: در همین روز پیرخان و ولد دولت‌خان لودی را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود، به خطاب صلابت‌خانی سراقراز ساخته منصب او سه‌هزاری ذات و یک‌هزار و پانصد سوار مشخص شد و علم و تقاره داده مرتبه او را به خطاب والای فرزندی از امثال و اقران در گذراندیم. پدران و اعمام صلابت‌خان در میان قوم لودی به غایت بزرگ و معتبر بوده‌اند. چنانچه دولت‌خان سابق که عموی جد صلابت‌خان بود، چون بعد از سکندر، ابراهیم پسرش با امرای پند بدسلوکی آغاز نهاده به اندک تقصیری جمعی را به قتل درمی‌آورد، دولت‌خان ازو اندیشه‌مند شده پسر خود دلورخان را به ملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاد و آن حضرت را دلالت به تسخیر هندوستان

نمود. چون ایشان نیز این عزیز در خاطر داشتند بی توقف متوجه گردیدند و تانوا حی لاهور عناں باز نکشیدند. دولت خان باتوابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم بندگی بجای آورد. چون مرد که سال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود و مصدر خدمات و دولخواهی ها گردیده اکثر اوقات او را پدر گفته مخاطب می ساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراء و جاگیرداران، صوبه مذکور را به متابعت او مامور ساختند و دلاورخان را همراه گرفته به کابل مراجعت فرمودند، و باردیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولت خان به دولت ملازمت سرافراز گردیده در همان روزها وقت [۳۵-ب] یافت. دلاورخان به خطاب خانخانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکاسی را با ایراهیم لودی دست داد همراه بود و همچنین در ملازمت حضرت جنت آشیانی هم به لوازم بندگی قیام داشت و در نهانه منگیر به وقت مراجعت آن حضرت از بنگاله با شیرخان افغان جنگ مردانه نموده درین معرکه گرفتار شد. هر چند شیرخان تکلیف نوکری نمود قبول نکرد و گفت پدران تو همیشه نوکری پدران من کرده اند درین صورت چه گنجایش دارد که این امر از من به وقوع آید. شیرخان بر آشفته فرمود که اور، در میان دیوار نهادد، و عمرخان جلد فرزند صلابت خان که عمزاده دلاورخان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود. بعد از فوت سیم خان و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمدخان، عمرخان و پرادان او از محمدخان منوهم شده به گجرات رفتند و عمرخان آنجا در گذشت، و دولت خان پسرش که جوان شجاع و خوش صورت همه چیز خوش بود همراهی، عبدالرحیم ولد بیرم خان را که در دولت حضرت عرش آشیانی به خطاب خانخانانی سرافراز گردید، اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب یافت. خانخانان او را به منزله برادر حقیقی خود می دانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربانتر. اکثر فتوحاتی که خانخانان را دست داد، بایمردی و مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را در آن ولایت و سایر ولایاتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بود گذاشته خود [۳۶-الف] به دارالخلافه آگره مراجعت فرمودند، درین ایام دانیال دولتخان را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاهداشت و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر می نمود تا آنکه در ملازمت او وقت یافت، دو پسر از او ماند. یکی محمدخان و دیگری پیرخان. محمدخان که برادر کلان بسود بعد از فوت پدر به اندک مدتی در گذشت و دانیال نیز به افراط شراب خود را درباحث. بعد از جلوس پیرخان را به درگاه طلبیداشتم. چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را به مرتبه ای که نوشته شد رسانیدم. امروز در

دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست. چنانکه گاهن عظیم که به شفاعت هیچک از بنده‌های درگاه به عفو مقرون نمی‌رود به‌التماس او می‌گذرانم الحق جوان نیکذات مردانه لایق رعایت است و آنچه در باب او به عمل آورده‌ام بجا واقع شده و به‌دیگر رعایتها نیز سرافرازی خواهد یافت.

چون پیشنهاد همت والا نهمت فتح‌ولایت ماوراءالنهرست که ملک موروثی آبا و اجداد منست می‌خواستم که عرصه هندوستان از خش و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین ملک بگذارم و خود بالشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار و خزانه کلی همراه گرفته به استعداد تمام عازم تسخیر ولایت موروث گردهم، بنابراین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که در این اثناء از خسرو آن حرکت ناشایسته به وقوع آمد و ضرور شد که تعدب نموده دفع فتنه او نمایم، مهمات پرویز به همین جهت‌صورت پسندیده پیدا نکرد و نظر بر مصلحت و قترانا را مهلت داده و یکی از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در [۳۶ب] لاهور سعادت خدمت دریافت.

عزیمت سیر کابل: چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش فریادیه که قندهار را در قیل داشتند، با سهل و جوه میسر شد به خاطر رسید که سیر و شکار کابل را که حکم وطنی مادارد دریافتی بعد از آن متوجه هندوستان شوم. و اراده‌های خاطر از قوت به فعل آید. بنابراین به تاریخ هفتم ذی‌حجه به ساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل‌آمیز را که در آن روی آب راوی است منزل گزیدم، و چهارروز توقف واقع شد. روز یکشنبه نوزدهم فروردین که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باغ گذرانیدم بعضی از بنده‌های درگاه به منصب و اضافت منصب سرافرازی یافته به رعایتها و شفقتها ممتاز گشتند ده‌هزار رویه به حسن-یگت فرستاده دارای ایران مرحمت شد قلیچ‌خان و میران صدر جهان و میرشریف عاملی را در لاهور گذاشته، فرمودم که به اتفاق، مهمانی که روی دهد، به تفصیل رسانند.

روز دوشنبه از باغ مذکور کوچ نموده به موضع هرهر که در سه گروه و نیم شهر واقع است، منزل شد. روز سه‌شنبه جهانگیر پورنزل را بابت جلال گشت. این موضع از شکارگاههای مقرر منست. درحوالی آن میناری به فرموده من بر سر قر آهوی هنسراج نام که در جنگ آهوان خانگی و صید آهوان صحرائی بی‌نظیر بود، احداث نموده‌اند. در آن مینار ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوش‌نویسان زمان خود بود، این نثر را نوشته بر سنگی نقش کرده ند که: «درین فضای دلکش آهوی به‌دام جهاندار خدا آگاه نورالدین محمد جهانگیر

پادشاه آمده در عرض يك ماه از وحشت صحرائيت درآمده، سردار آهوان خاصه گشت. بنا بر ندرت آهوی مذکور حکم فرمودم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها بر کافر حکم گوشت گاو داشته بر مسلمان از مقوله گوشت خوک باشد [۳۷ الف] و سنگ قبر او را به صورت آهومرنب ساخته نصب کنند و به سکندر معین که جا گیر در پر گنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیر پور قلعه مستحکم بنا نماید.

پنجشنبه چهاردهم در پر گنه چنداله منزل شد و از آنجا روزشنبه يك منزل در میان به حافظ آباد در منازلی که به اهتمام کروری آنجا میر قوام الدین به اتمام رسیده بود توقف روی داد و بدو کوچ به کنار دریای چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم ذی حجه از پلی که بر آب مذکور بسته بودند، عبور اتفاق افتاد و حوالی پر گنه گجرات منزل شد.

وجه تسمیه گجرات: در زمانی که حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر بودند، قلعه در آن روی آب احداث فرموده بودند و جماعه گوجران را که در آن نواحی به دزدی و راهزنی می گذرانیدند بدین قلعه در آورده آبادان ساختند. و چون مسکن گوجران شد بدین جهت آن را گجرات نام نهاده پر گنه علی حده مقرر ساختند. گوجر، جماعه را می گویند که کسب و کار کمتری نمایند. اوقات گذر آنها از شیر جعرات می باشد.

روژ جمعه خواص پور که از گجرات پنج کروه است و آنرا خواص خان افغان آبادان ساخته بود منزل شد. از اینجا دو منزل در میان کنار دریای بهت مقام گردید. درین شب باد عظیم دروزیدن آمده ابر سیاه فضای آسمان را فرو گرفت و باران به شدتی شد که پیران کهنسال یاد نداشتند. آخر به ژاله منجر شد و هر ژاله برابر به تخم مرغی افتاد. از طغیان آب و شدت باد و باران پل شکست. من بآنزدیکان حریم حرکت بکشتی عبور نمودم، چون کشتی کم بسود فرمودم که مردم به کشتی نگذردند و پل را از سر نو بیندند بعد از يك هفته که پل بسته شد تمام لشکر به فراغت گذشتند.

ذکر منبع دریای بهت و وجه تسمیه ویرناگ: منبع دریای بهت چشمه است در کشمیر ویرناگ نام. ویرناگ به زبان هندی، مادر را می گویند ظاهراً در این مکان ماری بزرگ بوده است. در ایام حیات پدر خود دومرتبه بر سر این چشمه [۳۷ ب] رسیده ام. از شهر کشمیر تا بدانجا بیست کروه بوده باشد. مثنی طور حوضی است تخمیناً بیست گز در بیست گز آثار عبادتگاه ریاضتمندان در نواحی آن از حجره های سنگین و غارهای متعدد بسیار است. آب این چشمه در نهایت صافیست با آنکه عمق آنرا قیاس نمی توان کرد اگر دانه خشخاش در آن اندازند نارسیدن به زمین مشخص دیده می شود. ماهی بسیار در آن جلوه گراست. چون شنیده بودم که

بن چشمه پایاب ندارد بنا بر این دیسمانی به سنگ بسته در این چشمه گفتیم که انداختند. چون گرنموده شد ظاهر شد که از قدیک ونیم آدم یستر نبوده است. بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه را به سنگ بسته باغچه بر اطراف آن ترتیب داده جوی آن را جد ولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه ساختند جای مرتب گشته که روندها مثل آن کم نشان می دهند. چون این آب به موضع بم پور که دره کروهی شهر است می رسد، زیاده می گردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل می شود - معلوم نیست که در هیچ جای عالم این مقدار زعفران می شده باشد. هر سال به وزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد، حاصل زعفران است. در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود، درین سرزمین رسیدم، جمیع گل های عالم اول شاخ و بعد از آن برگ و گل بر می آورند، به خلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر بر می زند گل موسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفته می گردد و چهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر در میان دارد به درازای یک بند انگشت. زعفران همین است. در زمین شدیاد کرده آب نادیده در میان کلوخها بر می آید. بعضی جا یک کروه و بعضی نیم کروه زعفران در یست. از دور بهتر به نظر در می آید به وقت گل چیدن از تند بوی آن تمام نزدیکان را در دسر پیداشد [۳۸ الف]. تا آنکه کیفیت شراب داشتم و پیاله می خوردم مراهم در دسر بهم رسید. از کشمیریان حیوان صفت که به گل چیدن مشغول بودند، پرسیدم که حال شما یان چیست؟ از جوابشان معلوم شد که درد سر را در مدت عمر تعقل نکرده اند. آب چشمه و برناگ که در کشمیر بهت می گویند بادیگر ناله ها و آبها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریای می شود و از میان حقیقی شهر می گذرد و عرضش در اکثر جاها از یکه ندازی زیاده نخواهد بود. این آب را به واسطه کثافت و ناگوارای هیچکس نمی خورد تمام مردم کشمیر آب از آب گیری که به شهر متصل است و دل تمام دارد می خورند. و آب بهت بدین تالاب در آمده از راه باره موله و بنگلی و دهنور به پنجاب می رود. در کشمیر آندو دخانه و چشمه بسیار است. غایتا بهترین آنها آب دره لار است بر کناره دریای بهت واقع شده و غریب صد چند خوش اندام بربك قطعه زمین سبز و خرم دست به یکدیگر داده چنانکه تمام این سرزمین را سایه آن چنارها فرا گرفته است و سطح زمین تمام سزه و سه بر گه است به نوعی که فرش بر بالای آنها انداختن بیدروی و کم سلیفگی است.

صفت آثار سلطان زین العابدین و بیان کرامت او : این ده آبادان کرده سلطان زین - العابدین است که پنجاه و دو سال از روی استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او را بدو شاه کلان می گویند و خوارق عادات از او بسپار نقل می کند. آثار و علامات عمارات، او در کشمیر بسیار

است. از آن جمله در میان آبنگری که اولیر نام دارد و عرض و طول آن از سه چهار کسره بیشتر نیست عمارتی ساخته به زین لنکا نام، سعی بسیار در بنای این عمارت به تقدیم رسانیده چشمه آن آبنگیر به درجه دریا عمیق است، مرتبه اول به کشتی سنگ بسیار آورده در جائیکه آن عمارت ساخته شده ریخته اند هیچگونه [۳۸ب] لغی نکرده آخر چندین هزار کشتی را با سنگ غرق نموده به محض بسیار يك قطعه زمینی که صدگز در صدگز بوده باشد، از آب بر آورده صفا بسته است و بر يك طرف آن صفا عمارتی به اتمام رسانیده و عبادت کرده به جهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از آن نفیس تر جایی نمی باشد. اکثر اوقات در کشتی براه آب بدینجا و مقام آمده به عبادت ملك علام قیام و اقدام می نموده است، می گویند که چندین اربعین در آنجا بسر آورده.

روزی یکی از ما خلف زادگان به قصد قتل او در آن عبادتخانه او را تنها یافته شمشیر کشیده در می آید، چون نظر او بر سلطان می افتد بنا بر صلابت پدری و شکوه صلاح سراسیمه و مضطرب گشته بر می گردد و بعد از لحظه سلطان از عبادتخانه بر آمده با همان پسر در کشتی می نشیند و روانه شهر می گردد و در آشنای راه به آن پسر می گوید که: تسبیح خود را در عبادتخانه فراموش کرده ام به زورقی سوار شده تسبیح را خواهی آورد پسر به عبادتخانه در آمده پدر را در آنجا می بیند آن بیسعادت از روی شرمندگی تمام در پای پدر افتاده عذر خواهی تقصیر خود می نماید. او امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند. می گویند که علم خلع بدن را نیز خوب ورزیده بود. چون از اطوار و اوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می فهمید می گوید که بر من ترك حکومت، بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کاری نخواهید ساخت و ملت دولت شما یان بقایی نخواهد داشت، و به اندک روزی به جزای عمل و نیت خود خواهید رسید. این سخن گفته ترك خوردن و آشامیدن نمود و يك اربعین به همین روش گذرانید و چشم خود را به خواب آشنا نکرده با ارباب سلوك و ریاضت به عبادت حی قدیر مشغول نموده دور چهلم و دبعث حیات را باز سپرده به جوار رحمت ایزدی [۳۹الف] پیوسته سه پسر زو ماند. آدم خان و حاجی خان و بهرام خان. یا همدیگر در مقام منازل درآمد هرسه مستاجر شدند و حکومت کشمیر به جمعه چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد. سه کس از حکام آنجا بر سه ضلع دیگر آن صفا که زین العابدین در نال اولر ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام به استحکام عمارت زین العابدین نیست. خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست. فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم، بهتر از آن به نظر درآمد. عایتا فصل بهار آن ولایت را ندیده ام امید که روزی گردد.

روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۶ از کنار دریای بهت کوچ فرموده يك روز در میان به قلعہ دھتاس کہ از بناهای شیرخان افغان است رسیدم. این قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده کہ به آن استحکام جای خیال نتوان کرد. چون این سرزمین به ولایت گهکراں متصل است، و آنها جمیع متمرّد و سرکشند؛ آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها به خاطر گذرانیده بود کہ بسازد، چون باره کار کردند شیرخان در گذشت۔ پسر او سلیم خان توفیق اتمام آن یافت و بر یکی از دروازه‌ها خرج قلعه را بر سنگی کنده نصب نموده‌اند. شانزده کسور و ده لک وام و کسری صرف عمارت آن شده کہ بحساب هندوستان چهل لک و بیست و پنج هزار روپیہ باشد و موافق دادوستد ایران یکصد و بیست هزار تومان و مطابق معمول تودان يك ارب و بیست و يك لک و هفتاد و پنج هزار خانی می‌شود.

روز سه شنبه چهارم ماه چهار کروه و سه پا و قطع نموده به پله منزل واقعه شد. پیه به زبان گهکراں پشته رامی گویند. از اینجا به ده بهکرا فرود آمدم و بهکرا به زبان همین جماعت پیه است مثل بر بونه‌های گل سفید می‌بو. از پله تا بهکرا تمام راه در میان رودخانه آمده‌ام کہ آب روان داشت و گل‌های کثیر کہ از عالم شکوفه شفت آلود در غایت رنگین و شگفتی است و در زمین هندوستان ین گل همیشه شگفته و پر بار است در [۳۹ب] اطراف این رودخانه بسیار بود. به سوار و پیاده کہ همراه بودند، حکم شد کہ دسته‌ها از ین گل بر سر زنند و هر کس کہ گل بر سر نداشته باشد دستار او را بردارند عجب گلزاری بهم رسید. روز پنجشنبه از شهر گذشته به هتیا منزل شد و در این ره گل پلاس بسیاری شگفته بود این گل هم مخصوص جنگلهای هندوستان است. بوندارد، اما رنگش نارنجی آتشین است، و یخ آن سیاه بوته آن بر آب به بوته گل سرخ می‌شود و از آن کلاثر هم می‌باشد به نوعی به نظر درمی‌آید کہ چشم از آن بر نمی‌توان داشت۔ چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور وضیی حضرت نیر اعظم گشته بارش آهسته ترشح می‌نمود، بخوردن شراب رغبت نمودم۔ مجملادر غایت شگفتی و خوشحالی این راه طی شد. ین محل را هتیا به آن تقریب می‌گویند کہ آبادان کرده گهکریسته‌تهی نام و این ملک را از مار که تاهتیا پونه‌وار می‌گویند. در ین حدود زاغ کم می‌باشد. از دھتاس تاهتیا جا و مقام بهوکیالانست کہ به گهکراں خویش و هم‌جدند.

روز جمعه کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا و طی شد به منزل پکه فرود آمدم. پکه بدان سبب می‌گویند کہ سرای از خشت پخته دارد. به زبان اهل هند پکه پخته را می‌گویند. عجب پرگرد و خاک منزلی بود. ارا بهه بواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام به منزل رسیدند.

در همین جا دیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده بود. روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهاروییم گروه به موضع کور منزل شد. کوربه زبان گهکران جروشکستگی را می گویند. این ولایت بسیار کم درختیست. روز یکشنبه از داولپندی گذشته محل نزول گشت. این موضع را داول نامی هندوئی آبادان ساخته است وپندی به همین زبان ده را گویند. قریب به این منزل در میان دره رودآبی جاری بود ودرپیش آن حوضی که آب رود آمده در آن حوض [۴۰ لف] جمع می گشت. چون سرمزل آمد کور خالی از صفائی نبود زمانی آنجا فرود آمده از گهکران پرسیدم که عمق این آب چه مقدار باشد؟ جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین آب نهنگ می باشد حانورانی که به آب درمی رفتند زخمی و مجروح برمی آمدند بدین جهت کس جرأت در آمدن درین آب نمی کند. فرمودم که گوسفندی را در آنجا انداختند تمام حوص را شنا کرده بیرون آمد. بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که درآید اوهم به همین دستور سالم برآمد. ظاهر شد که آنچه گهکران می گفتند اصی نداشت غرض این آب يك تکه اندازه بوده باشد. دوشنبه موضع خرزیه منزل گردید. گیدی در زمان سابق گهکران ساخته در آنجا از مترددین باج می گرفته اند. چون اندام آن گید به خرزیه مشابهتی دارد بدین اسم اشتها یافته است. سه شنبه یازدهم به کالاپانی فرود آمدم که به زبان هندی مسراد آب سیاه است. درین منزل کوتلیست مار کله نام. به لفظ هندی مارزون راه و کله قافله را می گویند یعنی محل زدن قافله. حدولایت گهکران تا اینجااست. حیوان صفت حماعتی اند. دایم با یکدیگر در مقام مناظرت و مجادله اند. هر چند خواستم که رفع این نزاع بشود فایده نکرد. ع : جان جاهل به سختی اذانی

روز چهارشنبه منزل یا باحسن ابدال شد. بر شرق رویه این مقام به يك گروه فاصله آبشاریست که آیش به غایت تند می ریزد در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست. در راه کشمیر دو سه جا اذین قسم آبشارهاست در میان آنگیری که منع این آب است، راجه مانسنگه عمارت مختصری ساخته است. ماهیا که به درازی نیم گز وربع گز بوده باشد درین آب بسیار است. سه روز درین مقام دلکشی توقف افتاد. بانزدیکان شرابها خورده شد و به شکار ماهی توجه نمودم. تا حال سفره دام که از دامهای مقررست و به زبان هندی به نورجال می گویند، نینداخته بودم. انداختن آن خالی از اشکالی نیست. بدست خود این دام را انداخته ده [۴۰ ب] دوازده ماهی گرفتیم و مروریدها درین آبی کشیده به آب سرد دند.

از مورخان و متوطنان آنجا احوال بیا حسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت. جای به مقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامن کوهچه برمی آید در غایت صافی و لطافت، چنانچه این بیت امیر خسرو را شامل است:

در ته آبش ز صفاریگ خرد کور توانده دل شب شمرد

خواجہ شمس الدین خوافی، که مدتی به شغل وزارت والد مرگوارم مشغول داشت، صفا بستم و حوض در میان آن ترتیب داده که آب چشمه آنجا درمی آید، و از آنجا به زراعت و باغات صرف می شود بر کنار این صفا گنبدی بجهت مدفن خود ساخته بوده است بحسب اتفاق آنجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم هماد را، که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب محرمیت تمام داشتند، حسب الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده اند.

در پانزدهم امروهی منزل شد. عجب سبزه زاری کدستی بود که اصلاً پستی و بلندی نداشت، به نظر در آمد درین موضع و حوالی آن هفت هشت هزار خانه کهنتر و دله ذاک (ولگردان) متوطن اند و انواع فساد و تعدی و راهزنی از این جماعه به وقوع می یابد. حکم فرمودم که سرکار اناک و این حدود به ظفرخان پسر زین خان کو که تعلق داشته باشد و تازمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دله ذاکان را کوچانیده به جانب لاهور روانه سازد و کلانتران کهنتران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاهدارد.

زمان بنای قلعه اناک: روز دوشنبه هفدهم کوچ شد و یک منزل در میان نزدیک به قلعه اناک بر کنار دریای نیلاب محل نرول رایات اجلال گشت. درین منزل مهابت خان به منصب دو هزار و پانصدی سرافرازی یافت. قلعه مذکور از بناهای حضرت عرش آشیانی است که به سعی و اهتمام خواجہ شمس الدین خوافی با تمام رسیده. مستحکم قلعه ایست. درین روزها [۱۴۱ الف] آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه به هژده کشتی بل بسته شد و مردم به سهولت و آسانی گذشتند.

امیرالامرا را به واسطه ضعف دل و بیماری در اناک گذاشتم و به بخشیان حکم شد، که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای نزدیکان و مقرران دیگری را از آب نگذرانند و اردو تا معاودت رایات جلال در اناک بوده باشد. روز چهارشنبه نوزدهم باشه زاده و چندی از خاصگان برجاله سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته به کنار دریای کسامه فرود آمدند، دریای کسامه آبی است که پیش قصیه جلال آباد می گذرد. جاله جائیست که از بانس و خش ترتیب داده، در ته آن مشکهای پر باد کرده می بندند و درین ولایت آنرا شال

می گویند و در دریاها و آبهای که سنگها در میان دارد از کشتی ایمن تر است.

دوازده هزار رویه به میر شریف آملی و جمعی که در لاهور بخدمات تعیین بودند داده شد که به قرا تقسیم نمایند. به عبدالرزاق معموری و بهاری داس بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعی که به همراهی ظفر خردن تعیین شده اند، نموده و آنها را روانه سازند و از آنجا يك منزل در میان به سرای باره منزل شد. مقابل سرای باره در آن طرف آب کامه قلعه ایست که زینخان کو که در وقتي که باستیصال افغانان یوسف زبئی تعیین شده بود احداث نموده به نوشهره موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار رویه خرج آن شده و می گویند که حضرت جنت آشیانی درین زمین شکار گرگ می نموده اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملازمت پدر خود دوسه مرتبه تماشای این شکار کرده ام.

روز سه شنبه یست و پنجم به سرای دولت آباد فرود آمدیم احمد بیگ کابل جاگیردار پرشاور باملکان یوسف زبئی غوریه خیل آمده ملازمت نمودند. چون خدمت احمد بیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذکور ازو تغییر نموده به شیرخان افغان عنایت کردم. چهارشنبه یست و ششم در باغ سردارخان که در حوالی پرشاور ساخته منزل شد. گور کهری را که معبد [۳۱ ب] مقرر جوگیان است و درین نواحی واقع بود سیر نمودم - به گمان آنکه شاید فقیری به نظر در آید که از صحبت او فیضی توان یافت آن خود حکم عنقا کیمیا داشت يك گله ییگی بی معرفت به نظر در آمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نشد.

روز پنجشنبه به منزل چمرود روز جمعه به کوتل خیبر برآمده در علی مسجد منزل شد و شب از کوتل مارپیچ گذشته به غریب خانه فرود آمدیم. درین منزل ابوالقاسم نمکی جاگیردار جلال آباد زردآلوی آورد که در خوبی کم از زردآلوی خوب کشمیر نبود. درین منزل که گیلان که والد بزرگوارم آن را شاه آلو نام نهاده اند از کابل آوردند. چون میل بسیار نخوردن آن داشتم با آنکه بمدا نرسیده بود، در گزك شراب به رغبت تمام خسورده شد. سه شنبه دوم صفر ظاهر بساوی که برکنار دریا واقع بود، منزل شد. آن طرف دریا کوهی است که اصلا درخت و سبزه ندارد و ازین جهت این کوه را کوه یدولت می نامند. از پدر خود شنیدم که امثال این کوهها معدن طلا می باشد. در کوه اله بوغان در وقتي که والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم. صد آهوی سرخه شکار شد.

چون خدمات مالی و ملکی خود را بامیرالامرا فرموده بودم و بیماری او امتداد تمام پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او بنوعی غالب گشت که آنچه در ساعت مقرر مذکور می گشت در ساعت دیگر به یاد او نمی ماند، و روز بروز این نسیان در زیادتى بود. بنابراین روز چهارشنبه

سوم صفر خدمت وزارت را به آصف خان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم. از اتفاقات حسنه، قبل ازین به بیست و هشت سال، در همین منزل والد بزرگوارم، ورا به منصب میربخشی سرفراز ساخته بودند. لعلی که برادرش ابوالقاسم به چهل هزار رویه خریداری نموده فرستاده بود، آن لعل را بجهت تسلیم وزارت [۴۲ الف] پیشکش نمود. عواجه ابوالحسن را که خدمت بخشبگری داشت به همراهی خود التماس نمود. جلال آباد را از ابوالقاسم تمکین تغییر نموده به عربخان مرحمت فرمودم. در میان رودخانه نیمه سنگ سفید واقع بود فرمودم که آن را بصورت فیلی ترتیب داده در سینه آن فیل این مصراع را که مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند. ع: سنک سفید فیل جهانگیر پادشاه (سنه ۱۰۱۶) در همین روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد و مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده مفسد به سمع اشرف رسیده بود از آنجمله لولی زن مسلمانی را در خانه خود نگاهداشته به ملاحظه آنکه میباید این مقدمه شهرت کند، مادر و پدران او را کشته در خانه خود گور کرده است. فرمودم که او را در بند نگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود. بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان او را بیریدند. بعد از آن فرمودم که در زندان ابدی بوده با سگبانان و حلالخواران طعام می خورده باشد. چهارشنبه سرخساب منزل شد و از آنجا به چکدک نزول نمودم. درین منزل چوب بلوت که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد. این منزل اگر چه کوتل و کریوه نداشت اما تمام سنگلاخ بود. جمعه دوازدهم به آب باریک و شنبه به یورت پادشاه مقام شد. یکشنبه چهاردهم به حدود کاب فرود آمدم. صدارت و قضایی بلده مذکور درین منزل به قاضی عارف پسر ملاصادق حلوابی تفویض شد شاه آلوی رسیده از موضع گلپهار درین مقام آوردند قریب به صد عدد به رغبت تمام خورده شد. دولت رئیس ده چکری [۴۲ ب] گلی چند غیر مکرر آورده گذرانید که دعدمت العمر ندیده بودم. از آنجا به گرامی نزول اجلال اتفاق افتاد درین منزل جانوری اہلق به شکل موش پیران که به زبان ہندی گلہری می گویند آورده به نظر گذرانیدند و چنین گویند که درختی که این جانور باشد موش پیرامون آن خانه نمی گردد. به این تقریب این جانور را میرموشان می گویند. چون تاحال ندیده بودم، مصوران فرمودم که شیبہ آن را بکشند. از راسوکلان تراست غایتا صورت او به گریه مشکین مشابہت تمام دارد.

حمد بیگ خان را به تنبیه و تادیب افغانان بکش تعیین نموده به عبدالرزاق معموری

که در آنک بود حکم شد که دولک رویه به تحویل داری موهن داس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که به کومکین لشکر مذکور تقسیم نمایند و هزار برق انداز نیز به همراهی این لشکر مقرر گشت. شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابو الفضل به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته به حطاب افضلخانی ممتاز گردید. پانزده هزار رویه به عزتخان مرحمت شد و بیست هزار رویه دیگر به جهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرر گشت. سوکاد جونپور را به جاگیر دلاورخان افغان مرحمت نمودم.

ورود به کابل: روز پنجشنبه هژدهم از پل مستان تا باغ شهر آرا که محل نزول رایات جلال بود دورویه رویه و نصف و ربع آن مرفقرا و محتاجان افشاند به باغ مذکور داخل شدم. بسیار به صفا و طراوت به نظر درآمد. چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته به جهت گرمی هنگامه از جویی که در وسط این باغ جاریست و تخمینا چهارگز عرض آن بوده باشد و همسالان و همستان فرمودم که ازین جو بهجند. اکثر نتوانستند جست در کنار جوی و میان جوی افتادند. من هم اگر چه جستم اما به آن چستی که در سن می سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بود به آن قدرت و چالاکی نتوانستم جست. [۴۳ الف] در همین روز هفت باغ که از باغات مقرر کابل است پیاده سپر نمودم تا حال به خاطر نمی رسد که این قدر راه پیاده رفته باشم. اول باغ شهر آرا سپر کردم. بعد از آن به باغ معتاب و باغی که مادر کلان پدر من بیگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا به اورته باغ و باغی که مریم مکانی که مادر من باشد ساخته، گذر کردم و باغ صورت خانه یک چهار کلان دارد که مثل آن چهار در دیگر باغات کابل نیست، و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است، دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم. شاه آلاوی پر درخت طوور نمودی دارد. پروانه از آن چنان بنظر درمی آید که گویا قطعه یاقوت مدور است که بر شاخهای درخت معلق داشته اند. بنای باغ شهر آرا شهر بانو بیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است، نهاده اند و مرتبه مرتبه بر آن اضافه ها شده در شهر کابل به این لطافت و صف باغی نیست. اقسام میوه و انگورها دارد و طراوت آن به درجه ایست که به کفش پای در صمن آن گذاشتن از طبع راست و سلیقه درست دور است. در حوالی این باغ زمینی لایق به نظر درآمد، از مالک آن زمین را خریداری نموده فرمودم که آبی، که از اطراف گذرگاه می آید، در وسط این زمین گرفته، باغی ترتیب دهند که به آن خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام آن را جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضی اوقات بسا مقربان و نزدیکان و گاهی با اهل محل در باغ شهر آرا صحبت می داشتم، و شبها به علما و طلبه کابل می-

فرمودم که مجلس طبع افرا و تیراندازی ترتیب داده بهر قص ارغشتك قیام واقدام می‌نمودند. بهر کدام ازجماعه یقراثیان خلعتها داده هزارروپیه مرحمت فرمودم که در [۴۳ب] میانه خودها تقسیم نمایند و به دوازده کس از معتمدان درگاه فرمودم که يك هزارروپیه در هر روز که در کابل باشم به فقرا و مساکین واریاب احتیاج برسانند و حکم کردم که در میان دوچنداری که برکناره جوی وسط باغ واقع است که یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده‌ام، بر پارچه سنگی سفیدی، که طول آن يك گز و عرض آن سه ربع گزی بوده باشد نصب کردند و نام مرا تا به صاحب قرانی به ترتیب بر آنجا نقش نمودند و به طرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را با اتمام بحشیدم. هر کس از اولاد و اعقابها به خلاف این عمل نماید، به غضب و سخط الهی گرفتار آید. تا زمان جلوس من این اخراجات معمول و مستمر بود و هر سال مبلغهای کلی بدین علت از بنده‌های خدا می‌گرفتند. دفع این بدعت در زمان سلطنت من شد. درین آمدن به کابل تحضیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و ملکان و رئیسان غزنی و نواحی آن به خلعتها و نوازشها سرفراز گشته و مطالب و مقاصد بی‌حسن و جوه فیصل پذیرفت. از عجایب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هژدهم صفر که به شهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجری است. فرمودم که بر آن سنگ نقش کردند و قریب به تختی که در دامنه کوه جنوب رویه کابل واقع است، مشهور به تخت شاه، صفا از سنگ برآورده‌اند که حضرت فردوس مکانی در آنجا نشسته شراب نوش جان فرموده‌اند، يك حوضه مدور بريك گوشه این صفا بر سنگ کنده‌اند که قریب به دویست و هشتاد و پنج سال شراب می‌گرفته باشد. نام مبارك خود را با تاریخ به دیوار صفا مذکور که متصل به کوه است، این عبارت نقش نموده‌اند که: «تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیرالدین بابر بن عمر شیخ گورکان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴» — من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفا تراشیده بر حوضچه به همان دستور برکنار آن کنند و نام مرا با نام صاحب قرانی بر آنجا نقش کردند. در روزی که من بر آن تخت نشستم، هر دو حوضچه را [۴۴الف] فرمودم که از شراب پر ساختند و به بنده‌هایی که در آنجا حاضر بودند دادند. شاعری از شعرا غزنی در تاریخ آمدن من به کابل یافته بود که: ع: پادشاه بلا دهشت اقلیم او را به خلعت و انعام نوازش نموده، فرمودم که بر دیوار متصل به تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند.

پنجاه هزار روپیه به پرویز مرحمت شد. وزیر الملك را میربخشی ساختم. به قلیح خان

فرمان شد که يك لك و هفتاد هزار روپيه از خزانه لاهور به مدد خرج لشكر قندهار روانه مايد. سیر خجایان کابل ویی بی ماهر و نموده به حکام آنجا فرمودم که به جای درختانی که حسین بیگ روسپاه بریده بود نهالها نشانند و اولنگ بورت چالاک را نیز سیر نموده عجب جای بصفايي به ظر در آمد. رئیس چکری، يك رنگی را به تیر زده آورد. تا این وقت رنگ را ندیده بودم به یزکوهی می ماند و تفاوت به نر همین شاخ است، شاخ رنگ، خم در راست و شاخ نر راست مار پیچ است.

صفت قرمکی دانی خویش: به تقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس مکانی به نظر میگذشت. تمام به خط مبارک ایشان بود. مگر چهار جزء آن را به خط خود نوشتم و در آخر اجزای مذکور هم عبارتی به ترکی در قلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزء به خط من است، و با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام، در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم. در بیست و پنجم صفر با اهل محسیر جنگاه سفید سنگ که در نهایت صفا و خرمی بود. نموده شد. روز جمعه بیست و هشتم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتیم. زرو طعام و نان و حلوائی فراوان به روج گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند. رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند، درین روز به آن شرف رسیدند. روز پنجشنبه سیوم ربیع الاول در خوابان فرمودم که اسبان دویده خاصه و شاهزاده ها و امراء را [۴۴ب] روانیدند. يك اسب کرنگ عربی که عادلحانی والی دکن به جهت من فرستاده بود، از همه اسبان بهتر دوید.

در همین روزها پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا یاشی که کلانتران و سرداران هزاره بودند، همه ملازمت کردند. هزاره های دهنه میرداد دورنگ که به تیر زده بودند آورده گذر نیدند. به کلانی این رنگها دیگر دیده نشد و ده دوازده از تکه مارخور کلان بزرگتر بود. خبر رسید شاه بیگ خان حا کم قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید. به خاطر قرارداد که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم. عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادرزاده خود را که فتنه انگیزی می کرد به دست در آورده بسیاری از مردم او را به قتل رسانیده است. فرمودم که به قلعه گوالیا فرستند. تا در آنجا محبوس و مقید باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیرخان افغان مرحمت شد. چین قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار سرافراز ساختم. دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او به جهت سر باغ شهر آرا برداشتند و مهر پدري نگداشت که او را به سیر باغ مذکور نفرمایم. قلعه انك و نواحی آن از تعبیر احمد بیگ به ظفر خان مرحمت نمودم تا جیخن که به دفع افغانان مفسد بنگش تعیین یافته بود، پنجاه هزار روپيه شفقت نمودم در چهاردهم علی خان کرو را که از

ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود، و داروغگی نقاره‌خان باو تعلق داشت، بخطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به منصب پانصدی ذات و دو بیست سوار ممتاز گردانیدم. مهاسنگه پسرزاده راجه‌مان سنگه‌را هم بجهت دفع مردودان ینگش تعیین نموده رامداس را اتالیق او ساختم. روز جمعه هزدهم وزن قمری سال چهلم واقع شد. دوپهر از روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت. ده هزار رویه از جمله زرو زن مذکور به ده کس از بنده‌های معتمد خود دادم که به مستحقین و ادب‌باب احتیاج قسمت نمایند. درین روز عرضداشت سردارخان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنین رسید، به دوازده روز به مضمون آنکه ایلچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هرات شد. شاه به مردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه‌جو بیحکم من بر سر قندهار [۴۵ الف] رفته است. مگر نمی‌داند که نسبت ما با سلسله علیه حضرت صاحب‌قرانی بخصوص به حضرت جنت آشیانی اولاد امجاد ایشان درجه مرتبه است. اگر احیاناً آن ملک را در تصرف درآورده باشند به کسان و ملازمان برادریم جهانگیر پادشاه سپرده و بجا و مقام خود مراجعت نمایند. بخاطر رسید که به شاه‌ینگ خان فرمایم که راه غزنین به روشی ضبط نماید که مترددین قندهار به فراغت به کابل توانند آمد. قاضی نورالدین را در همین روزها به منصب صدارت سرکاد مالوه و اوچین تعیین نمودم. پسر میرزا شادمان هزاره پسرزاده قراچه‌خان که از امرای معتبر عمده حضرت جنت آشیانی بود آمده ملازمت نمود. قراچه‌خان زنی از مردم هزاره خواسته بود. این پسر ازو متولد شده است.

روزشنبه نوزدهم رانا شنکر ولد رانا اودیسنکه را به منصب دوازده پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز ساختم به رای متوهر منصب هزاردی و ششصد سوار حکم شد. افغانان شنواری قوچی آوردند که هر دو شاخ او یکی شده بود به شاخ آهوی رنگ شابهت داشت. همین افغانان بزمار خوری کشته آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه تخیل هم نکرده بودم به مصوران فرمودم که شبیه او را بکشند. چهارمین وزن هندوستان کشیده شد درازای شاخ او یک و نیم گز، نیم پا و کم (نصف یک چهارم) به گز درآمد. روز یکشنبه بیست و هفتم شجاعت‌خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار امتیاز بخشیدم. حویلی گوالیار به جاگیر اعتبارخان مرحمت شد. قاضی عزت‌الله را بایرادران به خدمت بنگش تعیین فرمود.

تخرهای همین روز عرضداشت [۴۵ ب] اسلام‌خان از آگره با خطی که جهانگیر قلی - خان از بهار باو نوشته بود رسید. مضمون آنکه به تاریخ سیوم صفر بعد از یک پهر قطب‌الدین - خان را در بردوان از ولایت بنگاله علیقلی استاجو زخم زد و بعد از دوپهر شب در گذشت. تفصیل این مجمل آنکه علیقلی مذکور که سفره‌چی شاه اسماعیل والی ایران بود بعد

از فوت او بنا بر شرارت و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت، گریخته به قندهار آمد درملتان خانانان را که بر سر ولایت تعیین شده بود ملاقات نموده به همراهی او روانه ولایت مذکور شد. خانخانان غایبانه او را داخل بندهای عرش آشیانی ساخت و در آن سفر خدمات به تقدیم رسانده، به منصب فراخور حالت خود سرفراز گردید، مدتی در خدمت والد بزرگوارم بود، و در ایامی که به دولت متوجه ولایت دکن شدند و مرا بر سر رانا تعیین فرمودند آمده نوکرمی شد. او را به خطاب شیرافکن سرفراز ساختم. چون از الله آباد به ملازمت والد بزرگوار خود آمدم و با بر بی التفاتی که نسبت به من به ظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند، او هم درین وقت از خدمت من جدائی اختیار نمود. بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات او را در نظر نیاورده، در صوبه بنگاله حکم جاگیر کردم از آنجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را در دین ولایت گذاشتن لایق نیست. به قطب الدین خان حکم رفت که او را به درگاه فرستد و اگر خیال باطلی کند به سزا رساند. خان مشارالیه او را به واجبی می شناخت با مردمی که حاضر بودند، به مجرد رسیدن حکم به بردن کس جاگیر او بود، ایلغار می نماید و او چون از رسیدن قطب الدین خان خبردار می شود تنها با دو جلودار به استقبال متوجه می گردد و بعد از رسیدن و در آمدن به میان فوج مردم خان مشارالیه مردم او را فرو می گیرند. او چون فی الجمله ازین روش آمدن قطب الدین خان کو که به مظنه شده بسود از روی فریب می گوید [۴۶ الف]، که این چه روش تو ذک است؟ خان مذکور مردم خود را مانع کرده تنها به او هر می شود که مضمون حکم را خاطر نشان سازد و در این وقت فرصت جسته فی القود شمشیر کشیده دوسه زخم کاری به او می رساند انبه خان کشمیری از حاکم زاده های آنجا چون به خان مشارالیه نسبت وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانیده، زخم کاری بر سر علیقلی خان می زند و آن مقنن شمشیر سیخگی به انبه خان زده دهمش کاری می افتد. چون قطب الدین خان را به این حال دیدند مردم هجوم آورده او را پاره پاره کردند و به جهنم فرستادند. امید که همیشه در جهنم جای آن بد بخت روسیاه بوده باشد. انبه خان همان جا شهادت یافت. قطب الدین خان کو که بعد از چهار پهر در منزل خود به رحمت ایزدی پیوست ازین خسر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و آزرده گشتم قطب الدین خان کو که به منزله فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجهت من بود با تقدیرات الهی چه توان کرد. رضا بر قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم، بعد از رحلت حضرت عرش آشیانی و شتاف شدن ایشان مثل این دوقضیه، که فوت مادر قطب الدین کو که و شهادت یافتن او بوده باشد، بر من نگذشته است.

روز جمعه ششم ربیع الآخر به منزل خرم که در اورته باقی ساخته بود و الحق عمارت است پس موزون، رفتم اگر چه سنت پدرم این بود که در هر سالی دومربه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن می فرمودند و شاهزاده هارا در همین روز سال شمسی به وزن درمی آوردند، غایتا دین سال که ابتدای شانزدهم قمری بود از سن فرزند خرم جوتکیان و منجمان به عرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع است و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود، فرمودم که او را به طلا و نقره و سایر فلزات به دستور معهود برکشیدند و به قرا و ادباب احتیاج زر وزن مذکور را تقسیم [۴۶ب] نمودند تمام آن روز در منزل بابا خرم به خرمی و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد.

چون خویبهای کابل را دریافته اکثر میوه هایش خورده شده بود با بر بعضی مصلحتا و دوری از پایه تخت، روز یکشنبه چهارم جمادی الاول حکم کردم که پیشخنه به جانب هندوستان بیرون برند. بعد از چند روز از شهر بر آمده جلگه سفید سنگ محل رایات جلال گشت. اگر چه هنوز انگور به کمال نرسیده بود اما پیش ازین انگور خوب کابل خورده شده بود. اقسام انگور خوب می شود. خصوصا صبحی و کشمش. شاه آلو هم میوه خوشحوا و خوش چاشنی است. نسبت به دیگر میوه ها بیشتر می توان خورد.

من در یک روز ناصد و پنجاه ارآن خورده ام. مراد از شاه آلو گیلاس است که در اکثر جاهای ولایت (= ماوراءالنهر) می شود. چون گیلاس به گیلاسی که از انامهای چلباسه است. مشته می شد، حضرت والد بزرگوارم آن را شاه آلو نام فرمودند. زرد آلوی بیوندی خوبی می شود و فراوان است. غایتا در باغ شهر آرا درختیست که آن را میرزا محمد حکیم، عموی من، نشانیده بود و به میرزایی مشهور است. زرد آلوی این درخت نسبتی به دیگر زرد آلوها ندارد. شفتالو هم به غایت نفیس و بالیده می شود. از استالف شفتالوی آورده بودند، در حضور خود وزن نمودم برابر بیست و پنج روپیه که شصت و هشت مثقال معمول است، به وزن در آمد، با وجود لطافت میوه های کابل هیچکدام در ذایقه من لذت امیه ندارد. برگته مهاین به جا گیر مهابت خان مرحمت شد. عبدالرحیم بخشی احدیان به منصب هفتصدی ذات و دو بیست سوار سرفراز گردید. مبارک خان سروالی به قوجاداری سرکار حصار تعیین یافت. فرمودم که میرزا فریدون برلاس را در صوبه الله آباد جاگیر نمایند. در چهاردهم ماه مذکور ارادت خان [۴۷الف] برادر آصف خان را به منصب هزاردی ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسب عنایت نموده خدمت بخشگیری صوبه پتمنه و حاجی پور به امر مرحمت کردم. چون قوریگی من بود، بدست اوشمشیر مرصع به جهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه ولایت مذکور فرستادم. در وقتی که

می‌رفتم در حوالی علی مسجد و غریب‌خانه عنکبوت کلانی را که در جثه برابر به خرچنگی بود دیدم که گلوی ماری را به درازی يك گرو نیم خفه کرده او را نیم‌جان ساخته است، بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لحه‌ای جان داد. در کابل خبر بهمن رسید که در زمان سلطان محمود غزنوی به حوالی ضحاک و بامیان شخصی خواجه تايوت نام وفات یافته در غاری مدفون است و جسد او تا حال از یکدیگر نپاشیده، بسیار غریب بود. یکی از واقعه‌نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که به‌غار رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیورند. آمده چنین به عرض رسانیدند که نصف بدن که به زمین متصل است، اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که به زمین نرسیده، بحال خود است. ناخن دست و پای و موی سر نریخته موی ریش و بیوت تايکطرف بینی فرو ریخته. ز تاریخی که برسد آن غار نقش کرده‌اند، چنین ظاهر می‌شود که وفات او بیشتر از زمان سلطان محمود غزنوی بوده است. کسی این شخص را به‌واقعی نمی‌داند.

روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی‌حاکم قلعه کاه مرو که از نوکران میانه ولیخان والی توران بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می‌شد که میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ را اوزبکان کشته‌اند درین ایام شخص آمده عرضداشتی بنام او گذرانید و لعل یازی رنگ که به صد روپیه می‌ارزید، به رسم پیشکش آورده بود، اراده واستدعا آنکه فوجی به کمک او تعیین گردد. تا بدخشان را از دست اوزبکان برآرد. کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد و فرمان [۴۲ب] صادر گشت که چون راهات اجلال درین حدود نزول دارد اگر فی الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ توئی، اولی آنکه به خدمت شتایی تاملتسات و مدعیات توران برآورده روانه بدخشان سازیم. دولت روپیه بجهت مدد خرج لشکری که به همراهی مها سنگه ورامداس که بر سر متمردان بنکش تعیین یافته بودند فرستاده شد. روز پنجشنبه بیست‌دوم به بالا حصار رفته تماشای عمارات آنجا نمودم جایی که قابل نشیمن من باشد نبود، فرمودم که آن عمارت را ویران کنند و محل و دیوانخانه پادشاهانه ترتیب دهند. در همین روز از استائف شفتالوی آوردند، برای به به کلانی که تا حال به این کلانی شفتالو دیده نشده بود، فرمودم که به وزن درآوردند به قدر شصت و سه روپیه اکبری که شصت توله بوده باشد، برآمد. چون دو نصف کردم، دانه او نیز دو نصف شد و مغز آن شیرین بود. در کابل بهتر ازین میوه از اقسام میوه‌های سردرختی خورده نشد. در بیست و پنجم از مالوه خبر رسید که میرزا شاهرخ عالم فانی را وداع کرد الله تعالی و را عریق بحر رحمت گرداناد از آن روز که به خدمت والد بزرگوارم آمده توقف در حلت از او امری به فعل نیامده که باعث غبار خاطر اشرف گردد. همیشه مخلصانه

خدمت می کرد. میرزای مذکور بحسب ظاهر چهارپسر داشت حسن و حسین که از يك شكم برآمده بودند. حسین از برهانپور گریخته از راه دریا به عراق رفت و از آنجا به بدخشان می گویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان او و کس فرستاده او نوشته شد. اما هیچکس به تحقیق نمی داند که این همان میرزا حسین است یا بدخشیان. به دستور دیگر میرزایان جعلی آنرا برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند. از زمانی که میرزا شاهرخ از بدخشان برآمده سعادت ملازمت پدرم دریافت تا حال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد، به هر چند وقت بدخشیان بنا بر جفا و آزادی که [۴۸ الف] از او بپکان دارند بدخشی پسر را که فی الجمله چهره و نمودی داشته باشد و آثار نجابتی درو ظاهر به پسر میرزا شاهرخ و نژاد میرزا سپهان شهرت داده جمعی کثیر از ارباعات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که آنها را غرچه می گویند، بر سر او جمع می شوند و با او بپکان مجادله و مخاصمه نموده بعضی از ولایات بدخشان را از تصرف آنها بر می آورند، و او بپکان هجوم آورده آن میرزای جعلی را بدست درمی آورند و سر او را بر سر نیزه کرده در تمام ملک بدخشان می گردانند، و باز بدخشیان فتنه انگیز تا نگاه کرده میرزای دیگر بهم رسانده اند تا حال چندین میرزا کشته شده باشد، به خاطر می رسد که تا بدخشیانی اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم خواهند داشت. پسر سوم میرزا، میرزا سلطان است که صورت و سیرت از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام دارد. من او را از والد بزرگوار خود التماس کرده در خدمت خود نگاه داشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان می دانم. در جمیع اطوار و اوضاع هیچ نسبتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سر فراز ساختم و به صوبه مالوه، که جاگیر پدر او بود، فرستادم. پسر چهارم بدیع الزمان است که میرزا او را همیشه در خدمت خود نگاه می داشت، به منصب هزار ذات و پانصد سوار سرفراز یافت. تا به کابل آمده بودیم شکار قمرغه واقع شده بود. چون ساعت توجه به هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوی سرخه بر طبیعت غالب بود، فرمودم که کوه قرق را که از کابل هفت کروزه بوده باشد به تعجیل قبل نمایند. روز سه شنبه چهارم جمادی الاول به شکار متوجه شدم قریب صد آهوی به قمرغه درآمده بود. نصف آن شکار شده باشد. به غایت شکار گرمی دست بهم داد. پنجهزار و پویه در قمرغه به انعام رعایائی که حاضر گشته بودند، مرحمت نمود.

در همین روز بر [۴۸ ب] منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دوهزار ذات و سوار بوده باشد. روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس مکانی رفتم. چون فردای آن از کابل بر می آمدم امروز را مثل عرفه عید دانسته در آن سر منزل فرمودم

که مجلس شراب ترتیب دهند و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پرازشراب سازند. مجموع مقربان و بنده‌هایی که در مجلس حاضر بودند، پیاله‌ها داده شد. به آن خوشحالی و شگفتگی کم روزی شده باشد.

روز جمعه هفتم بعد از گذشتن يك پهر به مبارکی و ورخی از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل نزول گشت. از باغ شهر آرا تاجگه مذکور بردودست راه از قسم زر درب و چونی که نصف و ربع رویه بوده باشد به فقرا و مساکین می‌پاشیدم درین روز در وقتی که به نیت برآمدن از کابل بر فیلسواری شدم، خبر صحت امیرالامرا و شاه يك خان رسید. خبر تندرستی این دو بنده عمده را بر خود به فال مبارک داشتم، روز سه‌شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ يك کره کوچ نموده به گرمی منزل شد. تاش بیگ خان را در کابل گذاشتم که ت آمدن شاه بیگ خان به واجبی از شهر و نواحی خبردار باشد.

روز دوشنبه هژدهم از منزل پنجاك دویم کره براه دو آبه طی نموده در چشمه که بر کنار آن چهار چنار است نزول واقع شد. هیچکس تا غایت در صدد تربیت این سرزمین نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده‌اند. بسیار به کیفیت جاییست و قابل آن هست که در آنجا عمارتی و جایی به سازند. در همین منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد. تخمیناً یکصد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد. بیست و چهار آهوی رنگ و پنجاه آهوی سرخ و شانزده بزکوهی. تا حال من آهوی [۴۹ الف] رنگ را ندیده بودم. الحق که عجب جانور خوش شکلیست اگر چه آهوی سیاه هندوستان بسیار خوش نسبت به نظر درمی آید غایتا این آهوها نسبت و ترکیب دیگر است. فرمودم که قوج و رنگی را وزن کردند. قوج يك من و سی و سه سیر برآمد و رنگ دوم و ده سیر. رنگی به این کلانی چنان می‌دوید که دوازده سنگ دهنده و تیزنگ، بعد از آنکه مانده شده بودند او را به صد هزار محنت گرفتند. از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته گوشتی به لذت آهوی رنگ نمی‌باشد. در همین موضع شکار کلنگ نیز شد.

خروج خسرو باز دیگر: اگر چه مکرراً از خسرو اعمال ناشیسته به وقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود، مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم. ما آنکه در قانون سلطنت و طریقه جهان‌داری مراعات این امور ناپسندیده است، چشم از تقصیرات او پوشیده او را در نهایت آسودگی و رفاهیت نگاه می‌داشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی اوباش ناعاقبت اندیش می‌فرستاد و آنها را به فساد و قصد من ترغیب نموده به وعده‌ها امیدوار ساخته جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر به یکدیگر اتفاق نموده می‌خواستند که در شکارهای که در کابل و اطراف آن واقع می‌شد، قصد من نمایند. از آنجا که کرم واجب تعالی حافظ و پاسبان این طایفه علیه است،

توفیق این معنی نمی‌یابد. روزی که سرخاب محل نزول گردید یکی از آن جماعت سرباز زده خود را به خواجه ویسی، دیوان فرزند خرم، می‌رساند و می‌گوید که قریب به پانصد کس با فساد خسرو یافتح الله پسر حکیم ابو الفتح و نورالدین پسر عنایت الدین علی آصف خان و شریف پسر اعتماد الدوله متفق شده. فرصت طلب و قا بوجویند، که [۴۹۰] قصد دشمنان و بدخواهان پادشاه نمایند. خواجه ویسی این سخن را به خرم می‌رساند و او یطاعت شده این معنی را در ساعت به من گفت. من خرم را دعای برخورداری نموده در صدد آن شدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را به دست درآورده به عقوبتهای گوناگون سیست نمایم. باز به خاطر رسید که چون بر سر سفر واقع ایم، گرفت و گیر آنها باعث شورش و برهم خوردگی اردو خواهد شد. همان سرفتنه هارا فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقید و محبوس به معتمدان سپرده، آن دو بی سعادت دیگر را با سه چهاری که عمده آن سیاه رویان بودند به پاسا رسانیدند.

قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش آشیانی بود، بعد از جلوس و راه خطاب دیانتخانی سرفراز گردانیدم، دایم فتح الله را تادولتخواه بازمی نمود و در باب او سخنان مذکور می ساخت روزی به فتح الله گفت که در محلی که خسرو گریخته بود و حضرت اورا تعاقب می نمودند به من گفتی که پنجاب را به خسرو می‌باید داد و این بحث را کوتاه کرد فتح الله منکر شد و از طرفین رجوع به سوگند نموده مباحله کردند. از این گفتگو ده پانزده روز زیاده نگذشته بود که آن بدبخت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کار خود کرد. روز شنبه سیست و دو جمادی-اول خبر فوت جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعی این معنی بود که نسب من به جالینوس می‌رسد. بیهر تقدیر معالج بی نظیر بود. تجربه او بر علم او زیدتی داشت. چون به غایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در یم ساده روئیا به مجلس شاه طهماسب می‌رسد، شاه این مصرع را بر وی خواند. ع: خوش طبعی است بیا تا همه بیمار شویم.

حکیم مدعی که معاصر او بود، در فضیلت و رو زبانی دارد در علاج و یم قدم و صلاح و پاکیزگی [۵۰ الف] اطو را و اخلاق حکیم مذکور زیاده است و دیگر اطباء زمان به او نسبتی ند شدند. و رای طبابت بسیار خویها با او بود. اخلاص خاص به من داشت. در لاهور خانه ساخت در غایت لطافت و صفاء مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم. چون خاطر او به غایت عزیز بود قول این معنی نمودم. حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سر انجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستی داشت. چنانچه در الله آباد مدتی دیون سرکار خود

کردم. بنابر کثرت دیانت در مهمات بسیار سخت گیر بود و از این رهگذر مردم از سلوك او بسیار آزاده بودند. قریب بیست سال قرحه شش داشت و به حکمت یک طوری خود را نگاه می داشت در اثنای سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست می داد که رخساره و چشمان او سرخ می شد و رفته رفته رنگ او به کبودی منجر می گشت. مکرر به او می گفتم که تو طیب دانی، چرا علاج کوفت خود نمی کنی؟ به عرض رسانید که قرحه شش ازان ببت نیست که علاج آن توان کرد در اثنای این کوفت، یکی از خدمتگاران نزدیک او در میان ادویه که همه روز به خوردن آن معتاد بود، زهر داخل نموده به حکیم می خوراند. چون این معنی ظاهر می گردد، در صد علاج آن می شود. در خون کم ناکردن بسیار مبالغه داشت، هر چند ضروری بود، به حسب اتفاق شئی به صحت خانه می رود و سره مریضه نموده آن در بش و جراحت شش اومی گشاید و چندان خون از دهن و دماغ او روان می شود که بی هوش گشته می افتد و آواز مهیب از او ظاهر می گردد. آفتابچی خبردار شده به صحت خانه درمی آید و او را در خون آغشته دیده فریاد برمی آورد که حکیم را کشته اند. بعد از ملاحظه ظاهر می گردد که در بدن او آثار زخم نیست و همان قرحه شش است که منفجر شده. قلیچ خان [۵۰ ب] را که حاکم لاهور بود خبردار می سازند و این معامله را به تحقیق نمودن او را به خاک می سپارند. فرزند قایلی از او نماند.

در بیست و چهارم میان باغ و فاونیمله شکاری واقع شد، قریب چهل آهوی سرخه کشته شده باشد ماده یوزی درین شکارگاه به دست افتاد. زمینداران آنجا یغمائی و افغان شاکسی آمده گفتند که درین صد سال صد و بیست سال نه مایاد داریم نه از بدران خود شنیده ایم که درین سرزمین یوز دیده باشند.

دوم جمادی الاخر در باغ و فاونیمله و منزل شد و مجلس وزن شمس منعقد گشت. در همین روز ارسلان بی نام اوزبکی که از سرداران و امرای عدالمو خان بود و درینولا حکومت قلعه کاه مرو به او تعلق داشت قلعه را بر تافته سعادت ملازمت دریافت، چون از روی اخلاص آمده بود او را به خلعت خاصه سرفراز گردانیدم. اوزبک ساده پر کار است قابلیت رعیت و تربیت دارد. چهارم ماه حکم شد که عرب خان در جلال آباد شکارگاه دشت ارنه را قمرغه به نماید. قریب به سیصد جانور شکار کرده شد. سی و پنج قوچ و قوشچی بیست و پنج ارغانی نود و توغلی پنجاه و پنج، سفیده نود و پنج چون میان روز بود که به شکارگاه رسیدم و هوا فی الجمله گرمی داشت سگان ناری خوب ضایع شدند، وقت دو اندن سگ صبح یا آخر روز است.

روز شنبه دوازدهم در سرای کوره منزل شد درین منزل شاه ییگهان با جمعیت خوب آمده ملازمت نمود. از تربیت یافته های پدر بزرگوار من حضرت عرش آشیانی است. به ذات خود بسیار

مردانه و صاحب تردد است. چنانکه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهای نمایان زده و در زمان جهانداری من قلعه قندهار را در برابر افواج داری ایران خوب نگاه داشت و تا يك سال قبل بود تا آنکه افواج قاهره به كمك اورسیدند. سلو كشی با سپاهی امرایانه و از روی قدرت نیست به محض همین [۵۱ الف] که در جنگها یا او موافقت نموده اند تا بمانند باز بسیاری از نوكر می كشد و این معنی او را به نظرها سبك دارد. مكرر ازین سلوك او را منع كردم. چون جلسی او شده فایده بر آن مترتب نگشت.

روز دوشنبه چهاردهم هاشم خان را که از خانه زادن این دولت است، به منصب سهزاری ذات و دوهزاری سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اودیسه ساختم. در همین روز خبر رسید که بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود، از روی نادانی و خرد سالی با فساد جمعی از فتنه جویان روانه می شود که خود را به ولایت راندرسانیده او را ببینند. عبدالله خان حاکم آنجا ازین معنی آگاهی یافته تعاقب می نماید و در اثنای راه او را گرفته بدبخت چندی را که با او درین امر متفق بودند به قتل می رساند. حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه گشته میرزا را به درگاه آورد.

یست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلی خان برادرزاده ولی خان حاکم ماوراءالنهر میرزا حسن نامی را که به پرسی میرزا شاهرخ شهرت یافته بود می کشد. مجعلا کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیوشده است. چنانچه می گویند که از هر قطره او دیو دیگر پیدا می شود.

در مقام دهکه شیرخان افغان، که در وقت رفتن او را به پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودم، آمده ملازمت کرد. در حفظ و حراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخان ولد زین کوکه که به کوچانیدن افغانان دلهزاک و جماعه کهنترین که در حوالی اتک بیاس و آن نواحی مصدر انواع قبايح بودند، مأمور گشته بود. بعد از انصرام آن خدمت و برآوردن آن مفسدان که قریب به صد هزار خانه بودند، روان ساختن آنها به جنب لاهور در همین منزل به سعادت ملازمت سرفراز گردید و ظاهر شد که این خدمت را چنانچه باید و شاید به تقدیر رسانیده است. چون ماه رجب که مطابق آبان ماه الهی بوده، در رسید معلوم گشت که از ماههای مقرر وزن قمری والد بزرگوار من است. مقرر داشتم که قیمت مجموع اجناس را که در سال شمسی و قمری خود را بدان وزن می فرمودند، حساب نمایند و آنچه شود آن مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویج روح مطرح منور آنحضرت به از باب احتیاج [۵۱ ب] و فقرات تقسیم نمایند. مجموع يك لك رویه که سه هزار تومان ولایت عراق است و سه لك خانی به حساب

اهل ماوراءالنهر باده باشد. این را مردم معتمد در دوازده شهر همده مثل آگره و دهلی و لاهور و گجرات و غیره قسمت نمودند.

روز پنجشنبه سوم ماه رجب فرزند صلاحیت خان را که کم از فرزندان حقیقی نمی دانم، به خطاب خان جهانی امتیاز بخشیدم و فرمودم که او را در فرامین و احکام خان جهان می نوشته باشند و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز عنایت شد. و شاه بیک خان را به خان دوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع و قیل مست و اسب خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کارل و تیراه و بنگش و ولایت سواد و وجود و دفع و رفع افتدان آن حدود به جاگیر و فوحداری او مقرر شد؛ و از باب احسن ابدال مرخص گشت، رامداس کچھوا به را نیز فرمودم که درین ولایت جاگیر نموده داخل کومکیان این صوبه می سازند. منصب کشن سنگه و لدموتیه راجه را هزاری ذات و پابصد سوار ساختم.

فرمانی به مرتضی خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیزگاری پسر میان وجهه الدین به من رسیده است. مبلغی از جانب ما به او گذرانیده از اسمای الهی اسمی چند که مجرب بوده باشد، نویسانیده به فرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مسداومت می نموده باشم.

قبل از این ظفر خان را به بابا حسن ابدال به جمع کردن شکار رخصت کرده بودم. شاخ بندی کرده بود. بیست و هفت آهوی سرخه و شصت و هشت آهوی سفید در شاختند درآمده بود. بیست و نه آهوی خود به تیر زدم و پرویز و خرم با هم چندی را به تیر انداختند. دیگر به خاصان و نزدیکان حکم شد که آنها هم تیر اندازی نمایند خان جهان از همه خوبتر تیر انداخت. هر آهو که زد بر سر بردفت.

در چهاردهم ماه با ظفر خان در راول پندی قمرغه ترتیب داده بود یک آهوی سرخه را از پله دور به تیر زدم از رسیدن تیر و افتادن آهو بسیار شگفته شدم. سی و چهار آهوی سرخه سی و پنج آهو قراقرور که بهربان هندی او را چکاره می گویند و دوخوک شکار شد. در بیست و یکم قمرغه دیگر به سعی و اهتمام بلال خان، در سه گروهی قلعه رهناس دست بهم داد نزدیکان سراق عرب را درین شکار همراه برده بودم شکار خوبی شد. به شکستگی تمام گذشت. دو بیست آهو از سرخه و سفیده شکار شده بود از رهناس که کوههای آن از این آهو دارد گذشته سوای کرجهاک و نندنه [۵۲ الف] در تمام هندوستان جای دیگر این نوع آهوی سرخه نیست. فرمودم که آهوی سرخه را زنده گرفته نگاهدارند که شاید چندی از آنها به جهت تخم زنده به هندوستان برسند بیست و پنجم در حوالی رهناس شکار دیگر شد. درین شکار نیز همشیره ها

واهن محل همراه بودند قریب به صد آهوی سرخه شکار شد. مذکور شد که شمس خان عموی جلال خان گهکر که در این نواحی می باشد با وجود کلان سالی به شکار یک گونه رغبتي دارد که جوانان خردسال را آن شوق و شغف نباشد. چون طبعش را بر فقر و درویشها مایل شنیدم به خانه اورفتم. وضع طورش خوش آمد. دوهزار روپيه به او و موازی همین مبلغ را به زنان و فرزندان اوداده پنجده دیگر که حاصل کلی داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روی رفاهیت و جمعیت خاطر اوقات می گذرانده باشد.

ششم ماه شعبان در مقن چنداله امیر الامرا آمده ملازمت نمود. ز صحت یافتن او خوشحال شدم. جمیع اطبای هندو و مسلمان، قرار مردن او داده بودند. الله تعالی به فضل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی داشت تا اسباب پرستان مشیت ناشناس را معلوم گردد که قادر بر کمال هر درد دشوار را که ظاهرینان اسباب گزین دست از آن باز نداشته باشند به محض لطف و مرحمت ذاتی خویش علاج و درمان می تواند کرد. در همین روز رای رایسنگه که از امرای معتبر راجپوت بود به سبب تقصیری که اذو در قضیه خسرو به وقوع آمده خجالت زده و شرمسار درجا و مقام خود می گشت، به وسیله امیر الامرا سعادت ملازمت دریافت، و گناه او غفور مقرون گردید. در حینی که از آگره به عزم تعاقب خسرویر آمدم، او را زعایت اعتماد در آگره گذاشته مقرر کردم که چون محلها طلب شود، همراهی نماید. بعد از طلب محلها دوسه منزل آمده در موضع متوره به محض شنیدن سخنان اراجیف از محل جد شده به وطن خود رفت و به خاطر گذرانید که فتنه و شورش به میان در آمده، بینم که منجر به کجا خواهد شد.

کریم کار ساز بنده نواز آن قضیه را در [۵۲ب] عرض اندک روزی صورت داده ساک جمعیت آن مفسدان را از هم پاشانید و این حرام نمکی بر گردن او ماند. بجهت خاطر امیر الامرا فرمودم که همان منصبی که دشت به حال خود باشد و جاگیر او را مسلم و برقرار دارند. سلیمان بیگ که از ملازمان ایام شاهزادگی بود به خطاب فدائسی خانی سر بلند ساختم. روز دوشنبه دوازدهم باغ دل آميز که بر کنار دریای راوی واقع است منزل شد. والده خود را درین باغ ملازمت نمودم. میرزاغازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده شده بود ملازمت نمود. عنایت بسیار به او فرمودم.

سلسله شاه نعمت الله ولی کرمانی: روز سه شنبه سیزدهم به مبارکی داخل لاهور شدم روز دیگرش میرخلیل الله ولد میرغیاث الدین محمد میرمیران که از اولاد شاه نعمت الله ولی بود، ملازمت نمود. در دولت شاه طهماسب در تمام قمر او به بزرگی این سلسله، سلسله نبود. چنانچه خواهد شاه خانش بیگم نام در خانه میر نعمت الله پدر میرمیران بود، دختری که از ایشان بهم رسیده، شاه

به پسر رشید خود، اسمعیل میرزا خواستگاری نمود و پسران میرمیران را داماد ساخته دختر خود را به پسر کلان او که همنام پدر کلان خود بود، داده دختر اسمعیل میرزا را که از خواهرزاده شاه بهمرسیده بود، به پسر دیگرش میرخلیل مذکور نسبت کردند. بعد او فوت شاه رفته رفته خرابیها به این سلسله راه یافت، تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی مستاصل گشتند و املاک و امیایی که داشتند از دست آنها بیرون رفت. دیگر درجا و مقام خود نتوانستند بود میرخلیل به ملازمت من آمد. چون در راه محتوا کشیده بود و آثار اخلاص از وجنات احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بی دریغ کردم و دوازده هزار روپیه نقد به او مرحمت نمودم و منصب هزاری دات و دویت سوادسرافراز گردانیده حکم جاگیر کردم.

به دیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزار و پنجهزار سوار سرافراز گردانیده [۵۳ الف] جاگیر از حویلی اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند. روز پنجم بیست و دوم حسب التماس آصف خان، با اهل محل به خانه اورتم، و شب در آنجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهای خود را از نظر گذرانید تا ده لک روپیه از جواهرات و مرصع آلات واقمشه و فیلان و اسبان سامان نموده بود. چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و پاره اقمشه و چند پارچه چینی فغفوری و خصایی به معرض قبول افتاده تتمه را به او بخشیدم.

مرتضی خان از گجرات انگشتی که از يك قطعه لعل خوش رنگ خوش آب بگین و نگین خانه و حلقه آن را تراشیده بودند به وزن يك و نیم ت نك و يك سرخ که يك مثقال و پانزده سرح بوده باشد، به طریق پیشکشی فرستاده بود از نظر گذشت و به غایت پسند خاطر افتاد. تا امروز چنین انگشتی شنیده نشده بود که به دست هیچك از سلاطین درآمده باشد. يك قطعه لعل و شش پرچه هم که دو تانگ پانزده سرخ وزن داشت و بیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود. انگشتی به همین مبلغ قیمت شد. در همین روزها فرستاده شریف مکه با عرص داشت و پرده در خانه کعبه به ملازمت رسیده، اظهار اخلاص بسیار نموده بود. پنج لک دام که هفت هشت هزار روپیه بوده باشد به فرستاده های مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازی يك لک روپیه بجهت شریف از تحف و نفایس هندوستان روانه سازند.

صوبه قندهار به میرزاغازی: روز پنجم به دهم ماه میرزاغازی را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساخته با آنکه کل ولایت تهته به جاگیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز به جاگیر او مقرر گشت و حکومت قندهار و محافظت آن ملک که سرحد هندوستان است، به عهده کاروانی و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت [۵۳ ب] و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت دادم. (میرزای غازی فی الجمله کمالی داشت. شعر هم خوب می گفت و قاری تخلص

می کرد. این یست ازوست. یست:

گریه من گرسبب خنده اوشد چه عجب
ایر هر چند که گرید رخ گلشن خندد
در پانزدهم پیشکش خانخانان به نظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر و مرصع آلات
واقعه ولایتی و پارچه که در دکن و آنحدود به هم می رسد، فرستاده بود. مجموع يك لك و پنجاه
هزار روبه قیمت شد. میرزا رستم و اکثر بنده های تعینات صوبه مذکور هم پیشکشها فرستاده
بودند. چند فیل از آنجمله پسند افتاد. خیر فوت دای درگاه از نواخته های والد بزرگوارم بود،
در هژدهم همین ماه رسید. چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیانی در جرگه امرا منتظم
بود تارفته رفته پله منصب او به چهارهزاری رسید. پیش از آنکه سعادت ملازمت پسردم
در یابد، ارنوکران معتبر رانا اودی سنگه بود. در شهر بود دهم گذشت کتکاش سپاهگیری خوب
می رسید. سلطان شاه افغانی که طبعش بهر و فساد آمیخته بود در خدمت خسرو برمی برد و نسبت
محرمیت تمام داشت. چنانچه علت نامه گریختن آن بی سعادت این مفسد بود. چه از شکست و
به دست افتادن خسرو جانی بنگ پایرون برده خود را به دامن کوه خضر آباد و آن حدود کشید.
آخر الامر بدست میرمغل کروری آنجا گرفتار شد. چون باعث ضلالت و غرابی این قسم پسری
شده بود، حکم کردم که او را در میدان لاهور تبر باران کردند و کسورری مذکور به زیادت
منصب و خلعت مفتخر و سرفراز گردید. در یست و نهم شیرخان افغان که از بنده های قدیم من
بود، فوت شد. توان گفت که خود قصد خود کرد چرا که به شراب مداومت تمام داشت. به
نوعی که در پیری چهار پیاله لبریز عرق دو آتش می خورد. و روزه رمضان سال گذشته را خورده
بود. در این سال به خاطرش رسید که ماه شعبان را در عوض قصای رمضان گذشته روزه گرفته
دوماه متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت ثانی است ضعف معده پیدا کرد و اشتها مطلق
بر طرف شد و رفت رفته ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگی درگذشت. فرزندان [۵۴ الف] و
برادران او را به قدر حالت نواخته پاره از منصب و جاگیر او را به آنها مرحمت نمودم.

در غره شهر شوال به صحبت مولانای محمد امین که از مریدان شیخ محمود کاکر مرست
رسیدم. شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده است و حضرت جنت آشیانی بدیشان
عقیده تمام داشتند چنانچه يك مرتبه آب بردست ایشان ریخته اند. و مولانای مشارالیه مردیست
نیک ذات و با وجود علایق و عوایق و ارسته و مروش و شیوه فقر و شکستگی نفس آشنا، صحبت
ایشان مرا بسیار خوش آمد. بعضی وردها که در خاطره کرده بودند مذکور ساخته نصایح
ارجمند و سخنان دل پسند از ایشان شنیدم، و خیلی تسلی حاصل گشت هزار بگه زمین به طریق
مدد معاش و هزار روبه نقد گذرانیده از ایشان وداع کردم. يك پیر از روز یکشنبه گذشته از

لاهور به قصد توجه دارالخلافه آگره برآمدم. قلیچ خان را حاکم و میر قوام الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشی و جمال الدین را کوثوال ساخته که هر یک فراخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم. بیست و پنجم از دریای سلطانپور گذشته در دو کوهی نکودر نزول واقع شد. والد بزرگوارم از زرو زن بیست هزار رویه به شیخ ابوالفضل داده بودند که در میان این دو پرگنه پلی بسته آبشاری ترتیب دهند. الحق در غایت صفا و طراوت و سرپلی سامان یافته است. به معر الملک جاگیر داد نکودر فرمودم که بریک دست این پل عمارتی و باغچه سازد که آینده و رونده از دیدن آن محظوظ شوند. دوشنبه دهم ذی القعدة وزیر الملک که پیش از از جلوس سعادت خدمت دریافته، دیوان سرکار من بود به مرض سهال درگذشت در آخر آن عصر پرسی شوم قدم در خانه او متولد گشت که در عرض چهار روز سر مادر و پدر را خسورد. در سن [۵۴ هـ] دوسه سالگی او هم بر طرف شد. ناخانه وزیر الملک یکبارگی خراب شود منصور برادرزاده او را نواخته به منصب سرراز ساختم عایتا نع: بوی عشق ازو نمی آید روز دوشنبه چهاردهم در اثنای راه شنیده شد که در میان پانی پت و کسرنال دوشهر هست که آزار بسیار از آنها به مترددین می رسد. فیلان را جمع نموده روانه گشتم چون بجا و مقام آنها رسیدم. خود بر ماده فیلی سوار گشته فرمودم که فیلان را بدور آنها بطرین قمرغه ایستاده کردند و هر دورا به عنایت الهی به نفع گذشته شر آن دورا که راه مربندهای خدا بسته بودند، دور کردم. روز پنجشنبه دهلی محل نزول گردید و در منزل که سلیم خان امان در ایام حکومت خود در میان آب چون ساخته و سلیم کده نام نهاده و لد بزرگوارم اینجا به مرتضی خان که دهلی وطن اصلی اوست داده بودند، فرو دآمدم. خان مذکور مشرف بردرد. صفا از سنگ ساخته در غایت صفا و لطافت در ته آن عمارت متصل به آب چو گبیدی مربعی کاشی کاری به فرموده حضرت آشیانی ساخته اند که به آن هوا کم جای بوده باشد در زمانی که حضرت جنت آشیانی در دهلی تشریف داشته اند اکثر اوقات آنجا نشسته با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت می داشته اند من چهار روز درین سرمزل بسر برده با مقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم. معظم خان که حاکم دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند به قدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده به نظر در آورند. خواستم که در پرگه پالم که از مضافات بلده مذکور است و از شکارگاههای مقررست طرح شکار قمرغه انداخته چند روز بدین امر مشغولی نمایم. چون به عرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره نزدیک است و دیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمی رسد فسخ عزیمت نموده به کشتی نشسته بر راه دریا متوجه گشتم.

رسیدن اولاد میرزا شاه رخ: [۵۵ الف] در بیستم ماه ذی قعدة چهار پسر و سه دختر از اولاد میرزا شاه رخ که به پدرم ظاهر تساخته بود، آوردند. پسران را به بندهای معتبر و دختران را به خدمه محل سپردم که به محافظت آنها قیام و اقدام نمایند.

در بیست و یکم ماه مذکور راجه مان سنگه زقلعه رهناس که در ولایت پتنه و بهار واقع است، بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد. او هم به طریق خان اعظم از مناهان و کهنه گرگان این دولت اند پیوند است. آنچه اینها بامن کرده اند و آنچه از من نسبت به آنها به وقوع آمده، عالم السرایر به آن داناست. شاید هیچکس نتواند گذرانید. راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از تروماده به طریق پیشکش گذرانید غایت یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلان خاصه شود. چون از رعایت یافته های پدرم بود تقصیرات او بر روی او نیامورده به عنایت پادشاهانه سرفراز ساختم. درین روز جل سخنگوی که مشخص میان طوطی گفته آواز می کرد، آوردند. به غایت غریب و عجیب نمود. در ترکی این جانور را طرغی می گویند.

ظهور نوروز سوم از جلوس همایون

روز پنجشنبه بتاریخ دوم ذی حجه مطابق غره فروردین ماه آفتاب عالمتاب که جهان را به فروغ خود روشن و تابان دارد، از برج حوت به عشرت سرای حمل، که مقام فرح و شادمانی است، انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشیده و تاراج دیدگان و سرما و ستم رسیدگان خزان را به دستیاری بهار خلعتهای نوروزی و قباهای سر فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود بیت:

باز فرمان آمد از سالارده مر عدم را کانچه خوردی بازده

در موصع رنکته که در پنج کروهی آگره واقع است مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل فیروزی و خرمی بر تخت نشستم، و امر او نزد بکان و سایر بندگان به لوازم مبارکبندی قیام و اقدام نمودند. خان جهان را در همین مجلس منصب پنجهزادی ذات و سواد سرفراز ساختم و خواجه جهان را به خدمت بخشگیری امتیاز دادم. وزیر خزان را از وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بجای او فرستادم و نورالدین قلی کو تو ال آگره گشت. چون مقرره منوره حضرت عرش آشبانی بر سر راه واقع بود، بخاطر رسید [۵۵ ب] که اگر در این گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم، کوه اندیشان را بخاطر خواهد رسید، که چون معسر عبور بر آنجا واقع بود، زیارت نمودند به خود قرض دادم که درین مرتبه به آگره داخل شوم و بعد از آن بدین زیارت چنانچه حضرت ایشان به جهت حصول وجود من از آگره نااجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقرره منوره ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفته این سعادت

دریابم. و کاشکی میسر می بود که به سر این راه را طی می کردم. دوپهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته به ساعت سعید متوجه آگره گشتم و موازی پنجهزاد رویه زر ریزگی از دودست راه پاشیده به دولت سرای همایون که در درون قلعه بود، داخل گردیدم. درین روز راجه نوسنگه دیو پوز سفیدی آورده گذرانید. اگرچه از دیگر انواع حیوانات پرنده و چرنده جنس سفید که آنرا طویغول می گویند پیدا می شود، غایتا یوز سفید دیده نشده بود. خطهای او که سیاه می باشند بدرنگ بود و سفیدی بدن او نیز به نیلی می داشت. از جانوان طویغان آنچه من دیده ام شاهین و پاشه و شکره که در زبان فارسی یغو می گویند و گنجشک، زاغ و کک و دراج و پودنه و طاوس است. اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون می باشد و موش بران طویغون هم دیده ام از جنس آهوی سیاه نیز که بغیر از هندوستان در جای دیگر نمی باشد و آهوی چهکاره که به زبان فارسی سفید می گویند، طویغون مکرر به نظر در آمده است. درین روزها رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر را چپوت است آمده ملازمت کرد. سه قیل پیشکش آورده بود یکی از آنها به غایت پسند افتاد. در سرکار به پانزده هزار رویه قیمت نموده داخل فیلان خاصه شد و نام او را رتن گج نهادم. نهایت قیمت فیل پیش راجهای کلان هند از بیست و پنج هزار رویه زیاده نمی باشد. اما حالا بسیار گران شده است. رتن را به خطاب سر [۵۶ الف] بلندی رای سرفراز ساختم. میران صدر جهان را به منصب پنجهزادی ذات و بکیران و بانصند سوار و معظم خنرا چهارهراری ذات و دوهزار سوار ممتاز گردانیدم. عبدالله خان به منصب سه هزار و پانصدی سرفراز گشت. مظفرخان و بهاو سنگه هر یک به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار سوار امتیاز یافتند. ابوالحسن دیوان را هزار و پانصدی و اعتمادالدوله را هزار و پانصدی و دو بیست و پنجاه سوار ساختم.

در بیست و چهارم راجه سورج سنگه، طغائی فرزند خرم آمده ملازمت کرد. شام پسر عموی امیرای متهور را آورد فی الجمله شعوری دارد و سواری فیل را خوب می داند. راجه سورج سنگه از شعرای هندی زبان شاعری همراه آورده بود. در مدح من به این مضمون شعری گذرانید: که اگر آفتاب پسر می داشت، همیشه روز می بود هرگز شب نمی شد. چرا که بعد از غروب آن پسر جانشین اومی شد و عالم را روشن می داشت. بحمد الله والمنة که پدر شما را خدای این نوع پسری کرامت کرد، که بعد از شفا شدن مردم ماتم که مانند شب است نداشتند. آفتاب ازین رشک می برد که کاشکی مرا هم پسری می بود که جانشینی من کرده شب را به عالم راه نمی داد. چنانچه ز روشنی طالع و نور عدالت شما با وجود چنین واقعه، آساق چنان متواریست که گویا شب را نام و نشان نیست. به این تازکی مضمون از شعرای هند کم به گوش رسیده به جلد وی این مدح فیل به او مرحمت کردم. راجپوتان شاعر را چارن می گویند. یکی از شعرای

وقت این مضمون را چنین به نظم درآورده:

شب نگشتی همیشه بودی روز	گر پسر داشتی جهان امروز
بنمودی کلاه گوشه پسر	زانکه او چون نهفت افسرد
جانشین گشت این چنین پسر	شکر کز بعد آنچنان پدری
کس به ماتم نکرد جامه سیاه	که ز شفقار گشتن آن شاه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۷ جلال الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و خالی از مردانگی بود و در چند معرکه از کارها [۵۶ب] به وقوع آمد. غایتاً خالی از خبطی نبود. تخمیناً دوسن پنجاه شصت سالگی به مرض اسهال فوت شد. ایونی گذرائی بود. افیون دامنش پیر ریزه ریزه کرده میخورد و مقرری بود که اکثر اوقات افیون از دست مادر خود می خورده باشد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت تعلق از همان افیون که به پسر خود می خوراند زیاده بر اندازده خورده بعد از گذشتن پسر به یک دو ساعت او هم در گذشت تا غایت این قدر محبت از مادر به فرزند شنبه نشده است. در میان هندوان رسمی است که زنان بعد از فوت شوهران خواه بجهت محبت و خواه به حفظ ناموس پدران و شرم خویشان خود را میسوزند اما از مادران در میان مسلمانان و هندوان مثل این کاری به ظهور نیامده. در پانزدهم ماه مذکور اسپه که سرآمد اسپان خاصه بن بود، از روی عنایت به راجه مان سنگ مرجمت نمودم شاه عباس این اسپ را با چند اسپ دیگر و تحفه های لایق مصحوب منوچهر، که از غلامان معتبر شاه است، به حضرت عرش آشیانی ارسال نموده بود. از دادن این اسپ راجه آن مقدار خوشحالی و شمع نمود که اگر مملکتی بدو عنایت می کردم معلوم نبود که آن قدر شادی نماید. وقتی که آوردند سه چهار ساله بود در هندوستان ترقی عظیم نمود. چنانچه جمیع بنده های درگاه از مغول و راجپوت به اقدق معروض داشتند از عراق مثل ابن اسپ به هندوستان نیامده است. چون والد بزرگوارم ولایت خادیس و صوبه دکن را به برادر دانیال مرحمت نموده به آگره مراجعت می فرمودند، از روی مرحمت به و حکم شد که یک چیزی که خاطر خواه تو باشد، از من بطلب او وقت یافته این سپ را التماس نمود. بدین جهت به او عنایت فرمودند. روز سه شنبه بیستم عرض داشت اسلام خان مشر بر خیر فوت جهانگیر قلی خان صاحب صوبه بنگاله که علام خاص با اخلاص من بود، رسید. بن بر [۵۷الف] جوهر ذاتی و استعداد فطری در حرکه امرای کلان انتظام داشت. از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم. حکومت بنگاله و اتابقی شاهزاده جهاندار را به فرزند اسلام خان مرحمت کردم. و افضل خان را به جای او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم. پسر حکیم علی را که بجهت بعضی خلعات به برهانپور فرستاده بودم آمده بازیگری

چند کرنا تکی همراه آوردند که نظیر وعدیل خود ند شتند. چنانچه یکی از آنها، به ده گوی که هر یک بر ابر نارنجی بود و یک ترنج و یک سرخ آنچنان سازی می کرد که با وجود بررگی و خردی یکی خطانمی شد. و همچنین از اقسام بازیها آنچنان می کرد که عقل حیران می گشت. در همین روزها درویشی از سران دیب آمده جانوری غیر مکرری آورد دیونک نام روی پشت یرک کلان مشابیه تمام دارد و هیأت مجموعی او به میمون شبیه است. اما دم ند رد و حرکاتش به میمون سیاه بی دم که به زبان هندی بن مانس گویند می ماند. جثه او بر ابر میمون بچه دو سه ماهه باشد پنج سال پیش از این درویش بوده است معلوم شد که از این کلانتر نمی شود. خورش اوشیر است. کبیه هم می خورد. چون رعایت عجیب نمود به مصوران نموده فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند. خیلی در نظرها کریه می نماید. در این روز میرزا فریدون برلاس به منصب یکمزار و پانصدی ذات و هزار و سیصد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پاینده خان مغول چون از تردد سپاهیگری به پایه کبر سن فاده است، موافی دوهزاری ذات جاگیر می یافته شد. الف خان به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز گردید. منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله به چهار هزار ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه ده تاس به کشور خان [۵۷ ب] ولد قطب الدین کو که معوض گردید و اهتمام خان به منصب هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشته به خدمت میربحری و سامان یوازه بنگاله تعیین یافت. در غره صفر شمس الدین ولد خان اعظم ده زنجیر فیل پیشکش نموده و به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده به خطاب جها نگیر قلی خانی ممتاز گشت و ظفر خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار فخر گردید. چون دختر حگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه را خواستگاری نموده بودم، به تاریخ شانزدهم مبلغ هشتاد هزار روپیه ساجق گویان به خانه راجه مدکور بجهت سر-افرازی او فرستادم. معرب خان از بندر کهمبایب پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت به این خوبی کار مصوران قرننگ دیده نشده بود در همین روزها عمه ام بخت نسا بیگم در سن شصت و یک سالگی به مرض سل و دق به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

میرزا ولی پسر او را به منصب هزاری ذات و دو بیست سوار سرفراز گردانیدم. اقم حاجی نام ماورا، الهیری که مدتها در روم بوده و خالی از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچی حوند کار گفته در آگره ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر به احوال و اوضاع کرده هیچکس را از بنده های درگاه تصدیق به ایلچی بودن او نکردند. از زمانی که حضرت صاحب قرنی فتح روم فرمودند و ایلدرم پایزید حاکم آنجا زنده به دست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحویل مال يك ساله کن ولایت روم فراد دادند که به دستور ملك مدکور را

به تصرف و بازگرداند. در همین اثنا ایلدرم با یزید وفات یافت. ملک را به پسر اوموسی چلبی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند. تاحال از جانب قیصره آنجا با وجود چنین احسانی کس نیامده و ایلچی فرستاده اند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماوراءالنهری فرستاده خوندرگر باشد. اصلاً این سخن [۵۸ الف] معقول نیستاد و هیچکس بر صدق دعوی او گواهی نداد. بنا بر این فرمودم که هر جا می خواسته باشد برود.

ازدواج با دختر جغت سنگه: در چهارم ربیع ول دختر جغت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس عقد و طوی منعقد گشت ز جمله چیزی که راجه ما سنگه همراه نموده، شصت زنجیر فیل بود.

چون دفع و رفع رانا را پیش نهاد خاطر همت داشتم بخاطر گذرانیدم که مهابت خان را باید فرستاد. دوازده هزار سوار مکمل با سرداران کاردیده بهمراهی اوتعیین نمودم و سوای آن پانصد نفر احدی و دوهزار برف انداز پیاده با توپخانه مشتمبر هشتاد توپ و گنجال و شترنال و شصت زنجیر فیل خدمت معین کرده بیست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این شکر بوده باشد. در شانزدهم ماه مذکور میرخلیل الله پسر شاه نعمت الله یزدی که مجملی از احوال او و سلسله او پیش از این نوشته شده به مرض اسهال درگذشت، از سیای او آثار اخلاص مندی و درویش مشربی ظاهر بود. اگر عمرش امان می داد و مدتی در خدمت می گذرانید به مناصب عالی سرافرازی می یافت. بخشی برهانیپور ابه ای چند فرستاده بود یکی از آنها را فرمودم که به وزن در آورند. پنجاه و دو نیم توله برآمد. روز چهارشنبه هژدهم در منزل مریم الزمانی مجالس ورن سال چهل سالهای قمری ترتیب یافت و زر و زن را فرمودم که به عورات و مستحقین قسمت نمودند.

روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر ظاهر بیگ بخشی احدیان به خطاب مخلص خانی و ملا نقیبی شستری که به فضیلت و کمالات آراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب می دانست به خطاب مورخ خانی سرافرازدید. و دهم همین ماه بر خوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داد [۵۸ ب] از اقران ممتاز گردانیدم. مونس پسر مهرخان کوره ای از سنگ پشم که در عهد دولت میرزا لغ سنگ گورکن بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرانید. بغایت تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش در نهایت سفیدی و پاکیزگی بود. در گردن کوزه اسم مبارک میرزا را ما سنه هجری به حط رقاعی کنده اند. در حد ذات خود غایت نفاست دارد. من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک عرش آشیانی را بر کناره لب کوزه نقش کردند. مهرخان از غلامان قدیمی این دولت است. سعادت خدمت حش آشیانی دریافته و در عهد سلطنت والد یسرگوارم به مرتبه امارت

رسیده بود و او را از معتمدان می دانستند. در شانزدهم فرمان صادر شد که ولایت سنگرام چنانچه يك سال در وجه انعام فرزند اسلام خان مقرر بود، یکسال دیگر در وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد - درین روز مهابت خان را به منصب سه هزارى ذات و دوهزار و پانصد سوار سرافراز گردانیدم و یوسف خان ولد حسین خان تکر به به منصب دوهزارى ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید.

دریست و چهارم مهابت خان را با امراء مردمی که بجهت دفع و رفع انا مقرر گشته بودند، مرخص ساختم، خان مذکور به خلعت واسپ و قیل خاصه و شمشیر مرصع سر بلند گشت. ضفر خان به عنایت علم سرافراز گردیده به خلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت. به شجاعت خان هم علم مرحمت شده خلعت و قیل خاصه عنایت کردم. راجه نور سنگه دیو خلعت و اسپ خاصه و سنگی خان اسپ و خنجر مرصع و نر این داس کچھو هه و علی قلی درمن و هزار خان بهمین دستور یافتند. به بهادر خان و معز الملک بخشی خنجر مرصع شفقت شد. همین طریق جمیع [۵۹ الف] امرا و سرداران هر يك بقدر حال و مرتبه خود به عنایت پادشاهانه سرافراز گردیدند.

يك پھر از روز مذکور گذشته خانانان که به مرتبه بند اتالیقی من ممتاز است، از برهانپور آمده ملازمت کرد آن مقدار شوق و خوشحالی برو غلبه کرده بود که نمی دانست که به پامی آید یا بسر مضطربانه خود در درپای من انداخت و من نیز سرافراز از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار عطاوت و شفقت کشیدم و دوی او را بوسیدم. دوستیج مروارید و چند قطعه لعل و زمرد پیش گذرانید. قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سواى آن از هر جنس و بهر متاع بسیاری به نظر در آورد.

هفدهم جمادى الاول وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد. شصت زنجیر قیل نر و ماده و يك قطعه لعل قطبی پیشکش آورده بود. چون از خدمتگاران قدیم بود و از همه خدمتی می آید فرمودم که در ملازمت باشد. چون قاسم خان با برادر کلان خود اسلام خان اصلا سار گاری نمی کرد، او را از بهار به خدمت حضور طلبیده شده بود در این روز آمده ملازمت نمود. دریست و دوم آصف خان اعلی به وزن هفت تانگ که ابوالقاسم برادر او در بندر که هبیت به هفتاد و پنج هزار روپیه خریده بود، پیشکش نمود به عنایت خوش رنگ و خوش اندام است. اما نه عقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمی رزد. با آنکه از دلپ پسر رایسنگه تقصیرات عظیم به وقوع آمده بود، چون پناه به فرزند خان جهان ورد گاهان او به غفور مقرون گشت و دیده و دانسته از جرایم او در گذشتم. دریست و چهارم فرزندان خانانان که از عقب می آمدند، رسیده ملازمت کردند و موازى بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند. در همین روز خان

مذکور نود و پنجبر فیل پیشکش کرد.

روز پنجم غره جمادی الثانی در منزل حضرت مریم الزمانی مجلس [۵۹ ب] و زن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره از آن زر به عورت قسمت نمودم و تتمه حکم شد که به قرائت ممالک محروسه تقسیم نماید. چهارم ماه فرمودم که دیوانیان به خان اعظم مطابق منصب هفت هزاری حاجب تنخواه دهند. درین روز ماده آهوی شیردار آوردند که به فراغت می گذاشت که او را می نوشیدند. و هر روز چهار سیر شیر از او دوشیده می شد تا غایت دیده و شنیده شده بود مزه شیر آهو و شیر گاو و گاو میش تفاوتی ندارد. می گویند که تنگی نفس راییده می دهد.

در پانزدهم ماه راحمان سنگه بجهت سرانجم لشکر دکن که بدان خدمت تعیین یافته بود، التماس رخصت آئین که وطن اوست نمود. فیل خاصه هشیار مست نام به او عنایت کرده رخصت دادم. روز دوشنبه دوازدهم ماه غرس حضرت عرش آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که علی حده مقرر است، چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که به فقرا و درویشان که در روضه منوره حاضر اند تقسیم کنند. درین روز عبدالله ولد خان اعظم را به خطاب سرافراز خان و عبدالرحیم پسر قسم خان را به خطاب تربیت خانی سرافراز گردانیدم. روز سه شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم و زندی که این قدر به پدر ماند کسی یاد ندارد. منجمان می گفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست. اما بر شما مبارک است. آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید. چو از سن مذکور در گذشت دیده شد.

درست و یکم خان خانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام الملکیه که در شفا شدن حضرت عرش آشیانی بعضی منورها به آن راه یافته بود گردیده نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت با نصراوم نرسام، محرم باشم مشروط با آنکه سوای لشکری که در آن صوبه تعیین اند دوازده هزار دیگر باده لک روپیه خزانه به همراهی و معین گردد. فرمودم که بهزودی سامان لشکر و خزانه نموده او را دوانه سازند. درست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را به خدمت بخشیدگی صوبه دکن سرافراز ساخته جای [۶۰ الف] او را به ابراهیم حسین پسر بحر عنایت نمودم. در غره رجب پیشرو خان و کمال خان که از بندهای روشناس مقرر بودند وفات یافتند. پیشرو خان را شاه طهماسب به عنوان غلامی به پدر کلان من داده بودند. سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون به داروغگی و مهتری قراشخانه سرافراز گردیده خطاب پیشرو خونی یافت درین خدمت به نوعی ماهر بود که گوید جامه ایست که بر قامت قابلیت او دوخته اند. در سن نود سالگی. ز جوانان چهارده ساله جلد تر بود. سعادت خدمت پدر کلان من و پدر من و من دریافت. تا دم مرگ يك لمحہ بی کیفیت شراب نبود.

آوده شراب فغانی به خاک رفت

آه ارملا یکش کمن تاره بو کنند

(فغانی)

پانزده لك رویه اروماند. پسری در غایت ناقه بلی دارد رعایت نم، بابر حقوق خدمت پدرش مهتری نصف در اشخانه به او و نصف دیگر به تخماق خان مرحمت شد. کمال خان که از بددهای فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلالان دهلی است بنا بر ظهور و دیانت و رعایت اعتماد او را بکاول بیگی ساختیم. این چنین خدمتگاران بسیار کم بهم می‌رسند. دوسر داشت بهر دوشفت بسیار کردم اما مثل او کجا.

در دوم ماه مذکور لعل کلانوت که از خردی بار در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نقش و صورتی که به زبان و روش هندی می‌بستند و به او یاد می‌دادند در سن شصت و پنج سالگی سکه هفتاد سالگی فوت کرد. یکی از کیزان او در این قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کم زنی چنین وفا بجا آورده باشد.

حواجه سرایان بنگاله: در هندوستان خصوصاً در ولایت سلطه که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم آنجا بعضی از فرزندان خود را حواجه سرا نموده و در عوض مال واجبی به حکام می‌دادند. و این رسم رفته رفته به دیگر ولایت نیز سرایت کرده [۶۵ ب] هر سال چندین اصقال ضایع و مقطوع النسل می‌شدند و این عمل رواج تمام یافته بود. در این ولا حکم کردم که من بعد هیچکس به این امر قبیح قیام و اقدام ننماید و خرید و فروخت حواجه سرایان خرد سال بالکل بر طرف باشد. به اسلام خان و سایر حکام صوبه بنگاله فرم نهادم که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند. حواجه سرای خرد سال نزد هر کس باشد بگیرد تا غایت هیچکس از سلاطین سابق این تسوئق نیافتند. انشاء الله تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود بالکلیه بر طرف شود و هر گاه خرید و فروخت حواجه سرا منع شد، هیچکس به این فعل ناخوش بی‌فایده اقدام نخواهد نمود.

اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس که سرطویه اسپان خاصه من بود، به حاجانان مرحمت کردم. آن قدر خوشحال شد که به شرح راست نیاید. الحق به این کلانی و خوبی اسپانی رعایت به هندوستان پیامده است و قبل فتوحه را که در جنگ بی‌بدل است با بیست درنجر بیل دیگر به او عنایت نمودم. چون کس سنگه خالوی خرد خرم که به همراهی مهبت خان تعیین بود، خدمات پسندیده به تقدیم رسانیده در جنگ مردم را با زخم مرچه به پای او رسید. تا بیست کس نامی او به قتل آورده بود و قریب سه هزار کس را دستگیر ساخته به منصب دوهزاری

ذات وهراد سوار سر فراز شد. در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم که میرزای غازی متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنه به مجرد آنکه میرزامش را به ازبک روانه ولایت مذکور می گردد. خبر فوت سردار خن که از ملازمان مقرر روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود و به تخته یک اشهر داشت می رسد نصف منصب او را به فرزندان او مرحمت نمودم.

زیارت روضه منوره عرش آشیانی: روز دوشنبه هفدهم پیاده به قصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم. اگر میسر می بود این راه به مژه و بسر می پیوادم. حضرت والد بزرگوارم بجبهه [۱۶ الف] ولادت من از تحویر به جمبر که یکصد و بیست گروه است پیاده به زیدت حضرت خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی متوجه گشته بودند. گر من به سر و چشم این راه بیمیم هنوز چه کرده باشم. چون به سعادت زیارت مشرف شدم و عمارتی که بر سر روضه منوره شده بود دیدم به نوعی که خاطر خواه من بود. نظر در نیامد. چرا که منظور آن بود که روندهای عالم مثل این عمارت در معموره دنیا نشان ندهند. چون در اثنا عمارت مذکور زخسرو بیطالع این نوع امری به ظهور آمد و بالضروره روانه لاهور گشتم معماران به سلیقه خود یک طوری ساخته بودند. آخر الامر بعضی تصرفات نموده شد و با آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند. فرمودم که دیگر باره معماران ماهر به اتفاق مردم صاحب وقوف بعضی جاها را به نوعی که قرر باید بیندازند. رفته رفته عمارت عالی سامان پذیر گردید و باغی در عایت صفا بر دور عمارت مقبره منوره ترتیب یافت. دروازه در نهایت رفعت و عظمت مشتمل بر میناره ها از سنگ سفید ساخته و پرداخته شد. مجملأً پانزده لک روپیه که موازی پنجاه هزار تومان رایج ایران و پنج لک خانی مطابق زرتوران بوده باشد، خرج این عمارت عالی را به من شنوانیدند.

رور یکشنبه بیست و سیوم به خانه حکیم علی به تماشای حوصی که مثل آن در زمان حضرت عرش آشیانی در لاهور ساخته بود، با جمعی از مقربان که آن حوض را ندیده بودند، رفتم. حوض مذکور شش گره در شش گره است، و در پهلوی حوض خانه ساخته شده در عایت روشنی که راه به آن خانه هم از درون آب است و آب از آن راه به درون در نمی آید، و ده دوازده کس در در آن خانه صحبت می توانستند داشت از نقد و جنس آنچه در وقت او گنجید پیشکش نمود. بعد از ملاحظه خانه و درآمدن جمعی از نزدیکان در آنجا حکیم را به منصب دو هزاری سروراز ساخته، به دولت خانه معاودت نمودم.

روزی یکشنبه چهاردهم شعبان خانن به عیادت کمر شمشیر مرصع و خلعت [۱۶ ب] و فین خاصه سرافراز گردیده بخدمت دکی مرخص گشت و راجه سورجسنگه که از تعینات خدامت

مذکور بود، به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوار ممتاز شد. چون مکرر به عرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان آراد به رعایا و سکنه احمدآباد گجرات می‌رسد و ضبط حویشان و مسردم خود به واجبی نمی‌تواند کرد، صوبه مذکور ازو تغییر نموده به اعظم خان مرحمت فرمود و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلی خان پسر کسلان او به نیابت او روانه گجرات گردد. منصب جهانگیر قلی خان از اصل و اضافه سه هزار ذات و دوهزار پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد که به اتفاق موهنداس دیوان و مسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را بصل می‌داده باشند. موهنداس به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار مسعود بیگ به سبصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردیدند از بندهای حصور تربت خان به منصب هفتصدی ذات و چهارصد سوار و نصراالله خان بهمین منصب ممتاز گشتند. مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده در همین روز وفات نمود و مونس خان پسر او را به منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سرافراز ساختم.

روز چهارشنبه چهاردهم ذی حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسر متولد شد. نام او را بلند اختر نهادم. در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتی مرستاده که عقیده فرنگان این است که [۲۶ الف] این صورت شبیه حضرت صاحب قرانی است. در وقتی که ایلدرم با یزید بدست لشکر فیروزی اثر ایشان گرفتار آمد، نصرانی که در آن وقت حاکم استنبول بود، ایلچی با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و مصوری که همراه ایلچی ساخته بودند، صورت آن حضرت را شبیه کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشته باشد، هیچ تحفه پیش من بهتر از این نخواهد بود. چون به صورت وحلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابهی نداشت، خاطر به راست بودن این تسلی نمی‌شود.

نوروز چهارم از جلوس همایون

تحويل حضرت نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذی حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد و نوروز گیتی افروز به مبارکی و فرخی آغاز شد. روز جمعه ۵ محرم سنه ۱۰۱۸ ه. ق حکیم علی وهاب یافعی، حکیم بی نظیری بود و از علوم عربیه نیز بهره تمام داشت. شرحی بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تألیف نموده است. گذش [۲۶ ب] بر فهمش زیادتی داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسبیه بر ذتی. مجملًا بد باطن و شریر. النفس بود. در بیستم صفر میرزا برخوردار را به خطاب خان عالم سرافراز ساختم. از نواحی فتحپور هندوانه‌ای آوردند که به این کلانی تا حال دیده نشده بود. فرمودم که به وزن در آورند.

سی و سه سیر ونیم کشیده شد. روز دوشنبه نوزدهم ربیع الاول مجلس وزن قمری درخانه والد بزرگوارم ترتیب یافت. پاره ازان زر به عوراتی که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهر شد که بجهت نظام و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده‌ها را روانه سازم بنابرین بخواهر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد. فرمودم که سامان فرستادن اونموده ساعت رخصت تعیین نمایند. مه‌ابت خان را که بخدمت سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، به مصدحت بعضی خدمات حضور به درگاه طلبداشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرافرازی ساخته به عوض اوتعین نمودم و عبدالرزق بخشی را فرستادم که به جمع منصبداران آن لشکر حکم برساند که از گفته خان مذکور بیرون نرفته شکر وشکایت او را عظیم مؤثر شناسند. در چهارم جمادی الاول یکی از سزایان که قبیله مقراند بسز خصی نظر گذرانید که به طریق یزاده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر می‌داد. چون شیر ز نعمتهای الهی است و ماده پرورش بسیاری از حیوانات است. این امر غریب راشگون خوب دانستم. هشتم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصدی سوار سرافرازی ساخته و دارائی ولایت سورتیه که به چون گده مشهور است فرستادم. حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سی سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمان نامور گردانیدم. در شانزدهم کمر شمیر مرصع به رجه‌مان سنگه فرستاده شد. در بیست و دوم یست لك رویه بجهت مدد خرج لشکر [۳۰۶ الف] دکن که به همراهی فرزند پرویز تعیین یافته‌اند، از تحویل خزانچی علی حده نموده پنج لك رویه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت. روز چهارشنبه بیست و پنج جهاندار که قبل از این به همراهی قطب الدین خان کوه که به ولایت بنگاله تعیین یافته بود، آمده ملازمت نمود. به واقعی بهمن معلوم شد که او می‌جذوب مادر زاد است.

چون خاطر متعلق به سامان دکن بود به تاریخ غره جمادی الاخر امیرالامرا را نیز به خدمت مذکور تعیین نمودم و به عنایت خلعت و اسب سرافرازی گردید. کرم چند پسر جنگاته را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار نواخته به همراهی فرزند پرویز مقرر فرمودم. در چهارم ماه سبصد و هفتاد نفر سوار احدی به کومك لشکر رانا به همراهی عبدالله خان مقرر گشتند. يك صدر اسب نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهر کس از منصبداران واحدی که صلاح داند، بدهد. در هفدهم يك قطعه لعل که قیمت آن شصت هزار رویه بود به فرزند پرویز عنایت کردم و يك قطعه دیگر با دومر و اید که تخمیناً چهل هزار رویه می‌ارزد به فرزند خرم مرحمت شد. روز دوشنبه بیست و هشتم جنگته به منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافرازی گردید. در بیستم ماه رجب را جنگته به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار سر بلندی

رفت و بخدمت دکن مرخص گشت. روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار زنجرات آمده ملازمت نمود. رخصت شدن پرویز به مهم دکن؛ روز سه شنبه چهاردهم فرزندان پرویز را به خدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمودم. خلعت و اسب خاصه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد. و سرداران و امرائی که به همراهی او تعیین یافته بودند به قلدر مرتبه و حالت خود هر يك به عنایت خلعت و اسب و قیل و کمر و شمشیر و خنجر مرصع خوشدل و سرافراز گردیدند. هر انفر احدی در ملازمت پرویز به خدمت دکن تعیین نمودم. در همین روزها عرض داشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را در کوهستان و جاهای قلب تعاقب نموده [۳۶۳ ب] چند زنجیر قیل و اسباب اوبلدست افتاد. چون شب درآمد جانی بتك پا بیرون برده بدر رفت. چون کار را بسروتنگی ساختم عقرب گرتار خواهد گشت یا بقتل خواهد رسید. خان مذکور را به منصب پنجه راری سرافراز ساختم و تسبیح مروارید که به دهرار رویه می ارزید به پرویز عنایت شد. چون ولایت خاندیس و برار به فرزندان مشارالیه داده شده بود، قعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سیصد رأس اسب به همراهی او مقرر گشت که به احدیان و منصبداران و هر کس که لایق عنایت باشد، بدهد. در بیست و ششم سیفخان باره به منصب دهرار و پانصدی ذات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرافراز گردید و به خدمت فوجداری سرکار حصار مقرر گشت.

روز دوشنبه چهارم شعبان يك زنجیر قیل به وزیر خان عنایت شد. در جمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بنگ و بوره که منشاء فسادهای کلی است، در بازار فروشند و قمارخانه ها را بر طرف سازند و درین باب تأکید تمام نمودم.

در بیست و پنجم شیری از شیر خازا خاصه آوردند که به گاوجنگ اندازند، مردم بسیار بهجت تماشا ایستاده جماعه رجو گیان هم بودند شیر به یکی از جو گیان که بوهنه بود، به طریق یازی ۱۰۰ از روی غضب متوجه شده او را بزمین انداخت و چنانچه به ماده خود جفت می شود با همان طریق، بالای جولای بر آمده جتیدن گومت روز دیگر هم همان طور حرکتی نموده چند نوبت این حرکت از نو به وقوع آمده. چون تغیت چنین امری دیده نشده بود و غرایب تمام داشت توشه شد. در دوم رمضان غیاث خان حسب الانماس اسلام خان به منصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار سرافراز گردید. فریدون خان برأس را به منصب دهرار و پانصدی ذات و دهرار سوار ممتاز ساختم. هر از تولیچه طلا و نقره و هزار رویه در روز تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که به اصطلاح هندوان سنگرات می گویند تصدق نموده [۳۶۴ الف] شد. در دهم ماه مذکور ولی به شاه بیگ خان یوزی مرحمت کردم. و سلام الله عرب که از جوانان قرار داده عرب است، در خوشان مبارک حاکم در قول بنا بر توهمی که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بسود، به

ملازمت من آمد. او را نواخته به منصب چهارصدی ذات و دوست سوار سرافر زساختم. مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه متصدار و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد و پنجاه رأس اسب نیز حواله یکی از بندهای درگاه شد که به پرویز رساند. در روز جمعه سیزدهم مضمونی به خاطر رسید و این غزل در سلك نظم درآمد. غزل:

۱ من چون کتم که تیر غمت بر جگر رسد

تا چشم نارسیده دگر برد گر رسد

۲ مستانه میخرامی و مست تو عالمی

اسپند میکم که مبدا نظر رسد

۳ مدهوش گشته ام که پیویم ره وصال

فریاد از آن کنم که مبدا خبر رسد

۴ در وصل دوست مستم و در مهر یقین

داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد

وقت نیاز و عجز جهانگیر سر نه

امید آنکه شعله نور اثر رسد

روزی کتبه پانزدهم پنجاه هزار رویه ساچی به خانه صبیبه مظفر حسین میرزا، پسر سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستاد، و هفدهم ماه مبارک خان شبروانی به منصب هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز گردید و پنجاه هزار رویه نیز به او مرحمت کردم و چهار هزار رویه به حاجی بن اوزبک عنایت شد. در بیست و دوم یک قطعه لعل و یک دانه مروارید به شهریار شفقت کردم. یک لک رویه مدد خرج گویان به جماعه اوبماقات که به خدمت دکن تعیین یافته بودند داده شد. دو هزار رویه به فروخ بیگ مصور که از بی بدلان عصر است لطف نمودم. چهار هزار رویه بجهت خرج بابا حسن ابدال فرستاده شد و هزار رویه حواله ملا علی احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرش حضرت [۶۴ ب] شیخ سلیم به روضه ایشان صرف نمایند. یک قیل به محمد حسین کاتب و هزار رویه به خواجه عبدالحق انصاری مرحمت شد. به دیو نیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تنخواه دهند. به برادر زاده بادی چند قانونی گوی سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده و ماهیانه قرار داده به دکن نزد پرویز برد و پنج لک رویه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت.

روز پنجمین چهارم شوال اسلام خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز گردید. ابوالبی اوزبک به منصب یک هزار و پانصدی و ظفرخان به منصب دوهزار و پانصدی امتیاز یافتند. دوهزار روپیه به بدیع الزمان میرزا پسر شهرخ و هزار روپیه به تیهان مصر مرحمت شد و حکم کرد که ندره به جمعی مرحمت شود که پله منصب آنها سه هزار و سی و پانزده رسیدند. پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عماراتی که در آنجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رسانند.

وقوع خسوف ماه: روز دوشنبه سیزدهم چهارگهري از روزمانده ماه آغاز گرفتن نمود به مرتبه که تمامی جرم آن منخسف گشت. و تا پنج گهري شب گرفته بود. بجهت دفع نحوست آن خود را به طلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از قبل و اسب و غیره تصدق کردم. قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد. فرمودم که به مستحقان و فقرا قسمت نمودند. در بیست و پنج دخرام چند بندیل به التماس بدر او به خدمت گاری خود گرفتم و به میر فاضل برادر زاده میر شریف که به فوجداری قبوله و آن نواحی مقرر شده بود یک فیل عایت فرمودم و عنایت الله به خطاب عنایتخان سرافراز شد.

چهارشنبه غره ذی قعدة باری چند به منصب پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت و یک قضیه کهنه [۵۶ الف] مرصع به فرزند بابا خرم مرحمت شد. ملاحظاتی که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود، پیغام داده بودم، آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود و تخمناً بیست هزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید. میر جمال الدین حسین که در برهانپور بود و به حضور او طلب داشته بودم آمده ملازمت کرد. دوهزار روپیه به شجاعت خان دکنی مرحمت شد. در ششم ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به برهانپور برسد، عرض داشت خانخانان و مرا رسید که دکنیان جمعیت نموده در مقام فساد اند. چون معلوم شد که با وجود تعیین پرویز و لشکری که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بهمدد و کمک احتیاج دارند، به خاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و به عنایت الهی خاطر از آن مهم جمع نمایم. در این اثنا عرض داشت آصف خان هم آمد، که توجه حضرت بدین جانب لایق اقبال روز افزون است و عرض داشت عادل خان بیجاپوری رسید که اگر یکی از متمدن درگاه باین طرف مقرر شود که ملتسمات و مستدعیات خود را با و بگویم تا او به عرض اشرف رساند امید هست که باعث صلاح حال این بنده ها گردد. بنابراین مقدمات با امرا و دولتمخواهان کنکاش نمودم تا هر کسی را آنچه بخاطر رسید به عرض رساند. فرزندخان

جهان عرض کرد که با آنکه چندی از امرای معتبر بجهت تسخیر آن ملک مرخص شده باشند، توجه حضرت به نفس نفیس ضرورتیست. اگر حکم شود بنده هم به ملازمت شاهزاده پرویز برود. و این خدمت را در ملازمت ایشان انشاء الله به تقدیم رساند. همه دولتخواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود. با آنکه هرگز جدائی او را بحاطر قرارداد داده بودم، چون مهم کلانی بود، به ضرورت رضا دادم و فرمودم که به مجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد، بوقوف متوجه ملازمت شود و زیاده از يك سال در آن حدود [۶۵ ب] نباشد.

روز سه شنبه هفتم ذی قعدة اختیار ساعت رخصت او بود، خلعت خاصه زر دوزی و اسپ خاصه با زین مرصع و کمر شمشیر مرصع و قیل خاصه عنایت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد. و فدائی خن را که از بنده‌های صاحب اخلاص است خلعت و اسپ و مدد خرج لطف نموده به منصب هزاری دات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم، و همراه خان جهان تعیین نمودم که اگر کسی را نزد عدل خان حسب الائتماس او باید فرستاد، او را روانه گرداند و بگویند که در زمان حضرت عرش آشپزی از جانب عادل خان همراه پیشکش او آمده بود، او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ و خلعت و زر عنایت کردم. و از امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان به خدمت دفع رانای مقهور تعیین بودند، مثل راجه نرسنگه دیو و شجاعت خان و راجه بکرماجیت و غیره با چهار پنجهزار سوار به کومک فرزند خان جهان تعیین شدند و معتمد خان را به دفع غن فرستادم که آن مردم را سزا ولی کرده دراجین به خان جهان همراه سازد، و از مردم در خانه شش هرات هفت هزار سوار مثل یوسف خان باره و حاجی بی-اوزك و سلام الله عرب برادرزاده مبارك عرب که ولایت جوزیه و ذوقول و آن نواحی در تصرف دارد و دیگر نزدیکان و منصبداران همراه و ساختم و در وقت رخصت هر يك را به اضافه منصب و خلعت و مدد خرج سرافراز نمودم و محمد يك را بخشی لشکر ساخته ده لك روپیه مقرر ساختم که همراه سازند. به پرویز اسپ خاصه و به خاندانان و دیگر امرا و بنده‌های که تعیین یافته آن صوبه بودند، خلعتها مرحمت نموده فرستادم. و بعد از اتمام این امور به قصد شکار از شهر برآمدم و هزار روپیه به میر علی اکبر عنایت شد. چون فصل رسیده بود، به ملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر نقصانی به مزارع رعایا برسد و با وجود آنکه قوریساول را با جمعی از احمادیان [۶۶ الف] بجهت ضبط زراعت تعیین نموده بودم چندی را حکم فرمودم که منزل به منزل ملاحظه پایمالی نموده عرض نقصانی که به زراعتها برسد به رعایا زرمی داده باشند و دوهزار روپیه به دختر خانخانان کوچ دنیال و هزار روپیه به عبدالرحیم خر مدد خرج گویان و هزار روپیه به قباچای دکبی مرحمت نمودم. در دوازدهم خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و

اضافه به منصب هراری ذات و بانصد سوار و بهادرخان برادر دیگر به منصب ششصدی ذات و سیصد سوار سرافراز گشتند درین روز دو آهوی شاختارویک آهوی ماده شکار شد. در سیزدهم يك اسب خاصه برخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هراری ذات و بانصد سوار سرافراز ساخته پنجهزار رویه مدد خرج عنایت کردم و همراهی خانجهان به خدمت دکن رخصت شد. در این روز دو آهوی نروسه آهوی ماده شکار شد. چهارشنبه دهم يك نیله گاو ماده و يك چهکاره به بندوق رده شد. در هفدهم قطعه لعل و يك دانه مروارید جهانگیر قلی خان از گجرات و افیون دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر کهنیت فرستاده بود به نظر گذشت.

بیستم ماه يك ماده شیر و يك نیله گاو به بندوق زده شد. دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انوهی جنگل و بسیاری درخت از نظر ناپدید گشتند. حکم شد که تفحص نموده بدست درآورند. چون به منزل رسیدم یکی از شیر بچه را فرزندم خرم آورده از نظر گذرانید و روز دوم مهلت خان بچه دیگر گرفته حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی که نیله گاوی و به قابوی زدن نزدیک ساخته بودم ناگاه جلوداری و دو کهار ظاهر شدند و نیله گاو دم خورده بدر رفت. از عایت اعتراض فرمودم که جلودار و همانج کشته پاهای کهاران بویده بر سر سوار ساخت گرد اردو بگردانند تا دیگری نیله گاو کلانی را به قراولی اسکندریان به بندوق زدم و او را به منصب ششصدی ذات و بانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم [۶۶ ب] روز جمعه بیست و چهارم صفدرخان که از صوبه بهار آمده بود به سعادت کورنش سربلندی یافت. یکصد مهر نذر و يك قبضه شمشیر و پنج فیل از پیشکش گذرانید. فیل نرمقبول افتاد. در همین روز یادگارخواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یکجلد مرفع و چند رأس اسب بادیگسر تحف پیشکش گذرانید و به خلعت امتیاز یافت.

روز چهارشنبه ششم معزالملك که از خدمت بخشگیری لشکر رانای مقهور تغییر یافته بود بیمار و خراب آمده ملازمت نمود در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم خر را با وجود تقصیرات کمی گناههای او را عفو فرموده به منصب یوزباشی و بیست سوار سرافراز ساختم و فرمودم که کشمیر رفته به اتفاق آنجا محله مردم قلیچ خان را و سایر جاگیرداران و ویمات نوکرو غیر نوکر دیده طومار واقعی به درگاه آورد. کشورخان ولد قطب الدین خان از قلعه رهناس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت.

نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم بعد از دوپهر و سه گهري حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سه دت است، تحویل نمودند. در این ساعت فیض بخش در مقام ناگ تهل که ذمواضع پر گنه باری بوده باشد، مجلس نوروزی ترتیب داده به سنت پدر بزرگوارم، بر تخت جاوس نمودم. صباح آن روز نوروز عالم امروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بارعم داده جمیع بندها و امرای درگاه به سعادت کورنش و تسلیم مبارکباد سرا سرار گشتند. پیشکشی بعضی امرا از نظر گذشت، خان اعظم يك دانه مروارید که چهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید. و میران صدر جهان بیست و هشت دست ج تور شکاری از بازو و جره با دیگر تحف به نظر گذرانید. مهت خان دو صندوق چه کار فرنگی که اطراف آن را به نختهای ناز و صدف ترتیب داده بودند هر چه در درون آن نهاده می شد، از بیرون به نوعی می نمود که گویا هیچ جایی نیست پیشکش نمود. کشورخان بیست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید. همچنین هر کس از بندهای درگاه [۶۷ الف] تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند. نصراله پسر فتح اله شربتچی به تحویل داری پیشکش مقرر گشت. سارنگ.

دیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعیین یافته بود، بجهت پرویز و هریک از امرا تبرک خاصه سرا را از ساختم. به شیخ حسام الدین ولد غازی خان بدخشی که صریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه و خرجی سال شقت نمودم. روز دیگر نوروز به قصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دو نر و یک ماده شکار شد. به احدیانی که آثار جلالت طاهر نموده به شیر درآمده بودند، انعامها داده به زیادتی ماهانه سرا را از ساختم. به درباری بیست و ششم ماه مذکور اکثر روزها به شکار نیله گاو و مشغولی داشتم. چون هوا رو به گرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید به جانب روپ پاس توجه نموده چند روز دیگر در آن نواحی شکار آهون نمودم.

روزشه غره محرم سنه هزار و نوزده روپ خاص که روپ پاس آبادان کرده است پیشکشی که ترتیب داده بود، به نظر گذرانید. آنچه خوش آمد، درجه قبول یافته تمه به انعام او مقرر گشت. در همین ایام با یزید منگلی ویرادان او که از صوبه بنگاله آمده بودند، به سعادت کورنش سرا را از گشتند. سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز از احمد آباد گجرات آمده بود، به دین سعادت امتیاز یافت و یک زنجیر فیض پیشکش گذرانید. فوجداری صوبه ملاخان از تغیر تاجخدا به ابولی او و یک مرحمت شد. دوشنبه سیوم نزول جلال در باغ مندا کر که در نزدیکی شهر است واقع [۶۷ ب] شد. صباح آن ساعت دخول شهر بود. بعد از گذشتن يك پهر و دو گهري سوار شدم. تا ابتدای

معموره بر اسب سواری نموده چون سوار شهر ظاهر گشت، بجهت آنکه از خلائق از دور و نزدیک دید سواری فیل اختیار نمودم و از دو طرف راه زرافشانده بعد از دوپهر در وقتی که متجمان اختیار نموده بودند به مبارکی و خرمی به دولتخانه همایون داخل گشتم. بنابر رسم مقرر ایام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آئین بسته بارگاہی آسمان تمثال ایستاده کرده بودند. بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود، از نظر اشرف گذرانید. آنچه از هر قسم و هر جنس خواه جواهر و خواه قمشه و امتعه پسند خاطر به گزین گردید، قبول فرموده تتمه در بهانعام او مقرر ساختم، به مشرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانورانی که از روز آمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد، معروضدارند. به دین موجب به عرض رسانیدند که در مدن پنجاه و شش روز یک هزار و سیصد و شصت و دو جانور جاندار زپرند و وچرند شکار شده بود. هفت عدد شیر، یله گاو نر و ماده هفتاد و سه سیاه پنجاه و یک راس، سایر جانوران از ماده آهو و قره قویروغ و غیره هشتاد و دو راس، کلنگ سیاه و طاوس و سرخاب و سایر جانوران پرند یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست و سه عدد. روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهمبایت و سورت آمده سعادت ملازمت دریافت. حواهر و مرصع آلات و ظرفها و آلات طلا و نقره به کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفه های غیر [۸۶۸ الف] مکرر آورد. و غلام حبشی و اسپان عربی و از هر قسم چیزی که به خاطر رسید آورده بود. چنانچه در عرض دویم ماه تحفه های او ز نظر گذشت و اکثر مرضی خاطر ما گردید. درین روز صفدر خان که به منصب هزاری و پانصد سوار سرافراز بود، ریادتی منصب که پانصدی ذات و دوست و سه پاسبان و ممتاز گشته به عنایت علم سر بلندی یافت و به جگر سابق خود مرخص گردید. و به کشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد. و یک زنجیر فیل فوج بجهت افضل خان به حواله پشتون پسر او شد که به پدر خود ببرد. به خواجه حسین که از نابیر خواجه معین الدین چشتی است به مبعده همه ساله هزار و پانصد روپیه عنایت نمودم یوسف و زلیخای به خط ملا سرعلی مصور و مذهب جلد طلا به غایت تکلف و صفا که هزار و مهر قیمت دارد، خان خانان پیشکش فرستاده بود، معصوم وکیل او آورده گذرانید. تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است، هر روز پیشکش چندی از امرا و بنده های درگاه به نظر گذشت و از نفایس پیشکش هر کس آنچه پسند خاطر می افتاد، قبول نموده تتمه را باز می دادند. روز پنجمه سیزدهم مطابق نوزدهم فروردین ماه روز شرف که روز خرمی و خوشحالی حضرت نیر اعظم بود فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و به امرا و سایر بنده ها حکم شد که هر کس، بخواش صبیعت خود هر چه می خواسته باشد اختیار نماید اکثری شراب و چندی مفرح

و بعضی از افیونیات آنچه خواستند خوردند و مجلس شگفته گشت. دیگر جهانگیر قلی خان از گجرات یث تخت نقره منبت مصور به روش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود، به نظر گذشت بهمهاسنگه نیز علم شفقت شد. در ابتدای جلوس مکرر [۸۶۸ ب] حکم کرده بودم که من بعد هیچکس خواهه سرانکند و خرید و فروخت نشود و هر کس که مرتکب این عمل گردد گندهکار باشد، درینولا افضلخان چندی ز آن بدکاران را از صوبه بهار فرستاد، که بدین عمل شنیع قیام می نموده اند آن ییعاقتبان را فرمودم که حبس مؤبد نموده نگاهدارند.

در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب روی داد جمعی از قوالان در حضور سرود می گفتند و سید شاه بروش تقلید سماع می نمود. و این بیت امیر خسرو که: بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله گهی

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

میان خانه این سروده بود. من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم. ملا علی مهرکن که دفن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتکاری قدیم داشت، و در ایام خرد سالی ها که سبق پیش پدرم او می خواندم، پیش آمده چنین نقل کرد، که از پدر خود شنیده ام، که روزی شیخ نظام او بیا کلاهی برگوشه سر نهاده در کنار آب چون بالای پشت بامی تماشای عبادت و پرستش هندوانی نمودند در این اثنا میر خسرو ظاهر می شود شیخ بدیشان متوجه شده می فرمایند که این جماعت ر می بینی؟ و این مصراع را بر زبان جاری می سازند. ع

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میر بی نامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصراع ثانی را که: ع

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

می خوانند. ملای مشارالیه چون سخن را بدینجا رسانید و کلمه آخر مصراع ثانی را که بر سمت کج کلاهی پرزبانش جاری شد، حال براه متغیر گشته بیخود افتاد و مرا از افتادن او وحشتی عظیم شده بر سر او حاضر شدم اکثری را مظنه شد که مگر صرع حادث گشته است. اطباء می که در خدمت حاضر بودند، مضطربانه بی تشخیص مرض و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شده هر چند دست و پا زدند بحال نیامد. او خود در مرتبه ولی که افتاده بوده است جان بجان آفرین تسلیم نموده. چون بدن فی الحمله حرارتی داشت، گدمن می بردند که شاید جانی باقی بوده باشد بعد از اندک زمانی ظاهر شد که کار از کار گذشته و فرو رفته است. او را از مجلس مرده برداشته بمنزل و مقامش بردند. این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بسود. میلی بجهت کفن و دفن او به فرزندانش فرستادم و صباح آن او را به دهلی نقل نموده بدگورخانه آبا و جد ادش

مسفون ساختند.

روز جمعه بیست و یکم کشور خان که به منصب هزار پانصدی سرافراز بود، به دوهزاری ذت و سوار سرامراز گردید و به عنایت اسپ عراقی ارطویله خاصه و خلعت و قیل خاصه بنام بخت جیت نوازش یافته به خدمت فوجداری ملک اوده و تنبیه و تأذیب متمردان آن حدود مرخص گشت. بایزید منگلی به خلعت و اسپ ممتاز گردیده به برادران به همراهی کشور حکم شد. قبلی از حلقه خاصه عالم کمان نام به حبیب الله خو به نموده جهت راجه مان سنگه عنایت کرده فرستادم. به کیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد. به عرب خان حاکمیراد جلال آبد فیل شفقت شد. در این ایام افتخار خان فیل نادری از بنگاله پیشکش فرستاده بود. چون پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه نمودم. احمد بیگ خان که به سرداری لشکر بنگش معین است بنا بر نیکو خدمتیها با فرزندان به اضافهای منصب سرافر ز گشتند. منصب خاصه او دوهزار ذت [۹۰۰ ب] و پانصد سوار بود پانصدی دیگر بر ذات او اضافه مرحمت شد. تختی طلای مرصع کاری بجهت پرویز و سربچ که مه لعل و مروارید ترتیب یافته بود، به بیست و یک هزار روپیه قیمت شد، بجهت خان جهان به دست حبیب پسر سربراه خان به برهاتپو عنایت کرده فرستادم. درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان به سنپاسی آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است، در مذاق این جاهل جا کرده. عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عمزاده های خود را درین ضلالت با خود شریک ساخته بوده است. چون این معنی شنیده شد به مجرد اندک نرسانیدن مقدمه چند خودها مذکور ساختند که ذکر آن کراهبت تمام داشت. تأذیب و تنبیه آن را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق به قید مؤبد محبوس ساختم و عبد اللطیف را یکصد دره جد فرمودم که در حضور زدند. این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بود تا دیگر جاهلان امثال این امور هوس نکنند.

روز دوشنبه بیست و چهارم معظم خان به دهلی مرخص شد تا متمردان و مفسدان آن نواحی را گوشمال دهد. به شجاعت خان دکنی دوهزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درمن را که بجهت بردن فرامین به بنگاله و مرحمتیهایی که بهر یک از امرای آن صوبه واقع شده بود، حکم کرده بودم مرخص ساختم. اسلام خان را نظر بر ترددات و خدمات شایسته، به منصب پنجهرداری ذت و سوار و خلعت خاصه سرافراز ساختم و به کشورخان نیز خلعت خاصه و به راجه کلیان [۷۵ الف] اسپ عراقی و همچنین به سایر امرا به بعضی خلعت خاصه و به بعضی اسپ مرحمت نمودم. فریدون برلاس که به منصب هزار و پانصدی ذت و هزار سیصد سوار سرافراز بود، به دوهزاری ذت و پانصد سوار ممتاز گردید.

در شب دوشنبه غره ماه صفر بنا بر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبردار شدن و فرو نشاندن آتش اسباب و اشیای بسیار سوخته شد. بنا بر تسلی خاطر خواجه تعدادی زیانی که به او رسیده بود، چهل هزار روبه مدو مرحمت نمود و به سیفخان باره که برداشته و نواخته من بود علم مرحمت نمود. معزالملك را که به دیونی کابن تعیین یافته بود، دوصدی ذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و دویست و بیست و پنج سوار بوده افزوده مرخص ساختم. روز دیگر پهل کتاره مرصع به جواهر قیمتی به خان جهان مرحمت نموده به برهاتپور فرستادم.

شکایت پیوه زنی علیه مقرب خان: چون پیوه زنی از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهمبایت به زور کشیده گرفته بود بعد از مدتی که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم، چنین گفت که به اجل موعود مرده، بنابراین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند. بعد از جستجوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و بانی این تعدی او بوده سیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان کم نموده، ده این ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خروجی راه مرحمت کردم. چون در روز یکشنبه هفتم ماه قران نحسین واقع شده بود تصدقات اطلا و نقره و سایر فطرات و اقسام حیوانات به هرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر معالک محروسه تقسیم نماید. شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفی را که به عنوان درویشی و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند. طسیده [۷۵ ب] صحبت داشته شد. رفته رفته مجلس به سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد. خالی از کیفیت و حالت نبودند... بعد از انعام صحبت به هریک زرها داده مرخص ساختم... چون مقرر میرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان آذوقه قندهار و ماهیان به برق اندازان قلعه مذکور عرض داشت نموده بود، فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند. به تاریخ نوزدهم ماه اردی بهشت سنه پنجم جلوس مطابق چهارم صفر در پشته که حاکم قشین صوبه بهار است امری غریب و حادثه عجیب روی داد، و افضل خان حاکم صوبه مذکور به کور کپور که به تازگی به جا گیر و مقرر گشته بود و ز پشته تا آنجا شصت گروه مسافت است، متوجه می شود، و قلعه و شهر را بشیخ نارسی و غیاث زینخانی دیوان آنصوبه و جمعی از دیگر منصبداران می سپارد و به گمان آنکه درین حدود غنیمت نیست خاطر ز محافظت قلعه و شهر چنانچه باید جمع نمی سازد و بحسب اتفاق در همین ایام قطب نامی مجهولی از مردم و چه که حقیقت سر اورشته فتنه و فساد بود به درویشان لباس به ولایت اجینه که در نواحی پشته واقع است در می آید و به مردم آنجا که از مفضان مقررند، آشایی پیدا کرده اظهار می کند که من خسروام که از بند یخانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام، اگر بهمن

همراهی نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد از آنکه کاری سرانجام یابد مدار دولت من بر شما یان خواهد بود. مجملات بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود منفق ساخته، مشخص آنها می سازد که من خسرو ام و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود و علامت آن به نظر می آمده است بدان گمراهان می نموده و می گفته که در بند خانه کتوری بر چشم من بسته بودند، این علامت آن است [۷۱ الف] و بدین تزویر و سریب، جمعی از سوار و پیاده بر سر و جمع می شوند و خبر یافته بودند که افضل خان در پشته بیست این معنی را فتوری عظیم دانسته، ایغا می نماید و دوسه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را به شهر می رساند و به هیچ چیز مقید نشده روبرو به قعه می کند و شیخ بنارسی که در قلعه بود، خبر یافته مضطربانه خود را به در قلعه می رساند و غنیمت که در جلوی ریز می آمده، فرصت آن نمی دهد که دروازه قلعه را ببیند و به اتفاق غیاث از راه کهر کی خود را به کنار آب می رساند و کشتی به دست آورده قصد آن می کند که خود را به افضل خان رساند. آن مفسدان به خاطر جمع به قلعه درآمده اموال و اسباب افضل خان را با خزانه پادشاهی به تصرف در می آورند. جمعی از یدولان واقع طلب که در شهر و تواحی بودند، به سراو جمع می شوند. این خبر در گورکپور به فضل خان می رسد و شیخ بنارسی و غیاث هم از راه آب خود را می رسانند و کتابات از شهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو می گوید، به تحقیق خسرو نیست. افضل خان تکیه به فضل و کرم الهی و بدولت و اقبال ماسموده، بیتوقف بر سر آن مفسدان روانه می گردد، و در عرض پنجروز خود را به حوالی پشته می رساند. چون خبر آمدن او به آن حرامزاده و مفسدان می رسد قلعه را به یکی از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خود را توفیق نموده چهار گروه از شهر به استقبال بر می آیند، و در کنار آب بن بن جنگ می شود و به اندک زد و خوردی سلك جمعیت آن تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق می گردند. و از غایت اضطراب دیگر باره آن یخت برگشته با چندی به قلعه در می آید و افضل خان سردپی او نهاده امان نمی دهد که در قلعه را توانند بست مضطربانه به خانه افضل خان درآمده آن خانه را قایم می سازد و تساسه پهر در آن خانه بوده زد و خورد می نماید و تخمینا سی کس را به زخم ضایع می سازد و بعد از آنکه همراهان او به جهنم می روند و خود عاجز و زبون می شود به امان برآمده افضل خان را می بیند. به جهت تسکین این ماده قساد افضل خان در همان روز او را به قصاص رسانیده چندی [۷۱ ب] از همراهان او را که زنده به دست درآمده بودند، مقید می سازد. این اخبار متعاقب یکدیگر به مسامع جلال می رسد شیخ بنارسی و غیاث زین خانی و دیگر منصبدارانی که در حفظ و حراست شهر و قعه تقصیر نموده بودند، به آگره طلب داشتند و فرمود که همه را سرودش تراشیده و معجز پوشانیده و بر خر سوار کرده برگرد شهر و بازار

گردانیده اند تا باعث تسیه دیگران گردد.

چون درین ایام عرایض پرویز و امرای نعمات دکن و دولخواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوری التماس و استدعا دارد که میر جمال لدین حسین انچورا که مجموع دنیا داران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا به آن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد. و بعد به آنجا را حسب الاستصواب عادل خان که طریقه دولخواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دهد و به همه جهتی تفرقه و وحشت را از خاطر او دور ساخته و دلای او نموده، از لطافت و عنایت پادشاهی او را امیدوار سازد. بنابر حصول این مدعا میر مومی الیه را به تاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ده هزار رویه انعام مرحمت نمود و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود، به جهت آنکه به کمک برادر خود اسلام خان روانه بنگاله گردد، پانصدی ذات و سوار افزودم. در همین ایام به جهت تنبیه و تأدیب بکرماجیت زمیندار ولایت مانده که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده است مهاسنگه پسر زاده راجه همان سنگه را تعیین نمودم که هم به دفع متمردان آن سرزمین قیام و اقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که در آن نواحی واقع است، عمل نماید. روز هشتم ماه مذکور فیلی را به شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم.

چون حاکم جلال آباد از خرابی قلعه آنجا عرض داشت نموده بود، حکم نمودم که از خزانه لاهور آنچه به جهت تعمیر قلعه مذکور درگاه دشد برده صرف نمایند افتخار خان در بنگاله خدمات [۷۲ الف] پسندیده به تقدیم رسانیده بود، حسب التماس صاحب صوبه آنجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه نمودم. به تاریخ بیست و هشتم عرض داشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتمل بر سفارش بعضی ندهای که در طلب که به همراهی او به دفع امرای مقهور مردود تعیین بودند، به عرض رسید. چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری و کار طلبی غزنین خان جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و صیصد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد سوار افزودم و همچنین درخور خدمت هر یک از آن بنده ها به زیادتى منصب سرافراز گردیدند. دولت خان که به جهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل از این به الله آباد مرخص گشته بود، روز چهارشنبه چهارم ماه مهر آمده ملازمت کرد و آن تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب نخته سنگیست از غایت سیاهی و براقی بسیار بر آند که زقسم سنگ محک بوده باشد. طول آن چهار ذرع و نیم پا کم و عرض آن دو ذرع و نیم و یک طسو و حجم آن سه طسو بوده باشد. اطراف آن را به سنگ تراشان ماهر فرموده ام که ایات مناسب نقش کرده اند و پایها هم از آن قسم سنگ براق نصب نموده اند. اکثر اوقات بر آن تخت می نشینم. عبدالسبحان به جهت

بعضی تفصیرات در بندخانه مقید بود. چون برادر او خان عالم ضامن و متعهد کار او شد، او را از قید بر آورده به منصب هزاری ذات و جهاد صد سوار سرافراز ساختم و به فوجداری صوبه الله آباد تعیین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم، و تربیت خان را به فوجداری سرکار لور فرستادم. به تاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خان جهان به عرض رسید که خانخانان حسب الحکم به رفاقت مهابت خان روانه درگاه گشت و میر جمال الدین حسین که به رفتن بیجاپور اذدرگاه تعیین یافته بود از برهانپور به همراهی و کلای عادل خان متوجه بیجاپور شد. در تاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضی خان به صاحب صوبگی بجنب که از اعظم ممالک محروسه است سرافراز ساخته. شال خاصه مرحمت فرمودم تاجخان [۷۲ب] را که در صوبه ملتان بود، به دارای کابل تعیین فرموده بر منصب سابق او که سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود، پانصد سوار دیگر افزودم. حسب التماس عبداللہ خان فیروز جنگ پسر راناشکر نیز به ضافه منصب سرافراز گشت. مهتاج خان که قبل ازین به جهت تحقیق جمعیت امرای تبینات دکن و آوردن خانخانان به برهانپور مرخص گشته بود، چون به نواحی آگره رسید خانخانان را در چند منزل شهر گذاشته خود پیشتر آمد و به سعادت کورنش و آستانبوسی سرافراز گشت و بعد از چند روز به تاریخ دوم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد. چون در باب او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع و غیر واقع از روی فهمیدگی خود عرضداشت نموده بودند، خاطر از او منحرف گشته بود آن التفات و عنایتی که همیشه درباره و می کردم و از پدر بزرگوارم دیده بودم این بار به فعل نیامده و درین سلوک به حق بودم چرا که قبل ازین خط تعهد خدمت صوبه دکن به مدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز بادگیر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته بود. بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت نکرده در هنگامی که حرکت لایق نبود، و سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده، سلطان پرویز لشکرها را به بالاگهاتی بر آورده رفته رفته به واسطه بی التفاتی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف رائیهای ناصواب کاری کشید که غله تعسر تمام پیدا کرده یک من به مبلغها به دست در نمی آمد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچگونه کاری از پیش نرفت و اسب و شتر و دیگر چهارپایان ضایع شدند و ببار مصلحت وقت صلح گونه با مخالفان تیره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور بازگردانید. چون معامله خوب نشست این تفرقه و پریشانی را مجموع دولتخواهان از نفاق و بی سرانجامی خانخانان دانسته، درین باب عرایض به درگاه ارسال داشتند. گرچه این معنی مطلق باور نمی قدد غایتا این خدشه بخاطر راه یافت تا آنکه عرضداشت خان جهان رسید که این خلل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داد. با این خدمت را باز باید بدو گذاشت یا او را به درگاه طلبیده این نواخته برداشته [۷۳ف]

خود را بدین خدمت تعیین فرموده سی هزار سوار معین مشخص به کمک این بنده مقرر داشت تا در عرض دو سال تمام ولایت پادشاهی را که در تصرف عظیم است، مستخلص ساخته و قلعه قندهار و دیگر قلعه‌های سرحد را به تصرف بنده‌های درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم. و اگر این خدمت را در مدت مذکور به انصراف نرسانم از سعادت کورتش محروم بوده روی خود را به بنده‌های درگاه نمایم. چون صحبت میان سرداران و بخانان به اینجا رسیده بود بودن او را در آنجا مصلحت ندیده سرداری را به خان جهان تفویض فرمودم و او را به درگاه طلب داشتم بالفعل سبب بی توجهی وی التفاتی اینست، بعد از این آنچه ظاهر گردد در خوردن آن از مراتب توجه وی بی توجهی به عمل خواهد آمد.

سید علی باره که از جوانان مقرر است نواخته پانصدی ذات و دوست سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و پانصد سوار بود، افزودم. داراب و لدخانان را به منصب هزاری ذات و سوار سرافراز ساخته سرکاری غازیپور را به جاگیر او مقرر داشتم. قبل از این صیه مظفر حسین ولد سلطان حسین میرزای صفوی حاکم قندهار را به فرزند سلطان خرم نامزد نموده بودم درین تاریخ هفدهم آبان چون مجلس طوی منعقد گشته بود، به خانه بابا خرم رفته، شب نیز در آنجا گذرانیدم و کثر مرا را به خلعت سرافراز ساختم و چندان از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی میرت از بند خلاصی یافتند و یک لک روپیه که اسلام خان از پرگنات خالصه تحصیل نموده بود، چون بر سر لشکر و خدمت بود به انعام او مقرر داشتم. باره صلاح و نقره از هر جنس زروغله به معتمدان داده مقرر داشتم که به فقوای آگسره تقسیم نمایند. در همین روز عرض داشت خان جهان به عرض رسید که ایرج و لدخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده، حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابوالفتح بیجاپوری حکم شده بود، چون مشار الیه مرد کار آمدنی بود از فرستادن او بالفعل باعث نو میدی دیگر سرداران دکن که قولها به جهت ایشان رفته می شد بنا بر آن، او را نگه داشت و حکم شده بود که چون کیشوداس پسر رای کلرا که [۷۳۷] در خدمت پرویزی باشد، طلبیده ایم، اگر در فرستادن او اهمالی رود خواهی نخواهی او را روانه خواهی ساخت. چون این معلوم پرویز گشت فی الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه از زبان من عرض داشت خواهی نمود که چون حیات خود را به جهت خدمت آن حدای مجزی می خواهم وجود و عدم کیشوداس چه خواهد بود که در فرستادن او ایستادگی نمایم. غایتا خدمتگاران اعتباری مرا که به هر تقریب طلب می دارند باعث نو میدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بیغایتی صاحب و قبله می شود. دیگر امر از حضرت است.

ز تاریخی که قلعه احمدنگر به سعی برادر مرحوم دانیال به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد، تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا به خواجه بیگ میرزای صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسب است، مقرر بوده، بعد از آنکه شورش دکیان مقهور بسیار شد، قلعه را محاصره کردند در لوازم جانی و قلعهداری تقصیر نکرد. تا آنکه خانخانان و امرا و سردارانی که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت برویز متوجه دفع و رفع مقهوران شدند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بی سرانجامی رسد و غله لشکرگران سنگی را که صلاحیت کارهای کلان داشتند پدهای نامناسب و کوهها و کنلهای صعب درآورده در عرض اندک روز پریشان و بی سامان ساخت. چون کار بدینجا رسید و تعسر غله بجای انجامید که جانی درعوض ننی می دادند، بی علاج به مقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بیدل و بی پاشده به یکباره جوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند. خواجه بیگ میرزا چون بر این معنی مطلع گشت در مقام تسلی و دلایابی مردم شد و هر چند کوشید نتیجه نداد. آخر الامر به قول و قرار با مردم خود از قلعه برآمده متوجه برهانپور گشت و در تاریخ هشتم شهباده در ملازمت نموده عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و تمک حلالی تقصیر نکرده، فرمودم که منصب او که پشیز ری ذات و سوار بود برفرار داشته جاگیر [۷۴ الف] تتخواه دهند. به تاریخ نهم عرض داشت بعضی امرای دکن رسید که به تاریخ بیست و دوم شعبان میر جمال الدین حسین به بیجاپور رسید عادلخان وکیل خود را به پیشباز به بیست گروه فرستاده خود هم تاسه گروه استقبال نمود و از همان راه میرزا به منزل خویش برد. چون هوای شکار بر طبیعت غالب بود در ساعات مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب پنجشنبه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه پنجم یک بهرو شش گهری گذشته مترجه شکار شدم، و در باغ دهره که متصل به شهر است منزل نخستین واقع شد. درین منزل دوهزار و پیه و فرگل برم نرم حاصلگی به میر علی اکبر داده او را رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات پی سیر و پامال مردم نشود، حکم فرمودم که غیر از مردم ضروری و بندهای خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند. و حفظ و حراست شهر به خواجه جهان فرموده اورا رخصت دادم. به تاریخ چهاردهم سعد الله ولد سعید خان را قبل مرحمت کردم. به تاریخ هژدهم مطابق بیست و یکم رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان و لد قاسم خان از اودیه که در اقصای بنگاله است، پیشکش فرستاده بود، از نظر گذشت. از آن جمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود، لذا آنرا خاصه ساختم.

به تاریخ بیست و سیوم کسوف و قع شد. از برای دفع نحوست آن خود را به طلا و نقره

وزن کردم و يك هزار و هشتصد توله طلا و چهار هزار و نهصد روپيه شد. آنرا بسا ديگر اقسام حيوانات از فيل و اسب و گاو فرمودم كه در بلده آگره و ديگر شهرهاى حوالى بر مستحقان بيمايه و محتاجان در مانده تقسيم نمودند.

چون مهمات لشكرى كه به سردارى پروز و سر كردگى و سربراهى خانخانان و همراهى چدى از امرائى كلان منصب مثل راجه مان سنگه و خانجهان و آصف خان و اميرالامرا و ديگر متصبداران و سرداران از هر طرفه و هر دست كه به تسخير دكن تعيين يافته بودند بدان انجاميد كه از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگى بندهاى معتمد واقعه نويسان راست گفتار عرايض به درگاه فرستاده باز نمودند كه اگر چه برهم خوردگى و خرابى اين لشكر را جهتها و سببها بسيار بود اما عمده اسباب بى اتفاقى امرا به تخصيص نفاق خانخانان شد. بنا بر اين بخاطر گذرانيدم كه خان اعظم را بالشكر [۷۴ب] تازه زور بايد فرستاد تا نلافى و تدارك بعضى امور تالاف و ناشايستگيها كه ز نفاق امرا چنانچه مذكور شد، روى داده، نمايد. يازدهم ذى قعدة به تسليم اين خدمت سرامرازى يافت و حكم شد كه ديوانيان سرانجام نموده او را به زودى روانه سازند و خان عالم و فريدون خان برلاس و يوسف خان ولد حسين خان تكريه و عليخان نيازى و باز بهادر قلماق و ديگر متصبداران قريب ده هزار سوار همراه او تعيين نمودم. مقرر شد كه وراى احديائى كه بدين خدمت تعيين اند دوهزار احدى ديگر همراه سازند كه همگى دوازده هزار بوده باشد و سى لك روپيه خزانه و چند حلقه فبن همراه ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و كمر شمشير مرصع و اسب و زين مرصع و فيل خاصه و پنج لك روپيه مدد خرج بدو عديت نمودم و حكم شد كه ديوانيان عظام از محال جاگير او باز يافت نمايند و امراى تعينات به خلعتها و اسبها و رعايتها سرفراز شدند، و بهايت خان را كه چهار هزارى ذات و سهمزار سوار بود پانصد سوار ديگر بر منصب او افزودم و حكم كردم كه خان اعظم و اين لشكر را به برهانپور رسانند و به حقيقت برهم خوردگى لشكر پيش باز کرده رسيده حكم سردارى خان اعظم به امرائى آن حدود رسانيده و همرا به او متفق و يك جهت ساخته و سامان لشكر آنجا ديده بعد از انتظام و نظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته به درگاه آورد. روز يكشنبه چهارم شوال قريب به آخرهاى روزگار چپته مشغول نمودم در اين روز و روز پنجشنبه مقرر نمودم كه جاندار كشته شود و گوشت تناول نمى كنم. روز يكشنبه خاصه به جهت تعظيمى كه پند بزرگوارم آنروز را مى داشتند چنانچه گوشت ميل نمى فرمودند و كشتن جاندار منع بود سبب آنكه روز يكشنبه تولد مبارك ايشان واقع شده بود مى فرمودند كه در اين روز بهتر آنست كه جانداران از آسيب قصاب طبعتان خلاص باشند و روز پنجشنبه كه روز جلوس من است درين روز هم فرمودم

که جاندار را بیجان نسازند. در ایام شکار درین روز تفنگ به جانوران شکاری نمی اندازم. درحالی که شکارچته می شد. انوپ رای که خدمتگزاران نزدیک دست جمعی را که در شکار همراه [۷۵ب] می باشند پاره راه دورتر از من سیر کرده به درختی می رسد که زغنی چند بر آن نشسته بودند چون نظرم بر آن زغنها می افتد با کمن و تکه چند گرفته بدان طسرف متوجه می شود. اتفاقاً در حوالی آن درخت گاوی نیم خورده می بیند. مقارن آن شیر بر رگ قوی چته از میان یوته چند که در آن حوالی بود برخاسته روان می شود با آنکه از روز دو گهری بیشتر نمانده بود، چون ذوق مرا به شکار شیر می دانست خود با چندی که همراه او بودند، شیر را قب نموده کس به من فرستاده خبر کرد. چون خبر به من رسید جاوریز متوجه گشتم. با باخرم و رامداس و اعتماد رای و حیانتان و یک دوی دیگر با من همراه بودند به مجرد رسیدن دیدم که شیر در سه یه درختی نشسته است، خواستم که سواره تفنگی بیدانم دیدم که امب بی طاقی نمود پیاده شدم و تفنگ را سراسر ساخته گشاد دادم چون در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بود ندانستم که بدورسید یا نرسید تفنگی دیگر انداختم به خاطر رسید که این تفنگ به دورسیده باشد. شیر برخاسته حمله کرد و میر شکاری را که شاهین در دست داشت و به حسب اتفاق در برابر او واقع شده بود، زخمی کرده به جای خود نشست، درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده مجرای گرفتم. انوپ رای سه پایه را گرفته ایستاده بود شمشیری در کمر و کتله چوبی در دست و با باخرم در جانب چپ به اندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده به دست من می داد و چون خواستم که گشاد نمایم شیر غراں بجانب مسایان روان شده حمله آور گشت، مقارن آن تفنگ را گشاد دارم از محاذی دهن و دندان او گذشت صدای تفنگ او را پرتیز کرد، جمعی از خدمتگزاران که هجوم آورده بودند تاب حمله او نیاورده همه یکدیگر خوردند، چنانکه من از دکسه و آسیب ایشان یک دو قدم از جای خود در پس رفته افتادم. به تحقیق می دانم که دوسه کس پابر سینه من نهاده از بالای من گذشتند. بهمدد اعتماد رای و کمال بیگ قراول ایستاده شدم. درین وقت شیر به مردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ رای سه پایه از دست گذاشته متوجه شیر شد شیر به همان چستی چالاکی که حمله [۷۵ب] آور گشته بود، بر و برگشت و او مرد نه به شیر رو برد و آن چوب را که در دست داشت به هر دو دست دوبار بر سر شیر محکم کوفت شیر دهن باز کرده هر دو دست انوپ رای را در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او از آن سر هر دو دست او گذشت اما آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت، خیلی مدد شد و نگذاشت که دستهای او از کار برد از حمله و ده کشر، انوپ رای در میان پر دودست او به پشت افتاد چنانچه سر و روی

او محاذی سینه شیر شد در این وقت با خرم و رامداس متوجه شدند تمدد انوپ رای نمایند. شاهزاده تبغی بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد. یکی که به شانه شیر می‌رسد فی الجمله کارگر می‌افتد و حیاتخان به چوبی که در دست داشت، چندی بر سر او زد، انوپ رای زور کرده دستهای خود را از دهن شیر برمی‌آورد و دوسه مثنی بر کله اومی - زند و به پهلوی غلطیده به زور زانو رست می‌ایستد. در وقت کشیدن دستها ز دهن شیر چون دندان او از جانب دیگر سر بر آورده بود پاره چاک می‌شود و هر دو پنجه او از دوش گذشته در حین ایستادن که شیر هم ایستاده می‌شود سینه را به آسیب ناخن و چنگال مجروح می‌سازد، چنانچه زخمهای مذکور روزی چند او را آزرده داشت و به جائی که زمین سرایشی داشت در رنگ دو کشتی گیر بر یکدیگر چسبیده غلظین شدند و در جائی که من ایستاده بودم زمین فی الجمله هوار داشت. انوپ رای می‌گوید که الله تعالی این مقدار شعور به من داد که شیر را عمداً بدان سو بردم، دیگر از خود خبر ندادم، درین زمان شیر او را گذاشته روان می‌شود. او در آن به خبری شمشیر علم کرده از پس او درمی‌آید و بر سر او می‌رند. شیر چون روی می‌گرداند تبغی دیگر بر صورت اومی اندازد چنانچه هر دو چشم او بریده می‌شود و پوست و ابروی او که به شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای اومی افتد. درین حالت صلیح نام چراغچی چسبون وقت چراغ شده بود، مضطربانه می‌آمد به حسب اتفاق به شیر کورکی برمی‌خورد، شیر به یک طایفه او را برداشته می‌اندازد و افتادن و جان دادن یکی بود و مردم دیگر رسیده کار شیر را تمام می‌سازند. چون این قسم خدمت از او به فعل آمد و جان سپاری او مشاهده گشت بعد از آنکه از لم زخمها خلاصی یافت و به سعادت ملازمت شتافت به خطابانی رای سنگدلان او را امتیاز بخشیدم. انی رای به زبان هندی سردار [۱۶۷۶ الف] فوج را می‌گویند و از سنگدلان شیر مار مراد است، و شمشیر خاصه مرحمت کرده مرئوس او پاره ای افزودم. خرم پسر خان اعظم را که به حکومت ولایت جونگر تعیین یافته بود به خطاب کامل خانی سرافراز ساختم.

روزی کشنبه سیوم دی قعه به شکار ماهی مشغول داشتم، هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شد و در حضور به امرا و اربابکین و اکثر بنده ها تقسیم یافت. من بغیر از ماهی پولکدار نمی - خورم اما از این جهت نیست که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام می‌دانند بلکه سبب تنفر من از این جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به نجر به نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهای حیوانات مرده می‌خورد و ماهی پولکدار نمی‌خورد. از این ممر خوردن آن بر طبیعت من مکروه آمد. شیعه نمی‌دانند که بچه سبب نمی‌خورد و از چه سبب حرام می‌دانند از شیرین خانگی که در شکار همراه می‌باشند یک شیر پنج نیله گاوارا که به وزن چهل و دو من هندوستان بود،

برداشته ایستاده شد.

نظیری نیشابوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرداداده بود و در گجرات به عنوان تجارت بسر می برد، قبل ازین طلیده بودم در پنولا آمده ملازمت کرد، قصیده انوری را که: ع باز این چه جوانی و جمال است جهان را تتبع نموده، قصیده به جهت من گفته بود گذرانید. هزار روپیه واسپ و خلعت به صله این قصیده بدو مرحمت نمودم. حکیم عمید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود، او را هم طلیده بودم آمد و ملازمت کرد. نیک نفسها و سادگیهای او بیشتر از طبابت او بود. مدتی در ملازمت بسرید. چون ظاهر شد که در گجرات سوای او طبیعی نیست و او را هم خواهان رخصت یافتیم هزار روپیه و چند عدد شال به او و فرزندان او داده یکده در بست به مدد معاش او مقرر داشتیم و خوشحال به وطن مألوف مرخص گشت. یوسف ولد حسین خان تکریمه از جاگیر آمده ملازمت کرد روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد. چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته نشود در روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را به دست خود قربان کرده به شکار سوار شدم و شش گه سری از شب گذشته بود که باز گشتم. درین روز نیله گاوی شکار شد به وزن سه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاو خالی از غرایبی نبود نوشته شد. در دو سال گذشته که به سیر و شکار به همین منزل آمده بودم این نیله را در هر مرتبه بهندوق زدم چون زخم به جای کاری واقع نشده بود، نیفتاد و بدر رفت. در این مرتبه نیز این نیله در شکارگاه به نظر در آمد و قروالان شناختند که در سال پیش زخمی بدر رفته بود، مجملأً سه تفنگ دیگر هم درین روز بروزم اصلاً کارگر نیفتاد و سردربی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم. هر چند تردد کردم به دست در نیامد آخر الامر نذر کردم که اگر این نیله به دست یفتد گوشت او را طعام پخته به روح حضرت خواجه معین الدین به فقرا بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم. مقارن این نیت نیله از تردد بازماند. بر سر و دویده فرمودم که در حال حلال کردند و به اردو آورده به طوری که نذر کرده بودم به جا آوردم. گوشت نیله گاو را طعام بخشند و مهر و روپیه را حلوا و نان سامان نموده درویشان و گرسنه ها را جمع کرده در حضور خود تقسیم نمودم بعد از دو سه روزی باز نیله گاوی به نظر در آمد هر چند تردد نموده خوشتم که در یک جب قرار گیرد تا تشنگ انداخته شود، مطلقاً قابو به دست در نیامد تا قریب شام از عقب او تشنگ بردوش می رفتم تا وقتی که آفتاب غروب نمود. مایوس از زدن او شدم یک بار بر زبان من گذشت [۷۶ب] که خواجه این نیله هم نذر شماست، گفتن من و نشستن او مقارن واقع شد، تشنگ چاق ساخته انداختم و او را زدم و این هم به دستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته به فقرا خورانیدند.

روزیکشنبه نوزدهم ذی حجه بازشکار ماهی شد. درین روز تخمیناً سیصد و سی ماهی شکار شده باشد. چهارشنبه بیست و هشتم ماه مذکوره درروپ باس نزول واقع شد. چون ازشکار گاههای مقرر من است و حکم است که هیچکس در آن حوالی شکار نکند، آهوی بی نهایتی در آن صحراها بهم رسیده چنانچه به آبادیها درمی آیند و از مضرت هرگونه آسبی ایمن اند. در روز دران صحرا شکار نمودم آهوی بسیار به تفنگ و چیتة زده شکار کردم. چون ساعت دخول به شهر نزدیک بود دو منزل در میان کرده شب شبیه دوم محرم سنه ۱۰۲۰ به باغ عبدالرزاق معمری که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد. درین شب اکثر بندهای درگاه مثل خواجه جهان و دولتخان و جمعی که در شهر مانده بودند، آمده ملازمت نمودند. ایرج راهم که از دکن طلیده بودم به سعادت آستان بوس مشرف گشت. روز یکشنبه هم در باغ مذکور توقف واقع شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهای خود را گذراند. چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را که شکار شده به عرض رسانند. مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بیست و نهم اسفند ارمز سنه پنج سه ماه و بیست روز و شکار برین موجب شیر دوازده قلاده، گوزن یک راس، چهلکاره چهل و چهار، کوه پاچه یک راس، آهوی سه دوره دوراس، آهوی سیبیه شصت و سه راس، آهوی ماده سی و یک راس، روباه چهار قلاده آهوی کوراده هشت راس، پاتل یک راس، خرس پنج قلاده، کفتار سه قلاده، خرگوش شش، نیله گاو یکصد و هشت راس، ماهی یک هزار و نود و شش قطعه، عقاب یک دست، تمذری یک قطعه، طاوس پنج قطعه و سنگ یک قطعه، کاروانک پنج قطعه، دراج پنج قطعه، سرخاب یک قطعه، سارس پنج قطعه، مجموع یک هزار و چهارصد چهارده. روز شنبه بیست و نهم اسفند ارمز مطابق چهارم محرم برقیل سوار شده متوجه شهر شدم. از باغ عبدالرزاق تا به دولت خانه قعه که یک کروه و بیست طناب مسافت است هزار و پانصد روپیه تار کردم. و در ساعتی که قرار یافته بود داخل دولخانه شدم. دربار را به طریق معهود به جهت جشن نوروز در اقمشه گرفته آئین بسته بودند. چون در ایام سیرو شکار خواجه جهان را حکم شده که در محل عمارتی تمام راست نماید که قابلیت تمشتن من داشته باشد، خواجه مشارالیه این نوع عمارت عالی شان را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود. به غایت کار نمایانی دست بسته کرد و مصوران نیز کار نمایان و جلد دستی خوب کرده اند از گرداده به همان عمارت بهشت مثال داخل شده تماشای آن منزل نمودم، به غایت الغایت متحسن افاده به تعریف و تحسین بسیر خواجه جهان سر بلندی یافت. پیشکشی که ترتیب داده بود، در همین عمارت به نظر اشرف گذرانید و بعضی از آن پسند خاطر گردید، تمه را به او بخشیدم.

نوروز ششم از جلوس همايون

دو گهري و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نير اعظم به برج شرف خود، که حمل باشد، تحويل نمود. روز مذکور غره فروردين مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروز ترتيب داده بر تخت دولت جلوس نمودم. امرا و ساير بندهاى درگاه سعادت کسورنش در يافته تسليمات مبارکبادى به جاى آوردند. پيشکش بندها درگاه مثل ميران صدر جهان و عبدالله خان فيروز جنگ و جهانگير قلى خان از نظر اشرف گذشت. روز هشتم محرم پيشکش راجه کليان که از بنگاله فرستاده بود، ز نظر گذشت. روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضى از منصبداران که به طب از دکن آمده بودند ملازمت کردند، خنجر مرصع به رزاق وردى اوزبك مرحمت شد. در همين ايام پيشکش نوروزى مرتضى خان از نظر اشرف گذشت. چيز بسيارى از هر قسم و هر جنس ترتيب داده بود. همه را ديدم و آنچه پسند خاطر گرديد، از جو هر گران بها اقشمه [۷۷ الف] نفيسه و فيل و اسب گرفته تنمه را باز گر دانيدم، و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنى و سدهزار روپيه به مير عبدالله و يك اسب عراقى به مقيم خان مرحمت نمودم. شجاعت خان را به همين قصد از دکن طلبيده بودم که او را به سگ له نزد اسلام خان فرستم که در حقيقت قايم مقام او باشد. منصب او را که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بود، پانصدي ذات و سوار افزوده به خدمت صوبه مذکور تسليم کنانيدم و خواجه ابوالحسن دو قطعه لعل و يك دانه مرواريد و ده انگشترى گذرانيد، به ايرج پسر خانانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم، منصب خرم، هشت هزارى ذات و پنج هزار سوار بود، دوهزارى ديگر بر ذت او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار داشت، پانصدي در ذات و دو سوار ديگر اضافه نمودم.

ملازمت نمودن يادگار على سلطان ايلچى داراى ايران: بيست و چهارم محرم که هزدهم فروردين روز شرف باشد، يادگار على سلطان ايلچى شاه عباس داراى ايران که به پرسش تعزيت حضرت عرش آشياني و تهنيت جلوس من آمده بود، سعادت ملازمت در يافت و سوغاتى که برادرش شاه عباس فرستاده بود، از نظر اشرف گذرانيد. اسبان خوب و اقشمه و ازهر جنسى تحفه هاى لايق آورده بود، بعد از گذرانيدن سوغات درهمين روز خلعت فاخر و سى هزار روپيه که به حساب ولايت هزار تومان بوده باشد به او مرحمت نمودم و کتباتى که مبنى بر تهنيت و پرسش قضيه والد بزرگوارم بود، گذرانيد. چون در کتابت تهنيت اظهار محبت بيش از پيش نموده و در مراعات نسبت ادب و بيگانگى دقيقه اى فرو گذاشت نکرده خصوصاً آمد که

کتابت به جنس داخل گردد.

نقل کتابت شاه عباس: «تار شحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و اختراع باشد، همیشه گلشن سلطنت و جهان بینی و چمن ذریا بهت و کامرانی اعلیٰ حضرت فلک مرتبت، خورشید منزلت، پادشاه جوان بخت، کیوان وقار، شهریار نامدار، سپهر اقتدار، خدیو جهانگیر کشورگشا، خسرو سکندر شکوه، دارالوفا، مسند نشین بارگاه عظمت و قبل صاحب سریر اقلیم دولت و جلال، نزهدت افزای ریاض کامرانی، چمن آرای گلشن صاحبقرانی، چهره گشای جمال جهان بینی، مبین رموز آسمانی، زیور چهره دانش و بینش [۷۷ ب]، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات انسانی، مرآت تجلیات بزدانی، بلندی بخش همت بلند، سعادت افزای طالع ارجمند، آفتاب فلک اقتدار، سایه عاطفت آفریدگار، جم جواهر انجم مپا، فلک بارگاه، صاحبقران، خورشید کلاه، عالم پناه، از جویبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده، ساحت قدس مساحتش از آسیب خشکسالی عین الکمال، محروم باد. حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست. ع

قلم را آن زبان نبود که داغ عشق گوید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسامت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهامت نسبت معنوی و قرب باطنی است. لله الحمد که به حسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال ابن معنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قربت خیالی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آئینه خاطر خورشید مثال نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جن به روایح فوایح خلعت و وداد و نسایم عبهر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته، به مؤانست روحانی و مواصلت جاود نی زنگ زدای خاطر دوست است. بیت

همشبینم به خیال تو و آسوده دلم این وصالی است که در پی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالى و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور شده شاهد مقصودی که سالها در پرده قضا مستور بود و به تضرع و ابتهاج از بارگاه و اهاب متعال جلوه گیری آن مسالت می شد، با حسن وجهی از حجله غیب به ظهور درآمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته، بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن- آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده ولوای جهان گشای خلافت و شهر یاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهان داری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مقرر عالمیان انداخت - امید که مهیمن مراد [۷۸ الف]

بخش جلوس میمنت مَنوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فروزنده تخت بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده و همیشه اسباب سلطنت و جهانپانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزايد و تضاعف باد آمین. طریق و داد و روش اتحاد که بین الالباء و الاجداد انعقاد یافته بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت تین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مؤده جلوس آن جانشین مسندگورکانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسد یکی از مهران حریم عزت بر سبیل تعجیل تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود تا خاطر مهم آئین زهمات ولایت مذکور جمع نمی شد، مراجعت به مستقر سلطنت میسر نبود. در لوازم این امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد. هر چند رسوم و آداب ظهری نسرزد ارباب دانش و بینش چند ن اعتباری ندارد اماطی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمئن نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی ماست لاجرم درین ایام خجسته فرجام به یمن توجه خدام ملایک احترام مهست ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احباب صورت یافت. بالکلیه ذآن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت است، نزول واقع شد. امارت شمار کامل الاخلاص، راسخ الاعتقاد کامل الدین یادگار علی را که اباعن جد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویرت این دودمان است، روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود، که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادای شرف ثقل و تلثم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج و حاج خورشید ابتهاج، بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد. مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلعت و اتحاد صوری و معنوی که باروانی آنها مموالات و اجرای جداول مضافات عایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته به رسال رسال [۷۸ ب] و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسله یگانگی و رافع غائله یگانگی بوده باشند و روابط معنوی را به ائتلاف صوری متفق ساخته به ارجاع و انجام مهم ممنون دارند. حق سبحانه و تعالی آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را به تأیید غیب الغیب مؤید دارد.»

تا اینجا نقل کتابت برادر ام شاه عباس تمام شد، برادرانم سلطان مراد و دانیال را که دو ایام حیات والد بزرگوارم به رحمت خدا رفته بودند مردم به اسامی مختلف نام می بردند. فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور دوم را شاهزاده مرحوم می گفته باشند. اعتماد الدوله و عبدالرزاق معصوری را که هر یک به منصب هزار و پانصدی سراقا بودند به منصب هزار و هشتصدی سراقا از ساختم و بر سواران قاسم خان برادر اسلام خان دو بیست و پنجاه سوار افزودم. ایوب پسر کلان

خانخانان را که خانه زد قابل مستعد بود به خطاب شاهنواز خانی و سعدالله ولد سعید خان را به لقب نو زشخانی سربندی بخشیدم. درین هنگام بروزنها و گزها پاره ای افزوده بودم، چنانچه سوای بروزن مهر و رویه اضافه شده بود. درین ایام به عرض رسید که درداد و سندها رفاهیت خلق در آن است که مهر و رویه به وزن سابق باشد. چون در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است، حکم کردم که از تاریخ حال که یازدهم اردی بهشت سنه شش جلوس باشد در دارالضرهای ممالک محروسه مهر و رویه را به دستور سابق مسکوک و مفسر و بی ساخته باشند. چون قبل ازین به تاریخ یکشنبه از ماه صفر سنه یک هزار و بیست و دو احدات بد نهاد شنید که کابل زسر دار صاحب وجود خالی است و خان دوران در نیکمار است و معز الملک با معدودی چند از ملازمان خود و چندی از ملازمان مومی الیه در کابل است فرصت غیبت دانسته با سوار و پیاده بسیار غافل و بیخبر خود را به کابل رسانیده و معز الملک به اندازه قوت و حالت خود فی الجمله ترددی نموده کابلان و متوطنان و سکنه شهر خصوصاً جماعه فرمیان کوچها را، کوجه بندی نموده جاهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند. افغانان [۷۹ الف] چند توب شده از اطراف به کوجهها و بازارها در آمدند. مردم از پشت بامها و سراهای خود آن بد بختان را از تیر و تشنگ گرفته جمعی کثیر به قتل رسانیدند. بار کسی که از سرداران معتبر آن مخذول بود کشته شد. از وقوع این مقدمه به ملاحظه آنکه مبادا مردم از طراف و جوانب جمع شده ده بیرون شدن بر آنها مسدود گردد دل داده ترسان و هراسان باز گشتند. قریب به هشتاد نفر از آن سگان به جهنم رفتند تا دو بیست اسب گیرانده از آن مهلکه جان بتک پا بیرون برند میدانی که در لوه کر بود آخر همان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود. چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک کاری نساخته برگشت به همان که در زود آمدن نمود و فی الجمله ترددی که از معز الملک واقع شد هر یک به زیادتی منصب سرافرازی یافتند. نادعلی که به منصب هزاری مفتخر بود هزار و پانصدی شده معز الملک که هزار و پانصدی بود به هزار و هشتصدی سرافرازی گشت، چون ظاهر شد که خان داوران و کابلین در مقام روز گذرانیدند و دفع احدات بد نهاد به دور و دراز کشید به خطر گذرانیدم که خان خانان بر در خانه بیکار ایستاده است او را با پسرانش بدین خدمت تعیین باید کرد. مقدر این اندیشه قلیچ خان که قبل ازین به طلب او فرمان صادر شده بود از پنجاب آمده سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احدات نامزد به خان خانان شده آزردن خاطر است تا آنکه صریح تعهد خدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی پنجاب متعلق به مرتضی خان باشد و خود در خانه بسر برد، و قلیچ خان شش هزاری ذات و پنج هزار سوار سرافرازی یافته خدمت کابل دفع و رفع احدات بد نهاد و

دزدان کوهستان را تعهد نمود. برای خانخانان فرمودم که درصوبه گسره ازسرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه دهند تا مفسدان و متسردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ و بنیاد آنها را براندازد. در وقت رخصت هریث به خلعتهای خاص و اسب و فیل سرافرازی یافته روانه شدید. در همین ایام بنا بر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتمادالدوله را به منصب دوهزاری ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیدم و مبلغ پنجهزار روپیه نقد به طریق انعام مرحمت فرمودم. مهابت خان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتا دلی فرستاده بودم به تاریخ [۷۹ ب] دوازدهم ماه تیر مطابق بیست و یکم ربیع الثانی در دارالخلافه آگره ملازمت نمود.

از عرض داشت اسلام خان به ظهور پیوست که غیاث خان درصوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنا بر این پانصدی بر ذات او افزودم که دوهزاری بوده باشد. بر منصب راجسه کلیان نیز که از تعینات صوبه مذکور است پانصدی ذات و سیصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی و هشتصد سوار بوده باشد. هاشم خان را که در اودیسه بود غایبانه او را به حکومت کشمیر سرافراز ساخته عم او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال آنجا با خبر باشد در زمان والد بزرگوارم پدر اوقاشم خان کشمیر را گرفته بود چمن قلیچ که ارشد اولاد قلیچ خان است از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت. چون نسبت خانه زادی با جوهر ذاتی جمع داشت به خطاب چمن قلیچ خانی سربلند گشت. و صوبه الائتماس پدر او به شرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سیصد سوار بر منصب او افزودم. به تاریخ چهاردهم امرداد بنا بر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتمادالدوله را به منصب والای وزارت ممالک محروسه سربلندی بخشیدم. و در همین روزها کمر خنجر مرصع به یادگار علی ایلیچی دارای ایران مرحمت فرمودم عبدالله خان که به سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، چون تعهد نمود که ارجانب گجرات به ولایت دکن درآید، او را به صاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرافراز ساخته راجه باسورا به عوض او به سرداری لشکر امرا تعیین نمود و پانصد سوار بر منصب او اضافه نمودم و در عوض گجرات صوبه مالوه به خان اعظم مرحمت کردم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرانجام لشکری که به همراهی عبدالله خان از راه ناسک ترینک به ولایت دکن تعیین یافته بودند فرستاده شد. صفدر خان با برادران از صوبه بهار آمده به سعادت آستانبوس مشرف گشت.

یکی از ملازمان پادشاهی که در خاتم بند خانه کار می کند کارنامه ساخته بنظر گذرانید که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده ایم. چون نهایت غرایب دارد به تفصیل نوشته میشود

[۸۰ الف]. در پوست فندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است. اول مجلس گشتی گئران است. دو کس با هم در کشتی گرفتن؛ یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است در پیش او چوبی و کمائی و ظرفی تعبیه نموده است. مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامیانۀ ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته يك پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه در پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از خدمتگاران در گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تخت سایه انداخته. مجلس سیوم صحبت ریسمان باذیت، چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان بزی بر بالای آن پای راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر بازی ایستاده یزی را بر سر چوب گرفته و شخصی دهلی در گردن انداخته می‌نوازد و مردی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده‌اند. ز آن پنج کس یکی چوبی در دست دارد. مجلس چهارم درختی ست در ته آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پی ایشان نهاده و پیرمردی با ایشان درسخن است و چهار کس دیگر ایستاده‌اند. چون چنین کارنامه ساخته بود او را به انعام و زیادتی علفه سرافراز ساختم.

دریستم شهریور میرزا سلطان را که از دکن طلبیده بودم، آمده ملازمت کرد صفدرخان به اضافه منصب سرافرازی یافته به کومکی لشکر امرای مقهور تعیین یافت. چون عبدالله خان فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک ترینگ به ولایت دکن در آید بخاطر رسانیدم که رامداس کچه‌وا که از بنده‌های با اخلاص والد بزرگوارم بود، بهمراهی او تعیین نمایم که همه‌جا خبردار احوال او بوده نگذارد که ازو تهور و شتاب زدگی بیوقت به فعل آید بجهت این قسم خدمت و را به رعایت‌های عالی سرافراز [۸۰ ب] ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نمودم. نقاره‌تایث نمودم و هم قلعه رتبه‌ور را که زقلعه‌های مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخر و فیل و اسب داده مرخص ساختم، خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل تغییر یافته بود بخدمت صوبه دکن به مناسبت آنکه در خدمت برادر مرحوم مدتها در آن حدود بوده تعیین نمودم. ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را به خطاب اعتقاد خان سرافرازی بحشیدم. پسران معظم خان را به مناصب لایق ممتاز ساخته به بنگاله پیش اسلام خان فرستادم. راحه کلیان به سرداری و دیسه به تحویر اسلام خان مقرر گشت و به اضافه دوصدی دات و سوار سر فراز گردید. چهار هزار روپیه به شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم. هفتم آبان بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکن آمده ملازمت کرد. درین روزها بجهت شوریدگی و هرج و مرج

که در ولایت سوراء النهر واقع شده بسیاری از امرای و سپاهیان او بلك مثل حسین بی و پهلوان بابا و نورس بی دژمن و بیرم و غیره التجا به درگاه ما آورده ملازمت نمودند. هر یکی به خلعت و اسب و زر نقد و منصب و جاگیر سرافراز گشتند. روز دوم آذر هاشم خان از بنگ له آمده سعادت ملازمت و آستانبوسی دریافت.

پنج لك روپیه بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثر دکن که به سرداری عبدالله خان مقرر بوده است به دست روپ خواص و شیخ انبیاء به احمد آباد گجرات فرستادم. در غره دی به قصد شکار موضع سمو نگره که از شکارگاه مقرر من است، متوجه شدم. بیست و دو آهو شکار شد از آن جمله شانزده آهو را خود شکار کرد. و شش دیگر را خرم شکار نمود. دو رور و دوش آنجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی به شهر معاودت نمودم. شبی این بیت در خاطر من پرتوانداخت: بیت بود بر آسمان تا مهر را نور مبادا عکس و از چتر شه دور

به چراغچیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام [۸۱ الف] و صلوات فرستادن و قصه گذرانیدن در آید باین بیت کنند و حالا شایع است. سیوم دی روز شنبه عرض داشت خان اعظم رسید که عادل خان بیجاپوری از تفصیرات گذشته خود پشیمان گشته در صدد بندگی و دولتخواهی بیش از پیش است. چهاردهم دی مطابق سلخ شوال هاشم خان به کشمیر رخصت یافت. به یادگار علی ایلچی ایران فرکن خاصه مرحمت نمودم. به اعتقاد خان شمشیری از شمشیرهای خاصه شیراندام نام شفت نمودم. شادمان و ولد خان اعظم را به خطاب شادخانی سرافراز ساخته منصب او از اصل و اضافه به یک هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد، و به رعایت علم سر بلندی یافت و سردار خان برادر عبدالله خان فیروز و ارسلان بی او بلك که حراست سیوستان به او مقرر است به رعایت علم سرافراز گشتند.

پوستهای آهوی شکار خاصه را فرمودم که جای نمازها ترتیب داده در دیوان خانه خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نمازی گذارده باشند. میر عدل و قاضی را که مدار امور شرعی بر ایشان است، خاصه به جهت حرمت شرح فرمودم که زمین بوس که به صورت سجده است نکنند روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دی باز به شکار سمو کره متوجه شدم. چون آهوی بسیاری در آن حوالی جمع شده بود. درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را از هر طرف رانده در جای وسیعی که دور آن سراپرده ها و کلابرها کشیده باشند در آورده ضبط نمایند. يك و نیم گروه زمین را سراپرده گرفته بودند. چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکاری بسیار به قید در آمده است متوجه گشتم. روز جمعه شکار شد و تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل به قمرغه در آمده آن مقدار که خاطر رغبت می نمود

شکاری می کردم پاره زنده گرفتار می گشتند و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند. روزیکشنبه و پنجشنبه که تفنگ به جانور نمی اندازم به دام زنده گرفتند. درین هفت روز نهصد و هفده آهوی نروماده شکار شده بود از آن جمله شصت و چهار راس آهوی نروماده که زنده گرفتار شده بودند. چهارصد و چهار راس به فتحپور فرستاده شد که در میان جوگانگاه آنجا سردهند و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حقه های نقره درین کسره در همان زمین آزاد کردند و دوست و هفتاد [۸۱ ب] و شش آهوی که به تفنگ و تیر و چپته کشته شده بودند روز بروز به بیگمان و خادمان محل و امرا و بنده های درگاه قسمت می شد. چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم به امرای فرمودم که به شکارگاه رفته آنچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم.

در غره بهمن مطابق هفدهم ذی قعدة حکم کردم که در شهرهای کلان ممالك محروسه مثل احمد آباد و الله آباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره غلورخانها به جهت فقرا ترتیب دهند. تاسی محل نوشته شد. از این جمله شش محل سابق دایر بود بیست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند. در چهارم بهمن هزاری بر ذات راجه نرسنگ دیو اضافه نمودم که ذات چهار هزار و سوار دوهزاری نفر باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه که شاه بچه نام داشت به شاهنوازخان عنایت شد و در شانزدهم اسفند امر به بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ به لشکر امرای مقهور تعیین یافت و شمشیری به جهت راجه باسو به دست او فرستاده شد.

چون مکرر به مسامع جلال رسید که امرای سرحد بعضی مقدمات که به ایشان مناسبتی ندارد، از قوت به فعل می آورند و ملاحظه توره و ضوابط آن نمی کنند به بخشیان فرمودم که فرمین مطاعه به امرای سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه پادشاهان است، نگردند. اول آنکه در جهرو که نشینند و به امر او سرداران کمکی خود تکلیف چوکی و تسلیم چوکی نکنند و فیل به جنگ نیندازند و در سیاستها کور نکنند و گوش و بینی نزنند و به زور تکلیف مسلمانی بکسی نکنند و خطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران پادشاهی را کور نش و تسلیم نفرمایند و اهل نغمه را بروشی که در دربار معمول است تکلیف چوکی بدن نکنند و وقت برآمدن نقره نوزند و اسب و فیل که به مردم دهند خواه ملازمان پادشاهی و خواه به نوکران خود جو و کجک بردوش آنها داده تسلیم نکنند و در سواری ملازمان پادشاهی را در جلو خود پیاده نبرند و اگر چیزی به آنها بنویسند مهر بر او نکنند. این ضوابط که به آئین جهانگیری اشتها ریافته، الحال معمول است.

نوروز هفتم از جلوس همایونی

غره فروردین سنه هفت جلوس روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم سنه یک هزار و بیست و یکم در دارالخلافه آگره مجلس نوروز عالم افروز و جشن مسرت [۸۲ الف] بخش عشرت اندوز سازمان پذیرفت. بعد از گذشتن چهار گهری از شب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود، یر تخت نشستیم. بدستور همه ساله فرموده بودم که دربار را آئین بسته تا روز شرف بن مجلس برقرار باشد. خسرو بی اوزبک که در میان اوزبکیه به خسرو فرقی اشنهار دارد، در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت. چون از مردم قرار داده ماوراءالنهر بود او را به عنایتها سر بلندی بخشیده خلعت فاخره ددم. یادگار علی ایلچی دارای ایران راپانزده هزار روپیه مدد خرج گویان عایت نمودم. در همین ایام پیشکش افضل خان که از صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت. سی زنجیر فیل و هژده رأس کونت و پاره ای اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافه های مشک و چوب عود و اذهر جنس چیزها بود. پیشکش خان دوران هم به نظر درآمد. چهل و پنج رأس اسب و دو قطار شتر و چینی خطایی و پوستینهای سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و آن حدود بهم می رسد فرستاده بود و امرای درخانه تکلیفات در پیشکشهای خود نموده بودند. بضایطه همه ساله در هر روز از روزهای جشن مذکور پیشکش یکی از بنده های گذشت و به تفصیل ملاحظه نموده آنچه پسند خاطر می افتادمی گرفتم و باقی به او مرحمت می شد و سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلام خان رسید. مشعر بر آنکه به یمن الهی و برکت و توجه اقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان پاک گشت.

پیش از آنکه حقیقت این جنگ مرقوم گردد سطری چند از خصوصیات آنجا در قلم آورد: بنگاله ملکی است در نهایت وسعت و اقلیم دوم. طول آن از بندر چائنگام تا گهری چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن از کوههای شمالی تا پایان سرکارمدادن دویست و بیست کروه جمع آن تحمیناً شصت کروز دام بوده باشد. حکام سابق همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار و زنجیر فیل چهار پنج هزار منزل کشتی از نواده جنگی و غیره سرانجام می نموده اند.

از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف او و افغانان بود. چون اورنگ سلطنت و فرمان روای دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس و لد بزرگوارم زیب و زینت گرفت اوضاع [۸۲ ب] قاهره بر سر آن ملک تعیین فرمودند و مدت مدیدی فتح آنجا را پیش نهاد همت داشتند تا آنکه ولایت مذکور بحسن سعی او لیای دولت قاهره از تصرف داود کرانی که آخرین حکام آنجا است برآمد، و آن مغذول العاقبت در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریه نو متفرق گردید. از آن تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بنده های

درگاه است. غایتاً پاره از بقایای افغانان در گوشه و کنار این ملک مانده بودند بعضی جاهای دور دست را تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثری ازین جماعه عاجز و زبون گشتند. ولایاتی که متصرف بودند، بدست اولیای دوس قاهره درآمد. چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایزدی به این نیازمند درگاه الهی مفوض گشت، در اول سال جلوس راجه مان سنگه را که به حکومت و دارای آنجا مقرر بود، به درگاه طلب داشته، قطب الدین خان را که به شرف کولکناشی من از سایر بندها امتیاز داشت، بجای او فرستادم. در ابتدای درآمد به آن ولایت به دست یکی از فتنه کیشان که تعینات آن ملک بوی درجه شهادت یافت. و آن عاقبت ناامدیشی نیز بجای عمل خود رسید و کشته گشت.

جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود، بنا بر قرب و جوار به منصب پنجهزری ذات و سوار سرافراز ساخته، حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود و به اسلام خان که در دارالخلافت اگره بود فرمان فرستادم که به صوبه بهار متوجه گشته آن ولایت را به جاگیر خود مقرر شناسد. چون ندک مدتی از حکومت دارای جهانگیر قلیخان گذشت به واسطه زبونی آب و هوای آنجا بیماری صعب بهم رسانید و رفته رفته مرض قوی و قوی صعیف گشته کار او به هلاک انجامید. چون خبر بیماری و درگذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان به اسم اسلام خان صادر گردید که صوبه بهار را به افضل خان سپرده خود تأکید هرچه نامتر روانه بنگاله گردد. در تعیین این خدمت بزرگ کثرت بندهای درگاه بنا بر خردسالی و کم تجربگی او سخنان می گفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر حق بین بوده خود او را بجهت این خدمت اختیار نمودم. بحسب اتفاق مهمات این ملک بروشی ازو سرانجام پذیرفت که از ابتدای درآمد این ولایت به تصرف اولیای دولت ابد پیوند تا امروز هیچکس از بندهای درگاه را میسر نشده بود.

یکی از کارهای نمایان [۸۳ الف] او دفع عثمان افغان مقهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرش آشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقابله دست داد و دفع او میسر نگشت. درین و لا که سلام خان دهاکه را محل نزول ساخته بود و دفع و رفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشت، بخاطر گذرانید که فوجی بر سر عثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد. اگر اختیار دولخواهی و بندگی نماید چه بهتر والا به طریق دیگر متبردان او را سزا داده بیست و نابود سازند. چون شجاعت خان درهمان ایام به اسلام خان پیوسته بود، قرعه سرداری این خدمت به اسم او انداخته شد. چندی دیگر از بندهای مثل کشور خان و افخار خان و سید آدم بارهم و شیخ آچهه برادرزاده مهربان و معتمد خان و پسران معظم خان

واهتمام خان و دیگر بندها به همراهی او تعیین نمود، و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد. در ساعتی که مشتری کسب سعادت از وی نمود این جماعه را روان ساخت و میر قسَم پسر میر مراد را بخشی و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راه نمونی همراه کرد در ساعتی افواج نصرت قرین روانه گشتند.

چون به حوالی قلعه وزمین او نزدیک شدند چندی از مردم زبندان را به صحبت او فرستادند تا او را دلالت به دولتخواهی نموده از طریق بغی و طغیان پراه صواب بساز آورند. چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هوای گرفتن ملک بلکه دیگر داعیهها در سرداشت اصلاً گوش به سخنان این جماعت ننموده مستعد جدال و قتال گردید و در کنار ناله که زمین آن تمام چهله و دلدل بود، جای جنگ قرار داد. روز یکشنبه نهم محرم شجاعخان ساعت جنگ اختیار نموده افواج نامبرده را مقرر ساخت که هر يك بجای و مقام خود رفته آماده جنگ باشند. عثمان در آن روز قرار جنگ با خود نداده بود. چون شنید که لشکر پادشاهی مستعد گشته آماده اند ناچار او هم سوار شده به کنار ناله آمد و سوار و پیاده خود را برابر افواج منصوره بازداشت. چون هنگامه جنگ گرم گشت، هر فوج به فوج رو برو خود متوجه گردید، در مرتبه اول آن جاهل خیره سرفیل مست جنگی خود را پیش انداخته بر غول هراول مبتازد. بعد از زد و خورد بسیار از سرداران هراول سید آدم و شیخ آچه به درجه شهادت می رسند. سردار برانغار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان خود را نثار می نماید و جمعی که در سر او بوده اند آن قدر تلاش می کنند که پاره پاره می شوند. همچنان سرکرده چرانغار کشورخان داد مردی و مردانگی داده خود را فدای کار صاحب [۸۳ ب] می سازد با آنکه از آن تیره بخت نیز بسیاری کشته و زخمی شده بودند آن مدیر حساب لشکریان را از روی دانستگی و همدلی به خاطر می آورد و مشخص خود می ساخت که سرداران هراول و برانغار و چرانغار کشته شدند. همین غول مانده از کشته و زخمی خود پروا نکرده در همان گرمی بر غول می تازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعخان و دیگر بندها راه بران گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان بدینجه و دندان تلاش می کردند. چنانچه بعضی درجه شهادت یافته جمعی که زنده ماندند زخمهای منکر برداشتند. در این وقت فیل مستی بخته نام که فیل اول بوده بر شجاعخان میدواند شجاعخان دست به پرچه برده بر فیل می زند آن طور فیل مستی را از پرچه چه پروا است به شمشیر برده شمشیر پی در پی می زند آن هم چه محابا. بعد از آن جملهر کشیده دو جملهر می رساند. و آن هم بر نمی گردد و شجاعخان را با اسب زیر می کد به مجرد از اسب جدا شدن جهانگیر شاه گفته بر می جهد و جلوردار او شمشیری دودستی بر دستهای فیل می رساند چون فیل به زانو در می آید، به اتفاق

جلودار فیلبان را از بالای فیل به زیر می کشد و به همان جملهدر که در دست داشت، درین پیادگی به نوعی بر خرطوم و پیشانی فیل می زند که فیل از الم آن فریاد زنان بر می گسرد. و چون زخمهای بسیار داشت به فوج خود رسیده می افتد و اسب شجاعخان سالم بر می خیزد و در حینی که سوار می شود، آن مخدولان فیل دیگر بر علمدار او میدوانند و علمدار او را با اسب زیر می کنند که از آنجا شجاعخان نعره مردانه بر کشیده علمدار را خیردار می سازد و می گوید که مردانه باش که من زنده ام، و در پای علم درین وقت تنگ هر کس از بندهای درگاه حاضر بودند، دست به تیر و جملهدر و شمشیر برده بر فیل می دونند و شجاعخان هم خود را رسانیده به علمدار نهیب می دهد که برخیز و اسب دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته او را سوار می سازند، و علمدار برافراخته بر جای خود می ایستد، و در اثنای این گیر و دار تنگی بر پیشانی آن مقهور می رسد که هر چند زنده آنرا تفحص کردند ظاهر نشد. به مجرد رسیدن این تنگ از آن گرمی باز آمده می داند که از این زخم جان بر نیست تا دوپهر و نیم با وجود چنین زخمی منکر، مردم خود را به جنگ ترغیب می نمود، و معرکه قتال و جدال گرم بود، بعد از آن غنیمت روگردان شده افواج قاهره سردر پی آنها می نهند و زده زده آن مخدولان را در محلی که دایره کرده بودند در می آورند. آن مخدولان به تیر و تنگ مردم را نگاهداشته نمی گذارند که مردم پادشاهی بجا و مقام آنها در آیند، [۸۴ الف] چون ولی برادر عثمان و ممیز پسر او و دیگر خویشان و نزدیکان بر زخم عثمان مطلع می شوند، به خاطر می گذارند که از این زخم خود او را خلاصی مبسر نیست اگر ما همچنین شکسته و ریخته به قلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید. صلاح چنین است که امشب در همین جای که دایره کرده ایم بمانیم و شب فرصت جسته خود را به قلعه خود رسانیم.

دوپهر از شب گذشته عثمان به جهنم و اصل می گردد و دوپهر سیوم جسد بیجان او را بر داشته و خیمه و اسبانی که همراه داشتند در منزل گذاشته به محکمه خود متوجه می شوند. قراولان لشکر فیروزی اثر از این معنی خبر یافته، شجاعخان را آگاه می سازند صبح دوشنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعقیب باید نمود و نگذاشت که این تیره بختان نفس بر آورند. غایتاً به جهت ماندگی سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غمخواری مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متردد خاطر بودند. درین اثنا عبدالسلام پسر معظم خان با جمعی از بندهای درگاه که مجموع سیصد سوار و چهار صد توپچی باشند می رسند چون این جماعه تازه زور در رسیدند به همان قرار در تعاقب عمل نموده، متوجه پیش شدند. این خبر به ولی، که بعد از عثمان سرمایه فتنه و شورش بود، می رسد که شجاعخان را بشکر ظفر آزما با فوج دیگر تازه زور که الحال پیوسته اند

اینک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که به وسیله اخلاص درست و بازگشت بطریق مستقیم دولخواهی به شجاعتخان رجوع آورد. آخر الامر در میان داده پیغم میفرستد- که آن کسی که باعث فتنه و فساد بود رفت ما جمعی که مانده ایم نسبت بندگی و مسلمانی در میان است. اگر قول بدهند آمده شما را به بینیم و بندگی درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را برسم پیشکش بگذاریم، شجاعتخان و معتقدان که روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده گشته بودند و سایر دولت خواهان به مقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده و به آن جماعه را تسلی ساخته روز دیگر ولی [ب ۸۴] و پسران و برادران و خویشان عثمان همگی آمده شجاعتخان و دیگر بنده هارا دیدند و چهل و نه زنجیر قبل پیشکش گویان آورده گذرانیدند. بعد از انصرام این خدمت شجاعتخان چندی از بنده های درگاه را در ادهار و اطراف که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته ولی و افغانان را همراه گرفته به تاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه با فواح قاهره در جهانگیر نگر آمده به اسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت آرد در آگره باین نیازمند درگاه الهی رسید سجدهات شکر به تقدیم رسانیده دفع و رفع این قسم غنیمی را محض از کرم بی دریغ واجب تعالی دانست، و بنا بر این در برابر این نیکو خدمتی اسلام خان به منصب شش هزار ذی السرازمی یافت و شجاعتخان را بخطاب رستم زمان سربلند کردم و هزار ذی و سواد بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بنده ها هر یک به اندازه خدمتی که از ایشان به فعل آمده بود، به زیادتی منصب و دیگر رعایتها ممتاز گشتند. و در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان به طریق اراجیف مذکور می شد. به جهت صدق و کذب این سخن به دیوان لسان القیاب خواجه حافظ شیرازی تفأل نمودم این غزل برآمد. غزل

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم و اندرین کار دل خویش به دریا فکنم
خورده ام تیر فلک باده بده تا سرمست عقده دلبند کمر ترکش جو فکنم

چون این بیت به غایت مناسب مقام بود تفأل به آن نموده بعد از چندی حیر آمد که عثمان را تیر قضای بل خدای رسیده. هر چند تفحص نمودند زنده آن پیدا نشد. بنا بر غرابی که داشت این معنی مرقوم گردید.

در شانزدهم فروردین ماه مهربان که از بنده های عمده و محرم قدیم الخدمت جهانگیری است و به منصب سه هزار ذی و دوهزار سوار سرافرازی یافته، از بندر کهنایت رسید سعادت ملازمت دریافت. به او به جهت بعضی مصلحتها حکم کرده بودم که بندر کووه رفته و زیری را که حاکم کووه است ببیند و تفایسی که در آنجا به دست آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید. حسب الحکم به استعداد تمام به کووه رفت و مدتی در آنجا بود. تفایسی که در آنجا

به دست افتاد اصلا روی زرندید به هر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نمود متوجه درگاه گشت واسباب و نفایسی که آورده بود به دفعات در نظر گذرانید و از هرجنس چیزها و تحفها داشت. از جمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تاحال ندیده بودم. بلکه نام او را کسی نمیدانست. حضرت فردوس مکانی اگرچه درو قبیات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند غایتاً به مصوران فرمودند که صورت آنها تصویر نمایند. چون [۸۵ الف] این جانوران در نظر من به غایت غریب در آمد هم نوشتم و هم در جهانگیر نامه فرمودم که مصوران شبیه آنرا کشیدند تاحیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد. یکی ازان جانوران درجه از طاوس ماده کلان تر و از نر فی الجمله خردتر، گاهی که درمستی جلوه مینماید دم خود را و دیگر پرها را طاوس آسا پربشان می سازد و به رقص درمی آید. نول و پی اوشیه به نول و پای خروس است. سروگردن و زیر حلقوم او هر ساعتی به رنگی ظاهر می شود وقتی که درمستی است سرخ سرخست. گویا که تمام را به مرجان مرصع ساخته اند و بعد از زمانی همین جاها سفید می شود. و بطریق پنبه به نظر درمی آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر می گردد بوقلمون آسا هر زمان به رنگی دیگر دیده می شود و در پارچه گوشنی که بر سر خود دارد به تاج فردوس مشابهت دارد و غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور به طریق خرطوم از بالای سر او تایل و جب می آویزد و باز که آن را بالا می کشد چون شاخ کرگدن بر سر او مقدار دو انگشت نمایان می گردد. اطراف چشم او همیشه فیروزه گون است و در آن تغییر و تبدیل نمی رود و پره های به الوان مختلف به نظر می آید به خلاف رنگهای پر طاوس دیگر میمونی آورده بود به هیات عجیب و شکل غریب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون است و روی او به روباه می ماند. رنگ چشمهای او به رنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم بزرگ کلان تر است از سر او تا سردم یک ذرع معمول بوده باشد از میمون پست تر و از روباه بلند تر. پشم او به طریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستریست از بنا گوش تازنخ سرخ است میگون، دم او از نیم ذرع و سه انگشت دراز تر. غایتاً به خلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است به طریق دم گربه. گاهی آوازی از او ظاهر می شود به طریق آواز آهوی برهه مجمل خیلی غرایب [۸۵ ب] داشت.

از مرغ دشتی که او را تذرومی گویند تاحال شنیده نشده که در خانه از او بچه گرفته باشند. در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم بچه بکنند، نشد، من فرمودم که چندی از نروماده او به یکجا نگاه داشته رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشتند. در عرض دو سال مقدار شصت هفتاد بچه برآمد و تا پنجاه شصت کلان شدند.

هر کس این معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم برادر من سعی بسیار کردند مطلق تخم بداد و بچه از او حاصل نشد.

در همین ایام بر منصب مهابت خان هزاری ذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاری ذات هزار و پانصد سوار بوده باشد، و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سه هزار مقرر گشت. و بر منصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات و سوار افزوده شد که از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دوهزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتماد خان پانصدی ذات و دو سوار افزودم هزاری ذات و سیصد سوار کردم. خواجه ابوالحسن درین روزها ازدکن آمده سعادت ملازمت دریافت و دوله خان که به فوجداری الله آباد و سرکار حونیور تعیین یافته بود آمده ملازمت نمود. بر منصب او که هزاری بود پانصدی افزوده شد. روز شرف که نوزدهم فروردین باشد منصب سلطان خرم را که ده هزار بود، دوازده هزار سوار را ساختم اعتبار خان را که به منصب سه هزار ذات و هزار سوار بلند بود چهار هزاری کردم. مقرب خان را که منصب او دوهزار ذات و هزار سوار بود، پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خود سه جهان که دوهزار ذات و هزار و دو سوار بود، پانصدی دیگر اضافه فرمودم.

چون ایام نوروز بود اکثر بنده ها به اضافه منصب سرافرازی یافتند. در همین تاریخ دلیب ازدکن آمده ملازمت نمود. چون پدر او راجه رایسنگه وفات یافته بود، او را به خطاب رای سر بلند ساخته خلعت پوشانیدم. پسردیگر داشت سورج سنگه نام با وجود که دلیب پسر تیکه او بود، میخواست که سورج سنگه جانشین او باشد به تقرب محبتی که بامادر او داشت در وقتی که احوال او مذکور می شد، سورج سنگه از کم خردی و غرد سالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته و تیکه داده است. این عبارت مرا خوش نیامد. فرمودم که اگر پدر ترا تیکه داده مادر را تیکه ده سرافرازی می کنیم و به دست خود او را تیکه کشیده جاگیر و وطن پدر او را به او مرحمت کردم به اعتماد الدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد. لکھمی چند راجه کماون که از راجه های معتبر کوهستان است و پدر او راجه او در هم در زمان حضرت هوش آشیانی آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه خود را در آمد دست مرا گرفته به ملازمت آورد. بنابر التماس او پسر راجه به آوردن او مأمور گشته بود. لکھمی چند هم التماس نمود که پسر اعتماد الدوله آمده مرا به ملازمت آورد. شاپور را فرستادم که او را به ملازمت آورد. از تحفه های کوهستان خود اسبان کونت اعلی و جانوران شکاری از باز و شاهین و طایس و نافه های مشک و پوستهای آهوی مشک که نافه بران سد بود و شمشیرها که به زبان آنها کناره می گویند و از هر جنس چیزها آورده گذرانید. در میان راجه های کوهستان

این راجه مذکور با آنکه طلای بسیار دارد، معروف و مشهور است. می گویند که کان طلا در ولایت اوهست. به جهت طرح عمارت دولتیخانه لاهور خواجہ جهان راء، که درین کارها مهارت تمام دارد، فرستادم چون مهمات دکن به جهت نفاق سرداری ویی پروائیهای خان اعظم صورت خوبی پیدا نکرد و شکست عبدالله خان دست داد خواجہ ابوالحسن را که به جهت تحقیق این قضایا طلبیده بودم. بعد از تحقیق و تفحص بسیر ظاهر شد که شکست عبدالله خان پاره ای از ممر مرور و تیز جلویها و سخن نشنویهای او و پاره ای به سبب نفاق ویی الثقاتی امر واقع شده بود. مجملآ قرارداد آن بود که عبدالله خان از جانب ناسک ترینک بالشکر گجرات و امرای که به همراهی او تعیین یافته بودند روانه گردد. این فوج سرداران معتبر و امرای کار طلب مثل [۸۶ب] راجه رامداس و خان عالم و سیفخان و علی مردان بهادر و ظفرخان و دیگر بندهای آراستگی تمام داشت عدد لشکر ارده هزار گذشته و به چهار هزار رسیده از جانب برادر مقرر بود که راجه من سنگه و خان جهان و امیرالامرا و بسیاری از سرداران متوجه شوند و این دو فوج از کوچ و مقام حیردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند. اگر این ضابطه منظور می بود و دلها متفق می گشت و فرضها دمنگیر نمی شد غالب ظن آن بود که الله تعالی فتح روزی کردی.

عبدالله خان چون از گهاتیها گذشت و به ولایت غنیم درآمد، مقید نشد که قاصدان فرستاده از آن فوج خبری بگیرد و به موجب قرارداد حرکت خود را با حرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیم را در میان گیرند. بلکه تکیه بر قوت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد که اگر به تنهایی این فتح را از جانب من شود بهتر خواهد بود، و این دعیه را در خاطر قرار ده هر چند رامداس خواست که به او قرار دهد که به تائی و آهستگی پیش می رفته باشد، فایده نکرد. غنیم که از او ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و برکیان بر سر او فرستاد و روزها با او در زد و خورد بودند و شبها در انداختن بن و اقسام آتش بازی تقصیر نمی کردند. تا آن که غنیم نزدیک شد و اصلا از آن فوج به او خبری نرسید. هر چند به دولت آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک می رسد عنبر سیاه رو یکی از اطفال را که نسبت قسارت به سلسله نظام الملکیه به اعتقاد او دارد، به جهت آنکه مردم از شان سرداری او قبول کنند، بسروری برداشته به دست خود گرفته است و خود را پیشوا و سردار قرارداده مرتبه به مرتبه مردم می فرستد و کثرت و زدحام غنیم زمان، بیشتر می شد تا آنکه هجوم آورده به انداختن به آن و دیگر اقسام آتش بازی که را پروتنگ تر ساختند. آخر الامر دولتخواهان صلاح دیدند که چون از آن فوج مددی نرسید و دکنیان تمام رو به ما نهاده اند، مصلحت دولت در آن است که بالفعل بازگشته

سرانجام دیگر نموده شود همگی یکدل و یک [۸۷الف] زبان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد ولایت خوددکنیان همراه و هر فوجی که با فوجی دربرو گشته در زد و خورد تقصیر نمی نمودند. درین روز چندی از جوانان مردانه کار طلب به کار آمدند. علی مردان بهادر داد بهادری و مرد نگین داده زخمهای منکر برداشت و زنده به دست غنیم افتاده معنی حلال نمکی و جانفشانی را بهمراهان خود فهمانید و ذوالفقاریگت هم ترددات مردانه نموده بانسی پهای او رسید و بعد از دوروز دیگر در گذشت. چون به ولایت راجه بهرجو که از دوشخواهان درگاه است داخل شدند آن جماعه بازگشتند و عبدالله خان متوجه گجرات گردید. سخن ایسن است که اگر در رفتن عدن کشیده می رفت و می گذاشت که این فوج دیگر به او ملحق می شد کار خاطر خواه اولیای دولت قاهره صورت می ساخت. به مجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله خان به سرداران و جی که از راه برار متوجه بودند، دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشتند و در عادل آباد که در حوالی برهانپور واقع است به اردوی پرویز ملحق شدند.

چون این اخبار در آگره به من رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتیم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این غلامان صاحب کش را از بیخ و بنیاد براندام. امر و دولتشو اهان بدین معنی اصلاً راضی نشدند. خواجه ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آن طرف را بروشی که خانخانان فهمیده دیگری نفهمیده، او را باید فرستاد تا این مهم از نظام افتاده را به نظم آورد و به مصلحت وقت صلحی در میان اندازد تا به مرور ایام سرانجام بر اصل نموده شود. دیگر دولتشو اهان درین مقدمه همدستان گشتند. رایهای همه باین قرار گرفت که خانخانان را باید فرستاد و خواجه ابوالحسن نیز همراه برود و به همین قرارداد دیوانین مهم سازی او و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفدهم اردی بهشت سه هفت جلوس مرخص گشت شاهنواز خان و خواجه ابوالحسن و رزاق اوزبک و چندی دیگر از همراهیان در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند. خانخانان به منصب شش هزار ذت و سوار سرافرازی یافت. شاهنواز خان سه هزار ذت و سوار تسلیم نموده دارا یخان به اضافه پانصدی ذت و سیصد سوار که مجموع [۸۷ب] دوهزار ذت و یک هزار و پانصد سوار باشد سر بلند گردید. و به رحمت داد پسر خود را دهم منصب لایق داد. به خانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیل خاصه با ترایلها و اسبهای عراقی عنایت نمود. و همچنین به پسران و همراهان او نیز خعت و اسب مرحمت شد. در همین ماه معز الملک با پسران از کامل آمده به سعادت آستانبوسی سرافرازیگشت. شایام سنگه و رای مکنه بدوریه که از تیمنات لشکر بنکش بودند، حسب الاثماس قلیچ خان به زیادتی منصب سر بلندی یافتند. شایام سنگه هزار و پانصدی بود دیگر به منصب او اضافه شد و رای مکنه نیز به زیادتی منصب مفتخر گردید.

وفات آصف خان: مدتی بود که اخبار بیماری آصف خان می رسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنکه در برهانپور در سن شصت و سه سالگی درگذشت. فهم و استعدادش به غایت خوب بود غایتاً خست و سبکی بر طبیعتش غالب بود، شعر هم می گفت. خسرو شیرین به نام من نظم کرده نام آن را نورنامه نهاده ام در زمان والد بزرگسوارم به درجه امارت و وزارت رسیده بود تا آنکه در زمان پادشاه زادگی چند مرتبه از وسبکیها به فعل آمد و اکثر مردم بلکه خسرو هم برین مذاق بود که بعد از جلوس از من نسبت به او ناخوشیها به فعل خواهد آمد، به خلاف آنچه در خاطر و و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده او را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم. و بعد از اندک مدتی وزیر صاحب استقلال شدم مجملات در رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان او را منصبها داده رعایتها کردم. آخر الامر ظاهر شد که نیت اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ناخوش خود کرده همیشه از من توهمی در خاطر داشت. از قضیه و شورشی که در راه کابل واقع شد می گویند خبردار بوده، بلکه تقویت آن تیره بختان مینموده باری مرا باور نمی افتد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نادولتخواهی و تیره بختی گردد.

فوت میرزاغازی ترخان: به اندک فاصله در بیست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزاغازی خان رسید. میرزا مشارالیه از احکام زاده های تته اذات ترخان است در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جانی بندگی و دولتخواهی اختیار نموده [۱۸۸۱ الف] به همراهی خانخانان که بر سر ولایت او تعیین یافته بود در لاهور بشرف ملازمت استعداد یافت و به کرم پادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشته خود ملازمت در بار اختیار نموده مردم خود را به جهت حفظ و حرست تته رخصت کنانید. و تا بود در ملازمت گذرانید. آخر الامر در برهانپور وفات یافت. میرزاغازی ولد او که در تته بود به موجب فرامین عرت آشیانی به ایالت و حکومت آن ملک سراقرازی یافت به سعیدخان که در بهکر بود حکم شد که او را دلاسانموده به درگاه آورد. خان مشارالیه کسان فرستاده او را به دولتخواهی دلالت نموده، آخر الامر او را به آگره آورده به شرف پای بوسی والد بزرگوارم سرافراز گردانید. در آگره بود که حضرت عرش آشیانی شفقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم. بعد از آنکه خسرو را تعاقب نموده و به لاهور داخل شدم خبر رسید که امرای سرحد خراسان جمعیت نموده بر سرسرقند آمده اند، و شاه بیگ خان حاکم آنجا در قلعه قبلی شده منتظر کمک است. بالضروره فوجی به سرداری میرزاغازی و دیگر امرادران به کمک قندهار تعیین شدند این فوج چون به حوالی قندهار می رسد لشکر خراسان قوت توقف در خود نادیده معاودت نمودند. میرزاغازی به قندهار در آمده ملک و قلعه

را به سردارخان که به حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده شاه بیگ خان به جا گیر خود متوجه گشت و میرزا غزی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود. سردارخان اندک مدتی که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج به سردار صاحب وجود می گشت درین مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده به میرزا غزی نمود. از آن تاریخ تا زمان رحلت در آنجا لوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می نمود. سلوك او با مردمین به عنوان پسندیده بود.

چون میرزا غزی وفات یافت، سرداری به قندهار بیست و فرستاد، بول بی اوزبک را که در ملتان و آن حدود واقع بود، بدین خدمت مأمور ساختیم. منصب او هزار و پانصدی ذت و هزار سوار مقرر نمودم و به خطاب بهادرخان و عام سر بلندی یافت. حکومت دهلی و حفظ و حراست آن ولایت به مقربخان مقرر گشت. روپ خواص را به خطاب [۸۸ ب] خواص خانی و منصب هزار و ذت و پانصد سوار سرافرازا ساخته فوجداری سرکار قنوج را بدو مرحمت نمودم و چون صیدا اعتقاد خان ولد اعتمادالدوای را جهت خرم خواستگاری نموده بودم و مجالس کتبخدائی او در میان بود روز پنجشنبه هژدهم خرداد به منزل او رفته یک روز و شب آنجا بودم. پیشکشها گذرانید و بیگمان و مادران خود و خادمان محل را توره ها سامان نموده به امرا سر و پاها داده.

عبدالرزاق را که بخشی در خانه بود به جهت سرانجام ولایت تهته فرستادم که تا تعیین سردار صاحب وجود سپاهی و رعیت آنجا را دلالت نموده آن ولایت را به قید و ضبط در آورد. به اضافه منصب قبل و یرم نرم خاصه سرافرازی یافته سرخص گشت. معزالملك را به جای او بخشی ساختم. خواجه جهان که بدین عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود، در اواخر همین ماه آمد ملازمت کرد. میرزا عیسی ترخان از خویشان میرزا غازی که در لشکر دکن تعیین بود به جهت مصلحت تهته او را طلبیده بودم، در همین تاریخ بخدمت استعساد یافت. چون قابل رعایت و ثریت بود او را به منصب هزار و ذت و پانصد سوار ممتاز فرمودم، چون پاره بر مزاج غلبه کرده بود به استصواب اطبا روز چهارشنبه ماه مذکور قریب به یک انبار از دست چپ خون کشیدم. چون خفت و سبکی تمام دست داد بخاطر رسید که اگر در محاورت خون کشیدن را سبک شدن می گفته باشند بهتر خواهد بود. الحال همین عبارت گفته میشود. به مقربخان که قصه کرده بود کهنه مرصع عنایت نمودم. کشنداس مشرف فیلخانه و اسطبل که از زمان حضرت عرش آشیانی تا حال مقصدی آن دو خدمت بود، عمرها آرزوی راجگی داشت به خطاب راجگی و به منصب هزار و کامروا گشت. میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در لشکر دکن تعیین بود، حسب التماس او طلب [۸۹ الف] نموده بودم. روز شنبه نهم (ماه) تیر با فرزندان آمده ملازمت کرد. یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مرو رید پیشکش گذرانید.

بر منصب ناساجخان حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار افروده شد.

قصه قوت شجاعخان از امور غریبه است. بعد از آنکه مصر چنان خدمتی گشت اسلام. خان او را به سرکار رودیسه رخصت می کند. در اثنا ی ر ه شی سر ماده فیلی چو کنندی دار سوار می شود و خواجه سرای خرد سالی ر به عقب خود جا می دهد. وقتی که از اردوی خود بر می آید فیل مستی بر سر ر بسته بوده اند، آن فیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صدد آن می شود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور و غوغا بلند می شود. چون شور و غوغا به گوش خواجه سرای رسید مضطربانه شجاعخان را که در خواب یا در بی شعوری شراب بسوده بداد میسازد و می گوید که فیل مست باز شده و متوجه این طرف است. به مجرد شنیدن ین سخن مضطرب شده بیتابانه خود را از بالای فیل می اندازد و بعد از نند ختن انگشت پای او به سنگ می خورد و شکافته می شود و به همین زخم بعد از دوسه روز در می گذرد. مجملات از شنیدن این خبر حیرت تمام دست داد. چون مردانه به مجرد فریادی که به او رسید یا سحنی که از خرد سالی شنید این قسم مضطربانه خود را بیدارد در واقع جای حیرت است. در نوزدهم ماه تیر خیر این حادثه به من رسید پسران و را بنو زشات و منصبها را بجوی کردم. اگر این قضیه او را دست نمی داد چون خدمت نمایانی کرده بود به رعایتها و شفقتی سرافرازی می یافت ع

با قضا بر نمی توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نو و ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خ. صه شریفه گشت. راجه لکھمی چند راجه کماون [۸۹ ب] استدعای رخصت نمود. چون به پدر او در زمان حضرت عرش آشیانی یکصد رأس اسب مرحمت شده بود، به همان دستور به او مرحمت نمود و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود به خلعت سرافرازی یافت و خنجر مرصع هم داد. به برادران او نیز خلعتها و اسبها داده شد، ولایت او ر بدستور به او عنایت فرمودم شادمان و کمروا بجا و مقم بازگشت. به تقریبی این بیت امیر- الامرا خو نده شد. بیت

بگسذر مسیح از سر ما کشنگان عشق

یک زندہ کردن تو به صد خون برابر ست

چون طبع من موزون است گاهی به اختیار یا بی اختیار مصراعی یا بیتی از خاطر من سر می- دند ین بیت بر زبان گذشت. بیت

ز من متاب رح که نیم بی تو يك نفس
یکدل شکستن تو به صد خون برابر است
چون خوانده شد هر که طبع نظمی داشت درین رسته بیتی گفته گذرانید. ملاعی احمد
که احوال او پیش ازین گذشت بدنگفته بود. بیت
ی محاسب ز گسریه پیر مغان بترس

يك خم شکستن تو به صد خون برابر است
ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عاداتخان بود قبل از این بدوسل دولخواهی اختیار نموده
خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد و متطور عنایت و
تریت گشته به شمشیر و خلعت سرافرازی یافت. وبعد از چند روز اسب خاصه نیز بدو مرحمت
نمودم. خواجگی محمد حسین که بنیات برادر زاده خود به کشمیر رفته چون خاطر از مهمات
آنجا جمع ساخت در همین روزها آمده ملازمت نمود. چون به حکومت تهنه و دارای آنجا
سرداری بایست فرستاد بخاطر رسایدم که میرزا رستم را فرستم. منصب او را که پنجهزاری
ذات و هزار و پانصد سوار بود، پنجهزاری ذات و سوار ساخته به تاریخ بیست و ششم جمادی-
الثانی مطابق دوم شهریور تسلیم حکومت تهنه نموده و قبل خاصه با اسب و زین مرصع و شمشیر
[۹۵ الف] مرصع و خدمت فاخره داده رخصت نمودم. و پسران او و پسران مظفر حسین میرزای
برادر او به اضافه های منصب و قبل و خلعت سرافرازی یافته، بهمراهی او مرخص گشتند. رای
دلپ را به کومکی میرزا رستم تعیین نمودم که چون جا و مقام او نزدیک به این حدود است،
جمعیت خوب در آنجا حاضر سازد و پانصدی ذات و سوار بر منصب او افزودم که دوهزاری
ذات و هزار سوار باشد. قبل هم عنایت شد. ابوالفتح دکنی در سرکار مانکیپور و آن حدود
جاگیر گرفته بود مرخص گشت که هم سرانجام جاگیر خود و هم به حفظ و حراست آن ملک نماید.
خسرو بی اوزبك که به دوجلداری سرکار میوات تعیین شد منصب او هشتصدی ذات و سبصد
سوار بود الحال هزاری ذات و پانصد سوار حکم شد، و اسب نیز مرحمت نمودم. چون نظر بر
خدمت قدیم مقربخان نمودم بخاطر رسید که آرزو در دل او نباید گذاشت و منصب او را کلان
کرده بودم و جاگیرهای خوب یافته بود، آرزوی علم و نقد را داشت به این عنایت هم سرافراز
و کامروا گشت.

صالح سر خوانده خواهه ییگن میرزا بسیار جوانک تردد و کار طلب است او را به خطاب
خنجر حانی سرگرم خدمت ساختم. روز پنجمین بیست و دوم شهریور موافق هفدهم رجب سنه
۱۰۲۱ هزار و بیست و یک در منزل مریم الزمان مجلس وزن شمسی منعقد شد. به این روش خود

را وزن کردن طریق هندو است حضرت عرش آشیانی که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده خود را هر سال دو مرتبه به اقسام فلزات از طلا و نقره و غیره و اکثراً ائمه نفیسه وزن می فرمودند. يك مرتبه مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری، و مجموع آن را که قریب به يك لك روپیه است به فقرا و ارباب حاجت تقسیم می کردند. من هم این سنت را مرعی می دارم، و به همان دستور خود را وزن نموده آن جناس را به فقرامی دهم. معتقد خان دیوان بنگاله چون از آن خدمت معزول گشت، پسر او و برادران و بعضی خدمتگاران عثمان را که اسلام خان بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود، بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرانید و نعهد احوال هر یکی از آن افغانان به عهده یکی از بندهای معتبر [۹۰ ب] مقرر شد و پیشکش خود را که بیست و پنج زنجیر فیل و دو قطعه لعل و پهل کتاره مرصع و خواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله غیره ترتیب داده بود بنظر درآورد. میر میرن پسر سلطان خواجه که در لشکر دکن تعیین بود، بطلب آمد سعادت آست نبوس دریافت. يك قطعه لعل پیشکش گذرانید. چون میان قلیچ خان که سردار لشکر بنگش و سرور کابل است و میان امرای آن صوبه که بهمراهی و سرداری او تعیین یافته اند به تخصیص خاندوران نزاع و گمت و شنود بود بجهت تحقیق آنکه ناسازی از جناب کیس خواجه جهان را فرستادم. یازدهم ماه مهر معتقد خان به منصب والای خشیکری سرافرازی یافت و منصب دوهزاری ذات و سیصد سوار مقرر شد دیگر مرتبه بر منصب مقر بخان پاره افزودم که منصب دو هزار ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه بوده باشد. حسب الائتماس خانخانان فریدون خان برلاس به منصب دوهزار و پانصد ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. رای موهر بهراری ذات و هشتصد سوار سرافراز شد و راجه تر سنگ دیو منصب چهار هزار ذات و دویست سوار سرافراز شد. بهارت را که نبیره رام چند بندیله است بعد از گذشتن رام چند به خطاب راجگی سرافراز ساختم. ظفر خان از صوبه گجرات به موجب طلب در بیست و هشتم آنان آمده ملازمت کرد و یک قطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش گذرانید.

ششم آذر مطابق سیوم شوال از برهانپور خبر رسید که امیرالامرا روز یکشنبه بیست و هشتم آبان در پرگنه نهان سرفوت کرد [۹۱ الف] بعد از بیماری که اور در لاهور دست داده بود دیگر بار شعور و هوش از او کمتر ظاهر می شد به حافظه اش نقصان تمام راه یافته بود. اخلاص بسیاری داشت. حیف که ازو فرزندی نماند که قابل تربیت و عنایت باشد.

چین قبیچ خان را که از پیش پدر خود که در پشاور بود آمده بیستم آذر ملازمت کرد یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسب و اقمشه و دیگر اجناس که همراه

داشت، بنظر در آورد. ظفر خان را که از خاندان و کوك زاده‌های معتبر است نواخته به صاحب صومنگی بهار سرافراز ساختم، و پانصدی ذات و سوار به منصب او افزوده سه هزاری ذات و دوهزار سوار مقرر داشتم. با برادران به خلعت و اسب سرافرازی یافته رخصت شد. همیشه آرزوی او این بود که بخدمت علی حده سرافرازی یابد تا جوهر ذاتی را بفهماند. من هم حوستم که او را بی‌زمانیم این خدمت را محک آزمایش او ساختم.

چون هنگام سیر و شکار بود، روز سه‌شنبه دوم ذیقعد مطابق چهارم ماه دی از دار الخلافه آگره به قصد شکار برآمدم و در باغ دهره منزل شد و چهار روز در آن باغ توقف افتاد. در دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد. وایده ایشان گریخ بیگم صبیحه حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان نورالدین محمد از خواجه زاده‌های خواجه نقشبند. به جمیع صفات حسنه آراستگی داشتند. در زنان این مقدار هنر و قابلیت کم جمع می‌شود و حضرت جنت‌آشیانی این خواهر زده خود را از روی شفقت تمام نامزد بستم خن نموده بودند. بعد از سفارشیدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش‌آشیانی این کنخدائی واقع شد و پس از گشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود درآوردند و در سن شصت و سه سالگی بر حمت خدا واصل گشتند. همان روز از باغ دهره کوچ شد و اعتماد الدوله را بجهت سرانجام برداشتن ایشان [۹۱ ب] فرستادم و در عمارت باغ مند کر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را نهاده در دهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبر شاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نموده خواجه چهل که در صوبه کابل مرخص شده بود، در بیست و یکم ماه مذکور بازگشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن سه ماه و یازده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذر گویان آورد. در همین روز راجه را مدداس نیز از لشکر فیروزی دکن آمده ملازمت نمود. یکم و یک مهر گذرانید. به امرای دکن خلعت زمستانی فرستاده شد. چون بندر سورت به گیر قلیچ خان مقرر بود، چن قلیچ خسان را بجهت ضبط و حراست آنجا التماس نمود که مرخص گردد. در بیست و هفتم دی به خلعت و خطاب خان و علم سرافرازی یافته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای کابل و باسازی که میان ایشان و قلیچ خان واقع بود، راجه را مدداس را فرستادم و اسب و خلعت و سی هزار روپیه مدد خرج عنایت شد.

در ششم بهمن که پرگنه باری محل نرول بود، خبر فوت خواجهگی محمد حسین که از بنده‌های قدیم الحمت این دولت بود، رسید. برادر کلان او محمد قاسم خان در زمان ولسد بزرگو رم رعایت کل یافته بود و خواجگی محمد حسین هم بخدمات که از روی اعتماد فرموده

شود، مثل بکاولی و امثال آن سرافرازمی گشت. زو فرزندى نمى‌ند و کوسه بود که اصلاً در محاسن و بیروت او يك موی ظاهر نمی‌شد. در وقت سخن کردن او هم بسیار فریاد می‌کرد و مثل خواجه سرایان فهمیده می‌شد. دیگر شاهنوازخان که خانخانان از برهانپور بیجهت عرض بعضی مقدمات روان ساخته بود. در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد. یکصد مهر و یکصد رویه نذر گذرانید، چون معاملات دکن بیجهت تیز جلویهای عبدالله خان و اتفاق امر را صورت خوبی پیدا نکرد و دکن را راه سخن یافته به امرا و دوستخواهان آنجا حکایت صلح در میان آوردند و عادلخان طریقه دولتیخواهی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکنیان بمن رجوع شود، چنان کنم که بعضی [۹۲ الف] محال که از تصرف اولیای دولت بر آمده بار نصرف در آید. دولتیخواهان نظر بر مصیحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمودند و به تجویز گونه شد و خانخانان متعهد سرانجام مهمات آنجا گردید و به خان عظم که همیشه خواهان دفع امرای مقهور بود این خدمت را بیجهت کسب ثواب التماس نمود. حکم شد که به مالوه که به جاگیر او مقرر است رفته از سرانجام متوجه این خدمت شود و بر مصب ایول بی اوزبک هزارى ذات و پانصد سوار دیگر افزوده شد که چهار هزارى ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد. مدت شکار دوماه و بیست روز کشید. در این ایام همه روز متوجه شکار بودم چون به ورور عالم افروز پنج شش روزیش نموده بود بخیریت معاودت نموده بیست چهاردم اسفندار مذ باغ دهره محل نزول گشت. مقریخان و جمعی از منصفان که حساب الحکم در شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند. مقریخان صراحی مرصع و کلاه فرنگی و گنجشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور توقف واقع شد. روز بیست و هفتم داخل شهر شدم. درین مدت دویست و بیست و سه رأس آهو و غیره و بود و پنج نیله‌گاو و دو خوک و سی و شش قطعه کاروانک و غیره و يك هزار و چهارصد و هفت ماهی شکار شد.

نوروز هشتم از جلوس هما یونی

مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ شب پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور و موافق غره نوروزین سنه جلوس بعد از گذشتن سه و نیم گهری حضرت نیر اعظم از ارحاموت به برج حمل که خانه فرخی و میروزی اوست نقل نمود و صبح آن روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به آئین همه ساله ترتیب و تزئین یافت و آخرهای آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقربان درگاه تسلیم مبارکباد بجا آوردند و درین ایام خجسته فرجام همه روز به دیوانخانه خاص و عام برمی‌آمدم و مطالب و مدعیات بعرض رسید. و پیشکشهای بندهای

درگاه از نظر می گذشت. ابولبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود. بنظر درآمد. درهم ماه مذکور افضل [۹۲ب] خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روبیه نذر گذراند و يك رنجبر فیل بنظر در آورد. در دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله به نظر در گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر نفایس آنچه خوش افتاد به درجه قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضلخان ده رنجبر دیگر درین روز دیده شد. در سیزدهم پیشکش تربیت خان به نظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نموده و چند روزی آنجا به سر شد و مصیبت پی در پی او را روی داد.

شنیده ایم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست می کنند. اول بردن دودیم بر بنده و سیوم در مرمر و چهارم بر اسب. بجهت دانستن سعادت و نحوست خاصه ضابطه قریافته بلکه می گویند که به صحت پیوسته است، اندک زمینی را از خاک خالی باید ساخت و بدان خاکها را در آن زمین می ریزد ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعادت می توان گفت و نه نحس و اگر کمی کرد حکم مر نحوست آن می کنند و اگر زیاده بر آید سعد و مبارک است.

در چهاردهم پیشکش اعتبارخان به نظر گذشت و آنچه مقبول افتاد برداشته شد. منصب اعتبارخان که هزاری و سیصد سوار بود دوهزاری ذات و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار بر منصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات و هشتصد و پنجاه سوار بوده باشد.

هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود، درین روزها آمده ملازمت کرد. چندی از مردم مگهه را که ملک ایشان متصل به پگودا در جنگ است بلکه درین ولایات هم در تصرف ایها است همراه آورده بود. از کیش و روشهای آنها مقدمات به تحقیق شد. مجمل حیوانی چندند بصورت آدمی، از حیوانات بری و بحری همه چیز می خورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس می خورند. خواهر خود را که از مادر دیگر باشد می گیرند و تصرف می کنند و صورت های ایشان به قراقلین شبیه است. اما زبان ایشان تبتی است و اصلاً به ترکی نمی ماند و همین يك کوه است که يك [۹۳الف] سر آن ولایت به کاشغر متصل است و سر دیگر آن ولایت به پیکو. دینی درست و آئینی که از آن تعبیر به دین توان کرد، ندارند. از دین مسلمانانی دور و از کیش هندوئی مهجورند.

دو سه روز به شرف ماده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد. التماس او درجه قبول یافت. يك روز و يك شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را به نظر آورده آنچه پسند خاطر افتاد گرفته شد و تتمه را به او بخشیدم. روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را گذراند. از هر جنس چیزها سامان نموده

بود. تا روز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا بلکه دو سه از نظر می گذشت. روز دوشنبه نوزدهم فروردین مجلس شرف ترتیب یافت در آن روز سادات اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقدام کیفها از شراب و غیره آن حاضر سازند هر کس بخواهد حاضر خود آنچه خواهد بخورد. بسیاری رتکب شراب نمودند. پیشکش مهابت خان درین روز گذشت. يك مهره زار توله که به کوک طالع موسوم است به یادگار علی ایلچی والی ایران دادم. مجلس شگفته گذشت. بعد از برخاستن حکم کردم که اسب آئین را باز کنند. چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود، از هر قسم نفایس و تحفهای خوب بهم رسانیده بود. از جمله دوازده رأس اسب عربی که به جهاز آورده بود و دیگر زین مرصع کار قزنگی از نظر گذشته بر منصب نوازش خان پانصد سوار ضاعه شد که دوهزاری ذات و سوار بوده باشد. بیل مهنی بدن نام که اسلام خان از بنگله فرستاده بود به نظر درآمده و داخل فیلان خاصه شد.

در سیوم اردی بهشت خواجه یادگار برادر عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد. یکصد مهر جهانگیری نذر گذرانید. بعد از چند روز که در ملازمت بسود به خطاب سردار خانی سرافرازی یافت. چون بخشی صاحب استقلال به لشکر بنگش و آن حدود بایست فرستاد، معتقد خان را به این خدمت اختیار نمودم و بر منصب اوسبیدی ذات و پنجاه سوار اضافه شد که هزار و پانصدی ذات و سیصد [۳۹۳ پ] و پنجاه سوار بوده باشد، رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد. محمد حسین خان چلبی را که در خریدن جواهر و بهم رسانیدن تحفه و قوف تمام داشت پاره ی زر داده رخصت نمودم مقرر شد که از ره عراق به استبول رود و تحفهای خوب و نفایسی که بهم رساند بجهت سرکار ما خریداری نماید. درین صورت ضروری بود که والی ایران را ملازمت کند کتابی به او داده بودم و یاد بودی هم به آن همراه بود. مجمل در حوالی مشهد برادر شاه عباس رامی بیند. شاه ازو تمحص می کند که چه چیز حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری نمائی؟ چون مبالغه می کند چلبی یادداشتی که همراه داشت ظاهر می سازد. در آن یادداشت فیروزه خوب و مومیائی کانی اسپهانی داخل بود. می فرماید که این دو جنس بحرین میسر نیست بجهت ایشان می فرستم. او یسی توپچی را که از ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انیاچه فیروزه که تخمیناً سی سیر خاکه داشت و چهارده توله مومیائی و چهار اسب عراقی که یکی از آن ابلق بود حوله اومی کند و کتابی شعر بر اظهار محبت و دوستی بیش از پیش نوشته در باب زبونی خاکه و کمی مومیائی عذر بسیار خسته بودند. خاکهای بسیار بظر آمد هر چند حکاکان و نگین سازان تمحص کردند يك نگینی که قابلیت انگشتری ساختن داشته باشد پیدا نشد غالباً در این ایام خدا که فیروزه بطریقی که در زمان مرحوم شاه طهماسب از معدن

بر می آمده حالا بر نمی آید. همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بود.

در باب اثر و میثاقی از حکما سخنان شنیده بودم. چون تجربه شد، طهر نگشت. نمی دانم که اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی اثر آن کم شده باشد. بیهر تقدیر به روشی که قرار داد اطبا بود، پی مرغ را شکسته ز پاده از آنچه می گفتند خورانده پاره ای بر محل شکستگی مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند و حال آنکه مذکور می شد که صباح تا شام کافی است بعد از آنکه ملاحظه نموده شد اثری ظاهر نشد و شکستگی [۹۴ الف] بحال خود بود. در کاغذ عن حده سفارش سلام الله عرب را نوشته بودند، همان لحظه منصب و علوفه و جاگیر او را افزودم.

فیلی از قیلان خاصه، تلایر به عبدالله خن فرستادم و قیل دیگر هم به قلیح خان مرحمت شد و دوهزار سوار برادر عبدالله را دو اسبه و سه اسبه فرمودم که تنخواه دهند و چون سابقاً به جهت خدمت جوگیر پابندی ذات و سیصد سوار بر منصب برادر و سردار خان افزوده شده بود در ثانی. المحل این خدمت به کامل خن مقرر گشت. حکم کردم که آن اضافه را بر قرار گذشته در منصب او اعتبار نمایند و سرور از خان را که هر از و پاصدی ذات و پانصد سوار، صد سوار دیگر اضافه فرمودم.

بیست و هشتم اردی بهشت ماه نیر مطابق بیست و ششم ربیع الاول سنه ۱۰۲۲ روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم ازمانی ترتیب یافت و پاره ای از نروژن مذکور به عورات و مستحقان که در خانه و اندام جمع شده بودند، فرمودم که بخشش کردند و درین روز هزاری بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش هزار و پانصد سوار بوده باشد. خسرو بیگ غلام میرزا جانی از تهته به همراهی عبدالرزاق معموری آمده ملازمت نمود. سردار خان برادر عبدالله خان به احمد آباد گجرات رخصت یافت. دویز که پازهر داشتند از کزناتک افغانی آورده بود همیشه شنیده می شد که هر جانوری که پازهر می دارد، بسیر لاغر و ریزون می باشد و حال آنکه این بزه در نهایت فربهی و تازگی بودند. یکی از آنها را که ماده بود، فرمودم که کشتند. چهار پازهر ظاهر می شود این معنی باعث حیرت تمام گشت

یوز مقرر است که غیر جایی که می باشد، به ماده خود جفت نمی شود چنانچه و لذیر گوارم یک مدتی تا هر از یوز جمع نموده بسیار خواهان ین بودند که اینها با یکدیگر جفت شوند و اصلاً نمی شدند و پاره ای یوزهای نروماده در باغات قلاده بر آورده سردادند در پنجاهم نشد. درین ایام یوز نری قلاده خود را گسیخته بر سر ماده یوزی می رود و جفت می شود و بعد از دویز ماه سه بچه زائید و کلان شد. چون فی الجمله [۹۴ ب] عرایبی داشت، نوشته شد. ظاهر این معنی ین

داشت هرگاه یوز با یوز جفت نگردد شیرخود به طریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد. چون در عهد دولت این نیازمند الهی وحشت از طبیعت جانوران صحرای برداشته شده، چنانچه شیران به نوعی رام گشته اند که بی قید و زنجیر گله گله در میان مردم می گردند، نه ضرر ایشان به مردم می رسد و نه وحشت و رمندگی دارند. به حسب اتفاق ماده شیری آبستن شد بعد از سه ماه سه بچه زائید و این هرگز نشیده بودیم که شیر جنگلی بعد از گرفتاری به حفت خود جمع شده باشد. از حکما شنیده می شود که شیر شیر به جهت دوشنائی چشم به غایت فایده مند است. هر چند سعی کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت به خاطر می رسد که چون جانور عضنالك است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند، چون در پستان او مقارن خوردن و مکیدن شیر می شده باشد یاد روقت گرفتن او به جهت آوردن شیر غضب او زیاده گشته در پستان خشک می گشته باشد.

در اواخر اردی بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجهای نقشبندیه است از ما و داءالنهر آمده ملازمت نمود. بعد از چند روز دوازده هزار روپیه به طریق انعام به او مرحمت شد. چون خواجه جهان در حوالی شهر، پالیز خربزه به عمل آورده بود، بعد از گذشتن دوپهر روز پنجشنبه دهم خرداد بر کشتی سوار شده زده دریا به سیر پالیز روانه شدم. مردم محل همراه بودند. دوسه گهری روزمانده رسیدیم. شب در پالیز گذرانیدم. عجب باد و جکری شد که خیمه ها و سراپرده به پانماند. بر کشتی در آمده آن شب بسر بردم. پاره ای از شب جمعه در سیر پالیز گذرانیده به شهر باز گشت نمودم. فضل خان که مدتی مدید به الم دتیل و زخمهای غریب گرفتار بود، در دهم خرداد در گذشت. جاگیر و وطن راجه چمکن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود، تغییر نموده [۹۵ الف] به مهابت خان عنایت نمودم.

شیخ پیر که از وارستگان و بس تعلقان وقت است و خاص به جهت محبت و اخلاص که با من دارد طریق خدمتکاری و همراهی اختیار نموده است و در پرکه میرته که وطن اوست قبل از این بنای مسجد نهاده بود درینولا به تقریبی مذکور گشت. چون خاطر او را متعلق با تمام این بنای خبر یستم، چهار هزار روپیه به او دادم که خود رفته به اوصرف نماید و خرجی شال خاصه به او مرحمت نمودم در خدمت کردم. در دیوان خانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابد. در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند. در این دایره کس به غیر حکم داخل نمی شود و در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است، جمیع بندگان از منصبداران و ریزه منصب واحدیان و کسانی که اطلاق نوکری توان کردند، راه می یابند. در بیرون این محجر نوکران و امرا و سایر مردمی که در دیوان خانه مذکور می آیند، می ایستند. چون میان محجر اول و دوم تفرقه

نیود به خاطر رسید که محجر اول ر به نقره باید گرفت. فرمودم که محجر مذکور و نردبانی که از این محجر به بالاخانه جهرو که نهاده اند و دوفیل را که بر دودست، شیمن جهرو که که هنرمندان از چوب ترتیب داده ند، در نقره گیرند. بعد از اتمام به عرض رسید که یکصد و بیست و پنج من نقره به وزن هندوستان که هشت صد و هشتاد من ولایت باشد، صرف فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرد چنانچه گویا چنین باشد.

سیوم ماه تیر مظفرخان از تهته آمد و ملازمت کرد. دوازده مهر نذر گذرانید مصحف جلد مرصع و دو گل مرصع پیشکش گویان به نظر در آورد. چهارم ماه مذکور صفدرخان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد و یکصد عدد مهر به نظر گذرانید بعد از آنکه مظفرخان روزی چند در ملازمت بود، پانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم و شل خاصه داده رخصت تهته کردم. می دانستم که سگ دیوانه هر جانوری را که می گزد البته می میرد، غایتاً این معنی در فیل به صحت پیوسته بود. در زمان من چنین واقع شد که شیی سگی دیوانه به جای بستن یکی از فیلان خاصه کجی نام در آمده پای ماده فیل را که همراه فیل خاصه می باشد می گرد [۹۵] و ماده فیل به یکبار به فریاد در می آید. فیلانان دویده خود را می رسانند آن سگ روبه گریز نهاده به زقوم زاری که در آن حوالی بود در می آید و بعد از زمانی باز در آمده خود را به فیل خاصه می رساند و دست او را می گرد. فیل او را زبر کرده می کشد چون مدت يك ماه و پنج روز از این مقدمه می گذرد روزی که هوا ایرنك بود، غریزند رعد به گوش ماده فیلی که در عین چرا بود می رسد و به يك در فرید می کند و اعضای او به لرزه در آمده خود را می اندازد باز برخاسته تا هفت دروز آب از دهان او می رفت و ناگاه فریاد می کرد و بسی آرامی داشت. فیلانان هر چند در صدد علاج شدند، نفع نکرد و روز هفتم افتاده مرد. و بعد از مردن ماده فیل به یکماه فیل کلان را به کاره آب به صحرا می برند به همان طریق ایر و رعد ظاهر شد. فیل مذکور درمستی به لرزه در آمده بر زمین نشست و فیلانان او را به هزار مشقت به جا و مقام خود آورند. بعد از همان مدت و همان حالت که ماده فیل ر دست داده بود، این فیل نیز تصدق شد. از وقوع این مقدمه حیرت تمام دست داد. الحق جای حیرت است که جانوری باین کلانی و بزرگی هیکل و ترکیب به اندك جراحتی که از حیوان صعیفی به ورسد این مقدار متأثر گردد

چون خانان مکرر استدعای رخصت شاهنواز خان پسر خود نموده بود، به تاریخ چهارم امرداد اسب و خلعت داده رخصت دکن نمودم. یعقوب بدخشی را که منصب او هفتصدی و پنجاهی بود بنا بر ترددی که از و به وقوع آمده بود به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز ساخته به خطاب خانی او را سربلند گرداندم و علم نیز کرامت شد.

طوایف هند: طوایف هند بر چهار گروه قرار یافته و هر کدام به آئین و طریق خاص عمل می نمایند، و در هر سال روزی معین دارند. اول طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزد بی چون. وظیفه ایشان شش چیز است عم آموختن و دیگران را تعلیم دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت، پرستش کردن و چیزها به محتاجان دادن و چیزی گرفتن و این طایفه [۹۰ الف] را روزی معین است و آن روز آخر ماه ساون است که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان به کبر دریاها و تالابها می روند و فسونه خوانده بر ریسمانها ورشته هامیدهند و روز دوم که اول سال نو است این رشته ها را سردست راجها و بزرگان عهد می بندند و شگون می دانند و این رشته را را که می گویند یعنی نگه داشت. این روز در ماه تیر که آفتاب جهان تاب در برج سرطان است واقع می گردد.

دوم چهرتست که به کهنتری معروف و مشهور است و مراد از چهرتست طایفه ایست که مظلوم را از شر ظالمان محفوظ دارند. آئین این طایفه را سه چیز است یکی آنکه خود علم بخواند و دیگری تعیم نهد و دوم آنکه خود آتش پرستی نماید و دیگری را به پرستش دعوت نکند. سوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود با وجود احتیاج چیزی نگیرد. روز این صایفه پنج رسمی است. درین روز سوازی کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که او را به خدی می پرستند در این روز بر خصم ظفر بافته است. این روز را معتبر می دارند و قبلان و سبان آرایش کرده پرستش می نمایند و این روز در ماه شهریور که آفتاب در برج سنبله است، واقع می شود. به نگاه دارنده های اسبان و قبلان انعامها می دهند.

سیوم طایفه یش است و این جماعه این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت می کنند و زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا و اشغال مقرر ایشان است. این طایفه را هم روزی معین است که آن را دیوالی می گویند، و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع می گردد. در روز بیست و هفتم ماههای قمری می باشد و در شب این روز چراغها می افروزند و دوستان و عزیزان درختهای یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قمار بازی گرم می سازند. چون معاش این طایفه بر سود و سودا است بردن و پای دادن را در این روز شگون می گیرند.

طایفه چهارم شود است این گروه کهنترین طوایف هندوند. همه را خدمت می کنند و ازین چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گذشت بهره ندارند و روز [۹۰ ب] اینها هولی است که به اعتقاد ایشان روز آخر سال است. این روز ماه اسفند است که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع می شود. در شب این روز آتشها، در هر کوچه ها و گذرها بر می افروزند و

چون روز می شود تا یک پهر خد کسترها بر سر روزی یکدیگر می افشانند و شور و غوغای عجیبی بر می انگیزند و بعد از آن خود را شست و شوی می داده رختها می پوشد و به سیر باغات و صحراها می روند. چون ضابطه مقرر هنود است که مردهای خود را می سوزانند. آتش آفر و ختن درین شب که شب آخر سال گذشته است کنایه از آنست که سال گذشته را که به منزله مرده است می سوزانند. در ایام والد بزرگوار امرای هند و دیگر طوایف به تقلید ایشان رسم را که می به جای رسانیدند که لعلها و مرواریدها و گلهای مرصع به جواهر گران بها در رشته ها کشیده بردست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود. چون تکلف در زحمت گذرانید، این معنی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و بر همان به شگون همان رشته ها و ابریشم، را که ضابطه ایشان است می بستند. من درین سال به سنت پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طایفه را که می بردست من به بندند. روز را که می که نهم امرداد بود باز همان معر که قایم شده دیگر طوایف بر آن تمسید رفته ازین تعصب باز نداشته اند همین سال را قبول نموده فرمودم که به همین ضابطه قدیم بر همان رشته های و ابریشمها بسته باشند.

در این روز به حسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد و عرس قاعده های است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز قسوت مرد عزیز خود طعامها و حلواها و اقسام خوشبوئها به اندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سایر مردم جمع می شوند و این مجلس گاه باشد که به یک هفته بکشد. در این روز با باختر مرد فرستادم که به روضه منبر که ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد. دوهزار و پیه به دو کس از بنده های معتبر داده شد که به وفرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند.

در پانزدهم ماه امرداد پیشکش اسلام خان ز نظر گذشت. شصت و هشت زنجیر قیل و چهار رأس اسب آن سرزمین که به تانکی [۹۷ الف] مشهور است و پنجاه نفر خواجها سرا و پانصد پرگاله نفیس سنارگامی فرستاده بود.

چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها به تخصیص سرحد به عرض می رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت تعیین می شوند و این ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل می کنم و فوائد کلی و نفع عظیم مشاهده می شود و اطلاع دیگر بر احوال عالم و عالمیان بهم می رسد. اگر مواید کلی آن مرقوم گردد، سخن در ز می شود. و درین ایام واقعه نویس لاهور نوشته بود که در آخر ماه تیرده کس از شهر به امن آباد که در دوزده کروهی واقع است می رفته اند حواهر گرمی به هم می رساند پناه به سایه درختی می برند. مقارن آن باد و جگری می رسد و آن باد چون بر جماعه مذکور می وزد به لرزه در آمده نه کس از آنها در زیر

درخت جان دادند و يك كس زنده ماند و آن زنده مدتها بیماری داشت تا بعد از محتتهای بسیار خلاص شد. جانورانی که بر درخت مذکور نشیمن داشتند، همگی فتنه کردند و در آن نواحی هو این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرایی به کشتن آنها آمده خود را می انداختند و بر بالای سبزه غلطان جان می دادند. مجملأً جانوران بسیار هلاک گشتند.

در روز پنجشنبه بیست و یکم مرداد تسبیح نموده به قصد شکار به کشتی سوار شده متوجه موضع سمونگر که از شکارگاههای مقرر من است گشتم. در سیوم شهر یورخان عالم را که از کن به مصلحت فرستاده عراق و همراهی ایلچی دارای ایران طلب نموده بودم، در اینجا رسیده ملازمت کرد و صدمهر نذر گذرانید. چون سمونگر به جاگیر مهابتخان مقرر بود، منزلی دلگشا در غایت تکلف برکنار دریا ساخته بود، بسیار خیرش افتاد. يك زن جبر فیل و يك انگشتری نگین زمره پیشکش نمود. فیل را داخل فیلان خاصه نمودم. تا ششم شهریور مشغول بودم. در این چند روز چهل و هفت داس آهوی نروماده و دیگر جانوران شکار شد. در این روزها دلاورخان يك قطعه لعل پیشکش فرستاده بود. مقبول افتاد، و شمشیر [۹۷ب] خاصه جهت اسلام خان فرستادم. بر منصب حسن علی ترکمان که هزاری ذات و هفتصد سوار بود پانصدی ذات و يك صد سوار افزوده شد. آخرهای روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور در منزل مریم الزمانی وزن شمسی به فعل آمد، خود را به فلزات و دیگر چیزها، به دستور معمول وزن نمودم. در این سال سن من چهل و چهار سال شمسی بوده باشد.

در همین روزها یادگار علی ایلچی دارای ایران و خان عالم که از این جانب به همراهی او تعیین شده بود مرخص گشتند به یادگار علی اسپ بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلنگی مرصع با پرچم و سی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد به خان عالم که پوه مرصع با پوه لکناره که علاقه آن از مروارید بود شفقت نمودم.

در بیست و دوم ماه مذکور به روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم بهشت آباد فیل سوار متوجه گشتم. در رفتن پنج هزار روپیه زر ریزگی افشاندند و پنج هزار روپیه دیگر به خواججه جهان دادم که به درویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده به کشتی متوجه شهر گشتم. چون منزل اعتمادالدوله برکنار آب جمعه واقع بود، آنجا فرود آمدم و شب در منزل او گذرانیدم تا آخرهای روز دیگر آنجا بسر بردم و از پیشکشهای او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولخانه گشتم. منزل اعتمادخان هم درکنار آب جمعه واقع بود، حسب الاثماس او با مردم محل آنجا فرود آمده منازل او را که تازه ساخته بود سیر کردم الحق جاهاى مطبوع و دلپسند بود. بسیار خوش

آمد. پیشکشهای لایق از اقمشه و جواهر و دیگر نفایس سرانجام نموده بود. مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پسندخاطر افتاد و قریب به شام داخل دولخانه همایون شدم.

چون منجمان و اخترشناسان امشب ساعت توحه به جانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهری از شب دوم شعبان مطابق بیست و چهارم شهریور گذشته به فیروزی و اقبال به قصد آنصوب از دارالحقاره آگره برآمدم. و در این عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجہ معین الدین چشتی که [۹۸ الف] از برکت روح پرفتوح ایشان گشایشهای بزرگ به این دودمان و الارسیده و بعد از خلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود. دوم دفع و دفع رانا امرسنگه قهپور که از زمینداران و راجهای معتبر هندوستان است و سری و سردری او و آبا و اجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند. دیربست که دولت ریاست در خانواده اینهاست، مدتی در حدود مشرق که پورب رویه باشد، حکومت داشته اند و در آن ایام به خطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند. بعد از آن به زمین دکن افتادند و بیشتر ولایات آنجا به تصرف درآوردند و به جای راجه لقب روپ را جزو اسم خود ساختند. بعد از آن به کوهستان میوات درآوردند و رفته رفته قعہهای چتور را به تصرف درآوردند. از آن تاریخ تا امروز که هشتم سال ز جلوس می است، یک هزار و چارصد و هفتاد و یک سال می شود. بیست و شش از این طایفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخص است که به بی اشتها یافته تارنا امرسنگه که امروز نااست، بیست و شش نفرند که در عرض چهارصد و شصت و یک سال ریاست و سرداری داشته در این مدت مدید گردن به اطاعت هیچ یک از سلاطین کشور هند دریاورده و اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده اند. چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانا سانگا جمیع راجها و رایان و زمینداران این ولایت را جمع ساخته بایک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نموده و بتائید باری تعالی و یاری و یاور و بخت لشکر ظفر اثر سلامیه برفوج کفر غلبه کردند و شکست عظیم را حوال او راه یافت. تفصیل این جنگ را در تو ریخ معتبر تخصیص در واقعیات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی است مذکور و مسطور است. والد بزرگوارم که مرقد متورش محل فیض تمناهای باد، در قع این سرکشان سمیهی بلیغ [۹۸ ب] به جا آوردند و چندین مرتبه لشکرها بر سر او تعیین نمودند و در سال دوازدهم از جلوس خود به قصد تسخیر قلعه چتور که از محکمهای مقرر معموره عالم است و برهم زدن ملک رانا عزیمت فرمودند و قعہ مذکور را بعد از آنکه چهار ماه و ده روز قبل داشتند از کسان پدر رانا امرسنگه به جنگ و جدل از روی قوت و قدرت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده برگشتند و در مرتبه

فواج قاهره کار بر او تنگ ساخته چنان می کردند که به دست درآید یا خراب و آواره گردد
مقارن این امری رو می داد که این مهم انصراف نمی یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یک ساعت
خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشته و مرا بالشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر دانا فرستادند
به حسب اتفاق این هر دو کار به واسطه اسبابی که ذکر آن طول دارد صورت پذیر نگشت تا آنکه
زمان خلافت به من رسید.

چون این مهم نیم کاره من بود، بعد از جلوس اولین لشکری که به حدود ممالک فرستادم
این لشکر بود. فرزند پرویز را سرد ساخته عظمای دولت که در پایه تخت حاضر بودند بدین
خدمت تعیین گشتند و خزانه معموره و ثوبخانه موفوره همراه داده روانه ساختم. چون هر کاری
موقوف بوقت است درین اثنا قضیه خسرو بد عاقبت به وقوع آمد ناچار تعاقب او به جاب
پنجاب بایستی نمود و میانه ولایت و پایه تخت که دارالحلافه آگره بود خالی می ماند،
بالضرورت نوشته شد که پرویز بایضی از امر برگشته به محافظت آگره و حوالی و حواشی
آن قیام نماید، مجملأ درین مرتبه هم مهم را ناچنان که می بایست نشد. چون به عایت الهی
خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره آگره محل نزول رایات عالیات گشت، افواج
قاهره به سرکردگی مهابت خان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعیین نموده شد. از آن تاریخ تا
وقت عزیمت رایات جلال به اجمیر پیوسته ولایت او بایمال عساکر فیروزی اثر بود. غایتاً آن
مهم صورت پسندیده پیدائی کرد. به خاطر گذرانیدم که چون در آگره کاری ندارم و یقین من
گشت که تا خود متوجه شوم این کار صورتی [۹۹ الف] پیدا نمی کند. ساعت مقرر از قلعه
آگره برآمده منزل درباغ دهره واقع شد. روز دیگر جشن دسهره روی داد و به دستور معمول
اسبان و فیلان را آرایش کرده زینار گذرانیدند.

خسرو: چون مکرر و لدها و همشیره ها به عرض رسانیدند که خسرو از کرده خود
بسیار نادم و پشیمان است، عرق عطوف و شفقت پذیری در حرکت آمده او را طلبیده مقرر کردم
که هر روز به کورنش می آمده باشد. درباغ مذکور هشت روز مقام واقع شد بیست و هشتم خبر
رسید که راجه را مداس که در جنگش و حدود کابل همراهی صوبه دار خدمت می نمود، وفات
یافت.

غره ماه مهر از باغ کوچ شده خواجه جهان را برای نگهبان دارالسلطنه آگره و محافظت
خزاین و عملها رخصت فرمودم. و فیل و مرگل خاصه به و مرحمت شد. در روز دوم مهر خبر رسید
که راجه باسود در تها نه شه آباد که سرحد ولایت رانای مقهور است وفات یافت. دهم ماه مذکور
روپ باس که الحال به امن آباد موسوم است منزل گشت. سابق این محل به جاگیر روپ خواص

مقرر بود. بعد از آن به پسر مهابت خان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او می خوانده باشند. یزده روز در این منزل مقام واقع شد. چون از شکارگاه های مقرر است هر روز به شکار سوار می شدم. چنان که درین چند روز يك صید و پنجاه و هشت آهوی ماده و نر و سایر جانوران شکارند. بیست و پنجم ماه مذکور از امن آباد کوچ فرمودم و درسی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد. پنجاه مهر و پاره مرصع آلات و يك زنجیر فیل که او را داخل فیلان خاصه کردم، پیشکش گذرانید.

دوم آبان موافق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید که از قدیمان این دولت بود در هشتاد سالگی به رحمت خدا روت. در پرشاور به خدمت دفع و رفع افغانان پیر تاریکی قیام داشت منصب او شش هزاری ذات و پنجهزاری سوار بود. مرتضی خان دکنی که در علم پولتیه بازی که به اصطلاح دکنیان پکنکی [۹۹ب] و مغولان شمشیر بازی می گویند، بی نظیر بود. مدتی پیش و به این ورزش متوجه بودم. در نبولا او را به خطاب و ورزش خانی سرافراز ساختم.

چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان از نظر من گذرانیده باشند تا نظر به حالت هر يك انداخته زمین و زرنقد و پوشش به آنها مسرحت نمایم در میان آن مسردم شخصی اسم جهانگیر را با سم «الله اکبر» به حساب ابجد مطابق یافته بود. به عرض رساید و این معنی را به تقاول او و شگون به یافته آن زمین واسط و خلعت کرامت نمودم.

روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بیست و ششم آبان ساعت داخل شدن به اجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم. چون قلعه و عمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت، قریب به يك كروه راه را پیاده طی کردم و از دو جانب معتمدان تعیین کردم که به فقرا و ارباب احتیاج زرداده می رفتند. چون چهارگهري از رود گذشته داخل شهر و معموره شدم و در گهري پنجم شرف زیارت روضه متبر که دست داد بعد از دریافت زیارت به دولخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ و شهری و رهگذری ز نظر بگذرانند تا فرخور استحقاق به عطایای جزیل بخشود گردند.

هفتم آذر به قصد سیر و شکار تالاب بشکر که از معابد مقرر هنوز است و در فضیلت آن سخنان می گویند که به هیچ عقلی راست نیاید و در سه گروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم، و دوسه روز در آن تالاب شکار مرغابی کردم و به اجمیر معاودت نموده معدهای قدیم و جدید که به اصطلاح هنوز دیوهره می گویند، به اطراف این تالاب به نظر درآمد از جمله داناشکر که عم امرای مقرر است، و در دولت ما ز امرای بزرگ است دیوهره ساخته در غایت تکف. چنانکه يك لكروپیه مذکور شد که صرف نموده به تماشای این عمارت درآمد. صورتی

به نظر آمد از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا به هیأت سرخوك [۱۰۰ الف] و مابقی شبیه به بدن آدمی. عقیده ناقص هندو آنست كه يك وقتى بنا بر مصلحتى كه راي حكيم و عليم اقتضا فرموده بدین صورت جنوه ظهور نموده است. این صورت را بدینجهت عزیزداشته پرستش نمایند. فرمودم كه آن صورت كریه را در هم شكسته در تالاب مذكور انداختند. بعد از ملاحظه این عمارت بر قله كوه گنبدی سفید مشاهده گشت كه مردم از هر طرف بدانجا در می آیند. از حقیقت آن پرسیدم. گفتند جوگی در آنجایی باشد ساده لوحانی كه بدیدن او می روند كف كرد به دست آنها میدهند كه در دهان انداخته آواز جانوری كه از آن سفیها در يك وقت ایدایی یافته باشند نمایند تا آن گاه بدین عمل زایل گردد. فرمودم تا آن محل را خرب نموده آن جوگی را از آنجا اخراج نمودند و صورت بنی كه در آن گنبد بود شكستند. دیگر عقیده داشتند كه این تالاب را عمق نیست. بعد از تفحص ظاهر شد كه هیچ جای آن از دوازده گز زیده عمق ندارد. دور آن را نیز پیمودند. قریب يك ونیم كروه بود.

شانزدهم آذر خبر رسید كه قراولان ماده شیرى را قبل نموده اند. در ساعت متوجه شده به مجرد رسیدن به تفنگ زده باز گشتم. بعد از چند روز نبله گاوى شكار شد و حضور خود فرمودم تا از و پوست بر آورده بجهت فقر اطعام بختند. دوست و چند نفر جمع شده بودند از آن طعم خوردند و به هر يك بدست خود زرها دادم. در همین ماه خبر رسید كه فرنگان گنوه بى قولی نموده چهار جهاز اجنبی را كه از جهازات مقرر بندر سورت بود در حوالی بندر تاراج نمودند و جمعی كثیر از مسلمانان سیر ساخته مال و متاعی كه در آن جهاز بود متصرف گشتند. این معنی بر خاطر گران آمده مقرب خان را كه بندر مذکور حواله او بود، بجهت تلاقی و تدارك این امر اسپ و فیل و حلت داده هژدهم آذر مرخص ساختم. بنا بر حسن تردد و خدمتائی كه زیوسف خان و بهادر ملك در صوبه دكن به وقوع آمده بود به علم آنها را سرافراز ساخته فرستادم و نوشته شد كه مقصد اصلی ازین عزیمت بعد [۱۰۰ ب] از زیارت حضرت خواجه سرانجام رنای مقهور بود بنا برین به خاطر گذرانیدم كه خود در اجمیر توقف نموده فرزند سعادتمند با باخرم را پیش بفرستم و این اندیشه به خاطر صواب بود. بنا برین ششمی كه اختیار ساعت شده بود به فرخی و فیروزی او را مرخص ساختم و قبای طلا دوزی گل مرصع كه مروارید بر اطراف گلهای آن كشیده بودند و جیره زرد دوزی ریشه مروارید و فوطه زربفت مسلسل مروارید و فیل فتح گنج نام خاصه مع تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و كهپوه مرصع مع پهلوی كناره بدو مرحمت نمودم. سوای رومی كه سابق به سر كردگی خان اعظم درین خدمت تعیین بودند، دوازده هزار سوار دیگر به همراهی آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را فراخور قدر هر يك اسپان خاصه و قیلان و خطمتهای فخره سرافراز ساخته رخصت

نمودم و فدائیان به خدمت بحشیگری این لشکر تعیین یافت. در همین ساعت صفدرخان به حکومت کشمیر از تغییر هاشم خان مرخص شده اسب و خلعت یافت. روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم.

یک دیگ کلانی فرموده بودم که در آگه به جهت روضه منبر که خواجه بسازند، در همین روزها آورده بودند. فرمودم که به جهت فقر اطعمی در آن دیگ طبخ نمایند. و درویشان احبیر را جمع سازند تا در حضور به آنها خورانیده شود. پنج هزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام به دست خود به هر یک از درویشان زرها داده مسرخص ساختم. اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام به منصب شش هزاری سرافرازی یافت و به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد.

عمره اسفند از مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاوا از اجمیر برآمدم. [۱۰۱ الف] روز نهم معاودت نموده به چشمه حافظ جمال که در دو کوهی شهر واقع است، منزل نمودم و شب جمعه را در آنجا گذرانیده آخر روز به شهر داخل شدم. درین هشت روزه نیله گاو شکار شد. چون نیکو خدمتی خود چه جهان و کم جمعیتی او به جهت حفظ و حراست آگه و آن نواحی به عرض رسید، پانصدی ذات و یک صد سوار بر منصب سابق او افزوده شد. در همین روزها ابوالفتح دکنی که از جاگیر آمده ملازمت دریافت. در سیوم ماه مذکور خبر فوت اسلام خان رسید که در روز پنجشنبه رجب سنه ۱۰۲۳ وفات یافته بود. در یک روزی سابقه بیماری و تشویش این امر ناگزیر او را دست داد. از خانه زان و تربیت یافته این مقدار جوهر کلردانی که از او به ظهور رسید، زدیگر ظاهر نشد. حکومت بنگاله را از روی استقلال کرده و ولایاتی که در عمل هر یک از جاگیرداران سابق به تصرف اولیای دولت درنیامده بود، داخل ولایات عملی شد. اگر اجل او را در نمی یافت مصددر خدمات کلی می گشت. خان اعظم با آنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروزمند بدین خدمت مأمور گردد و با وجود به انواع دلاسا و رضا جویی از جانب آن فرزند تن بسارگاری در نداده به شیوه ناستوده خود عمل می نمود. چون این مقدمه مسموع گشت، ایراهم حسین را که از خدمتگذاران معتمد حضور بود، نزد او فرستادم و سخنان لطف انگیز مهر آمیز بدو پیغام کردم، که در وقتی که در برهانپور بودی به آرزوها این خدمت را از من التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت دارین خود در آن می دانستی در مجالس و محافل مذکور می کردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید و اگر غلب آیم غازی خواهم بود، به توقیض نمودم. آنچه از کومک و مدد و توپخانه خواستی سرانجام یافت. بعد از آن نوشتی که بحرکت ربابات جلال بدین حدود فیص این مهم خالی از اشکال نیست به کتکاش تو نزل اجل در اجمیر واقع

شد و این نواحی محل سראقات جاه و جلال گشت، الحال که شاهزده را به فرایض و جوه معقوله استدعا نمودی و مجموع مقدمات برای کنکاش و صوابدید تو به عمل آمد؛ باعث چیست گویا از معرکه به کنار می کشی و در مقام اساسزگاری درآمده با باخرم را که درین مدت هرگز از خود جدا نساخته بودم، محض به اعتماد کاردانی تو فرستادم، باید که طریق [۱۰۱ ب] نیکخواهسی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته، شب و روز از خدمت فرزند سددت مند غافل نباشی، و گر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرارداد خود قدم بیرون بنهی دانسته باش که زیانکار خواهی بود. ابراهیم حسین رفت و این سخنان را به همین تفصیل خاطر نشان او ساخت. صلا نتیجه نداد و از جهل و قرار داد خود باز نیامد. باب خرم چون دید که وجود او درین کار مغل است و او را نگاهد داشته عرض داشت نمود که بودن او به هیچ وجه لایق نیست و محض به جهت نسبتی که به خسرو دارد، در مقام کار شکست نیست. بهمهات خان فرمودم که رفته او را از او دیپور بیاورد.

محمد تقی دیوان بیوتات تعیین شد که به مندسور رفته فرزندان و متعلقان او را به اجمیر رساند. در پانزدهم ماه مذکور خبر رسید که دلپ و ولدای رایسنگه که جبلت و سر رشته بنی و فساد بود از برادر کوچک خود سورج سنگه که بر سر او تعیین شده بود، شکست عظیم خورده در یکی از محکمهای سرکار حصار در قتل است، مقارن آن هاشم خوشی فوجدار و جاگیرداران آن نواحی او را به دست درآورده مقید به درگاه رسانید. چون مکرر از او وقایع قبیح سرزده بود، بیاسا رسید و کشتن او باعث عبرت پسی از مفسدان شد. و به جدوی این خدمت بر منصب راو سورج سنگه پانصدی ذات و دو پست سوار آورده گشت. در چهاردهم عرض داشت با باخرم رسید که فیل عالم کمان که رانارایان نازش تمام بود، با هفده زنجیر فیل دیگر به دست بهادران لشکر ضرائر افتاد. عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد شد.

نوروز نهم از جلوس همایون

سنه ۱۰۲۳ دو پهری و یک گهری از شب جمعه نهم شهر صفر گذشته آفتاب عالم تاب به برج حمل که خانه قوت و شوکت و شرف اوست پرتوافکن گشت و صباح آن که غره فروردین ماه سته ۹ بوده باشد، مجلس جشن نوروزی در خطه دلیذر اجمیر دست داد. در وقت تحویل که ساعت سعد بود، جلوس بر تخت سعادت و اقبال واقع شد. به رسم مقرر دولتیخانه را به اقمشه نفیسه و جواهر مرصع آلات آئین سته بودند. در همین وقت شخصه فیل عالم کمان که لیاقت خاصه شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از نروماده که فرزند با باخرم از فیلان را نافر ستاده [۱۰۲ الف] بود، از نظر گذشت و باعث انبساط خاطر دولت خوان گردید. روز دوم نوروز به سواری

آن را بمنّا خوب دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثار شد. در تاریخ سیوم منصب اعتقاد خان که دوهزاری ذات و پانصد سوار بود، سهزاری و هراسوار مقرر در مودم و به خطاب آصف خانی که دو کس هم از سلسله اینها بدین خطاب سوار فری یافته بودند سر بلند ساختم، و بر منصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتماد الدوله را به منصب پنجهزاری ذات و دوهراسوار از اصل و اضافه سراقراز ساختم. حسب التماس پاباخرم منصب سیفخان پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب دلاورخان پانصدی ذات و سوار بر منصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرور زخان پانصدی ذات و ششصد سوار افزوده شد. روز یکشنبه دهم پیشکش آصف خان از نظر شرف گذشت. در چهاردهم اعتماد الدوله پیشکش خود گذرانید. درین دو پیشکش نفایس بنظر در آمد. آنچه پسند خاطر اقتاد گرفته تهمه را باز دادم.

چین قلیچ خان را با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت. ابراهیم خان که منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار داشت به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سراقرازی یافته، به منصب جلیل القدر بخشی گری در خانه به شرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت. در پانزدهم این ماه مهابت خان که به آوردن خان اعظم و پسر و عداقه مقرر گشته بود، آمده ملازمت کرد. در نوزدهم مجلس شرف ترتیب یافت. درین روز پیشکش مهابت خان از نظر گذشت و قیل وویل و پندرنام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد. بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را به آصف خان بپارند که او را در قلعه گواپارنگاه دارد. چون غرض از فرستادن او به قلعه آن بود که مبادا در مهم در بنابر رابطه وجهتی که به خسرو دارد نفاق و فساد از به وقوع آید. حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندیان نگاه ندارند بلکه اسباب مراغت و تسودگی از خوردنی و پوشیدنی جهت او آماده و مهیا دارند.

چین قلیچ خان را در دهمین روزها به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه سراقراز ساختم. بر [۱۰۲ ب] منصب تاجخان که به دارایی ولایت بهکر معین بود، پانصدی ذات و سوار افزوده شد. در هژدهم اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب آن بود که بنا بر عطاوت و شفقت پدری و التماس والدها و همشیره های او مقرر فرموده بودم که همه روزها به کورنش می آمده باشد، چون از سبمای او آثار شکستگی و خوشحالی ظاهر نمی شد و همیشه ملول و گرفته خاطر به نظر من در آمد، فرمودم که به کورنش در نیاید.

در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و میرزا رستم پسران سلطان حسین میرزا برادر شاه طهماسب صفوی که قندهار و زمین داور و آن حدود در تحت تصرف داشتند به واسطه قرب

خراسان و آمدن عبدالله بن اوزبك بدان ملك عرايض فرستادند كه ما زعهده نگاهداشتن اين ولايت بيرون نمي توانيم آمد اگريكي از بنده هاي درگه را بفرستد تا اين محل بدوسپرده خودهاروانه ملازمت شويم. چون مكرراين معني را عرض داشت نمودند شاه يك خان را كه الحال به خطاب خان دوراني سرافرازا است به دارائي و حكومت قندهار و زمين داور و آن حدود فرستادند و فرامين عنايت آميز به ميرزايدن نوشته ايشان را به درگاه طلب نمودند بعد از آمدن عنايات شامل حال هريك نموده ولاياتي كه دوسه برابر قندهار جمع داشتند به آنها مرحمت شد. غايتا سرافراجامي كه بايست از آنها نشد. رفته رفته آن ولايات تغيير يافت. مظفر حسين ميرزا هم در يام حيات والد بزرگوارم به رحمت خدا رفت و ميرزا رستم را به همراهي خان خانان به صوبه دكن فرستادند. در آنجا انلك ما به جاگيري داشت. چون نخست سلطنت به وجود من آرايش يافت اورا از دكن به قصد آنكه رعيت نموده بديكي از سرحدات بفرستم طلب نمودم. مقارن آمدن او ميرزا غازي ترخان كه حكومت تنهه و قندهار و آن نواحى منعلق بدو بود، به رحمت خدا رفت. به خاطر رسيد كه او را به نهته بفرستم نادر نجب جوهر ذاتي خود را خاطر نشان ساخته آن ملك را به عنوان پسنديده محافظت نمايد و به منصب پنجهزاري ذات و سوار سرافرازا ساخته دولت روپيه نقد مدد خرج بدو مرحمت فرموده به صوبه داري ملك [۱۰۳ الف] نهته اورا رخصت نمودم و عقیده آن بود كه از دور آن سرحد خدمتها به وقوع آيد به خلاف توقع مصدر هيچگونه خدمتي نشد ظلم و تعدی را بچي رسايد كه خلق بسياري از سلوك زشت او به شكوه در آمدند و خبري ضد از او شنیده شد كه آوردن اولازم گشت. يكي از بنده هاي درگاه را به طلب او تعيين نموده اورا به درگاه طييدم و در بيست و ششم اردی بهشت اورا آوردند. چون ظلم و تعدی از ورختن خدا بسيار رسیده بود بازخواست آن به مقتضای عدالت لازم گشته اورا به انيرای سگه لن سپردم تا به حقيقت عمل او باز رسیده شود. وفي الجملة تنبيهی یافته ديگران نيز تنبيه و عبرت پذير گردند.

هم درين روزها خبر شكست احدات افغان رسيد و حقيقتش آنكه معتقد خان در پولم گذر كه در حوالی پرشور واقع است با افواج قاهره نشسته بود و بخن دوران باجمعی ديگر در حدود كابل و آن نواحی سر راه آن روسياه داشتند. در اين اثنا نوشته از پيش بلاغ معتقد خان می رسد كه احدات به كوت تيراه كه در بيست و كروهي جلال آباد است باجمعت بسيار از سوار و پياده آمده است و از جماعتی كه دولتخواهي و اطاعت اختيار نموده بودند پاره را كشته و چندی را بندي كرده می خواهد كه به تيراه فرستد و اراده تا ختن جلال آباد و پيش بلاغ دارد به مجرد رسيدن اين خبر معتقد خان باجمعتی كه ما او بودند به سرعت تمام روانه می شود و چون به پيش بلاغ می رسد جاسوسان جهت تفحص غنيم می فرستد. صبح چهارشنبه ششم خبر می يابد كه احدات در همانجا

هست تکیه به عنایت الهی که درباره این نیازمند درگاه است، کرده فواج قاهره را دوفوج می سازد و خود را به غنیم می رساند. او با چهار هزار پنجهزار سوار و پیاده کار کرده به غرور و غفلت تمام نشسته در گمان و نود که بغرازخان دوران درین نواحی فوجی، شده که بروچیره تواند شد. چون خبر رسید افواج بادشاهی بآن پخت برگشته می رسد و آثار و علامت لشکر ظاهر می گردد. مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود پر بندگی که يك بدوق انداز رفت داشت و بر آمدن برای به دشواری میسر می شدند. مردم خود را به جنگ می اندازد و برق اندازان افواج قاهره آن مقهوران را بسته تفنگ ساخته جمعی کثیر را به جهنم می فرستند. معتقدخان بالشکر غول خورد را به هر اول رسانده نیم را فرصت زیاده از انداختن دوسه تیر ماده پاک و پاکیزه بر می دارد و سه چهار گروه تعاقب نموده قریب هر اردو پانصد نفر سوار و پیاده به قتل می رسند و بقیه السیف اکثری زخمی و مجروح و برآق شده فرار بر قرامی دهند. افواج قاهره شب در جنگ گاه پسر برده صباح آن ششصد سرچند کرده به پرشاور می آورند. کله مارها در آنجا می سازند و پانصد سراسپ و مواشی بی شمار و مل [۰۳۰ ب] و اسلحه بسپار به دست می افتد و بندیان تیراهی خلاص می شوند و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمی شود.

شب پنجشنبه عره خرداد به عزم شکار شیر متوجه بهکراشدم، و روز جمعه دوقلاده شیر را به تفنگ زدم در همین روز معروف گشت که نقیب خان به رحمت خدا پیوست خان مشاور الیه از سادات سیفی و فروینی الاصل است مزار پدر او میر عبداللطیف هم در اجمیر بوده دوماه پیش از آنکه وفات یابد کوچ، او که بیکدیگر آنس را امت تمام داشتند دوازده روزی در بیماری و تب گذر نیده شربت ناگوار مرگ نوشید. فرمودم که او را هم در پهلوی زن که در موضعه متبر که خواجده نزرگوار نهاده بودند، نهاد چون زعمقدخان خدمت شایسته در جنگ احداث به وقوع آمده جدوی این خدمت به خطاب لشکر حانی سراز گشت، و دیانتخان که به و دیور به خدمت با با خرم ورس نیدن بعضی احکام مرخص گشته بود، هفتم خرداد آمد و از سر بر اهیها و تونک تا با خرم مقدمات خوب به عرض رسانید. فدائیخان که از نوکران ایام شاهزادگی من بود و بعد از جلوس رعایتها یافت. درین لشکر او را بخشی ساخته بودم. در دوازدهم همین ماه ودیعت حیات باز سپرد. میرزا رستم چون زکرهاهای ناخوش خود اظهار ندامت و پشیمانی تمام می نمود مروت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات او را به عقوبت قرون گردانم. در آخر همین ماه او را به حضور طلبیده تلافی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که به کورنش و سلام می آمده باشد.

در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فلی از فیلخانه خاصه در حضور من زائید. مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل فیل نمایند. آخر الامر ظاهر شد که بچه ماده يك سال و شش ماه و بچه

نوزده ماه در شکم مادر می ماند، بحلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر به سر فرود می آید و بچه فین اکثر به پا بر می آید. چون بچه از مادر جدا شد مادر به پا خاک بر بالای او افشاند و آغاز مهر بانی ولانه گری نمود و بچه لمحه افتاده بعد از آن برخاسته متوجه پستان مادر شد. چهاردهم مجلس گلاب پاشی که در زمان قدیم به آب پاشی مشهور است و از رسوم مقرب پیشینیان است منعقد گشت. در پنجم امرداد خبر فوت راجه مان سگه رسید. راجه مذکور از عمده های دولت و لد بزرگوار بود. چون کربنده های درگاه را مرتبه مرتبه به خدمت دکن فرستاده بودم و هم تعینات این خدمت بود. بعد از آنکه در این خدمت وفات یافت، میرزا بهاوسنگه را که پسر رشید او بود، به درگاه طلب نمودم. چون در ایام شهر دگی طریقه خدمتگاری بیش از پیش به من [۱۰۴ الف] داشت تا آنکه ریاست و کلا نتری سلسله آنها مطابق ضابطه که در هند معمول است به مهاسنگه پسر جگت سنگه که کلا نتر اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت، می رسید، من آنرا منظور نداشته بهاوسنگه را به خطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت و انیسر که وطن با واجد او بود به او مرحمت کردم و تلافی و تراضی خاطر مهاسنگه نموده بانصدی بر منصب سابق او افزودم. و ولایت کره را به انعام او مقرر داشتم و کمر خنجر مرصع و اسب و خلعت بجهت و فرستادم.

در هشتم این ماه که امرداد باشد تغییری در مراجع خود یافتم رفته رفته به تب و سردرد کشید به ملاحظه آنکه مباد اختلالی به احوال ملک و بنده های خدا راه یابد این معنی را از اکثر مجرمان و نزدیکان پهن داشته حکماء و اطباء نیز آگاه ساختم. چند روز چنین گذشت از حریم عصمت بغیر از نورجهان بیگم که از او بخود مهر بن تری گمان نداشتم، هیچکس را برین قضیه محرم نساختم و پرهیز از خورشیدی گران می نمودم و به اندک مایه غذای سبک قناعت کرده، همه روز به قاعده مقرر به دیوان خایه خاص و عام و جهور و که در شن و عسخنه بطریق معناد بر می آمدم، تا آنکه در بصره آثار ضعف ظاهر گشت، بعضی از بزرگان مطلع گشتند. يك دوی از اطباء که محل اعتماد بودند، مثل مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم. چون تب مفارقت نکرد دوسه شب معتاد شراب خورده نشد این معنی باعث زیدتی ضعف و کم قوتی گشت. در اثای تشویش و غلبه تب ششی به روضه منوره خواجه بزرگوار رفتم و در آن آشیانه منتر که صحت خود را از یاری تعالی درخواستم و صدقات و نذورات قبول نمودم. الله تعالی به محض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود، رفته رفته تخفیف یافت و در دسر که شلت عظیم داشت به تصرف و علاج حکیم عبدالشکور فرو نشست و مزاج در عرض بیست و دو روز به حالت اصلی باز آمد. بنده های درگاه بل سایر خلایق به شکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند. تصدق هیچیک را قبول نکردم و

فرمودم که هر کس در خانه خود آنچه می خواهد به فقرا تقسیم نماید.

در دهم شهر بور خبر رسید که تاجخان حاکم تهنه وفات یافت. از امرای قدیم این دولت بود در بیماری به خاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردید، چنانچه در پائن از حلقه بگوشان و معتقدان حواجه بزرگوارم و توجه [۱۰۴ ب] ایشان را سبب وجود می دادم، ظاهراً نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان باشم. شب پنجشنبه دوازدهم شهر بور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوش يك دانه مروارید آستار در کشیدم چون این معنی مشاهده بنده های درگاه و محصلان هواخواه گشت، چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدات بودند، همگی به تلاش و مبالغه گوشهای خود را سوراخ نموده به دروآلی که در جواهر خانه خاصه بود بدیشان مرحمت می شد، زینت بحش حسن احلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت به احدی و سایر مردم نمود.

آخر روز پنجشنبه بیست و دوم مامند کور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شیمی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و به دستور مقرر شرایط بجا آمد. در همین روز میرزا راجه بها و سنگه کامروا و دوستانکام به وطن خود رجعت یافت. به وعده آنکه زیاده بردوسه ماه توقف نکند. در بیست و هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدون خان برلاس در اودپور به رحمت حد واصل گشت. از طبقه برلاس به غیر او سرداری نمانده بود. چون این طایفه را درین دولت حقوق بسیار و ست بی شمار و مهر علی و سر او را بوازش نموده به منصب هزازی ذات و سوار سر فرازا ختم. با امر خدمات پسندیده که از خان دوران به وقوع آمده هزاری بر ذات او افزودم که در اصل و اضافه شهزاری ذات و پنج هزار سوار بوده باشد.

ششم آبان قراولان خبر آوردند که در شش گروهی سه شیر دریده شد. بعد از تسبیح بمرور متوجه شده هر سه شیر را به تفنگ شکار کردم. روز هشتم ماه مذکور هنگامه دیوالی آغاز شد. دوسه شب در حضور خود فرمودم که بنده های درگاه بایکدیگر بازیها نمودند. برده ها و باخته ها واقع شد. در هژدهم این ماه نعش اسکندر معین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار [۱۰۵ الف] کرده از اودپور که محل نزول فرزند بایا خرم بود، به اجمیر آوردند. به قراولان دهم جرگهای او فرمودم که نعش او را برده در کسارتال شنکر بسپارند. خدمتگاری به احلاص بود. در دوازدهم آذر دودختر که اسلام خان در حیات خود از زمیندار کوچ که ملک او بود و انتهای ولایات شرق واقع است گرفته بود با پسر او و دو چهار زن نجیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور جدی داخل فیلان خاصه شدند. در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده سعادت آستان بوسی دریافت. دوزنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد

روپیچه نذر گذرانید.

در شبی از شبهای دی بخواب می‌بینیم که حضرت عرش آشیانی به من می‌گویند که بابا گناه عزیز را که خان اعظم باشد بجهت خاطر من ببخش. بعد ازین خوب بخاطر قرار داد که او را از قلعه بطلبیم. در حوالی اجمیره دره واقع است در نهایت صفا و انتهای ایسن دره چشمه ظاهر شد که آب آن در آنگیری دراز پهن‌آور جمع می‌شود و بهترین آبهای اجمیر این آب است و این دره و این چشمه به حافظ جمال معروف و مشهور بود. چون عبور درین مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور اینجا بسازند (چون محل مستعد و قابل تربیت بود) در مدت یک سال جای و مقدمی ترتیب یافت که رونده‌های عالم مثل این جای نشان نمی‌دهند. حوضی چهل گز در چهل گز ساخته شد و آب چشمه را به فواره در این حوض جاری ساخته‌اند فواره ده درازده گز می‌جهد و بر کنار این حوض نشیمنهای عمارات یافته همچنین در مرتبه بالای آنکه تالاب و چشمه در آنجا واقع است جاهای موزون و ایوانهای دلکش و آرامگاهی خاطر پسد بعضی ازان مصور و منقش به عمل استادان ماهر و نقاشان چیدگدست ساخته و پرداخته‌اند. چون خوشم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آن را نور چشمه نهادم. مجملایعی که داد اینست که بایستی اینجا و این مقام در شهری عظیم با گذرهای که خلایق را بران عبور افتادی واقع می‌بود. از آن تریخی که تمام یافته اکثر اوقات پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها را در آنجا می‌گذرانم و فرمودم که به جهت اتمام آن شعر تاریخی بگویند. سعیدای گیلانی [۱۰۵ ب] زرگر باشی این مصرع را که محل شاه‌نورالدین جهانگیر تاریخ یافت و خوب گفته است فرمودم که بر بالای ایوان عمارت پدین این قطعه را به سنگ نقش کرده نصب کنند.

در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار بزد و خربزه کانیز که سرآمد خربزه‌های خراسان است، آوردند. چنانچه جمیع بندهای درگاه و امرای سرحد از این میوه حصه یافته به لوازم شکرگزاری نعم حقیقی پرداختند. تا غایت گویا فرداعی خربوزه و انار را در نیافته بودند. با آنکه همه ساله از بدخشان خربزه و از کابل انار الساد بخرا می‌آوردند و این آن خربزه و انار را هیچگونه مناسبی با انار بزد و خربزه کاریز نبود. چون حضرت و والد بزرگوارم را انار الله برهانه به میوه میل و رغبت تمام بود، افسوس بسیار خورده شد که این میوه کاشکی در ایام فیروزی بخش آنحضرت از ولایت به هندوستان می‌آمد تا از آن بهره‌ور و محظوظ می‌گشتند.

اختراع عطر جهانگیری: همین تأسف به عطر جهانگیری دادم که مشام شریف‌شان ازین عطر بوی یاب نگشت. این عطر اختراعی است که در زمان دولت ابد پیوندم به سعی

والده نورجهان بیگم به ظهور آمد. در هنگامی که گلاب میگیرند فی الجمله چربی از ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمی آید در آنجا ظاهر می شود و این چربی را اندک اندک جمع ساخته چون زگل بسیار گرفته شود قدر محسوسی از آن چربی بهم می رسد، در خوشبویی و عطریت به درجه ایست که اگر يك قطره از آن بر کف مالیده شود، مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاهر می شود که چندین غنچه گل سرخ يك بار در شگفتن آمده باین شونخی و ملایمت بوی نمی باشد. دل های رفته را بجا می آورد و جانهای پژمرده را شگفته می سازد. به جلد وی این اختراع يك عقد مروارید به مخترع آن عطا فرمودم. سلیمه سلطان بیگم نورالله مرقد ها حاضر بودند. این روغن را عطر جهانگیری نام نهادند.

در هوای هندوستان اختلاف تمام مشاهده [۶۰ الف] میشود. در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت برآورد به همان شیرینی و لطافتی که در وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند، این معنی را و قعه نویس نوشته بود.

در همین ایام بخرخان کلانوت که به عادلخان نسبت تمام دارد چنانچه مراد در ده خود را به عقد او درآورده و او را در گویندگی دوربیت گفتن خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت. او را طلبیدم و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم. در مجلس اول ده هزار رویه نقد و پنجاه پارچه اذمه قسم و يك تسبیح مروارید با و بخشیدم و او را مهمان آصف خان ساخته فرمودم که به واجبی از احوال او خبردار باشد. این معنی ظاهر نشده که خود بی اذن و رخصت عادلخان آمده یا آنکه او را به این لباس فرستاده تحقیقت کنکاش اینجا دریافته خبر مشخص جهت او برد، و غالب ظن آن است که او یا این نسبت بسی تجویز عادلخان نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضداشتی است که میرجمال الدین حسین که درین ایام به عنوان ایلچی گری در بیجاپور است، نوشته بود که عادلخان اظهار نموده که آنچه نسبت به بخرخان از جانب بندگان حضرت به وقوع آید گویا آن شفقت و مرحمت در باره من از قوه به فعل آمده است. بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز به عنایت تازه سرافرازی می یافت. شبها در ملازمت بسر می برد. و در پتها که عادلخان بسته و مخترع آن طرز است که آن را نورس نام نهاده میشوند. تمه احوال او در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد.

درین روزها جانوری از ولایت زیرآباد آورده بودند که رنگ اصلی بدن و مراقب رنگ طوطی است. لیکن در جثه ازو کوچکتر است. یکی از خصوصیات این جانور آن است

که تمام شب پای خود را بر شاخ درختی ویدجویی که او را بر آن نشانیده باشند بند کرده خود را سرایش می سازد و با خود زمزمه می کند. چون روز شد بر بالای آن شاخ درخت درست می نشیند اگر چه می گویند که جانوران را هم عبادتی [۱۰۶ب] می باشد، اما غالب ظن آن است که این فعل طبیعی او باشد. آب مطلق نمی خورد در طبیعت او کار زهر می کند با آنکه بقی حیوانات بر آب است.

احبار خوش: در ماه بهمن احبار خوش پیامی رسید. اول خبر اختیار کردن رانا امر - سنگه اطاعت و بندگی درگاه را، کیفیت ین مقدمه آن است که چون فرزند سعادت مند بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشان دادن تنهائجات بسیار خصوصاً درجایی که به چند واسطه زبونی آب و هوا و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در آنجاها نشستن تنهائجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن فواج قهره متعاقب یکدیگر به ملاحظه شدت گرما و کثرت یاران و سیر شدن و اهل و عیال اکثر سکنه آندبار کار برد نا بنوعی تنگ ساخته بودند که معلوم اوشد که اگر زمان قلیلی دیگر باین روش برو بگذرد یا از آن ملک آواره یا گرفتار خواهد شد، لاعلاج اختیار اطاعت و دولخواهی کرده لوپ کردن خالوی خود را با هر داس چهل که از مردم معتبر فهمیده او بود، پیش آن فرزند اقبال مند فرستاده التماس نمود که اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از تقصیرات او نموده تسلی خاطر اوشود و نشان پنجه مبارک از برای او بگیرد، او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید، و پسر جانشین خود را که کرن است به درگاه والا فرستد تا بطریق سایر راجه ها در سلك پندگان این درگاه منتظم بوده خدمت نماید، و از جهت پیری او را از آمدن به درگاه معاف دارند. بنا برین آن فرزند نیز آنها را همراه ملاشکر اله دیوان خود که او را بعد از اتمام این مهم به خطاب افضل خانی سرافراز فرمودم و سندر داس میر سامان خود که بعد از انصرام این کار به خطاب رای رایان ممتاز شد، به درگاه والا فرستاده حقیقت را معروض داشت.

چون پیوسته همت والا تهمت معروف آن است که ناممکن باشد خانواده های قدیم را خراب سازیم، غرض اصلی آن بود که چون رانا مر سگه و آبای او مغرور به استحکام کوهستان و مکان خود شده یکی از پادشاهان هندوستان [۱۰۷الف] را ندیده اند و اطاعت ننموده اند در ایام دولت من این مقدمه از پیش نرود حسب التماس آن فرزند تقصیرات او را مقرون به عفو نموده فرمان عنایت آمیزی که سبب خاطر جمعی او باشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان به آن فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که آن مقدمه به وقوع آید این خدمت عمده را دلخواه کرده خواهد بود. آن فرزند نیز آنها را همراه ملاشکر اله و سندر داس

پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار به عنایت و مراحم شاهی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجمبارك را باو دادند. و قرار یافت که روز یکشنبه بیست و ششم او با فرزندان آمده آن فرزند اقبالمند را ملازمت نماید.

دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیرمایه فتنه و فساد بود رسید که الله تعالی از کرم خود او را نیست و نابود ساخت و به اجل طبیعی در گذشت.

سیوم خبر شکست ورزی که به قصد گرفتن قلعه و بندرسورت استعداد تمام نموده آمده و در حوالی بندر مذکور میان انگلیزان که پناه بدین بندر آوردند و ورزی جنگ افتاد و اکثر جهازات او از آتش بازی انگلیزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقر بخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده و در صبح زده اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه به قصد جنگ. انگلیزان این جنگ را برانگیختند. دیگر خبر رسید که چندی از راجپوتان که زدن و کشتن غیر را بخود قرار داده بودند، دهمین روزها کمین کرده و فرصت جست خود را باو میسرانند و زخم ناقص از دست یکی از آنها بدو میرسد مردمی که در گرد غیر بودند، آن راجپوتان را کشته غیر را به منزل اومی رسانند. هیچ مانده بود که آن مخدول معدوم گردد. آخر این ماه که در بیرونهای اجمیر به شکار مشغول می بودم، محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال مند سلطان حرم رسید و عرض داشت آن فرزند گذرانیده معروض داشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود. و کیفیت اینحال از عرض داشت او معلوم میشود در حال روی نیاز به درگاه بی نیاز آورده سجد شکر نمودم و اسب و فیل و خنجر مرصع به محمد بیگ مذکور عنایت کرده او را به خطاب ذوالفقار خانی سرافراز فرمودم. از مضمون عرض داشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه بیست و ششم بهمن ماه رانا با آداب [۷، ۱۰ ب] و توده که بنده ها ملازمت نمایند فرزند اقبالمند را ملازمت کرد. يك لعل کلان مشهوری که در خانه او بود با پاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضی از آن لایق خاصه بود و از فیلان او که بدست نیامده بود همین مانده بود و نه رأس اسب پیشکش گذرانید. آن فرزند هم از روی کمال عنایت نسبت به او پیش آمد چنانچه وقتی که رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود می خواست آن فرزند اقبالمند سر او را در بر گرفته بنوعی تسلی نمود که خاطر او جمع شد و خلعت فاخره با شمشیر مرصع و اسب با زین مرصع و فیل خاصه با براق تفره با و عنایت کرد و چون از جمله آن جماعه که با او بودند یشترا از صد کس نبود که قابل سروپادادن باشد صدو بیست سروپا و پنجاه رأس اسب و دوازده کهنه مرصع به آنها داد. چون روش زمینداران آن است که پسر جانشین باید در به یکجا ملازمت سلاطین نمی آید، او هم این شیوه را مرعی داشته

کرن را که پسر صاحب تیکه او بود، همراه خود نیاورده بود. ازین جهت که ساعت روان شدن آن فرزند سعادتمند بلند اقبال از آنجا آخرهای همان روز بود، او را رخصت نموده تارفته کرن را بملازمت فرستد. بعد از رفتن و کرن آمده ملازمت کرد. باو هم خلعت فاخره باشمشیر مرصع واسب بازین مرصع و قیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد.

سیوم اسفند ارشد از شکار به اجمبر معاودت واقع شد. از هفدهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود، یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیله گو شکار شده بود. شاهزاده کامکار دوشنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که در نزدیکی شهر اجمبر واقع است نزول نموده حکم شد که جمیع امرا به استقبال رفته هر یک در حور حالت خود و نسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد به سعادت ملازمت مشرف گردد. روز دیگر شاهزاده بکوچه و شکوه تمام با جمیع عسکر فیروز که همراهی آن فرزند به خدمت تعیین بودند داخل دولخانه خاص و عام گشت، و دوپهرو دو گهروی از روز گذشته که ساعات ملازمت بود دولت کورنش یافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده، یک [۸۰۸ الف] هزار اشرفی و هزار رویه بطریق نذر و یک هزار مپرو و یک هزار رویه به عنوان تصدق گذراید. آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفت و سروروی او را بوسیده به مهر بانیه و نوازشهای خاص اختصاص بخشیدم. چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروض داشت که اگر حکم شود کرن به سعادت سجده و کورنش سرافراز گردد. حکم فرمودم که او را بیاورند. پخشان به آداب مقرر حاضر ساختند. بعد از فراغ کورنش و سجده حسب الالتماس فرزند خرم حکم کردم که او را بر چهره که دست چپ مقدم ایستاده کنند. بعد از آن به خرم حکم فرمودم که گرفته و والدهی خود را ملازمت نماید. و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چار قب مرصع و قبا و زربفت و یک تسبیح مسو و اید به آن فرزند عنایت شد. و بعد از تسلیم خلعت خاصه و اسب خاصه بازین مرصع و قیل خاصه مرحمت شد و کرن را هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافراز ساختم و امرا و منصبداران جماعه به سعادت کورنش و سجده سر بلندی یافته نذر ها گذرانیدند و هر یک در خور خدمت و مرتبه خود به عنایت سرافراز گشتند. چون به دست آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده و در کوهستان به سر برده ضرور بود، پناهران هر روز مرحمتی تازه مینمودم. چنانچه در روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسب خاصه عراقی بازین مرصع بدو عنایت شد. و در همین روز به دربار محل رفته از جانب نور جهان بیگم هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسب بازین و قیل خاصه با تالابو مرحمت شد. سر بسندی یافت و بعد از این عنایات تسبیح مروارید

گوانها مرحمت نمودم. روز دیگر فیل خاصه باتلایر مرحمت شد. چون در خاطر بود که از هر جنس و از هر چیز باو داده شود، سه دست باز و سه دست جره و یک قبضه شمشیر خاصگی و یک بکتر و یک جوشن خاصگی و دو انگشتی یکی نگین لعل و یکی نگین زمرد بدو عنایت نمودم. و در اواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه از قماش گرفته تا بقالی و نمده و نکیه و از هر قسم خوشبوی باظر قهای طلا و دو منزل بهل گجراتی و اقمشه را در صد خوان نهاده واحدها به دست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم. دیانتخان همیشه در مجلس بهشت آئین سخنان نالایق و کنایتهای صریح به اعتمادالدوله و پسراو آصف خان میگفت یکدومرتبه اعراض نموده او را ازین گفت شنود ناخوش مع کردم به هیچوجه با [۱۰۸ ب] خود پس نیامد. چون خاطر اعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها و پیوندها شده بود. این معنی بر طبع من گران آمد تا آنکه شبی بی تقریب و بیجهت باز سخنان گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزر دگی تمام در بشرد اعتماد لدوله ظاهر گشت. صباح آن بدست یکی از خدمتیهای درگاه او را به نزد آصف خان فرستادم که چون شب سخنان بی مزه نیست به پدرت مذکور ساخته او را بتو سپردم خو در اینجا خواه در قلعه گوالیار هر جا میخواهی نگاه دار. مادام که تلافی و تدارک خاطر پدرت نکند گناه اور نخواهم بخشید. حسب الحکم آصف خان او را به قلعه گوالیر فرستاد و در همین ماه جها نگیر قلی- خان به اضافه منصب سرافراز گشت دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار بود پانصدی ذات و سوار اضافه منصب عنایت شد.

احمد بیگ خان که از بنده های قدیم این دولت است در سفر صوبه کابل ازو بعضی تفصیرات به وقوع آمد و مکرر از نفاق و نارسائیهای او قلیچ خان که سردار لشکر بود، شکوه نمود بالضرورت او را به درگاه طلب نمودم و بیجهت تنبیه و تأذیب به مهابت خن سپردم که در قلعه رنتنبه نور نگاه دارد. و قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه لعل پیشکش فرستاده بود به نظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان واریاب حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشد، بعد از دو پهر شب به نظر در آورند. درین سال به همین روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه هزار روپی و یک لک و نود هزار بیگه زمین و چهارده موضع درو بست و بیست شش قلمه زراعت و یازده هزار خروار شالی مرحمت نمودم و هفتصد و سی و دودانه مروارید به قیمت سی و شش هزار روپی به جمعی ز پندگان که زروی اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم و در اواخر ماه مذکور خبر رسید که چهار گهری و نیم از شب یکشنبه یازدهم ماه گذشته در بلده برهانپور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد به فرزند سعادتمند سلطان پرویز پسری کرامت فرمود

سلطان دوراندیش اورا نام نهاد.

نوزدهم از جلوس همایونی

روز شنه غره فروردین ماه سنه ۱۰ مطایق بیستم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ پنجاه و پنج پل گذشته حضرت بیراعظم از برج حوت به شرف خانه حمل نزول اجلال ارزانی [۱۰۹ الف] داشت بعد از گذشتن از سه گهری از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس واقع شد. جشن نوروزی و آئین بندی به همه ساله ترتیب یافته شاهزاده های والا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان دولت تسیم مبارکبادی بجای آوردند. روز غره بر منصب اعتماد الدوله که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بود هزاری ذات افزوده شد و به کتور کرن و جها نگیر قلی خان و راجه نرسنگه دیواسبان خاصه مرحمت نمود و روز دوم پیشکش آصف خان از نظر گذشت پیشکش پستدیده از جواهر و مرصع آلات و اقمشه از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود. به تفصیل دیده شد. آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتاد و پنجهزار روپیه بود. در همین روز شمشیر مرصع مع پرده و بند و بار به کرن و یلک زنجیر فیل به جها نگیر قلی خان مرحمت شد.

چون اراده توجه به طرف دکن و آن حدود قرار داد خاطر بود به عبدالکریم معموری حکم فرمودم که بهمند و رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سرنو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضی را مرمت کند. روز سوم پیشکش راجه نرسنگه دیو به نظر درآمد یک لعل و پنج دانه مروارید و یک زنجیر فیل به درجه قبول افتاد. روز چهارم به منصب مصطفی خان پانصدی ذات و دوصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و دوصد و پنجاه سوار بوده باشد. روز پنجم علم و نقاره به اعتماد الدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد و بر منصب آصف خان هزاری ذات و هزار سوار افزوده شد، که چهار هزاری ذات و دوهزار سوار بوده باشد و هفتصد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن یافت که به موعده مقرر به درگاه حاضر شود. در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت، از هر قسم چیزها پسندیده خاطر افتاد و گشن چند از راجه زاده های ولایت نگر کورت به خطاب راجگی سرافراز گردید. روز پنجم ششم پیشکش اعتماد الدوله در چشمه نور از نظر اشرف گذشت. مجلس عالی ترتیب یافته بود. از روی شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد. از جواهر مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک روپیه مقبول افتاد و تسمه باز گذشت. و روز هفتم بر منصب گشن منگه که دوهزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم، درین روز در حوالی چشمه نور یک شیر شکار شد. در هشتم کرن را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و یک تسیح مروارید از مروارید و زمررد که لعلی در

میان داشت و به اصطلاح هندوان آن را سمرنی گویند و عناية شد. بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهار صد سوار افزودم که اصل [۱۰۹ ب] اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار بوده باشد و بر منصب حاجی بی اوزبك سیصد سوار افزودم. و بر منصب راجه سیام سنگه پانصدی ذات افزودم که دوهزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد.

روزی پکنبه کسوف شد. دوازده گری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن نمود و از پنج حصه چهار حصه حضرت نیراعظم در عقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتن خود تاروشن شدن به هشت گهری کشید تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و نباتات و حیوانات به فقرا و ساکین و ریساب احتیاج داده شد. درین روز پیشکش راجه سورج سنگه از نظر گذشت. آنچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار رویه بود. پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز بنظر گذشت مجموع به چهارده هزار رویه رسید.

تولد داراشکوه: دوپهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بیست و نهم صفر به طالع قوس درخانه باخرم از دختر آصف خان پسر تولد شد او را داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند و بر پسر اقبال مندرش مبارک باشد. بر منصب سید علی باره پانصدی ذات و سیصد سوار افزودم که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد. در تاریخ دهم پیشکش اعتبارخان به نظر درآمد از جمله پیشکش و موازی چهل هزار رویه مقبول افتاد. درین روز بر منصب خسرو بی اوزبك سیصد سوار و بر منصب منگلی خان پانصدی ذات و دویصد سوار افزودم. یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت. از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و يك نسیج مروارید و دوصد و هفتاد دانه دیگر برداشته آنچه از پیشکش او مقبول افتاد موازی يك لك و چهل و پنج هزار رویه بود. در دوازدهم پیشکش میرزا راجه بها و سنگه و راوت سنگر از نظر گذشت. در سیزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن يك قطعه لعل قطبی و يك الماس و يك عقد مروارید و پنج انگشتری و چهار دانه مروارید کلان و باره اقمشه که مجموع سی و دوهزار رویه باشد مقبول افتاد.

روز چهاردهم بر منصب خواجه ابوالحسن هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خان هفتصد و پنجاهی ذات و دویصد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزار و دویصد سوار بوده باشد. در همین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت. بعد از سرانجام مهمان گرجستان برادر [۱۱۰ الف] عالی مقدار او را با کتابت مشتمل بر انواع محبت و اظهار صداقت فرستاده بود. با چند اسب و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود و نه قلاده سنگ فرنگی کلان در تنه که به صلب آن

آن ایامی رفته بود به دست و روانه ساخته بودند، بنظر در آورد.

مرتضی خان به خدمت تسخیر قلعه گانکوه که در کوهستان پنجاب بلکه از معموره عالم به استوری و استحکام آن قلعه نشان نمی دهند، درین روز رخصت یافت. از ابتدای که صیت اسلام به دیار هندوستان رسیده تا این زمان خجسته و رجام که اورنگ سلطنت به وجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد، هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست یران نیافته، در ایام والدین یزرگوارم یک مرتبه لشکر پنجاب بر سر این قلعه تعیین شدند. مدتی در قبل و محاصره داشتند. آخر الامر منصوبه بد نشست که قلعه به دست نیامد و آن لشکر به مهمی از آن ضرورتر مقرر گشت. در وقت رخصت قبل خاصه باتلایر به مرتضی خان مرحمت نمودم و راجه سورج مل ولد راجه یاسوهم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود تعیین یافت و بر منصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد و رای سورج سنگه از جاگیر خود آمده ملازمت کرده یکصد و یکمده اشرفی نذر گذرانید. در هفدهم پیشکش میرزا رستم به نظر درآمد. دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید و با چند طاق پارچه و یک زنجیر قیل و چهار اسب به درجه قبول رسید و تتمه باز گردانیدم. پانزده هزار روپیه به قیمت آنها باشد. درین تاریخ پیشکش کشن سنگه که موازی ده هزار روپیه بود و پیشکش اعتقاد خان که هزده هزار روپیه به قیمت درآمد از نظر گذشت. روز هزدهم پیشکش جهانگیر قلی خان دیده شد. زجواهر و اقمشه مقدار یازده هزار روپیه قبول افتاد. بر منصب عتقاد خان که هفتصدی ذات و دو بیست سوار بود، هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسروی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود به مرض اسهال در گذشت.

روز بیستم که پنجشنبه بود، بعد از گذشتن دو بهر و چهار گهری آغاز شرف شد. درین روز فرخنده بر تخت سعادت و فیروزی جلوس [۱۰۱ ب] نمودم. مردم تسلیحات مبارک ب دی بجای آوردند. چون یک بهر از روز مذکور باقی ماند، متوجه چشمه نور شدم. پیشکش مهابت خان به موجب قرارداد در آنجا به نظر درآمد. از جواهر نفیسی و مرصع آلات و اقمشه و آنچه از هر قسم و هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود؛ از جمله کپوه مرصع حسب الائتماس او زرگران سرکار خاصه ساخته بودند که از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود. یک لک روپیه قیمت شده سوای آن از جواهر دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد. الحق که پیشکش نمایانی بود. به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد، عنایت کردم. در بیست و یکم خلعت به دست عیدانغور به پانزده کس از امرای دکن فرستادم. راجه بکرماجیت به جاگیر خود رخصت یافت و پریم نرم خاصه به او مرحمت شد. در

همین روزها کمر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم. بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود، پانصدی ذات و دوصد سوار افزودم. در یست و سیوم ابراهیم خان به صاحب صوبگی بهار سرافراز شد. ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود. بر منصب ابراهیم خان که دوهزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم. سیف خان در همین روزها به جاگیر مرخص شد.

حاجی بی اوزنک به خطاب اوزنک حانی سر بلند گشته رخصت جاگیر یافت. بهادر ملک از تعینات لشکر دکی که منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار و یکصد سوار داشت به اضافه پانصدی ذات و دوصد سوار ممتاز گشت. بر منصب خواجہ تقی که هشتصدی ذات و یکصد و هفتاد سوار بود، دوصدی دیگر افزوده شد. در یست و پنجم بر منصب سلام الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد. از اسپان خاصه سید الملقی که دارای ایران فرستاده بود به مهابت خان عنایت نمودم.

آخر روز پنجم به خانه باباخرم رفتم و نایک پهر شب آنجا بودم. پیشکش دوم اودر این روز از نظر اشرف گذشت. در روز اول که ملازمت نمود یک قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت به آن فرزند گذرانیده بود و جوهریان [۱۱۱ الف] به شصت هزار روپیه قیمت نمودند گذرانید. اما آنقدر که تعریف می کردند نبود. وزن این لعل هشت تانگ است و سابق رای مال دیو که سردار قبیله را تهور و از رایان عمده هندوستان بود، در تصرف داشت. اذو به پسر او چندرسین منتقل گشت و او در ایام پریش بی و ناکامی به رانا اودی سنگه فروخت. و اذو به رانا پرتاب سنگه رسید و از رانا پرتاب به پرتاب سنگه انتقال یافت و چون تحفه ی به از آن در سلسله آنها نبود با تمام فیلان خود که در اصطلاح هندوان کهنه چهار می گویند در روز ملازمت به فرزند اقبال مند باباخرم گذرانید و حکم کردم که در آن لعل چنین نقش کنند که به سلطان خرم در حین ملازمت رانا امر سنگه پیشکش نموده چند چیز دیگر هم در آن روز از پیشکش های باباخرم مقبول افتد. از آن حمله صندوقچه بلوری بود کاروندیک در غایت تکلف ساخته بودند و چند قطعه زرد و سه انگشتی و چهار راس اسب عراقی و دیگر مفرقات که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه می شد. درین روز که بخانه او رفتم پیشکش کلانی ترتیب داده بود تقریباً چهار پنج لک روپیه اسباب نفایس به نظر درآمد. از مجموع آنها موازی یک لک روپیه برداشته تمه را به او مرحمت نمودم. در یست و هشتم بر منصب خواجہ جهان که سه هزار ذات و هزار و هشتصد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد سوار افزودم. در آخر ماه به ابراهیم خان اسب و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نموده رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم. خلعت عرض

مکرر که به خواجگی حاجی محمد تلقی داشت، چون او وفات یافت به مخلص خان که اعتمادی بود، مرحمت فرمودم، سبب سوار بر منصب زور آور خان افزوده شد که هزاری ذات و سوار باشد.

چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستیم که او را پاره بر تنگ نسدازیهای خود آگاه سازم. درین اثنا قروان خبر مرده شیری آوردند. با آنکه قرارداد آن است که بغیر شیر نر شکار نکم به ملاحظه آنکه میاد تارفتن او شیری دیگر بهم نرسد به همین شیر ماده متوجه شدم و کرنا همراه برده ازو پرسیدم که هر جای او را که بگویی حکمی بزنم بعد از قرارداد بجایی که شیر را در قبل داشتند رسیدم. مرحب اتفاق باد و شورش در هوا بهم رسد و فیل ماده که بران [۱۱۱ ب] سوار بودم و همه شیر او را مضطرب داشت، در یکجا قرار نمی گرفت باین مانع قوی تنگ را به جانب او راست ساخته آتش دادم. به تعالی به کرم خود مرا از آن راجه زاده شرمند نساخت و چنانچه قرارداد بود، در میان چشم او زده او را انداختم. کرن در همین روز التماس تنگ خاصه نمود. تنگ رومی خاصگی بدو مرحمت نمودم. چون به ابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل خاصگی مرحمت نمودم یک فیل به بهادر ملک و فیل دیگر به وفادار خان عنایت نموده فرستادم. هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت و خود را به نقره و دیگر اجناس وزن کرده به مستحقین و محتاجان تقسیم فرمودم. نوازش خان به جای گیر خود که در صوبه مالوده بود رخصت یافت. در همین روزها فیل به خواجه ابوالحسن مرحمت کردم. در تاریخ نهم خان اعظم که در آگره او را نگاه می داشت و حکم طلب شده بود آوردند. با آنکه ازو تقصیرات بسیار به وقوع آمده بود و آنچه در باب او به عملی آورده بودم همگی حق بان بود و در وقتی که او را به حضور من آوردند و چشم برو افتاد آثار خجالت در خود بیشتر ازو یافتیم. تمامی تقصیرات او به عفو مقرون ساخته شالی که در کمر داشتیم به او مرحمت فرمودم.

به کنور کرن یک ننگ درب عنایت نمودم و راجه سورج سنگ در همین روز فیل کلانسی دن راوت نام که از فیلان نامی او بود آورده گذرانید. لحنی نادر فیل است. داخل فیلان خاصه کردم در دهم پیشکش خواجه جهان که از آگره بجهت من به دست پسر خود فرستاده بود به نظر اشرف گذشت از هر قسم چیزها بود به چهل هزار روپیه قیمت شد. در دوازدهم پیشکش خان دودان که پنج توقوز اسب و دو قطارشتر و سگان تازی و جانوران شکاری بود به نظر در آمد و دهمین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه سورج سنگ پیشکش گذرانید و داخل فیلخانه خاصه شد. بختر خان بعد از آنکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود، درین روز مرخص گشت. سخنان به عادل خان پیغام ده شد و سود و زیان دوستی و دشمنی را خاطر نشان و نمودم. تعهدات کرد

و چنین قرارداد که مجموع این سخنان را معقول عادل خان ساخته او را به راه دولهخواهی و اطاعت در آورد. در وقت رخصت هم به او چیزها عنایت کردم. مجعلا درین مدت اندک چه [۱۱۲ الف] از سر کار نوازه و چه از شاهزاده‌ها از تکلفات مرا که حسب الحکم به او نموده بودند قریب به يك لک روپیه حساب شد که به او رسیده است. در چهاردهم منصب و جلدوی باباخرم مشخص شد. منصب او دو زده هزاری ذات و شش هزار سوار بود به منصب برادرش پانزده هزاری ذات و هفت هزار سوار فرمودم که منصب او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوای دیگر را به صیفه انعام و جلدوی خدمت به اضافه منظور دارند و قیل خاصه بجای گنج نام مع براق که دوازده هزار روپیه را بود بدو مرحمت نمودم. در شانزدهم فیلی بسمه بابت عنایت شد. در هفدهم بر منصب راجه سورج سنگه که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود، هزاری افزوده او را به منصب پنجهزاری سر بلند ساختم. حسب الالتماس عبداللہ خان بر منصب خواجه عبداللطیف که پانصدی ذات و دو بیست سوار بوده دو بیست اضافه نموده که هزاری ذات و چهار صد سوار باشد. عبداللہ پسر خان اعظم که در قلعه رتھنپور محبوس بود به التماس پدرش او را طلبیده بدم به درگاه رسید و بند از پای او برداشته به خانه پدرش فرستادم. در بیست و چهارم راجه سورج سنگه قیل دیگر فوج سنگار نام به طریق پیشکش گذرانید. اگر چه این هم قیل خوب است و داخل قیلان خاصه شد اما به آن قیل او نسبتی ندارد و او از نو در روزگار است. بیست هزار روپیه قیمت شده.

در بیست و ششم بر منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود سببصدی ذات افزوده شد که هزاری ذات و پانصد سوار باشد و بر منصب میر حاج واللہ یار کو که که هر يك هشتصدی ذات و پانصد سوار بودند دوصدی ذات اضافه مقرر گشت. در همین روز خواجه زین الدین که از خواجه زاده‌های نقشندی است از ما و راء اللہر آمده ملازمت نمود. هژده رأس اسب پیشکش گذرانید. قزلباش خان که از کومکیان صوبه گجرات بود، چون بی رخصت صاحب صوبه به درگاه آمده بود، حکم فرمودم که احدی او را مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات برده رسانند، تدبیری را این هوس نشود. بر منصب مبارک خان شیروانی پانصدی افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد. در بیست و نهم يك لک روپیه به خان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که برگه داسنه و برگه کسنه که موافق پنجهزاری ذات می‌شود، به جاگیر او مقرر باشد. و در آخر همین ماه جهانگیر قلی خان را بابرادران و خویشان به آله آباد که جاگیر آن مقرر شده بود رخصت [۱۱۲ ب] فرمودم. و درین مجلس بیست دس اسب و قبای پرم نرم خاصگی و دوازده رأس آهو و ده قلابه سنگ تازی به کرن مرحمت شد و روز دیگر که غره خرداد بود چهل

رأس اسب و روز دوم چهل و یک رأس، و روز سوم بیست رأس که در عرض سه روز یکصد و یک رأس بوده باشد به انعام کنون کرن مقرر گشت. و در عرض فیل فوج سنگاریلی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت به راجه سورج سنگه مرحمت نمود. و در پنجم ماه مذکور جیره و ده قبا و ده کمر بند به کرن عنایت شد. و در بیستم یک زنجیر فلز دیگر مرحمت نمود.

ملا گدایی: درین روزها واقعه نویس کشمیر نوشته بود که ملا گدی بی دم درویشی مرناض که چهل سال در یکی از خانقاهای بلده مذکور منزوی بوده دو سال قبل از آنکه ودیعت حیات باز سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد جهت دفن خود گوشه ای درین خانقاه اختیار نمایند. آنها گفتند چنین باشد. انقصه جی اختیار نموده چون مدت مذکور سپری می گردد به دوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار می نمایند که به من حکم رسیده که امانتی که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شوم. چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب شده اظهار می کنند که اییارا برین سر طلاع نیست چگونه باور توان نمود؟ می گوید که به من چنین حکم شده. و بعد از آن به یکی از معتقدان خود که از قاضی زاده های آن ملک است متوجه شده می گوید که مصحف مرا که به مقصد تنکه می آرزد هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی نمود. چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع می شود و همه اسباب حجره خود را به آشنایان و مریدان قسمت نموده آخر همان روز به حمام رفته غسل مینماید. قاضی زاده مذکور پیش از آنکه بانگ نماز بشنود به خانقاه آمده تفحص احوال می نماید. چون به در حجره می رسد. در حجره را پیش کرده خادمی را بر در نشسته می بیند. از خادم احوال را می پرسد. او می گوید که ملا سفارش نموده که در این خانه تا بحودی خود باز نشود به حجره در نخواهی آمد. ساعتی از این سخن نگذشته که در حجره باز می شود. قاضی زاده با آن خادم درمی آیند می بینند که روبه قبله به دوزانو نشسته جان به حق تسلیم نموده است. خوشحال و ارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین آسانی پرواز توانند نمود.

بر منصب کرم سین راتهور دوصدی ذات و پنجاه سوار اضافه نموده هزار ذات و سیصد سوار مقرر فرمود. در یازدهم این ماه پیشکش لشکر خسان که سه قطار شتر ولایتی و بیست پیاله و رکابی خطایی و بیست فلاده سنگ تازی بود، از نظر گذشت. در دوازدهم خنجر مرصع [۱۹۳ الف] به اعتبار خان عنایت شد و به کرن کلگی که دوهزار روپیه قیمت داشت مرحمت کردم. در چهاردهم به سر بلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم.

در شب جمعه پانزدهم امر غریبی روی داد. بحسب اتفاق من درین شب در بهکر بودم. حاصل سخن آنکه کشتن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه از گوبند داس که وکیل راجه

مذکور بود به واسطه کشتن برادرزاده خود گوپال داس ندم جوانی که پیش ازین به مدتی به دست گویند داس مذکور ضایع شده بود و آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد. الفصه کشن سنگه توقع آن داشت که گوپال داس چون در حقیقت برادرزاده راجه هم سود او به انتقام این امر گریزند داس را می کشد. راجه به واسطه کاردانی و سربراهی که گویند داس قطع نظر از بارخواست خون برادرزاده خود نموده به توافقی می گذرانید. کشن سنگه چون این قسم اعماض از راجه دید به خاطر گذرانید که من انتقام برادرزاده خود را می کشم و نمی گذارم که این خون بخسبد. مدتی این معنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و بزرگان و ملازمان خود را جمع نموده اظهار این مقدمه می نماید که امشب به قصد کشتن گویند داس می رویم. هر چه شود و در خطر نداشت که به راجه ضرر و آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بخیبر، قریب به صبح صادق به اتفاق کرن برادرزاده خود و دیگر همراهان روان می شود چون به دروازه حویلی راجه می رسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گویند داس که متصل به خانه راجه بود می رستند و خود همچنان سواره بر سر دروازه می ایستند. آن پیاده ها به درون خانه گویند داس در آمده چندین را که به طریق محافظت و چوکی بیدار بوده اند در ته شمیر کشیده می کشند در انشاء این زد و خورد گویند داس بیدار می شود و مضطربانه شمیر خود را برداشته از يك طرف خانه بر می آید تا خود را به چوکیداران بیرون خانه می رساند. آن پیاده ها چون از کشتن آن چند نفر فارغ می شوند زخمیه [۱۳] ب] آمده فحوص و تجسس گویند داس می کنند. به او بر می خورند و کار او را تمام می سازند. پیش از آنکه خبر کشتن گویند داس مشخص شود و به کشتن سنگه رسد بی تابانه از اسب پیاده شده به درون حویلی در می آید. هر چند مردم او اضطراب می کنند که پیاده شدن لایق نیست اصلاً گوش به سخن نمی کند. اگر اندک زمانی دیگر توقف می کرد و خبر کشته شدن غنیم بدو می رسید همچنان سواره ممکن بود که کار او را تمام ساخته سالم و آزاد بر می گردید، اما چون قلم تقدیر به روش دیگر رفته بود، مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغای مردم بیدار می شود و به دروازه خانه خود برهنه شمیری در دست می ایستد. مردم از اطراف و جویان خبردار شده روی مردمی که پیاده شده در آمده بودند متوجه می شوند. پیاده شده ها معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد و شمار بیرون به هر يك از مردم کشن سنگه کس رو برو می شدند. مجمل کشن سنگه و برادرزاده اش کرن چون بر اثر خانه راجه می رسند مردم هجوم آورده هر دور می کشند. کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم بر می دارند. همگی درین معرکه شصت و شش نفر از طرفین به قتل در می آیند. از طرف راجه سی نفر و از جانب کشن سنگه سی و شش نفر. چون آفتاب

عالمتاب سرزد و عالم را بنور خود منور ساخت این قضیه بروی کار افتاد. راحه برادر و برادرزاده و چنان بکری که از خود عزیزتر می دانست کشته دید و مابقی مردم متفرق هر کس به جای به در رفتند. این خبر در بهر که به من رسید حکم کردم که کشته ها را نوعی که رسم آنهاست بسوزند و تحقیق این قضیه را به واقعی نمایند. آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشته شد و بازخواست دیگر نداشت.

در هشتم میزان صدر جهان از وطن خود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید و رای سورج سنگه به خلعت دکن مرخص گشت. یکجفت مروارید بجهت گوش او و پرم نرم خاصه مرحمت [۱۱۴ الف] نمودم و بجهت خان جهان نیز یکجفت مروارید و ستاده شد.

در یست و پنجم در منصب اعتبارخان ششصد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری دات و دو هراری سوار باشد. درین روز کرن به جاگیر خود رخصت یافت. اسب و فیل خاصه یا خلعت و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که به دوهزار روپیه اتمام یافته بود، باو مرحمت نمودم. از روز ملازمت دهنگام رخصت مجموع آنچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات به او عنایت کردم دولت و روپیه و یکصد و دهر س اسب و پنج زنجیر فیل بود. سوای آنچه فرزند با بخرم به دفعات بدو داده است. مبارکخان شیروانی را اسب و فیل عنایت نموده به همراهی او مقرر ساختم و بعضی سخنان زنانی به رانای پیام نمودم. راجه سورج سنگه نیز به وعده دو ماه به وطن خود رخصت حاصل نمود در یست و هفتم پانده خان مغول که از امرای قدیم این دولت بود و دیعت حیات سپرد.

کشته شدن صفی میرزا: در اواخر این ماه خبر رسید که دارای ایران پسر کلان صفی میرزا را به قتل رسانید. این معنی باعث حیرانی تمام گشت. چون تحقیق نموده شد، گفتند که در رشت که یکی از شهرهای مقرر گیلان است به بهبود نام غلامی را حکم فرمود که صفی میرزا را بکشد. غلام مذکور وقت فرصت جسته در صیاح محرم سنه هزار و یست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود به دوزخ شمشیر سیجگی کار و را ب تمام می سازد و بعد از سه روز که جسد او در میان آب و گل بود شیخ بهاء الدین محمد که به دانا بی و پارسایی معروف و مشهور آن دیار است و شاه را به ابعقیده تمام این سخن را اظهار می کند و رخصت برداشتن گرفته بعش او را به ردیل که گورخانه آبا و اجداد ایشان است می فرستد. هر چند از موردین ایران به تحقیق این معنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر را از آن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی سبی باید تارفع آن بدنامی نماید.

در غره تبر ماه یک زنجیر فیل رنجیت نام با تلایر به میرزا رستم مرحمت نمودم و بهسید

علی در ده بیز یک زنحیر قبل عنایت شد. میرک حسین خویش خواجہ شمس الدین به بحثگیری و واقعنویسی صوبه بهار مقرر گشته رخصت یافت. خواجہ [۱۴۱ ب] عبداللطیف قوش بیگی را قبل ولعت داده بجایگزین خود رخصت نمودم. در نهم ماه مذکور شمشیر مرصع به خاندوران و خنجر بیجهت الله داد ولد جلالة افغان که طریقه دولخواهی نموده فرستاده شد. سیزدهم مجلس عید آبپاشی منعقد گشت و بندهای درگاه گلایهای بر یکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند.

هفدهم امانت خان به بندر کهنایت تعیین شد چون مقرب خان اراده آمدن به درگاه داشتن بندر مذکور ازو تغییر شد. در همین روز خنجر مرصع به فرزند پرویز فرستادم. در هیجدهم پیشکش خانانان از نظر گذشت. از همه جنس چیزها ترتیب داده بود. جواهر مرصع آلاتش که سه قصه لمن و یکصد نهدانه مروارید و یکصد یاقوت و ده خنجر مرصع به یاقوت و مروارید و صراحی مرصع و شمشیر مرصع و ترکش مخمل بند و بار مرصع و یک انگشتری نگین الماس بود. قریب به یک لک روپیه بیعت شده سوای جواهر و مرصع آلات و پارچه دکنی و کرنا. تکی و اهر قلم زر دار و ساده و پانزده زنحیر فیل و یک رأس اسب که یالش به زمین می رسید، نیز به نظر درآمد. پیشکش شاهنواز خان نیز که پنج زنحیر فیل و سیصد عدد پارچه از هر قسم بود به نظر گذشت.

در بیستم هوشنگ را به خطاب اکرام خانی سرافراز ساختم. روز افزون که از راجه زاده های معتبر صوبه بهار بود و از خردی باز به خدمت حضور قیام می نمود، او را به شرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام در مخالفت به اولیای دولت قاهره کشته گشته بود راجگی ولایت پدرش را به او عنایت نموده و قبل مرحمت نموده رخصت و وطن فرمودم. یک زنحیر فیل به جهانگیر قی خان عنایت نموده فرستاده شد. بیست و چهارم جگت سنگه ولد کنور کردن که در سن ده دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد و عرصداشت پدر و پدر کسلان خود را امر سنگه گذرانید. آثار نجابت و بزرگ زادگی از چهره او ظاهر است. به خلعت و دلجوئی خاطر او را خوش ساختم. بر منصب میرزا عیسی ترخان دو [۱۱۵ الف] صدی ذات افزوده شد که هزار و دویست و شصت سوار بوده باشد. در اواخر همین ماه شیخ حسین روپیل را به خطاب مبارز خانی سرافراز ساخته به موعد مقرر رخصت جاگیر نمودم. به خویشان میرزا اشرف الدین حسین کاشغری که در نیولا آمده سعادت آستانبوسی دریافتند ده هزار دربار مرحمت شد.

در پنجم امرداد بر منصب راجه نهم که هزار و پانصدی ذات و یک هزار و یکصد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده شد. در هفتم کیثو مارو که سرکار اودیسه جاگیر داشت

و به واسطه شکوه صاحب صوبه آنجا به درگاه طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود. چهار زن جیر قیل پیشکش گذرانید. چون اشتیاق دیدن فرزندخان جهان بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهمات صوبه دکن هم يك مرتبه آمدن او ضروری بود، او را طلبیده بودم، روز شنبه هشتم ماه مذکور ملازمت نمود. يك هزار مهر و يك هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و يك قطعه قمر و پهلوانه مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید. يكشنبه چون عرس حضرت خواجه بزرگوار بود به موضعه متبرکه که ایشان رفته تانصف شب در آنجا گذراندم و خدام صوفیان و خدام و حالها نموده به فقرا و خدام زرها به دست خود دادم همگی شش هزار روپیه نقد و يكصد توپ کرته و هفتاد تسبیح مرجان و کهربا و غیره داده شد. مهاسنگه پسرزاده راجه من سنگه را به خطاب راجگی سرافراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم.

در شانزدهم يك رأس اسب عراقی از طویله خاصگی و يك اسب دیگر به مهابت خان مرحمت شد. در نوزدهم قیل بدخان اعظم عنایت شد. در بیستم بر منصب کیشو مارو که دو هزارى ذات و هزار سوار بود و بیست سوار اضافه نموده به خلعت سربلندی یافت و بر منصب خواجه عاقل که هزار و دوصد ذات و ششصد سوار بود دوصد ذات و سوار افزوده شد. در بیست و دوم به میرزا راجه پهاوسنگه رخصت انبیر که وطن قدیم آنها بیت یافته جمه پهل کشمیری خاصه عنایت نمودم. در بیست و پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رنتبور مجبوس بود ملازمت نمود. تقصیرات او بنا بر سبق خدمت به عفو مقرون گشت. در بیست و هشتم مقرب خان از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و يك کلکی و يك قطعه لعل تختی مرصع گذرانید و بر منصب سلام الله عرب پانصدى ذات و سوار افزوده [۱۵۱۶] شد که دوهزارى ذات و هزار و يكصد سوار باشد.

در اول ماه شهر نور بر منصبهای جمعی که به خدمت دکن می رفتند بدین موجب افزوده شد. بر منصب مبارز خان سیصد سوار که هزارى ذات و سوار باشد و ناهر خان نیز هزارى ذات و سوار سرافراز گردید. دلاور خان به اضافه سیصد سوار سرافراز گشت که دوهزار و پانصدى ذات و سوار باشد و منگلی خان را دوصد سوار افزوده هزار و پانصدى ذات و سوار ساختم. گرد هر پسر رای سال به هشتصدى ذات و سوار ممتاز گشت. لفخان قیام خانى به همین منصب از اصل و اضافه سربلند گردید. یادگار حسین به هفتصدى ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. کمال الدین پسر شیرخان را همین منصب نوخته شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سید عبدالله باره افزودم که از اصل و اضافه هفتصدى ذات و سیصد سوار باشد. در هشتم ماه مذکور يك عدد مهر نور جهانی که شش هزار و چهارصد روپیه می شد به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت نمودم و پنج قلاده چیتة به قاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نمودم. میرزا مراد پسر میرزا رستم در دوازدهم

همین ماه به خطاب التفات خانی سرافراز گشت. در شب شانزدهم که شب برت بود فرمودم که کوهپه‌ی اطراف اناساگر و کنارهای آنرا چرخان نموده خود به تماشای آن رقتم. عکس چراغها در آب افتاده عجب نمودی داشت! بیشتر آنشب را ب مردم محل در کنار تال مذکور گذرانیدم. روز هفدهم میر جمال الدین حسین که به ایلچی گری به یجا پور رفته بود، آمده ملازمت نمود. سه عدد انگشتری نگین که یکی از آنها عقیق یمنی بود، در غایت لطافت و سیرابی که از جنس عقیق به آن خوبی کم دیده شده است به نظر در آورد. عادل خان سید کبیر نام شخصی از جناب خود همراه میر مذکور نموده از فیلان مع برای طلا و نقره و اسپان عرب و جواهر و مرصع آلات و اقسام اقمشه که در آن ملک به عمل می آمد فرستاده بود. در بیست و چهارم این ماه از نظر گذشت و عرض داشتی که آورده بود، در نظر گذرانید. در همین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد گشت. در بیست و ششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت. سوای آن چه در مدت خدمت به او مرحمت شده بود، بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم و در جواب [۱۶۱ الف] کتابتی که آورده بود محبت نامشهر بر کمال دوستی نوشته شد.

در چهارم ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دوهزاری ذات و پانصد سوار بسود، چهارهزاری ذات و دوهزار سوار مقرر گشت. در پنجم مهابت خان به همراهی خان جهان به خدمت دکن نامزد شده بود به ملاحظه ساعتی که به جهت او اختیار نموده بودند رخصت یافت به خلعت و خنجر مرصع با پهلوی کنار و شمشیر خاصه و فیل سر بلند گردید. در نهم خان جهان مرخص گشت و خلعت و نادری خاصه و اسب را هزار بازین و فیل خاصه و شمشیر خاصه، مرحمت نمودم. در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تائیان مهابت خان را حکم شد که دوا سپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درین مرتبه به خدمت دکن تعیین یافتند سیصد و سی نفر منصب دوا سپه هزار احدی و هفتصد سوار اویماق و سه هزار افغان دله ران بود که همگی سی هزار موجود می شد باسی لک روپیه خزانه و توپخانه مستعد و فیلان جنگی به خدمت مذکور متوجه شدند. بر منصب سر بلندی رای پانصدی ذات و دویست و شصت نفر سوار افزوده شد که دوهزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد. بالحو برادرزاده قلیج خان به منصب هزار و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشت. بر منصب راجه کشن داس هم پانصدی ذات و اضافه نمودم حسب الاتماس خان جهان منصب شهباز خان لودی که از تعینات دکن است از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار بر منصب وزیر خان افزوده شد و منصب سهراب خان پسر میرزارستم هزار و بیست و چهار صد سوار از اصل و اضافه قرار یافت. در چهاردهم همین ماه هزار و دیگر بر ذات میر جمال الدین حسین و پانصد سوار افزوده

اورا به منصب والای پنجهزاری ذات و دوهزارو پانصد سوار سرفراز گردانیدم. در نوزدهم راجه سورج سنگه با پسرخود گنج سنگه که به وطن رخصت شده بودند آمده ملازمت کردند یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانیدند. به سید کبیر فرستاده عادلخان یک عدد مهر نورجهانی که پانصد تولجه وزن داشت مرحمت نمودم. در بیست و سیوم نود و نجویر قیل از فیلاتی کسه قاسم خان از فتح ولایت کوچ و فتح مگه و زمینداران [۱۱۶ب] اودیه به دست آورده بود، به نظر گذشت و داخل فیلخانه های خاصه شریفه گردید. در بیست و هشتم ارادتخان به منصب میرسامانی و معتمدخان به خدمت بخشینگری احدیان و رضا جابری به بخشینگری صوبه پنجاب و واقعه نویسی آنجا سرفرازی یافت. سید کبیر که از جانب عادلخان بجهت التماس عفو و تضرعات دنیاداران دکن و تمهد باز گذاشتن قلعه احمد نگر و ولایات پادشاهی که به فساد بعضی مسدان از تصرف ولایای دولت قاهره آمده بود درین تاریخ رخصت شد و خلعت و قیل و اسب یافته روانه گردید. چون راجه راج سنگه کچه هواه در دکن وفات یافت رامداس پسر اورا به منصب هزارای ذات و چهارصد سوار سرفراز ساختم.

در چهارم ماه آبان به سیفخان باره نقاره مرحمت شده و بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سه هزارای ذات و دوهزار سوار بوده باشد. در همین تاریخ راجه مانرا که در گوالپار در بند بود به ضمانت مرتضی خان خلاصی ساخته و منصب اورا برقرار داشته به خدمت قلعه کاتکره نزد خان مذکور فرستادم. حسب التماس خان دوران بر منصب صادق خان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزارای ذات و سوار باشد. میرزا ترخان از ولایت سنبل که بجایگز او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید. در شانزدهم راجه سورج سنگه به خدمت دکن رخصت شد. سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنجهزاری ذات و سه هزارو سیصد سوار بوده باشد. و خلعت و اسب یافته روانه گردید. در هژدهم منصب میرزا عیسی از اصل و اضافه هزارو پانصدی ذات و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و قیل مرحمت نمودم و به دکن رخصت یافت.

در همین روزها خبر فوت چنین قلیچ بدبخت از مضمون عرض داشت جهانگیر قلی خان مسموع گشت. بعد از فوت قلیچ خان که از بنده های قدیم این دولت بود من این بی سعادت را عنایت کلی نموده امر ساختن مثل جونپور ولایتی را به جاساگیر او مقرر داشتم دیگر برادران و خویشان اورا به او همراه ساخته همه را بتائینی او دادم. لاهوری نسام برادری داشت در غایت بی اندامی و شرارت نفس. به من رسید که بنده [۱۱۷الف] های خدا از سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که اورا از جانیور بیاورند. به رسیدن احدی بی سببی و باعشی داهمه بر چنین قلیچ غلبه کرده بخاطر می گذرانند که برادر مخط خود را همراه گرفته می باید گریخت. منصب

و حکومت و جاه و جاگیر و سرسامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته پاره زرو طلا و جواهر برمی دارد و با مملودی چند به میان زمینداران می رود. این خبر چند روز پیش از این رسید و تعجب تمام دست د. مجمل به هر زمینداری که می رسد مبلغها ازو گرفته اورا از حدود خود می گذرانند تا آنکه خبر رسید که به ولایت جوهر هت در آمد. به حسب تقدیر زمیندار آنجا پیش جهانگیر قلیخان می باشد اورا با چندی از مردم خود می فرستد که آن بی عاقبت را گرفته بیاورند. به مجرد رسیدن اورا به دست آورده اراده می کنند که به جهانگیر قلیخان برسانند، در همین اثنا به جهنم واصل می گردد، و چندی که با او همراه بودند چنین تقریر کردند که پیش از این بیماری بهمرسانیده بود و آن بیماری اورا کشت و این مقدمه نیز مسموع گشت که قصد خود نموده باشد تا بدین حال اورا نزد جهانگیر قلیخان بیاورند. بهر تقدیر جسد اورا با فرزندان و خدمتکاران که همراه داشت به الله آباد در آوردند. اکثر زرها ضایع ساخته زمینداران ازو گرفته بودند. حاشا که نمک مثل این نوع روسپاهان را به چنین عقوبتها گرفتار بکنند. بیت.

از پس فرضی که بود بر امم فرض بود حق ولی النعم

در بیست و دوم حسب الائمه اس خان دوران بر منصب نادعلی میدانی که تعینات لشکر بنگش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد و لشکر خان را که دوهزاری ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد. در بیست و چهارم منصب مقرب خان را که سه هزار ذات و دوهزار سوار بود پنج هزار ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر داشتیم. در همین روزها قیام پسر شاه محمد قللهاری که از امرا زاده ها بود و خدمت فزاولی خاصه داشت. به خطاب خان سرفراز شد.

در پنجم ماه آذر خنجر مرصع به دارا بخان عنایت شد و در نهم به دست راجه سارنگ دیو خلعت بجهت امرای دکن عنایت نمودم. چون از صفدر خان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع [۱۷۱ پ] گشت، اورا از حکومت آنجا معزول ساخته احمد ییگ خان را بنا بر سابق خدمت تاخته به صاحب صوابگی و ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم و منصب اورا که دوهزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود برقرار داشته به عنایت کمر خنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت و رخصت شد. و به دست اهتمام خان خلعت زمستانی به قاسم خان حاکم بنگاله و امرای تعینات آنجا فرستادم. پیشکش مکی ولد افتخار خان که یک زن مجیر فیل و چهارده راس کونت و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و به خطاب مروت خانی ممتاز گردید. دیانت خان را که دریافت و اموال او که به قید ضبط در آمده بود بدو مرحمت شد. در نیولا خواجهاشم ده بندی که در ماوراءالنهر امروز سلسله دویچی گرم دارد و مردم آن ملک را نسبت به ایشان اعتقاد تمام

است به دست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعا گوی قدیم و نسبت اخلاص آبا و اجداد به این دودمان ابانفرجی و کمان فرستاده ویتی که حضرت فردوس مکانسی بجهت خواجگی نام عزیزی هم از آن سلسله در سلك نظم آورده بودند و مصرع آخرین آن این است که:

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم.

در آن کتابت درج بود ماهم در برابر آن کتابت سطری چند به قلم خاص مرقوم ساخته و این رباعی را در بدلیه گفته با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم. رباعی ای آنکه مرا مهر تو بیش از پیش است از دولت یاد بودت ای درویش است چندان که ز مژده ات دلم شاد شود شادیم از آنکه لطف از حد بیش است چون فرموده بودم که این رباعی را هر کس که طبع نظمی داشته باشد بگوید مسیح - الزمان گفت و بسیار خوب گفت:

داریم اگر چه شغل شاهی در پیش	هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شاد شود ز مادل یک درویش	آترا شمریم حاصل شاهی خویش

هزار مهر دیگر به جایزه وصله این رباعی به حکیم مذکور عنایت کردم.

در هفتم ماهی که از سیر به کربلاز گشته متوجه اجمیر [۱۸ الف] بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد. در هشتم میر میران آمده ملازمت نمود مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم می گردد. از جانب پدر پسرزاده پسر غیاث الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت الله است. در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانکه حضرت شاه طهماسب همشیره خود خانش نعمت را به شاه نعمت الله داده از مشیخت و هدایت به نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه اسماعیل صفویست. بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد میر میران دعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرام خاتواده سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسماعیل مذکور پسر خود را به پسر دیگرش خلیل الله داد که میر میران از او متولد شد. میر خلیل الله مذکور هفت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود. چون از سلسله مردم عزیز بود به احوال او بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته در صد تربیت و رعایت او بودم. بعد از آنکه اگر مقام خلافت شد به اندک مدتی به سبب افراط در خوردن انبه او را بیماری اسهال کبیدی روی داد حد عرض ده دوازده روز جان را به جان آفرین سپرد. از رفتن او آزرده خاطر شدم. از گذاشتهای او را از نقد و جنس فرمودم به فرزندان او

که در ولایت بودند رسانیدند. در نیولا میسر میرن در سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده به روشی که او را در راه نشناختند خود را دراجمیر به ما رسانید، جمیع کلفتی، خاطر و پریشانیهای باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارك نموده به منصب هزاری دات و چهارصدسوار سرفراز ساختیم و سی هزار درب نقد به او انعام کردم. الحال در خدمت و ملازمت است.

در دوازدهم ظفرخان که از صوبه داری بهار تغییر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد و یکمهر نذر گذراتید و سه قیل پیشکش نمود. در پانزدهم ماه دی، بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهارهزاری ذات و سوار بوده باشد. چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشند خدمت پسندیده به وقوع نیامده مخلص خان را که از بنده های [۱۸۱ ب] معتمدان این درگاه بود به خدمت مذکور تعیین نموده شد. منصب او را از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هفتصدسوار مقرر داشتیم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض مکرر به دیابختان حکم فرمودم. در بیست و پنجم روز جمعه وزن فرزند خسرم واقع شد، تا سال حال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدایها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا خود را به خوردن شراب آلوده نساخته بود. درین روز که مجلس وزن و بود گفتیم که بابا صاحب فرزندان شده و پادشاهان و پادشاهزادگان شراب خورده اند. امروز که دوز جشن وزن هست بنو شراب می خورانم و رخصت می دهیم که در روزهای جشن و ایام نوروز و مجلسهای بزرگ می خورده باشی، اما طریقه اعتدال را مرعی داری که خوردن شراب به اندازه که عقل را ذایل کند دانیان روانداشته اند و می باید که از خوردن آن غرض نفع و فایده باشد و بوعلی که بزرگ طبقه حکما و اطبا است این معنی را به نظم در آورده: رباعی

می دشمن هست و دوست هوشیار است اندک تریاق و بیش زهر مار است

در بسیارش مضرت اندک نیست در اندک او منفعتی بسیار است

به میالنه بسیار شراب به او داده شد. من تاسن هژده سالگی نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دوسه مرتبه والد و انکهای من به تقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یک توله آن هم به گلاب و آب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند و در آن ایام که اردوی والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانسان یوسف زیبی در قلعه اتک که بر کنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت. روزی به عزم شکار بر نشستم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگی ظاهر شد، استاد شاه قلی نام توپچی نادری که سر آمد توپچیهای عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود، به من گفت که اگر یک پیاله شراب نوش جان

فرمایند دفعه ماندگی و کسالت خواهد شد. چون ایام جوانی بود و طبیعت مایل به ارتکاب این امور، به محمود آبدار فرمودم که به خانه حکیم علی رفته شربت کیفیت ناک بیار. حکیم مقدار یک پیاله و نیم شراب زرد رنگ شیرین مزه درشیشه خورد فرستاد. آنرا خوردم کیف آن خوش آمد. بعد از آن شروع [۱۱۹ الف] در شراب خوردن کردم و روز به روز می افزودم تا آنکه شراب انگوری از کیفیت کردن بازماند و عرق خوردن گرفتم. رفته رفته در مدت نه سال به یست پیاله عرق دو آتشه کشید. چهارده در روز باقی در شب خورده می شد. وزن آنشش سیر هندوستان که یک و نیم من ایران باشد و خورش من درین ایام مقدار یک تغدیری با نان و تراب بود. درین حال هیچکس را قدرت منع نبود. کار بجایی کشید که در خماری از بسیری رعشه و لرزیدن دست بیا لخمود نمی توانستم خورد بلکه دیگران می خوراندند، تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود، طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزی بی حجابانه به من گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان می کنید، نعوذ بالله تا شما به دیگر کار بجائی خواهد کشید که علاج پذیر نباشد، چون سخن او از خیر اندیشی بود و جان شیرین عزیز است در من تو عظیم کرد. من از آن تاریخ شروع در کم ساختن کرده خود را به خوردن فلونیا انداختم هر چند در شراب می کاسم در فلونیا می افزودم. فرمودم که عرق را به شراب انگوری ممزوج سازند، چنانکه دو حصه انگوری و یک بخش عرق بوده باشد و هر روز آنچه می خوردم چیزی کم نموده در مدت هفت سال به شش پیاله رسانیدم. وزن هر پیاله هزده مثقال و یک پاو. الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده می شود و از این نه کم می شود و نه زیاده و در شب می خورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک من است و شب جمعه که از شبهای متبر که یام هفته است، در پیش دارد به ملاحظه این دو چیز در آخرهای روز می خورم که خوش نمی آید که این شب را به غفلت گذرانیده در ادای شکر منعم حقیقی تقصیر رود. روز پنجشنبه و روز یکشنبه گوشت هم نمی خورم. در پنجشنبه چون جلوس مبارک من و قع شده روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوار من است این روز را بسیار تعظیم می داشتند بعد از چندگاه فلونیارا به افیون بدل ساختم. اکنون که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد [۱۱۹ ب] از گذشتن پنج گهری روز و شش سرخ بعد از یکپهر شب می خورم.

خبر مرصع به دست مقصود علی به عبدالله خان مرحمت نموده شیخ موسی خویش قاسم خان به خطاب خانی سرفراز گشته به منصب هشتصدی ذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به پنگاله مرخص گشت. بر منصب ظفر خان پانصدی ذات و سوار اضافه مرحمت شد و به خدمت پنگش

تعیین یافت. در همین روز آقا محمد حسین برادرخواجه جهان به خدمت فوجداری سرکار آگره سرافراز شده مرخص گردید و دو دست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که بانصدی ذات و چهار صد سوار باشد و قبل نیز عنایت کردم.

در پنجم بهمن به میران قیل عنایت شد. خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی مقدارم شاه عباس به دست او تسبیح عقیق یمنی و رکابی کاروندیک که بسیار تحفه نادر بود فرستاده بودند درنهم ماه مذکور به نظر درآمد. در هزدهم بعضی پیشکشها از هر قسم مرصع آلات و غیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود به نظر درآمد. در هفتم اسفندارم صادق برادرزاده اعتمادالدوله که به خدمت بخشبگری قیام داشته به خطاب خانی سرفراز گشته. این خطاب را که به خواجه عبدالعزیز مرحمت شده بود، مناسبتها را مرعی داشت. اورا به خطاب عبدالعزیزخان و صادق خان را به خطاب صادق خان سرافراز ساختم. در دهم جگت سنگه ولد کنور کرن به وطن خود دستوری یافت و در هنگام رخصت بیست هزار روپیه و یک اسب و یک زنجیر قیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هر داس چهاراله که از متمدان رانا است و اتالیق پسر کرن بود به او هم پنج هزار روپیه و اسب و خلعت عنایت نمودم و به دست او شش پری از طلا بجهت رانا فرستادم.

در بیستم همین ماه راجه سورج مل ولد راجه باسو که بنا بر نزدیکی جاء و مقام به همراهی مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود به طلب آمده ملازمت کرد. خان مذکور را بعضی مظنها در خاطر ازو قرار یافته بود بدین جهت همراهی اورا مخل دانسته مکرر عرایض به مددگاه فرستاده در باب اوسخنان نوشت. تا آنکه حکم طلب اوصا در گشت. در بیست و هشتم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت [۱۲۰ الف] کرد.

در اواخر همین سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید.

اول قضیه احدات افغان که از دیرباز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزی است و بسیاری از افغانان سرحد بر سر او جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس من است انواع همیشه بر سر او تعیین بوده ند. رفت و رفته شکستها خورد و و پریشانها کشیده جمعیت او پاره ای مشرق شد و پاره ای کشته گشت. و در چرخه که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آن را خان دوران قیل نموده راه درآمد را برو بست. چون بجهت حیوانات گاه و آب و خوراك در محکمه مذکور نماند. شبها مواشی خود را از کوه پایان آورده در دامنهای کوه چرانید و خود نیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد

تا آنکه این خبر بمخزن دوران رسید. جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعیین کرد که به حوالی چرخ ریخته کمین نمایند و آن جماعت رفته هم در شب خود را در پناهگاهها پنهان ساختند. روز روشن خان دوران به همان طرف سواری نمود. چون آن تیره بختان حیوانات خود را بر آورده به چرا سر می دهند واحد بدنهاده با جماعه خود را از کمین گاهها گذشته به يك بار گردی در پیش ظاهر می شود. چون خبر می گیرند معوم می گردد که خان دوران است ملامتی و مضطرب گشته قصد بازگشتن می کند و قراولان خان مذکور نیز خبر می رسانند که احداث است. خان جلوده خود را به احداث می رساند و مردمی که در کمین گاهها بودند آنها نیز سر راهها گرفته حمله آور گشتند و تا دوپهر بجهت قبی و شکستگی جا و بسیاری جنگل معرکه جنگ قائم بوده. آخر الامر شکست بر آن مخدولان افتاده خود را به کوه و دره می کشند و قریب سیصد کس از مردم کاری به جهنم می روند و یکصد نفر اسیر می گردند. احداث نمی تواند که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده یا قیام سازد. با ضروره خود را به جانب قندهار رویه می کشد. افواج قاهره به چرخ و حاها و خانهای آن تیره روز گاران در آمده [۱۲۰ ب] همه را می سوزانند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد بر می اندازند.

خبر دیگر شکست خوردن غیر بد اختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست. خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از بر گیان که قومی اند در نهایت سحت جانی و مدار فطره و تردد در آن ملک به آنها است، از غیر رنجیده اراده دولتخواهی نمودند. از شاهنوازان که با فوجی از عساکر منصوبه در بالاپور بود استدعای قول نموده قرار دادند که خان مذکور را ببینند و خاطر از قول و قرار جمع نموده آدم خان و باقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و بر گیان و حادون رای و با باجیو کابنه آمده دیدند. شاهنوازان بهر يك از آنها اسب و قیل و زر و خلعت فراخور قدر و حالتی که داشتند داده سرگرم خدمت و دوستخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده به همراهی این مردم بر سر غیر مقهور روانه شدند. در اثنا راه به فوجی از دکنین که محلدار و دانش و دلاور و تجلی و بیروز و چندی دیگر از سرداران برخورد آن موج را ترومار ساختند و آن مقهوران. بیت

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یاری جنگ و نه پروای سر

خود را به اردوی آن بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور در آن مقام شد که با فوج قاهره جنگ نماید. مقهورانی که با او بودند و لشکر عادلخانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد از خود سرانجام نموده و بروی لشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش گروهی بیش نماند. در ربکشنه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت به هم نزدیک شده فوجها

و نشانها نماین گشتند. سه پهر از روز مذکور گذشته آغاز بان کاری و توپ اندازی شد. آخر الامر داراب خان که سردار هراول بود، ب دیگر سرداران و کارطلبان مثل راجه مر سنگدو و رایچند و علیخان نیازی و جهانگیر [۱۲۱ الف] قلی بیگ تسرکمان و سایر شیرانیسه دلاوری شمشیرها کشیده بر فوج هراول غنیمت تاخند و دمری و مردانگی داده این فوج را پراکنده ساختند و مقید به طرف دیگر نشده خود به قوج قول رسانیدند. و همچنین هر فوج بر فوج و روبروی خود متوجه شده چاقبلی دست داد که دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره ماند. تا دو گهری تخمینا این زد و خورد در کار بود از کشته ها پشته ها شد؛ و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد. اگر رسیدن تاریکی و ظلمت به فرید آن سیاه ختن نرسیدی یکی از آنها ره بهادی سلامت بر دی نهنگان دریای هیجا سردری گریختگان نهاده قریب دوسه گروه راه تعاقب نمودند چون در اسب و آدمی هیچ حرکت نماند و شکست یافته متفرق گشتند جسو باز کشیده به جا و مقدم خود معاودت نمودند و توپخانه غنیمت به یک قلم و سیصد شتر که به آن بارگران داشت و فیلاز جنگی و اسبان تازی و یراق و اسلحه از اندازه حسب بیرون به دست اولیای دولت افتاده کشته و افتاده را حساب و شمار نبود و جمع کثیری از سرداران زنده به دست افتاده بودند. روز دیگر افواج قاهره از منزل فنجپور کوچ نموده متوجه گهر کی که آشیانه آن بوم صفتان بود گشتند و ثری از آن جماعه ندیده هماغه دایره کردند و خبر یافتند که هر یک از آنها در آن شب و روز اثر جدی افتاده بودند چند در عساکر منصوبه در گهر کی توقف نموده عمارات و منار و مخالفان را به خاک تیره برابر ساخته آن معموره را سوختند و به واسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است از آنجا بازگشته زگه، تی رهون گده فرود آمدند به جندوی این خدمت بر منصبهای جمعی که تدرجات و خدمات نموده بودند اضافه حکم شد.

یکی دیگر فتح ولایت کهو کهره و به دست آمدن کان الماس است که به حس سعی ابراهیم خان گرفته شد. این ولایت از توابع [۱۲۱ ب] صوبه بهار و پشته است و رودخانه در آنجا جاری است که به روش خاص الماس از آنجا برمی آورند و طریقش آن است که در ایام کمی آب گودالها و آب کندها بهم می رسد و جمعی را که به این کار مشغولی دارند، بطریق تجربه معلوم شده که بالای هر گودالی که الماس دارد البته جانور کان ریزه پرنده از عالم پشه که اهل هند آن را جنگر می گویند هجوم آورده در پروازند طول رودخانه را تا بجایی که راه توان یافت بنظر در آورده اطراف گودالها را سنگ چین می سازند، و بعد از آن بهیل و کلنگ گودالها را تا بک گز و یک نیم گز به پایان برده دور آن را می کاوند و منحص نموده

در سنگریزه که از آنجا برمی آید الماس خرد و کلان برمی آورد گاه. باشد که پارچه ای الماس به دست درآید که بهیك روپیه قیمت کنند. مجمل این ولایت و این رودخانه هندی درجن سال نام منصرف بود و هر چند مدت که حکام صوبه بهار بر سرافوجی می نشستند و یا خود متوجه می گشتند بنا بر استحکام راهها و جنگل بسیار به گرفتن دوسه الماس قناعت نموده اورا به حال خود می گذاشتند

چون صوبه مذکور از ظفرخان تغییر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت، در وقت رخصت فرمودم که بر سر آن ولایت رفته آن زمین را از تصرف آن مردك مجهول بر آورند. ابراهیم خان به مجرد در آمدن به ولایت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمینداران روان می شود. او به دستور سابق کسان فرستاده تعهد دن چنددانه الماس و چند زنجیر فیل می نماید. خان مذکور بدین معنی راصی نگشته تیز وتند در ولایت او در می آید و پیش از آنکه آن مردك جمیع جمعیت خود را سازد راه برانند ساخته ایل در می نماید و مقارن آنکه خبر به سورد کوه و دده ر که مسکن مقرر و بود، قیل می کند و کسان به تفحص او پریشان ساخته اورا در غاری با چندی از عورات که یکی مادر حقیقی او و دیگری از زنان پدرش بودند ب پر دری از برادران و بدست در می آورند و تفحص [۱۲۲ الف] نموده الماسها را که همراه داشته اند از آنها می گیرند. بیست و سه زنجیر فیل و روماده هم بدست می افتد. به حلدوی این خدمت منصب ابراهیم خان را از اصل و اضافه چهار هزار ی ذات و سوار مرحمت شده به خطاب فتح جنگی سرافرازی یافت. همچنین بر منصبهای جمعی که درین خدمت همراهی کرده و نردات مردانه نموده بودند اضافه حکم شد. الحال آن ولایت در تصرف اولیای دولت قاهره است و در آن رودخانه کار می کند و روز بروز که الماس بر می آید به درگاه می آورند درین نزدیکیها يك الماس کلان که به پنجاه هزار روپیه می ارزد بر می آید. چون پاره کار کنند بحتمل که الماسهای خوب داخل جواهرخانه خاصه می گردد.

نوروز یازدهم از جلوس همایون

روزی که شنه آخر اسفند از مد مطاق غره ربيع الاول سنه ۱۰۲۵ هزار و بیست و پنج هجری پانزده گهری گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت به دولت سرای حمل پرتو سعادت افکند و درین ساعت خجسته لوازم بندگی و نیاد مندی به درگاه حضرت باری تقدیم رسانیده در دیوانخانه خاص و عام که صحن آنرا به پارچه های و شامیاتها و اطراف آنرا به پرده های فرنگی

و زربفتهای مصور و قمشه نادر مرتب و آراسته ساخته بودند بر تخت دولت جیوس نمودم، و شاهزاده‌ها و امرا و عیان حضرت و ارکان دولت و سایر بنده‌های درگاه تعلیمات ماریادی بجا آوردند چون حافظ نادعلی گوینده از بنده‌های قدیم بود فرمودم که آنچه در روز دوشنبه هر کسی از نقد و حس پیشکش کند به انعام او مقرر باشد در روز دوم پیشکش بعضی از بنده‌ها به نظر درآمد و در روز چهارم پیشکش خواجه جهان که از آگره فرستاده بود مشتمل بر چند قطعه الماس و چند دانه مروارید و بعضی مرصع آلات و قمشه از هر قسم و یک زنجیر [۱۲۲ب] فیل که مجموع آن پنجاه هزار رویه می‌شد به نصر درآمد. در پنجم، کتور کرن که بجا و مقام خود رجعت شده بود آمده ملازمت نمود. یک صدمهر و یک هزار رویه نذر و یک زنجیر فیل مع یراق و چهار داس اسپ پیشکش گذرانید.

در هفتم بر منصب آصف خان که چهار هزار ذاب و دوهزار سوار سود، هزار ذاب و دوهزار سوار، اضافه نموده به عنایت نقاره و علم او را سر بلند ساختم. درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین به نظر درآمد آنچه گذرانید همه مستحسن و پسندیده افتاد. از آن جمله ختجر مرصع که خود هنر کاری نموده به انعام رسانیده بود. بر بالای دسته آن یاقوت زردی نشانیده بودند در رعایت صفا و لطافت و کلاسی از این قسم یاقوت زردی دیده نشده است. بار دیگر یاقوت‌های فرنگ دلیسند و کلاسی از یاقوت‌های فرنگ دلیسند افتاد و زمردهای کهنه به طرح و اندام خاص صورت اتم یافته بود. مقیمان به پنجاه هزار رویه قیمت نمودند بر منصب میر مذکور هزار سوار افزودم که پنجهزار ذاب و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد.

در هشتم بر منصب صادق خان سیصدی ذاب و سوار بر منصب اراد خان سیصدی ذاب و دویست سوار اضافه مرحمت نمودم که هر یک به هزار ذاب و دویست سوار ممتاز باشند. در نهم پیشکش خواجه ابوالحسن به نظر گذشت. از جواهر و مرصع آلات و قمشه موازی چهل هزار رویه درجه قبول یافت. تتمه را به او مرحمت نمودم. پیشکش تاتار خان بکاول بیگی یک قطعه لعل و یک قطعه یاقوت و یک عدد تختی مرصع و دو عدد انگشتری و چند پارچه قمشه قبول افتاد. در دهم سه زنجیر فیل که راجه هاستنگه از دکن و یکصد و چند طاق زربفت و غیره که برضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت. دیانت خان هم پیشکش خود را که دو تسیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلان و یک خوانچه طلا بود به بیست و هشت هزار رویه قیمت شد. درین تاریخ گذرانید. آخرهای روز پنجشنبه یازدهم به جهت سرفرازی اعتماد الدوله به خانه اورفتم که پیشکش خود [۱۲۳الف] را همانجا به نظر درآورد. اسباب و اشیای پیشکش او را که اکثر در کمال تناسب بود به تفصیل دیدم. از جواهر دودانه مروارید که سی هزار رویه

قیمت داشت و يك قطعه لعل قطبی که به بیست و دوهزار روپیه به بیع درآمده بود. یا دیگر مرواریده و لعلها که مجموع قیمت آنها يك لک و دوهزار روپیه می شد، درجه قبول یافت و از اقمشه و غیره نیز موازی پانزده هزار روپیه برداشته شد.

چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداخت قرب يك پهرشب را به صحبت و خوشی گذرانیده با مرا و بنده و مردم که پیاله دادند. مردم محل نیز همراه بودند. مجلس خوبی منعقد شد بعد از اتمام صحبت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجه دولخانه شدم. در همین روز، فرمودم که نور محمد در نورجهان بیگم می گفته باشد.

در دوازدهم پیشکش اعتبارخان به نظر گذشت ظرفی به شکل ماهی مرصع به جواهرنقیسه در عایت تکلف و اندام به اندازه معناد من ساخته بودند. آن را با دیگر جواهر و مرصع آلات و اقمشه که مجموع قیمت آنها پنجاه و شش هزار روپیه می شد قبول نمودم و تسمه را باز دادم. بهادرخان از قدهار هفت رأس اسب عراقی و نه نفوذ اقمشه فرستاده بود با پیشکش ارادتخان و راجه سورج مل ولد راجه باسو در سیزدهم بنظر گذشت. عبدالسبحان که به منصب هزار و دویست دات و ششصد سوار سرافراز بود، به هزار و پانصدی دات و هفتصد سوار امتیاز یافت. در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و آن حدود از شمشیرخان اوزبک تغییر یافته به مظفرخان مرحمت شد.

در شانزدهم پیشکش اعتقادخان ولد اعتمادالدوله به نظر درآمد. از آن جمله موازی سی و دوهزار روپیه برداشته تسمه را باو عنایت نمودم. در هفدهم پیشکش تربیتخان دیده شد. از جواهر و اقمشه هفده [۲۳ باب] هزار روپیه پسند افتاد. در هجدهم به خانه آصف خان دقم و پیشکش او همانجا به نظر درآمد. از دولخانه تا به منزل او تخمیناً يك گروه مسافت بود. نصف راه مخمل و زربفت و دارائی باف و مخمل ساده پای انداز نموده بود. چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن به عرص رسید. آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکشهایی که سرانجام نموده بود به تفصیل از نظر گذشت. از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه نفیسه موازی يك لک و چهارده هزار روپیه و چهار رأس اسب و يك رأس اشتر، پسندید. طراشرف، فتاد.

نوزدهم که روز شرف تبر اعظم بود در دولخانه محس عالی ترتیب یافت. بنا بر ملاحظه ساعت دوا نیم گهری از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم. فرزند با باخرم درین ساعت متبرکه که لعلی در عایت آب و صما گدرا نید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند. منصب آن فرزند را که پانزده هزار دات و هشت هزار سوار بود به بیست هزار دات و ده هزار سوار مقرر داشتم. هم در این روز وزن قمری به عمل آمد.

اعتماد الدولہ را کہ بہ منصب شہزادی ذات و سہ ہزاری سوار ممتاز بود بہ منصب
ہفت ہزاری ذات و پنجہزار سوار سرافراز ساختہ تو من توغ نیز بہ اوعایت نمودم و حکم
کردم کہ نقارہ او را بعد از نقارہ فرزند خرم می نواختہ باشند۔ بر منصب تربت خان پانصدی
ذات و سوار افزودہ شد کہ سہ ہزار و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار بودہ باشد۔ اعتقاد خان
بہ اصدفہ ہزاری ذات و چہار صد سوار سرافراز گشت نصام الدین خان از اصل و اصدفہ بہ منصب
ہفتصدی ذات و سیصد [۱۲۴ الف] سوار ممتاز گردیدہ بہ خدمت صوبہ بہار تعین یافت۔ سلام اللہ
عرب بہ خطاب شجاع خان سر بلندی یافت و بہ حقہ مروارید سرور ارگشتہ از حلفہ بگوشان
در گاہ شد؛ و میر جمال الدین حسین انجورا بہ خطاب عضد الدولہ سرافراز ساختم۔ در یست و یکم
اللہ تعالیٰ از دختر مقیم ولد مہتر فاضل رکاب الدار پوری بہ خسرو داد۔ اللہ داد افغان کہ طریقہ بندگی
اختیار نمودہ از روی اخلاص تمام از احداث بدنہاد جدا شدہ آمدہ است۔ یست ہزار در ب مرحمت
شد۔ در یست و پنجم خسرو ت رای منوہر کہ از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید۔ پسراو را
بہ منصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرافراز ساختہ جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم در
یست و ششم پیشکش نادعلی میدانی کہ نہ رأس اسپ و صد دانہ کیش و چہار شتر ولایتی بود
زنظر گذشت۔ در یست و ہفتم یک زنچیر فیل بہ بہادر خان حاکم قندہار و یک زنچیر فیل بہ ہرمیران
ولد میر خلیل اللہ و یک زنچیر بہ سید بایزید حاکم بہکر مرحمت نمودم۔

در عرہ اردی بہشت حسب الالتماس عبداللہ خان بہ برادر او سردار خان نقارہ عنایت
نمودم۔ در سیوم کہپوہ مرصع بہ اللہ خان افغان مرحمت نمودم۔ در ہمین روزہا خبر رسید کہ
قدم بگاہانہ بیگانہ از افغان آفریدی کہ دولتخواہ و فرمان بردار بود و راہداری کوتل خیر بدو
تعلق داشت بہ اندک توہمی قدم از دایرہ اطاعت بیرون نہادہ سر بہ فساد بر آوردہ بر سر ہر تہانہ
جمعی را فرستادہ ہر جا [۱۲۴ ب] کہ او و مردم او رسیدند بن بر غفلت آن مردم دست بہ قتل
و غارت بر آوردہ خلقی کثیر را ضایع ساختند۔ مجملًا از حرکت شنیع این افغان بی عقل شوری
مجدد در کوشستان کابل روی داد۔ چون این خبر رسید ہارون برادر قدم و جلال پسراو کہ در
در بار بودند فرمودم کہ گرفتہ بہ آصف خان سپارند کہ در قعہ گوالیار محبوس سازد۔

از اشارات رحم و شفقت سبحانی و علامات عنایت یزدانی امری درین روزہا مشاہدہ
افتاد کہ خالی از غرایبی نیست۔ اہل درغایت لطافت و صفا فرزند حرم بعد از فتح را ناداد جمیر
بہ من گذارید بہ شصت ہزار روپیہ قیمت نمودند در خاطر می گذشت کہ این لعل را در بازوی خود
باید بست۔ غایتا دومیروارید نادر خوشاب یک اندام کہ ہم آغوشی این نوع لعل را سزد
می بایست تا آنکہ یک دانہ مروارید اعلیٰ بہ قیمت ہشت ہزار روپیہ مقرر بخان بہ دست آوردہ در

پیشکش نوروزی خود گذرانید، بخاطر رسید که اگر همتای این بهم رسد بازوند مکمل خواهد شد. خرم که از خردی باز شرف ملازمت حضرت و لد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود. به عرض رسانید که در مرواریدهای سربند قدیم بهمین وزن و اندام مرواریدی به نظر من درآمده است. سرپیچ کلان قدیمی را حاضر ساختند و بعد از ملاحظه به همین مقدار و وزن و اندام مرواریدی ظاهر شد که در وزن يك ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهرین ازین معنی تعجبها نمودند و در قیمت و اندام و آب و تاب موافق [۱۲۵ الف] بود. گویا از يك قالب ریخته شده است. مرواریدها را بر اطراف لعل کشیده بر بازوی خود بستم و سربه شکرانه خداوند بنده نواز موزمین نیاز و فروتنی تهاده زبان به شکر گویا ساختم. بیت

از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش بدر آید (سعدی)

در پنجم سی رأس سب عراقی و ترکی که مرثی خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت. شصت و سه رأس اسب و پانزده نفر شتر نو ماده و يك دسته پر کلکی و به عدد عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جواهر دار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکشهای خان دوران که ذکایل فرستاده بود منظور نظر گشت. يك زنجیر فیل خورد از فیلان حبشه که از راه دریا به جهاز آورده بودند، مقرب خان پیشکش گذرانید. نسبت به فیلان هندوستان در خلقت معضی تفاوتها دارد. زجمله گوشهای او کلاثر از گوشهای فیلان اینجاست، خرطوم و دم او هم درازتر واقع شده.

در زمان والد بزرگوارم يك فیل بجهت اعتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود، رفته رفته کلان شد بسیار تندوتیز و بد خو بود. در هفتم خنجر مرصع به مظفر خان حاکم تهنه مرحمت شد. در همین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان یکنه پگنه بر سر عبدالسیحان برادر خان عالم که در یکی از تهنه های مقرر بود رفته تهنه او را قتل کردند. عبدالسیحان. با چندی دیگر از مصبداران و بنده هائی که به همراهی او تعیین بوده اند داد مردانگی داده در زد و خورد به تقصیر از خود راضی نگشته اند. آخر به مقتضای آنکه. ع پشه چو پر شد به زند [۱۲۵ ب] پیل را آن سگان دست بر آنها یافته عبد لسیحان را با چندی از مردم آن تهنه به درجه شهادت رسانیده اند. بجهت پرسش بن قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به خان عالم که به ایلچی گری ایران تعیین شده بود. عنایت نموده فرستادم. در چهاردهم پیشکش مکرّم خان ولد معظم خان که از بنگالی آمده بود، از جناس و امتعه که در آن ولایت بهم می رسد به نظر در آورد بر منصب چندی از جاگیرداران گجرات اضافه حکم نمودم. از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سرور از گشت و علم نیز به او مرحمت شد.

سید قاسم ولد سیدلادباره از اصل و اضافه به منصب هشتصدی ذات و چهل رصد و پنجاه و یاز بیگ برادرزاده حمد قاسم کوکه به منصب ششصدی ذات و دویست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند. در هفدهم خرفوت رزاقوردی اوزبک که از تعینات بشکردکن بود شنیده شده به کنگاش سپاهگری خوب می رسید و از امرای مقرر ماوراءالنهر بود. در بیست و یکم الله داد افغان را به خطاب خانی سرغراز ساخته منصب او که هزاری ذات و ششصد سوار بود دوهزاری ذات و هزار سوار ساختم. سه لک رویه ارجزانه لاهور به انعام و مدد خرج خان دوران که درشورش افغانان سمی [۱۲۶ الف] بلغ بجای آورده بود مقرر گشت. در بیست و هشتم کنور کرن بجبهه کتحدئی بها و مقام خود رخصت شد. خلعت و اسب عراقی خاصه مع زین و فیل و کمر خنجر مرصع به او مرحمت نمودم. در سیم این ماه خیر فوت مرتضی خان رسید. از قدیمیان این دولت بود. حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده به درجه عتدد و اعتبار رسانیده بودند و در زمان دولت من نیز توفیق نمایانی یافت که آن زیر کردن خسرو بود. بانه منصب او به شش هزاری ذات و پنجهزری سوار رسید. و درین ولایون صاحب صوبه پنجاب بود تعهد گرفتن قلعه کنگره که در کوهستان آن ولایت بلکه در معموره عالم به استحکام آن قلعه نمی باشد نموده بدان خدمت رخصت یافته مشغول داشت. ازین خبر ناخوش آرد گسی خاطر تمام بهم رسانید و الحق بجبهه فوت این چنین دولتخواهی آزد گسی گنجایش داشت چون در دولتخواهی روزگار گذرانیده به کار آمد مغفرت او را از الله تعالی مستثمت نمودم.

در چهارم خرداد ماه منصب سید نظام از اصل و اضافه نهصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار مقرر گشت خدمت مهم. تداری ایلچیان اطراف به نورالدین قبی فرموده. در هفتم خرفوت سیفخن برهه رسید. بسیار جوان مردانه کار طلب بود. در جنگ خسرو تردهای نمایان کرد. در صوبه دکن به علت هیضه جهان فانی را وداع نمود. پسران او را رعایتها نمودم و علی محمد که بزرگوار شد [۱۲۶ ب] اولاد او بود به منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و برادر دیگرش به در نام چهارصدی و دویست سوار سر فراز گردیدند سید علی برادرزاده او به اضافه پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت. در همین روزها خوب اله پسر شهارخان کتبو به خطاب زب زخان امتیاز یافت.

در هفدهم منصب هاشمخان از اصل و اضافه دوهزار و پانصدی ذات و یک هزار و هشتصد سوار مقرر شد. درین تاریخ بیست هزار درب به اسد داد افغان مرحمت نمودم. بکرماجیت و چه ولایت ماند هو که آنا واجداد او از زمینداران معتبر هندوستان اند به وسیله فرزند اقا لاند به باخرم سعادت کورنش دریافتن تقصیرات او به عفو مقرون گشت. در بیستم کلیان حبس لمیری

که راجه کشتداس به طلب او رفته بود آمده ملازمت نمود. يك صدمهر و هزار روپيه به طریق نذر گذر نید. برادر کلان او راول بهیم صاحب جاه و مقام بود. چون در گذشت از وظفلی دوماه ماند و او هم چند روز بیش نزیست. صیه او را در ایام شاهزادگی به جهت خود خواستگاری نموده به خطاب مکه جهان ممتاز گشت (چون آبا و اجداد این طایفه از قدیم دولتخواه آمده اند این بیون نیز به میان آمده بود. کلیان مذکور را که برادر اول بهیم بود طلب داشته به تکیه راگی و خطاب راول سرافرازی ساختم.)

در این تاریخ واقعه ای روی نمود که هر چند خواستم که در سلك تحریر در کشم دست و دلم یاری نداد و هر گاه قلم گرفتم حالم متغیر شد ناگزیر به اعتماد الدوله فرمودم که بنویسد. در تاریخ یازدهم خرداد ماه سنه یازده صیه قدسیه شاهزاده بلند اقبال خرم را که بندگان حضرت بآن نوزاده بوستان سعادت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تبتی بهم رسید و بعد از سه روز نشان آبه ظاهر شد و به تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور مطابق روز چهارشنبه بیست و نهم شهر حمادی الاول سنه هز رویست و پنج طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده به ریاض رسوان حرامید. درین تاریخ حکم شد که روز چهارشنبه [۲۷ الف] می گفته باشند. چه نویسم که ازین واقعه جاسوز و سانحه غم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الهی چه گذشته باشد هر گاه جان جهان را جاب برین منوال بوده باشد دیگر بنده ها را که حیات به آن ذات قدسی صفات دانسته احوال چون خواهد بود. دوزخ بنده ه باریافتند و خانه که جای نشست و برخاست آن طایر بهشتی بود حکم شد که دیواری از پیش بر آورند تا به نظر در نیامد معذرا در دولتخانه نیراستند. روز سیوم بی تا بانه به منزل شاهزاده والا قدر تشریف فرمودند و بنده ها به سعادت کورنش سرفراز شده حیات تازه یافتند. درین راه آن حضرت هر چند میخواستند که ضبط خود فرمایند بی اختیار اشك از چشم مبارك می ریخت و مدتهای مدید چنین بود که به مجرد شنیدن حرفی که به وی در وی از آن آمدی حال آن حضرت متغیر می شد. چند روز در منزل شاهزاده عالمیان گذرانیده روز دوشنبه ششم تیر ماه الهی به خانه آصف خان تشریف بردند و از آنجا روز مبارك شنبه نهم چشمه نور توجه فرمودند و دو سه روز دیگر خاطر مبارك خود را آنجا مشغول داشتند تا اجمیر معسکر اقبال بود ضبط خود نمی توانستند فرمود. هر گاه سخن آشنایی به گوش می رسید بی اختیار اشك از چشم می چکید. دل مخلصان فساداتی شرحه شرحه می شد و چون نهضت موکب اقبال به صوب دکن اتفاق افتاد قدری تسکین و آرام حاصل شد. تولد شاهزاده شاه شجاع: روز شنبه یازدهم از چشمه نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم، یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی وهفت پل در وقتی که بیست و هفتم درجه قوس طالع بود

به حساب مجمان هند و پانزدهم درجه جدی به حساب یونانیان از شکم صبیله آصف خان دری گرانمایه به عالم وجود آمد به شادمانی و خوشدلی این عطیه و الانقاره ها بلند آوازه گردیدند و در عیش و خرمی بروی خلاق گشوده شد و بی تأمل و تفکر نام او شاه شجاع به زبان می آمد. امید که قدم او بر مادر و پدر مبارک و فرخنده باشد.

دوازدهم يك قبضه سحر مرصع و يك زنجیر فیل به راول [۱۲۷ ب] کلیان جیسلمیری مرحمت نمود. در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او در سرکار قوچ بود رسید. فلیس به رای کنور دیوان گجراتی مرحمت نمود. در بیست و دوم همین ماه پانصدی بسر ذات و سوار راجه مها سنگه اضافه مرحمت فرمود که چهار هزار ذات و سه هزار سوار باشد. منصب علی خان نیازی که قبل از این به خطاب نصرت خانی سرافراز گشته بود دوهزار ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز به او مرحمت شد. به جهت برآمدن بعضی مطالب نذر نموده بودم که مجمری از طلا شبکه دار بر دور مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهم. در بیست و هفتم این ماه اتمام یافت فرمودم که پرده نصب نمایند. به يك لك و ده هزار روپیه تمام شده بود.

چون سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر دکی چنانکه خطر من می خواست از فرزند سلطان پرویز سر نشد به خاطر رسید که فرزند مذکور را طلب داشته با باجرم را که آثار رشد و کاردانی از احوال او ظاهر است، هراول لشکر فیروزی اثر ساخته خود به نفس نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش به اتمام رسد. بنا بر این قرارداد قبل از این فرمان به اسم پرویز صادر گشته بود که روانه صر به الله آباد که در وسط ممالك محروسه واقع است گردد، و در ایامی که ما در آن عزیمت باشیم به حفظ و حراست آن ملك قیام و اقدام نماید در تاریخ بیست و نهم ماه مذکور عرض داشت بهاری داس واقع نویس برهانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بیستم به خیریت و خوبی از شهر برآمده متوجه صوبه مذکور شدند.

در عره خرداد طره مرصع به میرزا بها و سنگه عنایت نمودم. به درگاهی کشتی گیر فیل مرحمت شد. در هژدهم چهار رأس اسب راهوار که لشکر خان ارسال [۱۲۸ الف] داشته بود از نظر گذشت. میرمقل، فوجداری سرکار سهیل از تعمیر سید عبدالوارث که به جای خواصخان به حکومت سر کاقوچ تعیین یافته بود، مقرر گشت و منصب او به شرط خدمت مذکور پانصدی ذات و سوار قرار گرفت. در بیست و یکم پیشکش راول کلیان جیسلمیری از نظر گذشت. سه هزار مهر و نه راس اسب و بیست و پنج نفر شتر و يك زنجیر فیل بود و منصب قزلباش خان را از اصل و ضافه هزار و دویصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت. در بیست و سوم شجاع خان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده و در موعد مقرر حاضر شود. درین سال بلکه در اثنای سال

دهم جیوس و بی عظیم در بعضی از جاهای هندوستان ظهیر گشت و آغاز این بلیه از بر گشت پنجاب ظهور نموده رفته رفته به شهر لاهور سرایت کرد و خق بسیاری از مسلمانان و هندو بدین علت تلف شدند. و بعد از آن به سر هندو میان دو آب تادهای و بر گشت اطراف آن رسیده دهها و بر گتها را خراب ساخت. درین ایام تخفیف تمام دارد. از مردم دراز عمر و از تواریخ پیشینان ظهور شد که این مرضی درین ولایت هرگز نشوده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد. چون دو سال پی در پی خشکی روی داد و باران بر سستی کمی کرد بعضی گفتند که به واسطه عفونت هوا که از مرخشکی و کمی باران بهمرسیده این حادثه روی داد. بعضی حواله به امور دیگر می کردند. السلام عند الله. تقدیرات الهی را گردن باید نهاد. ع

چکند بده که گردن نهند فرمان را

چون در پنجم شهر یور پنجهزار عدد رویه به صیغه مدد خرج والده میرمیران که صیه شاه اسماعیل ثانی بود مصعوب به سوداگران به ولایت عراق فرستاده شد. در تاریخ ششم عرض داشت عابدخان بخشی و وقعه نویس احمدآباد آمد مبنی بر آنکه عبدالله خان بهادر فیروز جنگ به جهت آنکه بعضی مقدمات که مرضی خاطر او نموده در واقع داخل ساخته ام بامن در مقام ستیره درآمده جمعی بر سر راه من فرستد و مرا بی عزت ساخته به خانه خود برده چنین و چنان کرد. این معنی به نوعی در خاطر من گران آمد که می خواستم که یک بارگی او را از نظر انداخته ضایع مطابق سازم. آخر الامر به خاطر رسید که دیانت [۱۲۸۹] را به حمدآباد فرستم تا این قضیه در آنجا از مردم بی غرض تحقیق نموده اگر این امر واقعی باشد، عبدالله خان را همراه گرفته به درگاه آورد و حفظ و حرست احمدآباد به عهده سردار خان که برادر اوست باشد. پیش از رون شدن دیانت خان این خبر به خان فیروز جنگ می رسد. او از غایت اضطراب خود را گناهکار قر ر داده پیاده روانه درگاه می گردد. دیانت خان در آشنای راه به خان مذکور می رسد و او را به حالت عجیب مشاهده نموده چون پیادگی پاهای او را مجروح و آزرده ساخته بود تکلیف سواری می کند و همراه گرفته روانه ملازمت می شود. مقر به خان که از خدمتکاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات التماس از من می کرد. چون این نوع حرکتی از عبدالله خان به وقوع آمد به خاطر رسید که آرزوهای خدمتکار قدیم خود را برآورده او را به جای خان مذکور به احمدآباد فرستم. در همین روزها ساعت اختیار نموده به تسلیم حکومت و صاحب صوبگی مذکور او را کامروای صورت و معنی ساختم. در دهم بر من نصب بهادر خان حاکم قندهار که چهار هزار ذات و سه هزار بود پانصدی ذات افزوده شد شوقی. تبوره روز را که از نادریهای روزگار است و نعمات هندی و فارسی را

به روشی می‌نوازد که زنگ از دلها می‌زداید به خطاب آندد خانی دل خوش و سرور ساختم آند
به زبان هندی خوشی و راحت را می‌گویند.

نبه در ولایت هندوستان تا اواخر تیر ماه پیش نیست. مقربخان زهر گنه کرانه که وطن
آبا و اجداد اوست و باغات احوادث نموده انبه را تا دوماه دیگر زیاده برایام بودن آن به نوعی
محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روزه در اجمبر انبه به میوه خانه می‌رسانید چون این
امرفی الجمله غرایبی داشت نوشته شد. در یستم اسپ عراقی نادری لعل می‌بها نام جهت پرویز
به دست شریف خدمتکار [۱۲۹ الف] فرستاده شد. صورت رانا و کرن پسر او را به سنگ تراشان
تیز چنگ فرموده بودم که از سنگ مرمر به قد و ترکیب که دارند تراشند، درین تاریخ صورت
تمام یافت و به نظر درآمد. فرمودم که به آگره برده در باغ پای جهر و که در شن نصب کنند.

در یستم و ششم مجلس وزن شمسی به طریق مقرر: عقد گشت. وزن اول شه هزار و پانصد و
چهارده نولچه طلا بوده و تا دوازده وزن هر وزن به یک جنسی می‌شود چنانچه وزن دوم به سیماب
و وزن سیوم به ابریشم و وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر مشک و تاصندل و عود و یان و به
همین روش تا دوازده وزن اتمام یابند از حیوانات به عدد هر سالی که گذشته یک گوسفند و بز
و یک قطعه مرغ به دست نهاده به فقرا و درویشان می‌دهند. این ضابطه از زمان و لد یزر گوارم
تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول و جاری است و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که
قریب به یک لک رویه می‌شود به فقرا و ارباب حاجت تقسیم نمایند.

درین روز لعلی که مهابت خان در بهار نیور به مبلغ شصت و پنج هزار رویه از عبدالله خان
بهادر فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد. خیلی بعلی خوش اندام
است. منصب خاصه خان اعظم از قرار هفت هزار دات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان
مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و آنچه از منصب دیانت خان به واسطه مقدمات گذشته کم شده
بود حسب التماس اعتماد الدوله برقرار ماند و عضد الدوله که جاگیر در مالوه یافته بود
به جاگیر مرخص گشت و به عنایت اسپ و خلعت سرفرازی یافت. منصب راول کلایان جیسلمیری
به دوهزاری ذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را به جاگیر او تنخواه
دهند و چون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسپ و قبل و شمشیر مرصع و خلعت و پرم
نرم خاصه [۱۲۹ ب] یافته به دل خوشی و سرفرازی تمام به ولایت خود رخصت یافت. در
سی و یکم مقربخان به احمد آباد مرخص گشت و منصب او که پنج هزار دات و دوهزار و پانصد
سوار بود و به پنج هزار دات و سوار قرار گرفت و به خلعت خاصه و کرته و نادری مع تکه
مروارید سر بلند یافت و در رأس اسپ ز طویله خاصه و یک زنجیر دبل خاصه و یک قبضه شمشیر

مرصع به او مرحمت شد و به خوشحالی و شادکامی متوجه صوبه مذکور گردید. در پانزدهم ماه مهر جنگن سنگه ولسه کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود. در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده که بجایگزیر او مقرر بود آمده ملازمت نمود و هزارروپیه نذر گذرانید و قیلی که یکی از زمینداران آن نوحی داشت و حکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن قبل به نظر در آورد. در بیست و یکم پیشکش قطب لملک حاکم گلکنده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد. منصب سید قاسم بارهه از ارض و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار مقرر گشت. در شب جمعه بیست و دوم میرزا علی بیگ که سن او از هفتاد و پنج در گذشته بود و دیمت حیات سپرد. درین دولت نردقات و خدمات خوب از او به وقوع آمد، پله منصبش رفته رفته چهار هزاری رسید از جوانان فرار داده کریم الطبع مردانه این الموس بود. از او فرزند و نسب نماند. طبع نصمی هم داشت. چون در روزی که به زیارت روضه منوره بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر او را دست داد فرمود که او را در همان مقام متبرک مدفون ساختند.

دروقتی که ایلیچیان عادلخان بیجاپوری را رخصت می نمود سفارش [۱۳۰ الف] کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیری سرآمدی یا شمشیر باز نامی بوده باشد به عادلخان بگویند که بجهت م بفرستد. بعد از مدتی که ایلیچیان باز آمدند شیرعلی نام مغل زاده که در بیجاپور تولد یافته بود و ورزش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیر باز آورده بودند. شمشیر بازان خود سهل ظاهر شدند اما شیرعلی را با کشتی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند به کشتی انداختم. هیچکدام به او مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزار روپیه و قبل بدو مرحمت شد. بسیار خوش نسبت و خوش ترکیب و زود آور ظاهر گشت او را ملازمت خود نگاهداشته پهلوان پای تخت مخاطب ساختم و منصب جایگزیر داده رعایت تمام نمودم.

در بیست و چهارم دیانت خان که به آوردن عبداله خان بهادر فیروز جنگه تعیین یافته بود او را آورده ملازمت نمود. يك صد مهر نذر گذرانید. در همین تاریخ رامدس ولد راجه ر جنگه از امرای راجپوت که در خدمت دکن وفات یافته بود منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید. چون از عبدالله خان تقصیرات به وقوع آمده بود با باخرم را شفیع گناهان خود ساخت. در بیست و هشتم بجهت باخرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی تمام ملازمت کرد. یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید.

چون قبل از آمدن ایلیچیان عادلخان قر ر خاطر آن بود که با باخرم ر هراول خود ساخته

عود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور در کمال افتاد صورتی دهم بنابراین حکم کرده بودم که مهم دنیا داران دکن را بغیر از شاهزاده دیگری برض نرسانند. درین روز شاهزاده ایلچیان را به ملازمت آورده عریضی که داشتند گذرانید. بعد از وفات مرتضی خان و راجه مان و اکثر سرداران کومکی خان مذکور [۱۳۰ ب] به درگاه آمده بودند. درین تاریخ راجه مان را حسب لالتماس اعتماد الدوله به سرداری گرفتن قلعه کانکره تعیین فرمودم و مجموع آن مردم را به همراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلت که داشتند به انعام و اسب و قیل و خلت و زر دلخوش ساخته رخصت دادم. بعد از چند روز به عبدالله خان که بسیار دل شکسته و آزردہ خاطر بود سا برالتماس یا یا خرم خنجر مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او را به دستور سابق برقرار بسوده در ملازمت فرزند مذکور از تعیبات خدمت دکن باشد.

در سیوم آبان ماه منصب وزیر خان که در ملازمت با یا پرویزی بود به دوهزادی ذات و هزار سوار از اصل و اصفه حکم نمودم و در چهارم خسرو را که انی رای سنگه لن به محافظت و خبرداری او مقرر بود، بنا بر بعضی ملاحظه های به آصف خان سپرده شال خاصه به او عنایت کردم. در هفتم مطابق هفدهم شوال محمد رضا بیگ نام شخصی را که دارای ایران به طریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود. بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابی که داشت گذرانید و مقرر گشت که اسبان و هدیه همراه آورده از نظر بگذرانند آنچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روی برادری و صداقت بود، به ایلچی مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت نمودم. چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش آمد که به جنس آن کتابت داخل جهانگیر نامه شود.

نقل کتابت شه عباس: نصارت بخش سراستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عودیت در نیایش معبودی موجود است که امر دولت و اقبال بر گردگان عرصه فرمانروائی و دیهیم سلطنت و اجلال فارسان مضار جهان گشایی را به جواهر توفیقات نامشاهی آراست به بدرقه توفیق شاهراه [۱۳۱ الف] ترویج دین و دولت و تنسیق ملث و ملک هدایت نمود. چون وسعت آباد خاطر را گنجایش شمه از مرتب ستایش شایسته پرستش نیست، بهتر آن است که پای اندیشه از طی این بیدای حیرت افزا باز دردد دست استشفاع را در اذیال مقدمه حضرت سلطان رسل و هادی سیل و سیدالکل فی الکل و حضرت ائمه هدی و شفیعان روز جزا سیما شاه اولیا و سرور اصفیا علیهم من الصلوات از کیا که غواصان بحار مکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی اند استوار نموده از خصایص نسبت معنوی و قرب

باطنی که پیش نهاد همین حقیقت شناسان دوربین و آگاه دلان حق گزین است به جلوه گاه ظهور آورده بر مرآت ضمیر، نور و آئینه خاطر فیض گستر که مقبیس ز انوار ولایت و متجلی از اشعه هدایت است، مخفی و محجب نیست که درین عالم چیزی بر محنت فایق نیست که درین عالم چیزی بر محبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نی، چه مدار نظام کون بر مودت و تألف آمده خوشادلی که پذیرای پرتو آفتاب محبت گشته جهان جان و عالم روح را از ظلمت و وحشت پردازد. نه الحمد که این شبهه رضیه و شیمه مرضیه ارثا و اکسابا میده این دو سلسله علیه استقرار یافته صبت اتحاد و آواز ده و داد چون هبوب صبا و فروغ ذکا در سیط غیر افابیح و لایح گشته مسرت افزای خواطر نیک خواهان عاقلند اندیش و حقیقت گزینان و فاکیش گردیده و بنابر اقتضای وحدت حقیقی و تواف ازلای که میان این اخلاص شعار و آن برادر نامدار کامگار به مرتبه ای استحکام یافته که. مصرع

اندر غلطم که من توام یا تو منی

نوفق صورت و معنی بحدی انجامید که دوئی و جدائی ر در دنیا و عقبی گنجائی نماند، از ظهور این گلزار دوستی سرسبزی گرفته غنچه آرزو آن چون شگفتن آغاز کرد که عندلیب جان مشتاق و مرغ روح کثیر الاشتیاق به هزار دستان از عهده [۱۳۱ ب] شکر بعضی از آن پیرون تواند آمد. خواهش ضمیر محبت تاثیر آن است که من بعد یکی از طرز دانان بساط عزت پیوسته مجلس محطس اس باشد و چون رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین جلیبی که سبق ارادت و اخلاص آن دودمان را با نسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط داده به وفور عقل کامل و کبامت متصف و از طرز خدمت سلاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطر اشرف انداده زجانب عالی به نجام بعضی مهام که بتاخیر افتاده مامور و به خدمت دیگر مترصد بوده شایسته ین امر دانسته چند روزی توقف فرمودیم بنابر آن که جمیع مملکت و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالیت و تکفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه را که مرد آگاه و مزاجدان پادشاهان عالیجاه هست مقرر نموده ایم که هر چه در سر کار محب بی ریا باشد با امتعه و اجناس آن ولایت به نظر در آورده که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود و بعد از آنکه خدمات بر حسب دلخواه به تقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فیصل مهمات آن حضرت درین ولایت باشد و الاشخصی دیگر که قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند. سفارشی که در باب خریداری جواهر نفیسه خصوصا چند قطعه لعل که درین دودمان بود و یکی از آنها به اسم سامی آبا و اجداد آن و الانژاد مزین است و به موجب وقف شرعی به سرکار مقدس نجف اشرف تعلق گرفته به چلیبی مذکور فرموده بودند، چشم داشت آن بود که هر خدمتی

که درین دیار داشته باشند از روی بی تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع فرمایند که هر چند ولایت ایران را محقر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده این گونه خدمتی بیرون می آید. اهلای مذکور را به مصلحت علما و صدور از سرکار فیض آثار گرفته صندوقچه از فرنگ بجهت مخلص آورده [۱۳۲ الف] بودند که لیدت ظرفیت آنها داشت چون صندوقی را که چلبی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهمرسانیده دیده دانستیم که خاطر عاطر به چیرهای که فی الجمله عربت داشته باشد مائل است به استادن کردن دادیم که ترتیب نمایند. نشاء الله تعالی بعد از تمام بالعلها به خدمت سامی می فرستیم. چون خاطر محبت ذخایر به افتتاح ابواب بی تکلفیها متعلق است و از آن جانب استشمام روایح این انعام نمی شد و معتقد قدیمی محمد رضا بیگ را که از اہام صیالی یومنا هذا در ملازمت من بسر برده بجهت تحقیق این معنی به ملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده ایم که در وحدت سرای انس به عرض رساند و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قسم بیگ برادر چلبی مذکور را که ملازم خاصه شریعه است به واسطه سرانجام و سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو آنکه برخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی و جدائی فرموده مرغوبات خاطر خورشید مانند دای تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهما را به زودی مرخص نموده به اعلام احوال و مکاتبات ضمیر بسی همال مسرور و خوشحال سازند، همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت پاهره رد.

رور یکشنبه هژدهم شوال مطابق هشتم آبان پیشخانه با پاخرم به عزیمت تسخیر ولایت دکن از احمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور به طریق هراول روان شده رایات جلال نیز از عقب متوجه گردد. روز دوشنبه نوزدهم مطابق نهم سه گهری از روز گذشته دولتخانه هما یون بر همان سمت حرکت نمود. در دهم آبانماه منصب رجه سورج مل که به همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سوار مشخص گشت.

در شب نوزدهم به عادت معهود در غسلخانه بودم. بعضی از امرا و خدمتگاران به حسب اتفاق محمد رضا بیگ ایلچی دارای ایران هم حاضر بودند. بومی بعد از گذشتن شش گهری بر بالای یکی از بامهای محل آمده نشست [۱۳۲ ب] و بسیار کم به نظر درمی آمد، چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند. تنگک طلبیده برسمتی که او را می نمودند سراسر ساحتش گشاد دادم تنگک چون فضای آسمانی بدان جانور شوم رسیده پاش پاش گردید. فریاد از حاضران برخاسته بی اختیار لب به تحسین و آفرین گشادند. در همین شب از فرستاده مرادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن به کشتن صفی میرز پسر کلان ایشاق کشید چو نون این

عقدہ درخاطر گرہ کرده بود این معنی را ازو پرسیدم، چنین اظهار نمود که اگر در همان روزها کشتن او از قوت به فعل نمی آمد البته او قصد شاه می کرد چون این مقدمه از آثار و علامات زشت و سلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به کشتن او فرمودند.

منصب میرزا حسن ولد میرزا رستم در همین روزها از اصل و اضافه به هزارای دات و سیصد سوار مشخص شد و منصب معتمد خان هم که به خدمت بخشیدگی لشکری که به همراهی با باخرم مقرر بود تعیین یافته بود به هزاری دات و دو بیست و پنجاه سوار قرار یافت.

عزیمت خرم به طرف دکن: روز جمعه بیستم ساعت رخصت با باخرم بود. آخرهای این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سوار به درون در آورده از نظر گذرانید. از عنایات نمایان که به فرزند مذکور واقع شد خطب شاهی است که جرو اسم او گردانیده فرمودم که او را من بعد شاه سلطان خرم می گویند باشند و چار قب مرصع که اطراف دامن و گریبان به مروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی سبزه مرصع و یک اسپ ترکی و فیل خاصه مهنی بدن نام و رتبه از فرنگ انگریزی که بران نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پردله اول که در فتح احمد نگر بدست افتاده بود بسیار پردله نامی مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم. و به استعداد تمام متوجه گشت امید از کسرم واجب تعالی [۱۳۳ الف] آن است که درین خدمت سرخر و گردد و به هر یک از امرا و منصبداران به قدر حال و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد. شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده به عبد الله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم. چون دیانت خان به همراهی شهزاده تعیین یافته بود خدمت عرض مکرر را به خواجده قائم قبیح خانی فرمودم.

پیش از این جمعی از دزدان بر خز نه ای از خز این پادشاهی که در حوالی چپو تره کوتوالی بود ریخته مبلغی بر آورده بردند. بعد از چند روز هفت نفر از آن جماعت با سر در آنها که نول نام داشت بدست افتادند، و پاره از آن زرها نیز پیدا شد؛ به خاطر رسید که چون مصدرین قسم دلیری شده اند اینها را به سیاستهای عظیم باید رسانید، هر یک را سیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودم که به پای فیل اندازند. او به عرض رسانید که اگر حکم شود من به فیل جنگ کنم؟ فرمودم که چنین باشد. فیل بدستی را حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجری به دست او داده به فیل روبرو ساختند. چند مرتبه فیل او را انداخت و در هر مرتبه آن مقهور بیا که با آنکه سیاستهای رفیقان خود دیده و مشاهده کرده بود پای خود قایم ساخته همین طور قوی دل و مردانه خنجرها به خرطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن به جانب او باز ایستاد. چون این دلیری و مردانگی را مشاهده شد فرمودم که از احوال او باخبر باشند.

بعد از اندک مدتی به مقتضای بدذاتی و دون طبیعتی هوای جاه و مقام نموده گریخت. به خاطر بغایت گران آمده به جاگیر از آن نواحی فرمودم که آن ناسپس قدر ناساژاس را از حق برکشیدند. مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمده. بیت

عاقبت گر گز ده گر گز شود گرچه با آدمی بر رگ شود

روزشنبه عره ذی قعدة مطابق بیست و یکم آبان بعد از آنکه دوپهر و پنج گھری از روز مذکور گذشته به خیریت و عزیمت درست از بلده [۳۳ اب] اجمیر به رتبه فرنگی که چهار اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اکثر امرا به رتبه سوار شده در ملازمت باشند و فریب به عروب نیر اعظم به منزلی که دو گروه پاو کم بود در موضع دیورانی نزول نمودم. قرار داد اهل هند آن است که اگر نسوی شرق پادشاهان و بررگان را حرکتی به قصد ملک گیری واقع شود بر قیل دندان داد سوار شوند و اگر حرکت به جانب مغرب باشد بر اسپ یک رنگ و گر شمالی بود بر پالکی و سنگها س و جانب جنوب که دکن رویه است بر رتبه که از عالم عرا به است و بهل سوار نمی کنند و مدت سه سال و پنج روز در اجمیر توقف شد. معموره اجمیر را که محل مرقط متبر که خواجه بررگوار حواجه معین الدین است از اقلیم دوم دانسته اند. هواش قریب به اعتدال است شرق آن دارالخلافه آگره واقع شده و شمال قصبات دهلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان و دیال پور بوم آن ولایت همه ریگ است. آب به دشواری از زمین آن برمی آید و مدار کشت و کار این صوبه بر زمین باهر فروریختن باران است. زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تر است از این صوبه هشتاد و شش هزار و پانصد سوار و سه لک و چهل و هفت هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار برمی آیند. درین معموره دو تال کلان واقع است. یکی زانیل تال و دیگر را ناساگر می گویند. بیل تال خراب است و بند آن شکسته درینولا حکم فرمودم که آنرا بنندند و اناساگر درین مدت مدید که رایات جلالت درین مقام نزول اجلال داشت همیشه پر آب و مواج بود و تال مذکور بکیم گروه و پنج طاب است در هنگام توقف نه مرتبه به زیارت روضه متوره خواجه بزرگوارم شرف استسعاد یافتیم و باز در مرتبه به تماشای تال [۳۴ الف] بهر متوجه گشتم و سی و هشت مرتبه به چشمه نور حرکت واقع شد و پنجاه مرتبه به قصد شکار شبر و غیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر و یک قلاده چیت و یک قلاده سیه گوش و پنجاه و سه رأس نیله گاو و سی و سه رأس گوزن و نو در رأس آهو و هشتاد رأس خوک و سیصد و چهل قطعه مرغابی شکار کردم. در منزل دیورانی هفت روز مقام شد درین ایام پنج نیسه گاو و دو ارده قطعه مرغابی شکار گشت در بیست و نهم از دیورانی کوچ نموده به موضوع داسه والی که از دیورانی تا آنجا دو گروه و یک نیم پاو بود نزول اجلال واقع شد.

فیلی درین روز به معتمدخان مرحمت کردم. سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد. درین روزها يك تيله گاو شکار شد و دودست باز خاصه به جهت فرزند ب باخرم فرستادم.

در سیوم آذر از مواضع مذکور کوچ واقع شد و به موضع مادهل که دو کروه و يك پاو بود نزول اجلال روی داد. در اثنای راه شش قطعه مرغابی و غیره شکار کرده شد. در چهارم یکیم کروه راه رفته در حوالی رامسر که تعلق به نور جهان بیگم دارد محل نزول جاه و جلال شد و هشت روز درین منزل مقام واقع شد. میو تزکی از تغییر خدمتکارخان به هدایت الله فرمودم. روز پنجم از روزهای مذکور هفت آهو و يك قطعه کلنگ و پانزده ماهی شکار شد. روز دیگر جگت سنگه ولد کنور کرن اسپ و خلعت یافته به وطن خود مرخص گشت. به کیشوداس ماروهم سپ شفت شد. در همین روز يك گوزن و سه آهو و بیست و هفت ماهی و دو مرغابی شکار کردم خبر فوت راجه سیام-نگه که از تعینات لشکری بنگش بود هم در این روزها شنیده شد. روز هفتم شی آهو و پنج مرغابی و يك قنقلداغ شکار گردید. روز پنجم و شب حمه چون رامسر جا گیر نور جهان بیگم بود مجلس جشن و مهمانی ترتیب یافت و از جواهر و مرصع آلات واقمشه نفیسه زرجوب دوخته و هرجنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و شب [۱۳۴ ب] اطراف و میان تلاب را که بغایت وسیع فاده چراغان نموده بودند بسیار مجلسی خوب ترتیب یافته بود آخر روز پنجشنبه مذکور امر را نیز طلبداشته حکم پیاله به اکثر بندها نمودم. در سهرای خشکی همیشه چند منزلی کشتی همراه اردوی ظفر قرین می باشد که ملاحد آنها را به اربابا همراهی گردانند روز دیگر این مجلس به کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی شدم. در اندک مدتی دویست و هشت ماهی کلان بیکدام درآمد که نصف آن زقس همین رهوی تنها بود. شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سیزدهم آذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کنان به موضع بلوده جا و مقام منزل اردوی کیهان پوی گشت و روز دیگر درین منزل مقام فرمودم. شانزدهم سه کروه و يك پاو راه رفته به موضع نهان محل نزول احلال گردید. هژدهم کوچ شد. دو کروه و يك پاو قطع نموده شد. درین روز فیلی به محمد رض بیگ ایچی داری ایران عنایت شد. موضع چون سه محل سراققت عظم و اقبال گشت. روز بیستم کوچ نموده منزل به موضع دیو گام شد. مسافت سه کروه راه شکار کنان قطع شد. در روز درین منزل مقام افتاد و آخرهای هر روز به قصد شکار سوادای دست می داد.

درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش زآنکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواه سراسر ای به کنار نال عظیمی که درین موضع واقع است می رسد و بیچه سارس را که از عالم کلنگ جانور بیست می گیرد. شب که به منزل مذکور نزول افتاد دو سارس کلان

فریادکنان درحوالی غمسخانه که براب همین تالیزده بودند ظاهر شدند و چنانچه کسی تفسمی داشته باشد به دهمشت و وحشت آغاز فریاد کرده پیش [۱۳۵ الف] آمدند، بخاطر رسید که البته به اینها ستم رسیده است و بیشتر آن است که بچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سرای که سارمی بچه‌ها را گرفته بود آورده بنظر گذرانید. چون سارسیها فریاد آواز این بچه‌ها را شنیدند بی تابانه خود را بر سر آنها انداختند و به گمان آنکه شاید طعمه به اینها نرسیده باشد هر يك از این دوسارمی طعمه در دهن آن بچه‌ها می‌سپارند و انواع غمخواری می‌کردند و آن دو بچه را در میان گرفته دل افشانان و شوق‌کنان به آشیانه خود متوجه گشتند.

بیست و سوم کوچ نموده سه کروه و سه پا و قطع کرده موضع بهاسو حمل نرول اجلال گردید. دوز درین منزل مقام شد هر روز بهشکار سواری دست داد. در بیست و ششم رایات اجلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد. بیست و هفتم منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزاروپانصدی ذات و مقتصد و پنجاه سوار مقرر شد. در بیست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پا و قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه توده است محل اقامت گشت. این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن بجای آورند. از تاریخ برآمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سیام آذر باشد شصت راس نیله گاو و آهو و غیره و سی و هفت قطعه از مرغابی و غیره شکار خاصه شده بود.

دویم دیمه از لاسه کوچ واقع شد و سه کروه و ده جریب شکار کمان قطع نموده حوالی موضع کانه منزل و مقام گردید. در چهارم کوچ شد و سه کروه و يك پاورفته موضع سورنجه منزل گردید. در ششم چهارونیم کروه قطع نموده در ظهیر موضع برد را نزول واقع شد. در هفتم که مقام شد پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قطعه قشقلاغ شکار گشت. روز دیگر هم مقام دست داد. درین روز بیست و هفت قطعه مرغابی صید گردید. روز نهم کوچ واقع شد و چهارونیم کروه شکارکنان و صید امکان به منزل خوش تال فرود [۱۳۵ ب] آمدم. درین منزل عرض داشت معتمد خان رسید که چون حلی ولایت را نامحل نزول شهزاده خرم گردید با آنکه قرار داد نه این بود صیت صلات افواج قاهره ترازل در ارکان صیرو ثبات او انداخته در منزل او دپور که سرحد جاگیر اوست آمده ملازمت نمود و جمیع شرایط و آداب بندگی را بجا آورده دقیقه فرو گذاشت نکرد. سلطان حرم مراعات خاطر او نموده به خلعت چادرب و شمشیر و کپوه مرصع و اسب عراقی و ترکی و قیل او را خوشدل ساخته به عزت تمام مرخص ساخت، و فرزندان و نزدیکان او را نیز به خلعت نواخت و از پیشکش ازو که پنج زنجیر فیل و بیست و هفت رأس اسب و خوانچه پر از جواهر و مرصع آلات بود سه رأس اسب گرفته همه را به او باز دادند و

قراریات که پسرش کرن درین یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب با باخرم بوده باشد. در دهم پسران راجه شیام سنگه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی زنتیهور ملازمت نمودند. سه رنجیر فین و نه راس اسپ پیشکش گذراندند و هریک فراخور حالت خود به منصب سرفرازی یافتند، چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت پندیانی را که در آن قلعه مقید بودند چندی را آزاد ساختم. درین منزل دورور مقام افتاد و هر روز به شکار سوازی روی داد سی و هفت قطعه مرغابی و قشقداغ شکار شد. در دو زدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار گروه موضع کویه محل نزول گردید. در اثنای راه چهار قطع مرغابی و یک آهو شکار نمودم. چهار دهم سه گروه و سه پاوراه در نوشته حوالی موضع آبکنوره منزل گشت و یک راس نیله گاو و دوازده قطعه کاروانک و غیره در اثنای راه شکار شد. در همین تاریخ آقا افضل که به نیابت اعتماد الدوله به حکومت لاهور معین است به خطاب فضلخانی سر بلند گردید. درین منزل دولتخانه همایون را برکنار تالایی ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت. بنا بر خویی منزل دو روز مقام [۱۳۶ الف] افتاد و آخرهای روز به شکار مرغابی توجه نمودم.

پسر خرد مهابت خان بهروز نام درین منزل از قلعه زنتیهور که چاگیر پدر اوست آمده ملازمت نمود. دوزنجیر فیل آورده بود. هر دو بیل داخل فیلان خاصه شد. صفی پسر امانتخان را به خطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویسی صوبه گجرات ساختم. هفدهم چهارونیم گروه در نوردیده موضع سایه محل اقامت گشت. در روز مقام یک قطعه مرغابی و بیست و سه قطعه دراج شکار شد. چون لشکر خان را بجهت ناسازی که میان او و خان دوران روداده به درگاه صوب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجای او به خدمت بختیگری و واقعه نویسی تعیین نموده شد.

بوزدهم کوچ روی داد. دو گروه یک پ و یک جریب قلع نموده گورانه که برکنار آب جنیل واقع است محل نزول گردید. با رخویی حا و لطافت آب و هوا سه روز (درین منزل توقف دست داد. هر روز در کشتی) نکشتی سوار شده به شکار مرغابی و سر و گشت دریای مذکور توجه و قع شد. در بیست و سوم کوچ اتفاق افتاد. چهارونیم گروه شکارکنان قلع نموده موضع سلطنتپور و چیلپله محل نزول اردوی ظفر قرین گشت. روز مقام به پسران صدر جهان پنجهزار روبیه داده و را بجا و مقام او که به جگیرش مقرر بود رخصت نمودم، و هر دو روبیه دیگر به شیخ پیر مرحمت شد. در بیست و پنجم کوچ دست داد و سهونیم گروه شکارکنان قطع کرده موضع مانپور محل نزول گردید. با رضا بطه مقرر یک مقام یک کوچ روز بیست و هفتم فرموده

چهار گروه يك نيم پاو شكار كان در نوردينه موضع خار دوها منزل و مقام گوردید. دو روز درین منزل توقف افتاد. درین ماه دی چهار صد و شانزده قطعه جانور شکار شد. نود و هفت درج، یکصد و نود و شش قنداغ و يك قطعه سارس و هفت قطعه کاروانك و یکصد و هفده مرغابی و يك خرگوش.

عمره [۱۳۶ب] بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ بامحس در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش شدم. يك گهري از روزمانده در حوالی موضع روپاهیره که محل اقامت بود رسیده شد. چهار گروه و پانزده جریب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کردم. در همین یام به بیست و يك کس از امرای تعینات دکن خدمت زمستانی بدست کنجکه فرستاده شد. دوازده هزار رویه مقرر گشت که از امرای مذکور به شکرانه خلعت بگردد. این منزل طراوت و لطافت تمام داشت. روز سوم کوچ شد و باز به دستور روز پیش بر کشتی سوار شده بعد از دو کسروه و يك نيم پاو موضع کاوالهاس محل نزول اردوی ظفر قرین گشت. در أثناء راه که شکار کناری می آمدم دراجی پریده در بوته افتاد و پس از آنکه تفحص بسیار نموده شد یکی از قراولان را امر کردم که اطراف این بوته را قبل نموده دراج را به دست آورد و خود گذارده شدم. درین اثناء دراجی دیگر برخاست آن روز به بازگیرانیدم. در آن قراول آمد و آن دراج را آورده به نظر گذرانید. فرمودم که باز بدان دراج سیر گردانیده آن دراج را که ما گبرانیده ایم چون جوانه است نگاهدارند تا رسیدن این حکم میرشکاران باز رابهمان دراج سیر کرده بودند. بعد از ساعتی قراول معروض داشت که اگر دراج را نمی کشیم می میرد. فرمودم که چنین باشد بکشند. چون تیغ بر حلق او نهادند بدانکه حرکتی از زیر تیغ خود را خلاص نموده به پرواز درآمد بعد از آنکه زکشتی براسب سوار شدم ناگاه گنجشکی از آسیب باد بر پیکان تیریکسی از قراولان که دزدست داشت و در جلوم می رفت خود را زد و در ساعت افتاد جان داد از تیرنگهای رمانه حیرت و تعجب نمودم. اینجا دراج وقت نارسیده را حفظ دارد در اندک زمانی از سر مخاطره جانش را خلاصی داد و اینجا گنجشك احل رسیده را اینچنین به پیکان تقدیر در پنجه هلاک اسیر گردانید.

اگر تیغ عالم بحد زجای بر د[۱۳۸الف] رنگی تا خواهد خدای

به امرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قراولان فرستاده شد. به واسطه لطافت جا و خوبی آب و هوا دوروز درین منزل مقام افتاد. درین روزها خبر فوت نادعلی میدانی از کابل رسید. پسران اور به مناصب سرفراز ساختم. بر منصب راوت شنگر حسب الائتماس ابراهیم خان فتح جنگ پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار گروه و يك نيم پاو از دره که به گهتی چاندا مشهور است گذشته موضع امحر محل نزول اردوی

معنی گردید این دره رعایت سبز و خرم و خوش درخت به نظر در آمد. تا این منزل که انتهای ولایت صوبه احمر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد. این منزل هم از منازل خوب بود. نور جهان بیگم قریبه اینجا به بندوق زد که تا حال به آن کلانی و خوش رنگی دیده نشده بود. فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه به وزن در آمد. موضع مذکور ابتدای مالوه است. مالوه از اقصیم دوم است. درازی این صوبه از پایان ولایت کره تا ولایت نانسو له دویست و چهل و پنج کروه می شود پنهانش از هر گنگه چندیری تا هر گنگه بدر بار دویست و سی کروه و شرقی آن ولایت ماندو و شمال نرو و جنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات و احمر بسیار ولایت بر آب و خوش هوایست. پنج دریا بغیر از بهرها و حویها و چشمه ها درو حاریست. گودی و بهیمه و کالی سند و تیرادان و نریدا و هوایش به عدال نزدیک است. زمین آن ولایت نیست به اطراف پاره بلند است. در قصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است ناک در سالی دومرتبه انگور می دهد. در اول حوت و در ابتدای اسد. ما در حوت انگورش شیرین تر است. کشاورز و محرومش بی سلاح نمی باشند. بیست و چهار کروه و هفت ک دام جمیع این ولایت است و در وقت کار نه هزار و سی صد و چند نفر سوار و چهار ک و هفتاد هزار و سی صد پیاده با یک صد زنجیر فیل از این ولایت بر می آیند. هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خبر آباد منزل و مقام گردید. در اثنا راه چهارده قطعه دراج [۱۳۷ ب] و سه قطعه کاروانک شکار شد و سه کروه شکار کنان در آورده حوالی موضع سند اده محل نزول گردید. در یازدهم که مقام بود آخرهای روز به شکار سوار شده نیمه گاو ر به بندوق زدیم. دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یک پاو ظاهر موضع به چیهاری منزل گشت. در همین روزها رانا امر سنگه چند سد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوشی است و رعایت من انجیر هند به این لطافت ندیده بودم اما کمتر می توان خورد. در پیش من چهاردهم کوچ دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده بیل محل اقامت گردید. راجه جانبا که از زمینداران معتبر این حدود است دوزنجیر فیل پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت. در همین منزل خریزه بسیاری از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند. بخ تعالم هم پنجاه شتر فرستاده بود. مجملأ به این فراوانی در سالهای پیش نیاورده بودند. در یک خوان چندین قسم میوه حاضر آوردند. خربوزه ک ریز و خریزه بدخشان و کابل و انگور سمرقند و ک بلی و انار شیرین یزد و میخوش فراه و ناشپاتی بدخشان و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل است و انانسی که از میوه های بنادر فرنگه است در آگره بودند آنرا نشانیده بودند هر سال چندین هزار در باغت آگره که متعلق به خاصه شریفه است بر می دهد؛ و کوله که در شکل و اندام خردتر ز نارنج است و چاشنی آن به شیرینی مایلتر است در صوبه بگساله

خوب می شود. شکر این نعمت به کدام زبان ادا توان کرد پدر بزرگوارم در به میوه میل تمام بود. به تخصیص به خرزیه و انار و انگور و انبه. چون در عهد دولت ایشان خرزیه کاریز که فرد اعلیٰ خرزیه است و اناریزد که مشهور و معروف است و انگور سمرقند به هندوستان آورده بودند هر گاه که این میوه ها به نظر درمی آید تا سب تمام روی می دهد که کاش این میوه ها در آن عهد و ایام می آمد. ادراک بذات آن می فرمودند. در پنزدهم که روز مقام بود حیرت مهر علی ولد فریدون خان برلاس [۱۳۸ الف] که از امر ازاده های این الوس بوده شنیده شد.

روز شانزدهم کوچ دست داد. چهار گروه و نیم پاو قطع نموده حوالی موضع گهری محل نزول اردوی فلك شكوه گردید. در اثنای راه قراولان خبر آوردند که شیری درین نواحی هست. به قصد شکار او متوجه گشتم و به يك بندوق کار او تمام ساختم. چون دلاوری و مردانگی شیر و ببر امر قرار داده ایست خواستم که افشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از بر آوردن ظاهر شد که به خلاف حیوانات دیگر که زهره آنها درخرد. جگر واقع است زهره شیر و ببر در درون جگر جادارد. به خاطر می رسد که دلاوری شیر و ببر ازین ممر خواهد بود. هژدهم بعد از قطع دو گروه و سه و نیم پاو موضع امریام نزل گشت در نوزدهم که مقام بود به قصد شکار سوار شدم. بعد از قطع دو گروه موضعی به نظر در آمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب به صد درخت انبه در يك باغ مشاهده گشت که به آن کلانی و سزی و خر می درخت انبه کم دیده شده بود. در همین باغ درخت بوی به نظر در آمد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که طول و عرض و بلندی آن را به گرد آورند بلندی آن از روی زمین تا سر شاخ هفتاد و چهار ذرع و دوزنه آن چهل و چهار درع و نیم و پهنای آن یکصد و هفتاد و پنج گرو نیم به گرد آمد. چون غرایب تمام داشت نوشته شد. روز بیست و یکم که مقام بود آخر های روز به قصد شکار سوار شده بودم بعد از معاودت به خانه اعتماد الدوله که به جهت جشن خواجہ خضر که آن را خضری می گویند آمدم و تا يك پهر شب آنجا بسر برده طعام میل نموده به دولت سری همایون مراجعت اتفاق افتاد. درین روز اعتماد الدوله را به نسبت محرمیت و ناخسته به مقیدن حرم سرای عزت فرمودم که از و نپوشند و بدین عایت و الاسر بسد ساختم. بیست و دویم حکم کوچ شد و سه گروه و نیم پاو قطع نموده موضع بول گهری محل اقامت گردید. در اثنای راه [۱۳۸ ب] دوزیله گاو شکار شد. روز بیست و سوم نیز که مقام بود يك دوزیله گاو به بندوق زدم. بیست و چهارم بعد از قطع پنج گروه ظاهر موضع قاسم گره منزل گشت. در اثنای راه جانوری سفید شکار شد که از عالم کوتاه پاچه بود غایتاً چهار شاخ داشت و دو شاخ که به محاذی دنباله چشم و واقع بسود دوازده گشت بلندی داشت و دو شاخ دیگر به فاصله چهار انگشت به جانب تھا بود چهار انگشت بلندی داشت.

اهل هند این جانور را دودهارا می گویند و مقرر است که نر آن شاخدار است و ماده آن شاخ ندارد و چنین مذکور می شد که نوع آهو زهره ندارد. چون احشای درون او ملاحظه شد زهره ظاهر گشت و معلوم شد که این سخن اصلی نداشته است.

روز بیست و پنجم که مقام بود آخرهای روز به شکار سواری دست داد. يك تيله گاو ماده بهندوق زدیم. بالجوی برادرزاده فلیچ خان را که به منصب هز ری ذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز بود و در صوبه اوده جاگیر داشت دوهزاری ذات و دویست سوار سرافراز ساخته به خطاب فلیچ خانی سر بلند گردانیده به صوبه بنگاله تعیین نمودیم. بیست و هشتم کوچ واقع شده و چهار گروه و سه پاو قطع مسافت نموده ده قاضیان که در بواحی اوجین واقع است منزل شد. درخت انبه بسیاری درین منزل گلی کرده بود، دایره را بر کنار آبی ایستاده نموده جای دانشین ترتیب داده بودند. بهار والدغرنی خان درین منزل به سیاست رسید. آن می سعادت را بعد از فوت پدر توخته قلعه و ولایت جالور را که جاو مقام پدران او بود به او مرحمت نمودیم. چون خرد سال بود مادرش و از بعضی قبایح منع می کرد آن روسیاه ازل وابد با چندی از ملازمان خود شبی به درون خانه در آید و آن بدبخت مادر حقیقی خود را به دست خود می کشد. این خبر به من رسید حکم نمودم که او را حاضر ساختند و بعد از آنکه گناه او به ثبوت [۱۳۹ الف] رسید فرمودم که به یاسا رسانیدند.

درین منزل درخت خرمائی به نظر درآمد که اندم او و وضعیت خیلی شراب داشت اصل این درخت يك تته دارد که چون شش گز بالا رفته دوشاخ شده يك شاخ آن ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هر دوشاخ چهار و نیم گز از زمین تا جای که شاخ و برگ برآمده از طرف شاخ کلان شانزده گز و از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز بود و از جای که شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت دو نیم گز و دور آن دو گز و يك پا و فرمودم که چپو تره به بلندی سه گز به دور آن ببندند، چون در نهایت راستی و موزونی بود و صروان را گفتم که در مجلس جهانگیر نامه شبیه آن را بکشند.

بیست و هفتم کوچ شد دو گروه و نیم پاو در نور دیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در انشای راه يك تيله شکار شد. بیست و هشتم دو گروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده عمارتی است از بناهای ناصر الدین و لیس سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود و درایم حکومت خود در بواحی اوجین که از شهرهای معروف و مشهور صوبه مالوه است ساخته می گویند که حرارت بر طبیعت او غالب بود چنانچه در آب بصری برده و این عمارت را در میان رودخانه بر آورده و آب این رود را تقسیم نموده

جویها ترتیب داده است و در اطراف وجوانب و بیرون و ندرون بن عمارت آب مذکور در آورده و حوضهای خرد و کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلشین و فرح انگیز جای است و از عمارات و منازل مقرر هندوستان است. پیش زآنکه این منزل محل نزول گردد معماران را فرستاده بودم که آنجا را از سرنو صفا دهند. سه روز بجهت خوبی و نطافت در بن منزل مقام شد. شجاعتمخان از جا گیر خود در همین جا آمده ملازم کرد.

اوجین از شهرهای قدیم است و از هفت معبد مقرر هنود یکی بن شهر است و راجه بکرماجیت که رصد افلاکو ستارگان در هندوستان [۱۳۹ب] او نموده در بن شهر و ولایت می بوده از رصد او تاحال که هزار و بیست و شش هجری و یازده سال از جلوس من است یک هزار و شصت و هفتاد و پنج سال گذشته بود و مدار استخراج هند بدین رصد است. این شهر بر کنار آب سپرا واقع است. اعتقاد هندوان این است که در سالی یک بار بی تعیین وقت آب دریا شیر می گردد و در زمان و لد بزرگوارم در وقتی که شیخ ابوالفضل را جهت اصلاح حوال رادرم شاه مراد فرستاده بودند و از بلده مذکور عرض داشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو و مسلمان گواهی داده اند که چند روز قبل از این، این آب شیر شده بود. چنانچه مردمی که در آن شب آب را از آن دریا برداشته بودند صباح ظروف آنها پر شیر شده بود. چون این سخن شهرت تمام داشته نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمی کند تحقیق این سخن را العلم عند الله.

تاریخ دویم اسقند ارمدار منزل کالیاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم. مکرر شنیده بود که سنیاسی مرتاضی جدروپ آشرم نام چند سال است که بزرگ معبوره اوجین در گوشه صحرائی زآبادانی دور مشغول پرستیدن معبود حقیقت است خواهش صحبت او بسیار داشتم که وقتی در دارالخلافت آگره بودم می خواستم که او را صبیده بینم غایتا ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم. چون به حوالی بله مذکور رسیدم شد. از کشتی برآمده نیم پا و کسروه پیاده بدین و متوجه گشتم. جایی که بودن خود اختیار نموده سوراخی است که در میان پشته کنده دروازه درآمد. اول آن محرابی شکل افتاده به طول یک گز و به عرض ده گره و فاصله از بن دروازه تا سوراخی که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یک پا و عرض دارد. ارتفاع از زمین تا سقف یک گز و سه گره و سوراخی که به درون آن نشیمن جای در می آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است. شخص ضعیف جثه به صد تشویش به درون آن تواند درآمد. طول و عرض آن سوراخ همین مقدار بوده باشد. نه پور یائی [۱۴۰ الف] دارد و نه گاهی به طریق درویشان دیگر که در ته می اندازند و تنها در آن سوراخ تیره و تنگ می گذراند. در زمستان و هوای سرد با آنکه برهنه محض است و جز پارچه لته که پیش و پس خود را

پوشیده لباس ندارد و هرگز آتش هم نمی افروزد و چنانچه ملای روم از زبان درویشی به نظم درآورده: بت

پوشش ما روز تاب آفتاب شب نهالی ولجیف از ماهتاب

در آبی که نزدیک به محل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل می کند و هر روز يك بار به درون معموره اجین درمی آید و به جزیه خانه سه نفر بهمن از جمله هفت نفر که اختیار کرده اوست وصاحب زن و فرزندند و اعتماد درویشی و قناعت به آنها دارد. در آمده پنج شقه از خوردنی که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند به طریق گدائی بر کف دست گرفته بخائیدن فرومی برد تا ذائقه ادراك لذت آن نکند. به شرطی که درین سه خانه مصیبتی رونداشته باشد و ولادتی واقع نگشته وزن حایض در آن خانه نباشد. طریق زیست و زندگانی برین نهج است که نوشته شد. خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته، مردم به دیدن او می روند خالی از دنش نیست علم یدانات را که علم تصوف باشد خوب ورزیده، تاشش گهری با اوصصبت داشتیم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلی درمن اثر کرد و او را هم صحبت من در افتاد. در حالتی که والد بزرگوارم قلعه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه آگره بودند درهمن ج. و مقام او را دیده بودند و همیشه خوب یاد می کردند.

روش زندگانی کردن برهمنان هندی: دانایان هند بری زیست و زندگانی طایفه برهمن که اشرف طوایف هندواند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار آشرم می گویند. در خانه برهمن که پسری تولد می گردد تا مدت هفت سال که مدت طفولیت است او را برهمن نمی گویند و تکلیف برو نیست بعد از آنکه به سن هشت سالگی رسید مجلسی ترتیب داده برهمنان را جمع می سازند و رسانی از کاه مونیج که آن را مونیجی [۱۴۰ ب] گویند، به درزی دوگز و يك پاو می باشد و دعاها و افسونها بر آن خوانده و سه گره به نام سه تن از پاک نهادان که به آنها عقاد دارند بر آن زده در میان او می بینند و زناری از ریسمان خام بافته حمایل بردوش راست او می اندازند و چوبی به درازی يك گز و کسری بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موزیات و ظرفی از مس بجهت آب خوردن بدست او داده او را به برهمن دانایی سپارند که دوازه سال به خانه او بسر برده بخواندن ید که آن را کتاب الهی اعتقاد دارند مشغولی نماید و ازین روز او را برهمن می خوانند و در این مدت می باید که مطلق گرد لذات جسمانی نگردد. چون نیمه روز بگذرد به طریق گدائی به خانه برهمن دیگر رفته آنچه باو دهد نزد استاد آورده به رخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگی کوباسی که ستر عورت کند و دوسه گز کربس دیگر که بردوش اندازد چیزی دیگر اختیار ننماید.

ین حالت در برهمن چرج (چارج) گویند یعنی مشغولی به کتاب الهی. بعد از گذشتن مدت مذکور به رخصت استاد و پدر کنخدا شود. درین وقت او را رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره‌مند گرداند تا وقتی که او را فرزندی بهمرسد که سنش به شانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نمی‌شود تا سن چهل و هشت سالگی در لباس تعلق‌پسر برد. این ایام را گر هست خوانند یعنی صاحب منزل. آنگاه از خویشان و اقربا و بیگانه و آشنا جدایی گزیده و اسباب عیش و عشرت را فرو هشته از تعلق آباد کسرت به مقام تنهایی نقل نموده در جنگل بسربرد. و این حالت را بان پرست نامند یعنی سکونت در جنگل و چون مقرر نشود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بی شرکت و حضور زن که او را نیمه مرد گفته‌اند تمام شود و هنوز بعضی اعمال و عبارات او را در پیش است زن را همراه جنگل ببرد، و اگر او حامله باشد رفتن او موقوف دارد تا وقتی که بزاید و سن بچه به پنج سالگی رسد. آنگاه فرزند را به پسر کلان و یا دیگر خویشان سپرده خود [۱۴۱ الف] را به فعل آورد. و همچنین اگر زن حایضه باشد توقف نماید تا وقتی که پاک گردد. بعد از این ساو مباشرت نماید و خود را به ملاقات او آورده نسازد و شبها آلت قطع به میان نهاده خواب کنند و تا دوازده سال درین مقام بسربرد و خودش از بتاتی باشد که در صحراها و جنگلها خود رشته باشد و زنار یا خود می‌دارد و عبادت آتش بجا می‌آورد و اوقات را بگرفتن ناخن و موی سرو اصلاح ریش و پروت ضایع نمی‌سازد و چون این مدت به روشی که مذکور گشت به انتها رسد دیگر باره به خانه خود بیاید و زن را به فرزندان یا برادران و حویشان او سفارش نموده خود به ملازمت مرشد کامل رفته هر چه باو باشد از زنان و موی سرو غیره در حضور او در آتش اندخته بسوزد و بگوید که داشتم حتی ریاضت و عبادت به اختیار اذل خود بیرون کردم و راه خواطر را بردل بندد و در مراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند بیدامت باشد که حاصل آن را با با افغانی درین بیت به نظم در آورده: بیت

یک چراغ است درین خانه و از پر تو آن هر طرف می‌نگرم انجمنی ساخته‌اند

و این حالت را سرب‌نیاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب‌نیاسی نامند. بعد از ملاقات جدروپ بر فیل سوار شده از میان معموره اجبی گذشتم و مساوی سه هزار و پانصدی رویه از ریزگی در گذشتن بردست راست و چپ خود افشاندم و یک کروه و سه پا و قطع نموده به ظاهر موضع داود گهیرا که محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرود آمدم.

در روز سوم که روز مقام بود بنا بر اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیمروز به دیدن او متوجه گشتم و تا شش گهیری به ملاقات او سرور خاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت

قریب بهشام داخل دولت سرای خاص گشتم. روز چهارم سه کروه و یک پا و در نوردید حوالی موضع جرابرانیه نزول اجلال گشت. این منزل هم به غایت خوش و خرم و پر درخت جای بود.

در ششم کوچ واقع شد. بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه پا و بر کنار تال دیالپور بهر به نزول [۱۴۱ ب] افتاد. بنا بر خوبی جا و مقام لطافت تال درین منزل چهار روز مقام نموده شد و آخرهای هر روز بر کشتی سوار شده به شکار مرغابی و دیگر جانوران آبی مشغولی می نمودم. در این منزل انگور فخری احمد نگر آورده بودند. اگر چه در بزرگی به انگور فخری کابل نمی رسد اما در لطافت از آن هیچ کمی نداشت. منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ به التماس فرزند بابا خرم به هار و بانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت.

یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یک پا و حوالی پر گنه دولت آباد محل اقامت گردید. در دوازدهم که مقام بود به قصد شکار سواری دست داد. در موضع شیخوپور از مضافات پر گنه مسطور درخت بهری به منظور آمده در غایت بزرگی و تناوری. دور ته آن هوده گزینیم و بلندی از بیخ تا سر شاخ بیست و هشت ذرع و یک پا و اطراف شاخه ها که از ته جدا شده سایه گستر گردیده است. دو یست و سه ذرع و نیم. شاخی که هیأت دندان و بل بران طاهر ساخته ند چهل گز درازی آن است. در وقتی که حضرت والد بزرگوارم از اینجای گذشته اند سه گز و سه پا و بالا از ته بر بخی که سر بر زمین نهاده پنجه خود را به طریق نشانی بر آنجا نهاده ند. من بر شاخ بیخ دیگر هشت گز یا ز فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کند و بجهت آنکه به مرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه ها نصب سازند و فرمودم که بر اطراف آن درخت چبوتره به صفا ترتیب دهند.

چون در ایام شاهزادگی به میرضیاء الدین قزوینی که از سادات سیفی است و در زمان دولت من به خطاب مصطفی خان سرافری یافته وعده نمودم که پر گنه مالده را که از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است به طریق آلتغا به او و فرزندان او مرحمت نمایم، درین منزل این عطیه عظمی در شان او از قوت بفعل آمد. در سیزدهم کوچ واقع شد. از منزل مذکور به قصد سیر و شکار با بعضی از محللای و چندی از نزدیکان و خدمتگاران [۱۴۲ الف] از اردو جدا شده به موضع حاصلپور متوجه گشتم. اردو در حوالی نعلجه فرود آمد و مادر موضع سازنکپور منزل زدیم. از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد. از درخت انبه و بسیاری و زمینهای سبز و خرم. مجملآ در این منزل بنا بر سبزی و خرمی جا سه روز مقام شد، و این موضع را از تغییر کبشومارو به کمال خان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمالپور می گفته

باشند. در همین منزل شب سیورات واقع شد. جوگی بسیار جمع آمده بودند، لوازم ایسن شب به فعل آمد و بادانایان این طایفه صحبتها داشته شد درین روزها سه تپله گاو شکار نمودم. خبر کشته شدن راجه مان در اینجا رسید. اورا به سرداری لشکری مرسر قلعه کانگره تعیین ساخته بودم. چون به لاهور می رسید می شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان است بر سر جد و مقام او آمده بعضی از ولایت ورا به تصرف در آورده است. دفع اورا اولی دانسته بر سر و متوجه می شود. سنگرام مذکور را قوت مقاومت با و نبود ولایات متصرف شده را می گرداند و به کوههای صعب و محکمهای مشکین پناه می برد. راجه مان سردپی او نهاده به همان محکمها در می آید و از غایت غرور ملاحظه پیش و پس و درآمد و برآمد خود ناکرده به اندک جمع می خود را با و می رساند. سنگرام چون می بیند که جای گریز و محل بدر و ندارد به مقتضای این بیت که: بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز دست نگیرد سر شمشیر تیز

در مقام مقابله و مدافعه در می آید و به حسب تقدیر سنگی به راجه مان می رسد و جای جان به جان آفرین سپرده شکست بر مردم و می افتد و جمع کثیر کشته می شوند و بقیه مردم زخمی اسب و یراق نداشتند به صد تشویش نیم جانی بر می آورند.

هدفم از سارنکپور کوچ نموده به مدار قطع سه کروه به موضع حاصل پور رسیدم در اثنای راه يك نپاه گاو شکار شد. موضع مذکور از جاهای دهر متعین صوبه مالوه است. انگور [۱۴۲ب] فراوان و درخت انبه بیرون از حساب و شماره و آبهای روان بر طرف آن جاری. وقتی رسیدیم که انگور آن بخلاف انگور ولایت رسیده بود به ارزانی و فراوانی که ادنی یاعی آن مقدار که خواهد میسر باشد که بخرد و خشخاش گل کرده بود و قطعه قطعه به رنگهای گوناگون بنظر در می آمد. معملاً با این لطافت دهی کم می باشد. سه روز دیگر در این موضع مقام قدس به راس نپاه گاو به بندوق انداخته شد. در بیست و یکم از حاصل پور به دو کوچ به ارودی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه يك نپله شکار شد. روز یکشنبه بیست و دوم از حوالی نعلچه کوچ کرده تالی که در پادین قلعه ماند و واقع بود محل نزول گشت، درینولا فراوان خبر آوردند که شیری را درین سه گروهی در قبل داریم با آنکه روز یکشنبه بود و روز که روز مذکور و پنجشنبه باشد به شکار بندوق متوجه نمی شوم به خاطر رسید که چون از جانوران مودی است دفع اورا باید کرد متوجه شدم چون به جا و مقام اور رسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای قیل دهن اورا که نیم باز بود در نظر داشته بندوق را گشاد دادم. به حسب اتفاق به درون دهن او در آمده در کله و مغز او جا کرد و به همین يك بندوق کار اورا تمام ساختم. بعد از آن جمعی که همراه بودند هر چند تفحص

کردند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت. چه به حسب ظاهر بر هیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود. آخر الامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند. بعد از آن ظاهر شد که گولی به درون دهن او رسیده بود و بدین زخم از پا در آمده. گرگ نری میرزا رستم شکار کرده آورد. می خواستم که ملاحظه نمایم که آیا زهره او بطریق زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر در بیرون جگر جادارد. بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر میباشد.

روز دوشنبه بیست و سوم یک بهر گذشته مطالع سعد و ساعت فرخ به مبارکی به قیل سوار [۱۴۳] الف] شده به قلعه مندو متوجه گشتم. یک بهر و سه گهری از روز مذکور گذشته داخل منازی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندیم از اجمیر تا به مندو که یکصد و پنجاه نه کروه بود. در عرض چهار ماه و چهار روز به چهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام در نور دیده آمد. در بین چهل و شش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهای دلکش و کنار تالابها یا جویها و نهرهای عظیم که بر کنار درختها و سبزه ها و خوشخاش زارها گل کرده داشت واقع می گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد. تمام راه بر اسب و قیل سوار سیر کنان و شکار افکنان می آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر نگشت گویا که از باغی به باغی نقل می افتد. درین شکارها آصف خان و میرزا رستم و میر میران و انبرای و هدایت الله و و راجه سارنگ دیو و سید کاسو و خواص خان همیشه در جلوم حاضر می بودند.

چون پیش از آنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عبدالکریم معموری را بجهت تعمیر عمارت حکام سابق مندو فرستاده بودم مشارالیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول اجلال داشت بعضی از عمارات که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاها را مجدداً احداث نموده مجملات منزلی ترتیب داده که غایت در هیچ جا بدان نرسد و لطافت عمارتی معلوم نیست که به اتمام رسیده باشد. قریب سه لک روپیه که ده هزار تومان ولایت بوده باشد صرف آن شد. بایستی که این عمارت در شهرهایی که قابلیت نزول اجلال می داشت واقع می بود و این قلعه در بالای کوه رفیع واقع است دور آن ده کروه به مسافت در آمده در ایام برسات جاثی به خوشی و لطافت این قعه نمی باشد. شهادت قلب لاسدی به مرتبه سرد می شود که بی لحاف نمی توان گذر آید و روزها احتیاج به باد زدن نمی شود. گویند که پیش از زمان راجه کرماجیت راجه بود جیسنک دیو نام. در زمان او شخصی بجهت آوردن کاه به صحرای بر آمده بود. در اثنا دویدن داسی که در دست داشت به رنگ طلا گشت و او داس خود را چون متغیر دید نزد ماندن نام آهنگری آورد که اصلاح آن نماید. آهنگر [۱۴۳ ب] دانست که این داس طلا شده و قبل ازین شبده

بود که درین دیار سنگ پارس که به ملاقات آن آهن و مس طلاسی گردد، هست در ساعت آن کاهی را همراه گرفته بدان جا و مقام آمد و سنگ را به دست آورد و بعد از آن این گوهری بها را به نظر راجه وقت گذرانید. راجه به وسیله این سنگ زر حاصل نموده پاره آنرا صرف عمارت این قلعه نمود و در عرض دوازده سال به اتمام رسانید و به خواست آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار این قلعه تعبیه نموده اند بهیات سندان تراشیده فرمود که به کار بردند. در آخرهای عمر که دل از دنیا بر گرفته بود بر ساحل دریی نریده که از معابد مقرر هود است مجلسی ترتیب داده بر همان را حاضر ساخته به هر يك لطفا و شفقتها از نقد و جنس نموده. چون نوبت بر همین که سبت قدیم باو داشت رسید این سنگ را به دست او داده او از ناخاشایی خشمگین شده آن گوهر بی بهارا در آب انداخت. بعد از آنکه بر حقیقت او مطلع گشت به حسرت جاوید گرفتار آمده هر چند تفحص نمود اثری از آن ظاهر نگشت. این مقدمات کتابی نیست از زبان و افواه شنیده شده. اما این حکایت را اصلاً عقل من قبول نمی کند و در پیش من متالی می نماید.

بازدید از عمارات مابعد: دوسر کاری است از سر کارهای مقرر صوبه مالوه يك كرور و سی و نه لکدام جمع اوست. مدتها تختگاه سلاطین این دیار بود عمارات و اثرهای قدیم در اروپا برجاست و نا حال نقصانی بدانجا راه نیافته. در بیست و چهارم به قصد سیر عمارت سلاطین سابق سوار شدم اول مسجد جامع که از بناهای سلطان هوشنگ غوری است در آمدم. بغایت عمارت عالی به نظر درآمد. تمام از سنگ تراشیده ساخته اند و ما آنکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنادست از عمارت این کشیده است. بعد از آن به عمارت مقبره حکم طبقه خجیه که قبر روسیه ازل و ابدا نصیرالدین سلطان غیاث الدین نیز در این جا واقع بود چون مشهور است که این بی سعادت به قتل پدر خود سلطان غیاث الدین [۱۱۴۱ الف] که در سن هشتاد سالگی بوده اقدام نموده دومر تبه زهر داد و او زهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود. در مرتبه سوم کاسه شربتی به زهر آمیخته به دست خود به پدر داد که این را می باید نوشید. پدر چون اهتمام آن در این کار فهمید اول زهر مهره را از بازوی خود باز کرده پیش او انداخت و روی عجز و نیاز به درگاه خالق بی نیاز آورده بر زبان راند که خدا و پدر مرا به هشتاد رسیده و این مدت را به دولت و عشرت و کرامتی گذرانیدم چنانچه هیچ پادشاهی را میسر نگشته، اکنون که زمان باز پسین منست امیدوارم که نصیرا را به خون نگیری و موت مرا به اجل مقدر حساب کنی و ازو بخواهست آن نمائی. بعد از ادای این کلمات آن کاسه شربت زهر آمیخته را در کشید و چنانرا به جان آفرین سپرد.

مقصود او از ذکر این مقدمه که ایام دولت را به عیش و عشرت گذرانیدم که هیچک

از سلاطین در میسر نگشته است آن است که چون در سن چهل و هشت سالگی به اورنگ حکومت نشست، به محرمان و نزدیکان خود اظهار نمود که در خدمت پند بزرگوار خود سی سال است که لشکر کشی نموده در لوازم تردد و سپاهگری تقصیر نکرده ام الحال که نوبت من رسیده اراده ملک گیری ندارم می خواهم که بقیه عمر را در عیش و عشرت بگذرانم. می گویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود. شهری ازین طایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و آنچه به جهت انتظام شهر در کار است از زنان تعیین نموده بود و هر جا کنیزی صاحب جمال شنیدی تا به دست نیاوردی از پا نشستی. اقسام صنایع و علوم به کنیزان آموخت و به شکار میل بسیار داشت. آموخانه ها ساخته در اینجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات با زنان در آن آموخانه ها شکار می کرد. [مجملاً ۱۴۴ ب]

در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه فرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سوار نگردیده این مدت را به فراغت و آسودگی و عشرت گذرانید. همچنین هیچ کس بر سر ملک او نیامده. بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام سلطنت و حکومت خود با وجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیرالدین رسید به جهت همین عمل شنیع به جمعی که همراه او بودند فرمود که چوبها بر قبر او زدند. من نیز چون به قبر او رسیدم لگدی چند بر گور زده به منده هایی که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر او را لگد کاری نمودند. چون خاطر بدین تسلی نشد گفتیم که گور او را شکافته اجزای ناپاک او را به آتش اندازند. باز به خاطر رسید که چون آتش نوریت از انوار الهی حیف است که به سوختن جسد کثیف او آن جوهر لطیف آلوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشئه دیگر تخفیفی در عذاب او رود، فرمودم که استخوانهای فرسوده او را با اجزای خالک شده در دریی نریخته انداختند. چون در ایام حیات به واسطه حرارتی که در طبیعت او غالب بوده همیشه در آب به سر می برد چنانکه مشهور است که در حالت مستی يك بار خود را به یکی از حوضهای کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندی از خدمتکاران محل سعی نموده موی او را بدست آوردند و از آب بیرون کشیدند. بعد از آنکه به هوش آمد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد. از شنیدن ین مقدمه که موی او را کشیده بر آورده اند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن خدمتکار را بريدند. بار دیگر که این حالتی دست داد هیچکس بر آوردن او جرأت نکرد تا در آب غوطه خورده جان داد. به حسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال از فوت او این مقدمه به وقوع آمد که اجزای فرسوده او هم به آب پیوست.

دریست و هشتم عبدالکریم را به جلدوی عمارات مندو که به حسن سعی و اهتمام او به تمام رسیده بود به منصب هشتصدی ذات و چهارصد [۱۴۵ الف] نفر سوار از اصل و اضافه سرفراز

ساخته به خطاب معمو رخانه ی بلند نام گردانیدم.

در همان تاریخ که رایات حلال به قلمبندو درآمد و رزند بلند اقبال سلطان خرم با عساکر منصوره به شهر برهانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل می شود. و بعد از چند روز عریضه افضلخان وری رایان که در آمد جمیر فرزند مشارالیه آنها را به همراهی ایلچیان عادلخان مرخص ساخته بود می رسد. مشعر بر آنکه چون خبر آمدن مایان به عادلخان رسیده هفت گروه به استقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال بر آمده در لوازم تسلیم و سجده و ادای که معمول در گاه است سر موی فرو گذاشت ننموده و در همین ملاقات اظهار دولخواهی بیش از پیش نموده تعهد کرد که ولایاتی که از تصرف اولیای دولت قاهره بر آمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتزاع نموده به تصرف بنده های پادشاهی باز گذارد و قبل سود که پیشکش لایق به همراه ایلچیان روانه درگاه سازد بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را به عرت تمام بجا و مقامی که به جهت آنها ترتیب یافته بود فرود می آرند و همان روز کس به عنبر فرستاده مقدمائی که به او اعلام می بایست نمود پیغام می دهد. این اخبار با عرایض افضلخان و رایان به مسامع جلال رسید.

از جمیر تا روز دوشنبه بیست و سیوم ماه مذکور در مدت چهار ماه دو قلاده شیر و بیست و هفت نبله گاو و شش راس چیتل و شصت رأس آهو و بیست و سه خرگوش و روباه و یسک هزار و دو بیست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود درین شبها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق و خواهشی که خاطر را بدان شغل مبل بود، به استادهای پایه سریر خلافت مصیر نقل می نمودم. به خاطر رسید که آیا شمار آنکه از ابتدای آن تمیز تاحال واقع شده به دست توان آورد. بنابراین مقدمه به واقعه نویسان و مشرقان شکار و قراولان و عمله و قلمه این خدمت امر نمودم که در صدد تحقیق شده آنچه از هر جنس جانور شکار شده مجموع [۱۴۵ ب] را فراهم آورده به من بشنوند. ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگی سته نهصد و هشتاد و هشت سال هجری است لغایت آخر این سال که باز دهم سال است از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده بیست و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده از این حمله هفده هزار و یکصد و شصت و هشت جانور به دست خود به بندوق و غیره بر این موجب شکار نموده ام. جانوران چرمه سه هزار و دو بیست و سه قلاده و رأس و غیره شیر هشتاد و شش قلاده و خرس و چیته و روباه و او دبلا و کفتار نه قلاده نبله گاو هشتصد و هشتاد و نه رس مها که از عالم گوزن است غایتا در بزرگی و کلانی برابر به نبله گاو می شود سی و پنج راس آهو ی نر و ماده و چهلکاره و چیتل و بز کوهی و غیره یک هزار و شش صد و هفتاد و دو رأس و قوچ و آهو ی سرخ و بیست و پانزده

رأس گرگ شصت و چهار رأس گاو میش صحرايي سی و شش رأس خوك نو د رأس، رنگیست و شش رأس، قوچ كوهی یست و دو رأس گور خر شش رأس خر گوش یست و سه رأس جانوران پرندة سیزده هزار و نهصد و شصت و چهار كبو نرده هزار و سیصد و چهل و هشت قطعه لگرو جگر و سه قطعه عقاب و دو دست غلیو اچ یست و سه قطعه چغندی و نه قطعه قرطان دوازده قطعه موش خور پنج قطعه گنجشك چهل و يك قطعه فاخته یست و پنج قطعه بوم سی قطعه مرغابی و قز و كاروانك و غیره يكصد و پنجاه قطعه زاغ سه هزار و چهار صد و هفتاد و سه قطعه چ، نوران آبی مگر مرغ که نهینگ ازان تعبیر توان کرد، ده عدد.

نوروز دوازدهم از جلوس همایون

يك گهری از رور و دوشنبه سی ام ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیراعظم از برج حوت به عشرت سرای محل که خانه شرف و سعادت اوست انتقال نمودند در همین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نموده به [۱۴۶ الف] دستور مقرر فرمودم که دیوانخانه خاص و عام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندی نمایند با وجود که اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلس ترتیب یافته بود که ارسنات سابق هیچ کمی نداشت. پیشکش رور شنبه به آنند خان مرحمت نمودم در همین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرض داشت سلطان خرم رسید مضمون آنکه جشن نوروزی به دستور سالیهای گذشته ترتیب یافته چون ایام سفر و ساق در میان بود پیشکش همه ساله به بندهای درگاه معاف نمودم. این معنی بدیت مستحسن افتاد فرزند دلبندرا به دعای خیرمند یاد آورده از درگاه الهی غیریت در این به جهت او مسئلت نمودم و حکم کردم که درین نوروز هیچکس پیشکش نگذراند. به واسطه فساد تنباکو که در اکثر مزاجها و طبعها فرموده بودم که هیچکس متوجه حوردن آن نشود و برادر ام شاه عباس به ضرر آن مطلع گشته در ایران می فرماید که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد. چون خان عالم به مداومت کشیدن تنباکو بی اختیار بود در اکثر اوقات بدین مر قیام واقفام می نمود. یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران این معنی را به شاه عباس عرض می نماید که خان عالم يك لحظه بی تنباکو نمی توان بود در جواب عرض داشت او این بیت مر قوم می سازد. بیت:

رسول یار می خواهد کند اظهار تنباکو من از شمع وفا روشن کنم بازار تنباکو
خان عالم نیز در جواب یتی گفته مر ستاده است. بیت
من بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو ز لطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

در سیوم ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت آستانبوسی دریافته دوازده زنجیر
فینروماده پیشکش گذرانید. طاهر بخش بنگاله که مخاطب و معاتب بعضی تقصیرات بود
سعادت کورتش دریافته ویلا او که بیست و یک زنجیر بود از نظر اشرف گذشت. دوازده زنجیر
پسند افتاد تمة را به او مرحمت نمودم و در این روز مجلس شراب ترتیب [۱۴۶ب] داده به اکثر
بنده هائی که در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست باده اخلاص ساختم.
در چهارم فراوان خبر آوردند که بیری در حوالی شکر تلاو که درون قلعه از عمارت مقرر حکم
مالوه است در قبل داریم همان لحظه سوار شده متوجه آن شکار گشتم چون بیر مذکور ظاهر
گشت بر اجدیان و جماعتی که در جلو بودند حمله آور گشته دوازده نفر را مجروح و زخمی
ساخته آخر الامر بنه تیر بندوق کار او تمام ساخته شر او از بنده های خدا دور ساختم.

در هشتم منصب میر میران که هزاری ذات و چهار صد سوار بود به هزارو پانصدی ذات و
پانصد سوار مقرر گشت. در نهم حسب الائمه اس فرزند خرم بر منصب خان جهان هزاری ذات و
سوار افزوده شد که شش هزاری ذات و سوار بوده باشد. و به یعقوب خان که به هزارو پانصدی
ذات و هزار سوار سرافراز بود به دوهزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلند گردید و بر منصب
بهلول خان میانه پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزارو پانصدی ذات و هزار سوار
بوده باشد و منصب میرزا اشرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن ترددات سردانه از و
پسر او به وقوع آمده بود از اصل و اضافه به هزارو پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت.

در دهم ماه مذکور مطابق بیست و دوم ربیع الاول سنه ۱۰۴۶ هزار و بیست و شش وزن
قمری منعقد گشت در این روز در رأس اسب عراقی از طویله خاصه و خلعت به فرزندم خرم مرحمت
نموده مصحوب بیرم بیگ فرستاده شد و هزار سوار بر منصب اعتبار خان افزودم که به پنج هزاری
ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت. در یازدهم حسن بیگ تبریزی که دارای ایران اورا نرد
حاکم گلکنده به طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع فرنگیان ساقلباشان راه
هرموز مسدود بود با ایالچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند و در رأس اسب و چند [۱۴۷الف]
تقور پارچه دکن و گجرات پیشکش او گشت در همین تاریخ اسب عراقی از طویله خاصه به
خانخانان مرحمت نموده شد. در پانزدهم هزاری ذات بر منصب میرزا داجه بها و سنگه افزوده
شد که پنج هزاری ذات و سه هزار سوار بوده باشد. در هفدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا
رستم افزوده پنج هزاری ذات و یک هزار سوار کردم و منصب صادق خان به هزارو پانصدی ذات
و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و ارادت خان به منصب هزارو پانصدی ذات و ششصد

سوار به همین دستور سرافراز گردید. بر منصب انی رای پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بوده باشد.

سه گهری از روز شنبه نوزدهم مانده آغاز شرف شد. در همین وقت مجدداً جیوس نمود. ز گرفتاران لشکر عنبر مقهور که سی و دو نفر بودند در جنگ شاهنوازخان و شکست آن بد اختران به دست اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را به عقد دهن سپرده بردم. محافظانی که به جهت حفظ اومعین بودند، غفلت ورزیده او را می گذرانند. این معنی بر خاطر من بسیار گران آمد. اعتقاد خان را مدت سه ماه از کورنش منع نموده بودم چون مجوس مذکور نام و نشان بود هر چند تردد نمودند به دست در نیامد. آخر الامر فرمودم که سردار آن جماعه را که در محافظت او غفلت نموده بود به سیاست رسانند و اعتقاد خان درین روز متبرک حسب الائمه اس اعتماداً لدوله سعادت کورنش دریافت.

چون مدتی بود که احوال بنگاله و سلوک قاسم خان خوب شنیده می شد، بمخاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات صوبه بهار را صورتی داده کان الماس به تصرف و عمل بنده های درگاه در آورده است به صوبه بنگاله فرستاده جها نگیر قلی خان را که در صوبه الله آباد جاگیر دارد، به جای او به بهار روانه سازد و قاسم خان را به درگاه طلب دارد در همین ساعت و روز متبرک حکم شد که در این باب فرامین مطاعه به قلم در آورند و سزاولان تعیین شدند که جها نگیر قلی خان را به بهار برده [۴۷ ب] ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله سازند. سکندر جوهری را نواخته به هرازی ذات و سیصد سوار سرافراز ساختم.

دریست و یکم محمدرضا ایلچی دارای ایران را رخصت نمود شصت هزار دروب که سی هزار روپیه بوده باشد با خلعت به او مرحمت شد. در برابر یادبودی که برادر شاه عباس به جهت من فرستاده بودند تحفه چند از قسم مرصع آلات که دنیا داران دکن فرستاده بودند بادیگر پارچه ها و نفیس از هر قسم و هر جنس که تخنگی راشایین بود موازی یک لث روپیه همراه ایلچی مذکور روانه ساختم. از این جمله پاله پوری بود که چلبی از عراق فرستاده بود و آن پاله را شاه دیده بود به ایلچی گفته باشند که اگر درین پاله برادرم شراب نوشیدن به جهت من فرستند شفقت تمام نخواهد برد. چون ایلچی این معنی راظهار نمود در حضور او چند مرتبه از این پاله شراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابی به جهت آن تیار ساختند و داخل سوغاتها نموده فرستادم. سرپوش مینا کاری بود به منشیان عطار در قم فرمودم که جواب کتابت که آورده بوجه صواب مرقوم سازند دریست و دوم قراولان خبر شیر آوردند همان لحظه سوار شده خود را به شیر رسانیدم و به سه تیر بندوق خلق را از شر او و او را از شرفس خویش خلاص ساختم.

مسیح الزمان گره آورده گذرانید که این گره خنثی است. در منزل من هم بچه‌ها ازو تولد یافت و هم به گره دیگر جفت شده بچه ازو بهمرسید. در یست و پنجم فوج اعتماد الدوله در میدان جهر و که درشن از نظر گذشت. دوهزار سوار حوش رسید که اکثر آن مغول بودند و پانصد سوار تیر انداز ازو توپچی و چهارده زنجیر فیل فوج بخشان به شمار در آورده به عرض رسانیدند. فوج ماکور بسیار آراسته و به تونک به نظر در آمد. در یست و پنجم شبر ماده شکار شد.

روز پنجم غره اردی بهشت الماسی که مقرب خان به مصحوب قاصدان سر ستاده بود به نظر [۱۴۸ الف] در آمد. بیست و سه سحر وزن داشت جوهریان سی هزار رویه قیمت نمودند. فردا علی الماسی بود. بغایت پسند افتاد. فرمودم که انگشتری ساختند در سیوم منصب یوسف خان حسب الائتماس باباخرم از اصل و اضافه سهراری ذات و هزار و پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندی دیگر از مرا و منصبداران به تجویز فرزند مذکور اضافه حکم شد.

تفتنگ اندازی نور جهان بیگم: در هفتم چون فراوان چهار شیر در قیل داشتند بعد از گذشتن دو پهره سه گهری با محل متوجه شکار آنها گشتم چون شیران به نظر در آمدند نور جهان بیگم زس التماس نمود که اگر حکم شود من این شیران را به بشوق (تفتنگ) بزنم. فرمودم که چنین باشد. دو شیر را به بشوق و دوی دیگر را هر یک به دوتیر زده انداخت و تا چشم بر نمی زدیم قالب این چهار شیر را به شش تیر از حیات پرداخت. حال چنین تفتنگ اندازی مشاهده شده بود که از بالای ویل از درون عمارت شش تیر انداخته شود که یکی خطا رفت و چهار عدوی چنین فرصت حرکتی و چنیدن نیابد. به جلدوی این کما بداری هزار اشرفی نثار نموده یسک حفت مروارید و قطعه الماس که يك لك رویه قیمت داشت مرحمت نمودم.

در همین روز معمور خن به اتمام عمارات دولخانه لاهور مرخص گشت در دهم خبر فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود به عرض رسید. در دوازدهم میر محمود شیر دوزیم چون استدعای فوجداری می نمود او را به خطاب تهور خانی و اضافه مصعب سرافراز ساخته به فوجداری بعضی از پرتگات صوبه مئتان تعیین نمودم. در یست دردم طاهر بخشی بنگاله که منع کورنش او شده بود ملازمت نمود. بدر و پیشکشی که داشت گذرانید. هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله بدوزنجیر فیل شیخ مودود در این روز از نظر گذشت. در یست و هشتم به التماس خان دوران پانصدی بر منصب عبدالعزیز اضافه حکم شد. در پنجم خرداد خدمت دیوانی صوبه گجرات از تغییر کیشو به میرز حسین مقرر شد او را [۱۴۸ ب] به خطاب کفایت خانی سرافراز ساختم. در هشتم لشکر خان که به خدمت بخش دیگری لشکر بنکش تعیین بود آمده ملازمت نمود

یکصد مهر و پانصد روپیه نذر گذاراید. چند روز قبل از این استاد محمد نائی را که در فن خود از بی نظیران بود در زندم خرم به موجب طلب به ملازمت فرستاده بود چون چند مجلس ساز ازو شنیده شد و نقشی که در غزل به نام من بسته بود گذرانید. دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به روپیه وزن نمودند. شش هزار و سیصد روپیه شد. قبل حوضه داری نیز به او عنایت نموده مقرر فرمودم که بران فیس سوار شده ورزها بر اطراف و جوانب خود چیده به منزل خود برود.

ملاسد هصه خوان از ملازمان میرزا عازی در همین روز از تهته آمده ملازمت نمود چون بر نقل و شیرین حکایت و خویش بیان بوه صحبت و بمن در افتد او را به خطاب محظوظ خانی خوشدل ساخته یک هزار عدد روپیه و خلعت و اسب و یک زنجیر فیل و پالکی بدو عنایت نمودم و بعد از چند روز فرمودم که به روپیه او را بر کشد چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و به منصب دوصدی ذات ویست سوار سرافراز گردید و فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر می بوده باشد. در همین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در جهر و که در شن به نظر در آورد. پانصدی سوار و چهارده زنجیر و یکصد نفر نند و قچی بود. در بیست و چهارم خبر رسید که مه سنگه بیره راجه مان سنگه که داخل اسرای کلاں بود در بالا پور ولایت برار به افراط شراب در گذشت. پدر او هم در همین سسی و دو سالگی به خوردن شراب بیرون زاندازه و حساب ضایع شده بسود. در همین روزها انبه سیاری از اطراف ولایت دکن و برهانی پور و گجرات و بر گنات مالوه به میوه خانه خاصه شریفه آورده بودند یا آنکه این ولایت به خویش ابگسی مشهور و معروف اند در شیرین و کم ریشگی و کلابی انه کم جایی بر ابری به اسه این ولایات می کند. چنانچه مکرر در حضور فرمودم که به وزن در آورند. [۱۴۹ الف] یک سیرو یک پاو بلکه چیزی زیاده ظاهر گشت غینا به خوش آبی و لذت و چاشنی و کم نقلی نبه چیرامو و که در حوالی آگره واقع است زیادتی تمام بر جمیع انبه ها و این ولایات و سایر جاهای هندوستان دارد.

در بیست و هشتم نادری حاصه که ناحال به نفاست نادری زردوزی در سرکار من دوخته نشده بود. به جهت فرزند بابا خرم فرستادم و حکم شد که برنده آن مذکور سازد کسه چون نادری این خصوصیات داشت که در روز بر آمدن زاحمیر به قصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت آن فرزند فرستاده شد. در همین تاریخ دستاری که از سر خود برداشته بودم به همان طور پیچیده بر سر اعتماد الدوله گذاشتم و او را بدین سعادت سر بلند ساختم.

سه قطعه زمرد و یک قطعه و ربسی مرصع انگشتری نگین یقوت مه بتخان به طریق پیشکش فرستاده بود. از نظر اشرف گذشت. مبلغ هفت هزار روپیه به قیمت رسید. در روز مذکور باران کرم و عنایت الهی متعطر گشت. آب در ماند و خیلی روی کمی نهاده بود و خلق از این مهر

مضطرب بودند. چنانچه به کثر بندها حکم شد که به کنار دریای نر بده روند و امید یارش و بارین درین روزها نبود به جهت اضطراب خلایق از روی نیازمندی تمام متوجه به درگاه باری تعالی گشتم. الله تعالی به کرم و فضل خود بارانی عطا فرمود که در عرض يك شبانروز تالابها و برکه ها و ناله ها پرگشت و آن اضطراب خلایق به آرامش تمام مبدل گردید. شکر این عنایت را به کدام زبان ادا توان کرد.

غره ماه تبرعتم به وزیرخان مرحمت شد و پیشکش رانا که مشتمل بر دوراس اسب و یاره پارچه گجراتی و چند کوزه اچار و مر با بود به نظر درآمد. در سیوم مغرا خبر گرناری عبداللطیف نامی از حاکم زاده های ولایت گجرات که همیشه در آن صوبه منشأ فتنه و فساد بود آورد. چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد. فرمودم که مقرب خان او را به دست یکی از منصبداران تعینات آنجا به درگاه فرستد. [۱۴۹ ب] زمینداران نواحی ماندوا کثر آمده ملازمت نموده پیشکش ها گذرانیدند. در هشتم را مداس پسر راجه راجسنگه که چهل و هشتاد و یک کشته او را بدین خطاب سمر از ساختن. یادگار یگ که در ماوراءالنهر به یادگار قورچی مشهور است و نزد حکام آنجا خالی از نسبت و حال نبوده آمده ملازمت کرده از پیشکش او بیاله سفید خطائی پایه داری مستحسن افتد. و پیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نرأس اسب و نه تقوز اقمشه نفیسه و دودانه پوست رو به سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت.

همدین تاریخ راجه گنده بهیم نو این نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر فیل نرو مده پیشکش گذرانید. در دهم خلعت و اسب به یادگار قورچی مرحمت شد در سیزدهم عبد گلاب پاشان بود بوازم آنروز بجا آورده شد. و دودچشتی که از تعینات صوبه بنگاله است به خطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسب بدو مرحمت شد. در چهاردهم راول سمرسی پسر راول اودیسنگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یک عدد پاشانان مرصع و يك كمر مرصع پیشکش گذرانید. در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوختهای زمیندار آنجا ابراهیم خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد یگ فرستاده بود از نظر گذشت. از جمله يك قطعه چهارده و نیم تانك بود به يك لك روپیه قیمت شد. در همن روز به یادگار قورچی چهارده هزار درب انعام شد او را به منصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرفراز کردم منصب تارخان بکاول یگی را از اصل و ضافه دوهزادی ذات و سیصد سوار مقرر داشتم. پسران او هر يك عیبهده به اضافه منصب سمر از شدند حسب الالماس شاهنزه سلطان پسر ویز پانصدی بر منصب و ریرخان افزوده شد.

در بیست و نهم که روز مبارکشنبه بود سید عبدالله بارهه فرستاده فرزند بلند اقبال با باخرم به ملازمت [۱۵۰ الف] رسیده عرایض آن فرزند رسانید. مشتمل بر اخبارات فتح ولایات دکن که جمیع دیاداران آنجا سر خدمت زیر بقیه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقابل قلعها و حصنها به تحصین قلعه احمد نگر به نظر در آورد بهشکرانه این نعمت عظیم و عطیه کبری سربازمندی به درگاه بی نیاز نهاده لب بهشکر گشاده داد عجز و نیازمندی داده فرمود که نثارهای شادبانه بنوازش درآوردند. لله الحمد که ولایات از دست رفته به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد مفسدانی که دم سرکشی و استکبار می زدند به عجز و ناتوانی خود اعتراف نموده مال سپار و خراج گذار گشتند. چون این خبر به وسیله نور جهان یگم به مسامع جلال رسید پرگته نو ده را که دولت رویه حاصل دارد به او عنایت نمود. انشاء الله تعالی چون افواج قاهره به ولایت دکن و قلاع آنجا در آیند و خاطر فرزند ارجمند با باخرم از تصرف آنجا جمیع گردد و پیشکش دیاداران دکن را در این مدت این چنین پیشکش به هیچک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته با ایلچیان آنها روانه ملازمت خواهد شد. امرائی که در این صوبه جا گیر دار خواهند بود مقر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت دریافته مرخص گردند و رایات جلال با فتح و فیروزی عازم پایه سریر خلافت میسر گردد.

چند روز قبل از آنکه اخبار فتح مدکور برسد شبی به دیوان خواجه حافظ نقاول نمود که عاقبت این کار چه نوع خواهد شد. این غزل برآمد.

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد / زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

چون لسان الغیب حاضر چنین املانمود مرا امیدوری تمام دست داد. چنانچه بعد از بیست و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید در بسیاری از مطالب به دیوان خواجه حافظ رجوع [۱۵۰ ب] نموده ام و به حسب اتفاق آنچه برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که مختلف نموده باشد. در همین روز هزار سوار بر منصب آصف خان افزوده او را به پنج هزاری ذات و سوار سرفرازی ساختم و آخرهای روز با مردم محل به سیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتدای شام به دوکخانه باز گشتم. این عمارت از احداث یافته های حکام سابق مالوه است که سلطان محمود دخیلی باشد. هفت طبقه فراداده اند و در هر طبقه چهار صحنه ساخته اند مشتمل بر چهار دریاچه بلندی این مناره پنجاه و چهار در عزمیم است و دور پنجاه گز و زبنه از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هشتاد یک است. در رفتن و آمدن یک هزار و چهارصد روپیه تشریف. درسی و یک سید عبدالله راه خطاب سیفخانی سرافراز ساخته به خلعت و اسب و قیل و خنجر مرصع سربلند گردانیدم و به خدمت فرزند اقبال مند مرخص ساختم و لعلی که از سی هزار روپیه زیاده می آید به دست و به

فرزند بسداقبال فرستادم و نظربرقیمت آن نکرده چون مدتی بر سرخسود می‌بستم او را مبارک دانسته به‌طریقی شگون فرستاده‌شد.

محمود خورشیدخواجه بوالحسن بخشی را به‌خدمت بخش‌گیری و واقعه‌نویسی صوبه بهار تعیین نمود و در وقت رخصت وی به او عنایت کردم آخرهای روز پنجشنبه امرداد بامردم محل به قصد سیر نبل کنته که از جاهای دلگشای قلعه ماندو است متوجه گشتم. شاه بداعحال که از امرای معتبر والد بزرگوارم بود، در وقتی که این ولایت را به‌جاگیر داشت عمرنی در آنجا، ساخته [۱۵۱ الف] به‌عایت دلشیش و قرح‌بش تندوسه‌گیری شب‌وقت نموده بعد از آن متوجه دولت‌خانه مبارک گشتم. چون از مخلص‌خان که دیوان بخشی صوبه بنگاله بود و بعضی سبکیها به‌عرض رسید از مصاب و هزاری‌ذات و دوست‌سوار کم نمودم. در هفتم فیل مسی از فیلان پیشکش عادل‌خان عادل گنج نام به‌جهت رانا امرسنگه فرستاده‌شد. در پانزدهم به قصد شکار متوجه گشتم و یک‌منزل از نلعه پائین آمدم. عیناً کثرت بارندگی و گش به‌درجه بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بایر فاهیت مردم و آسودگی حیوانات فسخ این عزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شب‌جمعه بار گشتم در همین روز هدایت لله که در خدمت تونک و ترددات حضور بسیار چسبان است به‌خطبات فدائیان سرافراز گشت.

این برسات (فصل باران) بارش به‌درجه‌شد که پیرن کهسال گفتند که این قسم بارانی در هیچ عهد و عصر یاد نداریم. قریب به‌چهل روز ابر و باران بود چنانچه گاهی نیر اعظم ظهور کرد باد و کثرت باران به‌مرتب رسید که اکثر عمارت‌های قدیم و جدید از پا درآمدند و در شب اول باران برق و صاعقه چندی افتاد که با آن صلاب و صدا کم به‌گوش رسید بود. قریب به بیست کس از زن و مرد در آن صایع شدند و بر بعضی از عمارات سنگین برق رسیده شکست در بناهای آن‌را یافت. هیچ صدا پیش از این دل‌کوب‌تر نیست. تا وسط ماه مذکور شدت باد و باران در ترقی بود. بعد از آن رفته‌رفته روبه‌کمی نهاد. از کثرت سزه و ریاحین خود روچه نویسد درودشت و کوه و صحرا فرو گرفته‌است در معموره عام معلوم نیست که مثل ماندوجائی از حیثیت خوبی هوا و لطافت جا و صحر بوده باشد به‌تخصیص در فصل برسات درین فصل که ماه‌های تابان است شب‌ها در درون خانه‌هایی لحاف نمی‌توان خوابید و روزها به‌توعی می‌گذرد که مطلق به‌دزدن و تعبیر جا و منزل احتیاج نمی‌افتد. آنچه ازین عالم [۱۵۱ ب] نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوبیهای اینجاست.

دو چیز مشاهده افتاد که در هیچ‌جا از هندوستان ندیده بودم یکی درخت کله جنگلی که در اکثر صحراهای این قله رسته است دیگر آشینه مموله که به‌زبان فارسی سر بچه گویند.

تا حال هج يك ارضيادان خبر از آشیان اوید ده بودند به حسب تفاق در عماراتی که در اینجا
بسمی بودیم آشیانه و ظاهر شد. دویچه بر آورده بود. سه پهر از پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم
محل به قصد سیر و تماشای محلها و عمارات شنکر تالاب که از احداث یافتهای حکام سابق
مانده است سوار شدم چون به جهت دارائی و حکومت صوبه پنجاب به اعتمادالدوله قبل رحمت
نشده بود در اثنای راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت به او مرحمت کردم.
تا شام دران عمارات دلکش بسر برده از خرمی و سیزی صحرهای اطراف به غایب محظوظ گشتم
و بعد ز ادای عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدم. در روز جمعه فیلی رن باوله نام
که جهانگیر قلی خان به طریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت.

بعضی لباسها و قماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم که هیچکس نباشد
مگر آنکه من عنایت کنم. اول دگله نادری که بر بالای قما می پوشند درازی قد آن از کمر پایان
سر آستین ندارد و پیش آن به تکه بسته می شود. مردم ولایت آن را کردی می گویند من نادری
نام نهادم دیگر جامه شال طوسی است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند. دیگر قبای پتو
گرمیان و سر آستین چکن دوز پوشیدن آن را نیز مخصوص خود ساخته بودند. دیگر قبای
حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را بریده بر دور دامن و گریبان و سر آستین می دوزند
دیگر قبای اطلس گجراتی و دیگر جیره و کمر بند ابریشم باف که گلابتون طلا و نقره را در آن
بافته باشند. چون ماهیانه پاره از سواران مهابت خان مطابق بر بست [۱۵۲ الف] سه اسپه دو
اسپه بحمت سرانجام خلعت دکن اضافه شده بود و در ثانی الحال آن خدمت به انصرام نرسید
حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را جا گیر و بازیافت نمایند.

آخرهای روز پنجشنبه بیست و ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برأت بود در
یکی از مادل و عمارات محل نور جهان بیگم که در میان تالاب کلان واقع است مجلس جشن
نمودم و امر و مقربان درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبه شته حکم کردم که به مردم
پیاله و اقسام کیفیات به مقتضای خواهش هر کس بدهند. بسیاری پیاله اختیار نمودند فرمودم
که هر کس که پیاله بخورد بمثل منصب و حالت خود بنشیند و اقسام کبابها و میوهها بطریق
گزرگ مقرر شده که پیش هر کس بنهند عجب مجلس متعقد گشت. در آغاز شام بر اطراف این
تال و عمارات فانوسها و چراغها روشن ساخته چراغانی دست بهم داد که تا این رسم را
معمول ساخته اند شاید در هیچ جای مثل آن چراغان شده باشد. جمیع چراغها و فانوسها عکس
در آب انداخته بنوعی بنظر در می آمد که گویا تمام صحن این تالاب يك میدان آتش است
بسیار شگفته مجلسی گذشت و پیاله خواران ریاده از حوصله طاقت پیالهها تناول نمودند. بیت

دل افروز سرمی شد آراسته به خوبی بدان سان که دل خواسته
 فکندند در پیش آن سبز کساح بساطی چو میدان همت مسراح
 ز بس نکست سزم میرفت دور فلك نفاه مشک بسود از بخود
 شده حلوه گسر نازنینان باغ رخ افروخته هر یکی چون چراغ
 بعد از گذشتن سه چهار گهری از شام مردم را رخصت نموده اهل محل را طاب نموده
 و تا يك پهر شبدرین موضع منزله به سر برده داد خرمی و عیش دادم.

چون درین پنجشنبه بعضی خصوصیات دست به هم داده بود. اول آنکه روز جلوس من بود
 دیگر آنکه شب مرأت بود. دیگر [۵۲ ب]. و ز را کهی که پیش از این شرح داده شد و نزد
 هنرد از روزهای معتبر است بنا بر این سعادت این روز را مبارک شنبه نسام نهادیم. دیگر
 روز چهارشنبه به همان رنگ که پنجشنبه بهمن يك افتاده است آن روز برعکس من سد افتاده
 است بنا بر این نام این روز شوم را گم شنبه نهادیم دایم این روز از جهان کم باد.
 در یست و هفتم سید کامو بدخطا - پرورش حسای سرافراز گردید. در روز دیگر خنجر
 مرصع به یادگار قوچی مرصع شد و فرمودیم که او را بعد از این یادگار یگم می گفتند
 باشند. حسنگه پسر داجه ماسنگه را که در سن هشت سالگی است طلب نموده بودم در همین
 روزها ملازمت نمود و يك ذنجیر قیل پیشکش گذرانید.

يك بهر سه گهری از روز مبارک شنبه دویم شهر و د ماه به قصد سیر بجانب نیل کنته و
 آن حدود سوازی دست داد و از آنجا به صحرای عید گاه بر بالای پشته که نهایت سبزی و
 خرمی دارد گذر افناد گل چنبا و دیگر ریاحین صحرایی به درجه شگفته بود که بر هر صرف که
 نظرمی افتاد عالم عالم سزه و گل مشاهده می گشت. يك پهر از شب گذشته به دولت سرای
 همایون داخل گشتم. چون مکرر مذکور می شد که از کبله صحرایی يك قسم شیرین بهم می رسد
 که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خود می سازند در صدد تفحص آن شدم. ظاهر
 شد که میوه آن چیزی سخت بیحلاوتیست عایش در طرف پایان صنوبری شکلی که اصل میوه
 کبله از آن بیرون می آید يك پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم و مسره و قوام پا بوده داشت
 ظاهر می گردد که مردم آن را تناول می نمایند و دایقه از ادراك لذت آن بسیار محظوظ می شود.

کبوتران نامه پاره در باب کبوتر نامه بر سخنان به گوش رسیده بود که در زمان خلفای بنی
 عباس کبوتران بغدادی را که نامه بر می گویند و الحق که از کبوتران صحرائی ده پانزدهی کلانتر
 [۱۵۳ الف] هستند. به کبوتر بازان فرمودم که آنها را آموخته بکنند و این کبوتر بران
 چند جفتی را چنان آموخته کردند که از اول روز که از منند و پرواز آنها می نمودیم اگر اکثر

باران بسیار می شدند بایش تا یکیم پهر بلکه تا دوتیم گهری و پهر از مند و به برهان پور می رسیدند و اگر هوا نهایت صاف می بود اکثری در یک پهر می رسیدند و بعضی کبوتران چهار گهری هم رسیدند.

در سیوم عرض داشت با نا خرم رسید مشعر بر آمدن افضل خان و رای رایان و رسیدن ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکشهای لایق از جو هر و مرصع آلات و فیلان و اسپان که در هیچ عهدی و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگزاری بسیاری از خدمات و دولخواهی خصان منارالیه و وفا به قول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان در بره اومزین به خطاب مستطاب فرزندی و دیگر عنایات که تا حال در شان اوصاد نگشته بود چون خاطر فرزند مذکور به غایت عزیز و التماس او بحا بود حکم فرمودم که منشیان عطار در قم فرمانی به اسم عادلخان ساختند. مبنی بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف و القاب او ده دوازده بر آنچه که در ایام سابق نوشته می شد افزودند و قید شد که او را در فرامین مطالعه فرزند می نوشته باشند و در صدر فرمان به قلم خاص این بیت مرقوم گردید: بیت شدی از التماس شاه خرم به فرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور، نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد. در روز مبارکشنبه نهم با اهل محل به خانه آصف خان رفتم. منزل اردو حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چند دره دیگر بر اطراف در و چند جا آبشارها جاری و درختان انبه در نهایت سبزی و خرمی سایه افکن گشته قریب به دویست سیصد گل کبوده در یک دره رشته است. مجملا [۱۵۳ ب] روز مذکور در غایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید به امرا و نزدیکان پالاهه مرحمت شد و پیشکش آصف خان به نظر درآمد اکثر نفایس بود. آنچه پسند خاطر افتاد برداشته تمشه را به او عنایت کردم. در همین روز خواجه میرولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش به موجب طب آمده بود ملازمت نمود. یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید. راحه بهیم سراین زمیندار ولایت گنده به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند. در دوازدهم عرض داشت فرزند خرم رسید که راجه سور حمل ولد راجه باسو که زمین و ولایت او متصل به قلعه گانگره است، تعهد می نماید که در عرض یک سال آن قعه را بتصرف اولیای دولت قهره در آورد و خط تعهد او را نیز فرستاده بود. حکم شد که مطالب و مدعای که دارد قهמידه و خط نشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خود نموده به خدمت مذکور متوجه گردد. در همین روز که یکشنبه دوازده باشد مطابق رمضان

بعد از گذشتن چهار گه‌ری و هفت پل صبی‌ه فرزند مذکور از کمر مادر شاهزاده‌های که دختر آصف‌خان باشد تولد یافت و مسمی به روشن آرا بیگم حکم گردید.

زمیندار جیت پور که در حوالی ماندو واقع است چون به مقتضای بی‌سعادتیه‌ای ادرک آستانبوس نمود فدائی خان را فرمود که با چندی از منصداران و چهارصد پانصد نفر برق‌انداز بوسه او رفته ولایت او را بتازند. در سیزدهم یک‌فیل به فدائی‌خان و یک فیل به میر قاسم ولد میر مراد مرحمت شد. در شانزدهم جیسنکه ولد راجه مهاسنگه که در سن ده دوازده سالگی بوده باشد به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید به میر میران ولد میر خجیل الله یک زن‌جیر فیل که خود پسند نموده بود مرحمت شد. و به ملا عبدالستارهم [۱۵۴ الف] فیل عنایت نمود. بهوچ پسر راجه بکرماجیت به دوریه بعد از فوت پسرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید.

در دهم به عرض رسید که راجه کلیان از ولایت اودیسه آمده اراده آستانبوسی دارد. چون در باب و حکایت ناحوش به عرض رسیده بود حکم شد که او با پسرش به آصف خان بپارند تا تحقیق سخانی که در باب او مذکور شده است نماید.

در نوزدهم یک زن‌جیر فیل به جیسنکه مرحمت شد. در بیستم دویست سوار بر منصب کشو مارو اضافه شد که منصب و از اصل و اضافه دهراری ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد. در بیست و سیوم الله داد خان افغن را به خطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمود. فیلان راجه کلین که هژده زن‌جیر بود از نظر گذشته شانزده زن‌جیر داخل فیلخانه خاصه شده دو زن‌جیر را به او مرحمت کرد چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران دختر شاه اسمعیل ثانی از طبقه سلاطین صفویه رسید بود خلعت بجهت او فرستاده او را از لباس تعزیت برآوردیم. در بیست و پنجم فدائی‌خان خلعتی یافته به اتفاق برادرش روح‌الله و دیگر منصب داران به تنبیه زمیندار جیت پوری مرخص گشتند. در بیست و هشتم به قصد تماشای نریده و شکار آن حدود از قلعه فرود آمده ما اهل محل متوجه گشتیم و به دومنزل کنار آب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کبک بسیار داشت زیاده از یک شب توقف نیفتاد، روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد.

در غره مهرماه به محسن خواجه که در نیولا از ماوراءالنهر آمده خلعت و پنج هزار روبه مرحمت شد. در دوم بعد از تفحص مقدماتی که در باب راجه کلیان به عرض رسانیده بودند و آصف‌خان به تفحص آن مامور بود چون گناه ظاهر نگشت سعادت آستانبوسی دریافت و یکصد مهر و یک هزار روبه نذر [۱۵۴ ب] گذرانید و پیشکش او که یک سلك مروارید بود مشتمل

برهشتاددانه و دو قطعه بل و یک بونهچی که یک قطعه لعل و دودانه مروارید داشت و صورت اسب طلا مرصع به جواهر از نظر گذشت. عرصداشت فدایخان رسید که چون افواج قاهره به ولایت جیت پور درآمدند زمیندار آنجا فرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورده ولایت او به تاراج حادثه رفت. الحال از کرده خود پشیمان است و اراده دارد که به درگاه جهان پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید. روح الله را با فوجی به عقب او فرستادم که او را به دست آورده به درگاه آرد یا او را آواره رادی ادبار سازد و از زبان و متعلقان او را که به میان ولایت زمیندار همسایه در آمده اند به بد در آورد. در هشتم خواجه نظام چهارده عدد انار از نندرمو خا آورده گذرانید از بندر مذکور به سورت در عرض چهارده روز آورده بودند و از سورت به مندوبه هشت روز آمده بود کلاتی انار مذکور برابر با انار تهته است. عایتاً انار تهته پیدانه و این اناددانه نازکی دارد و در شادابی به انار تهته زیاده می کند.

در نهم خر رسید که روح الله به دهی اردیه های آن نوحی می رسد و بدو خر می رساند که زنان و متعلقان جیت پوری در این دیبه است به قصد تفحص در بیرون دیبه فرود آمده کسان می فرستد و مردمی را که در آن دیبه بودند حاضر می سازد. در اثنای تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور به بیان مردم دیبه در آمده در جنبی که مردم جایجا فرود آمده بودند روح الله با چندی رخت بر آورده بر بالای قالیچه نشسته بود آن فدوی خود را به عقب سر او رسانیده مرچه به او می رساند و آن مرچه کارگر افتاده سر زسینه او برمی آورد. کشیمان برچه و اصل گشتن روح الله قارن به دگر واقع می گردد. چندی که حاضر [۱۵۵ الف] بوده اند آن مردك را به جهنم می فرستند مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیبه روانه می شوند آن خون گرفته ها به مشامت جاودان مخالفان و متمردان در یک ساعت نجومی به قتل رسیده زبان و خردان آنها به بد گرفتار می گردند و آتش در دیبه زده چنان می کنند که به جز قل خا کستری به نظر در نمی آید و تمامی آن مردم جسد روح الله را برداشته به فدائیان ملحق می سازند و در مردانگی و کار طلبی روح الله سخی نبود. غایتاً علت این شعبده برانگیخت چون آثار آبدانی در آن ولایت نماند زمیندار آنجا به کوه و جنگل در آمده خود را پنهان و گمنام ساخت و به فدائیان کسی فرستاده التماس عفو گناهان خود نمود. حکم شد که او را قول داده به درگاه آرد. منصب مروتخان از اصل و اضافه به شرط نیست و نابود ساختن هر پنهان زمیندار چند رکونه که مترددین از او آزار تمام می یابند. به دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت. در سیزدهم راجه سورج مر به همراهی محمد تقی بخشی با باخرم آمده ملازمت کرد و مطالبی که داشت مجموع به عرض رسیده سرانجام خدمتی که تعهد نموده بود به واجبی شغل و حسب التماس

فرزند مشارالیه به عنایت علم و تقاره سر بلندی یافت. به تقی که به همراهی او تعیین بود کهبوه مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سر انجام کار خود ننوده به زودی روانه گردد. منصب خواجه بیگ را که به حفظ و حراست قلعه احمد نگر تعیین یافته پنجهزاری ذات و سوار حکم شد به نورالدین قلی و خواجه گی طاهر و سید جان محمد مرتضی خان و ولی بیگ بهر کدام یک از پنجهزیر فیل مرحمت نمودم. در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه بهزاری ذات و دو بیست سوار مقرر گردید. در همین روز راجه سورج مل را خلعت و قیل و کیوه مرصع و تقی را خلعت داده به خدمت کانگره مرخص ساختم.

چون فرستاده های فرزند بلند اقبال شاه خرم با ایلچیان عادل خان و پیشکشهای که فرستاده بود داخل برهانپور [۱۵۵۱] شدند و خاطر آن فرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی برادر خواندیس احمد نگر به سپه سالار خان خانان التماس نموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خان خانان جوان است با دوازده هزار سوار موجود به ضبط ولایت مفتوحه فرستادم و هر جا و هر محل را به جا گیر یکی از معتبران قراردادند و بدو بیست آنجا به روشن که لایق و مناسب بود سر انجام نمود. و از جمله لشکری که به همراهی آن فرزند مقرر بودند موازی سی هزار سوار و هفت هزار پیاده برق انداز را در آجا گذاشته تسه مردم را که بیست و پنج هزار سوار و دوهزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و در بیخ مبارک شنبه بیستم ماه مهر الهی سنه دوازده جلوس موافق پانزدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری (۱۰۲۶) بعد از گذشتن سه پهر و یک گهری در قلعه ماند و به مبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریافت. مدت مفارقت به یازده ماه و یازده روز کشید. بعد از تقدیم آداب کورنش و زمین بوس بالای جهرو که طلبیدم و از غایت محبت و شوق بی اختیار از جای خود برخاسته در آغوش عاطفت گرفتم. چندانکه او در آداب و فروتنی مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک به خود حکم نشستن فرمودم. هزار اشرفی هزار روپیه به صیغه نذر و هزار اشرفی روپیه به رسم تصدق معروض داشت. چون فرصت مقتضی آن نبود که پیشکشهای خود را تمام در نظر آرد قبل پیرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود و صندوقچه از جواهر نفیس در این وقت گذرانیده بعد از آن به پیشش حکم شد که امرای که همراه آن فرزند آمده اند به ترتیب منصب ملازمت دریافتند. اول خان جهان به سعادت ملازمت سرفرازی یافت او را بالا طلبیده به دولت قدمبوس امتیاز بخشیدم. هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهای او آنچه مقبول افتاد چهل پنج هزار روپیه قیمت شد. بعد [۱۵۶۱ الف] از آن عید الله خان آستانبوس نموده صدمهر نذر آورد. آنگاه مهابت خان به زمین بوس سر بلندی یافت. صدمهر و هزار روپیه نذر

و کرهی از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید. يك لك و بیست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد. ز آن جمله لمی است به وزن پازده مثقال که سل گذشته دراجمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود و لك روپیه بهامی کرد و جواهریان هشتاد هزار روپیه قیمت می نمودند. بنا بر این این سود راست نیامد و باز گردانیده بود. چون به پرهانیور می رسید مهابت خان به يك لك روپیه از و می خرد. بعد از او راجه باوستگه ملازمت نمود. هزار روپیه نذر قدردی مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خانخانان و سردارخان برادر عبدالله خان و شجاعت خان عرب و دربارخان و شهبازخان و متمدن خان بخشی و و دارام که از سرداران نظام مملکت بود به قول فرزند شاه خرم آمده در سلك دولخواهان منظم گشته و دیگر امرا به ترتیب منصب ملازمت نمودند. بعد از آن وکلای عادلخان دولت زمین بوس دریافت عرضداشت او را گذرانیدند.

خطاب شاه جهان به خرم: پیش ازین به جلدوی رانا منصب بیست هزار ری ذات و ده هزار سوار به فرزند اقبال مند مرحمت شده بود، چون به تسخیر دکن شتافت به خطابشهی اختصاص یافت الحال به جلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزار ری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد از این در مجلس بهشت آئین صندلسی نزدیک به تخت می نهاده باشند که آن فرزند می نشسته باشد و این عنایتی است مخصوص به آن فرزند که پیش از این در سلسله مارسم نبود و خاعت خاصه و چارقب زربفت و در گریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید دوخته پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت شده به جهت سرفرازی او خود از جهر و که پائین آمده خوانچه از جواهر و خوانی زربفت بر سر او نثار کردم و فیل سرتاك را نزد يك طلبیده دیدم بی تکلف آنچه از تعریف این فیل شنیده شده به جای خود است. در [۱۵۶ ب] کلانی و آراستگی و جمال و خوش قلبی تمام عیار است. و به این خوبی فیل کمتر دیده شده از بسکه در نظر مقبول آمد سوار شده تا درون دولخانه خاص رفتم و پاره زربسر او نذر کردم و حکم فرمودم که درون دولخانه می بسته باشد و به این نسبت نور تخت نام او نهاده شد.

روز جمعه بیست و چهارم راجه بهر جیوه پندار بکلانه آمده ملازمت نمود. نام او پرتاب است و راجه آنجا را هر کس بوده باشد بهر جیوه می گویند. قریب به هزار و پاتصد سوار موجب خسوار اوست. در وقت کار تا سه هزار سوار هم موجود می تواند نمود. ولایت بکلانه در میان ملک گجرات و خاندیس و دکن واقع است. دو قلعه مستحکم دارد سالیروم سالیرو چون مالیر در میان معموره است خود در آنجا به غایت لطیف و پاکیزه می شود. از ابتدای غرکی تا آخر تیر ماه می کشد. انگورش فراوان است اما فردا علی نیست. راجه مذکور با حکام گجرات

ودکن و خاندیس سر رشته مدار ملایمت از دست نمی داد. غایتاً خود به دیدن هیچکدام نمی رفته و چون یکی از آنها خواستی که دست تصرف به ملک او دراز سازد به حمایت دیگری از آسیب دیگری محفوظ ماندی. بعد از آنکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس به تصرف حضرت عرش آشیانی درآمد به برهان پور آمده سعادت زمین بوس دربارت و درسلك بنده ها منتظم گشته به منصب سه هزاری سرفر زشد. و در نیولا که شاه جهان به برها پور رسیده پانزده زنجیر فیل پیشکش آورده ملازمت نمود و در خلعت آن فرزند به درگاه آمد و در خورا خلاص و بندگی به عواطف و مراحم خسروانه سر بلندی یافت و به عنایت شمشیر مرصع و فیل واسپ خلعت ممتاز گشته بعد از چند روز سه انگشتی را با قوت و الماس بدو مرحمت فرمودیم.

روز مبارک شنبه بیست و هفتم نور [۱۵۷۱ الف] جهان بیگم جشن فتح فرزند شاه جهان کرد و به شاه جهان خلعت های گران بها بانادری که به گلها، مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود و سربیع مرصع به جواهر نادر و دستار با طره مروارید و کمربند با مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع با پهل کتاره و بند مروارید و دواسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل خاصه با دوماده فیل عنایت نمودند و همچنین به فرزندان و اهل حرم او خلعت های و تقو زهای اقمشه به اقسام زرین بخشیدند و بنده های عمده او را اسپ و خلعت و خنجر مرصع اعوام فرمودند. به همه جهت سلك رویه صرف این جشن شده باشد. و در همین روز عبداللہ خان و سردار خن برادر او را خلعت واسپ عنایت نموده به صوبه کالی که به جاگیر آنها مقرر گشته بود رخصت فرمود و شجاع خن را نیز به جاگیرش که به صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت واسپ و فیل مرحمت شد و سید حاجی را که جاگیردار صوبه بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم. چون مکرر به عرص رسید که حان دوران بیروضعیف شده و چنانچه تاب فطره و تردد ندارد و صوبه کابل و بنگش سرزمین ته خیز است و به جهت استیصال افغانان پیوسته سوازی و فطره لازم درد از آنجا که احتیاط شرط جهاد نیست مها بختان را به صاحب صوبگی کابل و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خان دوران به حکومت ولایت تهته سرفرازی یافت. ابراهیم خان فتح جنگ چهل و نه زنجیر فیل از بهار پیشکش فرستاده بود به نظر گذشت.

در این ایام به جهت من سون کیله آوردند تا امروز این قسم کیله نخورده شده بود در کلانی مقدار يك انگشت بوده باشد. خیلی شیرین و راست مزه است هیچ نسیبه به اقسام کیله ندارد و عایتاً خالی از ثقلی نیست. چنانچه دو عدد از آن من خوردم اثر گرانی در خود یافتیم و دیگران می گویند که تاهفت هشت می توان خورد. اگر چه کیله در [۱۵۷۱ ب] اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او آنچه توان خورد همین ست و بس.

امسال نایست و سیوم ماه مهر مقرر بخان انبه گجرات را بهدا کچو کی رسانید. در این تاریخ شنیده شد که محمدرضا ایلچی برادر شاه عدس در آگره به مرض سهال و دیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر که از پیش برادرش آمده بود وصی خود ساخته حکم فرمود که به موجب وصیت اسباب و اشیای و را به خدمت شاه رسانید تا ایشان در حضور خود به ورثه او لطف نمایند. به سید کبیر و بهترخان و کلای عادلخان خلعت و قیل مرحمت شد. روز مبارکشنبه سیزدهم ماه آبان جهانگیر خان قلی بیگ ترکمان که به خطاب جهان سپارخانی سرور است زدکن آمده ملازمت نمود. پدرش در سلك امرای دارای ایران استقام داشت در زمان حضرت عرش آشیانی از ولایت آمده بود، مصب عنایت نموده به صوبه دکن فرستاده در آن صوبه نشو نما یافت گر چه غایبانه مکرر مجرای خدمت او شده بود درینولا که فرزند شاه خرم به ملازمت رسید و از اخلاص و جان سپاری او معروض داشت، حکم فرمود که جریده به درگاه آمده سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید. در این روز او دیرام را به منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم. ذات او بر همن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت. در وقتی که شاه نوازخان بر سر عنبر می رفت، آدم خان حبشی و جادون رای و بابورای کایتیه و او دیرام و چندی ز سر داران نظام الملکی جد شده نزد شاه نوازخان آمده بودند بعد از شکست عنبر باز به ملازمتی عادلخان و فریب عنبر از راه رفته نزد بدگی و دولتخواهی نمودند و عنبر با آدم خان سوگند مصحف خورده او را غافل ساخت و به فریب گرفته در قلعه دولت آباد محبوس گردانید. آخر او را کشت و بابورای کایتیه و او دیرام بر آمده [۱۵۸ الف] به سرحد عادلخان رفتند. عادلخان در ملک خود راه نداده دهمان چند روز بابورای کایتیه به فریب و غدیریکی از آشتیان نقد هستی در باخت و عبر فوجی بر سر او دارام فرستاد و او جنگ خوب کرده نوج عنبر را شکست داد، و بعد از آن در آن ملک نتوانست بود. خود را به سرحد ولایت پادشاهی انداخت و قبول گرفته با اهل و عیان و خویش و پیوند به خدمت فرزند شاه جهان آمد و آن فرزند او را به انوع عنایت و اقسام رعایت سرفراز ساخت و منصب سه هزاری ذات و یک هزار سوار ابدوار گردانیده همراه به درگاه آورد. چون بنده کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت فرمود و شهبازخان را که به منصب دوهزار ذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزوده به فوحداری سرکار سارنگپور و بعضی از محالات صوبه مالوه تعیین فرمود. به خان جهان اسپ خاصه و قبل عنایت شد.

پیشکش شاه جهان: روز مبارکشنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهای خود را که به نظر در آورد حواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن چهره که

به ترتیب چیده فیلان و اسبان را، با سازهای طلا و نقره آراسته در برابر داشته بود به جهت خاطر جوی او خود از جیهر و که پائین آمده به تفصیل دیده شد. از آن جمله لعلی است نفیس که در بندر گوره به جهت آن فرزند به مبلغ دولک روپیه اتباع نموده اند و زنش نوزده تانک است که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد. در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود. حوهران نیز به همان قیمت منظور داشتند و دیگر نیلمی است، از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هشت سرخ يك لك روپیه قیمت شد. تاحال به این کلانی و نفست و خوش رنگی و شادابی نیلم در نظر نیامده و دیگر الماس چمکوده است از بابت عادل خان وزن يك تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها گردید و وجه تسمیه چمکوده آنکه در دكس سبزی است که آن را ساگ [۱۵۸ ب] چمکوده می گویند در وقتی که مرتضی نظام الملک برادر را فتح کرد روزی با اهل حرم خود به سیر باغ رفته بود یکی از عورات در میان ساگ چمکوده این الماس را یافته پیش نظام الملک برده از آن روز به الماس چمکوده شهرت یافت و در قرات احمد نگر به تصرف ابراهیم عادل خان که الحال نیست در آمد. دیگر زمردی است هم از پیشکش عادل خان اگر چه ارکان نوست اما به عایت خوش رنگ و نفیس چنانچه تاحال این طور دیده نشده. دیگر دومرورید که یکی به وزن شصت و چهار سرخ که دومثقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد. دوم شانزده سرخ در نهایت غلطن و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند (دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک به وزن يك تانک سی هزار روپیه قیمت کردند) و یکصد و پنجاه فیل از آن جمله سه فیل با سازهای طلا از زنجیر و غیره و نه فیل با ساز نقره. اگر چه بیست فیل داخل حلقه شد اما پنج فیل به عایت کلانی و نامی است. از بابت پیشکش نظام الملک اول نوربخت که آن فرزند در روز ملازمت گذرانید. تایلک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت. دیگر مهویت از بابت عادل خان يك لك روپیه قیمت فرموده در جنسال نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او يك لك روپیه قیمت نموده گرانبار نام کردم. دیگر فیل قد و سخا و امام رضا از بابت پیشکش قطب الملک اینهار نیز هر کدام يك لك روپیه بهاشد دیگر صدر اس اسب عربی و عراقی که آنها اسب های خوب بود از این جمله سه اسب زینهای مرصع داشت اگر پیشکش های آن فرزند آنچه از خاصه بود و آنچه از دنیا داران دکن گرفته است به تفصیل مرقوم گرد به طول می کشد. مجملآ آنچه پیشکش های او مقبول افتاد موازی بیست لك روپیه به والد خود نور جهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار روپیه به دیگر والد ها و بی گمان گذرانید که مجموع پیشکش آن فرزند بیست و دو لك و شصت هزار روپیه شد که هفتاد و پنج هزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لك و هشتاد هزار [۱۵۹ الف] خانی رایج توران باشد. چنین پیش کشی در این

دولت بد پیوند از نظر نگه داشته بود. توجه و عنایت بسیار بدو نمودم. در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد اوست و نهایت رضامندی و خوشنودی از او دارم. الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار گرداناد.

توجه موکب کیهان شکوه به صوب ملک گجرات: چون در مدت عمر شکار قبل نگزیده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشای دریای شورهم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلهای صحرائی را دیده جای شکار قرار داده بودند به خاطر رسید که شهر احمدآباد و تماشای دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل بود شکار کرده متوجه دارالخلافه آگره شوم. به این عزیمت حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل محل را با اسبابی و کارخانجات زیادتی روانه آگره ساخته خود باجمعی که از هم هر هی آنها گزیر نیست به رسم سیروس و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آباد نماه به مبارکی و برخی از مندوز کوچ کرده در کنار تال نعلیچه فرود آمده شد. صبح به شکار رفته یک یله گاو به بندوق زدم. شب شنبه مهتابخان را سب و فیل خاصه عنایت نموده به حکومت کابل و بنگش رخصت فرمودم و به انتماس اورشیدخان را خلعت و سب و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده به کمک اوتعین کردم و ابیراهیم حسین را به خدمت بخشگیری دکن سرفراز ساختم و میرک حسین به واقعه نویسی صوبه مذکور مقرر شد. راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اودیسه آمده بود به سبب تقصیراتی که به او نسبت می کردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگانه ای اوظاهر شد اسب و خلعت عنایت نموده همراه مهتابخان به خدمت بنگش تعیین نمودم. روز دوشنبه به وکلای عادلخان طره های مرصع به طرح دکن مرحمت شد. یکی پنج هزار روپیه و دیگری چهار هزار روپیه قیمت داشت. چون افضلخان و رایزایان و کلای فرزند شاه جهان آن خدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتکاری به تقدیم [۱۵۹ب] رسانیده بودند. هر دو را به زیادتی منصب سرافراز ساختم. رایزایان را به خطاب راجه بکرماجیت که در هندوان خطاب عمده ایست ممتاز ساختم. الحق بنده شایسته قابل تربیت ست. روز شنبه دوازدهم به شکار رفته دویله گاو ماده را به بندوق زدم.

چون از این مرل شکار دوز بود روز دوشنبه چهاردهم چهار گروه پانزدهم کوچ فرموده در منزل موضع کید حسن فرود آمدم روز شنبه پانزدهم سه نیه گاو زدم یکی از آنها که کلانتر بود دوازده من به وزن درآمد در این روز از میرزا رستم عرب خطری گذشت ظاهر آن بندوق را به نشانه سر راست می کرد اول یک تیر می اندازد و باز بندوق را پرمی کند چون تیرش بسیار روان بوده سر بندوق را نکه بر سینه خرد داده غلوه را به دندان زیر می کشد که درست شود و

گروهنگی داشته باشد. قضا را در این وقت قبله به آتش خانه می رسد و بالای سینه جای که سر بندوق نهاده بود مقدار کف دست می سوزد. چنانچه ریزهای باروت در پوست و گوشت فرو می نشیند و خیلی جراحت می شود و الم بسیار به میرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهارنیله شکار شد. سه ماده یله گاو و یک پو کهره یله گاو. روز مبارک شنبه هفدهم دودره کوهی که آشاری داشت و نزدیک به اردو واقع بود رفته شد اگرچه در این دم آب کمتر داشت اما چشون دوسه روزی پیشتر ممر آب را از بالا بسته بودند و نزدیک به رسیدن من گذاشتند به غایت خوب می ریح ارتفعش بیست گز بوده باشد. از فراز کوه جدا شده می ریزد درین قسم سر راهی غنیمت ست. پیاله های معناد را بر لب آب و سایه کوه خورده شب به اردو آمدم در این روز زمیندار جیت پوری که به انتماس فرزند شاه جهان گناه او را بخشیده شده بود دولت آستان نوس دریاوت.

روز جمعه هفدهم یک نیله گاو و کلان و یک بوکره [۱۶۰ الف] و روز شنبه نوزدهم دوماه شکار شد. چون قراولان عرض کردند که در پرگنه حاصل پور شکار فراوان است اردوی کلانی را در این منزل گذاشته روز یکشنبه بیستم به جمعی زنده های بزرگ به حاصل پور که سه گروه مسافت داشت شتادیم. میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین ابجو که به خطاب عضد الموده اختصاص دارد به منصب هراری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. یادگار حسین قوش بیگی و یادگار قورچی را که به خدمت بنگش تعیین شده اند قیل و رحمت فرمودم. در این تاریخ انگور حسینی ویدانه از کابل رسید به غایت تروتازه آمده بوده. زبان این نیازمند درگاه الهی از ادای شکر نعمتهای اوقاصر است که با وجود سه ماء مساوت راه انگور کابل در دکن تازه به تازگی می رسیده باشد. روز دوشنبه بیست و یکم سر آس یوز و روز سه شنبه بیست و دوم یک یله گاو و نه سه ماده و روز یکشنبه بیست و سوم یک ماده شکار شد. روز مبارک شنبه بیست و چهارم در کنار نال حاصل پور بر پیاله ترتیب یافت به فرزند شاه جهان و چندی از امرای عظام و بندهای خاص پیاله عنایت شد. یوسف خان پسر حسین خان را که زخامه زادن لایق ترقیت است. منصب سه هراری ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و به ورجداری گوندوانه رخصت فرمودم و به انعام رخصت و قیل سرافرازی یافت. رأی بهاری داس دیوان صوبه دکن به سعادت آستان نوس ممتاز گشت.

روز جمعه بیست و پنجم حارس بارخان را به عنایت علم سر بلندی یافته و خلعت و سپ مرحمت نموده به صوبه دکن رخصت فرمودم. امروز بندوق نمایانی بداختم قصه را در درون دولتخانه درخت کهرنی واقع شده بود قریبه آمده بر سر شاخ بلندی نشست و همین میانه سینه اش به نظر در آمد. بندوق را بر روی دست گرفته در میان سینه او زدم و از جای که ایستاده بودم [۱۶۰ ب]

شاخ بیست و دو گز بود.

روز شنبه بیست و ششم قریب به دو کروه کوچ کرده در موضع جمال پور منزل شد. یک یوز در این روز به ندوق زد. رستم خان که از بندهای عمده فرزند شاه جهان است و از بره پور با جمعی از بندهای درگاه بر سر زمین ران گوندوانه تعیین نموده بود و صدوده زنجیر و یک لک و بیست هزار دویبه پیشکش گرفته. درین تاریخ به آستانه موس رسیدند و از هدواند شجاعت خان به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفر زشد. روز یکشنبه بیست و هفتم شکار بار و جره کردم. روز دوشنبه بیست و هشتم یک نیله گاو کلان و یک پوکهره شکار شد. نیله دوازده من و نیم به وزن درآمد روز سه شنبه بیست و نهم سه چرخ شکار شد. بهلول مبان و نده یار کو که از خدمت گوندوانه آمده خدمت ملازمت دریافتند. بهلول پسر حسن میانسه الوسی است از افغان. در مبادی حال حسن نوکر صادق خان بود. اما نوکر پادشاه شناس روز آخر در سلك بندهای پادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد و بعد از و پسرانش به مناصب سرفراز گشتند اگر چه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو به جوهر شمشیر روشناس آمدند. برادر کلان در آغاز جوانی و دریمت حیات سپرد و بهلول رفته رفته به منصب هزاری سر بلند یافت. در این وقت که فرزند شاه جهان به برهانپور رسیده او را قابل تربیت دانسته به منصب هزار و پانصدی ذات و هر سوار امیدوار ساخت و چون حال مرا ملازمت نکرده بود بهیار آردوی آستانه موس داشت به درگاه طب فرمودم بی تکلف خوب خانه زایدست. همچنانکه به طنش به حسن و شجاعت آراستگی دارد در صاهرش هم خالی از نمودی نیست. منصبی که فرزند شاه جهان تجویر نموده بود به آتماس او مرحمت شد و خطاب سرانند خانسی سرافراز [۱۶۱ الف] گشت. انده یار کو که تیر جوان مردانه ست و نده لایق تربیت است او را به خدمت حضور مناسب و چنان یافته به درگاه طلب فرمودم.

روز کم شنبه غره ماه آذر به شکر رفته یک نیله گاو به ندوق زد. در این تاریخ از واقعت کشر به عرص رسیدن نوشته بودند که در خانه ابریشم فروشی دودختر دنداندار به وجود آمدند که پشت هردو تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پا هر کدام جدا جدا بودند. اندک زمانی رنده بوده فوت شدند. روز مبارک شبه دوم در کنار تابی که دایره شده بود برم پاله تریب یافت. لشکر خان را خلعت و قیل مرحمت نموده به خدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساختم و منصب او از اصل و اضافه دوهزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بهوکلای عادل خان دومهر کو کب طالع که هر کدام بهورن پانصد مهر دستوری می شود انعام شد. سر بلند خون ر اسپ و خلعت انعام نمودم چون از الله یار کو که هم خدمات شایسته و نردان پسندیده

به وقوع آمده بود به خطاب همت‌خانی سراقراز ساخته خلعت مرحمت شد.

روز جمعه چهار گروه و یکپاؤ کسرج فرموده پرکنه دبکنان محل نزول رایسال اقبال گشت روز یکشنبه هم چهار گروه و یکپاؤ کوچ کرده در قصبه دهار منزل شد دهار از شهرهای قدیم است و راجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستان است در این شهر می‌بوده از عهد او هزار سال بیشتر گذشته و در زمان سلاطین مالوه نیز مدت‌ها حکم‌نشین بوده. وقتی که سلطان محمود تعلق به عزم تسخیر دکن می‌رفت قلعه از سنگ تسراشیده بر فراز پشته اساس نهاده. طاهرش غایت نمود وصفا دارد و درون قلعه از عبارات خالی است فرمودم که عرض و طول و ارتفاعش را مساحت کنند. طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز. ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد. دور بیرون حصار پنجاه پنج طناب بود. عمیدشه غوری مخاطب به دلاورخان که در زمان سلطان [۱۶۱۰ ب] محمود پسر سلطان فیروز پادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه به استقلال داشت در معموره بیرون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده در مقاس در مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود. چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را به تصرف در آورد حواست که این میل را به گجرات نقل نماید کار فرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند بر زمین افتاد و دوپاره شد. یکی از آن هفت و نیم گز و دیگر چهار گز و یکپاؤ. دورش یک گز یک پاؤ است. چون در آنجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان را به آگره برده در صحن روضه حضرت عرش آشیانی نصب کنند که شها چراغ بسالای آن می‌سوخته باشند. مسجد مذکور دودر دارد. برپیش طاق یک در فرفره از نثر بر لوح سنگی نقش کرده نامضمون آنکه عمیدشه غوری در سینه سبب و ثمان نمایه این مسجد را اساس نهاده و برپیش طاق دیگر قصیده نوشته‌اند که این چند بیت از آنجاست نظم.

خدا یگان زمین کو کب سپهر جلال	مدار اهل زمان آفتاب اوج کمال
پناه و پشت شریعت عمیدشه داود	که افتخار کند غور از آن حمیده خصال
معین و ناصر دین نبی دلاورخان	که هرگز ینده خداوند ایزد متعال
به شهر دهار بنا کرد مسجد جامع	به وقت سعد و خجسته به روز فرخ فال
گذشته بود ز تاریخ سال هشتاد و هفت	که شد تمام ز اقبال در گهم آسمال

و چون دلاورخان و دیهت حیات سپرد در آن وقت هندوستان پادشاه به استقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاورخان که جوان رشید صاحب همت بود دانسته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود، بعد از فوت او به حسب تقدیر سلطنت به محمود خلجی پسرخان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و از و به پسرش غیاث‌الدین رسید. و بعد از آن

ناصرالدین پسر غیاث الدین پدر را زهر داده [۱۶۲ الف] برمسند شاهی نشست و ازو به فرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه به محمود مذکور تمام شد. روز دوشنبه ششم بهشکار رفته يك نیله گاو ماده را به بندوق زد. بهمیرزا اشرف الدین حسین کاشغری فیلی عنایت نموده به خدمت صوبه بنگش رخصت نمود. به وادارام خنجر مرصع و مهر صد توله و هشت هزار درب انعام شد. دوشنبه هفتم در تال دهاریك مگر میچ به بندون زدیم با آنکه سربینی و به نظر درآمد و باقی ته اش در آب پنهان بود به قیاس و قرینه میان پشتش زدیم يك زخم تمام شد. مگر میچ از عالم تنگ جانور است و در اکثر آب های هندوستان می باشد به غایت کلان می شود و این چندان کلان نبود. مگر میچ دیده شده که هشت گز طول و يك گز و يك پا عرض داشت.

روز یکم شنبه هشتم چهارونیم گروه کوچ کرده سعدپور منزل شد. در این منزل رودخانه است که ناصرالدین خلجی بالای آنرا پل بسنه و نشیمنها ساخته از عالم کالیاده جایی است و این هر دو بنا اثرهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست. چون در میان رودخانه ساخته شده و جویها و حوضها ترتیب داده اند يك طوری به نظر درمی آید. شب فرمودم که بر دور جویها و آبها چراغان کردند.

روز مبارک شنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت در این روز به فرزند شاه جهان يك قطعه لعل يك رنگه به وزن نه تالك و پنج سرخ که يك لك و بیست و پنج هزار و پوه قیمت داشت باد و مر و اریدا انعام شد. و این لعلی است که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش آشیانی به رسم رونما به من التفات نموده بودند و سالها در سریچ خاصه آن حضرت بود بعد از آن من هم تبرکاً با خود در سریچ می داشتم. قطع نظراً از مالیات و نفاس چون به حسب شگون برین دولت ابد مقرون مبارک و میمون آمده به آن [۱۶۲ ب] فرزند مرحمت شد. مبارک خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و سواد از اصل و اضافه سربلند ساخته به فوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم و به انعام و خلعت و شمشیر و قیل ممتاز گشت به همت خان و رستم خان شمشیر مرحمت شد. به کمال خان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر می باشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم و او دارام که به خدمت صوبه دکن تعیین شده بود به انعام خلعت و قیل و مادایان عراقی سرافرازی یافته و خنجر زر نشان خاصه مصحوب او به سپهسالار خان خانان اتالیق مرحمت شد.

روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار گروه پاو کم کوچ نموده در موضع حلوت نزول اقبال اتفاق افتاد. روز یکشنبه دوازدهم پنج گروه کوچ کرده در پرگنه بد نور منزل

شد. این برگه از زمین پدرم به جاگیر کیشوداس مارو مقرر است و در حقیقت وطن خود و شده عمارات و دغات ساخته ارجمله باولی در سوره اساس نهاده به غایت خوش طرح و ایدام به خاطر رسید که اگر جای باولی ساخته شود به همین طرح باید فرمود که بسازند. اما اقلا دو برابر این باید ساخت. روز دوشنبه سیزدهم به شکر رفته يك نيله گو به بندوق ردم.

ار تاریخی که فیل نور بخت به قیلخانه خاصه آمده است که در دولت خانه خاص و عام می بسته باشند. چون از حیوانات فل را به آب الفت تمام است و با وجود زمستان و سردی هوا از درآمدن به آب محفوظ می شود و اگر آبی نباشد که تواند درآمد آب از مشک به خرطوم گرفته بر بدن خود می ریزد. به خاطر رسید که هر چند فیل از آب محفوظ است و طبع و سه آن مجبول اما یقین که در زمستان از آب سرد متأثر خواهد بود. فرمودم که آب را شیر گرم کرده در خرطوم او می ریخته باشند و روزهای دیگر که آب سرد بر خود می ریخت اثر دغش و لرزه ظاهر می شد و از آب گرم به خلاف آن آسوده و محفوظ گشت. و این تصرف خاصه من است.

روز سه شنبه چهاردهم شش گروه کوچ کرده در مقام سیلگره منزل شد. روز [۱۶۳ الف] کم شبه پانزدهم از دریای مهی گذشته نزدیک و مگه نزول اقبال نمودم شش گروه کسوج واقع شد روز مبارک شبه شانزدهم مقام نموده در سرآبادی که قریب به اردو واقع بود بزم پیاله ترتیب یافت. سر بلندخان را به عنایت علم منازی ساخته و بیل بخشیده به خدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب و از اصل واضحه هزار و پانصدی ذات و هزار و دویصد سوار حکم شد راجه بهیم تر این زمیندار گدشه که به منصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت. راجه بهر حیو زمیندار بکلانه را به منصب چهار هزاری سربلند ساخته به وطن او رخصت فرمودم و حکم شد که چون به ملک خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست به درگاه فرستد که در خدمت حضور می بوده باشد. حاجی بلوچ که سردار قراولان است و نسبت سفت خدمت و بندگی فریم دارد به خطاب حانی سرفراز گشت.

روز جمعه هفدهم پنج گروه کوچ نموده در موضع دهوله نزول فرمودم. روز شنبه هژدهم که عید قربان بود بعد از فراغ قربانی و لوازم آن سه گروه و یکپا کوچ فرموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد. روز یکشنبه نوزدهم قریب به پنج گروه مسافت طی نموده در کنار تال موضع سمر به رایات اقبال برافراشت. روز دوشنبه بیستم چهار گروه و یکپا کوچ کرده برگه (دوحد) محل نزول رایات جلال گشت. این برگه سرحد است میان ولایت مایوه و گجرات تا از بدندور عبور واقع شد تمام راه جنگل و انبوهی درخت و سنگلاخ بود. روز سه شنبه بیست و یکم مقام کردم. روز کم شبه بیست و دوم پنج گروه و یکپا کوچ نموده در موضع دیباو نزول نمودم. روز

مبارك شنبه بیست و سوم مقام فرموده در كنارتال موضع مذکور بزم پباله ترتیب یافت. روز جمعه بیست و چهارم دو نیم كروه قطع کرده در موضع جالوت رایات اقبال برافراشت در این منزل بازیگران ملك كرنالك [۱۶۳ب] آمده قون بازی خود نموده یکی از آنهازنجیر آهنی را که پنج ونیم گز صول و یک سیر و دو دام وزن داشت يك سر آن را در حلق نهاده آهسته آهسته تمام را به مدد آب و رو برد و ساعتی در شكم او بود و بعد از آن بر آورده روز شنبه بیست و پنجم مقام شد. روز یکشنبه پنج كروه کوچ نموده به موضع نیمه فرود آمد. روز دوشنبه بیست و هفتم نیز پنج كروه کوچ کرده در كنار تالی میران نام نزول فرمودم روز سه شنبه بیست و هشتم چهار كروه پاو كم کوچ نموده نزدیک به قصبه صحرا در كنارتال ورود رایات اقبال گشت گل نیلوفر را که به زبان هندی كمودنی گویند به سه رنگ می شود سفید و كبود و سرخ پیش از این كبود و سفید دیده اما سرخ تا حال به نظر در نیامده بود. درین نال سرخ گل یاره سبز رنگ مشاهده شد بی تكلف گلی است به غایت نادر و لطیف چنانكه گفته اند. بیت:

ز سرخی و تری خواهد چكیدن

گل كنول از كمودنی كلانتر می باشد و رنگش سرخ چهره است و من در كشیر كنول صد برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است كه كنول روزی شكفت و شب غنچه می شود و كمودنی به خلاف آن روز غنچه می گردد و شب می شكفت و زنبور سیاه كه اهل هند آن را بهانوره می گویند همیشه برین گلها می نشیند و به جهت خوردن شیر كه در میان این هر دو گل است به درون می رود و بسیار چش و قع می شود كه گل كنول غنچه می گردد و تمام شب بهانوره در آن غنچه می ماند و همی طور در گس كمودنی هم و بعد از شكفتن از میان بر آمده پرواز می كند. چون زنبور سیاه ملازم دایمی این گلهاست شعرای هندی آن را بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سالك نظم كشیده اند. از جمله ناسین كلانوت كه در خدمت پدرم می نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مصنفی مثل از گذشته ارتقشها روی جوان را به آفتاب و چشم كشودن و را به شكفتن گل كنول و بر آمدن بهانوره از میان آن تشبیه داده و در [۱۶۴الف] جای دیگر به گوشه چشم نگرستن محبوب را به حرکت گل كنول در هنگام نشستن بهانوره نسبت کرده.

در این منزل انجیر از احمد آباد رسید اگر چه انجیر برهانیپور بالیده و شیرین می شود اما این انجیر كم دانه و شیرین تر است. ده دوازده بهتر توان گفت روز كم شنبه بیست و نهم و مبارك شنبه سی ام مقام شد و درین منزل سرافراز خان از احمد آباد سعادت آستانوس دریافت. از پیشكشهای او تسبیح مرو رینی كه به یازده هزار رویه خریده بود با درفیل و دو اسب و هفت رأس گاو بهل و چند تقو ز پارچه گجراتی مقبول افتاد و تمه را به او بخشیدم. سرافراز خان نبیره مصاحب بیگ

است که از امرای حضرت جنت آشیانی بود و حضرت عرش آشیایی او را به نام جلش مصاحب - بیگ می خواندند و من در آغاز جلوس منصب او را افزوده به صوبه گجرات تعین فرمودم و چون نسبت خانهدادی موروثی به این درگاه داشب و در خدمت صوبه گجرات هم خود را نگران ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته به خطاب سرافرازخان در عالم سربند گرد نیدم و منصب او به دوهزاری ذات و هزار سوار رسید.

روز جمعه غره دیماه چهار کرده پاو کم کوچ نموده در کنار تال جهسور نزول فرمودم. در این منزل رایمان سردار پیاده های خدمتیه ماهی رو هوشکار کرده آورد. چون طبعم به گوشت ماهی رغبت تمام دارد خصوصاً به ماهی رو هو که بهترین اقسام ماهی هندوستان است و از تریخ عبور گاتی چند انا حال که یازده ماه گذشته با وجود نهیت تفحص بهم نرسیده بود و امروز به دست آمد. به غایت محظوظ شدم و اسپی به رایمان عنایت فرمودم.

اگرچه از پرگنه داهوت داخل سرحد گجرات است عایناً از این منزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر می شود صحرا و زمین نوعی دیگر، مردم به وصفی دیگر، زبانها به روش دیگر. جنگلی [۱۶۴ب] که در این راه به نظر درآمد درخت میوه دار مثل انبه و کهرنی و ثمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر خرد زقوم است. مزارعان بر دو ریزه خویش زقوم نشانیده هر کدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ به جهت آمد و شد گذاشته و چون تمام این ملک به یک بوم است به اندک تردد واژه های که واقع می شود چندان گرد و غبار به هم می رسد که چهره آدم به دشواری به نظر در می آید. به خاطر رسید که احمد آباد را بعد از این گرد آباد باید گفت نه احمد آباد.

روز شنبه دوم چهار کروه پاو کم کوچ کرده در کنار دریای مهی منزل شد. روز یکشنبه سیرم هم چهار کروه پاو کم کوچ کرده در موضع بردله نزول نمودم در این منزل جمعی از منصبداران که به خدمت صوبه گجرات تعین بودند سعادت آستان بوس دریافتند. روز دوشنبه چهارم پنج کروه کوچ کرده چتر سیما نزول رایات جلال اتفق افتاد. روز سه شنبه پنجم پنج و نیم کروه مسافت طی نموده در پرگنه موده رایات اقبال بر افراشت در این روز سه نیله گاو شکار شد. یکی از همه کلانتر بود سیزده من و ده سیر به وزن آمد. روز کم شنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه نریاد منزل شد و از میان قصبه گذشته موازی يك هزار و پانصد روپیه نثار کردم. روز مبارک شنبه هفتم شش و نیم کروه کوچ کرده در پرگنه تیلاد نزول فرمودم. در ملک گجرات کلانتر از این پرگنه نیست. هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج عرق باشد حاصل دارد. معموری قصبه هم خیلی است. در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم، همگی همت

مصرف بر آن است که بهر بهانه فیض به خلق خدا برسد. چون مدارس و سواروی مردم این ملک به عرابه است مرام میل سواروی عرابه شد و تاد و کروه بر عرابه نشستم. اما از گرد و غبار بسیار آزار کشیدم و بعد از آن تا آخر منزل بر اسب سواروی کردم در [۱۶۵ الف] اثنای راه مقر بخان زاحمد آباد رسیده سعادت ملازمت دریافت و یکد نه مروارید که به سی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید.

روز جمعه هشتم شش کروه و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت. کهنایت از بندرهای قدیم است و به قولی بر همان چندین هزار سال ازنای این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتی بود و رجه تربیگ کنوار حکومت این ملک داشته. اگر تفصیل احوال راجه مذکور به شرحی که بر همان می گویند نوشته شود به طول می کشد. مجبلاً چون توبت ریاست به راجه ابهی کنار که نابار و بوده می رسد به قضای آسمانی بلائی در این شهر نازل می شود و چندان گرد و خاک می ریزد که تمام منزل و عمارت شهر در زیر خاک پنهان می گردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و بر می گردد غایتاً پیش از نزول بلائی که راجه آنرا پرستش می کرد به خواهش آمده از این حادثات آگاه می سازد و راجه با عیال خود به جهاز دمی آید و آن بت را با ستونی که در پس بت به جهت تکیه اوداشته بودند همراه می برد قضا را جهازهم از طوفان بلامی کنند. چون مدت حیات راجه باقی بود به مدد همان ستون کشتی وجودش به ساحل سلامت برسد و بازار اده تعمیر این شهر می نمایند و آن ستون را به جهت علامت آبادانی و فراهم آمدن مردم نصب می کند. چون به زبان هندی ستون را استهب و کهنب هردو می گویند. به این نسبت اسهب نگری می گویند و گاه به مناسبت ترنباوتی کهنباوتی نیز می گفتند و کهنباوتی رفته رفته به کثرت استعمال کهنایت شده و این بندر از اعظم بنادر هندوستان است و متصل به جودی از حوضهای دریای عمان واقع شده جهاز به درون جور در نمی آید و در بندر گروه که از توابع کهنایت است و نزدیک به دریا واقع گشته لنگری کنند و از آنجا اسباب را به عرابها انداخته به بندر کهنایت می آورند و همین طور در [۱۶۵ ب] وقت پر ساختن جهاز اسباب در غرابها کرده می برند و به جهاز دمی آرند. پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادر فرنگ به کهنایت آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند. روز یکشنبه دهم غرابها را آراسته به نظر در آوردند و رخصت گرفته متوجه مقصد شدند. روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه بر روی آب سیر کردم.

روز سه شنبه دوازدهم به شکار یوز رفته ده آهو گیرانده شد. روز کمشبه سیزدهم به تماشای قال تارنگ سر سوار شده از میان رسته بازار گذشتم و قریب پنجهزار روپیه

نثار کردم. در زمان حضرت عرش آشیانی انارالله بسرخانه کلیان رای متصدی بندر مذکور به حکم آن حضرت حصاری پخته ازخشت و آهک پردور شهر ساخته و سوداگر بسیار از اطراف آمده در این شهر توطی گزیده اند و خانه های به صفا و منازل نیک اساس نهاده مرفه الحال روزگار به سمری برند. بازاری اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمعیت و کثرت است. در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کالی بود و الحال در این دولت حکم است که از چهل یک زیاده بگیرند و در دیگر بنادر عشور گوین ده یک و هشت یک می گیرند و انواع تکالیف و مزاحمت به تجار و مترددین می رسانند و در جده که بندر مکه است چار یک می گیرند بلکه بیشتر هم و از اینجا قیاس می توان نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و الله الحمد که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق بخشش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب و شمار بیرون است یافته و نام تمغا از قلمرو من بر افتاده. درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بیست ورت مهر و روپیه معمول تنکه کنند. سکه تنکه طلا یک طرف لفظ جهانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷ و حباب دیگر ضرب کهنایت سنه ۱۲ جلوس مقرر شد و سکه تنکه نقره یک رو در میان تنکه جهانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷ و بر دور آن این مصرع [۱۶۶ الف]: ع

به زر سکه زد شاه جهانگیر نظر پرتو

و بر روی دیگر دره بیان ضرب کهنایت و ۱۳ جلوس و بر دور مصرع دوم: ع

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از من دو

در هیچ عهدی تنکه غیر از مس سکه نشده و تنکه طلا و نقره اختراع من است. نامش تنکه

جهانگیری فرمودم.

روز میارک شنبه چهاردهم بهشکش اما انتخاب متصدی بندر کهنایت در محل به نظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزاروپانصدی ذات و چهارصد سوار حکم شد. نورالدین قلی به منصب هزارید ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. روز جمعه پانزدهم بر فیل نوربخت سوار شده بر اسب دو انیدم به غایت خوب دوید. در وقت نگاهداشتن هم خوب می ایستاد و این مرتبه سیوم است که من خود سوار می شوم. روز شنبه شانزدهم را مداس و لدرآ جسنکه به منصب هزاروپانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرافرازد. روز یکشنبه هفدهم به داراب خان اما انتخاب رسید بایزید پارهه فیل عنایت شد. در این چند روز که ساحل دریای شور معسکراقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و ارباب استحقاق و سایر متوطنان بندر کهنایت را به نظر در آورده فراخور حال هر کس اسب و خلعت و خرجی و مدد معاش مرحمت فرمودم و همدرین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین و

دیگر مشایخ که در احمدآباد توطن دارند به استقبال آمده ملازمت نمودند، و چون غرض تماشای دریا و مد و جزر آب بود، در روز تمام مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رابات عزیمت به صوب احمدآباد برافراشت. بهترین اقسام ماهی که در اینجا به هم می رسد نامش عربیت است و ماهیگیران مکرر به جهت من گرفته آوردند. بی تکلف نسبت به دیگر اقسام ماهی که در این ملک می شود لذت ترو بهتر ست. اما بالذات ماهی رو هو نیست دهنه بلکه دهشت توان گفت و از غذا، که مخصوص هل گجرات است کچهری ماجر ه است و آنرا لهدره نیز [۱۶۶ب] می گویند از اقسام ریزه غله است و این غله غیر از هندوستان در دیگر دیار نمی شود و نسبت به سایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان تر، چون هرگز نخورده بودم فرمودم که تیار (آماده) ساخته آورند. خالی از الذنی نیست. مرا خود خیلکی در افتاد. حکم کردم که در ایام صرفیانه که لثرام ترك حیوانی نموده ام (و) از طعامهای بی گوشت می خورم اکثر از این کچهری می آورده باشد. روز سه شنبه مذکور شش کروه و یک پاو کوچ کرده در موضع کوساله منزل شد.

روز کم شنبه بیستم ازیر گتسه بره گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کروه بود. روز مبارک شنبه بیست و یکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت و در همین آب ماهی بسیار شکار کرده به جمعی از بنده های که داخل مجلس شدند قسمت شد. روز جمعه بیست و دوم چهار کروه مسافت طی نموده در موضع بار بچه سعادت نزول تفاق افتاد. در این راه دیوارها به نظر در آمد. از دونیم گز ناسه گز. بعد از تحقیق معلوم شد که مردم به قصد ثواب ساخته اند که چون حملان در راه مانده شوند بار خود بران دیوار نهاده نفسی راست سازند و باز می مسدود غیر به فراغت برداشته متوجه مقصد گردند و این تصرف خاصه گجرات است. بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد. فرمودم که در جمیع شهرها به همین دستور دیوارها از طرف پادشاهی سازند.

روز سه شنبه بیست و سوم پنج کروه پاو کم کوچ نموده کنار تالکا کره محل نزول اردوی کیهان شکوه شد. این تال را قطب الدین محمد تبیره سلطان احمد یابی شهر احمدآباد ساخته و بر دورش زینت پایه زسنگ و آهک نشانده در میان تال باغچه مختصر و یک دست عمارت بنا نهاده و از کنار تال تا عمارت میان پلی سته اند که ره آمده شد باشد و چون مدتها برین گذشته اکثر از هم ریخته و ضایع شده و جایی که قابل نشستن باشد مانده بود. درینولا که مرکب اقبال به صوبه احمدآباد توحه فرمود صفی خان بخش گجرات از سر کار پادشاهی شکست و ریخت آن را مرمت نموده و باغچه آنرا صفاداده عمارتی نومشرف [۱۶۷الف] بر تال و باغچه ساخته بی تکلف منزلتست به غایت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش در افتاد. و در خلعی که بل واقع

است نظام‌الدین احمد که در وقت پدرم يك چندی بخشی گجرات بود یاغی ساخته در کنار تل مذکور. در این وقت به عرض رسید که عبدالله خان به جهت نزاعی که با عابد پسر نظام‌الدین احمد داشت درختهای این یاغ را بریده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامرادی را که خالی از طرفگی و مضحکی نبوده به مجرد آنکه در سستی و بیشعوری حرفی ناملاطمت از روی مطایبه گفته طریق شده به یکی از غلامان خسود اشارت کرده که در همان مجلس گردنش را زده است از شنیدن این مقدمه خاطر عدالت آئین به غایت آشفته گشت و حکم فرمود که دیوانین عظام هزار سوار دوا سپه و سه سپه او را موافق يك اسبه مقرر داشته، تفاوت آن را که هفتاد لک دام می شود از محال جا گیر او وضع نمایند.

مزار شاه عالم: چون در این منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود، فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً يك لك رویه خرج عمارت این مقبره شده باشد. شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان به مخدوم جهانیان منتهی می شود. مردم این ملک را از خاص و عام غریب عتقادی بدیشان است. چنانکه می گویند که شاه عالم احیای اموات می کرده و بعد از آنکه چندین مرده را زنده ساخته بودند پدرش بر این معنی وقوف یافته مانع آمده است که دخل در کارخانه الهی کردن گستاخی است و شرط بندگی نیست. قضا را شاه عالم خادمی داشت و او را فرزند نمی شد و به دعای ایشان حق تعالی پسری به او کرامت فرمود. چون به بیست و هفت سالگی رسید در گذشت و آن خادم گریه وزاری کنان به خدمت ایشان آمده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین يك فرزند بود. چون به توجه شما حق تعالی به من کرامت فرموده بود امیدوارم که با دعای شما زنده شود. شاه عالم لحظه متفکر گشته به درون حجره رفته اند و خادم مذکور به خدمت پسر ایشان که او را بسیار دوست [۱۶۷ ب] می داشتند رفته الحاح وزاری می نماید که شما از شاه التماس کنید که فرزند مرا زنده سازند. پسر ایشان چون خرد سال بوده به درون حجره در آمده در این باب مبالغه می کند. شاه عالم می گویند که اگر شما راضی باشید که به عرض او جان به حق تسلیم کنید شاید التماس من مقبول افتد عرض کرده که در آنچه رضای شما و خواست خدا باشد عین رضای من است. شاه عالم دستهای پسر خود را گسرفته از زمین برداشته اند و روی سوی آسمان کرده گرفته اند که بار خدا یا عوض آن یزغاله این یزغاله را بگیرد. در لحظه پسر جان به حق تسلیم کرد و شاه او را بر بالای پلنگ خود خوابانیده چادری بروی پوشیده اند و خود از حجره برآمده به آن خادم گفته اند که به خانه برو و از پسر خود خبر بگیرد شاید سکه کرده باشد و نمرده باشد. چون او به خانه می آید پسر را زنده می بیند.

مجملاً در ملك گجرات این قسم حرفها بسیار به شاه عالم نسبت می کنند و من خود از سید

محمد که صاحب سجاده یشان است و خالی از فضل و معقولیت نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد او گفت ما هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ایم و به تواتر رسیده و التلم عند الله. اگر چه این مقدمه از آئین خرد و عقل دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام داشت به جهت غرایب نوشته شد و رحلت ایشان از این سرای فانی به عالم جاودانی در سنه هشتصد و هشتاد واقع شد. در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره، و عمارت مقبره ایشان از آثار تاجخان تریپالی است که از امرای سلطان مظفر بن محمود بوده.

روز دوشنبه ساعت به جهت در آمدن به شهر احتیاد شده بسود. روز کم شنبه بیست و چهارم مقام فرمودم. درین ایام خبر بوزه کاریز که قصبه ایست از توابع هرات، رسیده و مقرر است که در خراسان هیچ جا خبر بوزه به نحوی کاریز نمی شود با آنکه یک هزار و چهار صد کروه مسافت است و قافله به پنج ماه می آید بسیار [۱۶۸ الف] درست و تازه آمده و آن قدر آورده اند که به جمیع بنده ها کفایت کند و مقارن این کونله از بنگاله رسیده و با وجود هزار کروه مسافت اکثر ترو تازه آمده چون به غایت مبوه لطیف و نازک است همان قدر که به جهت خاصگی کفاف باشد پیاده های دا کچو کی دست به دست می رسانند، زبان ازادی شکر نعم الهی قاصر است. مصرع:

شکر نعمتهای تو چندان که نعمتهای تو

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید به غایت کلان که یکی ز آن سه درع و هشت طسوطول و شانزده سسو داشت. سهم و دوسر به وزن در آمد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد. روز دوشنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گهری در ساعت مسعود به مبارکی و فرخی متوجه شهر شدم. و هر فیل صورت گنج که از فیلان دوستدار من است و در صورت و سیرت تمام عیار با آنکه مست بود، چون اعتماد بر سواری خود و خوش جلوی او داشتم سوار گشتم. خلقی انبوه از مردوزن در کوچه و بازار و درودیوار بر آمده منتظر بودند، تعریف شهر احمد آباد چنانچه شنیده شده بود به نظر در نیامد. اگر چه میان راسته بازار وسیع و عریض گرفته اند غایتاً دکانها را در خورد و سعت باز رن ساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها باریک و زبون و کوچه و بازار پر گرد و غبار از تال کا کریه نادر و نازک که به اصطلاح آن ملک به هدر گویند نثار کنان شتافتم و به هدر به معنی مبارک است منازل سلاطین گجرات که در درون به هدر واقع بود درین پنجاه شصت سال خراب شده و اثری از آنها نمانده غایتاً جمعی از بنده گان ما که به حکومت آن ملک تعیین شده اند عمارات ساخته اند و در این ولایت از من دو متوجه احمد آباد شدم مقربان منازل قدیم را از سر نو ساخته نشیمنهای دیگر که ضروری بود مثل جهر و که خاص و عام و غیره ترتیب داد.

چون امروز روز وزن مبارك فرزند شاه جهان بود [۱۶۸۱] به رسم معهود اورا به طلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مولود مسعود او به خرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت واهب العطا یا اورا به این نیازمند درگاه خود ارزانی درآید و از عمر دولت برخوردار کند. همدین روز ولایت گجرات را به جاگیران فرزند مرحمت فرمودم. از قلعه مندو نابندر کهنبایت به راهی که آمدم یکصد و بیست و چهار گروه است و بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنبایت ده روز مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا به شهر احمد آباد بیست و یک گروه بود و به پنج کوچ و دو مقام طی شد. محملا از مندو تا کهنبایت و از کهنبایت تا احمد آباد به شریعی که گذارش یافت یکصد و چهل و پنج گروه مسافت به دو ماه و پانزده روز آمدم و در این مدت همگی سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد.

روز سه شنبه بیست و ششم به بدین مسجد جامع که در میان بازار واقع است رفته به چندی از فقرا که آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه به دست خود حیر کردم ایس مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمد آباد است مشتمل بر سردر و در هر طرف بازاری و مقابل دری که به جانب مشرق واقع شده مقبره سلطان مذکور است و در آن گنبد سلطان حمد و محمد پسر و قطب الدین تیرۀ او آسوده اند. طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه ذرع است و عرض هشتاد و نه ذرع. بر دور آن ایوانی ساخته اند به عرض چهار ذرع و سه پاو و فرش صحن از حش تراشیده و ستونهای ایوان از سنگ سرخ است. و مقصوره مشتمل است بر سی صد و پنجاه و چهار ستون و بالای ستونها گنبد داده اند. طول مقصوره هفتاد و پنج ذرع و عرض سی و هفت ذرع است. و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته هر دو بازوی پیش طاق دومساره بر کار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و به جانب دست راست منبر متصل به کنج مقصوره شاه نشین جدا کرده و از میان ستونها به تخته سنگ تراشیده اند و دور آن را تا سقف [۱۶۹۰ الف] مقصوره پنجره سنگ نشانیده اند غرض آنکه چون پادشاه به نماز جمعه وعید حاضر شود با جمعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته ادای صلوۀ نماید و آنرا به اصطلاح آن ملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط به جهت هجوم عام شده باشد و الحق بن مسجد بنایی است به غایت عالی.

روز کم شنبه بیست و هفتم به خانقاه شیخ و حبه الدین که نزدیک به دولخانه بود رفته بر سر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است فائحه خوانده شد. این خانقاه را صادق خان که ز امرای عمده پدرم بود ساخته است. شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد به خلافت او مباحثات کند و ارادت ایشان برها بیست روشن بر یزدگی شیخ محمد غوث و شیخ

وجیه الدین به فضایل صوری و کمالات، معنوی آراستگی داشت و پیش از این به سی سال درین شهر و دیعت حیات سپرده و بعد از آن شیخ عبدالله به وصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته و به غایت درویشی و مرقاض بوده و چون مشارالیه به جوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودی به عالم بقا شتافت و بعد از او برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است و بر سر مزار حدود آبی خود به خدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از دجیه روزگارش ظاهر. چون عرس شیخ وجیه الدین در میان بود يك [۱۶۹] هزار و پانصد روپیه به جهت خرج عرس عنایت شد و هزار و پانصد روپیه دیگر به جمعی از فقرائی که در خانقاه ایشان حاضر بودند به دست خود خیر کردم و پانصد روپیه به پسر شیخ وجیه الدین لطف نمودم همچنین به هر کدام از خویشان و منسوبان ایشان در خور حالت خرجی و زمین مرحمت شد و شیخ حیدر فرمودم که به جمعی از درویشان مستحقان را که معرفی به حال آنها داشته باشد به حضور آورده خرجی و زمین التماس نماید.

روز مبارک شنبه به سیر رستم باری رفته يك هزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم باری به اصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادر شاه مراد به نام پسر خود رستم ساخته بود يك جشن مبارک شنبه را در این باغ کرده به چندی از بنده های خاص پیاله عنایت نمودم و آخر دفعه به باغچه حویلی سکندر که در جوار این باغ واقع است و انجیرش به غایت خوب رسیده بود رفته شد. چون میوه را به دست خود چیدن لذتی دیگر در دست خود نیچیده بودم درین ضمن سرافرزی اوهم منظور بود. بی تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از معنویت نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت سال است که در سلك بنده ها منتظم است. چون فرزند شاه جهان رستم خان را که از عمده های اوست به حکومت احمد آباد مقرر فرموده بود به التماس آن فرزند رستم باری را به مناسبت سسی به او بخشیده شد.

در بن روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایلد سعادت آستانبوس دریافتند يك زن جبریل و نه اسب پیشکش گذراندند. قبل را به او بخشیدم. این زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل به کوهستان رانا واقع است و سلاطین گجرات پیوسته بر سر راجه آنجا لشکر می کشیده اند اگر چه بعضی اطاعت کوتاه می کرده اند و پیشکش می داده غایتاً خود به دیدن هیچکدام نرفته اند و بعد از آنکه حضرت عرش آشیانی فتح گجرات فرموده اند افواج منصور بر سر او تعیین شده، چون خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیری ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار نموده به سعادت، آستانبوسی شتافت و از آن تاریخ در سلك بنده های منتظم است و هر کس به حکومت

احمد آباد تعیین می شود به دیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر می باشد. روز شنبه عرّه ماه بهمن سنه ۱۲ چندرسین که از زمینداران عمده [۱۷۰ الف] ابن ملک است دولت آستانبوس دریافت نه اسب پیشکش گذرانید. روز یکشنبه دوم به راجسه کلیان زمیندارانیدروسید مصطفی و میر فاضل قبل عتاب شد. روز دوشنبه به شکار باز و جره سوار شده قریب به پانصد روپیه در راه نثار کردم. درین تاریخ ناشپاتی زولایت بدخشان رسید.

روزمبارك شنبه ششم بهسیر باغ فتح که دره وضع سیر خیز واقع است ششانه يك هزارو پانصد روپیه در راه نثار کردم و چون مزار شیخ احمد کهتو بر سر راه واقع بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده شد. کهتو نام قصبه ایست از سرکار ناگورو مولد شیخ از آبجاست و شیخ در عهد سلطان احمد که بانی شهر احمد آباد بود، بوده اند و سلطان احمد به ایشان ارادت و احلاص تمام شده و مردم این ملک را عریب اعتقاد است به ایشان و از اولیای کبار می دانند و در هر شب جمعه خلعتی انبوه از وصیع و شریف به زیارت ایشان حاضر می شوند. سلطان محمد پسر سلطان احمد مد کور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان بنا نهاده و متصل به مقبره در ضلع جنوب تلی کلان ساخته و دور این را از سنگ و آهک ریخته بر آورده و انعام این عمارت در زمان قطب الدین و بد محمد مذکور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و در آن گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبوه سلطان مظفر که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند. بیکره در زمان اهل گجرات بیروت برگشته را گویند و سلطان محمود بروتهای کلان برگشته داشته به این نسبت بیکره می گفته اند و متصل به مقبره ایشان گنبد خوانی آنهاست و بی تکلف مقبره شیخ به غایت عمارت عالی و جای نفیس است و از روی قیاس و تخمین پنج لک روپیه صرف این عمارت شده باشد [۱۷۰ ب] الله اعلم بالصواب.

بعد از فراغ زیارت به باغ فتح رفته شد. این باغ در زمینی واقع است که سپه سالار خانخان اتاباق بانو که خود را به مظفر مخاطب ساخته بود، جنگ صف کرده شکست داده از این جهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح باری می گویند.

تفصیل این اجمال آنکه چون به مایمن اقبال حضرت عرش آشیانی ملک گجرات مفتوح گشت و تنو به دست افتاد اعتماد خان به عرض رسانید که پسر قلیانی است چون از سلطان محمود مرزند نماند و از ولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که به سلطنت بر داریم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته چنین ظاهر ساختیم که این پسر سلطان محمود است، سلطان مظفر نام کرده به سلطنت برداشتیم و مردم بنا بر ضرورت قبول این معنی نمودند. چون آن حضرت قول اعتماد

خاندا درین مواد معتبر نداشتند او را و حدودی نهادند و مدتها در میان خواصان خدمت می کرد و توجه به حال او نمی فرمودند. باین اذیت چنان گریخته به گجرات آمد و چنگاه در پناه زمینداران می گذرانید و روزگار به سر می برد تا آنکه شهاب الدین احمدخان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتمادخان را به جای او تعیین فرمودند و جمعی از نوکران شهاب الدین که دلنهاد گجرات شده بودند ازو جدائی گزیده به امید نوکری اعتمادخان در احمدآباد ماندند. بعد از آنکه اعتمادخان به شهر درآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب او نیافتند و تهروری رفتن نزد شهابخان داشتند و به رای ماندن در احمدآباد. چون از همه جهت تهریمی است در دجاره کار در آن دیدند که خود را به نو رسایده او را دست آویز فتنه و آشوب سازند و به این عزیمت ششصد هفتاد سوار از آن حماة نزد تهروری او را لوپنا کانهی که نو در پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تار سیدن به حوالی شهر بسیاری از یدولتان واقعه طلب به او پیوستند و قریب به دوازده سوار زعمول و اهل گجرات جمع شدند. چون اعتمادخان از این [۱۷۱ الف] سانحه و قوف یسافت شیرخان پسر خود را در شهر گذاشته خود به طلب شهابخان که متوجه درگاه شده بود شتافت تا بامد او تسکینی این شورش دهد با آنکه کثر از مردم خوب ازو جدا شده بودند و از نفوذ پیشانی بازماندها نیز حرف بیوفائی می خواند ناچار به رفاقت اعتمه در خان عطف عنان نموده قضا را پیشتر از رسیدن اینها نو به حصار احمدآباد در آمده بود. دولخواهان در سو دشهر به ترتیب صفوف پرداختند و مفسدان از قلعه برآمده بر عرصه کارزار شتافتند و چون فرح اهل ادبار نمودار شد آنچه ادب و کران شهابخان مانده بودند همه به یکبار راه بی حقیقی سپرده به غیم پیوستند و شهابخان شکست خورده به صوب پش که در تصرف بندهای پادشاهی بود شتافت حشم و بنگاه او به غارت رفته و نو به این مفسدان منصبها و خط بها داده بر سر قطب الدین محمدخان که در پرگه برده بود رفت و نوکران مشار لیه نیز به روش نوکران شهابخان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند. چنانچه شرح این وقایع در اکبرنامه مسطور است آخر قطب الدین محمدخان را قول داده به درجه شهادت رسانیده مال و اموال او که برابر خزانه هردی شوکت بود، به تاراج حادثات رفت و قریب به چهل هزار سوار در آن ملک فرصت برگردا و فراهم آمدند. چون صورت واقعه به عرض حضرت عرش آشیانی رسید میرزاخان خلف بیرمخان را با جمعی از بهادران رزمجوی بر سر او تعیین فرمودند و روزی که میرزاخان به حوالی شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمینا هشت نه هزار سوار داشت و نو با سی هزار سوار در برابر آمده عساکر ادبار مآثر خود را ترتیب داد. بعد از قتل و جدال بسیار نسیم فتح فیروزی بر علم دولخواهان و دید و شنو شکست خورده به حال تباه راه ادبار پیش گرفت و

پدرم [۱۷۱ب] به جلدوی این فتح منصب پنجهزاری و حساب خانان و حکومت ملك گجرات به میرزاخان عنایت نمودند و باعی که خانانان در عرصه کارزار ساخته بر کنار دریای سابرمتی واقع است و عمارت عالی باصفه در خود آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیواری از سنگ و آهك در عایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب است و بی تکلف سیرگاه خوبی است. ممکن که برو دولت رویه خرج شده باشد. مرا خود خیلیکی در افتاد. توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغی نباشد. جشن مبارکشبه کرده بدیندهای خاص پیاله عنایت نمودم و شب در اینجا بسر برده آخرهای روز جمعه به شهر آمدم و قریب به هزار رویه در راه نهادند. درین وقت یاغبان به عرض رسانید که چند درخت گز چنپه از بالای صفه که مشرف بر دریا است تو کر مقر بخان بریده است. از شنیدن این حرف خاطر من مشوش گشت و خود توجه تحقیق و بازخواست شدم چون به ثبوت پیوست که این فعل زشت از سر زده حکم فرمودم که هر دو انگشت یهام اورا قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر این است که مقر بخان را درین معنی اطلاعی نبوده والا در همان وقت به سزا می رسانید.

روز سه شنبه ۱۱ کونوال شهر دزدی را گرفته آورد که پیش زین در چند واقعه اورا به دزدی گرفته هر بار عضوی از عصایش بریده بودند. يك رتبه دست و بار دوم انگشت یهام دست چپ و دفعه سیوم گوش چپ و بابت چهارم پی هر دو پا و بار آخر بینی و معنذا ترك كار خود نکرده. دوش به بخانه کاه فروشی به دزدیدن آمده بود و قضا را صاحب خانه خبردار شده اورا می گیرد درد چند زخم کارد به کاه فروش زده اورا هلاک می سازد. درین شور و غوغا خویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند. فرمودم دزد را به خویشان مقتول حواله نمایند تا اورا به قصاص رسانند. ع

هم در سر آن روی که در سردری

روز کم شنبه دوازدهم مبلغ سه هزار رویه به حضرت خان [۱۷۲الف] و معتمد خان سپرده شد که فردا بر سر مزار شیخ احمد کهتو رفته به فقرا و ارباب استحقاق که در آن بقعه توطل دارند قسمت نمایند. روز مبارکشبه سیزدهم به نزل فرزند شاه جهان رفته جشن مبارکشبه در آنجا ترتیب یافت و به جمعی از پندیه های خاص پیاله عنایت شد و قبل بلندس که در قیلان خاصه به جلدی و سبکساری و خوش جلوی امتیاز تمام داشت و با اسب هم خوب می دوید و از قیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی به غایت این را دوست می داشتند. چون فرزند شاه جهان بسیار مایل بود و مکرر انعام نموده بیچاره شده با ساز طلا از زنجیر و غیره بایک ماده قبل در این روز به آن فرزند مرحمت نمودم و يك لك درب به وکلای عادلان انعام شد. درینولا به عرض رسید که مکرر خان و لد معظم خان که صاحب صوبگی او دیسه سرافراز است فتح ولایت خورده کرده

وراجه آنجا گریخته بهراج مهنדרه رفته است. چون ازخانه زادان لایق تربیت بود، منصب او ازاصل واضافه سهزاری ذات و دوهزارسوار حکم فرموده بهعایت نقاره واسپ و خلعت سرافراز ساختم. درمیان سرحد اودیسه و گلکنده دوزمیندار و راجه بودند. یکی راجه خورده دوم راجه مهنדרه. ولایت خورده به تصرف بنده های درگاه درآمد. بعد از این نوبت راجه مهنדרه است و به کرم لپی امید چنان است که قدم همت بیشتر هم بگذارد درینوقت عرضداشت قطب الملک به فرزند شاه جهان رسید که چون ملک من به سرحد پادشاهی قریب شده مرا نسبت بندگی به این درگاه هست امیدوارم که به مکرم خان فرمان شود که دست تصرف به ملک من دراز نسازد و این دلیل است بر جرات و جلالت او که مثل قطب الملک همسایه از او در حساب است. درین تاریخ اکرام خان ولد اسلام خان را به فوجداری فتح پور و نواحی آن سرافراز ساختم و خلعت و فین مرحمت نمودم. چندر سین زمیندار هلود به خلعت واسپ و فیل ممتاز گشت و به لاجپ قاقشال فین عنایت شد و همدین روز مظفر [۱۷۲ب] پسر میرزا باقی ترخان سعادت استابوس دریافت و والد او دختر باره زمیندار کچ بود. چون میرزا باقی به رحمت حق پیوست و ریاست تهنه به میرزا جانی رسید از ترس میرزا جانی پناه به زمیندار مذکور برده از طفولیت تساحال دران حدود گذرانیده درین ولایت که نزول موکب اقبال به احمد آباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود. اگرچه درمیان مردم صحرائی نشونما یافته و از رسم و عادت یگانه است عایتاً چون سلسله ایشان را نسبت خلعتکاری و حقوق بندگی از زمان حضرت صاحب قران انارالله برهانه درین دودمان علیشان ثابت است رعایت حواله و لازم شمرده بالفعل دوهزار روپیه خرجی و خعت عنایت فرمودم و منصبی که درخور حال او باشد مرحمت خواهد شد. شاید که در سپاهگیری خود را خوب سازد. روز کم شنبه به باغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد. یک نخه خوب شگفته بود. درین ملک گل سرخ کمتر شود و در یکجا بقدر غنیمت بود. شقایق زارش بدنبود، انجیر رسیده هم داشت. هر چند نجیر به دست خود چیدم آنکه از همه کلانتر بود وزن فرمودم. هفت و نیم توله به وزن در آمد. درین تاریخ هر اروپا نصد خربوزه کاریز که خان عالم پیشکش فرستاده بود رسید. هزار خربوزه به بنده های که در رکاب حاضر بودند اعام شد و پانصد خربوزه به اهل محل، و چهار روز درین باغ به عیش و کامرانی گذر نیده شب دوشنبه بیست و چهارم به شهر در آمدن از این خربزه چندی به مشایخ احمد آباد عایت شد و باعث تعجب آنها گشت. چه در ملک گجرات خربزه به عایت زبون دیده می شود و از خوردن این خربزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است. روز مبرک شنبه در باغچه بکینه نام که درون دولخانه واقع است و آن یکی از سلاطین گجرات ساخته بر پایه ترتیب یافت و بنده های خاص به ساغرهای لبریر عایت سرخوش

گشتند. يك تحته انگور درين باغچه به کمال رسیده بود. حکم فرمودم که جمعی از بنده‌ها که پیاله خورده تند خوشه‌های [۱۷۳ الف] انگور به دست خود چیده مزه سازند.

روز دوشنبه عره اسفندارمذ از احمد آباد کوچ فرموده رایات مراجعت به صوب ملوه برافراشت و نا دولخانه، که برکنار تال کاگریه ترتیب داده بودند شارکنان شتافتم سه روز درین منزل مقام واقع شد. روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقربحان به نظر گذشت. تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر به آن رغبت نماید، نبود. از همین خجالت پیشکش را به فرزندان خود داد که درون محل گذرانیدند از حواهر و مرصع آلات و اقمشه موازی لك لك رویه قبول نموده تمهرا به او بخشیدم و از اسپان کچھی هم قریب به صدر اس گرفته شد اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد. روز جمعه پنج شش کروه کوچ فرموده برکنار دریای محمود آباد نزول اجلال افتاد. چون فرزند شاه جهان رستم خان را که از عهده بنده‌های اوست به حکومت گجرات می گذاشت به التماس آن فرزند علم و نقاره و خلعت باخبر مرصع عبايت فرمودم. تاحال دایین دولت رسم نبود که به نوکر شاهزاده علم و نقاره و خلعت مرحمت شود. چنانچه حضرت عرش آشیانی با کمال شفقت و مهر بانی که به من داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره به امرای من نمروده بودند. چون توجه و التماس من نسبت به آن فرزند به حدی است که در هیچ مرتبه از مراتب خاطر حوئی او از دست توانم داد و در واقع روز نیست شایسته و به همه رعایت زبینه و در عرفان عمر و دولت بهر جانب که روی همت نهاده آن بهر خاطر خواه من صورت داده، و همدین روز مقربن رخصت وطن یافت.

چون مزار قطب عالم پدر شاه عالم بحاری که در موضع پتوه وقع است بر سر راه وقع بود، خود به آنجا رفته پانصد رویه به مقیمان آن مقام خیر کردم. روز شنبه ششم در دریای محمود آباد به کشتی تشسته شکار ماهی کرده شد. برکنار آب مذکور مقره سید مبارک بخاری واقع است که از امرای عهده گجرات بوده و این عمارت را بعد [۱۷۳ ب] از فرزندش سید میران ساخته و به رعایت گنبدیست عابی و بردور آن حصاری از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته. تحسیناً از دولت رویه بیشتر خرج شده باشد. مقبره‌های سلاطین گجرات که به نظر درآمده هیچ کدام ده يك این نیست. هر چند آنها صاحب بوده اند و این نوکر عايتاً همت و توفیق خداداد است. ع

کزو مانند به گیتی یادگاری

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهی کرده شد. چهار سید ماهی به دام افتاد. از آن جمله يك ماهی بی پولك به نظر درآمد که آنرا سنگ ماهی می گویند. شکمش به عبايت کلان و برآمده

می نمود. فرمودم که در حضور چاک کردند. آزمایش ماهی پولکدار برآمد که تازه فرو برده بود. هنوز تغییری در آن نرفته، حکم کردم که هر دو را وزن کنند. سنگ ماهی شش و نیم سیر به نظر در آمد و آنرا که فرو برده بود، قریب به دو سیر ظاهر شد. روز دوشنبه هشتم چهار گروه و یک پاد کوچک فرموده در موضع موده منزل شد. مردم آنجا تعریف برسات گجرات می کردند. قضا در شب گذشته و امروز تا چاست خیالکی باران شد. گرد و خاک فرو نشست و چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و گل ولای نشود و صحرا سبز و خرم گردد خوب خواهد بود. بهر حال نمونه برسات هم دیده شد.

روز سه شنبه پنج و نیم گروه کوچ کرده در کنار موضع چترسیما نرول اقبال افتاد و در این منزل خبر رسید که ماسنگه سیوره جان به مالکان جهنم سپرده و تفصیل این اجمل آنکه سیوره گروهی است از ملاحده هنوز و همیشه سروپا برهنه می باشند. جمعی مسوی سروریش و بروت می کنند و بعضی می تراشد و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد آنها بر این است که هیچ جانی را آذرده نباید ساخت و طایفه بانب (خوار بار فروش) آنها را پیرو مرشد خود می دانند بلکه سجده و برستش می نمایند؛ و این سیوره ها دوفرقه اندیکی را پد گویند و دیگری را کر نهل مان سنگه مذکور سردار طایفه کر نهل بود و بالچند کلان [۱۷۴ الف] گروه پتا هر دو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند. چون آن حضرت شتار شدند و خسرو گریخت و من از پی او ایغار کردم ری سنگه بر نبه زمیندار بیکانیر که یمن تربیت و نوارش آن حضرت به مرتبه امارت رسیده بود از مان سنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر می گرفت به او می گوید که نهایت سلطنت ایشان تا دوسال است و آن حرف مبہوت به اعتماد این سخن بی رخصت به وطن خود رفت و بعد از آنکه حق جل سبحانه این نیازمند را به کرم خود برگزید و همچنان فتح و نصرت به مسند خلافت متمکن گشتم شرمند و سرافکده به درگاه آمد چند نچه احوال او در جای خود گذارش یافته.

الفصل مان سنگه مذکور در همان سه چهارم به علت جزام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال به زندگانی که مرگ از آن به مراتب بهتر است، در بیک نیر روزگار به سومی برد. درینو لا او را به یاد ورده حکم طلب فرمودم. در انشای راه که به درگاه می آوردند، از غایت توهم زهر خورده جان به مالکان جهنم سپرده. هر گاه نیت این نیازمند درگاه از دی مصروف بر عدالت و خیر باشد، یقین که هر کس در حق من بداندیشد درخور نیت خود جزا خواهد یافت. طایفه سیوره در اکثر بلاد هند می باشند غایتاً در ملک گجرات، چون ممدار سود او خرید و فروخت بر پایه است. سیوره بیشتر می باشند و غیر از پتخانه منازل به جهت بودن و عبادت کردن آنها

نساخته اند که در حقیقت دارالفساد است زن و دختر خود را پیش سیورها می فرستند و اصلاً نجس و ناموس در میان نیست. انواع فساد و بیباکی از آنها به وقوع می آید. باین حکم به احرار سیورها فرمود و فرامین به اطراف فرستاده شد که هر جا سیورها باشند، از قلمرو من بر آورند. [۱۷۲ب]

روز کم شنبه دهم به شکار رفته دوتیله گاو یکی نرو دیگری ماده به بدوق زد. درین روز پسردلورم خان از پتن که به حدی پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت و اسپ کچھی پیشکش گذرانید. به عایت خوش شکل و خوش سواری. ت به ملک گجرات در آمده ایم به این خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده باشد. قیمت هر روزی به حکم شد.

روز مبارک شنبه یازدهم در کنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. جمعی از بنده های درگاه را که به خدمت این صوبه تعیین شده اند مشمول عواطف و نوازش بدریغ ساخته رخصت فرمود. از جمله شجاع خان عرب را به منصب دوهزار و پانصد ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرافراز فرموده نقاره و اسپ و خلعت عنایت شد. و همت خان را به منصب هزار و پانصدی و ششصد سوار سر بلند ساخته خلعت و بیل لطف نمودم کفایت خان که به خدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد هزار و دویصدی ذات و سبصد سوار از اصل و ضافه ممتاز گشت. صفی خان بخشی به اسپ و خلعت سرافراز شد. حراجی عاقل را به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده به خدمت بخش دیگری احداث تعیین فرمودم و به خطاب عاقل خانی امتیاز یافت. و سی هزار درب به وکیل قطب الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد. درین تاریخ فرزند شاه جهان انار و بهی که از فروح آباد به جهت او آورده بودند به نظر گذرانید. تاحال این کلانی دیده نشده بود. فرمودم که وزن کنند. بهی بیست و نه توله و نه ماشه و انار چهل و نیم توله بروزن در آمد. روز جمعه دوازدهم به شکار رفته دوتیله گاو یکی نرو دیگری ماده به بدوق زد.

روز یکشنبه چهاردهم به شیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد و پیه خرجی عایت فرمودم. روز دوشنبه پانزدهم شکار رفته دوتیله گاو به بدوق زد. روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که به مشایعت آمده بودند، مرتبه [۱۷۵الف] دیگر خلعت و خرجی به اراضی مدد معاش لطف نموده رخصت فرمودم و به هر یک از آنها کتابی از کتب بخانه خالصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی و روضه الاحباب مرحمت شد و بر پشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و عنایت نمودن کتاب مرقوم گشت.

درین مدت که شهر احمد آباد به نرول رایت جلال آراستگی داشت نعل شان روزی من

این بود که اهل استحقاق را به نظر در آورده زر و زمین عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بنده های مزاجدان تعیین شده بودند که درویشان و مستحقان را به ملازمت می آورده باشند و به فرزندان شیخ محمد غوث و تبیره شیخ رجبیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هر جا که به گمان داشته باشند به خدمت حاضر سازند و همچنین در محفل چندی از عورات به من خدمت مقرر بودند که ضعیفه ها را به نظر بگذارند و همگی همت مصروف بر آن بودند که چون بعد از سالها من به پادشاهی به طالع فخرای این ملک آمده باشم باید که هیچ حدی محروم نماند و حق تعالی شاهد است که درین عزیمت کوتاهی نکرده ام و هیچوقت از این شغل فارغ نبوده ام. اگر چه از آمدن احمد آباد اصلاً محفوظ نشدم غایتاً خاطر حقیقت شناس را به این خرسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی به نوا رسید.

روز سه شنبه ش نهم کوبک پسر قمرخان را که در برهانپور به لباس فقر درآمده سربه صحرای عربت نهاده بود آوردند و شرح این به رسم اجمال آنکه کوبک نبیره میر عبداللطیف قزوینی است که از سادات سیفی بوده و نسبت خانه زادی مودوثی به این درگاه دارد و از تعینات لشکر دکن بود. گویا روزی چند در آن لشکر به تنگدستی و پریشانی می گذارند. چون مسدتی بود که به اضافه منصب سرامرازی یافته توهم یعنی [۱۷۵] من علاوه می شود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگی به لباس تجرد درآمده سربه صحرای آوارگی می نهند و در عرض ششماه تمام ملک دکن را از دولت آباد و بیدر و بیجاپور و کرناتک و گلکنده سیر کرده بندردایل می رسد و از آنجا به کشتی نشسته در بندر کوه می آید و بندر سورت و بروج و دیگر قصبات را که در سراز واقع بود. سیر نموده به شهر احمد آباد می رسد.

در این وقت زاهد نام یکی از نوکران فرزند شاه جهان او را گرفته به درگاه آورد. حکم فرمودم که باین گران به حضور آورند. چون به نظر در آمد، پرسیده شد که با وجود حقوق خدمت پدر وجد نسبت خانه زادی باعث بی سعادت می چه بود؟ عرض کرد که در خدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمی توان گشت. راستی آنکه پیش از این امیدوار مرحمت بودم و از این که طالع موافقت نکرد ترك تملقات ظهیری نموده سراسیمه دل بروادی غربت نهادم. چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و از آن شلخت فرو آمده، پرسیدم که درین سرگستگی عذر دلخان و قطب الملک و غیره هیچ کدام را دیده؟ معروض داشت که هر گاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحری است یکران لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که از چشمه نیازها لب همت نرسانم و مریده بادی سری که به سجود این درگاه رسیده باشد و به دیگری

فرود آید. از روزی که قدم به وادی غربت نهاده‌ام تا حال وقایع خود را به طریق روزنامه‌چهره بر یاضی ثبت نموده‌ام. حقیقت احوال من از آنجا ظاهر خواهد شد. این حرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات او را طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگی و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیده‌گردیده و به قوت نگزیر عاجز بوده از این جهت خاطر من به او مهربان شد. روز دیگر به حضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بردارند و خلعت و اسب و هزار روپیه خرجی عنایت شد و منصب او از آنچه بود ده‌بارزه اضافه مرحمت نمودم و چندان اظهار لطف و عنایت فرمودم که در مخیله او نگذشته بود و به زبان حال می‌گفت: بیت اینکه [۱۷۶ الف] می‌بینم به دیدار یار یارب یا بخواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

شیوع و با در کشمیر: روز کم‌شنبه هفدهم شش‌کروه کوچ فرموده در مقام ناره سینور نزول اقبال اتفاق افتاد. پیش از این مذکور می‌گشت که در کشمیر اثر و بائی ظاهر شده، درین تاریخ عرض داشت واقعه نویسن آنجا رسید. نوشته بود که درین ملک علت و با اشتد دنمام یافته و کس بسیار تلف می‌شود. به این طریق که روز اول در دسر و تب بهم می‌رسد و خون‌سپاری زینی می‌آید و روز دوم جان به حق تسلیم می‌کنند و از خانه که یکی فوت شد تمام مردم آن‌خانه در معرض تلف می‌آیند و هر که نزد بیماری و مرده می‌رود به همان حال مبتلا می‌گردد. از جمله شخص مرده بود او را بر بالای کاه انداخته شسته‌اند، اتفاقاً گاوی آمده از آن کاه می‌خورد و می‌میرد و بعد از آن سگی چند از گوشت این گاو خورده تمام مرده‌اند و کار بجایی رسیده که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی‌رود. و از غریب آنکه در محله که ابتدای بیماری از آنجا شده بود آتش در گرفته قریب به سه هزار خانه می‌سوزد و در شای طعیان این حادثه صبحی که اهل شهر و محله و مواضع و نوحی بر می‌خیزند شکل مستندیری بر درهای خانه ظاهر شده می‌بینند سه‌دایره کلان بر روی هم و دودایره اوسط و یک‌دایره خرد و دیگر دودایره که میان این ایاض ندارد و این اشکال درهمه خانه‌ها به هم رسیده در مساجد نیز ظاهر می‌گردد. از روزی که آتش افتاده و این شکال نمایان گشته فی الجمله تخفیفی در و با می‌گویند که شده است چون این مقدمه غریب تمام داشت نوشته شد، غایتا به قانون خرد راست نمی‌آید و عقل من قبول این معنی نمی‌کند و العلم عند الله. امید که حق جل‌سبحانه و تعالی بر بنده‌های گناهکار خود مهربان گردد و از این بلیه بالکلیه نجات یابند.

روز چهارشنبه هژدهم دو نیم‌کروه کوچ نموده در کنار آب مهی منزل شد درین روز زمیندار جام‌دولت [۱۷۶ ب] زمین هوس دریافته پنجاه رأس اسب پشکش و صدمه‌هر و صد روپیه

مذکر گذر نید. نامش جیاست و جام لقب است هر کس که حانشین شود او را جام می گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستان است. ملکش بهدریای شور متصل است. پنج شش هزار سوار همیشه می دارد و در وقت کار تاده دوازده هزار سوار سامان توان نمود در ولایت او اسب بسیار بهم می رسد. چنانچه تادو هزار و رویه اسب کچھی خرید و فروخت می شود و به راجه مذکور خلعت عنایت فرمودم. و در همین روز لچهمی نسر این راجه ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است سعادت استانبوس دریافت پانصد مهر نذر گذرانید و به عنایت خلعت و خنجر مرصع سرافراز گشت. نوازش خان پسر معتمد سعیدخان که به حکومت ولایت چونگر تعیین بود به دولت زمین بوس استعمار یافت. روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بیست چهار و نیم گروه کوچ نموده بر کنارتال جهنود نزول نمودم. روز یکشنبه بیست و یکم چهار گروه و پو کم طی نموده کنارتال بدر واله فرود آمده شد. درین روز خبر فوت عظم خان گجراتی که به جهت بیماری در احمد آباد ماسده بود به سامع جلال رسید. او از بندهای مراجدان بوده خدمات یک ازوی می آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات وفوف تمام داشت. خاطر حق شناس از خبر فوت او گرانی پذیرفت.

در تال مذکور گیاهی به نظر درآمد که به مجرد رسیدن انگشت یا سرچوبی به رگهایش نیز بهم می آورد بعد از زمانی از شگفته می گردد و برگش از عالم برگ درخت تهرندی است نامش به عربی شجر الحیوان است و به هندی لجوری می گویند و لاج به معنی حیا است. چون به رسیدن دست و انگشت سر بهم می آرد، ازین جهت به حیا نسبت کرده شده بسی تکلف خالی از غریب نیست و نامش [۱۷۷ الف] را هم نغزک یافته اند و می گویند که در خشکی هم می شود. روز دوشنبه بیست و دوم مقام شد. قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری است که به مردم راهگذری مزاحمت و آسیب می رساند و دریشه که می باشد کله و استخوان چندی از آدمی که نازه خورده بود دیده شد. بعد از دوپهر روز به شکار آن شیر سواری نموده به یک زخم بندوق کاردش ساختم. اگر چه شیر کلانی بود، غایتاً از این هم کلانتر بارها زده شده بود. جمله شیری که در قلعه ماند و زده ام هشت و نیم من بود و این هفت و نیم من به وزن درآمد. یک من از آن کمتر. روز سهشنبه بیست و سوم سه و نیم گروه و کسری کوچ کرده بر لب آب بسایب نزول نمودم. روز کم شنبه قریب به شش گروه طی نموده در کنارتال تبعده منزل شد.

روز مبارک شنبه بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیانه ترتیب یافت و بندهای خاص به ساغر عنایت سرخوش گشته نوازش خان را به منصب سهزاری ذات و دوهزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرافراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم. محمد حسین

سوداگر را که به جهت اتباع اسپان را هوار به بلخ فرستاده بودم درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت زمین بوس دریافت. ز اسپان آورده او یک اسب ابرش به غایت خوش رنگ و خوش نسبت است تا حال به این رنگ ابرش دیده نشده و چند دیگر را هوار خوب آورده بود. بنابراین او را به خطاب تجارتخانه سرافراز نمودم روز جمعه بیست و ششم پنج کروه و یک پاوی طی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لجهمن ترابن عموی راجه کوچ که الحال ملک کوچ را به او عنایت فرمودم اسب عنایت کردم. روز شنبه بیست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام رسود نزول اجلال اتفاق افتاد. روز یکشنبه بیست و هشتم پنج کروه طی نموده کنار قصبه دوحه سرحد گجرات و مالوه است محل [۱۷۷ب] نزول رایات جلال گشت.

پهلوان بهاء الدین برق انداز بچه لنگوری با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکی از توپچیان این بنده لنگور ماده که بچه خود را در سینه گرفته بود در بالای درختی نشسته بود می بیند و آن سنگدل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق می زند به مجرد رسیدن بندوق بچه را ز سینه جدا کرده بر شاخ می گذارد و خود بر زمین افتاده جان می سپرد و در این اثنا من رسیدم و آن بچه را فرود آورده به جهت شیر خوراندن نزدیک به این بز بردم حق تعالی بز را و مهر بان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد و با وجود عدم جنسیت با هم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او برآمده، فرمودم که بچه را ازو جدا سازند به مجرد جدا شدن به آغاز فریاد و می طاقتی کرد و بچه لنگو نیز بی نایی بسیار نمود الفت بچه لنگور به جهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد مهربانی بز با آن بچه جای تعجب بسیار است. لنگور جانور زیست ز عالم میمون غایتاً وی میمون به زردی مایل است و رویش سرخ و موی لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دو چندان از دم میمون دراز است. بنابراین این مقدمه نوشته شد. روز دوشنبه بیست و نهم مقام نموده به شکار نیله گاو رفتم و دو نیله گاو یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم. روز سه شنبه سیم نیز مقام شد. به توفیق حق جل ذکره نخستین دفتر جها نگیر نامه از آغاز جلوس تا آخر سال دوازدهم حسن انجام پذیرفت.

نوروز سیزدهم از جلوس همایون

شب کم شنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعد از گذشتن چهارونیم گهری تحویل حضرت نیر عظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد. تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس این نیازمند درگاه الهی به خیر و خوبی گذشت و سال نو به مبارکی و فرخی آغاز شد. روز مبارک شنبه دوم فروردین ماه الهی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت و سال

پنجاه و یکم از [۱۷۸۱ ف] عمر این نیازمند درگاه ایزدی به مبارکی آغاز شد. امید که مدت حیات درمرضیات الهی صرف شود و نفس بی‌یاد او نگردد. بعد از فراغ وزن به تازگی بزم نشاط ترتیب یافت و بنده‌های خاص به‌ساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند. درین روز آصف‌خان که به‌منصب پنجه‌زاری ذات و سه‌هزار سوار سرافرازی داشت به‌عنایت چهارهزار سوار دواسپه و سه‌اسپه ممتاز شد. دیانت‌خان به‌خدمت عرض مکرر سر بلندی یافت و خدمت توپخانه به‌معمد خان مرحمت فرمود و اسب کچهی که پسردلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تادرولایت گجرات نزول مرکب اقبال تفاق افتاده مثل این اسب به‌سرکار نیامده چون میرزارستم بسیار میل و خواهش نمود و خاطر او را بسیار عزیز داشتیم، به‌عنایت نمودم به‌جام چهار انگشتی از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دودست‌هار (گردن‌بند) مرحمت شد و به‌راجہ لچهمی‌نراین نیز چهار انگشتی ارلعل و عین‌الهریره و زهره و نیلم عنایت فرمودم و مروت‌خان از بنگاله سه‌زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد. شب جمعه فرمودم که دورتال را چراغان کردند به‌غایت خوب شده بود.

روز یکشنبه حاجی رفیق از عراق آمده سعادت آستانوس دریافت و مکتوبی که برادرم شاه‌عباس مصحوب و ارسال داشته بود گذرانید. مشارالیه غلام میر محمد امین قافله‌باشی است، و میر اور زعالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگاری است. مکرر به‌عراق آمد و رفت نموده. به‌برادرم شاه‌عباس آشنا شده در این دفعه از اسپان قبحاق واقمشه نفیس آورده بود، چنانچه از سبهی او چند اسب داخل طوایل خاصه شد. چون بنده کارآمدنی و خدمتگاری لایق عنایتیست به‌خطب ملک‌التجار مخاطب ساختم. روز دوشنبه ششم به‌راجہ لچهمی‌نراین شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانم و ارید به‌جهت حلقه‌گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبه نهم میرزارستم که به‌منصب پنجه‌زاری ذات و سه‌هزار سوار سرافراز بود به‌اضافه پانصد سوار امتیاز یافت.

اعتقاد خان [۱۷۸۱ م] منصب چهارهزاری ذات و هزار سوار ممتاز شد. سرافرازخان به‌منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و چهارصد سوار سرافراز گشت. معتمد خان به‌منصب هزاری و سیصد و پنجه سوار سر بلندی یافت. به‌اتیرای سنگدلان و فدائی‌خان اسب صدمه‌ری عنایت شد. چون صوبه پنجاب به‌حفظ و حراست عتقاد لدوله مقرر است حسب‌الالتماس او میر قاسم بخشی احدین را که نسبت سلسه ایشان دارد به‌حکومت صوبه مذکور سرافراز فرمودم و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار و خطاب قاسم‌خانی مرحمت شد پیش ازین به‌راجہ لچهمی‌نراین اسب عراقی عنایت نموده بودم. درین تاریخ فیل و اسب ترکی بخشیده و رخصت صوبه بنگاله

فرمودم. جم به انعام کمر شمشیر مرصع و تسبیح مرصع و قیل و دو اسب یکی عراقی و دیگری ترکی و خلعت سرافرازی یافته رخصت وطن شد. صالح برادرزاده آصف خان مرحوم را به منصب هزاری و ششصد سوار ممتاز ساخته رخصت صوبه بنگاله فرمودم و اسبی به مشرالیه مرحمت شد.

درین تاریخ میرجمله از عراق آمده دولت زمین بوس ریاست مشرالیه از سادات معتبر اصفهان است. و سلسله آنها در عراق همیشه عزت داشته اند. الحال برادرزاده او میررضی در خدمت برادرش شاه عباس به منصب صدارت اختصاص دارد و شاه صمه خود را به او نست کرده. میرجمله پیش ازین به چهارده سال از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب الملک به گلکنده رفته بود. نامش محمد امین است و قطب الملک او را میرجمله خطاب داده و مدت دوسال مدارخلیه او بوده صاحب سامان شده و بعد از آنکه قطب الملک مذکور و دیعت حیات سپرده نو بت ریاست به برادرزاده او رسید، به میرسلرکی که خاطر خوا و باشد نکرد. میررخصت گرفته به وطن خود شنافت. و شه نادر نسبت میررضی عزتی که مردم صاحب سامان را در نظرها می باشد، به میرمذکور توجه و شفقت [۱۷۹۱ الف] بسیار ظاهر فرموده و او نیز پیشکشهای لایق گذرانده مدت سه چهار سال در عراق بسر نموده و ملکیها بهم رسانیده، چون مکرر معروض گشت که از اراده خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده به درگاه طلب فرمودم مشارالیه به مجرد رسیدن فرمان ترك تعطلات نموده جریده روی خلاص به درگاه نهاده درین تاریخ به عز بساط بوس مقتخر گشته دوازدهم رأس اسب و نه تفوز قماش و دو انگشتری پیشکش گذرانید. چون از روی عقیده و اخلاص آمده مشمول عواطف و مراحم ساخته بالفعل بیست هزار درویش خرجی و خلعت عنایت شد. و درین روز خدمت پیشگیری احدیان از تغییر قاسم خان به عنایت خان مرحمت فرمودم. خواهجہ عاقل را که از بنده های قدیم است به خطاب عاقلخانگی سرفراز ساخته اسب عنایت فرمودم.

روز جمعه دلاورخان اردکن آمده سعادت آستان بوسی دریافت صدمهر و هزار درویش نذر گذرانید. باقرخان فوجدار صوبه ملتان به منصب هشتصدی ذات و سید سوار سرافراز گشت. تجار تخان و باهوی زمیندار صوبه ملتان به انعام قیل ممتاز شدند. روز شنبه یازدهم به عزم شکار قیل ازدوحد کوچ نموده در موضع کره باره نزول اجلال افتاد. یکشنبه دوازدهم موضع سبجارا ورود موبک منصور گشت. از اینجا دو حد هشت گروه است و تاشکارگاه یک و نیم گروه. شکار قیل: صبح روز دوشنبه سیزدهم با جمعی از بنده های خاص به شکار قیل متوجه شدم. چراگاه قیل در کوهستان واقع است و شب و فراز بسیار دارد. گذار پیاده به صعوبت میسر است پیش ازین جمعی کثیر ز سوار و پیاده به طریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند

و بیرون جنگل بر فراز درختی بجهت نشستن من تختی از چوب ترتیب داده در اطراف آن هر چند درخت دیگر نشیمنها بجهت امرا ساخته بودند، و دوست فیل نیز [۱۷۹ ب] با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته و برهرفین دوفنر فیلیان از قوم جریه شکار فیل مخصوص بآنها است، نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرایی از اطراف جنگل رانده به حضور بیاورند تا تماشای شکار کرده شود. فصار در وقتی که مردم از اطراف جنگل در آمدند از انبوهی درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت ترتیب قمر غبر جا نمود. فیلان صحرایی سراسیمه به هر طرف روی نهادند، و دوازده زنجیر فیل از نروماده به این ضلع افتادند، چون بیم آن بود که مبادا بدر روند و بهی خانگی را پیش کرده هر جا یافتند بستند، اگر چه فیل سیار به دست نیامد، غایتاً دوفیل نفیس شکار شد به غایت خوش صورت و اصل و تمام عیار. چون کوهی را که در میان جنگل واقع است و این فیلان در آنجا می بودند را کس پھاری می گویند یعنی دیو کوه به این نسبت راون بیروبان بیر که نام دیوهاست این هر دوفیل را نام کردم.

روز سه شنبه چهاردهم و گمشنبه پانزدهم مقام فرمودم. شب سار کشبه شانزدهم کوچ نموده کره باره نزول اقبال اتفاق افتاد. حاکم بیگ که از خانه زادان درگاه است به خطاب حاکم خان سراقراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه به سنگرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد. چون گرما اشتداد [۱۸۰ الف] دشت و سواری روز متعذر بود، کوچ به شب قرار یافت. روز شنبه هژدهم در پرگه دوحد منزل شد.

روز یکشنبه نوزدهم حضرت بیراعظم علیه بخش عالم به شرف خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود. درین روز حشن عالی ترتیب داده بر تخت مراد جلوس نمودم. شاهنواز خان را که به منصب پنجهزاری ذات و سوار سر فرازی داشت به عدایت دوهزار سوار دواسپه و سه اسپه ممتاز ساختم. خواجه ابوالحسن میر بخشی به منصب چهار هزار ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سر بلندی یافت.

چون احمد بیگ کابلی که به حکومت کشمیر سراقرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت نبت و کشتوار نماید و آن وعده منقضی گشت و این خدمت زو به نصرام نرسید، باین بر این او را معزول ساخته دلاور خان کاکر را به صاحب صوبگی کشمیر سر بلندی بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم، و او نیز خط تعهد سپرد که در عوض دو سال فتح نبت و کشتوار نماید. بدیع پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود که در سلطانپور داشت آمده آستانپور دریافت. قاسم خان را به عنایت خنجر مرصع و فیل سراقراز ساخته به خدمت صوبه پنجاب رخصت فرمودم. شب سه شنبه بیست و یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان

مؤکب اقبال به صوب احمد آباد معطوف داشت.

چون ز شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار می کشیدند و نارسیدن به آگره مسافت بعید قطع بایستی نمود بخاطرم گذشت که ایام زمستان و موسم (باران) بدارالخلافة آگره توجه فرمایم چون تعریف برشکال ملك گجرات بسیار شنیده می شد و شهریت احمد آباد را نسبی به مندو نبود. آخر رای به بودن احمد آباد قرار گرفت. و از آنجا که حمایت و حراست ایزد حق سیحانه همهجا و همه وقت حاقض و تدبیر این نیازمندست مقارن این حال خبر رسید که در آگره اثر و بانی ظاهر شده و مردم بسیار تلف می شود. بنا بر آن مسخ عزیمت آگره که به لاهم غیبی در خاطر پر تو افکنده بود، مضمم گشت. جشن مبارکشبه بیست و سیوم در منزل جالود ترتیب یافت. پیش ازین صابطه سکه چنان بود که بر يك روی ذراسم مرا نقش می کردند و بر روی دیگر نام مقام و ماه و سنه حلول. درین ولا به خاطر رسید که بحای ماه، صورت برجی را که به آن ماه منسوب باشد، نقش [۱۸۰ ب] کنند، مثلاً در ماه فروردین صورت حمل و در اردی بهشت شکل ثور و همچنین در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج را نوعی نقش کنند که حصرت نیراعظام از آن طالع باشد و این تصرف خاصه من است و در حال شده بود، و درین روز اعتقادخان به عنایت علم سرافرازی یافت. به مروت خان که از تعینات صوبه بنگاله است، نیز علم مرحمت شد.

شب دوشنبه بیست و هفتم در موضع بدرو له از پرگنه شهر نرول اقبال اتفاق افتاد. در این منزل آواز کوبل شنیده شد. کوبل مرغی است از عالم زاغ، عیت در حثه خورد. هر دو چشم زاغ سیاه می باشد و از کوبل سرخ ماده او خالهای سفید دارد و نر سیاه یک رنگ است و نر او به غایت خوش آواز می باشد بلکه آواز او را با آواز ماده هیچ نسبتی نیست و کوبل در حقیقت بلبل هند است همچنانکه مستی و شورش سل در بهار می باشد، مستی و آشوب کوبل در در آمدن برسات که بهار هندوستان است می شود و نالنداش به غایت دلنشین باشد و آواز مستی و مقارن است به رسیدن انبه و اکثر بردرخت انبه می نشیند، و از رنگ و بوی انبه محظوظ است، از غرایب آنکه کوبل خود بچه از بیضه بر نمی آورد و در وقت بیضه بهادن هر جا آشیانه زاغ را خالی می یابد بیضه او را به مقدار شکسته بیرون می اندازد و خود بحای آن بیضه می نهد و می رود. زاغ آنرا بیضه خود تصور نموده بچه بر می آورد و پرورش می دهد و این امر عجیب را من خود در الله آباد مشاهده نموده ام.

شب کیشبه بیست و نهم در کنار دریای مهی منزل شد و جشن مبارکشبه سی ام در محل ترتیب یافت. دو چشمه در کنار دریای مهی ظاهر شد. به غایت آب صاف داشت. چنانچه اگر دانه

خشخاش هم درو بیفتد تمام ظاهر می شود. تمام آن روز به همراهی اهل محل گذر نیده شد. چون منزل دلکش بود فرمودم که بر لب هر چشمه صقه بستند. روز جمعه سی و یکم در دریای مهی شکارهایی کرده شد و ماهیهای کلانی پولکدار بدام افتاد و به حسب به فرید شاه جهان حکم شد که شمشیر خود را بیا زمايد [۱۸۱ الف] بعد از آن به امرا فرمودم که شمشیرهای که در کمر بسته اند بیدازند، شمشیر آن فرزند بهتر از همه برید؛ ماهیان را به جمعی از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد.

شب شنبه غره از دیبهباه از منزل مذکور کوچ فرموده یساولان و تو جهان حکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک بهره واقع است، بیه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیاوند که به دست خود خیر کنم که هم باعث مشغولیت است و هم نامرادان به بیضی می رسند و کدام مشغولی به ازین خود هد بود. روز دوشنبه سیوم شجاعخان عرب و همت خان و دیگر بندهای که از تعینات صوبه گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند. مشایخ و ارباب سعادت که در احمدآباد تسوطن دادند، ملازمت نمودند. روز سه شنبه چهارم کار دریای محمودآباد محل نرول عساکر اقبال گشت، رستم خان را که فرزند شاه جهان به حکومت گجرات گذاشته بود به سعادت زمین سوس سرافراز شد. جشن مبارکشبه ششم در کار نال کا کره ترتیب یافت، ناهرخان که حسب احکم از صوبه دکن آمده به سعادت کورش فرق عزت برافراخت. به فرزند شاه جهان انگشتی الماس از یابت پیشکش قطب الملک که هزار مهر قیمت داشت، مرحمت شد. اتفاقاً در آن الماس سه خط در بر بر یکدیگر و خط منحرف در زیر آن وقع بود. چنانکه نقش الله ظاهر می شد و این الماس را از نو در روزگار دانسته فرستاده بود. حال آنکه رگ و تراش در جو هر عیب ست. لیکن به ظاهر عام فریب بود. معهد از معدنی که معتبرست، نبود. چون فرزند شاه جهان می خواست که از غنایم فتح دکن، یادبودی، بجهت برادر شاه عباس فرستد، این الماس را دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال دارد. درین روز هزار روپیه در وجه انعام بر کهرای باده فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است، و از نقل و سرگذشت احوال آن ملک استحضار تمام دارد، نامش تنه بود یعنی نهال. بخاطر رسید که پیرمردی ر تنه گفتن بی نیست [۱۸۱ ب] است، خصوص الحال که از سحاب مکرم ما سرسبز و بارور شده باشد. بنابرین حکم فرمودم که بعد ازین او را بر کهرای می گفته باشد و بر کپه به زیان هندوی درخت را می گویند.

روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق عره جمادی الاول در ساعت مسعود مختار به مبارکی و فرخی به شهر احمدآباد در آمدیم. وقت سواری فرزند اقبالمند شاه جهان بیست هزار چرخ که

پنجهزار روپیه باشد جهت تئار آورده بود تادردولخانه نذرکنان شتائتم، و چون به دولخانه نزول اقبال فرمودم صره مرصع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت به رسم پیشکش گذرانید، و از بنده هی او که درین صوبه گذاشته بود، نیز پیشکشهای آوردند. به همه جهت قریب به چهل هزار روپیه شده باشد. چون به عرض رسید که خواجه بیگم میرزی صفوی در احمد نگر به جوار مغفرت ایزدی پوسسته خنجر خان را که به فرزندی بر گزیده بود بلکه از فرزندان صلبی گرامی تر می داشت و در حقیقت جو بنشیند خدمت طلب و بنده قابل قریبت ست، به منصب دوهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته حراست قلعه احمد نگر را به عهده او مقرر فرمودم.

درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در میان مردم شایع شد و از اهل شهر وارد و کم کسی مانده باشد که دوسه روری به این محنت مبتلانشده باشد، تب محرق با درد اعضاء بهم می رسد و در عرض دوسه روز آزار تمام می رسند. چنانچه بعد از صحت مدتی اثر ضعف و سستی باقی می ماند. غایت عاقبت بخیرست و ضرر جانی بکسی کم می رسد و از مردم کهنسال که درین ملک توطی دارند شنیده شد که پیش ازین به سی سال همین قسم تبی به هم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوای گجرات زبونی ظاهر شد و ازین آمدن به غایت پشیمان امید که حق حل و علا به فضل و کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد. روز مبرك شمه دوازدهم بدیع الزمان [۱۸۲ الف] پسر میرزا شاه رخ به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار و عدایت علم سرافرازی یافته به خدمت فوجداری سرکار پتن تعیین شد. سید نظام فوجدار لکهنو به منصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت. منصب علی قلی درمن که از تعیینات صوبه هندهار است، به التماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار، هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت سیده و برخان برده به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سر بلندی یافت. زبردستان را به منصب هشتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافراز فرمودم. درین ولا هاشم خواجه ده بندی پنج دست بازطریقون از ماوراءالنهر مصحوب یکی از اقوام خود به رسم بازار ارسال داشته بود. يك دست در ره صایع شد و چهار دست به سلامت در اوجین رسیدند. حکم فرمودم که مسخ پنجهزار روپیه حوا به کس ایشان نمایند که او هر قسم مطاع که مرضی خواجه داند، ابترع نموده برد و هزار روپیه به مشارالیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد دارای ایران به ایلچی گری رفته يك دست بازآشپانی که به زبان فارسی اکه می گویند، پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت بظاهر علامتی که از بازدامی تمیز نکرده، ندارد بعد از پرازدن تفاوت ظاهر می شود.

روز مهاد کنشبه بیستم میرا بوالصالح خویش مرحوم میرزا یوسف خان، حسبالحکم از

دکن آمده سعادت ستا بنوس دریافت. صدروپه نذر و کلکی مرصع گذرانید. میرزا یوسف خان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها، در خراسان همیشه معزز و مکرم بوده اند، و بالفعل شاه عباس صبیح خود را به برادر خود میرابو صالح مذکور نسبت کرده ویدش میرزا الخ خادم باشی روضه امام هشتم است، و میرزا یوسف خان به میامن تربیت حضرت عرش آشیایی به مرتبه امارت و منصب پنجهزاری رسیده بود و بی تکلف خوب امیری بود و نوکر [۱۸۲ ب] را بسیار بتوزو نگاه میداشت و بسیاری از خویشان برگرد او فراهم آمده بودند. در صوابه دکن به رحمت حق پیوست. اگرچه فرزند بسیار از و ماند و نظریه حقوق قدیم رعایتها یافتند، خصوص در تربیت پسر کلاتش نهایت توجه مبذول گشت، و در اندک مدت به مرتبه امارت رسانیدیم غایت زو تا پدر فرق بسیار است.

روز مدرکشیه بیست و هفتم به حکیم مسیح الزمان بیست هزار دربار انعام مرحمت شد و به حکیم روح الله صدره و هزار روپیه عنایت فرمودم. چون مزاج مرا خوب دریافته بود و دید که هوای گجرات به غایت ناسازگار است حکیم مذکور گفت همین که شما در شرب و افجون معتاد اند کم می خواهید فرمود تمام این کوفت شما به یکبارگی بر طرف حواهد شد. همین که من در یک روز هر دو از اینها کم کردم در همان اول روز به من فایده بسیار کرد.

روز مدرکشیه سیوم خرداد ماه قزلباش خان به منصب هزار و پانصدی ذت و هزار و دو بیست سوار اصل و اضافه سرافرازی یافت، عرض داشت گنجیت خان دروغه فیضانه و بلوچ خان قرول بیگی که بحال شصت و نه زنجیر قبل از نروماده شکار شده بود و بعد از این هر چه شود عرض داشت حواهد شد حکم کردم که قبل پرو آنچه بسیار خرد باشد زنه را بگیرند و غیر از این دو قسم از نروماده هر چه به تصرف آید شکار کنند. روز دوشنبه بیست و چهارم مبع دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم به سید محمد صاحب سجده ایشان عذیت نمودم و اسب خاصگی کچهی که از اسپان پیشکش جام بود به راجه نرسنگه دیو مرحمت شد. هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگی که بخدمت شکار قبل تعیین است، انعام فرمودم.

روز سه شنبه بیست و پنجم اثر گرانی و درد سرد خود یافتم و آخر به تب منجر شد شب پیا لهای معتاد را نخوردم بعد ز نیم شب آزار خمار بر محنت تب افزود و نام [۱۸۳ الف] صبح بر بستر میطیدم. آخر روز یکشنبه تب تخفیف یافت و به استصواب حکماء شب ثلثان معتاد پیا له خورده شد و بجهت خوردن شوربای ماش و برنج هر چند تکلیف می کردند و مبالغه نمودند، نتوانستم بخود قرارداد تابصد تمیز رسیده ام یاد دارم که هرگز شوربای بوغان خورده باشم. امید که بعد ازین هم حاجت نیفتد. چون درین دو روز غذا و رد صیعت نشده بود آن چند پیا له را هم نتوانست

برداشت. مجمل دوروز و سه شب به وقه گذشت با آنکه یک شبانروز تب کشیده ام ضعف و بی قوتی
 بحدیست که گویا مدتها صاحب فرسوده ام. اشتها مطلق مانده و به طعام رعیت نمی شود و در
 حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی منظور بوده که در چنین سرزمین بی فیض شهر
 ساخته و بعد از دیگران نیز عمر عزیز خود درین خاکدان به همه چیز گذرانند و هوایش
 مسموم و زهرناش کم آب و ریگ و م و گرد و غبار بحدی که پیش ازین شرح داده شد. آب به نایب
 زبون و ناگوار رودخانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام در سب همیشه خشک می باشد.
 چاهها اکثر شور و تلخ. تالابها که در سواد شهر واقع است به صابون گسازران و غاب شده
 مردم ایان که به قدر سامانی دارند در خانه های خود بر کها ساخته اند و در ایام برسات از آب
 بازان پرمی سازند و تا سال دیگر از آن آب می خورند و مضرت آبی که هرگز هوا باو نرسیده و
 راه برآمد بخازنداشته باشد دیگر از آن آب می خورند و مضرت آبی که هرگز هوا و نرسیده
 و راه برآمد بخازنداشته باشد ظاهرست. بیرون شهر به جای سزه و ریاحین تمام صحرا ز قوم
 زاریست و سبمی که ز روی زقوم و ز بیض آن معلوم. ع

ای تو مجموعه خوبی بجهانم خوانم

پیش ازین احمد آباد را گرد آمد گفته بودم الحال نمی دانم موستان نام نهم یا بیمارستان
 خوانم یا زقوم زار یا جهنم آباد گویم [۱۸۳ ب] که شامل جمیع صفا باشد گر موسم برسات
 مانع بود یک روز درین محنت سرا توقف نمی فرمودم و سبمان و از بر تخت ساد نشسته بیرون
 می شافتم و خلق خسار ازین رنج و محنت خلاص می ساختم. چون مردم این شهر به نایب ضعیف
 دل و عاجزند بجهت احتیاط که مبدا بعضی از اهل ردوبه تعلی و ستم در خانه ملکی آنها فرود
 آید و مرجم حوال فقر و مسکین شوند و قاصی و میر عدل بجهت رودیدگی مسداخته نمایند
 یا چونند به آسستم پیشها بس آمد. از تریخی که درین شهر نزول سعادت اتفاق افتاد با وجود
 حدت و حرارت هوا هر روز بعد از مراعت سعادت دوپهر به جهرو که طرف دریا که هیچگونه
 حایلی و نه ای از درودیوار و اول و چوبدار ندارد بر آمده دوسه ساعت نجومی می نشینم و به
 مقتضی سعادت به فریاد دادخواهان رسیده ستم پیشه ها درخور جرایم و تقصیرات سیاست
 می فرمایم. حتی در ایام ضعف با که دل درد و آلم هر روز به دستور معهود به جهرو که بر آمده تن
 آسائی بر خود حرام داشته ام. ایات

شب نکم دیده بد خواب آشنا

بهر نگهبانی خلق خدا

در سج پندم به تن خورشید

از پی آسودگی جمه تن

به کرم الهی عادت چنان شده که در شبانروزی بیش از دوساعت نجومی شد وقت به

در ح خواب نمی رود و درین ضمن دود پیده منظور است، یکی آگاهی از احوال ملک دوم بیداردلی به یاد حق و حقیق باشد که بن عمر چندروزه ناقص به غفلت بگذرد و چون خواب گرانمی در پیش است این بیداری را که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود. ع

باش بیدار که خواب عجیبی در پیش است

و هم روز که من تب کردم، فرزند، به جان پیوند، شاه جهان تبر تب کرد، و کوفت و نه امیر دانهامید [۱۸۴ الف] و ناده روز به کورشی نتو نسب رسید. روز مبارک شنبه آمده ملازمت نمود به غایت ضعیف و ناتوان به نظر درآمد. چنانچه اگر کسی بگوید نوافقه مید که این کس بیماری یک ماهه بلکه بیشتر کشیده باشد، شکر که عاقبت بخیر گذشت.

روز مبارک شنبه سی و یکم میر جمعه که در بن ولا از ایران آمده و مجملی از احوال او رقم زده کله وقایع نگار شده به منصب هر اروپا نصلی ذات و هزار و دو سوار فریق عرت برافراخت. درین روز رحمت ضعیفی که کشیده بودم بکرنجسرفین و یک رأس اسب و اقسام چهار پا با مقدار از طلا و نقره و دیگر اجناس به رسم تصدق به مستحقان عنایت شد اکثری از بندها درخور مرتبه و پند خویش تصدقات آورده به دند فرمودم که اگر عرض ظهار اخلاص معزاست. معقول نیست و گر از صدق عقیدت ست چه حاجت به آوردن حضور است غایبانه خود به فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند.

روز مبارک شنبه هفتم تبر ماه الهی صدق خان بخشی به منصب دوهزاری و هزار از اصل و ضاعه سرافرازی یافت. اردتجان میر سلمان به منصب دوهزاری دت و هشتصد سوار ممتاز گشت. میر ابوصالح رضوی به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار و خطب رضوی حای و عایت علم و قیل سرافرا شده به صوبه دکن رخصت یافت در بن ولا به عرض رسید که سپهسالار اتالیق خانخانان در تبع این مصرع مشهور گفته ع

بهر يك گل ز حمت صدخار می باید کشید

غزلی گفته و مرز از ستم صفوی و مرز امراء پسر او نیز طبع آزمای شد. کرده اند در بدیهه مصععی بخاطر رسید. بیت.

ساغر می بردخ گلزار می باید کشید بر سیار است می بسیار می باید کشید

از استاد های بزم هر که طبع بطنی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر شد که از مولانا عید الرحمن حامی است و غزل و تمام به نظر درآمد. غیر این مصرع که بطریق [۱۸۴ ب] مثل زبان زده اهل رور در شده دیگر کاری ساخته و به غایت ساده و هموار گفته.

در این تاریخ خیر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید و پسران او که از خانه زادان
 این درگاه اند و اثر رشد و کار طلبی از ناحیه حوال آنها ظاهر بود. به صاحب مناسب
 سرافرادی یافته بخدمت صوبه کابل و ننگش تعیین شدند. منصب او دوهزار پانصدی بود.
 پسر کلانش به منصب هزاروی و سه پسر دیگرش به منصب نهصدی ممتاز گشتند. روز مبارک شنبه
 چهاردهم حواجه باقی خان که به جوهر اصالت و نجات و شجاعت آراستگی دارد و یکی از
 تنها نجات برابر به عهد است، به منصب هزار و پانصدی و هزار و سوار از اصل و اضافه و به
 خطاب باقی خانی و علم فرق سرت برافراخت. رای کنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود
 به دیوانی صوبه مالوه مقرر گشت.

داستانهای جفت سارس. درین ولا جفت شدن سارس که تا حال دیده نشده بود و در مردم
 شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده به نظر در آمد. سارس جانور دیست از عالم کلنگ غایتاً
 از کلنگ ده دوازده کلانتر و میان سر پر بندد. پوستی است بر استخوان کشیده و از پشت چشم
 تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ می باشد و اکثر در صحرا جفت جفت بصری برند و احیاناً
 خیال خیل هم به نظر در می آیند. وجوه آنها از صحرا آورده در خانه ها نگاه می دارند و با مردم
 انس می گیرد. لقضه جفت سارسی است در سر کار من که لیلی و محنون نام نهاده ام روزی یکی
 از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها با هم جفت شدند. حکم فرمودم که هرگاه
 در اراده جفت شدن داشته باشد مرا آگاه سازند هنگام سقیده صبح آمده عرض کرد که باز
 می خواهند جفت بشوند در لحظه خود بجهت تماشا شتافتیم مدد پاهای خود را راست گذاشته
 پاها را بندک خم [۱۸۵ الف] کرد، نراول یک پای خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد
 بعد از آن پای دوم را از لحظه بر پشت او نشسته جفت شد. آنگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته
 نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه گرد ماده گشت ممکن که بیضه نهاده بچه هم بر آرند و از
 الفت و محبت سارس با جفت خود نوله های غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون به تو تر رسیده
 و غرایب تمام دارد نوشته می شود ز حمله بیام خان که از خانه زدان این درگاه است و از فن
 شکار قراولی و قوف تمام دارد عرض کرد که روزی به شکار رفته بودم سارسی نشسته یافتیم
 چون نزدیک تر شتافتیم از حای خود برخاسته روان شد از رفتار او اثرضعفی و المی ظاهر
 گشت تا جائی که نشسته بود رفتم استخوان چند بامشتی پریه نظر در آمد که در زیر خود گرفته
 نشسته بود بر دور آن دام چیده خود را به گوشه کشیدم. خواست که به جای خود آمده بشیند
 پایش بدام مضبوط شد. پیش رفته گرفتم به غایت سبک به دست در آمد. چون یک دیدم در سینه
 و شکم و اصلاً پرنمانده بود گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا

اثری از گوشت نمانده مشت پری با استخوانی حمد به دست درآمد ظاهر شد که جفتش مرد و از فراق او بدین روز نشسته. ایبت

بگذاخت تن ار هر دل افروز مرا افروخت چو شمع آه جان سوز مرا
روز طربم سیاه شد چون شب غم بنشانند فراق تو بدید روز مرا

و همت خد که از بنده های خوب من است و سخن و اعتماد را می شاید نقل می کرد که در پر گه دو حد جفت سارسی بر کرد تال به نظر درآمد و از بند و قچیان من یکی را زد و همانجا سرش را بریده پاك ساخت قضارا در آن منزل دوسه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته در آن گرد و پیش می گشت و فریاد و فغا می کرد و مرا از یقرا دی او دل به درد می آمد و غیر [۱۸۵] از ندامت چاره نبود. و چون از آن منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنج روز بران مقام عبور افتاد. از متوطنان آنجا اول حال و خاتمت حوال آن سارس پرسیدم. گفتند که در همان دودوز جان دو هنوز اثری از استخوان و پروبال او برجاست من خود به آنجا رفتم دم نوعی که گفته بودند نشان یافتیم و ازین عالم نقلها در میان مردم بسیار است که نوشتن آنها طولی نداشت. روز شنبه شانزدهم خبر فوت را و شنکر که از تعینات صوبه بهار بود به عرض رسید و مان سنگه پسر کلان او به نصب دوهزاری ذات و ششندسوار سرافراز گشت. و دیگر فرزندان و اقوام او به اضافه منصب سرافراز شدند و به متابعت و مأمور گشتند. روز مبارک شنبه بیست و یکم فیل باون بیرشکار خاصه که به جهت رام شدن در پر گه دو حد گذاشته شده بود به درگاه رسید. حکم فرمودم که نزدیک به چهره و که طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در فیلخانه حضرت عرش آیینی کلانتر از فیل درجن سال که مدتی سر حلقه فیلان خاصه بود. به نظر در نیامده. ارتفاع آن چهار درع و سه و نیم پا و اگر رسمی بود که هشت ذرع و سه انگشت شرعی باشد و با فعل در فیلان سرکار من از همه کلانتر پهلوان عالم گجرات است که عرش آشیانی خود بدولت شکار فرموده بودند و سر حلقه فیلان من است ارتفاعش چهار درع نیم پا و است که هفت ذرع و هفده انگشت شرعی باشد که شرعی به عرض بیست و چهار انگشت آدم مساوی الخلق قرار یافته و گز الهی به عرض چهل انگشت است. درین تاریخ مظفر ح که به خدمت صاحب صوبگی ولایت تهنه سرافراز بود. ساعات آستان بوس دریافت صدمهر و صدرو پیه نذر و موازی بلك رویه از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرایید. در این روز خبر رسید که حق جل سبحانه تعالی به روزند پرویز پسر زصبه مففوری شاه مراد کرامت فرمود. امید که قدمش [۱۸۶ الف] بر این دولت مبارک باشد.

روزی کشته بیست و چهارم رای بهاره دولت آستان بوس دریافت. در ملک گجرات

کلاتر از بن زمینداری نیست . ملکش بهدری شور پیوسته است بهاره و جام زیك جدا اند . ده پشت بالاتر بهم می‌رسند . غایتاً بحسب ملك و جمعیت و اعتبار بهاره ارجام در پیش است می‌گویند که بهدین هیچ يك از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود ، جنگ صف کرد و شکست بفریح محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر قلعه جوهر کر و ملك سورته شناختند که مخاطب به سلطان مظفر بود و خود را وارث ملك می‌گرفت و بدلت تبه در پناه زمینداران روزگار بر می‌برد . بعد از آنکه جام به افواج مصور جنگ کرده شکست خورد تنه پناه رای بهاره آمد خان اعظم نور از رای بهاره طلب نمود . مشارالیه چون تب مقومت بالشکر منصوره بداشت نورا سپرد و به این دولتخواهی ز خدمات افواج قاهره محفوظ ماند . در آن دفعه که احمد آباد به ورود موکب اقبال راستگی یافت و به زودی کوچ شد او به ملازمت نرسید و زمین او هم خیلکی راه داشت فرصت تفریق مقتضی عین افواج نبود . چون بحسب اتفاق راه مراجعت و قع شد درین دفعه فرید شاه جهان راجه بکر ماجیت را با فوجی از بندهای درگاه بر سر او تعیین فرمود او نجات خود را منحصر در آمدن دانسته خود را به سعادت آستانبوس رسانید و دوستانه روپه نذر و صد اسپ پیشکش گذراند . غایتاً از اسپان او یکی آچنان نبود که خاطر پسند باشد . عمرش ز هفتاد و هشتاد زیاده به نظر در می‌آید و خود می‌گوید که نود سال دردم در حواس و قوی به ظاهر تنوری نرفته از مردم او پیری سرناسی به نظر در آمد که موی ریش و بروت و ابروی سفید شده می‌گوید که ایام طعولیت مرا رای بهاره یاد دارد و در پیش او کلان [۸۶ ب] شده ام .

در این تاریخ ابوالحسن مصور که به خطاب نادر زمانی سرافراز است مجلس حلوس مرا در دیساجه جهانگیر نامه کشیده به نظر در آورد . چون سزادر تحسین و آفرین بود مورد الطاف بکران گشت . بی اغراض کارش به عیار کامل رسیده و تصویر او زکار نامهای روزگار است و درین عصر عدیل و نظیر خود ندارد و اگر امروز استاد عبدالحی و استاد بهزاد در صفحه روزگار می‌بودند انصاف کرد او می‌دادند . پدرش آفرضای هروی بود که در زمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته و او را نسبت خانه زادی به این درگاه است غایتاً کار او را به هیچ وجه آشنائی و مسامت به کار پدرش نیست بلکه از يك عالم نمی‌توان گفت و مر نسبت به احوال تربیت بسیارست و از صفر سن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش به این درجه رسیده و الحق نادره زمان خود شد و همچنین استاد منصور نقاش که به خطاب نادر اعصری ممتاز است در فن نقاشی یگانه عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو تن ثالث خود ندارند . ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن : مرا ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجائی رسیده که

از استادان گذشته و حال کار هر کس به نظر در آید سی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلاطیست بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل بر چند تصویر و هرچهره کاری یکی از استادان باشد می توانم با ف که هرچهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمم که صل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته

شب یکشنبه سی و یکم تیر ماه باران عظیم شد و تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهی به شدت هرچه تمامتر بارید و تا شانزده روز پیوسته ابرو باران بود . چون این ملک ریگ بوم است و بناهایش در غایت ذبونی عمارت بسیار و ساده اساس حیات [۱۸۷ الف] جمعی از پا در آمد . از موطنان این شهر شنیده شد که مثل باران امسال یاد نداریم که در هیچ سته شده باشد . رودخانه صابر متی ، گرچه بظاهر پر آب می نماید غایتاً اکثر جاها پایاب ست و قبل خود همیشه آمد و رفت می کند و همین که یک روز امساك باران شد اسب و آدم نیز پایاب می گذرند سرچشمه این رودخانه در کوهستان ملک دانا واقع است . از کویوه کر کره بر می آید و یک ونیم کروه طی نموده زنه میر پور می گذرد و در اینجا این رودخانه را دریای واکل می گویند و چون سه کروه از میر پور گذشت صابر متی می نامند . روز مبارک شنبه دهم دی بهاره به عنایت فیل نروماده فیل و خنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت زرد و زمرد نیلم سرافرازی یافت .

پیش از این اتابق جان سبازخان خدمت سپه سالار حسب الحکم هوجی به سرکردگی پسر خود امرالله به جانب گوند وانه به جهت گرمی کن الماس بر اکر که در تصرف پنجو زمیندار خاندیس است . تعیین نموده بود . در این تاریخ عرض داشت اورسید که زمیندار مذکور مقومت بالشکر منصور زیاده از اندازه مقدور خویش دانسته کان را پیشکش نمود و داروغه پادشاهی به ضبط آن مقرر گشت . الماس آنجا به اصالت و نقاست از سایر اقسام الماس امتیاز دارد و نوزد جوهریان به غایت معتبر است و همه يك اندام بهتر و برتر میو شد و دوم کن کو کره که در حدود ملک مهار واقع است و الماس آنجا از کان بر نمی آید . رودخانه ایست که در ایام نرسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن رامی بندند و چون سیل از روی بند گذشت و آب کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کارند به رودخانه در آمده الماس بر می آرند و الحال سه سال است که این ملک به تصرف اولیای دولت ابدق بن در آمد و زمیندار آنجا مجوس است غایتاً آب آن سرزمین به غایت مسموم ست و مردم [۱۸۷ ب] بیگانه در آنجا نمی تواند بسر برد . سیوم در ولایت کر ناک متصل به سرحد قطب الملك در بیجا کروه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است و الماس آنجا اکثر بخته بهم می رسد .

روز مبارک شنبه دهم ناهرخان به منصب هرا و پانصدی دات و هزار سوار سرافرا از گشت

ویک نجیر فیل به اوعات شد مکتوب خان داروغه کتابخانه به منصب ششصدی سر بسدافت چون حکم فرموده بودم که شب برات بر دورتال کانکره چراغان ترتیب نمایند خنجرهای روز دوشنبه چهاردهم ماه شعبان به قصد تماشای آن توجه فرمودم اطراف تال را با عمارت میان بنافوس الوان و قسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشیازها ترتیب داده بودند به غایت چراغان عالی شد و با آنکه پیوسته در این مدت ابرو باران بود به عنایت الهی اول شب هوا صاف شد و اثری از ابر نماند و بر حسب دلخواه تماشای چراغان میسر گشت و بدههای خاص به ساغر نشاط خوشوقت گردیدند و حکم کردم که شب جمعه بار به همین دستور چراغان کنند و از غرایب اتفاقات آنکه تا آخر روز مار کشته هفدهم هم متصل بارندگی بود و در وقت روشنی چراغ باران ایستاد و تماشای چراغان خاطر خواهد شد. درین روز عتمه، الدوله یک قطعه نبلم قطبی در غایت نفاست و یک نجیر فیل بی دندان با یراق نقره پیشکش نمود. چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقرر شد.

در کنار تال کانکره سنپاسی که از مرناشان طایفه هودند کلبه درویشانه ساخته منزوی بود، چون خاطر همواره به نصیحت درویشان راغب است بی تکلفا به ملاقات او شتافتم و زمان ممتد صحبت او را دریافتم. خالی از آگهی و معقولیت نیست و بر آئین دین خود از مقدمات صوفیه و قوف تمام دارد و ظاهر خیردار و عروش اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش [۱۸۸ الف] گذرانیده توان گفت که ازین طایفه بهتر از وی به نظر نیامده. روز دوشنبه دست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق پیش نشسته امده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یک بیضه نهاده روز سیوم بیضه دوم نهاده. این جفت سارس را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال دسر کار مانده القصه بعد از پنج ماه و نیم سال جفت شدند و تا یک ماه جفت می شدند و در بیست و یکم ماه امرداد که به اصطلاح اهل هندساون گویند بیضه نهاده امده تمام شب تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده ایستاده پاس می دارد و چنان آگه می شد که هیچ حانداری در مجال آن نیست که نزدیک او نتوان گذشت. یک مرتبه راسوی کلان نمودار شد به شدت هر چه تمامتر به جاب او دویده نارسو خود را به سوراخ نرساید دست از وی باز نداشت، و چون بر اعظم جهان را به مور خویش نورانی ساخت نر بر سر ماده آمده به مقدار پشت او را می خارده. بعد از آن ماده بر می خیزد و نرمی نشیند و باز ماده نیز به همین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط به جا می آورند که مباد آسیبی به بیضه رسد.

در هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گنجت خسان داروغه و

بلوچخان قراول بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعی از قراولان فرزندان شاه جهان نیز به این خدمت تعیین شده بودند، درین تا بیخ آمده ملازمت نمودند. همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نرو مده شکار شد. هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دو اژده [۱۸۸ ب] ماده. ازین جمله چهل و هفت زنجیر نر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد، قراولان و موجوداران پادشاهی شکار کردند و بیست و شش زنجیر نر و سی و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و فیلانان فرزندان شاه جهان گرفتند. روز مبارکشنبه بیست و چهارم به سیر باغ فتح رفته در روز در آج. به عیش و نشاط گذرانیده شد و آخر روز شنبه به دولتخانه ملاودت اتفاق افتاد.

چون آصف خان به عرض رسانید که باغچه حویلی بنده به عایت سبز و خرم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب لئماس مشارالیه روز مبارکشنبه سی و یکم به منزل او رفتن لحق خوب سر سبز منزلی به نظر درآمد و به عایت خوش وقت گشتم. از جواهر و مریص آلات و اقمشه موازی می و پنج هزار روپیه پیشکش او مقبول افتاد. مضرخان به عایت خلعت و فیل سر فرازی یافته به دستور سبق به حکومت تهنه سرافراز گشت. خواجه عبدالکریم گیلانی که به رسم تجارت از ایران آمده بود و برادرش شاه عباس مکتوبی بسمانصر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند. درین تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عایت نموده رخصت انعطاف ارزاسی فرمودم و جواب کتابت شاه با یادبودی مرسل گشت و خان عالم به فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سرافرازی یافت.

روز جمعه غره شهر یورماه شد روز کمشبه ششم و شب مبارکشنبه باران بارید و از غرایب آنکه روزهای دیگر جفت سارس پنج شش دهم به نوبت بالای بیضه می نشستند و درین شبانروزی که پیوسته باران بود و هوا به قدر برودت شد به جهت گرم داشتن بیضه ها از اول صبح تا نصف النهار متصل نر نشست و از نیم روز تا صباح روز دیگر بیفاصله مده نشست که مبادا از برخاستن و نشستن بسیار برودت هوا تأثیر کند و نم به بیضه ها برسد و ضایع شوند. مجملآ آنکه آدمی به رهنمویی [۱۸۹ الف] غفل ادراک می کند حیوان به مقتضای حکمت ازلی مجبور به آن شده و غریب نر آنکه در او ابل بیضه ها را متصل بهم در زیر سینه نگاه می داشت بعد از آنکه چهارده پانزده روز گذشت در میان بیضه ها به قدر فاصله گذاشت که مبادا از اتصال آنها حرارت به افراط شود و از گرمی بسیار فسد گردند.

روز مبارکشنبه هفتم به مبارکی و خرمی پیشخنه را به جانب آگره برآورده شد. پیش ازین منجمان و اخترشناسان به جهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران به

افراط شد و از رودخانه محمودآباد و دریای مهمی عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر در این ساعت پیشخانه را برآورده روز بیست و یکم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت. چون فرزندان شاهجهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین و الاشکوه بر و از کانگره آن نرسیده بر دمت همسخویش لازم شمرده فوجی به سرکردگی راجه سورج مل پسر راجه به سو و تقی که از بندهای روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود. درین و لا چنان ظاهر شد که فتح این حصن متین به جمعی که پیش از این تعیین فرموده صورت پذیر نیست. بنا بر آن راجه بکرما جیت را که از بندهای عمده اوست به دوهزار سوار موجود از ملازمان خاصه خود و جمعی از بندهای جهانگیر مثل شهید خن لودی و هردی نراین ها داورای پرتهی چند و پسران را چمند و دو بیست نفر بر قایق سوار و به صد نفر توپچی پیاده سوای فوجی که سابقاً فرستاده تعیین فرمود و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته بود مشارالیه تسبیح زمرد که دوهزار رویه قیمت داشت به رسم پیشکش گذرانیده به عنایت خلعت و شمشیر سرافروزی یافته به آن خدمت رخصت شد و چون در آن صوبه جاگیر نداشت [۱۸۹۱] فرزندان شاه جهان برگشته برهانرا که بیست و یک دکان جمع دارد به انعام خود التماس نمود که به جاگیر او مقرر دارد. خواهانته دیوان بیوات که به خدمت دیوانی صوبه دکن مقرر گشته بود به خطاب معتمد خانی و قبل و خلعت ممتاز شده همسخان را به فوجداری سرکار بهروج و آن جلد رخصت فرموده اسپ و پریم و خاصه عنایت نمودم و برگه به جاگیر و مقرر شد رای پسر نهی چند که به خدمت انگره مقرر گشته به منصب هشتصدی و چهارصد و پنجاه سوار و ورق عزت برافراحد.

چون عرس شیخ محمد غوث در میان بود هزار درب به جهت خرج آن به فرزندان ایشان نطقت شد مصطفی مدوانه بیادرا ملک که از تعینت صوبه دکن است به منصب هزار و صدی ذت و سوار و بلندی یافت.

چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه بر بیاض برده شده بود به متصدیان کتابخانه خاصه حکم فرموده و دم که این دوازده سال احوال را یک جلد ساخته سخفای متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرمائیم و به سایر ملاد فرستاده شود که ارباب دولت و صاحب سماعت دستور العمل روزگار خود سازند. روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان تمام نوشته و حمد کرده به نظر در آورد. چون اول نسخه بود که ترتیب یافت به فرزند شاهجهان که ورا در همه چیز از همه فرزندان خود اول می دانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب به خط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام به آن فرزند عنایت شد. مید که توفیق دریافت

ین مطالب که باعث رضا جوئی خالق و دعا گوئی خلق است نصیب و روزی باد.

روز سه شنبه دوازدهم سبجان قبی قراول به سیاست رسید و تفصیل این اجمال آنکه او پس حاجی جمال بلوچ است که از قراولان خوب پدرم بود و بعد از شکار شدن آن حضرت بوکر اسلام خان شده همراه او به پنگاله رفته بود. اورا اسلام خان بایر نسبت خانز دی این درگاه مراعات احوال به راجبی نموده و محل اعتماد دانسته پیوسته در سواری و شکار [۱۹۵ الف] نزدیک به خود می داشت. عثمان افغان که سالها به ترمرد و عصیان در آن صوبه گردانیده خانمست احوال و در اوراق گذشته گذارش یافته چون هر می می قیاس از اسلام خان داشت کس نرد این بی سعادت فرستاده به جهت قتل مقلات می نماید و او تعهد ین کار کرده دوسه کس دیگر را با خود متعلق می سازد و قضا را پیش از آنکه اراده دطل این حق ناشناسی از حیز قوه به فعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه می کند اسلام خان در لحظه آن نمک حرام را گرفته مقید و مجبوس می گردند. القصه بعد از فوت مشار لیه به درگاه آمد. چون برادران و خویشان او در سلك قراولان از نظام دشمن حکم شد که او نیز در زمره قراولان منظم باشد درین وقت پسر اسلام خان به طریق معما عرض کرد که لای خدمت نزدیک نیست و بعد از شک فتن ظاهر شد که چنین مقدمه به او نسبت کرده بودند مع هذا چون برادرانش عرض کردند که محض تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگی ضامن شده از قتل و سیاست او در گذشتم و حکم کردم که همراه بلوچ خان خدمت می کرده باشد با این کرامت و جان بخشی بی سبب و جهت ادرگاه گریخته به جانب آگره و آن حدود رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بوده اورا حاضر سازد. و کسان به تفحص فرستاده و در یکی از مواضع آگره که خالی از ترمردی نیست، جهنده نام برادر بلوچ خان که به تفحص او رفته بود اورا یافت هر چند به ملائمت خواست که به درگاه آورد به هیچوجه راضی نشد و مردم به حمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه جهان به آگره رفته حقیقت را باز نمود. مشارالیه فوجی بر سر آن دیه تعیین فرمود که جبراً و قهراً اورا گرفته بیاورند. مردم آن موضع چوب و برانی دیه و حرا بی خود در آئینه حال مشاهده نمودند. او را به ست دادند و درین تاریخ مسلسل و مقید به درگاه رسید حکم به قتل او فرمودم و میر غضب به سرعت هر چه تاسا تر اورا به سیستانگه برد. بعد از زمانی به اتفاقی یکی از نزدیکان جان بخشی [۱۹۵ ب] فرموده حکم به بریدن پای شد. به حسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم به سیستان رسیده بود. هر چند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت مع هذا حی شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد از این حکم به قتل هر کس شود با وجود تکبید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب اعلمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آن وقت حکم به نجات نرسد ناگزیر به سیستان رسانند.

روزی گذشته دریای سا برمتی عظیم طغیان بود و مورچه‌های کلان کلان بنظر درآمد با وجود بار بهای گذشته هرگز به آد شدت بلکه نصف این نیامده بود. زاول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز، وهی که ی نهاد مردم کهن سال درین شهر توطی دادند عرض کردند که یک دفعه دیگر در ایام حکومت مرتضی خان چنین سیل آمده بود و غیر از آن بخاطر نمی رسد. در این ایام یکی از قضایای معزی که مدح سلطان سنجر و ملک لشعراوی او بوده است، ع افتاد به غایت سلیس و هموار گشته مطلعش این است. بیت

ای آسمان مسخر حکم روان تو کیوان پیر بنده بخت جوان تو
سعید ای زرگر باشی که طمع نظمی دارد، قصیده مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود. این چند بیت از آن قصیده است. بیت

ای نه‌ولک نمونه‌ای ز آستان تو دوران پیر گشته جوان در زمان تو
بخشد دل تو فیض و نجوید سبب چو مهر جانها همه فدای د مهر بن تو
اربع قدرتت فلک يك ترج سبز نداخته بروی هوا باغبان تو
یار چه جوهری تو که ابروخت در ازل جانهای قدسین همه از نور جان تو
بادا جهان به کام تو ای پادشاه عهد در سایه تو خرم شاه جهان تو
ای سایه خدا ز تو پر نور شد جهان بادا همیشه نور خدا سایان تو

روز مبارک شنبه چهاردهم به صله این قصیده حکم فرمودم که سعید را به زر وزن کنند. آخر روز به سیر باغ رسنمای رفتند به غایت سبز و حرم به نظر درآمد وقت شام برگشتی نشسته از اه دریا به دولخانه معاودت نمودم. روز جمعه پانزدهم مسلا اسیری نام پیر مردی از طرف اوداءالنهر آمده سعادت آستانبوس دریافت و چنین به عرض رسید که از قدیمین عبدالله خمان اوربك برده و از ایام حوائی و عفووان نشو و نما تا وقتی که خان شفقار شد در سلك خدمتگاران قدیم و نزدیک انتظام داشته و در خلا و ملا محرم بوده و بعد از گذشتن خان تاحال در آن ملک به آبرو گذرانیده درین ولا به قصار زیارت خانه مبارک از وطن مالوف برآمده خود را به ملازمت رسانیده او را در بود و رفتن مختار ساختم. عرض نمود که روزی چند در خدمت خواهم بود. هزار روپیه خراجی و خیمت مرحمت شد به غایت پیر شکفته روی پر نقل و سخن است. فرزند شاه جهان نیز پانصد روپیه و سروپا لطف کرد.

در میان باغچه دولخانه خرم صفا و حوض و قسع است و بريك ضلع آن صفا درخت مواسریست که پشت بر آن ده می‌تران نشست و چون يك طرف تبه او مقدار ربع گز کاواک شده بدنها بود و فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در آنجا مضبوط سازند که پشت برو نهاده

توان نشست. درین وقت یتیمی بدیده بر زبان جاری گشت بد سنگ تراشان حکم شد که در آن لوح نقش کنند تا به طریق یادگار در صفحه روزگار بماند و آن بیت این است: بیت [۱۹۱ب]

نشیمگاه شاه هفت کشور جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولخانه خاص بازار ترتیب یافت. پیش از این ضابطه چنان بود که اهل بازار و محرفه شهر حسب الحکم در صحن دولخانه دکانها آراسته از جواهر مرصع آلات و انواع مخترعه واقمشه و اقسام امته آنچه در بازارها بفروش می رود حاصر ساخته بنظر درمی آورند و مخطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیاری در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت. می تکلف خوب برآمد و غیر مکرر بود. به جمیع دکانها سیر کرده آنچه از جواهر و مرصع آلات و هر قسم چیزی خوش آمد خریدم و زهر دکان متاعی به ملا اسیری انعام شد. و چندان جنس بداورسید که از ضبط آن عاجز بود روز مبارک شنبه و یکم شهر یورماه الهی سنه سیزده جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از گذشتن دو نیم ساعت نجومی به مبارکی و فرخی رایات عزیمت به صوبه دارالخلافه آگره برافراشته شد و از دولت خانه نانال کانگریه که محل نزول رایات اقبال بود به دستور معهود نثار کمان شد فتم. در همین روز جشن وزن شمسی منعقد گشت و به حساب سنه شمسی سال پنجاهم ادمعمر این نیازمند درگاه ایزدی به مبارکی آغاز شد و به ضابطه مقرر خود در به طلال و دیگر اجناس وزن فرموده و روارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشای چراغان نموده در حرم سرای دولت به عیش و عشرت گذر نیده شد. روز جمعه بیست دوم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سادات را که درین شهر توطن دارند، حاضر سازند که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین وتیره گذشت و هر شب تا آخر مجلس خود بر سر پا ایستاده به زبان حال می گفتم. ابیات

خداوند گادا توانگر توئی	توانا و درویش پرور توئی
نه کشور گشایم نه فرماندهم	یکی از گدایان این درگاهم
تو بر خیر و نیکی دهم دسترس	و گرنه چه خیر آید از من بکس
منم بندگان را خداوندگار	خداوند را بنده حق گذر

جمعی از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند و التماس مدد معاش داشتند درخور استحقاق هر یک زمین و خرجی مرحمت شده کامیاب خواهش گردانیدم. شب مبارک شنبه بیست و یکم سارس یک بیچه برآورد و شب دوشنبه بیست و پنجم بیچه دوم. مجملایک بیچه بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و شش روز برآمد. در جثه از بیچه قاز ده پانزده کلاستر یا برابر بیچه طاوس یک ماهه توان گفتم. ششمش نهم رنگ است. روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش

ملخه‌های خرد را به منقار گرفته گاه مثل کبوتر می‌خوردانیده و گاه به دروش مسرغ درپیش بچه می‌انداخت کسه خود بپچیند. اگر ملخ ریزه بود درست می‌گذاشت و اگر کلاتر بعضی را سه‌پاره و بعضی را سه‌پاره می‌کرد تا به فراغت بچه‌های او تواند خورد. چون بسیار میل دیدن آنها داشتیم حکم فرمودم که به احتیاط تمام چنانچه آزاری و آسیبی به آنها نرسد به حضور بیاورند و بعد از دیدن باز فرمودم که به همان باعجه درون دولتخانه رده به محافظت تمام نگاه دارند. هر گاه نقل و حرکت توان فرمود به ملازمت خواهند آورد. درین روز حکیم روح‌الله به انعام هزار روپیه سرافر زدند. یدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود آمده ملازمت نمود. روز سه‌شنبه بیست و هشتم ارنال کانگریه کوچ کرده در موضوع گنج منزل گردیدیم. روز یکشنبه بیست و هشتم برکنار دریای محمود آباد که ایزک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد. چون آب و هوای احمد آباد [۱۹۲ ب] بسیار ریون بود، محمود بیکره به استصواب حکماء بر ساحل دریای مذکور شهری اساسی نهاده اقامت گزیده بود و بعد از آنکه چایانیر را فتح کرد آنها را دارالملک ساخت و تازمان محمود شهید حاکم گجرات اکثر اوقات در اینجا می‌بودند، و محمود مذکور که آخرین سلاطین گجرات است باز در محمود آباد نشیمنگاه خود فر رداد و بی تکلف آب و هوای محمود آباد را هیچ‌نستی به احمد آباد نیست. بجهت امتحان فرمودم که گوسفندی را پوست کنده در کنار تال کانگریه بیاویزند و همچنین گوسفندی را در محمود آباد تا تفاوت هوا صاهر گردد، انصافاً بعد از گذشتن هفت گهری روز در آنجا گوسفند را آویختند چون سه‌گهری از روز مانده به مرتبه متعفن و متغیر گشت که عبور از حوالی آن دشوار بود و در محمود آباد وقت صبح گوسفند را آویختند و تا شام صلا متغیر نشد و بعد از گذشتن يك پهر و نیم از شب تعفن پیدا کرد. مجمل در سواد شهر احمد آباد بعد از هشت ساعت نجومی متعفن گشت و در محمود آباد بعد از چهارده ساعت.

روز مبارک‌شنبه بیست و هشتم رستم خان را که فرزند اقبال‌مند شاه جهان به حکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده به عنایت اسپ و فیل دهرم نرم‌خاصه سرافراز ساخته رخصت فرمودم و بنده‌های جهانگیری که از تعینات صوبه مذکور ند در خود رتبه و پایه خویش به اسپ و خلعت ممتاز گشتند. روز جمعه بیست و نهم شهر یور مطابق غره شوال رای بهاده به خلعت شمشیر مرصع و اسپ خاصه فرق عزت و رافراخته به وطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز به اسپ و خلعت سرفرازی یافتند.

روز شنبه سیام به سید محمود نبیره شده عالم فرمودم که هر چه می‌خواسته باشد بی- حجابانه التماس نماید و بر طبق این سوگند مصحف دادم. مومی الیه عرض کرد که چون [۱۹۳ الف]

به مصحف قسم می‌دهید النّاس مسحی می‌نماید که پیوسته باخود داشته باشم و از تلاوت ثواب برخوردار رسد. بنابراین مصحفی به خط باقوت به قطع مطبوع مختصر که از نفیس و نوادر روزگار بود به میرزا کور عنایت شد و بر پشت آن به خط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام به سید محمد این کرامت به ظهور رسید. نفس الامر آنکه میر به غایت نیک نهاد و معتمد است و به نجات ذاتی و فضایل کسی به اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته و و گشاده پیشانی است. از مردم آن ملک به حوش ذاتی میر کس دیده نشده به شرح و بسط و شان نزول آن مقید نشده به غایت ریخته قرآن را لفظ بالفظ به فوری ترجمه کند و یک حرف بومتی تحت اللفظ نیفزاید و بعد از اتمام آن مصحف را مصحوب فرزند خویش سید جلال روانه درگاه والا سازد. فرزند میر نیز جوانیست به فنون ظاهری و باطنی آراسته و آثار صلاح و سعادت مندی از حیه احوالش ظاهر و میر به فرزندی می‌نازد و لحن شایستگی این دارد و نفل جوانی است.

با آنکه مکرر به مشایخ گجرات موهبت به ظهور رسیده بود، محدداً درخور استحقاق هر يك از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم. چون آب و هوای این ملک به مزاج من ناسازگار بود و حکماء چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد به صواب دید آنها در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض يك هفته به وزن يك پیاله کم کردم. اول هر شب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموع آن چهل [ب ۱۹۳ الف] و پنج توله باشد شراب مزوج معتاد بود لحدل شش پیاله هر پیاله شش توله و سدها شه که در کل سی و هفت و نیم توله باشد خورده می‌شود. از بدایع و قایع آنکه پیش ازین به شانزده هفده سال در آن آباد باخدای خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسين رسد ترك شکار تبر و مندوق نموده هیچ جاننداری را به دست خود آزرده نسازم و مقربخان که از منظوران محفل قدس بود از این نیت آگاهی داشت. القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده و آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفسم تنگی کرد و آزار بسیار کشیدم در آن حالت به لهام غیبی از عهدی که باخدای خود کرده بودم به یاد آمد و عریضت سابق در خاطرم تصمیم یافت و باخود قرار دادم که چون سال پنجاهم به آخر رسد و مدت وعده بسر آید به توفیق الله تعالی روزی که به سعادت زیارت عرش آشیانی و امان الله یرهانه مشرف گردم استمداد همت از یو اطن قدس و اطن آن حضرت جسته دلی از ان شغل یازدارم. به مجرد حضور این نیت در خاطر دفع آن کلفت و آزر دگی شد و خود را تازه و خوشوقت یافتم و زبان را به حمد و سپاس ایزد جل شانه و شکر مواهب او چاشنی بخشید. امید که توفیق میسر گردد. بیات

چه خوش گفت فردوسی پاك زاد كه رحمت بر آن تربت پاك ساد
ميازار موری كه دانه كش است كه خان دارد و جان شیرین خوش است

روز مار کشنه چهارم مهرماه الهی سید کبیر و بخترخان و کلای عادلخان را که پیشکش او به درگاه آورده بودند رخصت انعطاف ارزانی داشتیم. سید کبیر به خلعت و خنجر مرصع و اسب سرافرازی یافت و بخترخان به اسب [۱۹۴ الف] و خلعت و اوربسی مرصع که اصل آن ملك درگردن می آویزند ممتاز گشت و مبلغ شصت هزار درب خرجی به هر دو انعام شد و چون عادلخان مکرر به وسیله فرزند اقبالمد شاه جهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود، شبیه خود را بایک قطعه اهل گران بها و قبل خاصه به مشارالیه عایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان صادر گشت که زوالات نظام الملك به سرجا و هر قدر تواند تصرف نمود به انعام او مقرر باشد و هرگاه کومک و مساعد خواسته باشد شاهنوازخان فوجی آراسته به کومک او تعیین نماید و در زمان سابق نظام لمدک که کلاترین حکام دکن بود و همه او را به کلاتی قبول داشتند و برادر مهین می دانستند درین و لا چون عادلخان مصدر خدمات شایسته گشت و به خطاب والای فرزندی شرف اختصاص یافت و به سری و سرداری تمام ملك دکن بسد مرتبه ساختیم و بجهت شبیه این رباعی به خط خاص مرقوم گشت. رباعی

ای سوی تو دایم نظر رحمت ما آسوده نشین به سایه دولت ما
سوی نوشیه خورش کردیم روان نامعی ما بینی از صورت ما

فرزند شاه جهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که ارخان زادن خوب این درگاه است و از صغرسن در خدمت آد فرزند کلان شده بجهت رسانیدن نوید مراسم جهانگیری به موافقت و کلای عادلخان نزد و فرستاده. همدرین روز میرجمله به خدمت عرض مکرر عرف عرت بر ابراخت. چون گفت حان دیوان صوبه گجرات را در هنگامی که به دیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود و از سامان افتاده بنا بر این مبلغ پانزده هزار روپیه به انعام او مرحمت شد. درین و لا دو حلد جهانگیر نامه ترتیب یافته به نظر گذشت یکی را چند روز پیش ازین به مدار الملکی [۱۹۴ ب] اعتماد الدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دبگیری را به فرزندی آصف خان عایت نمودم.

روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیر قلیخان از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و انامی چند از حاصل کان کوکره آورده گذرانید، چون در آن صوبه رجهانگیر قلیخان خدمت شایسته به ظهور نرسیده بود و معدالک مکرر به عرض رسید که چندی از برادران و خویشان او در آن ملك دست تسلط و تعدی دراز ساخته بندهای خدا را زحمت و آزار می رسانند

و هر کدام خود را حا کسی تراشیده جهانگیر فی خان را تمکین نمی نهند. بنا بر این به قمر بخان که بنده قدیم لخدمت مزاج دان است فرمان به دستخط خاص صادر گشت که به صاحب صوبگی بهادر سراج از و ممتاز بوده به مجرد رسیدن فرمان قضا جریان بدان صوب شتابد. از الماسهایی که ابراهیم خان فتح جنگ بعد از فتح کن مذکور به درگاه ارسال داشته بود جلد قطعه به جهت تراشیدن حواله حکما کان سرکار شده بود، درین وقت که بهرام به آگره رسیده روانه درگاه می شد خواهجه همان چندی را که تیار شده بود مصحوب او به درگاه فرستاد. یکی از آنها به نقش اسم است و به ظاهر از بیم تمیز نمی توان کرد تا الماس به این رنگ دیده نشده سی سرخ به وزن در آمد جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر مفید و حام عیار می بود بیست هزار روپیه می ارزید.

امسال تا تاریخ ششم مهر ماه الهی ابه خورده شد. درین ملک لیون فراوان است و بالیده می شود و از باغ کانگو نام هندوئی چندایم آورده بودند به عایت لطیف و نالیده یکی ر که از همه کلانتر بود فرمودم که وزن کنند. هفت توله بر آمد، روز شنبه ششم حشن دسهره ترتیب یافت. اول [۱۹۵ الف] اسپان خاصه را آراسته به نظر در آوردند بعد از آن فیلان خاصه ر آراسته به نظر گذرانید. چون دریای مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوی کیهان شکوه عبور توانند نمود و آب و هوای محمود آباد را هیچ نسبتی به دیگر منازل نبود. یازده روز درین سرزمین مقام واقع شد. روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ فرموده در موده نه نزول اتفاق افتاد. خواجه ابوالحسن بخشی را بجای می زبندهای کارگذار و ملاح و خرویه (کشتی رن) بسیر بیشتر فرستادم که دریای مهی ر بن بندند که تا انتظار پایاب نباید کشید و اردوی ظفر قرین به سهولت عبور تواند نمود. روز سه شنبه نهم مقام شد. روز کمشنبه دهم موضع اینه نرول را یات جلال گشت.

در ادایل سارس نرپای بچه خود را به منقار گرفته سرنگون آویزان می ساخت و بیم آن که مباد ز اثر بی مهری شد و ضایع سازد. بنا بر این حکم فرموده بودم که نر را جلد نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند، درین ولا به جهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بی مهری و محبت ظاهر گردد. بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر ز محبت ماده نبود و معلوم می شود که آن ادا هم از روی دوستی بوده.

روزی که شنبه چه ردهم بیز به شکار بوز رفته یازده داس آهو از نرواده گیرانده شد به میرزا دستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که به شکار نیه گاو رفته هر قدر که توانند به بدوق بزنند. هفت داس از نرواده پدر و پسر شکار کردند. چون به عرض رسید که در نواحی

بیرست مردم آزار که به گوشت آدم عادت کرده و آسیب او [۹۵ب] به خلق خدا می‌رسد. فرزند شاه جهان حکم شد که سر او را از بنده‌های خدا کفایت کند، آن فرزند حسب الحکم به بندوق زده شب به نظر در آورد. فرمودم که در حضور یوست کدند. اگرچه به ظاهر کلان می‌نمود چون لاغر بود از بیرهای کلان که من خود انداخته‌ام در وزن کمتر برآمد. روز دوشنبه پانزدهم و سه‌شنبه شانزدهم به شکار نله گاو شتافته هر روز دویله گاو به تفنگ زده شد.

روز مبارکشنبه هژدهم بر کنار نالی که مخیم باد گاه اقبال بود بزم بیاله آراستگی یافت. گل‌های کنول بر روی آب نعلک شکفته بود. بنده‌های خاص به ساغر نشاء خوشوقت گشتند. جهانگیر قلی خان بیست و نجر فیروز صوبه بهار و مروخان هشت و نجر اربنگاله به رسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت. یک فیل از جهانگیر قلی خان و دو قیل از مروخان داخل فیلان خاصه شدند و تتمه به حلقه تقسیم یافت. میرخان پسر میرا بر القاسم نمکین که از خانه زادن این درگاه است به منصب هشتصدی ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. قیام خان به خدمت قراول یگی و منصب ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت. عزت خان که سادات در ره و به مزید شجاعت و کار طلبی امتیاز دارد و از تعینات صوبه بنگش است حسب الامتاس مهت خان صاحب صوبه مذکور به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار فرق عزت سرافراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات به عنایت فیل سرافرازد شده مرخص گشت. باصفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم.

روز جمعه نوزدهم به شکار رفته یک نيله گاو تر زدم در مدب العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نيله گاو تر کلان پران گذاشته باشد، زمامه بسیار می‌گذرد. درین تاریخ [۹۶الف] با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود ز دو پوست از دگداشت به اصطلاح اهل شکار قدیم عبارت ردگام است که پیش و پس نهاده شود. روزشنبه بیست و یکم خود به شکار باز و جره خوشوقت گشته به میرزا رستم خان و داراب خان و میر میران و دیگر بنده‌ها حکم فرمودم که به شکار نيله گاو رفته هر قدر تواند به بندوق بزنند. نوزده رأس از نروماده شکار کردند و ده رأس آهو از هر قسم به یوز گرانده شد.

ابراهیم حسین بخشی صوبه دکی حسب الامتاس خان خانان سپه سالار به منصب هزاری ذات و دو سوار سرافرازی یافت. روز دوشنبه بیست و دوم ز منزل مذکور کوچ واقع شد. روز سه‌شنبه بیست و سیوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین بواحی ماده شیرین سه‌بچه به نظر درآمده. چون نزدیک به راه بود خود به مقصد شکار متوجه گشته هر چهار را به تفنگ زدم و از آنج به منزل پیش شتافته از پنی که به لای مهی بسته شده بود عبور فرمودم.

آنکه درین دریا کشتی نبود که پل نون بست و آب به غایت عمیق بود و تند می گذشت به حسن اهتمام خواجها بوالحسن میربخشی در سه روز پل در نهایت استحکام که طول یک صد و چهل ذرع است مرتب گشت و به جهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاصه را که از فیلان کلان قوی هیکل است با سه ماده فیل از روی پل گذرانیدند. بوعی مستحکم بسته شده قوم (ستون) او از بار فیل کوه پیکر اصلاً متزلزل نگشت.

از زبان معجز بیان حضرت عرش آشیایی انارالله برهانه شنیده ام که می فرمودند که روزی در عتفوان خوانی دوسه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده و با آنکه هوشیار بودم و فیل در عایت خوش جلوی بهار ده و اختیار من می گشت و خود را مست و بیهوش و فیل را بدمست و سرکش و انموده به جانب مردم می دوانیدم. بعد از آن فیل دیگر طلبیده هر دو را به جنگ انداختم و آنها جنگ کان تاسریل که در دریای جمه بسته شده بود شتافتند قضا را آن فیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز یافت ناگزیر بر سمت پل روان شد و فیل که من بر سوار بودم از پی او شناوت، هر چند عتاف اختیار و به دست من بود و به نند اشارتی می ایستاد. به خاطر رسید که فیل را از رفتن [۱۹۶ب] پل باز دارم مردم آن ادا های مستانه را محمول بر سختگی خواهند دانست و ظاهر خواهد شد که نه مست و بی خود بوده ام نه فیل بدمست و خود سرو این اداها از پادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتأیید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را ز تعقیب او باز نداشتیم و هر دو بر روی پل روان شدند و چون به کشتی ترتیب یافته بود هر گاه دستهای خود را بر کنار کشتی می نهاد نصف کشتی به آب می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد و در هر قدم گمان آن می شد که بوند کشتی از هم گسیخته گردد و مردم از مشاهده این حال غریق بهر اضطراب و شورش می بودند. چون حمایت و حراست حق جل، علاوه بر همه وقت حامی و حارس این نیازمند است هر دو فیل در ضمان سلامت از آن پل عبور نمودند.

روز میار کشته یست و پنجم بر کنار آب می بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بنده های خاص که درین قسم مجالس و محفل راه دارند به ساغرهای لبریز و عنایتیهای سرشار کسام دل بر گرفتند. بی تکلف منزلی است به غایت دلنشین. به دو وجه در آن منزل چهار روز مقام واقع شد. یکی خوبی جای، دوم آنکه مردم در گذشتن اضطراب ننمایند.

روز یکشنبه یست و هشتم از کنار آب می کوچ فرمودم. روز دوشنبه باز کوچ اتفاق افتاد درین روز غریب تمشای مشاهده شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمد آباد آورده بودند در صحن دولتحانه که بر کنار تال ترتیب یافته بود با بچه های خود می گشتند. اتفاقاً نروماده هر دو آواز کردند و جفت سارس صحرای آوازی آنها را شنیده از

آن طرف نال فریاد برآوردند و بر اثر آن پرواز کنند آمده بریانر و ماده باماده به جنگ افتادند و با آنکه چند کس استاده بودند اصلاً محاربه و ملاحظه مردم نکردند و حواجه سرایانی که به محافظت آنها مقررند به قصد گرفتن شفته یکی با سر در آویخت و دیگری به ماده آنکه سر را گرفته بود به تلاش بسیار نگاهداشت و آنکه به ماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از چنگ او بدررفت. من به دست خود حلقه دربینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم و هر دو بحا و مقام خویش رفته فر رگرفتند. غیباً هر دفعه که سارسهای خانگی فریاد می کردند آنها نیز در برابر آواز می دادند و هم ازین عالم تسلی آهوی صحرائی دیده شده. در پرگنه کرال به شکار رفته بودم [۱۹۷ لف] و قریب به سی کس از اهل شکار و خدمتکار در ملازمت حاضر بودند. آهوی سیاه باماده آهوی چند به نصر درآمد. یک مرتبه آهوی آهوگیر را به جنگ او سردادیم. دوسه شاخ جنگ کرده پیش من برگشته آمد و دفعه دیگر خواستیم که پنهان بر شاخ آهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود. در این اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب و غرث هجوم مردم به نظر در نیآورده بی محابا دویده آمد دوسه شاخ با آهوی خانگی جنگ در گریز کرده ازین بدررفت.

درین تاریخ خبر فوت عایت خان رسید او از خدمتکاران و بندهای نزدیک بود با آنکه ایمن می خورد در هنگام فرصت و تکب پیاله هم می شد. و نذر فته شفته شراب گشت و چون ضعیف بنیه بود زیاده از حوصله و طاقت خویش از تکاب می نمود. به مرض اسهال مبتال شد و درین ضعیف دوسه دفعه از عالم صرخ غشی بر مزاجش مستولی گشت. حسب الحکم حکیم رکنابه معالجه او پرداخت. هر چند تدبیرات بکار بردن فایده بر آن مترتب نگشت. مع ذلک غریب جوئی به هم رسانیده و با آنکه حکیم مبالغه و تأکید می نمود که در شبان روزی بیش از یک نوبت مر تکب غذا نشود. ضبط احوال خود نمی توانست کرد دیوانه وار خود را بر آب و آتش می زد تا آنکه به سوء القنیه و استسقا مبرگشت و بسیار زبون و ضعیف شد چند روز پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتر به آگره رساند. حکم فرمودم که به حضور آمده و خست شود درین لکی انداخته آوردند. به جدی ضعیف و نحیف به نظر درآمد که موجب حیرت گشت. ع

کشیده پوستی بر استخوانی

بلکه استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهیت اغراق بکر می بردند اما ازین عالم و درینک به این هم تاحان به نظر در نیامده. سبحان الله آدم زنده به این [۱۹۷ ب] هیأت و ترکیب هم می شده این دو بیت سناد درین مقام مناسب افتاد. ایست
سایه من گرم بگیرد پای
تقیامت ندردم برجای

ناله از بسکه ضعف دل بیند

تا بلب چند جای بنشیند

از غایت فرمودم که مصورشیه او را کشند. القصه حال او را بسیار متغیر یافتم گفتم که ز بهار در چنین وقت نفسی از یاد حق غافل ناید شد و از کرم او نومید ناید بود. اگرهنگامان بحشد آنرا دستگاه معذرت و فرصت تدارك بایدهش مرد و اگر مدت حیات پسر آمده هر نفس که بیاد او بر آید غنیمت است و از بازمانده های ذل مغفول ندار و بنگران حوال آنها مباحثه که اندک حق خدمت پیش ما بسیار است و چون از پریستانی او به غرض رسیده بود و هزار روپیه خرج راه باو عایت نموده رخصت کردم روز دوم مسافراه عدم شد روز سه شنبه سی ام کنار آب مانب محل نزول اردوی کیهان پوی گردید.

جشن روز مبارکشنبه دوم آبان ماه الهی درین منزل آراستگی یافت. امان الله پسر مهابت خان حسب الحکم او به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار سرافراز شد. گردهر ولدای سال به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت عبدالله خان پسر خان اعظم به هزاری ذات و سیصد سوار سر بلندی یافت به دلیر خان که از جاگیر داران صوبه گجرات است اسپ و فیل مرحمت نمودم. انان خان پسر شهیار خان کنهو حسب الحکم از صوبه دکن آمده به خدمت بخشیدگری و واقعه نویسی لشکر بنگش سر فرار گشت و منصب او هشتصدی ذات و چهار صد سوار مقرر شد.

روز جمعه سیوم کوچ فرمودم. در این منزل شاهزاده شجاع حکر گوشه فرزند شاه جهان که در دامن عصمت نور جهان بیکم پرورش می یابد و مرا نیست به [۱۹۸ الف] از تعلق خاطر و دل بستگی به مرتبه ای است که از جان خود عزیز می دارم، بیماری که مخصوص اطفال است و آن را ام الصیان می گویند بهم رسانید و زمانی مانند از هوش رفت. هر چند اهل تجربه تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد و بی هوشی او هوش از من ربود. چسبون از مداوای ظاهری نو میبیدی دست داد اردوی خشوع و خضوع فرق نیز به درگاه کریم کلاسار و رحیم بنده نواز سوده صحت او را مسئلت نمودم. درین حالت به خاطر گذشت که چون به خدای خود عهد کرده شده که بعد از اتم سنه خمیسین از عمر این نیازمند ترك شکار بندوق نموده هیچ جاننداری را بدست خود آزرده نسازم، اگر به نیت سلامتی او از تاریخ حال دست از آن کلو بار باز دارم ممکن که حیات او وسله نجات چندین جاندار شود. حق سبحانه تعالی او را به این نیازمند ارزانی دارد. القصه به عزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازین هیچ جاننداری را به دست خود نیاز دارم بکرم الهی کوفت و تخفیف تمام یامت. و در هنگامیکه این نیازمند در بطن والده ببرد به دستوری که دیگر اطفال در شکم هر کت می کنند روزی اثر حرکت ظاهر نشد.

پرسه ران مضطرب و متلاشی گشته صورت حال را به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و در آن یام پدرم پیوسته به شکار یوزمی فرمودند و چون آن روز جمعه بود به نیت سلامتی من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند و تا انتهای حیات برین عریضت ثابت قدم بودند و من نیز متبع آن حضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکردم . مجعلا بجهت ضعف نورچشمی شده شجاع سه روز درین منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی او را عمر صیعی کرامت فرماید .

روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم [۱۹۸ ب] علی تعریف شیر شتر می کرد به خاطر سبک که اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن که نفعی داشته باشد و به مزاج من گوارا افتد . آصف خان ماده ولایتی شیردار داشت قدری از آن شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالی ز شوری نیست به مذاق من شیرین و لذیذ آمد و الحال قریب یک ماه است که هر روز یک پیاله که مقدار نیم کاسه آبجوری باشد از آن شیر میخورم و نفعی که ظاهر شده رفع تشنگی است . و از غرایب آن که دو سال پیش ازین آصف خان این مایه (ماده شتر) را خریده بود و در آن وقت بچه نداشت و اصلاً اثر شیر ظاهر نبود . در این ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد . هر روز چهار سیر شیر گاو و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخورد اومی دهند که شیرش لذیذ و مقید باشد . بی تکلف به مذاق من خبکی در افتاده و گوارا آمده و به جهت امتحان شیر گاو و گاو میش را طلبیده و هر سه را چشیدم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست . فرمودم که چند مایه دیگر را هم از این قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که عذوبت از اثر غذای لطیف است یا در اصل شیر این شتر شیرین است .

روز یکشنبه هشتم کوچ فرمودم . روز مبارک شبیه نهم مقام واقع شد . دولخانه بر کار نال کلانی ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی طرح کشمیر که نشیگاه آن را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود . آخرهای دور بر آن کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابد خان بخشی صوبه بنگش را که به درگاه طلبداشته شده درین روز سعادت آستانبوس دریافته به خدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت . سرامر از خان که از کر مکیان صوبه گجرات است به عنایت اسپ قنچاق خاصه و قبل فرق عزت بر امرارخته رخصت یافت . عزت خان که از تعینات لشکر بنگش است به عنایت غلام سر بلند [۱۹۹ الف] گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میران به منصب دوهزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت روز شنبه یازدهم بر گنجه دوحه محل ورود موكب مسعود گشت .

فرزند شاهزاده او تکذیب: شب یکشنبه دوازدهم بان ماه الهی سیزده از جلوس مطابق

پانزدهم ذی قعدة هزار و بیست و هفت هجری به طالع نوزده درجه میزان بخشیده بیعت به فرزند اقبالند شاه جهان از صبیبه آصف خان گرامی فرزند کرامت فرمود. امید که قدمش برین دولت ابد قرین مبارک و فرخنده باد. سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز کمشبه پانزدهم در موضع ثمره نزول اقبال اتفاق افتاد.

چون التزام شده که جشن مبارک شنبه نامقدور و ممکن باشد در کنار آب و جای با صفا ترتیب یابد. درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت آن داشته باشد نمود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارک شنبه شانزدهم گذشته به سواری فرمودم و هنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال به کهور نزول اجلال واقع شد و آخر روز بزم پیاله آراسته به چندی از بنده های خاص پیاله عنایت نموده. روز جمعه هفدهم کوچ فرمودم. کیشوداس مارو که جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم ازدکن آمده به سعادت زمین بوس سربلندی یافت. روز شنبه هژدهم حوالی رام گنده معسکر اقبال گشت.

چند شب پیش از این سه گهری به طلوع مانده در کره هوا ماده بخار دخانی به شکل عمودی نمود ر شده و هر شب يك گهری پیش از شب دیگر ظاهر می گشت و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد. هر دوسر باریک و میان کنده خم دراز مانند دهره پشت به جانب جنوب و روی به سوی شمال الحال يك پهر به طلوع مانده ظاهر می گردد و منجمان و اختر شناسان قدو قامت او را به اصطربالاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فنکی را به اختلاف منظر سائر است و به حرکت فلك اعظم متحرك و حرکت خاصه نیز در جهت حرکت فلك اعظم درو ظاهر [۱۹۹ب] می شود چنانچه اول در برج عقرب بود گداشته به میزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب بیشتر دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت می کند بر ضعف ملوک عرب و استیلای دشمنان ملوک عرب بر ایشان و العلم عنداله تا تاریخ مذکور بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت شاره نمودار گشت که سرش روشنی داشت و تادوسه گز دمش دراز می نمود. اما دردمش اصلا روشنی و درخشندگی نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه منتفی گردد مرقوم خواهد نمود و از آثار او آنچه بظهور رسد نوشته خواهد شد.

روزی که شنبه نوزدهم مقام کرده روز دوشنبه در موقع سنبل کپهره نزول فرمودم روز شنبه بیست و یکم باز مقام شد. به رشیدخان افغان خلعت و قیل مصحوب رنبا زخان مرحمت نموده فرستادم روز کمشبه بیست و دوم بر گنجه مدنیور مخیم اردوی کیهان شکوه گشت. روز مبارک شنبه بیست و سوم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان به خلعت نادری سرافراز شد. روز جمعه

مقام نموده روز شنبه بیست و پنجم پر گنه نولائی مخیم معسکر اقبال گشت. روز یکشنبه بیست و هشتم در کنار آب جبل نزول فرمودم. روز دوشنبه بیست و نهم برب آب کهنیر منزل شد. روز سه شنبه بیست و هشتم سوادبلده اوجین مورد رایات فیوژی گردید. او احمد آباد تا اوجین نود و هشت گروه مسافت را به بیست و هشت کوچ و چهل و یک مقام که دو مسافه و نه روز باشد آمده شد. روز کمشبه بیست و نهم ناجد روپ که از مرتاضان کیش هنوز است و تفصیل احوال در اوراق سابق نگاشته کلک و قایع نگار گشته. صحبت داشنه به سیر و نمایش کالیاده توجه فرمودم. می تکلف صحبت او از مقدمات است.

درین تاریخ از مصمون عرضه داشت بهادرخان حاکم قندهار به موضوع [۲۰۰ الف] پیوست که در سنه هزار و بیست و شش هجری که عبارت زسال پار باشد در قندهار و نواحی آن کثرت موش به حدی رسید که جمیع محصولات و غلات مزروعی و سر درختهای آن ولایت را ضایع ساختند تا زراعت درو نشده بود حوشه ها را بریده می خوردند. و چون رعایا مزروعات خود را به خرمن درآوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود. چنانچه ربعی از محصولات به دست درآمده باشد و همچنین از ایزها و زماغات اثر نمانده به مرور آواره و معدوم شدند.

چون فرزند شاه جهان جشن ولادت پسر خود تکرده بود و اوجین که از محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز سار کشنبه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خواهش ساخته در منزل او به عیش و نشاط گذاریده شد و بنده های خاص که درین قسم مجالس و محافل باری یابند به ساغرهای لریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاه جهان آن مولود مسعود را به نظر درآورده خوانهای از جوهر و مرصع آلات و بحاه زنجیر فیلی سی تر و بیست و سه به رسم پیشکش گذاریده التماس نام نمود انشاء الله به ساعت یک نهاده خواهد شد. و از فیلان او هفت زنجیر فیلی داخل حلقه خاصه حکم شد، تمه به فوجدان تقسیم یافت در کل آنچه از پیشکشهای او مقبول افتاده مواری دولت روپیه خواهد بود. درین روز عضد الدوله از جاگیر خود رسید و سعادت آستان بوس دریافت. هشتاد و یک عدد مهر به صبغه نذر و فیلی به رسم پیشکش گذارید قاسم خان را که از حکومت ملک پنگالسه معزول ساخته به درگاه طلب داشته شده بود [۲۰۰ ب] به دولت زمین بوس مستعد گشته هزار مهر نذر معروض داشت.

حکایت پادشاه و باغبان: روز جمعه غره آذرماه به شکار باز و جره خاطر را رعیت افزود. در انشای سواری به قطعه زراعتی از جو رنگذر افتاد با آنکه بسته یک خوشه بر می آرد سه به نظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین حال حکایت پادشاه و باغبان به خاطر

گذشت نقل است که یکی از سلاطین در هوای گرم به در باغی رسید پیر باغبانی دید بردارستانه پرسید که درین باغ اندر هست؟ گفت هست. سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دختری بود به جمال صورت و حسن سیرت آراسته به او اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار برون آورد و برگی چند بر روی آن نهاد و سلطان از دست او گرفت و در کشید. آنگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب چه بود؟ دختر به زبان فصیح و ادای ملیح معروض داشت که در چنین هوای گرم غرق عرق از فطره سواری رسیدن و آب را یکدم در کشیدن منافی حکمت است تا امر احتیاط این برگها بر روی آب قدح نهادم تا به آهستگی و نأنی نوش جان فرمائند. سلطان را این حسن دا به غایت خوش آمد و به خاطر گذراند که این دختر را داخل حرمه محل خود سازد بعد از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو از این باغ چیست؟ گفت سیصد دینار. گفت به دیوان چه می دهی؟ گفت سلعن از سردرخت چیری می گیرد بلکه از زراعت عشری می ستانند.

سلطان را به خاطر گذشت که در مملکت من باغ سی و درخت بی شمار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دهند مبلغی کفایت می شود و رعیت را چندان زیدتی نمی رسد. بعد زین بفرمایم که خراج از محصول [۲۰۱ الف] باغات نیز بگیرد. پس گفت قدحی دیگر از آب انار بیارد دختر رفت و بعد از دیری آمد و قدحی آب انار آورد. سلطان گفت آن نوبت که رفتی زود آمدی و بیشتر آوردی و این مرتبه انتظار بسیاری دادم و کمتر آوردی. دختر گفت که آن نوبت قدح را از آب يك انار مالا مال ساخته بودم و این دفعه پنج شش در بیشترم و آنقدر آب حاصل نشد. سلطان را حیرت افزود. باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک پادشاه است. مر به خاطر می رسد که شما پادشاه باشید. در وقتی که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد، لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و آن اندیشه زدل بر آورد. پس گفت يك نوبت دیگر قدحی از آب انار بیار. دختر باز رفت. و به زودی قدح را لبالب برون آورد و خندان و شادان به دست سلطان داد. سلطان بر فرسب باغبان تفرین کرده صورت حال ظاهر ساخت و آن دختر را از و درخواست و نحو ستکاری نمود. این حقیقت از آن پادشاه حقیقت آگاه بر صفحه روزگار ماند. القصه ظهور این امور از اثر نیت نیک و ثمرات عدالت است هر گاه همت و نیت سلاطین معذلت آئین مصروف و معطوف بر سودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد، ظهور خیرات و برکات و محصول زراعت و باغات مستعد نیست. ولله الحمد که دولت ابد قرین بر سردرختی محصول هنوز رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالك محروسه يك دام و يك جبهه به این صیغه داخل خزانه عامره و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم

است که هر کس در زمین مزروعی باغ سارد و حاصل آن معاف باشد. امید که حق سبحانه تعالی این نیازمند را همراه بر نیت خیر موفق دارد.

چون نیت بخیر است خیرم دهی

روز دوشنبه دوم بار به صحبت جدروپ خاطر را شوق افزود. بعد از فراغ عبادت نیمروز بر کشتی نشسته به قصد ملاقات او شتافتم و در آخر روز در گوشه انزوای او دیده بدو صحبت داشتم بسا سخنان بلند [۲۰۱ ب] از حقایق و معارف استماع انداده بی اغراق مقدمات تصوف متقن بیان می کند و از صحبت او محظوظ میتر نشد شصت سال از عمرش گذشته است. بیست و دو سال بود که قطع تعلقات طاهری کرده قدم همه به مشهرازه تجرید نهاده و سی و هشت سال است که در لباس بی لباسی به سر می برد و در وقت رخصت گفت که شکر این موهبت الهی به کدم زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین پادشاه عادل به جمعیت وقت و آرامش خاطر به عبادت معبود خود مشغولم و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بردامن عزیمت من نمی نشیند.

روزی که سیوم ز کالیاده کوچ فرموده در موضع قاسم کبیره نزول واقع شده در انبای راه به شکار باز و حره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز توغون را که نهایت توجه به آن دارم از پی و پرانیدم. کاروانک از چنگ او بدرجست و باز هوا گرفته به مرتبه بند شد که از نظر غایب شد. هر چند قراولان و میرشکاران از پی او به اطراف تفتند ثری ارون یافتند و محال نمود که در چنین صحرائی باز به دست آید. لشکر میر کشمیری که سردار میرشکاران کشمیر است باز مذکور حواله او بود سراسیمه پی و سراغ و نشان در اطراف صحرا می گشت ناگاه از دور درختی نمودار شد چون نزدیک رسید باز را بر سر شاخی نشسته یافت مرغ خانگی را نموده بز را طلبید و سه گهری بیش نگذاشته بود که گرفته به حضور آورد و این موهبت غیبی که در گمان و خیال هیچ کس نبود و مسرت افزای خاطر گشت و به انعام این خدمت منصب و را افزوده اسب و خلعت مرحمت نمودم. روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و کشته ششم پی در پی کوچ واقع شد.

روز مبارک شنبه هفتم مقام فرموده در کنار لال جشن نشاط و آراستگی یافت. نورجهان بیگم بیماری داشت که مدت ها بر آن گذشته بود و طبایی که به سعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و هند چند تدبیرات بکار می بردند سودمند نیفتاد و از مداوای آن معجز معترف گشتند [۲۰۲ الف]. درین ولا که حکیم روح الله به خدمت پیوست و متصلی علاج آن شد و بتأیید ایزد عراسمه در اندک مدت صحت کامل روی نمود به صله این خدمت شایسته حکیم را به منصب لایق سرافراز ساخته موضع از وطن به طریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که

مشر لیه را به نقره وزن کرده دروجه اعام او مقرر دارند.

روز جمعه هشتم تادروز کمشنه پی درپی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر منزل به شکار باز و جره مشغول بوده دراح بسیار گیرانده شد. روز یکشنبه گذشته کنور کرن پسر رانا امر سنگه به دولت زمین بوس سرافراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن به تقدیم رسانید صدمهر و هراد رویه به صیغه نذر و موازی یسویک هزار رویه از قسم مرصع آلات با چند اسب و فیل به رسم پیشکش گذرانید. آنچه از قسم فیل و اسب بود به او بخشیده تنمه به معرض قبول مقرون گشت و روز دیگر به او خجعت مرحمت شد. به میرشرف و کپل قطب الملك یک زنجیر فیل و به ارادخان میر سامان تیر یک فیل عنایت شد. سید هژیرخان به فوجداری سرکار میوات سرافراز شد و منصب او از اصل و اضافیه سه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت. سید مبارک را به حراست قلعه رهتاس ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات و دو صد سوار مرحمت فرمودم.

روز مبارکشنه چهاردهم در کنار تال موضع سندهارا مقام کرده برم پیاله ترتیب یافت و بنده های مخصوص به ساغرهای نشاط خوش وقت شدند. جانورن شکاری که در آگره به گریز بسته بودند خواجه عبداللطیف قوش یگی درین روز آورده به نظر گذرانید. آنچه لایق سرکار خاصه بود انتخاب نموده تنمه به امرا و دیگر بنده ها بخشیده شد.

خبر بغی و کافر نعمتی سور جمل: درین تاریخ خبر بغی [۲۰۲ ب] کافر نعمتی سور جمل ولد راجه باسو به مسامع جلال رسید راجه باسو سه پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال از همه کلانتر بود غایت پدر به جهت بداندیشی و فتنه جوئی پیوسته او را محبوس و مضبوط مداشت و همچنان از او ناراضی و آزرده خاطر گذشت و بعد از فوت او چون این بیسعادت او همه کلانتر بود و دیگر فرزندان قابل رشید نداشت حقوق خدمت راجه باسو را ملحوظ و منظور فرموده به جهت انتقام سلسله زمینداری و محافظت ملک و وطن او دین بیدولت در به خطاب راجگی و منصب دوهزاری سرافراز ساخته جا و جا گیر پدرش را که به سعی خدمت و دولتخواهی به دست آورده بود و مبلغ های کلی از نقد و جنس که به سالهای دراز اندوخته بود به و ارزانی داشتیم. و در هنگامیکه مرحومی مرتضی خان به خدمت فتح کانگره دستوری یافت، چون این بیدولت زمیندار عمده آن کوهستان بود و به ظاهر تعهد خدمت و دولتخواهی ها نمود به کمک مشارالیه مقرر گشت و بعد از آنکه به مقصد پیوست و مرتضی خان محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و این بدشکال از صورتحال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد، در مقام تسازی و فتنه پردازی درآمده پرده آرم از پیش او بر گرفت و با مردم مشارالیه کار در به مناظرت و مخاصمت رسانید. و مرتضی خان نقش بیدولتی و ادبار از صفحه جبین آن برگشته روزگار خوانده شکایت او را به

درگاه والا عرضداشت نمود. بلکه صریح نوشت کسه آثار بقی ون دولتخواهی از وجات احوال اوظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده بالشکر گران در آن کوهستان بود وقت را مقتضی ترتیب اسبابشودش و آشوب تیسافه به خدمت فرزند شاه جهان عرضداشت نمود کسه مرتضی خان به تحریک ارباب غرض بمن سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و بر انداختن من شده به عصیان و بی متهم می سازد. امید که سبب نجات [۲۰۳ الف] و باعث حیات من گشته مرا به درگاه طرب فرماید. هر چند که بر سخن مرتضی خان نهایت اعتقاد داشتم عایتاً از اینکه او التماس طلب خود به درگاه نمود شبهه به خاطر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ارباب فساد به شورش درآمده و غور ناکرده او را متهم می ساخته باشد. مجملأ به التماس فرزند شاه جهان از تقصیر ت اودر گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضی خان به جوار رحمت ایزدی پیوست و فتح قلعہ کانگره نافرستان سردار دیگر در عقدہ توقف افتاد.

چون این فتنه سرشت به درگاه والا رسید نظر به ظاهر احوال او افکنده در آن زودی مشغول عوطف بدریغ ساخته در ملامت شاه جهان به خدمت فتح دکن رحمت نموده شد بعد از آنکه ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد در خدمت آن فرزند وسایل برانگیخته متصدی فتح قلعہ کانگره گشت هر چند این بی حقیقت حق ناشناس را باز در آن کوهستان راه د دن از آئین حرم و احتیاط دور بود، لیکن چون این خدمت را آن فرزند به عهده خویش گرفته بود، ناگزیر به اراده و اختیار او گذاشته شد. و فرزند اقبالمند او را باقی نام یکی از بندهای خود و هوچی شایسته از منصبداران و احدیان و برق اندازان پادشاهی تعیین فرمود. چنانچه این احوال به رسم اجمال در اوراق گذشته ست ذکر یافته چون به قصد پیوست باقی نیز آغاز خصوصت و بهانه جوئی نموده جوهر ذنی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت ور به درگاه عرضداشت نمود و حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این خدمت از و متشنی نمی شود اگر سردار دیگر مقرر فرماید فتح این قلعہ بزودی میسر خواهد شد. ناگزیر تنی به حضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از بندهای عمده وست با فوجی از مردم تازه زور به آن خدمت رخصت فرمود. چون این بی سعادت [۲۰۳ ب] دریافت که زیاده برین حیلہ و تدبیر از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرماجیت جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدت ها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود کسه به جاگیرهای خود شناخته تا آمدن بکرماجیت به سامان خود پرد زند و چون به ظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری به محال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند تا بودندسته آثار بقی و فساد

ظاهر ساحت. سیدصفی بارهه که به‌مزید شجاعت و حلاوت اختصاص داشت با چندی از برادران و حویشان پای‌همت افشوده شربت خدمت‌شگوار شهادت چشیده و بعضی را بسازم‌های کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بلدات از عرصه نبرد بر گرفته به‌نکست‌سرای خود برد و جمعی از جاده دوستی بتک پاخود را به‌گوشه سلامت کشیدند. و آن بدبخت دست تعدی و تصرف به‌هر گناات دمن‌کوه که اکثری از آن به‌جا گیر اعتمادالدوله مقرر است دراز ساخته از تخت و تراج سرمویی فرونگذاشت. امید که هم‌درین زودی به‌سزای اعمال و حزای اهل مبتلا گردد و نمک این‌دولت کار خود بکند. انشاءالله تعالی و تقدس.

روزی‌کشنه هفدهم ارگهانی چاندا عود واقع شد. روز دوشنبه هژدهم از لقی‌حسان سپار خا‌حانان سپه‌سالار به‌سعادت آستان‌بوس مفتخر گشت. چون مدتها از دیدار دولت حضور دور بود و موکب منصور از نواحی سرک‌ز خاندیس و برهانپور عبور می‌فرمود التماس دریافت ملازمت نمود، حکم شد که اگر خاطر و از همه‌جهت جمع باشد، جریده آمده بزودی معاودت نماید. بنا بر این حسب لحکم به‌سرعت هر چه تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین‌بوس دریافت. او به‌انواع نوازش خسروانه و اقسام عوطف شاهانه فرق عرت برافراخته هرار مهر و هرار روپیه به‌صیغه بدر گذارید. چون اردو از گذشتن از گهاتی [۲۰۴ الف] صعوبت بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه‌شنبه نوزدهم مقام فرمودم. روز گمشبه بیستم کوچ کرده روز مارک‌کشی بیست و یکم باز مقام اتفاق فتاد بدکنار دریی که به‌سند اشتهار دد بزم پیاله مرتب گشت اسپ‌سمنده خاصه سبیر نام که از اسپان اول بسود به‌خان‌خانان عنایت نمودم. سبیر به‌اصطلاح اهل هند کوه‌طلارا گویند و بجهت مناسبت رنگ و کلانی جثه به‌این اسم موسوم گشته. روز جمعه بیست و دوم و شبه بیست و سوم پی‌درپی کوچ شد. درین روز عجب آبشاری مشاهده افتاد. آبی به‌غایت صفا و پرخوش و خروش زجای مرتفع می‌ریزد و بر اطراف نشیمنهای خدا آفرین بتکلف درین نزدیکی به‌این خوبی آبشاری به‌نظار درنیامده. ندر سیرگاهی است! لحظه‌ای از تماشای آن محظوظ گشتم. روز یکشنبه بیست و چهارم مقام نموده در نالایی که پیش دولتخانه واقع بود بر کشتی نشسته شکر مرغابی کرده شد. روز دوشنبه بیست و پنجم و سه‌شنبه بیست و ششم و گمشبه بیست و هفتم پی‌درپی کوچ اتفاق افتاد به‌خان‌خانان پوستین‌خاصه که در برداشتم لطف فرمودم و هفت‌رأس اسپ از طوایل خاصه که به‌هر کدام سواری کرده شده، نیز به‌آن اتالیق مرحمت نمودم.

روزی‌کشنه دوم دی ماه ابھی قلعه زنتیهور محل ریت جلال‌گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان است. در زمان سلطان علاءالدین خلجی رای هم‌ردیو متصرف بوده و سلطان مدتهای

مدید محاصره نموده به محنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در آعار سلطنت حضرت عرش آشیانی اندر الله برهانه رای سرچن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سواره لازم او می بودند و آن حضرت به میامن تأئید ایرد سبحانه در عرض یک ماه و دوازده روز فتح کردند. و رای [۲۰۴ ب] سرچن به رهنمونی بحت سعادت آستان بوس دریافت در سلك دولتحو اهان منتظم گشت و از امرای معتر و بنده های معتمد شد. و بعد ازو پسرش رای بهوج نیز در زمره امرای عظام انتظام داشت و الحال نیره او سر بلند رای داخل بنده های عمده است. روز دوشنبه سیوم به عزم تماشای قلعه نوحه فرمودم. دو کوه در سر ابر یکدیگر واقع است یکی را رن می گویند و دوم را تنبهور. قلعه بر فراز تنبهور اساس یافته و این هر دو سم را ترکیب داده رن تنبهور نام کرده اند. گر چه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصی است قوی و فتح این حصار منحصر است ازین جانب. چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپهارا بر فراز کوه رن بر آورده عمارات درون حصار را محجرا گیرند. اول توپی را که آتش دادند به چو کندی محل رای سرچن رسید و از افتادن آن عمارت زلزله در بنای همت و راه یافته و توهم عظیم بر باطن او مستولی گشته و نجات خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته مرق عبودیت و خاکساری به درگاه شهنشاه جرم بخش عذر پذیرد.

الفصه، قرارداد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده روز دیگر به اردو مراجعت فرمایم. چون مه زل و عمارت درون حصار به روش هندوان اساس یافته خانه ها را بی هوا و که فضا ساخته اند و دلنشین تیقتاد و خاطر به توقف یک شب نیز راضی پسند نگشت. حصی به نظر در آمد که یکی از نوکران رستم خان متحصن به حصار قلعه ساخته و بساعچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی ز فیض و هوایی نیست و در تمام قلعه به ازین جائی نه رستم خان از امرای حضرت عرش آشیانی بوده و از صفر سن در بندگی آن حضرت تربیت یافته نیست محرمیت و قرب حمت داشته و از غایت اعتماد این قلعه را حواله او فرموده بودند. بعد [۱۲۰۵ الف] از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا به حقیقت حال هر یک واریده به مقتضای عدالت حکم فرموده شود. معجلا غیر از معامله خون یا شخصی که از خلاص او فتنه و آشوب در ملک راه می یافت دیگر همه را آزاد ساختم و به هر کدام درخور حال او خرجی و خلعت عتیت شد و شب سلسبه چهارم بعد از گذشتن یک پهر و سه گهری به دولتخانه مراجعت نمودم.

روز گمشبه پنجم قریب به پنج گروه کوچ کرده روز مبارک ششم مقام واقع شد. درین روز خان خانان پیشکش خود به نظر در آورد و از قسم جواهر و مرصع آلات و اقمشه و قیل

واسپ آنچه پسند افتاد برگزیده تنه‌ها را به مشارالیه مرحمت فرمودم. مجموع پیشکش او آنچه به درجه قبول رسید موازی يك ك و پنجاه هزار روبه قیمت شد. روز جمعه هفتم پنج گروه کوچ نمودم. پیش ازین سارسر پشاهین گیرانده شده بود لیکن شکار توره تاحال نماند، نکرده بودم. چون فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار در دوشدهین‌های او خوب رسیده حسب التماس آن فرزند صبح بگاه سوار شده يك توره به دست خود گیراندم و توره‌ای دیگر را شاهینی که آن فرزند در دست داشت گرفت. بی تکلف از شکارهای خوب خوب است. به غایت الغایت محظوظ گشتم اگر چه سارسر جانور کلان است غایت سست پرواز کاواک واقع شده شکار توره هیچ نسبتی به آن نیست. بنام دل و جگر شاهین را که این قسم جانور ن قوی چته را می گرد و بزور سر پنجه همت زبون می سازد. حسن خان قوشچی آن فرزند به جلدوی این شکار به عنایت قبل واسپ و خلعت سراسازی یافت و پسرش نیز به واسپ و خلعت ممتاز گشت.

روزشنبه [۲۰۵ ب] هشتم چهار گروه و يك پ و کوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانه خانان سپه سالار به خلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه یا تلای ورق عزت برافراخته مجدداً به صاحب صوبگی ملت خاندیس و دکن سر بلندی یافت و منصب آن رکن السلطه از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شد. چون صحبت او بالشکر خان راست نیامد حسب التماس مشارالیه سابدخان دیوان بیوتات را به خدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم و منصب عالیشان هزاری ذات و چهار صد سوار عنایت شد واسپ و فیل و خلعت مرحمت نموده بدان صوبه فرستدم. و همدرین خان دوران از صوبه کابل آمده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر و هزار روبه به صیغه نذر و تسبیح مروارید با پنجاه داس اسب و ده قطار شتر و مایه ولایتی و چند دست حارر شکاری و چینی و حطائی و غیره به رسم پیشکش معروض داشت. روز دوشنبه دهم سه گروه و يك پا و ورور سه شنبه یازدهم پنج گروه و سه پا کوچ شد. درین روز خانان دوران مردم خود را آراسته به نظر در آورد و دوهزار سوار مغل که اکثر اسب ترکی و بهمنی عراقی و مجتهد شدند بشمار داد با آنکه جمعیت او متعرق گشته بعضی ملازم مهابت خان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور حدائی گزیده به اطراف ممالک رفته اند این قدر سوار خوش اسبه غنیمت نمود بی تکلف خان دوران در شجاعا و دلاوری و جمعیت داری از یکتایان روزگار است اما اموس که پیر منحنی شده و کمر سن او را دریافته و با صره اش بسیار ضعیف و رن گشته. دوسر جوان رشید دارد خالی از معقولیت نیستند. عاقبت خود را در برابر خان دوران نمودن کار بست [۲۰۶ الف] عظیم مشکل. درین روز به مشارالیه و فرزندانش او خلعت مرحمت شد. روز گمشنبه دوازدهم سهونیم گروه در نور دیده بر کنار تال سد نورولی سعادت اتفاق

افتاد در میان تال نشیمنی ارسنگ واقع است بر یکی از ستونهای این رباعی شخصی ثبت نموده بود به نظر درآمد و مرا از جا برد آورد. الحق از شعرهای خوب است: رباعی

پاران مسوافق همه از دست شدند در دست اجل یکان یکان بست شدند

سودند نیک شراب در مجلس عمر یسک الحظه زما پیشترک مست شدند

در این وقت رباعی دیگر هم ازین عالم شنیده شد. چون بسیار خوب گفته آردا نیز نوشتیم:

رباعی

افسوس که اهل خرد وهوش شدند در خاطر همدمان فراموش شدند

آنها که بصورت زبان سخن میگفتند آبا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارک شنبه سیزدهم مقام کرده شد. عبدالعزیز خان از صوبه بنگش رسیده سعادت آستان بوس دریافت. اکرام خان که به قوچداری و تحبور و اطراف آن معین بود به دولت ملازمت سر بلند گشت. خواجہ ابراهیم حسین بخشی صوبه دکن به خطاب عقیدتخانی سراز شد. میر- حاج که از کومکیان صوبه مذکور و از جوانان مردانه قراردادہ است به خطاب شریزه خانی و علم سر بلندی یافت. روز جمعه چهاردهم پنج گروه و یکپا و کوچ شد. روز شنبه پانزدهم سه گروه طی نموده در سواد بیانہ نزول اجلال اتفاق افتاد و خود با اهل حرم به تماشای بالای قلعه شتافتم. محمد بخشی حضرت جنب آشیانی که حراست قلعه مذکور به عهده او مقرر بوده منزل ساخته مشرف بر صحرا به غایت مرتفع و خوش هوا. مزار شیخ بهلول نیز در جوآن واقع است و خالی از فیض نیست. شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما مید طوولا داشته و حنت آشیانی را به شیخ مذکور رابطه محبت و حسن عقیده به درجه کمال بوده. در هنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یکچندی در آن ملک اقامت گزیدند میرزا اهدال به [۲۰۶ ب] حکم آنحضرت در آن گره مانده بوده جمعی از قلعچیان زربنده که سرشت آنها به فتنه و فساد مجبول است راه بی وفائی سپرده از بنگاله برد میرزا آمدند و سلسله جنب خپ باطن میرزا شده به بی و کافر نعمتی و حق ناشناسی رهنمونی کردند. و میرزای یعاقبت خطبه نام خود خوانده صریحاً غلام بی و عناد و مرتفع گردا بد. چون آن صورت واقعه از عرضه داشت دولتخواهان به مسامع جلال رسید. آنحضرت شیخ بهلول را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از آن اراده باطل گردانیده به شاهراه اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد. چون آن بدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساخته بودند میرزا بداندیشهای اصل خام طمع شده به موافقت و متابعت راضی نگشت و به تحریک ارباب فساد و شیخ بهلول را در پیش چهارباغ که حضرت فردوس مکانی بایر بود شاه مرلب آب چون ساخته اند به

تیغ‌های بیابانی شهید گرد نید. چون محمد بخشی را به‌شیخ‌مذکور نسبت ارادت بود نقش اور در قلعه بیان برده مدفون ساخت.

روزی‌کشنه شانزدهم چهار ونیم گروه طی نموده در موضع بره منزل شد. چون باغ و باولی که به حکم حضرت مریم الزمانی در پرگنه جوست اساس یافته بر سر ره واقع بود به تماشای آن توجه فرمودم. بی تکلیف باولی عمارت‌ست عالی و بدغایت خوب ساخته‌اند. از کار فرمایان به تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شده و چون درین حوالی شکار خیلی بود روز دوشنبه هفدهم مقام فرمودم. روز سه‌شنبه هژدهم سه گروه پا و گذشته در موضع دایر مؤ ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. روز شنبه نوزدهم دو گروه ونیم طی نموده در کندر تال فتحپور رایات منصور برافراشت چون هنگام عزیمت فتح دکن از رننهور [الف ۲۰۷] تا اوچین اسامی منزل و بعد مسافت آنها نوشته شده و درین مرتبه به تکرار و شتی مناسب بدید و از رننهور تا فتحپور برای که آمده شد دو یست و سی و چهار گروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد. به حساب شمسی چهار ماه و یک روز کم گذشته و قمری چهار ماه کامل و از تریخی که موکب اقبال به عزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقر خلافت نهضت فرموده تا حال که رایات جلال همنان نصرت و اقبال باز به مرکز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد.

نجمان و اختر شاسان روز مبارک کشنه بیست و هشتم دی ماه الهی سنه ۱۳ سیزده مطابق ملخ محرم سنه یک هزار و بیست و هفت هجری ساعت در آمدن به دار الخلافه آگره اختیار فرموده بودند. در پیولا مکرر ارعایض دولتخواهان معروض گشت که طلب طاعون در شهر آگره شایع است چنانچه در روزی قریب به صد کس کم و زیاده در زیر بغل با کش دان یا در ته گلو دانه بر آورده ضایع می‌شوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طعیانی می‌کند و در آغاز ناستان معدوم می‌گردد. از غرایب آنکه درین سه سال به جمیع قصبات و قریات و بواخی آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلاً اثر این ظاهر نشده. حتی در مان آبد که ت فتحپور دو ونیم گروه مسافت است مردم آنجا از بیم وبا ترك وطن کرده به دیگر مواضع پناه برده بودند تا گریز مراعات حزم و احتیاط اذ ضروریات دانسته مقرر شد که در این ساعت مسعود به رکی و فرخی در معمره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماری و گرانای ساعت دیگر اختیار نموده و به دولت و سعادت ورود رایات جهان‌گشا به مستقر خلافت ارزانی فرمائیم انشاء اله تعالی و تقدس.

چون مبارک کشنه بیستم در کنار کول فتحپور تسرتیب یافت. چون ساعت د خ شدن به

معموره بیست و ششم قرر یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت. حکم فرمودم که دورتال را بپروند هفت گروه بر آمد. درین منزل حضرت مریم الهمانی که بقدر تکسری داشته اند دیگر جمیع بیگمات و خلوت نشینان سر دق عفت و سایر بندهای درگاه دولاب استقبال دریافتند. صیبه آصف خان مرحوم که در خانه [۲۰۷ ب] عبدالله پسر خان عظم ست نقلی عجیب و غریب گذرانید و نهایت تأکید در تصحیح آن نمود. بجهت غرابی مرقوم گشت، گفت روزی در صحنه، به موشی به نظر در آمد سر اسیمه افتان و خیزان بطر زمستان هرسومی رفت و نمی دانست که بکجاست. برود به یکی از کیزان گفتم که دم آنرا گرفته پیش گربه انداخت. گربه به شوق و میل رجای خود جسته موش را به دهن گرفت و فی الفور گذاشته نفرط ظاهر ساخت. رفته رفته آثار لال آزدردگی از چهره او پیدا شد. روز دیگر نزدیک مردن رسید. بخاطر گذشت که اندک نزدیک فاروق باید داد. چون ده نش گشوده شد کام و زبان سیاه به نظر درآمد و با سرور بحال تباه گذرانیده روز چهارم به هوش آمد بعد آن کمیزی را دانه طاعون ظاهر شد. و از افرایط خودش و فرونی درد آرم و قرار درو نمید و رنگش متغیر گشت. زردی به سیاهی مایل و تب محض کرد و روز دیگر را با زرد و از پایان طلاق شد و در گذشت و به همین روش هفت هشت کس در آن خانه ضایع گشتند و چندی سمار بودند که از آن منزل بر آمده باع رفتیم. آنهایی که بسیاری داشته در باغ فوت شدند و آنجا دیگری دانه بر نیارود. مجعلا در عرض هشت نه روز هفده کس مسافرا به عدم شدند و نیز گفت که آبهای که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگری ضمیمی فی الفور دروهم سرایت کردی و آخر چنان شد که از عایت نروهم هیچکس نزدیک به آنها نمی گشت.

روز شنبه بیست و دوم خواجه جهان که به حر است اگره مقرر سود سعادت آستان بوس دریافت و با صلح مهر به صیغه پدر و چهار هزار و پویه به رسم تصدق گذرانید. روز دوشنبه بیست و چهارم به مشاورایه خلعت خاص، مرحمت شد. روز مارک شنبه بیست و هفتم بعد از گذشتی چهار گهری که قریب دو ساعت نجو می باشد؛ به طالعی که تولد و کند تقویم

به مدرکی [۲۰۸ الف] و فریخی رایات منصور به معموره فتح پور نزول سعادت اردانی فرمود و در همین ساعت جشن ورن فرزند اقبالند شاه جهان ترتیب یافت و ورا به طلا و دیگر اجناس و زر و مودم. و سال بیست و هشتم به حساب ماههای شمسی به مبارکی آغاز شد امید که به عمر طبیعی رسد و همدین تاریخ حضرت مریم الهمانی را اگره تشریف گرامی اردانی فرمودند و به دریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید تسوختم. مید که ظل نریبت و شفقت ایشان

برسراین نیازمند میخلد یاد.

چون اکرام خان پسر اسلام خان خدمت فوجداری این حدود چنانچه باید به قید ضبط در آورده بود منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی و هزار سوار مرحمت شد، شهر بخان پسر میرز دستم صفوی به منصب هزاریدات و سیصد سوار ممتاز گشت. درین روز عمارات دولخانه حضرت عرش آشیانی را به تفصیل سیر کرده به فرزند شاه جهان نمودند. درون محل حوص کلامی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپورت نلانو نام. سی و شش ذرع درسی و شش ذرع مربع. عمقش چهار و نیم ذرع و بنحکم آن حضرت متصدیان خراشه عمره به فلوس و روپیه مملو ساخته بودند. سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار درم و شش لک و هفتاد و نه هزار و چهارصد روپیه شد که مجموع یک کرور و سه لک به حساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان به حساب ایران بوده شد و مدت ها تنه لبان بادیه طلب را از آن چشمه سار مکرم سیراب امید می ساختند.

روزی که شنبه عره بهمن ماه معاصط نادعی گوینده هزار در ب انعام شد. محب علی پسر مداخ خان چکنی و ابوالقاسم گیلانی که دارای ایران چشم جهان بس آنها را می کشیده سر به صحرای آوارگی داده و مدتی است که در پناه این دولت بد فراغ خاطر روزگار بسر می بردند و به هر کدام در خور حال آنها وجه معیشت مقرر گشته. درین تاریخ از آگره آمده سعادت [۲۰۸ ب] آستان- بوس دریافتند و به هر یک هزار روپیه انعام عنایت شد. جشن مبارک شبیه پنجم در دولتحانه راستگی یافت و نندهای خاص به، عرهای نشاط خود شوق گشتند. نصرت الله که فرزند سلطان پرویز قیل کوه دمن را مصحوب و به درگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت و جلد جهانگیرنامه با اسب قبیحاق خاصه عنایت شد که بحمت آن فرزند برود. روزیکشه به کنور کرور پسر رانا امر سب و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهل کتاده مرحمت نموده و بیجا و جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او سبی به رانا فرستاده شد. همدرین روز به عزم شکار امان آباد توجه نمودم چون حکم بود که آهون آن سرزمین هیچکس شکار نکند درین شش سال آهوی بسیار فراهم آمد و به غایت رام شده اند. روزیکشه دوازدهم به دولخانه معاودت فرمودم و روز مذکور به دستور معهود برم پناه ترتیب یافت.

حضرت شیخ سلیم چشتی: شب جمعه سیزدهم به روضه غفران پناه شیخ سلیم چشتی که شمه ای از محمد لذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این اقبال نامه ثبت افتاده رفته و ترحه خوانده شد. هر چند اظهار کرامات و خارق عادات نزد برگزیده های درگاه ایزدی پسندیده نیست بلکه دونه مرسته خود دانسته از اظهار آن اجتناب می نمایند. لیکن وقتی از وقت درج ذله

و مستی بی اراده و اختیار بالقصد هدایت شخصی ظاهر شد. ز جمله آنکه پیش از ولادت من حضرت عرش آشیانی را به نوید مودوم این نیازمند و دوبرادر دیگر امیدوار ساخته بودند. دیگر آنکه روری به تقریبی حضرت عرش آشیانی برسیدند که سنین عمر شما چند است و زمان ارتحال به دارالملک بقا کی خواهد بود؟ در جواب گفتند که حق جل و علا عالم السر و الخفیات است و بعد از مالئنه و اعراق و اشارت به این نیازمند فرمودند که هرگاه شهزاده به تعلیم معلم یادگیری چیزی یاد گیرند و به آن متکلم شوند نشان وصال ما است. لاجرم آن حضرت به جمعی که در خدمت من مقرر بودند تأکید فرمودید که هیچکس [۲۰۹ الف] به شاهزاده از نظام و نشر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دوسال و هفت ماه گذشت. روری یکی از عودات مستحقه که در آن محله می بود و همیشه سدد بجهت دفع عین الکمال می سوخت به این بهانه در خدمت من راه داشت و از خبرات و مصدقات بهره مند می شد مرا تنه، باینه غافل از آن مقدمه این بیت را به من تعلیم نمود. بیت

همی عیبه امید یگشای گلی از روضه جاوید نمای

و من به خدمت شمر رفته این بیت را خواندم. شیخ بی اختیار ز جای خود بر جسته به ملازمت حضرت عرش آشیانی شتافتند و از ظهور این وقعه چنانچه بود آنگاه بی بخشیدند. قصار را همان شب اثر تب ظاهر شد و روز دیگر کسی به خدمت آن حضرت فرستاده تنسین کلاوت ر که از گوینده های بی نظیر بود طلب داشتند تنسین به ملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعد از آن کس به طلب حضرت عرش آشیانی فرستادند چون آن حضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال رسیده و از شما وداع می شویم و دستار ز سر خود برداشته بر سر من نهادند و گهنگ که ماسطان سلیم را جانشین خود ساختیم و او را به خدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان ضعف ایشان امتداد می یافت و اثر گذشتن بیشتر ظاهر می شد تا به وصال محبوب حقیقی پیوستند.

روضه شیخ سلیم و مسجد: یکی از اعظم آثارى که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش آشیانی مظهر آمده این مسجد و روضه است. بی اغراق عمارتى است نهایت عسالى، یمکنی که مثل این مسجد در هیچ بلادى نباشد. عمارتش همه از سنگ در کمال صفا اساس یافته پنج اک درویش از حرمه عمره صرف شده تا به اتمام رسیده و آنکه قطب الدین خان کو کلتاش محجر دور روضه و فرش گند و بیش طاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوای این است. این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر سمت جنوب واقع است. در نهایت ارتفاع و نهایت تکلف پیش صاف در دوازده در عرض و شانزده طول و بهتجاه ذرع ارتفاع [۲۰۹ ب] دارد به سی و دورینه بدو لا باید رفت تا به آنجا رسید و درى دیگر فروتر ازین رو به مشرق واقع است.

طول مسجد از مشرق به مغرب با عرض دیوارها دوصدودوازده ذرع است از انجمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع پانزده درپا برده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع بیشطاق است و بر دو پهروی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خردتر است. ده ذرع در ده ذرع. تنه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال به جنوب یکصد و هشتاد و دو ذرع است و بر اطراف نو دایره و هشتاد و چهار حجره است. عرض حجره چهار ذرع و طول پنج ذرع و ایوان به عرض هفت و نیم ذرع و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان در یکصد و نه ذرع. و طول یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و بالای ایوانها و درو بالای مسجد گنبدهای خرد ساخته اند که در شبهای عرس و یام متبرک شمع در آن میان نهاده، دور آن را به پارچه لوان می گیرند. و از عالم فانوس می نمایند. و زیر صحن مسجد را بر که ساخته اند که به آب دران معام می سازند. چون فتح پور کم آب و بد آب است به اهل این سلسله و درویشانی که پیوسته مجاوران مسجدند تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل به مشرق روضه شیخ است. میان گنبد هفت ذرع و دور گنبد ایوان به سنگ مرمر که پیش آنرا نیز پنجره به سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف، و مقابل این روضه بر سمت مغرب به اندک فاصله گنبد دیگر واقع است که حویشان و فرزندان شیخ در آنجا آسوده اند. از خالم قطب الدین خان و اسلام خان و معصم خان و غیره که همه به نسبت این سلسله و مراعات حقوق به مرتبه امسارت و پایه عالی رسیده بودند چنانچه احوال هر یک در جای خویش مذکور شده و الحال پسر اسلام خان که به خطاب اکرام خان سرافرازی داد صاحب سجاده است و آثار سعادت مندی از وجنات احوال او ظاهر [۲۱۰ الف] و خاطر متوجه تربیت او بسیار است.

روز مبارک شنبه نوزدهم عبدالعزیز خان را به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرافرازی ساخته به خدمت فتح قلعه کانگره و استیصال سورج من کافر نعمت تعیین فرمود و فیل واسپ و خلعت به مشارالیه مرحمت شد. ترسون بهادر نیز به همان خدمت دستوری یافت. منصب او هزار و دویست ذات و چهار صد و پناه سوار مقرر گشت و واسپ عنایت نموده رخصت فرمود چون منزل اعتماد الدوله در کنار تال واقع بود و به غایب جای باده و مقام دلشین تعریف می نمودند. حسب التماس مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بیست و ششم در آنجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنه به لوازم پای نداز و بیشکش پرداخته مجلس عالی آراست و شب بعد از خوردن طعام به دو نختابه معاودت واقع شد.

روز مبارک شنبه سیوم ماه اسفند ارشد الهی سید عبدالوهاب باره که در صوبه گجرات خدمات و ترددات ازو به ظهور رسیده بود به منصب هزار ذری ذات و پانصد سوار سرافرازی یافته

به خطاب دلیرتانی فرق عزت بر وراشت روز شنبه دوازدهم به قصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه هفدهم به دولخانه مراجعت واقع شد. قضا را روز سه شنبه در انشای شکار عقد مهر و آردی و اعلی که روز جهان بیگم در گردن داشت گسیخته بکف طعه لعل که به ده هزار روپیه می ارزید بایک دانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد روز گمشنبه هر چند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد. بخاطر رسید که هرگاه نام این روز گم شده باشد پیدا شدن آن درین روز از محالات است به خلاف آن چون روز مبارک شنبه همشه بر من مبارک و حجسته آمده است به اندک تفحص قراولان هر دورا در آن صحرای بی سروین یافته به ملازمت آوردند، و از اتفاقات حسنه [۲۱۰ ب] آنکه در همین روز فرخنده جشن وزن قمری و زم بست باری آراستگی یافت، و بشارت و تسبیح طمه مو و شکست سورجمل سیاه بحث نیز رسید.

تفصیل این جمال آنکه چون راجه بکرمایت به افواج منصور بدان حدود پیوست سورجمل بر گشته روزگار خراست که روزی چند به نیتال و یافه دریایی بگذراند. مشارالیه که ز حقیقت کار آگاه داشت به سخن او نپرداخته قدم جرأت و جلالت پیش نهاد و آن مخدوب - العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده نه به جنگ صف پای همت ظلم داشت و نه به لوازم قلعه داری همت گماشت. به اندک دزد و خوردی کس بسیار به کشتن داده راه آوارگی پیش گرفت و قلعه مو و مهری که اعتضاد قوی آن بر گشته بخت بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گشت و ملکی که با عن جد در تصرف داشت بی سربس، کر اقبال شد و آن سر گشته بادیه ضلالت و ادمار بحال تباه پنه به کربوه های دشوار گذر برده خاك مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش ریخت و راجه بکرمایت ملك او را پس سر گذاشته با افواج قاهره به عقب او شتافت و چون صورت حال به سامع حلال رسید به جلد وی این خدمت شایسته تقاره به راجه مرحمت نمودم و فرمان قضات رحمان از تهران حلال شرف ارتفاع یافت که قلعه و عماراتی که ساخته و پرداخته او و پدر او باشد از بین و باد بر انداخته اثری از آن بر روی زمین نگذارد. و از غراب آنکه سورجمل سر گشته روزگار برادری داشت جگت سنگه نام چون ورا به خطاب راجگی و پایه امارت سر بلند ساختم و ملك بار و سامان و حشم و خدم بی شریک و سهم به مشارالیه عنایت نمودم، بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که با او سر سازگاری نداشت منعصب قلیلی بجويز فرموده به صوبه بنگاله فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگار بخواری و دشمنی کامی گذرانیده انتظار لطیفه غیبی داشت تا آنکه به طالع [۲۱۱ الف] از چنین منصوبه نشست و آن سسی سعادت تیشه بر پای خود زد. جگت سنگه را به سرعت هر چه تمامتر به درگاه طالب داشته به خطاب راجگی و

منصب هراری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار درب مدد خرج از خزانه عامه غنایب شده و کهنه مرصع و خلعت و اسب و قیل و قیل مرحمت نموده نرد راجه بکرماجیت فرستادم. و فرمان گیتی مصاع شرف صدور یافت که اگر مشراییه بهرهنموننی طالع مصدر خدمات شایسته گردد و در لخواهیهای نیک زو به ظهور رسد دست تصرف او را در آن ملک قوی مطلق دارد.

چون تعریف باغ نور منزل و عمارتی که بهمازگی احداث یافته مکرر به مرض رسیده بود. روز دوشنبه بر بارگی شوق سوار شده در باغ بسو شدن سر منزل گزیدم. و روز سه شنبه در آن گلشن دلگشا به عیش و فراغت گذر نیده شب گمشده باغ نور منزل به ورود موکب مسعود آر سنگی یافت. این بابست مشتمل بر سیصد و سی جویب به گز الهی و دور آنرا دیوار عریض رفیع از خشت و آهک ریخته بر آورده در غایت استحکام و در میان باغ عمارات عالی و نشیمنگاه بی تکلف و حوضهای لطیف ساخته شده و در بیرون دروازه چاه کلای ترتیب یافته که سی و دو جفت گاو متصل آب می کشند و شاه جوئی مین باغ در آمده به حوضها می ریزد و غیر از این چندین چاه دیگر هست که آب آنها به حوضها و چمنها تقسیم می باید و به نواع و اقسام فواره و آبشار زینت افزوده و تال آبی در میان حقیقی باغ واقع است که به آب باران پرمی شود و اگر احیاناً در شدت گرما آب آن رویه کمی نهد از آب چاه مدد می رسانند که پیوسته لبریز باشد. قریب یک لک و پنجاه هزار رویه تاحال صرف این باغ شده هنوز ناتمام است و مبتلها به ساختن خوب بانهای و نشانیدن نهالها صرف خواهد شد. و نیز قریب یافته که تال میان باغ را از سرتو حفر نموده راه به داخل و خارج [۲۱۱ ب] آب را به نوعی استحکام بخشند که همیشه بر آب باشد و آب آن از هیچ راهی بدر آورد و نقصان نپذیرد و ممکن که قریب به دو لک رویه به همه جهت صرف شود تا به اتمام رسد. روز مدار کشته بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از حواهر و مرصع آلات و اقمشه و قیل و اسب مواری یک لک و پنجاه هزار رویه انتخاب نموده تنه به مشار لیه عایت فرمودم تا روز شنبه در آن گلزار نشاط به عشرت و نشاط گذرانیده یکشنبه بیست و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف د ششم و حکم شد که امرای عظام به دستور هر سال دولت خاصه را آئین بندی نمایند. روز دوشنبه بیست و هشتم به قدر آشوبی در چشم خرد یافتم و چون از غلبه خون بود، فی الفور به علی اکبر حراح فرمودم که فصد کرد و دردم نفع آن ظاهر شد و خفت تمام یافت و هر روز رویه به اندام او مرحمت شد. روز سه شنبه بیست و نهم و قریب حان از وطن خود آمده سعادت آستان بوس دریافت و به انواع مراجع سرافراز ساختم.

نوروز چهاردهم از جلوس جهان افروز

صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری، حضرت براءظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت، و سال چهاردهم از مداء جلوس این بیازند به مبرکی و فرخی آغاز شد.

پیشکش شاه جهان: در روز مبارک شنبه غره نوروز کیتی افروز فرزند اقبال مند شاه جهان که غره وجه مرادات و فروغ جبهه سعادات است، حشن عالی ترتیب داده منتخب تحت روزگار ز نفیس و نوادر هردیار، به رسم پیشکش معروض ساط اخلاص گردانید. از آن حمله یا قوتی است به وزن بیست و دو، سرخ خوش رنگ و آب دار و مه اندام، جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند. دیگر لعلی است وزن آن سه مانگ به غایت نفیس. قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد. دیگر شش دانه مروارید که یکی از آنها يك تانك [۲۱۲ الف] و هشت سرخ وزن دارد. و کلای آن فرزند در گجرات بیست و پنج هزار روپیه اتباع موده اند و پنج دانه مروارید دیگر به سی و سه هزار روپیه، و يك قطعه الماس که هزده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پرده مرصع باقیضه شمشیر که در زرگر خانه آن فرزند به اتمام رسیده و اکثر جواهر آنرا تراشیده نشانیده اند. آن فرزند نهایت دقت و تصرف صیعت به کار برده، پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافت. و از تصرفات آن فرزند نقاره خانه ایست از طلا و نقره. درین تصرف خاصه اوست که تا حال به خاطر هیچکس نرسیده بود و بی تکلف خوب یافته، يك جفت نقاره مرسل نوار از طلا ساخته تمه کور که و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقاره خانه پادشاهان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخته مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند. مجموع به شصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت واری قیل که اهل زبان حوضه گویند از طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته. دیگر دوزنجیر قیل کلان با پنج دوزنجیر تلایر از مابت پیشکش قطب الملک حاکم گلکده. فین اول دادا الهی نام داشت. چون در نوروز داخل فیلیخانه خاصه شد، نور نوروز نام کردم. الحق و بیست به غایت عالی در کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد. چون در نظرم خدش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم و قیمت این قیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهی شش دوزنجیر دیگر بیست هزار روپیه، و رحوت طلا از دوزنجیر و غیره که بجهت قیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده داده بود به سی هزار روپیه برآمده و قیل دوم نارخوت نقره گذشت، و ده هزار روپیه دیگر از جوهر متفرقه برگزیده شد، و از پارچه های نفیس گجرات که کرکرا قان آن فرزند بر بیداده

فرستاده بودند. اگر به تفصیل مرقوم گردد بطور می انجامد. القصه مجموع پیشکش او چهار لك و پنجاه هزار روبه شد. امید که از عمر و دولت برخوردار.

روز جمعه دوم شجاعت جن عرب و نور لدین قسی کو توال پیشکش گذرانیدند. روز سوم داراب خان پسر خانخانان؛ روز یکشنبه چهارم جن جهان التماس ضیافت نمود. از پیشکشهای او يك دانه مروارید که به بیست هزار روبه خریده بود بادیگر نفایس که مجموع آن يك لك و سی هزار روبه قیمت شد مقبول افتاد؛ تمه به مشارالیه بخشیده شد. روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم خان، روز سه شنبه سردار خان روز گمشبه هفتم مصطفی خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند. از هر کدام قلبی به جهت سرافرازی آنها قبول نموده شد.

جشن اعتمادالدوله: روز مبارک شنبه هشتم مدارالمسکی عتماد لدوله در منزل خود جشن ملو کانه آراسته التماس ضیافت نموده به قول این متمس پایه قدر او افزوده شد. الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نهایت عراق و تکلف به کار برده طرف اقبال را تاجایی که چشم کار می کرد و کوچه هایی که ازدور و نزدیک می نمود به اقسام چراغان و فانوس انوان زینت بخشیده بود. از جمله پیشکشهای آن مدارا السلطنه تختی است ارطلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و بایه های آن را به صورت شیر نموده که تخت برداشته اند و در مدت سه سال به اهتمام تمام به اتمام رسیده؛ و به چهار لك و پنجاه هزار روبه مرتب گشته؛ و این تخت را هنرمند نام فرنگی ساخته که در فتون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد؛ و بغایت خوب ساخته و این خطاب را به وعایت فرموده ام؛ و سوای پیشکش که به جهت من آورده موازی يك لك روبه از مرصع آلات و اقمشه به بیگمان و اهل محل گذرانید. بی اغراق از ابتدای زمان دولت حضرت عرش آشیانی زلاله برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیازمند است هیچ یکی از امرای عظام چنین پیشکشی نکشیده [۲۱۳ الف] الحق او را به دیگران چه نسبت. درین روز اکرام خان پسر اسلام خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت؛ وانی رای سنگدن به منصب دوهزاری ذات و ششصد سوار ممتاز گشت.

روز جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید؛ و همدرین تاریخ خان دوران به عنایت اسب و قبل سرافرازشده به ایالت ولایت تهته رخصت یافت، و منصب او سه دستور سابق شهزاری ذات و پنجهزار سوار گشت. روز شنبه دهم فاضل خان، روز یکشنبه یازدهم میرمیران، روز دوشنبه دوازدهم اعتماد خان، روز سه شنبه هژدهم تاتار خان وانی رای سنگدن، روز گمشبه چهاردهم میرزا راجه بهاوسنگه پیشکش کشیدند، و از هر کدام آنچه نفاست و تازگی داشت برگزیده تمه به آنها مرحمت فرمودم. روز مبارک شنبه پانزدهم آصف خان در منزل خود که به بغایت جای بصفا

ودنشین بود مجلس عالی و جشن پادشاهانه آراسته التماس صیافت نمود. ملتس ورا پایه قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد؛ و آن رکن السلطه ابن عطیه را از مواهب غیبی شمرده، در افزونی پیشکش و تزیین مجلس عنایت اغرائی به کار برده بود. زجواهر گران بها و زرفتهای نفیس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تنسه به مشارالیه عنایت فرمودم. از جمله پیشکشهای اولی است به وزن دوازده و نیم تانك که به يك لك و بیست و پنجهار رویه خریده بود و قیمت مجموع پیشکش از آنچه مقبول افتاد يك لك و شصت و هفت هزار رویه شد. درین تاریخ خواجه جهان به منصب پنجهراری ذات و دوهزار و پانصد سوار سرافراز شد لشکرخان حسب الحکم ازدکن آمده به دو آب آستان بوس سر بلندی یافت. چون در خاطر قرار یافته کسه بندا گذشتن ایدم برسات در آغاز خوربههای هوا به مقتضای جل و علا موکب کیهان نظیر به سیر گلزار همیشه بهار کشر نهضت فرماید لاجرم [۲۱۳ ب] محافظت و محارست قلعه و شهر آکره و وجوداری طرف و واحی به دستوری که خواجه جهان داشت به لشکرخان منسب دیده او را به نوید این مرحمت ممتاز ساختم. امانت خان به خدمت داروغگی دغ و گذرا بدن سواران محله خود سرافراز رگشت.

روز جمعه شانزدهم خواجه ابو الحسن میر بخشی، و روز شنبه هفدهم صادق بخشی، و روز یکشنبه هژدهم ارادته خان میر سامان، و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود، عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام آنچه پسند افتاد بجهت سرافرازی آنها پایه قبول یافت. در این روز قیمت پیشکشهایی که بندهای درگاه گذرانیدند و به معرض قبول افتاد بیست لك رو به شد روز شرف به وزن سعادتمند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزاراری ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم. اعتدالدوله به منصب هفت هزار ایدی و سوار شرف اخصص یافت. عضدالدوله را به خدمت انالیقی قره العین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم. امید به بد عمر طبیعی برسد و از اهل سعادت و اقبال باد. قاسم خان به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار، و باقر خن به منصب هزار ایدی ذات و چهار صد سوار، سرافراز شدند چون مهلت خان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدى به صوبه بنگش تعیین فرمودم و غیر تذکره که در آن صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود به عنایت قبل و کپیوه مرصع سرافراز ساختم. در بنو لا عبدالستار مجد و عیال به خط خاص حضرت جنت آشیانی امارانه برهاند مشتمل بر بعضی از دعوات و مقدمه ز عدم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و به حقیقت وارسی در آن خریده سعادت ثبت فرموده اند بد رسم پیشکش گذرانید. بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقی و شطی در خود مشاهده نمودم که خود را کم به آن حال یاد دهم به غایت المایت محظوظ

گشتم. [۲۱۴ الف] به خدا که هیچ نخه نادر و جواهر گرانبها پیش من به آن نمی رسد. به جلدوی این خدمت منصب او از آنچه درمنخبله او نگذشته بود افزوده هزار رویه انعام فرمودم. هنرمند و رنگی که تحت مرصع را ساخته به انعام سه هزار درب واسپ و بیل سرافراز شد. به خواجه خان محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالی از درویشی و ناسمادی نمی نماید هزار رویه لطف نمودم. لشکر خان به منصب سه هزار دات و دوهزار سوار سر بلندی یافت. معمور خان به منصب نهصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار و خواجگی ظاهر به هشتصدی ذات و سیصد سوار، و سید احمد قادری به هشتصدی و شصت سوار سرافراز گشتند. راجه سارنگدپو به منصب هفتصدی ذات و سی سوار، میر خلیل الله پسر عضد لدوله به منصب ششصدی ذات و دویصد و پنجاه سوار، فیروز خان خواجه سرا به منصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار، و خدمت خان به منصب یکصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار، و محرم خان به پانصدی و یکصد و بیست سوار سرافراز شدند. عرب خوافی به منصب ششصدی ذات و سیصد سوار، رای بنو الیداس مشرف فیلحانه به منصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار، و ری مانیداس مشرف محل به منصب ششصدی ذات و یکصد سوار سر بلندی یافتند. تنهمل و جگمال پسران کشن سنگه هر کدام به منصب پانصدی ذات و دویصد و بیست و پنج سوار روز افزون خواص پسر راجه سنگرام به منصب پانصدی و دویصد و بیست سوار امتیاز یافتند. اگر اضافه متصدارانانی که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود به طول می انجامد. به خضر خان خاندیسی دوهزار رویه انعام شد. روز گم شنبه بیست و یکم به قصد شکار متوجه امان آباد گشتم پیش از آن به چند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشی به جهت شکار قمرغه فضای وسیعی اختیار نموده بر دور آن سرایرده کشیده آهوی بسیار از اطراف صحرا رانده به درون سرایرده آورده بودند. چون عهد کرده ام که بعد ازین هیچ جاننداری را به دست خود نیازم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته در میدان چوگان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار در یافته باشم و آسیبی به آنها نرسد. بنابراین به متصدار اس در حضور گرفته به فتحپور فرستاده شد و چون ساعت درآمد به دار الخلافه آگره نزدیک بود به ارایمان خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه تا میدان فتحپور دورویه مثل کرچه سرایرده می کشیده باشند و آهوان را از آن راه رانده به میدان فتحپور رسانند. قریب به هشتصد آهوی به این طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد اس بوده باشد. شب گم شنبه از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سرای منزل گزیده شده از آنجا شب مبارک شنبه بیست و نهم به باغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد. روز جمعه سی ام والده فرزند شاه جهان به جوار رحمت ایزدی پیوست. روز دیگر خود به منزل آن روزندگر می رفته به انواع و اقسام دلنوازی و خاطر جوایی او بر رسیده همراه خود به دولتخانه

آوردیم.

روزی یکشنبه غره اردی بهشت ماه الهی به ساعت سعادت قرین که منجمان و اخترشناسان اختیار نموده بودند برفیل خاصه دلیر نام سوار شده به مبارکی و فرخی به شهر در آمدم. خلق انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار از در و دیوار فراهم آمده انتظار داشتند. به آئین معهود تادرون دو ائمه بنار که بن شافتم. از تاریخی که موبک مسعود به این تاریخ سفر عاقبت محمود نهضت فرموده تاحال که قرین سعادت و اقبال مراحت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است. درین ولا به فرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهای مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است و به ادراک سعادت زمین و وس مستعد نگشته اگر آرزو مند ملازمت باشد به موجب حکم متوجه درگاه شود. بعد از ورود فرمان مرحمت، عتوان آن فرزند، ظهور این مکرمت را از مواهب عیسی شمرده روی امید به درگاه سپهر اشتباه نهد. درین سالی به فقرا و ارباب استحقاق چنان و چهار هزار و هفت صد و هشتاد و شش یگه زمین و دودیه در دست از هندوستان و سیصد و بیست خروار غله از کشمیر و هفت قبه [۲۱۵ الف] زمین از کامل مدد بهاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کم بخشی خیر سگالی نصیب و روزی باد.

از سونح بن ایام یاعی شدن الهداد پسر جلاله فغان است. تفصیل این اجمال آنکه چون مهابت خان به ضبط نگش و استیصال افتاد آن دستوری یافت به گمان آنکه شاید بی سعادت در برابر مرجم و نوادرش ما مصدر خدمتی تواند شد. التماس نموده همراه برد و چون سرشت این کافر بعبثان حق شناس به نفاق و بداندیشی مجبول است بتأمر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر خود را به درگاه فرستد که به طریق یرغمال در حضور باشند و بعد از آنکه پسر و برادر او به درگاه رسید بجهت تملی و دلای او به انواع مراحم و نوازش سرار از ساختم لیکن آنجا که گفته اند. نیست

گنیم بخت کسی را که به فتنه سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از آن تاریخی که به آن سرزمین پیوست آثار بیدولتی و حق ناشناسی از وجناب احوال او ظاهر شدن گرفت، و مهابت خان بجهت نظام سرکار سر رشته مدار از دست نمی داد تا آنکه درین ولا فوجی به سرداری پسر خود بر سرطاینه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت، چسبون به مقصد پیوستند از نفاق و بداندیشی مومی الیه آن نورش خاطر خوا به انجام نرسید و به حصول مقصود مراجعت نمودند؛ و الهداد بدهاد به توهم آنکه مبادا درین مرتبه مهابت خان ترك مدار نموده در مقام تحقیق و باز پرس در آمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پسرده آزریم زمین بر گرفته بقی و حرام نمکی را که درین مدت پوشیده می داشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون

حقیقت حال از عرضه دشت مهبت حن به مسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند. اتفاقاً پدر این پدولت نیز از خدمت حضرت عرص آشیانی گریخته رفته بود و سابق [ب ۲۶۵] به دودی و راهزنی روزگار بسربرد تا به سزای کردار زشت خود گرفتار شد. امید هست که این بیسعدت مخدول الهاقبت هم درین رودی به پاداش اعمال خویش مبتلا گردد.

روز مبارکشنیه پنجم مان سنگه ولد راوت شنکر که از کومکیان صوبه بهار اسم یسه منصب هزری دات و ششصد سوار سرافرازی یافت. عاقلخان را به جهت دیدن محلّه و تحقیق جمعیت منصبدار نی که به خدمت بنگش مقررند رخصت فرمودم و فیلی به مشارالیه عنایت شد. به مهابت حن خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست ییگک مرحمت نموده فرستادم. پیشکش روز دوشنبه به محمود آمداد که از زمان شاهزادگی و ایام طفولیت به لوازم بدگی و خدمتگذاری اشتغال دارد انعام مقرر شد. بیژن خویش پابنده خان مغول به منصب هفتصدی دات و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت. محمد حسین برادر خواجه جهان را که به خدمت بخشگیری کانگره اختصاص دارد منصب ششصدی دات چهارصد و پنجاه سوار عنایت نمودم. درین تاریخ تربیت خان که از خانه زادن موروثی این درگاه بود و به یمن تربیت من در سلک امرا انتظام داشت و دبعت حیات سپرده خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود و جوانی عباش طبعی بود. تمامی عمر خود را میخواست که به فراغت بگذراند. به نغمه هندی بسیار میل داشت و بدهم نمی فهمید. مردی بی بدی نبود. وجه سورشنگه به منصب پنجهزری دات و سوار سرافراز شد. به کرم الله ولد علی مردان بهادر و باقرخان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکوبخان فیل مرحمت فرمودم. سید یابزید بخاری که حراست قلعه بهکر و فوجداری آن حدود به عهده اوست نیز به عنایت فیل سربلندی یافت. امان الله پسر مهابت خان به انعام خنجر مرصع ممتاز گشت. به شیخ احمد هاسی و شیخ عبداللطیف سنایی و فراشتختا خواجه سر و رای کتورچند مستوفی فیل مرحمت نمودم. محمد شفیع بخش صوبه پنجاب به منصب پانصدی دات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت. به مونس پسر مهرخان که حراست قلعه کالنجر به عهده اوست منصب پانصدی دات و یکصد و پنجاه عنایت شد.

درین تاریخ خبر فوت شاه نوازخان پسر سپهسالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت. در هنگامی که آن انالیق از ملازمت رخصت می شد به تأکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر به مسامع جلال رسیده که شاهنوازخان شیفته شراب گشته و پیاله به افراط می خورد اگر درواقع این سخن فروغ صدق درد حیف باشد که درین سن خود رضایع سازد. باید که

اورا بطور اونگذار و ضبط احوال و به واجبی نماید، و اگر خود از عهد و بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که به حضور صلداشته به اصلاح حال او توجه فرمائیم. چون بد برهانپور رسید شاهوا ازخان به غایب ضعیف و زبون یافته و تدبیر علاج و پرداخت. قضا را بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بر سر ساتوانی فند. هـ. رچند اطباء معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد و در عین جوانی و دوات در سن سی و سه سالگی باجهان جهان نگرایی و حسرت به جوار رحمت و فقرت یزدی پیوست. از شبیدن این حشر ناخوش تأسف بسیار خوردم. الحق خوب خواه زادی رشید بود. بایستی درین دولت مصدر خدمات عمده شدی و اثرهای عظیم مانندی. اگر چه همرا این راه در پیش است و از فرمان گیتی مطاع قص و قدر هیچکس را چاره و گیرایی. لیکن به این روش رفتن گران می نماید. میدک از اهر تمرش شد.

راجه سارنگه پورا که از خدمتگاران نزدیک و ندهای مزاحمان است نزد آن تالین [۱۶ اب] مرستاده به انواع مراحم و نوادش پریش و دلجوئی فرمودم، و منصب پنجه ری شاهنوازخان را به منصب برادران و فرزندان او افزوده شد. دراب خان برادر خرد او را به منصب پنجه ری ذات و سوار از اصل و ضافه سرافراز ساخته و عیایت نعمت و قبل و سب و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که او را به جای شاهوا ازخان به سرداری صوبه برادر احمد نگر مقرر نماید. رحمن داد برادر دیگرش به منصب دوهزاری و هشتصدسوار سربلندی یافت. منوچهر پسر شاهوا ازخان به منصب دوهزاری ذات و هزارسوار و منجر گشت. طغرل ولد شاهنوازخان به منصب هزاری ذات و پانصدسوار ممتاز شد.

دور مبارکشته در زدهم قاسم خان خویش اعتمادالدوله به عیایت علم فرقی عزت بر اثر اخت. اسدالله پسر سید حاجی را که به اراده بدگی و خدمت آمده بود منصب پانصدی ذات و یکصدسوار عیایت شد. صدرجهان خویش مرحومی مرتضی خان به منصب هفتصدی ذات و ششصدسوار با خدمت فوجداری سنبل سرافرازی یاو و قبل و رحمت نموده رخصت فرمودم. بهارنزه بندیله را به منصب ششصدی ذات و چهارصدسوار امتیاز بخشیده قبل عیایت شد. به سنگرام راجه حمونیر قبل و رحمت شد.

در احمدآباد دوتکه به رجور همراه د شتم و چون درس کرد ماده نبود که جت توان کرد به خاطر رسید که اگر نابز بربری که از عربستان خصوص از سدر شهر و زفار می آرد جت کرده شود اما نتاج آنها به چه شک و شمایل بهمرسد. القصه به همت بربری ماده حب فرموده شد و بعد از انقضای مدت ششماه در فتحپور هر کدام یک بهجه آوردند؛ چهار ماده و سه تر:

به غایت خوش [۲۱۷ الف] صورت و خوش ترکیب و خوش رنگ؛ و درین رنگ، آنچه به تکه مشابهت و مناسبت دارد، مثل سمند که خطهای سیاه در پشت داشته باشد و سرخ سبز از دیگر انواع خوشتر می نماید، و اصالت درو بیشتر ظاهر می شود و از شوخی و دیگر اداهای مضحک و انواع جست و خیز چه بویسد. ادائی چند مشاهده می شود که بی اختیار خاطر را به تماشای آن رغبت می فرزاید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصدر ادای جست و خیز بزغاله به واجب نمی تواند کشید اینجا یقین شد؛ و اگر احیاناً اداهای زغاله را يك طود می تواند کشید در کشیدن ادای غرب و انواع جست و خیز و شوخیهای ایشان نیست که معجز اعتراف خواهد نمود. از جمعه پنجم ماهه ۱۰۸۰ بیست و نهم سوعی از جاهای مرفع حسته خود را بر روی زمین می کرد که اگر غیر بزغاله بجهت يك حضور درست نخواهد ماند. از بسکه مرا خوش آمد فرمود که همیشه بزبیت نگه اهدارید. و در کدام را نامی مناسب آنها نهاده شد؛ و بزبیت محظوظه و در فرام آوردن تکه مار خور و بز اصیل نهایت توجه دارم، و می خواهم که نواح اینها بسیار شود و در مردم انتشار یابد. و بعد از آنکه نواح آنها را بایکدیگر جفت کرده شود طس غالب آنست که نفیس تر بهم رسد. و یکی از خصوصیات و امتیاز آنها نسبت به بزغاله آنکه بزغاله به مجرد زائیدن تا پستان به دهن نگیرد و شیر نخورد فریاد و اضطراب بسیار ظاهر می کند و این به خلاف آن اصلاً آوار بر نمی آرد و در عایت استغذوی بیازی میباشد. و شاید که گوشت اینها هم در غایت خوش مزگی بوده باشد.

قبل و این فرمان شده بود که مقربخان به صاحب صوبگی ولایت بهار سرافراز گشته بدان صوبه شابد. مشرالیه خود را به درگاه رسانید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد بنا بر این روز مار کشته دوم خرداد و فیل مالتایر و دواسپ و کپوه مرصع عایت نموده، رخصت فرمودم و پنجاه هزار روپیه بدسم مساعدت مرحمت شد. و هم در این [۲۱۷ ب] ناربخ سردارخان به حمت و فیل و اسب سرافراز گشته بجاگیری سرکار منگیر که در ولایت بهار و بنگاله مرزخ ست رخصت یافت. میرشرف و کیل قطب الملک که در درگاه بود رخصت شد و فرزند اقبال مد شاه جهان برادر افضلخان دیوان خود را به موافقت او تعیین فرمود. چون قطب الملک اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرراً التماس شبیه کرده بود حسب التماس مشارالیه شبیه خود را به کپوه مرصع و پهل کاهه مرحمت فرمودم و بیست و چهار هزار در و حنجر مرصع و اسب و خلعت به میرشرف مذکور عایت شد. فاضلخان دیوان بیوتات به مصد هر ری ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. حکیم رکه به به منصب شصتی و شصت سوار سرافراز شد.

چون درین ایام عرس حضرت عرش آشیانی بسود پنجهزار روپه حوانه چندی از بنده‌های معتبر شد که به فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند. حسن علی خان را که جاگیردار سرکار منگیر بود به منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار افتخار بخشیده به کومک ابراهیم خان فتح جنگک صاحب صوبه بنگاله سرافر ز فرمودم؛ و شمشیری به مشارالیه عنایت شد. چون میرزا شرف الدین حسن کاشغری در خدمت پشکش جان نثار گشت ابراهیم حسن پسر او را به منصب هزاری ذات و پانصدسوار سرافراز ساختم. درینولا ابراهیم خان فتح جنگک دومنزل کشتی که به اصطلاح آن ملک کوشه گویند، نشیمنگاه یکی را از طلا و دوم را از نقره ساخته به رسم پیشکش ارسال داشته بود از نظر گذشت. بی تکلف در قسم خود فردا علی است. یکی را به فرزند شاه جهان لطف نمودم. روز مبارکشنبه نهم سادات خان به منصب هزاری ذات و شصت سوار رسیدی یافت. درین تاریخ عضدالدوله و شجاعت خان عرب به محال جاگیر خود در حصت شدند. روز مبارکشنبه شانزدهم به آصف خان کهپوه مرصع مع بهلول کناره عنایت فرمودم. چون [۲۱۸ الف] فرزند سعادت مند سلطان پرویز متوجه درگاه والاشده التماس نداری خاصه نموده بود که در روز ملازمت مبارکی پوشیده سعادت زمین بسوس دریابد، حسب لائتماس او خلعت نادری و چهره و فوطه خاصه حو له و کین شریف آن فرزند شد که نزد او روانه سازد.

روز مبارکشنبه بیست و سیوم میرزا والی پسر عمه این نیازمند حسب لحکم صوبه از دکن آمده دولت آستان بوس دریافت. پدرش حواجه حسن حالدار از خواجهازه‌های نقشبندی ست. عم من میرزا محمد حکیم همشیره خود را به خواجه بیت کرده بودند. تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده شده؛ حسب ونسبت را بهم جمع داشت، و مدت ها حل و عقد سرکار میرزا به قبضه اختیار خو چه بود، و مراعات خاطر خواجه بسیار می فرمودند. پیش از شفقار شدن میرزا، و دیعت حیات سپرد، از و دو پسر ماند: میرزا بدیع الزمان و میرزا والی. میرزا بدیع الزمان بعد از فوت میرزا گریخته به ماوراء لنهر رفت و دوران غربت، مسافر راه عدم شد و بیگم بامیر والی به درگاه آسمان جاه پیوست و حضرت عرش آشیانی مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند. میرزا هم جران سنجیده آرمیده ست و خدای ارحم و لیت و فهمیدگی نیست. از عالم موسیقی و قوف تمام دارد. درینولا به خاطر رسید که صبیبه شاهزاده مرحوم دایبال را به میرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا به درگاه همین بود. این صبیبه از دختر قبیج محمد خان است. امید که توفیق رضا جوئی و خدمتگاری که وسیله سعادت مندی و برخورد ریست نصیب و روری او بد، درین تاریخ سر بلندی ری که به خدمت صوبه دکن معین است به منصب

دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز شد.

در این ایام بعرض رسید که شیخ احمد نام شایدی درسهند دام زرق و سلسوس فرو چیده و بیاری از طاهر پرستان بی معنی را صید خود کرده و بهر شهری و دیری یکی از مریدان خود را که آئین دکان آرای و معروف [۲۱۸ب] فروشی و مردم فریبی را از دیگران پخته تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده است، و از مخوفاتی که به مریدان و معتقدان خود نوشته کبابی فراهم آورده مکتوبات نام کرده و در آن جنگ المہملات بسا مفدمات لاطایل مرقوم گشته که به کفر ورده منجر می شود. از جمله در مکتوبی نوشته که در اثای سلون گذارم به مقام ذی النورین افتاد مقامی دینم بغایت عالی و حوش صفا از آنجا در گذشتم به مقام فاروق پیوستم. و از مقام فاروق به مقام صدیق عبور کردم، و هر کدام تعریض در حور آن نوشته و از آنجا به مقدم محسوبیت و اصل شدم مقامی مشاهده افتاد به غایت منور و ملون، خود را به انوار و الوان منعکس یافتیم، یعنی استعمر لہ از مقام خلفه در گذشته به عالی مرتبت عروج نمودم. و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آن طوئی دارد و از ادب دور است. بنابراین حکم فرمودم که به درگاه عدالت آئین حاضر سازند. حسب الحکم به ملازمت پیوست و از هر چه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و ماعلم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند طاهر شد. صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس بشد تا شوریدگی مراج و آشفتنگی دماغش قدری سبک پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند، لاجرم بهانی رای سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد.

دور شنبه بیست و پنجم حرداد فرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز ار الله آباد رسیده به سجود سده خلاف جبین اخلاص نورانی ساخت. بعد از ادای رسوم زمین بوس بدنوارش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم. دو هزار و هشتاد و هشت رویه به صیغه نذر و الماس به رسم پیشکش در یوقت گذرانید چون فیهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت. راجه کلان زمیندار رتن پور را که آن فرزند [۲۱۹الف] حسب الحکم فوجی بر سر و فرستاده هشتاد و یک رویه پیشکش گرفته همراه به درگاه گیتی پناه آورده بود، دولت آستان بوس یافت، وزیر خاندیوان آن فرزند که از قدیمی بنده های این درگاه است به سعادت کورنش سرافراز شده بیست و هشت زنجیر قبل از سرورده پیشکش گذرانید. از آن حمله نه زنجیر قبل مقول افتاد. تنه به مشارالیه عنایت شد. چون عرض رسید که مرو تخان پسر افتخار خان که از خاندان و تربیت یافته های بن درگاه بود در اقصای بلاد بنگاله با طایفه مگهه جنگ کرده جان نثار شد. الهیار سرادر او را به منصب هزاری ذات و

پانصد سوار سرافراز فرمودم و برادر دنگرش به منصب چهارصدی ذات و سوار سربلندی
یوت تا آمده‌ها پراکنده نشوند.

روز دوشنبه سیوم نرماه الهی در سواد نهر چهار آهوی سیاه و یک ماده و یک آهوی
به بود شکار شد و چون از پیش منزل فرزند سعادت‌سلاطین پرویز عبور اتفاق افتاد، دوزنجبر
و بل دنداندار با نالایر به درسم پیشکش گذرانید هر دو زنجیر داخل هیلان خاصه حکم شد.
روز مبارکشنبه سیزدهم سید حسن ییچی برادر کامگار شاد عباس فرمان فرمای ایرن سعادت
تستان بوس دریافت آن برادر گرامی با پیانه آبخوری بلورین که لعل بر سرپوش آن نشاءه
بودند گذرانید. چون از فرط محبت و و داد و خلوص و مودت و اتحاد بود سبب اردیاب و سنی
و ارتباط گشت. و درین روز فدائیخان به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت.
نرسا الله ولد و تح الله شربتچی که معاونت و محاربت قلعه اسیر به عهده اوست به منصب هزاری
ذات و چهارصد سوار سرافراز شد. روز مبارکشنبه بیستم امان الله پسر مهابت خان به منصب
هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید، و برخوا را به خدمت دیوانی صوبه نگاله
اختصاص بخشیده اسب و خدمت و خنجر مرصع مرحمت [۲۱۹ ب] فرمودم. به میر حسام الدین
وزیر دستخان قیل عنایت شد. درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم به مکتوب مرغوب گرامی
برادرم شاه عباس و عرض داشت آن رک السلطنه به درگاه پیوست و خنجر قبضه دندان جوهر دار
سیاه ابلق که مرا درم به خان عالم لطف فرموده بودند، چون نفاسست تمام داشت در درگاه دیده
نشده بود. مرا بسیار خوش آمد روز مبارکشنبه بیست و هفتم میرزا والی به منصب دوهزاری
ذات و هزار سوار سربلندی یافت و بیست و چهار هزار در در وجه تمام سید حسن ایلچی
عبایت شد. به عبدالله خان بهادر میروز جنگ قیل مرحمت نمودم.

روز مبارکشنبه دوم اردماه الهی به امتیازخان اسب عنایت شد. عارفان به منصب
هزار و هشتصد سوار سرافرازی یافت. شب شنبه چهارم اردماه الهی مطابق پانزدهم
شعبان حشش شب برت بود، حسب لحکم لب درپ و روی کشتی‌ها را به انواع چراغان و اقسام
آتشازی آراسته نظر در آوردند. الحق عالی چراغانی ترتیب یافته بود بغایت خوش نمود.
بعادت ممتاز سیر و تماشای آن محظوظ شدم. روز سه‌شنبه بیژن پسر زادعلی میدانسی که از
حاجه‌رادان قاسم تربیت است، به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. به حواحه
ربین الدین منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم. حواجه حسن به منصب پانصدی
ذات و یکصد سوار سرافراز گشت. روز مبارکشنبه نهم بهشکر موضع سمونگر رفته شد، و تا
روز دوشنبه در آن صحرای دلگشا به سیر و شکار خوشوقت بوده. شب سه‌شنبه به دولیخته معاودت

اتفاق افتاد. روز مبارک شبه شانزدهم پشتون بیرہ ابوالفضل بہ منصب ہفتصدی ذات و سیصد و پنجدہ سوار سرافراری یافت. روز مبارک شنبہ بیست و سیوم بہ سیر [۲۲۰ الف] باغ گل افشان کہ یرلب آب چمنہ و قح آب رفتہند. دراثای راہ ماران فروریح و حوب بادیلہ چمن را نازگی و طراوت و نظارت بخشید. اناس بہ کمال رسیدہ بودہ سر مستوفی کردہ شد. از عماراتی کہ مشرف بر دیا اساس یافتہ چندانکہ نظر کار می کرد غیر از سرہ و آب روان هیچ محسوس نمی شد. این ابیت نوری منسب مقام افتاد. ابیات:

روز عشر و طرب بستان است	روز بازار کل و ریحان است
تودہ خاک عبیر آمیز است	دامن باد گلاب افشان است
از ملاقات صبا روی عبیر	راست چون آژدہ سحران است

چون باغ مذکور مہملہ تربت خواجہ جهان مقرر است، سارچہ های زربفت طرح تازه کہ درین ولا از عراق بہ جہت او آوردہ بودند، بہ رسم پیشکش گذر نید. آنچه پسند افتاد برگزیدہ تہہ بہاو مرحمت فرمودم. باحراہہ ترتیب دادہ بود منصب او از اصل و اضافہ پنچہزاری دات و سدہ راہ سوار حکم شد. از انہبات عربہ آنکہ تخان عالم خنجر قبضہ دندان برق جویہ دار از پیش برادر کہ مکار عالمقدار شاہ عباس فرستادہ خاطر بہ حدی راعب و مایل دندان ابقی شدہ کہ چندی از مردم صاحب وقوف بہ جانب ایران و توران تعیین فرمودہ ام کہ در تحصیل و تجسس کوشیدہ از ہرجا و اہر کس بہر روش و ہر قیمت کہ بہ دست آید تصویر بکنند و بسیاری از بندہ های مراجدان و امری دشن بہ جہت محبری حدود پیوستہ در در طلب و تعحص می باشند. قہرا در ہمین شہر یکی از مردم اجنبی بی وقت دندان ملی در عایت لطافت و نفاست بہ لیلی در سر بازار می خورد و اعتقدش اینکہ مگر در وقتی از رومان بہ آتش افتادہ و سیاہی اثر [۲۲۰ ب] سوختن است. بعد از مدتی بہ یکی از نجاران سرکار ورزید اقبالمد شاہ جهان می نماید کہ یک پارچہ ازین دندان را بہ جہت شہتی (ضراب) باید بر آورد و چنان باید کرد کہ اثر سیاہی و سوختگی نہ تہند. عافل از آنکہ سیاہی قدر و قیمت سفیدی افروہ و این حظ و خال است کہ مشاطہ تقدیر بہ پیرایہ جمال او نمودہ. نجر فی الفور برد و روغہ کارخانہ حیدر شافہ این مؤدہ را بہاو می زد. بد کہ چنین حسی کمیاب و بختہ نادر کہ حقی در طلب او سرگردانند و مسافتہای بعید طی نمودہ بہ اطراف و کاف بلاشت وہ اند مت و راہگان بہ دست یکی از مردم مجهول مادہ و قدر و قیمتش نمی شناسد و آسان ازو تران گرفت. مشارالہ بہ موافقت او رفتہ در ساعت بہ دست می آرد و روز دیگر بہ خدمت آن ورز تہمی گذرانند. چون فرید شاہ جهان بہ ملازمت پیوست نخست اظهار شگفتہ نگسی بہاد

نمود. بعد از آنکه دماغ از شاط باده آراستگی یافت به نظر درآورده بغایت مرا حوشوقت گردانید. ع

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعای خیر در حق او کردم که اگر صد يك آن به جابت مقرون گسردد به جهت برخوردن وی ودولت او کافی ست. درین تاریخ بهلیم خان نام یکی از نوکران عمده عادل خان آمده ملازمت نمود. چون از روی اخلاص اختیار مندگی نموده برد به مراجع بی دریغ اختصاص دهشیده، خجعت واسپ شمشیر و ده هزار درب انعام شد، و منصب هزاری ذات پسانصد سوار عنایت فرمودم. درین ولا عرصداش جان دوران رسید. سوشته بود که آن حضرت از کمال [۲۴۱ الف] مرحمت و قدرت، بی پیر غلام خود را یا وجود کبر سن و ضعف ناصره به حکومت ملک تنهنه سرفراز فرموده بودید، چون این ضعیف بر و منحنی شده و در خود قدرت و قسوت تردد و سواری نمی یابد، التماس دارد که از سپاهیگری معاف نموده در سلك لشکر دعا انتظام بخشند. حسب التماس او حکم شد که دیوانیان عظام پر گنه خوشاب در که سی لك دام جمع اصلی اوس و مدتهاست که در وجه حاکم مشارالیه تنحوه است و بغایت معسور و مزدور شده به جهت مدد خرج او مقرر دارند که آسوده و مرفه الحال روزگار بسر برد و پسر کلان او شاه محمد نام به منصب هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یابد، و پسر دوم یعقوب بیگ به منصب هفتصدی و سیصد و پنجاه سوار فرق عزت برادر است. سوم اسد بیگ به منصب سیصدی ذات و پنجاه سوار ممتاز گشت.

عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر: روز شنبه عره شهر یورماه الهی به جهت االیق جانباز خاندان سپهسالار امرای عظام که به خدمت صریح دکن مقرند خلعت بارانی مصحوب پزدایی عنایت فرمودم. چون عزیمت سیر گراد همیشه بهار کشمیر در خواص تصمیم یافته نورالدین قلی درخصت شد که پیشتر شناخته نشیب و فراز پونچ را حتی الامکان اصلاح نماید، و نوعی سازد که عبور چارواهای دربردار از کربوهانی دشوار به سهولت معسر شود، و مردم محنت و تعب نکنند، و جمع کثیر از عمله و قعله این کار مثل سسکتراش و نجار و بیدار و غیره بهمرهی او درخصت یافتند و قبلی به مشارالیه عنایت شد. شب مبارکشنبه سیزدهم به باغ نور منزل دهنه تارور یکشنبه شانزدهم در آن گلشن [۲۴۱ ب] نشاط به عیش و انساظ گذشت. راجه دکر ماجبت بهلیله از ماندن پور که وطن مألوف اوست آمده سعادت آستان بوس دریافت. فنبی و کلانگی مرصع بدرسم پیشکش گذر نید. مقصود خان به منصب هزاری ذات و یکصد و سی سوار سرافراز گشت. روز مبارکشنبه بیستم فرزندان شاه پسر و دوزنجیر بیل پیشکش آورد و

داخل خاصه حکم شد. به تاریخ بیست و چهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مریم الزمانی جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم به حساب ماههای شمسی به فرخی و فیروزی آغاز شد. امید که مدد حیات در مرضیات ایرد جل سبحانه مصروف باد. سید حلال خلف سید محمد نیره شاه عالم بخاری، اکه مجملی از احوال او در ضمن وقایع و سفر گجرات مرقوم قلم صدق رقم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتیم و ماده قبلی به جهت سواری او با خرج راه عنایت شد. شب دوشنبه سیام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه به عیار کامل رسیده بود در عمارات باغ که مشرف بردریای جمن واقع است جشن مساهتایی ترتیب یافت، و بدایت مجلس آرمیده و بزم پسندیده گذشت.

عره مهر ماه الهی از دیدن ابلق جوهر در که فرزندان سعادت مند شاه جهان پیشکش کرده بود و مودم که مقدار دو قبضه خنجر و یک شصت از آن بسریدند بغایت خوش رنگ و نفیس برآمد. به ستادپورن و کلیان که در فن خاتم بندی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد که قبضه خنجر را به اندامی که درین ولا پسند فاده و به طرح جهانگیری شهرت یافته، بسازند و همچنین بغه و علاف گیری و بندوباد آن را به استادانی که هر کدام در فن خرد از یکتین روزگارند فرموده شد. [۲۲۲ الف] الحق چنانچه خاطر می خواست ترتیب یافت. یک قبضه خود آن طور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود. از جمله هفت رنگ محسوس می شده بعضی گلها چنان می نمایده که گوئی نقاش صنع به کمک بدایع نگار از خط سیاه بردور آن تحریر کرده، نفس الامر آنکه بعدی نفیس است که یک نفس نمی خواهم از خود جدا سازم؛ و از جمیع جواهر گرانیها که در خزانه است گرامی تر می دارم. روز مبارک شنبه سیوم به مبارکی و فرخی در کمر بستم و ستادان ندره کار که در اتمام آن نهایت صنعت و دقت به عمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند به انعام سرافراز گشتند. استادپورن به نهایت میل و خلعت و حلقه طلا به جهت سردست که اهل هند آنرا کره گویند و کلین به خطاب عحایب دست و اضافه و خلعت و پهنوچی مرصع و همچنین هر کدام در خور هنرمندی خود نوازشات یافتند.

چون بعرض رسید که امان الله پسر مهتاب خان به احداث بنهاده سنگ کرده قوج او را شکست داده بسیاری از افغانان سیاه باطن را علف تیغ خون آشام ساخته، شمشیر خاصه به جهت سرافرازی او فرستاده شد. روز شنبه خرفوت راجه مورجنگه رسید که در دکن به احل طبیعی درگذشت. اوتبیره مالدیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود و زمینداری که بارانام دم از تقابل و مساوت می زند. این است بلکه در یکی از جنگها بردانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه به شرح و بسط مذکور است. راجه سورجسنگ به میان ترتیب حضرت

عرش آشیایی و این نیازمند در گزیده سبجانی به مراتب بلند و منصف از چمنند رسیده ملکش از پدر و جد در گذشت. پسرش گجسنگه هم دارد و پدرش در زمان حیات مهمات مالی و ملکی خود را به قبضه اختیار او سپرده بود چون [۲۲۲ ب] قابل تربیت و سوازش دانستم و به منصب سهزاری ذات و دوهزار سوار اعلم و حطاب راجه و برادر خردش را به منصب پانصدی ذات و دوهزار و پانجاه سوار سرافر و ساخه جاگیر در وطن مرحمت فرمودم.

روز مبارک شنبه دهم مهر ماه حسب الائمه اس آصف خان به منزل او که در مار درسیای جمنه اساس یافته رفته شد. حمامی ساخته در نهایت صفا و نقاست بغایت مخصوص گشتم. بعد از فراغ غسل بزم پیاپی ترتیب یافت و بنده های خاص به ساخرها نشاط و نحو شوق شدند. از پیشکش های او آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به متارالید بخشیدم. قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده شد. باقرخان فرزندار ملان منات علم سر بلندی یافت. پیش ازین حسب الحکم زدار اخلافه آگره نادر برای انک دو بطرفه درخت شادمانه خیا بان ترتیب داده اند و همچنین از آگره نابنگاله: دین و لا حکم شد که از آگره سلاهور بر سر هر گروه مینی بسازند که علامت گروه باشد و به واسطه سه گروه جدا آیی. تسبیح دین آسوده و مروه لحال آمد و در وقت نمایند و از تنگی و تنبش آفتاب محنت و صدمه بپوش نکشند. روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه جشن دهمیره ترتیب یافت و به آئین هند سپان را آراسته به نظر در آوردند و بعد از دیدن سپان چند رنجبر ویل به نظر گذشت.

چون مشمندان در موروز گذشته پیشکش نگذاریده بود درین [۲۲۳ الف] جشن تحت طلا بایک انگشتی با قوت و یک مرجان و دیگر جزویات پیشکش کرده. تحت تغزک ساخته شده قیمت مجموع شاربده هزار روپیه باشد. چون از صدق عقید و اخلاص او رده بود به معرض قبول مقرون گشت. درین روز زردستان به منصب هزاراری ذات و چهار صد سوار سرافری یافت. چو ساعت کوچ روز دهمیره مقرر شده بود وقت شام به مبارکی و فرخشی پر کشتی نشسته مترجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف شد تا مردم به فراغ خیال برسان نموده بر آیند. مهابت خان از بگش به دا کچوکی، سیب فرستاده بود بسیار ترو تازه آمد، اطافت تمام داشت. از خوردنش محفوظ گشتم. با سیب خوب کابل که در همان جا خورد شد. و سیب سمرقندی که هر سال می آورد طرف نمی توان بهاد. در شیرینی و زاکت و راست مزگی هیچ نسبت به آنها ندارد. احال به این نقاست و لطافت سیب نشده بود. می گویند که در بگش بالا متنبیل به شکر درده دهی هست شلوزان نام، در آن دانه سه درخت ازین سیب هست و هر چند سعی نمودند، جای دیگر به این خوبی نشده. به سید حسن ایچی برادر ام شاد عباس ازین سیب

انوش عدیت نمودم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازین می شود یا نه، عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفهان مهم تر است بنه یش همین قدر خواهد بود.

روز مبارک شب عره آباد ماه الهی به پارت روضه منوره حضرت عرش آشی من انار الله برهانه رفته فرق نیار برستان ملایک آشیان سوده صدمهر نذر کردم. جمیع بیگمان داهل محن به طواف آن آستان ملایک طواف است. عاده حسنه بذورات گذرا بداند و شب جمعه مجلسی عالی آراسته شد. زمشایخ واریاب عزیم و حفاظ و اهل نغمه بسیاری فراهم آمده و حد و سماع کردند. هر کدام در حوز استحقاق و استعداد [۲۳۳ب] آنها از خلعت و خرجی و شل عنایت شد. عمارت این روزه متبر که بعایت عالی اساس یافته و درین مرتبه بار صرفات به خاطر رسد و آنچه بود بسیر افزود شب سیوم بعد از گذشتن چهار گهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج و نیم کره به ازه دریا در آوردیده چهار گهری از روز بر آمده بود که به منزل رسیده شد. بعد از دو پهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم، آخر هر ی روز سه حسن ایلچی بسهم را از رویه اعام شد و خلعت طلا دور ا حقه مرصع و قیل مرحمت فرموده، رخصت اعطای اردی د شتم و به جهت برادرم صراحی مرصع که به شکل خروس ساخته بودند و مقدار معاد من شرب درو میگنجید به رسم از معان فرستاده شد. امید که سلامت به منزل براد رسد.

لشکر خان که به حکومت و حراست دار الحلاوه آگره اختصاص یافته است واسپ و قبل و نقاره و حشر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. اگر م خان به نصب دهراری ذات و یکهز دو پانصد سوار و خدمت فوج دری سرکار میوت برافرازی یافت. پسر اسلام خان است و او نیز صاحب سجاده نقران پناه شیخ سلیم است که محامد دت و محاسن صفات و نسبت دعا گوئی ایشان به ن دودمان و لا در و اراق گشته است. ائمه کلک صداقت قم گشته. درین ولا از شخصی که سخن او به فروع صلق راستگی داشت استماع فتاد که در زوانی که مرا به قدر نکسری و ضعفی در احمیر دسب دد پش از آن که ین حبر نساخ. شریه ولایت بنگاله رسد روزی سلام خان در خلوت نشسته بود. ناگه او را بخودی دست می دهد. چون به خود می آید، به یکی از معتمدان خویش که بهکی نام داشته و از مجرمان او بوده می گوید که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مة من حضرت شاهنشاهی به قدر گرانی دارد و علاج آن منحصر [۲۲۴الف] در قد ساختن چیز بست بغایت عزیز و گرانی، نخست به خاطر رسد که فرزندی هوشنگ را فدای فرق مبارک آن حضرت سارم لیکن چون خسروسل بوده هنوز تمتعی از حیات نیافته و کام دل برنگرفته مرا بر حال او رحم آمد و خود را فدای صاحب و

مری خود کردم. امید که چون ز صمیم قلب و صدق باطن است در درگاه الهی مقبول افتد. فی الفور نیروی بهدست اجابت رسیده و در همان زودی اثر ضعف و عارضه در خود احساس نمود. فانا مرض اشتداد همی یافت تا به جوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کامل از شفاخانه غیب به این نیارمند کرامت فرمود. اگرچه حضرت عرش آشیایی انارالله برهانه با اولاد و اخفاد شیخ الاسلام توجه مفروط داشتند و هر کدام را در خور قابلیت و استعداد تربیتها و رعایتها فرموده بودند، لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت به ین نیازمند رسید به جهت ادای حقوق آن بزرگوار رعایتهای عظیم یافتند، و اکثری از ایشان به عالی مرتبه امارت رسیدند و به صاحب صوبگیها ترقی و تصاعی کردند. چنانچه احوال هر کدام در جدی خود نگارش یافته. چون درین موضع هلالخان حواجه سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگیست سرای و باغی ساخته بود در آن مقام پیشکش گذرانید به جهت سرافرازی او قلبی گرفته شد. از این منزل به چهار کوچ در ظاهر منتهر ورود و کتب مسعود انفاق افتاد. روز مبارکشبه هشتم به تماشای پدر این و دیدن بتخانه آنجا رفته شد. اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرای راجیپوت عسکرات به طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افروخته غایتا در درون چندان شب پره و ابایل دروخانه کرده که از بوی بد آنها يك نفس بند نمی توان کرد، بیت

از بیرون چون گور کاه [۲۲۴ ب] پرخلل و در درون قهر جدا عزوجل

درین روز محصل خان حسب الحکم از بنگاه آمده سعادت آستان بومی دریافت و صد مهر و صد روپیه به صیغه نذر و لعلی و طره مرصعی به رسم پیشکش گذرانید. روز جمعه به شش لک روپیه خراجه جهت ذخیره قلعه آسیر نزد سپه سالار خان خانان فرستاده شد. در اوراق گذشته به تقریبات از کیفیات احوال گسائین هندو که در او جین گوشت انزوا داشت مرقوم گشته درین و از او جین به منتهر که از اعظم معابد هندو است نقل مکان نموده برکنار دریای جمینه به عبادت معبود حقیقی اشتغال دارد. چون ذوق صحبت او پیرامون خاطر می گشت به ملاقات او شتافتم و زمانی معتد در خلوت بی زحمت غیر صحبت داشته شد. الحق که وجودش رعایت مقسم است و از مجلس او محظوظ و مستفید توان شد.

روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکی شیری است که آزار و آسیب از و به رعایا و مترددین می رسد. فی الفور حکم فرمودم که قبل بسیار برده بشه در تنگ محاصره نمایند و آخرهای روز خود با اهل محل سوار شدم و چون عهد کرده ام که هیچ جانانداری را به دست خود نپازم به نورجهن بیگم فرمودم که بندوق بیندازد و تا آنکه

فیل از بوی شیر قر و آرام نمی گیرد و پیوسته در حرکت است و از بالای عماری تنگ بی- خطا انداختن کاری است عظیم مشکل، چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندزی بعد از من مثل او دوی نیست مکرر چنان شده که سه تیر و چهار تیر از بالای فیل خطا کرده و نور جهان به بیگم تیر اول چنان زد که از همان زخم تمام شد. روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را به ملاقات گسائین حدروپ رعیت افزود. بی تکلفانه به کلبه او شافته صحبت داشته شد. سخنان بلند در میان آمد. [۲۲۵ الف] حق جلال و علا غریب توفیقی کرامت فرموده، فهم عالی و فطرت بلند و مدر که تند را بدانش خدا داد و دل از تعلقات آزاد و جمع ساخته پشت پا بر عالم و مافیها زده، در گوشه تجرید مستغنی و بی نیاز نشسته، از اسباب دنیوی نیم گز کهنه کرباس که ستر عورت شود و پدیده سفالی که دم آبی توان خورد اختیار نموده در زمستان و تابستان و برسات عریان و سربو برهنه بر می برد و سوراخی که به صدمه محنت و شکنجه توان گنجید و ارله در آمد به نوعی تنگ که طفل شیر خوار به زحمت توان بر آورد بجهت بودن قر داده. این دوسه بیت حکیم سنائی علیه الرحمه مناسب حال افاده. ایات:

داشت لقمان بکی کریمجی تنگ	چون گلسو کاه نای و سینه چنگ
بو الفضولی سؤال کرد از وی	چيست اين خانه شش بدست دویی
بدم گسرم و چشم گریان پیر	گفت هذا لمن يموت کثیر

روز کمشنبه چهاردهم باز بملاقات گسائین حدروپ رفته از و وداع شدم. بسی تکلف جدائی از صحبت او بر خاطر حقیقت گزین گرانی نمود. روز مبارک شنبه پانزدهم کوچ فرموده در برابر بندر این منزل گزیدم. درین منزل مرزند سعادت مند شاه پرویز رخصت شده به الله آباد و محال جا گیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود که او درین یورش به سعادت همراهی اختصاص یابد. چون پیش ازین اظهار بریشایی نمود ناگزیر به جدائی او رخصت دادم و اسب قیچاق و کمر حنجر ابلق جوهر دار و شمشیر خاصه و سپر خاصه مرحمت شده امید که باز به زودی و خوبی دولت حضور یابد.

چون مدت حبس خسرو به طول انجامیده بود به خاطر صواب اندیش رسید که بیش ازین اورا محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم گذشتن از مرحمت دور است؛ لاجرم به حضور طلبیده حکم کردنش کردم و مجدداً لغزش حرایم و به زلال عفو شست و شو یافت و غبار [۲۲۵ ب] خجالت و ذلالت از ناصیه او زدوده شد. امید که توفیق رضا جوئی و سعادت بندگی نصیب و روزی او باد. روز جمعه شانزدهم مخلص خان را که به جهت خدمت دیوانی سرکار فرزند شده پرویز طلبیده بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت و منصب او به دستوری که در

بنگاله و شتاد هناری ذات و همصد سوار مرحمت نمودم. روز شنبه هفدهم مقام شد. درین منرا، سید نظام پسر میران سدرجهان که به وجوداری سرکرد فنوح اختصاص داشت دولت ملازمت دریاوت. دور رنجبر قبل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید بسک رنجبر وین و در دست بزرگرفتار روز یکشنبه هم کوچ اتفاق افتاد. درین و لا درای ایران مصحوب پری بنگ میرشکار میثمدت شتدر خوش رنگ فرستاده بود و یک دست دیگر بهمنان علم داده و مشارالیه باشقدار شاهی که بدرگاه ارسال داشته فرستاده آن خود در راه صحیح می شود و شته شاهمی بین ارسفت میرشکار به چنگ گریه می افتد. اگر چه زنده به درگاه رسیده اند لیکن مدی پیش نماند و تلف شد. چه نویسم از حسن و رنگ این جا و را خاله های سیاه و هر دال و پروشت و پو و سار خوشما بو و چون خالی از غراب نبود به استاد منصور نقاش که با خطاب و دالعصر سرور ر هست فرمودم که شبیه آن را کشیده نگه دارد. دوهزار به به میرشکار مذکور تلف نموده رجعت فرمودم.

تغویض اوزان: در عهد دول حضرت عرش آشیانی انارالله برهسانه وزن سیر سیردام بود. چون وقت سظمت به این یازمند رسید، حکم شد که وزن سیرسی و شش دام باشد. و مقرون این حال به طریقتی که خلاف صابطه ایشان چرا باید کرد. روی آنکه به دستور سابق سیردام باشد روزی گشاین حدود پ به تقریبی گفت که در کتاب مید که حکام دین مادر [۱۲۶۶ هـ] نج ثبت است وزن سیر راسی و شش دام نوشته اند. چون از اتفاقات عیبی حکم شما با آنچه در کتاب ماست مطابق افتاد اگر همان سیر و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود. حکم شد که بعد از این در تمام ممالک سیر و شش دام معمول باشد.

روز دوشنبه نوردمه کوچ شد. راجه به و سنگه را به کومک لشکر دکن تعیین فرموده اسب و خلعت مرحمت نمودم. ازین تاریخ تا گذشته به توهشتم بی دربی کوچ واقع شد. روز مارکشه بیست و نهم دارالبرکت دهی به ورود موک قبال آراستگی یافت. تحت باغ زندان و هل محل به زیارت روضه موده حضرت جنت عرش آسیانی انارالله برهانه شناوه نذورات گذر نیده شد؛ و ز آنجا به طراف روضه متبر که سلطان المسابیح شیخ طام الدین چشمن رفته استمداد و هت نمودم و آخرهای روز به دولتخانه که درسلم کده ترتیب یافته بود رول سعادت اتفاق افتاد. و روز جمعه سیرام مقام شد. چون درین مدت شکار گاه برگنه پالم را حسب الحکم حفظ نموده بودند و بهر ص رسید که آهوی بسیار جمع شده روز شنبه غره آذره الهی به عرم شکار روز سواری نموده شد. آخرهای روز درازی شکار ژاله بدو اراط یازید در کلای مقدار سینی بود هواری بغایت سرد ساخت. درین روز سه آهو گیرانده شد.

روز یکشنبه دوم، چهل و شش آهو شکار کردم. روز دو شنبه سیوم بیست و چهار آهو به یوز گیرانیده شد و دو آهو فروردین شنبه جهانگیر بند و زد. روز سه شنبه چهارم پنجاه آهو گیرانیده شد. چهارشنبه پنجم، بیست و هفت آهو شکار شد. روز هارکشنبه ششم سید بهوه به خاری که به حکومت و حراست دارالملک دهلی اختصاص داشت سهرنجیر فیل و هژده رأس اسب و دیگر جزویات به رسم پیشکش گذر نید. یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد. تمه به او بحشیدم. هاشم حوشی فوجدار بعضی از برگات میوت به سعادت آستان بوس سراقری [۲۶ب] یافت. تاروز مارکشنبه سیزدهم در حدود پالم به شکار یوز مشغول بوده، در عرض دوازده روز چهارصد و بیست و شش آهو گیر نید. به دهی مراجعت وقع شد. در خدمت حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آهوئی را که از چنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبی از دندان و دهن به او نرسیده باشد زنده نماند از محالات است. درین شکار به جهت مزید احتیاط چند آهوئی حوش صورت قوی جثه را پیش از آنکه زخمی گردند و باخن آنها رسد خلاص ساخته، فرمودم که حضور نگاه داشته نهایت معذرت و نینماداری به کرد برند تا یک شب و روز به حال خود بوده آرام قرار داشتند. روز دوم تغییر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت. از عالم مستان دست و پا را بیجا و بی قانون انداخته می افتادند و برسی داشتند هر چند تریاق و روغن و دیگر دواهی مناسب داده شد تأثیر نکرد تا یک پاس به این کیفیت گذرانیده جان دادند. درین تاریخ خر ناخوش رسید که پس کلان فرزند شاه پرویز در گره و دیعت حیات سپرد چون کلانک شده و آن فرزند نهایت تعلق و دوستگی داشت ازین سانچه دلخراش بغایت متأثر و آزرده خاطر گشته اضطراب و بی طبعی بسیار ظاهر ساخته است به جهت دلوازد، و خاطر جوئی او عایت نموده فرستاده این ناخودرونی او را به مرهم اطف و عاطقت دوا فرمودم. امید که حق جل و علا صبر و شکیب کرامت کند که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بردباری و بردی و غمخواری نمی یابد.

روز جمعه چهاردهم به تماس آغای آغاها به منزل او رفته شد. او را نسبت سبقت خدمت و طریق به بندگی و موروثی به بن دودان رفیع الشأن ثابت ست، و حضرت عرش آشیانی دراللد برهنه در هنگامی که مرا کنده ساختند آغای آغاها را از همشیره من شاهزاده خانم گرفته به خدمت محل من مقرر فرمودند. زان تاریخ سی و سه سال [۲۲۲الف] است که در خدمت من می باشد و خاطر ایشان را بغیت گرامی می دارم؛ و ایشان نیز به اخلاص خدمت سلسله ما کرده اند، و هیچ سفری و یورشی به اراده و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند. چون کبر من ایشان در دریافت التماس نمودند که اگر حکم شود در دهی اقامت گزیده

آنچه از عمر باقی مانده باشد به دعا گوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حسرکت نداده از آمدن و شد محنت و صعوبت می کشم. و از سعادت مندی ایشان آنکه به حضرت عرش آشیانی همسال واقع شده اند. مجعلا آسودگی ایشان را منظور داشته حکم فرمودم که در دهلی توقف نمایند و در آنجا به جهت خود باغی و سرای و مقبره ساخته اند و مدتی است که به تعمیر آن مشغول اند. لقصه مراعات خاطر آن قدیم الخدمت مطامح نظر داشته و بمنزل ایشان رفته شد و به سید بهوه حاکم شهر تأکید فرمودم که در لوازم خدمتگاری و پاس خاطر ایشان چنان تأکید نماید از هیچ رهگذر غبار کلفتی بر حوشی خاطر نشینند. درین تاریخ راجه کشد من به منصب دوهزاری ذات رسیده سوار از اصل و اضافه سر بلندی یافت. چون سید بهوه خدمت فوجداری دهلی را چنانچه باید به تقدیم رسانیده بود و مردم آن حدود از حسن سلوک او نهایت رضامندی داشتند به دستور سابق محافظت و محارست شهر دهلی و فوجداری اطراف آن به مشارالیه مقرر فرموده به نصب هزاری ذات و شصت سوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته قبل مرحمت فرموده رخصت نمودم. در دوشنبه نهمم میرزاوالی را به منصب دوهزاری و هزاره را و عنایت غلم و قیل امتیاز بخشیده به صوبه دکن تعیین فرمودم.

ملاقات با شیخ عبدالحق دهلوی: شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل اصل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملارمت دریافت. کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هند، به نظر در آورد. خبسی زحمت کشیده، مذهب است که در گوشه دهلی بساوضع توکل و تجرید به سر می برد. مرد گرمی است، صحبتش بیذوقی نیست. به انواع مراحم و دلوازی فرموده رخصت کردم. روز یکشنبه شانزدهم از دهلی کوچ کرده شد. روز جمعه بیست و یکم به پرگنه کر به ترول سعادت اتفاق افتاد. پرگنه مذکور وطن مائوف مقرب خان است. آب و هوایش معتدل است و زمیش قابل. مقر بخان در آنجا باغات و عمارات ساخته. چون مکور تعریف باغ او به عرض رسیده بود خاطر را بدسیر آن رغبت افزوده روز دوشنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیر آن باغ محظوظ گشتم. بی تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین آنچه دیوار پخته در دور آن کشیده و خیابانها را فرش بسته یکصد و چهل بیگانه است؛ و در میان باغ حیوض ساخته است؛ طول دویست و بیست ذرع، عرض دویست ذرع. و در میان حیوض صدها مهاباتی بیست و دو ذرع مربع و هیچ درخت گرم سبزی و سرد سبزی نیست که در آن باغ نباشد. از درختهای میوه دار که در ولایت می شود حتی نهال پسته سبز شده، سروهای خوش قد به اندام دیده اند که ناخال به این حویلی و لصوات سرو به نظر دریا آمده. از مردم راست قول شنیده شد که در ولایت هم بهتر ازین کم سروی به نظر در آمده باشد. فرمودم که سروها را بشمارند، سیصد

درخت به شمار آمد. در اطراف حوص عمارات مناسب اساس یافته و هنوز در گذاردند. روز دوشنبه بیست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمد نگر به عهده وست به منصب دوهزارو پانصدی ذات و هزار سوار سرافرازی یافت. سر بلندی رای به منصب دوهزارو پانصدی ذات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت. روز گمشنبه بیست و ششم حضرت واهب العطا یا فرزند اقبال مند شاه جهان را پسری از صبیۀ آصف خان کرامت فرمود. هزار مهر نذر گذرانیده لثماس نام نمود. امید بخش نام کردم. امید که قلعش برین دولت [۱۲۲۸ الف] مبارک و فرخنده باد. روز مبارک شنبه بیست و هفتم مقام شد. درین چند روز از شکسار جزو و توغذری محظوظ بودم. جزو بور را فرمودم که وزن کردند، دوسیر و یک پاو جهانگیری برآمده ابلق دوسیر و نیم پاو و توغذری کلان یک سیر سوای از جزو بور کلانتر شد.

روز مبارک شنبه پنجم دی ماه الهی در مقام اکبر پور از کشتی برآمده به راه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد. از آگره تا منزل مذکور که در دو گروهی برگه بوریه واقع است یکصد و بیست و سه گروه هست. به راه دریا که نود و یک گروه به راه خشکی است. به سی و چهار کوچ و هفده مقام طی شد و سوای این هفته در بر آمدن شهر و دوازده روز در پالم به جهت شکر توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد. درین تاریخ جهانگیر قلی خان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و صلح مهر نذر و صد رویه به رسم نذر گذرانید. از مبارک شنبه گذشته تا گمشنبه یازدهم پی در پی کوچ واقع شد. روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سرهند خوشوقت گشتم. اگر چه از باغهای قدیم است و درختهای ساحل رسیده دارد و طراوتی که پیش ازین داشت نمانده، مع هذا غنیمت است. خو جه ویسی که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض به جهت مرمت این باغ اورا کروری سرهند ساخته، پیش از ساعت کوچ از دار الخلافه آگره رخصت فرموده بودم. بقدر ترتیب و مرمت نموده. مجدداً تأکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بی طراوت را دور ساخته نهالهای تازه بنشانند و غرق بندی را از سرنو صفا داده عمارت های قدیم را تعمیر نماید. و دیگر عمارات از حمام و غیره در جاهای مناسب حکم شد که اساس نهد. درین تاریخ دوست بیگ که از کومکیان عبدالله خان است به منصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافرازی یافت. مظفر حسین پسر وزیر خان به منصب هشتصدی ذات و سیصد سوار ممتاز [۱۲۲۸ ب] گشت. شیخ قاسم به خدمت صوبه دکن رخصت شد. روز مبارک شنبه نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادت مند شاه جهان به منزل او تشریف ادرانی فرمودم به جهت ولادت فرزندی که حق جل سبحانه کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید. زان جمله شمشیر تیمچه یکه آویز که کاروندیک است و قبضه و بندو بار آن از نیلم فرنگ تراش

ترتیب یافته. الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده. دیگر فیلیست که راجه بکلانسه در برهانپور به آن فرزند گذاریده بود. چون خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد و مجموع قیمت پیشکش او آنچه قبول افتاد يك لك و سی هزار روپیه شد. و قسریب به چهل هزار روپیه به والدین و ولی نعمتهای خود گذرانیده.

درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بهکر يك رأس رنگ که در خسروی از کوه آورده، درخانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود. به نظر گذشت. بغایت خوش آمد. از قسم مار حورو قوچ کوهی بسیار دیده شده که درخانه پرورش یافته اما رنگ به نظر در نیامده بود. فرمودم که بایز برابری یکجا نگاه دارند تا جفت شود و نتایج بهم رسد. بی تکلف نسبتی بهمار خور و قحطار تسد ارد. و سید بسایزید به منصب هزاری ذات و هفتصد سوار سراقراز شد. روز دوشنبه بیست و سیوم مقیم خان را به خلعت واسب و قبل و کپوه مرصع سراقراز ساخته به صوبه بهر رعین فرمودم. روز شنبه بیست و هشتم بر لب آب بیاه جشن فرزند اقبال مند شاه جهان ترتیب یافت و همدرین روز راجه بکرماجیت که به محاصره قلعه کانگره اشتغال دارد به جهت عرض بعضی مستدعیات حسب الحکم به درگاه آمده سعادت آستانبوس دریا و روز دوشنبه سی م فرزند شاه جهان به جهت دیدن عمارات دولتخانه که به تازگی احداث یافته ده روز رخصت گرفته به لاهور شتافت. و راجه بکرماجیت به عنایت خنجر خاصه و خلعت اسب سراقراز گشته به خدمت محاصره کانگره مراجعت نمود.

روز گمشنبه دوم [۲۲۹ الف] بهمن ماه الهی ساغ کلانور به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. درین زمین حضرت عرش آشیانی بر تخت خلافت جلوس فرموده اند. چون خبر نزدیک شدن خان عالم به درگاه رسید هر روز یکی از بندها را به جهت سراقرازی او به رسم استقبال فرستاده به انواع و اقسام مراسم و نوازش پایه عرت و منرت او افزودم و عنوان فرامین را به مصرعی بدیتی بدیهه مناسب مقام زینت بخشیده به عنایتهای سرشار مخصوص ساختم. از جمله يك مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزبان قلم آمد. بیت.

به سویت فرستاده ام بوی خویش که آدم ترا زودتر سوی خویش

روز مارکشنبه سیوم درین باغ کلانور خان عالم به سعادت آستانبوس سراقرازی یافته صدمهر و هزار روپیه به صیقه نذر آورد و پیشکشهای خسود را به مرور حواهد گذرانید. زینل بیگ ایلمچی برادر شاه عباس با مراسله شاهی و نفایس آندیار که به رسم سوغات ارسال داشته اند متعاقب می رسد. از عنایت و مرحمتی که بر درم به خان عالم می فرموده اند اگر به تفصیل مرقوم گردد حمل براغراق خواهد شد. همواره در محاورات نمان عالم خطاب می.

کرده اند و لحظه ای ز خدمت خود جدا نمی داشتند و به حسب اتفاق اگر روزی یاشی در خانه خود خواستی بسربرد بی تکلفانه به منزل او تشریف برده بیش از پیش اظهار مرحمت می فرمودند. روزی در قرح آباد شکار قمرغه طرح افکنده به خان عالم حکم نیراندازی فرمودند. مشارالیه از راه ادب کمائی بادو تیر پیش آورده شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند. قضا را ازین تیرها پنجاه تیر شکار می رسد و دو تیر خطا می شود. آنگاه به چندی از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم نیراندازی می فرمایند. اکثری خوب می اندازند. از جمله محمد یوسف قراول تیری زده که از دوخوک پران گذشته و استاد های بساط قرب بی اختیار آفرینها کرده اند؛ و در هنگام رخصت خان عالم را در آغوش عزت گرفته. انفات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر برآمده یازبه [۲۲۹ب] منزل او تشریف برده عذر ها خواسته و ادع کرده اند. و از نفایس و سواد روزگار که خان عالم آورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه به دست او افتاده مجلس جنگ صاحب قران است بالتمش. خان و شبه آن حضرت و اولاد و امجاد و امرای عظام که در ن جنگ سعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و نزدیک به هر صورتی نوشته که شبیه کبست. و این مجلس مشتمل است بر دو یست و چهل صودت، و مصور نام خود را خلیل میرزای شاهرخی نوشته و کارش به غایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسب و مشابیه تمام دارد. اگر نام مصور نوشته نبودی گمان می شد که کار بهزاد باشد. و چون به حسب تاریخ و بیشتر هست اعجب ظن آن که بهزاد از شاگردان اوست و به روش او مشق کرده و این گرامی تحفه ز کتابخانه علین آشیانی شاه اسمعیل ماضی و یا از شاه طهماسب به سرکار برادرش شاه عباس انتقال یافته. صادق نام کتابدار ایشان دزدیده به دست شخصی فروخته، قضا را در صفاهان این مجلس به دست خان عالم می افتد و به شاه نیز خبر می رسد که او چنین تحفه به هم رسیده و به بهانه تماشا از او طلب می فرمایند. خان عالم هر چند خواست که به لطیف الحیل بگذرانند چون مکرر به میالقه اظهار فرمودند ناگزیر به خدمت ایشان فرستاد. شاه به مجرد دیدن شناخته اند. روزی چند نزد خود نگهداشته غایتاً چون توجه خاطر ما را به امثال این نفایس می دانند که در چه مرتبه است و درخواستن نیز در کلی و جزئی بحمد الله که مضایقه نیست حقیقت را به خان عالم ظاهر ساخته باز به مشار لیه لطف نمودند. در وقتی که خان عالم را به عراق می فرستادم بشنداس نام مصوری را که در شبیه کشی از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمده های دولت ایشان را کشیده بیارد. شبیه اکبری را کشیده بود. به نظر در آورد. خصوصاً شبیه شاه برادرش را بسیار بسیار خوب کشیده بود. چنانچه ما به هر کس از بنده های ایشان نمودم، [۲۳۰الف] عرض کردند که بسیار خوب

کشیده بود. همدین تاریخ قاسم خان بادیوان و بخشی لاهور دولت زمین بسوس دریافتند. بشنداس مصور به عنایت فیل سرافراز شد.

باباخواحه که از کومکیان صوبه قندهار است به منصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت. روز سه شنبه هشتم مدار المهای اعتماد الدوله لشکر خود را نشان داد. با آنکه ضبط صوبه پنجاب به عهده وکلای ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار به نظر در آوردند. چون وسعت ملک کشمیر آن قدر نیست که محصولش به جمعی که همواره ملازم موکب اقبالند وفا کند و از طنطنه نهضت رایات عالیات نرخ غلات و حیوانات به تغییر اعلا رسیده بود به جهت رفاهیت عامه خلایق حکم شد که بندهایی که در رکاب اند سامان مردم خود نموده و معدودی که ناگزیر باشد همراه گرفته تنه را به محال جاگیر خود را رخصت نمایند؛ و همچنین در تخفیف دادن چارواها و شاگر پیشه نهایت تأکید و احتیاط مرعی دارند. روز مبارک شنبه دهم فرزند اقبالند شاه جهان از لاهور آمده سعادت قدم بسوس دریافت. جهانگیر قلی خان را به خلعت واسپ و فیل سرافراز ساخته بارادران و فرزندان به صوبه دکن رخصت فرمودم. درین تاریخ طالبا به خطاب ملک الشعرا یسی خلعت امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یک چندی با اعتماد الدوله می بود، چون رتبه سخشن از همگان در گذشت در سلك شعرای پای تخت منتظم گشت و این چند بیت ازوست. ایات ز غارت چمن بر بهار منتهاست که گل به دست تو از شاخ تازه ترماند



لب ز گشتن چنان بستم که گویی دهان بر چهره زخمی بود به شد



عشق در اول و آخر همه ذوقست و سماع
این شرا بیست که هم پخته و هم خام خوش است



گر من بجای جوهر آئینه بودم بی رونم ترا به تو کی می نمودم



دو لب دارم یکی در می پرستی یکی در عذرخواهیهای مستی
روز دوشنبه [۲۳۰ ب] چهاردهم حسینی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید.
رباعی:

گردی که ترا از طرف دامن ریزد تب از رخ سرمه سلیمان ریزد

گر خاک درت به امتحان بشارند از وی عرق جبین شاهان ریزد
معمدخان درین وقت رباعی خواند، مرا به غایت خوش آمد، و دریاخ خود نوشتم:

رباعی:

هرم به فراق خود چشایی که چه شد؟ خونریزی و آستین فشانی که چه شد؟
ای غافل از آنکه تیغ هجر توجّه کرد خاکم بفشار تبه دانی که چه شد؟

طالب صفاهان الاصل است. در عتفون شباب به لباس تجرید و قلندری گذارش به کشمیر افتاده از خوبی جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تأهل اختیار نموده و بعد از فتح کشمیر به خدمت عرش آشیانی پیوست. در سلك بنده های درگاه انتظام یافته، الحال عمرش قریب به صد رسیده در کشمیر به فراغ خاطر با فرزندان و متعلقان به دعای دولت ابد قرین مشغول است.

چون به عرض رسید که در لاهور میان شیخ محمد میر نام درویشی است سید الاصل به غایت فاضل و مرتضی و مبارک نفس و صاحب حال، و در گوشه توکل و عزلت منروی گشته از فقر غنی، و از دنیا مستعنی نشسته است. بنابرین خاطر - حق طلب به ملاقات ایشان رغبت افزود و چون به لاهور رفتن متعذر بود رقعهای در خدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آن عزیز با وجود کبر سن و ضعف بنیه تصدیع کشیده و تشریف آورد و مدت ممتد تنها با ایشان نشسته صحبت مستوفی داشته شد. الحق ذات شریفی است و درین عهد به عایت غنیمت و عزیز لوجود است، و این نیازمند از خود مرآمده ما ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق [۲۳۱ الف] و معارف استماع افتاد. هر چند خواستم نبزی بگذرانم چون پایه همت ایشان را از آن عالیت یافتم خاطر به ظهار این مطلب رخصت نداد، پوست آهوی سفید به جهت جای نماز به ایشان گذرانیدم. فی القور و داع شده به لاهور تشریف بردند.

روز یکشنبه بیست و سیوم در حوالی دولت آباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد. دختر باغبانی به نظر درآمد با بروت و ریش انبوه مقدار یک قطعه ظاهرش به مردان مشبه در میان سینه هم موی برآمده اما پستان ندارد. به تفرس دریافتم باید که فرزندان شود. در اثنای مکالمه گفتم که مرا تاحال حیض نیامده و این دلیل است بر آن. به چندی از عودات فرمودم کسه به گوشه ای برده ملاحظه نمایند که مبدا خنثی باشد. معلوم شد که از دیگر عودات سر موی تفاوت ندارد. بنابر غرایب درین جریده اقبال ثبت افتاد.

روز مبارکشنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمین بوس دریافت، در اوراق گذشته مرقوم گشته الله داد پسر جلاله پیر تادیکی از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبار

پیش گرفت درینولا ندامت گزیده به آشنایی باقرخان به اعتمادالدوله ملتجی شد که استشفاع گشاه می نماید. حسب التماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کرده خود پشیمان گشته روی امید به درگاه بهد زلالت جرایم او به عفو مقرون گردد. درین تاریخ باقرخان او را به درگاه آورد و مجدداً به شفاعت اعتمادالدوله غبار خجالت و ندامت به زلال عفو از ناحیه احوال او شست و شو خواهد یافت. سنگرام زمیندار جمو به خطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و عنایت فیل و خصمت سرافراز شد. عرب خوافی فوجدار میانه دو آب به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار ممتاز گشت. خواجه قاسم هفتصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت. به تهمتن بیگت پسر قاسم کو که منصب پانصدی ذات و سیصد سوار مرحمت [۲۳۱ب] شد. به خان عالم فیل خاصه مع تلایر عنایت نمودم. ازین منزل باقرخان را به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرافراز فرموده باز به صوبه داری رخصت فرمودم. روز دوشنبه بیست و هشتم پرگه گرهی که به ساحل بهت واقع است محل نزول مرکب اقبال گشت.

چون این کوهستان از شکارگاههای مقرر است حسب الحکم فراوان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند. روز یکشنبه غره اسفندارند الهی شکار را از شر کروه مسافت رانده روز مبارکشنیه دوم به شاخیند درآوردند و یکصد و یک داس از قوچ و چهکاره شکار شد. چون مهابت خان مدت ها بود که از سعادت حضور محرومی داشت به التماس او حکم فرموده بودم که اگر از نسق آن مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل گرانسی ندارد افواج را در تهنات گذاشته جریده متوجه درگاه شود. درین روز سعادت آستانبوس دریافته صدمهرنذر گذرانید. خن عالم به منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت. مقارن این حال عرضداشت نورالدین قلی از ده پونج رسیده نوشته بود که کربوه ها را حتی الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم. قضا را چند شبانروز بارندگی شد و بالای کوتل به ارتفاع سه ذرع برف افتاده هنوز می بارد اگر تا یک ماه بیرون کوه توقف فرمایید، عبور ازین راه میسر است والا دشوار می نماید. چون عرض ازین عریضت دریافت موسم بهار و شکوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده به راه پگلی و دهمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد.

روز جمعه سیوم از دریای بهت عبور واقع شد. با آنکه آب تا کمر بود چون بنایت ند می رفت و مردم در گذشتن محنت مسی کشیدند حکم فرمودم که دویت زنجیر فیل بر سر گذرها مرده اسباب مردم را بگذرانند و جمعی [۲۳۲الف] که ضعیف و زبون باشند بیز سواره عبور نمایند تا آسیب جانی و مالی به ما مرادی نرسد.

درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید. او از بنده های قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود. اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روزی چند به خدمت عرش آشیانی پیوست، چون به جای بیگانه نرفته بود به خاطر من چندان گران نیامد. چنانچه بعد از جلوس رهایی که درمخیله او نگذاشته بود فرمودم، تا آنکه به منصب پنجزاری ذات و سه هزار سو ر سرافرازی یافت؛ و شرح احوال او به تقریبات در جریده اقبال ثبت افتاد. خدمات عمده را متمشی شد و در کارهای طرفه گدی داشت. غایتاً از کسب قابلیت استعداد ذاتی و و دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بی نصیب بوده درین روز ه ضعف فیزی به هم رسانیده، روزی چند با وجود تکسر و بیماری در رکاب سعادت پسر برد و چون ضعف او اشد یافت از کلانور رخصت گرفته به لاهور شتافت و در آنجا به اجل طبعی در گذشت. در رشنیه چهارم ماه مذکور قلعه رها تاس مخیم اردوی ظفر قرین گشت، قاسم خون را به عنایت اسپ و شمشیر و پریم نرم خاصه سرافراز ساخته رخصت لاهور فرمودم. با عچه ی در سر راه و قع بود، سیر شکوفه کرده شد. ارین منزل تیهو به هم رسید. گوشت تیهو از کبک لذیذ تر است.

روزی کشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا دستم به منصب هزاری دات و چهار صد سوار ممتاز گشته، به صوبه دکن تعیین شد. خواجه عبداللطیف قوش بیگی نیز به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافرازی یافت. درین سردمین گئی به نظر در آمد، درون سفید، بیرون سرخ؛ و بعضی درون ردد و بیرون سرخ. به فارسی لاله بیگانه می گویند، و به هندی تهل به معنی زمین است. چون گل کنول مخصوص آب است این را تهل کنول نمیده اند یعنی کنول صحرایی.

روز مبارک شنبه نهم عرصداشت دلاور خان حاکم [۲۳۲ ب] کشمیر نویدرسان فتح گشتوار گشت. تعیین این اجمال، بعد زرسیدن او به پایتخت و رجاء و جلال، رقم زده کنک و قایع نگار خواهد شد. فرمان مرحمت عنوان با خعت خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ماله ولایت مفتوحه به جلدوی این پسندیده خدمت عنایت شد. روز سه شنبه چهاردهم مقام حسن ابدال نزول ریات اجلال گشت. چون کیفیت این راه و خصوصیات منازل در ضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده به تکرار نپرداخت، و از اینجا تا کشمیر منزل به منزل نوشته خواهد شد. اشاء الله تعالی. از تاریخی که در موضع اکبر پور به مبارکی و غیریت از کشتی بر آمده ناحسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت گروه مسافت در عرض شصت و نه روز به چهل و هشت کوچ و بیست و یک مقام طی شد. چون درین سر منزل چشمه آبی و آبشاری و حوضی در غایت لطافت واقع است دو روز مقام فرموده، روز مبارک شنبه شانزدهم، جشن وزن قمری ترتیب یافت؛ و سال پنجاه سیوم به حساب شهر قمری از عمر این نیازمند درگاه ایزد جل شانیه به مبارکی آغاز شد.

چون ازین منزل کوه و کوتل و نشیب و فراز بسیار در پیش بوده به یک دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار نمود. مقرر گشت که حضرت مریم الزمانی بادیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده به آسودگی تشریف آورند. و مدارالملکی اعتمادالدوله لخاقانی و صادق خان بخشی و اذاتخن میر سامن با عمله یوانات و کارخانه حات به مرور عبور نمایند و همچنین رستم مرزای صفوی و حان اعظم و جمعی از بندها، به راه پونچ رخصت یافتند و مسوکب اقبال جریده با چندی از منظوران ساط قرب و خدمتگاران ضروری روز جمعه هفدهم، سه ونیم گروه کوچ فرموده، در موضع سلطانپور منزل گزید. درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید که در اودیپور به احل طبعی مسافر راه عدم شد. جگت سنگه نبیره او و بیهم [۲۳۳ الف] پسر او در ملازمت می باشد. به خلعت سرافرازی یافتند، و حکم شد که راجه کشند اس فرمان مرحمت آمیز با حطاب رانائی و خلعت واسپ و قیل خاصه به جهت کنور کون برده مراسم تعزیت و تهنیت به تقدیم رسانند.

از مردم این مرز و بوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا ابری و صاعقه ای نباشد آوازی مانند به صدای ایر ازین کوه به گوش می رسد و این کوه را گسرج می نامند و بعد از یک سال و دو سال البته چنین صدائی ظاهر می شود. این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم. چون خالی از غرابتی نیست نوشته شد. و العلم عند الله. روز شنبه هژدهم چهار گروه نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال واقع شد. ازین منزل داخل پرگنه هزاره فارانج است. روز یکشنبه نوزدهم سه گروه و سه پاو در نور دیده موضع نوشهر منزل شد. ازینجا داخل دهمتور است. چندانکه نظر کار می کرد جلگه های سبز در میان گل نهل کنول و قطعه گل سرشف شکفته بود و به غایت خوش می نمود. روز دوشنبه بیستم سه ونیم گروه کوچ فرموده، در موضع سلهرورود مرکب مسعود افتاد. مهابت خان از قسم جواهر و مرصع آلات مواری شصت هزار روپیه پیشکش گذراید. درین سرزمین گلی به نظر در آمد سرخ آتشین به اندام گل ختمی، اما ازو خردتر و چندین گل یکجا تنگ به یک دیگر شکفته، از دور چنان نماید که گویا یک گل است؛ و درختش مقدار درخت زرد آلو می شود. و درین دام کوه بنفشه خودرو نیز بسیار بود در غایت خوشبویی، رنگش از بنفشه کمتر. روز سه شنبه بیست و یکم سه گروه طی نموده در موضع مانکلی نزول اقبال و افع شد. درین روز مهابت خان را به خدمت بنگش رخصت فرموده اسپ و قیل خاصه و خلعت و باپوستین مرحمت نمودم. امروز تا آخر منزل تقاطر بود. شب یکشنبه بیست و دوم نیز یاران شد. وقت سحر برف بارید. [۲۳۳ ب] چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی بهم رسانید چاروای لاغر جا افتاد

برنخاست و بیست و پنج زنجیر فیل از سر کار خاصه شریفه تصدق شد. به جهت بارندگی در روز مقام فرمودم. روز چهارم کشته بیست و سیوم سلطان حسین زمیندار پگلی دولت زمین بوم دریافت. از اینجا داخل ملک پگلی است. از غرایب اتفاقات آنکه در وقتی که حضرت عرش آشیانی تشریف می بردند در همین منزل برف باریده بود. الحال نیز باریده. درین چند سال اصلا برف نباریده بلکه باران هم کم شده بود. روز جمعه بیست و چهارم چهار گروه طی نموده در موضع سواد که محل نزول موکب متصور گشت. درین راه هم اجمه بسیار بود و درخت زردآلو و دشتالو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفته بود. و درختهای صنوبر جوان نیز دیده را قریب می داد. شنبه بیست و پنجم قریب سه و نیم گروه در نور دیده ظاهر پگلی ورود موکب مسعود آراستگی یافت. روز یکشنبه بیست و ششم به شکار کبک سوار شده آخرهای روز به التماس سلطان حسین به منزل او تشریف برده پایه عزتش بر امثال و افران افزودم. حضرت عرش آشیانی نیز به منزل او تشریف برده بودند. از قسم اسب و خنجر و باز و جره پیشکش کشیده اسب و خنجر به او بخشیده، فرمودم که بازو خره را بگریز بسته آنچه خوب برآید به نظر خواهد گذرد. نید.

سر کار پگلی سی و پنج گروه در طول، و بیست و پنج در عرض است، مشرق رویه کوهستان کشمیر، و بر سمت مغرب انک بنارس، و به جانب شمال کشتوار، و به جانب جنوب گهگر واقع است. در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده به دارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند، این طایفه را که ملازم رکاب نصرت اثر پسوند درین حدود بودت مرحمت نموده گذاشته اند. می گویند که ذات مافار لغت. اما مشخص نمیدانند که در آن وقت کلاتر اینها که بود و چه نام داشته. الحال خود لاهوری محض اند و به زبان چارمنکم و حقیقت مردم دهمور نیز بدین قیاس است. در زمان عرش آشیانی شاه رخ نامی زمیندار دهمور بود. الحال بهادر پسر اوست. اگرچه باهم نسبت [۲۳۴ الف] و خویشی و پیوند دارند لیکن نزاعی لازمه زمینداران است همیشه بر سر حدود و می باشد، و آنها پیوسته دولتخواه آمده اند. سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاه رخ هر دو در وقت شاهزادگی به ملازمت می رسیده بودند. با آنکه سلطان حسین هفتاد سال دشت در قوای شاه رخ صلاح توری راه نیافته، و تاب و طاقت سواری و تردد چنانچه باید دارد. درین ملک بوره می سازند از نان و برنج، که آردا سر می گویند. عملا از بوزه بسیار تندتر، و مدار خوراک این مردم بر سراسر و هر چند کهنه تر باشد، بهتر است. و این سر را در هم کرده سرخم را محکم بسته دو سال و سه سال در خانه نگاه می دارند و بعد از آن زلال روی خم را گرفته چها می سازند و آن را آچھی می نامند. و آچھی ده ساله

هم می باشد. پیش آنها هر چند کهن سال تر بهتر؛ و اقل مدت يك سال است. سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر می گرفت و لا جرعه در می کشید. سلطان حسین هم ملتزم است و به جهت من از فرد اعلایش آورده بود. يك بار برای امتحان خوردم. پیش ازین هم خورده شده بود. کیفش مشتگی است اما خالی از کرخی نیست و معلوم شد که اندک بنگی هم همراه می سازند. در خمارش خواب غلبه می کند. اگر شراب نباشد بضرر مدل شراب می تواند شد. از مویه زرد آلود و شفتالو و امروء می شود. چون تربیت نمی کنند و خود روست همه ترش و ناخوش می باشد. از سرشکوفه آنها محفوظ می توان شد. خانه و منارل هم از چوب است؛ به درش اهل کشمیر می سازند. جانور شکار به هم می رسد، اسب، اشتر، و گاو میش می دارند. بز و مرغ بسیار فراوان است. استریش ریزه می شود. به جهت بارگران به کار نمی آید.

چون به عرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا به اردوی ظفر قرین کفایت کند، نیست، حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند، و سه چهار روز آذوقه برگیرند. از ملازمان رکاب سعادت چندی به همراهی برگزیده، بقیه مردم به سرکردگی [۲۳۴ب] خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشند. با کمال احتیاط و تأکید هفتصد زنجیر فیل به جهت پیشخانه و کارخانجات ناگزیر نمود. منصب سلطان حسین چهارصدی ذات و سیصد سوار بود. درین وقت به منصب ششصدی و سیصد و پنجاه سوار سرافرازی یافت و خلعت و خنجر مرصع و قیل و سر حمت فرمود. بهادر دهمتوری که به کومک لشکر بنگش تعیین است منصب او از اصل و اضافه دوصدی ذات و یکصد سوار حکم شد. روز گمشبه بیست و نهم پنج گروه و یک پاو، کوچ نموده از پل رودخانه نین سکه گذشته منزل گزیدیم. این نین سکه از طرف شمال به جانب جنوب می رود. این رودخانه از میان کوه وادو که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است سرآمده. چون درینجا آب مذکور دوشاخ شده به جهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دو پل از چوب مرتب ساخته بودند. یکی در طول هژده ذرع و دوم چهارده ذرع و در عرض هر کدام پنج ذرع. و درین ملک طریق ساختن پل آنکه درختهای شاخدار بر روی آب می اندازند و هر دو سر آن را به سنگ بسته استحکام می دهند و تخته چوبهای سطر بر روی آن انداخته به میخ و طناب قوی مضبوط می سازند؛ و به اندک مرمتی سالهای سال برحاست. القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل گذشتند. سلطان محمود، نام این رودخانه را نین سکه کرده یعنی راحت چشم. روز مبارکشبه سی ام قریب سهونیم گروه در نوردیده برب رودخانه کشت گنگا منزل شد. دربراه کوتلی واقع است به غایت بلند. ارتفاع آن يك گروه، نیز نشیب يك ونیم گروه؛ و این کوتل را بم

درنگ می نامند. ووجه تسمیه آن که به زبان کشمیری پنبه را نیم می گویند. چون حکام آشمبر داروغه گماشته بودند که از بار پنبه تمغا بگیرند و در اینجا به جهت گرفتن تمغا درنگ می شده بنابراین به نیم درنگ شهرت یافته و از گذشت کوتل آبشاری است در نهایت لطافت. پیاله های معتاد را بر آب و سایه درخت خورده، [۲۳۵ الف] وقت شام به منزل رسیدم.

برین رودخانه پلی بود که از قدیم پنجاه و چهار ذرع در طول و یک و نیم ذرع در عرض که پیاده ها می گذشتند. حسب الحکم پلی دیگر در محدوی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه ذرع، و عرض سه ذرع. چون آب عمیق و تند بود فیلان ر برهنه گذرانیده سوار و پیاده واسپ از روی پل گذشت. حسب الحکم حضرت عرش شیانمی سرایسی از سنگ و آهک در غایت واستحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته. یک روز به تحویل مانده معتدخار را پیشتر فرستاده شده بود که به جهت تخت نشین و آراستن جشن نوروز سرزمینی که رفاهی و امتیازی جشن داشته باشد اختیار نماید. اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته ای واقع بود سبز و خرم، بر فراز آن سطحی پنجاه ذرع گویا کار فرمایان قضا و قدر به جهت چنین روزی مہبای جشن داشته بودند. مشارالیه لوازم جشن نوروزی را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود به غایت مستحسن افتاد. معتدخان مورد تحسین و آفرین گشت. رودخانه کشن گنگا از طرف جنوب می آید و به جانب شمال می رود. آب بهت از سمت مشرق آمده و به رودخانه کشن گنگا پوسته به طرف شمال جاریست.

نوروز پانزدهم از جلوس همایون

تحویل نبراعظم مراد بخش عالم به شرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع ثانی سنه ۱۰۲۹ یک هراتو بیست و نه هجری بعد از انقضای دوازده و نیم گهری که پنج ساعت نجومی باشد تفاق افتاد. و سال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی به مبارکی و فرخی آغاز شد. روز شنبه دوم، چهار کروه و نیم پاو کوچ نموده و در موضع مکر منزل گزیدم. درین راه کوتل نبود، قدری سنگلاخ داشت. طاموس و دراج سیاه و لنگور که در ولایت گرم سیر می باشد دیده شد. ظاهراً در سردسیر هم می توانند بود. از اینجا نا کشمیر همه جا راه بر کنار دریای بهت است و دو جانب کوه واقع شده، و از توده آب در غایت تنگی بر جوش و خروش می گذرد. و هر چند فیل کلان [۲۳۵ ب] باشد نمی تواند پای خود را قائم ساخت. فی القور می غلطاند و می بود. سنگ آبی هم دارد. روز یکشنبه سیوم چهار کروه و نیم طی نموده در موسران نزول فرموده شب جمعی از سوداگران که در پرگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند.

وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه به زبان هندوی خوک را می گویند و موله مقام راء یعنی جای باراه؛ و از جمله اوتار که در کیش هندو مقرر است یکی اوتار باراه است و باراه موله به کثرت استعمال باره موله شده.

روز دوشنبه چهارم دوتیم گروه گذشته در بهولاس منزل گزیدیم. چون این کوهها را به غایت تنگ و دشوار نشان می دادند و از هجوم مردم عبور به صعوبت و زحمت میسر می شد و دشواری به معتمدخان حکم فرمودم که غیر از آصف خان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را یک منزل عقب می آورده باشند. اتفاقاً مشارالیه دیره خود را پیش ازین حکم روانه ساخته بود. بعد از آن به مردم خود می نویسد که در باب من چنین حکم شده به هر جا که رسیده باشید توقف نمایید. برادران او در پای کوتل بهولاس این خبر را شنیده همانجا دیره فرود می آرند. در زمانی که مسوکب اقبال قریب به منزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد. هنوز یک میدان راه طی نشده بود که دیره او نماین شد. ظهور این موهبت را از اتفاقات شمرده با اهل محل به منزل مشارالیه فرود آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم. برادران او حسب الحکم به طلب او دوآیندند. در وقتی که این مژده به او می رسد که فیلان پیشخانه بر فرار کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند، چون سواره گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سراپا تشناخته و در عرض دوساعت، دوتیم گروه مسافت طی نموده خود را به ملازمت رسانید، و به زبان حال این بیت [۲۳۶ الف] می خوانند. بیت:

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را تا گه چو مهمان در رسد

آنچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده به رسم پای انداز معروض داشت. همه را به او بخشیدم و فرمودم که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید. جوهر اخلاص را به بهای گران خریداریم و این اتفاق از اثر اخلاص و تثبیدات طالع او باید شمرد که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود یک شبانروز در خانه او به راحت و آسودگی بسر ببرد، و اور. در امثال و اقربان و ابناى جنس سراقرازی نصیب شود.

روز سه شنبه پنجم، دو گروه گذشته در موضع کهنی نزول اجلال اتفاق افتد. سرو پای که در برداشتم به معتمدخان مرحمت فرمودم، و منصب اواز صل و اصفانه هزاروپانصدی ذات و پانصد سو ر حکم شد. و از این منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولاس به قوب پسر یوسف خان کشمیری با افواج منصور حضرت عرش آشیانی که راجه بهگوان داس

پدر راجه‌مان سنگه سردار بود جنگ کرده‌اند. درین روز خبر رسید که سهراب‌خان پسر دشمن-
خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت. تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم يك
منزل عقب می‌آمد. در راه بخاطرش می‌رسد که به‌دریا درآمده غسل کند. با آنکه آب گرم
میسر بوده هر چند مردمش مانع می‌آیند و می‌گویند که درین قسم هوای سرد بی‌ضرورت درین
چنین دریای زخار خونخوار که قیل مست را می‌غلطاند در آمدن از آئین حزم و احتیاط دور
است، به‌حرف آنها مقید نمی‌شود؛ و چون وقت ناگزیر در رسیده بود از غایت خودداری و
غرور و جهالت به اعتماد شنواری خود که درین فن بی‌نظیر بود، جدی‌تر می‌شود و بایک نفر
خدمتیه و یک کس دیگر که شاوری می‌دانسته‌اند، بر فراز سنگی که بر آب بود برآمده خود
را به‌دریا می‌اندازد. به‌مجرد افتادن از تلاطم امواج نمی‌تواند خود را جمع ساخت، و به
شنواری پرداخت. افتادن همان بود و رفتن همان بود. سهراب‌خان با خدمتیه رخت [۲۳۶ب]
حیات به‌سیل فنا در داد. کشتی‌گیر به‌صد جان‌کندن، کشتی وجود به‌ساحل سلامت رسانید.
میرزا رستم را غریب تعلقی و محبتی با این فرزند بود. در راه پونج ز شنیدن خبر جانگاہ‌جامه
شکیبایی چاک زده، بیتابی واضطراب بسیار ظاهر می‌سازد و با جمیع متعمقان خویش لباس
ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت می‌شود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد. اگر
چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتاً پیوند دل با این فرزند داشت. شنش بیست و شش بود.
در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود. سواری فیل و ارابه به‌خوب می‌دانست، در یورش
گجرات اکثر اوقات حکم می‌شد که در پیش فیل خاصه سوار شود. در سپاهیگری خیلی
چسپان می‌نمود.

روزگم‌شنبه سه‌کروه طی‌نموده در موضع دیوند منزل شد. روز مبارک‌شنبه هفتم از کوتل
کوارمت عبور فرموده، در موضع وچه نزول اجلال اتفاق افتاد. مسافت این منزل چهار کروه
و یک‌پاو است. کوتل کوارمت ز کوتل‌های صعب است و آخرین کوتل این راه است. روز
جمعه هشتم قریب به چهار کروه طی‌نموده در موضع بلتار منزل شد. درین راه کوتل نبود.
بقدر وسعتی داشت صحرا صحرا چمن‌چمن شکوفه و انواع ریاحین زترگس و بنفشه و گلهای
غریب که مخصوص این ملک است به‌نظر در آمد. ز جمله گلی دیده‌شد که به‌هیأت عجیب
پنج شش گل نارنجی رنگ سرنگون شکفته و از میان گلها برگگی چند سویر آمده، از عالم
انسان. نام این گل بولاننگ است و گس دیگر مثل بونی بر دور آن گلهای ریزه به‌اندام
ورنگ یسمن بعضی کبود و بعضی سرخ‌چهره، و در میان نقطه زرد، به‌غایت خوشنما و موژون.
نامش لدرپوش و پوش‌عی‌العموم گل‌را می‌گویند ارغوان زرد هم درین راه فراوان است. گل

کشمیر از حساب و شمار بیرون است. کداهارا نویسم و چند توان نوشت. آنچه استیازی دارد مرقوم می گردد. درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است به غایت عالی و دیدنی. [۲۳۷ الف] از جای بلند می ریزد. درین راه آبشاری به این خوبی دیده نشده. لحظه ای توقف نموده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم. روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاد کوچ فرموده به باره مویه عبور موکب منصور اتفاق افتاد. باره موله از قصبه های مقرر کشمیر است و از پنجا نا شهر چهارده کروه مسافت است و بر لب آب بهت واقع شده. جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته اند و آسوده و مرفه الحال رور کار بر می بردند حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتیها آراسته درین مقام مهیا داشته بودند. چون ساعت در آمدن به شهر روز دوشنبه اختیار شده بنابرین در منزل مذکور توقف صلاح یوده. فی الفور با اهل محل بر کشتیها نشسته به مبارکی و فرخی متوجه مقصد گشتم. دپهر از روز یکشنبه گذشته به شهاب الدین پور که از سرکارهای مقرر کشمیر است رسیده شد. فرمودم که چنارهای چمن شهاب الدین پور را بشمارند نود و چهار درخت به شمار در آمد. درین روز دلاورخان کاکر حاکم کشمیر از کشتواره رسیده دولت آستان بوس دریافت و به عنوان عوطف روز افزون پادشاهانه و گوناگون نوازش خسروانه سرافرازی یافت. الحق این خدمت را چنانچه باید به تقدیم رسانیده امید که حضرت واهب العطا یا جمیع بنده های با اخلاص را چنین فروز عزت گردانید. کشتوار بر سمت جنوب کشمیر واقع است. از معموره کشمیر تا منزل آنکه حاکم نشین کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده اند.

احوال فتح کشتوار: به تاریخ دهم شهر یورماه الهی سنه چهارده دلاورخان یاده هزار

نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیشنهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با کردعی میربحری به محافظت شهر و حراست سرحدات مقرر داشت و چون گوهر چک وایه چک به دعوی وراثت کشمیر در کشتوار و نواحی آن سرگشته وادی [۲۳۷ ب] ضلالت و ادمار بودند هیئت نام یکی از برادران خود را جمعی در مقام دیسو که متص به کوتل پیرنجال واقع است به جهت احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود را با فوجی به ده سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را یا نصر الله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بنده های جهانگیری براه امن تعیین فرمود و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کارطلب به هر اولی فوج خود مقرر نمود. و همچنین دوفوج دیگر بردست راست و چپ خود قرار داد که می رفته باشند. چون راه برآمد اسپ نبود چندان سپی به جهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده به کشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت

به میان جان بسته پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافر نبد سرانجام منزل به منزل جنگ کنان تا امر کوت که یکی از محکمهای غنیم بود، شتافتند. و در آنجا فوج جلال و جمال که از راههای مختلف تعیین شده بودند با هم پیوستند. و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند. بهادران جان نثار کوه دشوار و نشیب و فراز بسیار به پایمردی همت پیموده تادریای مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده به ظهور رسانیدند. و بیه چک بدبخت با بسیاری از اهل ادبار به قتل رسید و از کشته شدن ایبه، راجه بدست و دل شده راه فرار پیش گرفت. و از پل گذشته در پهنه رکوت که بر آن طرف آب واقع است توقف کردند. از بهادران نیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر بل جنگ عظیم واقع شد، و چندی از جوانان به شهادت رسیدند. و همچنین مدت هشت شب تا روز بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده به مدافعه و مقاتله تقصیر نمی کردند تا آنکه دلاورخان از استحکام [۲۳۸ الف] تهنجات و سر نجام آذوقه خاطر جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست. راجه از حیل سازی و روباه بازی و کلای خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس نموده که برادر خود را با پیشکش به درگاه می فرستم و چون گناه من به عفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز به درگاه گیتی پناه رفته آستان بوسی می نمایم. دلاورخان به سخن فریب آمیز گوش نینداخته نقد فرصت را از دست نداد و فرستاده های راجه را بی حصول مقصود رخصت فرموده در گذشتن از آب اهتمام شایسته بکار برد. جمال پسر او با جمعی از تهنگان بحر شجاعت و جلالت بالای آب رفته به شناوری و دلاوری از آن دریای زخار خونخواه عبور نمودند، و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهای جانباز از آن طرف هجوم آورده کنار بر اهل ادبار تنگ ساختند، آنها چون تاب مقاومت در خود نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند. و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند، و دلاورخان در پهنه رکوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تادریای چنانب که اعتقاد قوی این سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چنانب مرتفع است و عبور از آن آب به دشواری میسر و به جهت آمدورفت پیاده ها طنابهای سطر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقدار یک بدست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکطرف طناب را بر قله کوه و سر دیگر را بر آن طرف آب مضبوط می سازند و دو طناب دیگر یک گز از آن بلندتر تعبیه می نمایند که پیاده ها پای خود را بر آن چوبیکها نهاده به هر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب می رفته باشند، تا از آب بگذرند، و این را به اصطلاح مردم کوهستان رمبه گویند. و

هر جا مظه بستی رمه داشتند بند و قچی و تیر انداز و مردم [۲۳۸ ب] کاری استحکام داده خاطر جمع نمودند. دلاورخان جالها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیورکار طیب بر جاله نشانیده میخواست که از آب بگذرانند، چون آب در غایت قندی و شورش می گذشت جاله به سیمی فنارفت، و شصت بهشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند، و ده نفر به دست و بازوی شجوری خود را به ساحل سلامت رسانیدند، و دو کس بر آن طرف آب افتاده در چنگک ارباب ضلالت اسیر گشتند.

الف. دلاورخان چهار ماه و دو روز در پهن در کوت پای همت افشوده سعی در گذشتن داشت، و تیر تدبیر به هدف مقصد نمی رسید تا آنکه زمینداری راهبری نموده که از حائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود ریمه بسته در دل شب جلال پسر دلاورخان را با چندی از بنده های درگاه و جمعی از افغانان قریب دو بستان نفر از آن ده به سلامت گذشته هنگام سحر بی خبر بر سر راجه رسیده، کرنای فتح بلند آوازه ساختند، چندی که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری تیغ خون آشام گشتند. بقیه السیف جان به نیک پا از آن ورطه بلا بر آوردند. در آن شورش یکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که به زحم شمشیر کارش به اتمام رساند، راجه فریاد برآورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان برید. مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند. بعد از گرفتار شدن راجه از منتسبان او هر کس هر چه بود خود را به گوشه ای کشید، دلاورخان از شنیدن این مؤده فتح و فیروزی سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیده، با لشکر منصور از آب عبور نموده به مندل پسر که حاکم نشین این ملک است درآمد. از کنار آب تا آنجا سه گروه مسافت بوده باشد. خواهر سنگرام راجه جبر و دختر جوهر مل [۲۳۹ الف] مردود پسر راجه با سو در خانه راجه است و از خواهر سنگرام فرزندان دارد. پیش از آنکه فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جیوال و دیگر زبندان فرستاده بود. چون موكب منصور نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصرا الله عرب را با جمعی از سوار و پیاده به حراست این ملک گذاشت.

در كش و رگدم وجو و عدمی و ماش و اژدن فراوان می شود، و به خلاف کشمیر شالی کمتر دارند. زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است، و قریب به صد دست از بازو جره گرفته می شود. نارنج و نرنج و هندوانه فرداعلی به هم می رسد. خربزه اش از خربزه کشمیر بهتر است و دیگر میوه ها از انگور و شفالو و زردآلو و امرو، ترش می باشد، اگر تربیت کنند میمکن که خوب شود. سمنی نام زراست مسكوك كه از حكام کشمیر مانده يك ونیم آن را به يك رویه

می گیرند و در معامله پانزده سهنسی که ده رویه باشد به يك مهر پادشاهی حساب می کنند. و دوسر به وزن هندوستان را يك من اعتبار نموده اند، و رسم نیست که راجه از محصول زراعت خراج بگیرد. بر سر هر خانه درسالی شش سهنسی که چهار رویه باشد می گیرد، و زعفران را در گل به علفه جمعی از راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکرانند به تنخواه نموده غایت در وقت فروختن زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت از دوسر باشد، چهار رویه می گیرد، و کلیه حاصل راجه بر جریمه است، و به اندك تقصیری مبلغ کلی می ستاند، و هر کس را متمول و صاحب جمعیت یافتند بهانه انگیزته، آنچه دارد پاك می گیرند. به همه جهت يك لك رویه تخمیناً حاصل حصه او شد، و در وقت کارش هفت هزار ریاده جمع می شود و اسب در میان آنها کم است. قریب پنجاه اسب از راجه وعده های او بوده باشد. محصول [۲۳۹ ب] يك ساله در وجه انعام دلاورخان مرحمت شد. از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار به ضابطه جهانگیری بوده باشد. و چون دیوانیان عظام نسق بسته جاگیردار تنخواه نمایند حقیقت از قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست.

روز دوشنبه یازدهم بعد از دوپهر و چهارگهري به مبارکی و فرخی در عماراتی که مجدداً بر کنارتال احداث یافته، ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. به حکم حضرت عرش آشیانی قلعه ای از سنگ و آهک در غایت استحکام احداث یافته، غایتاً هنوز ناتمام است يك ضلع آن مانده است. امید که بعد ازین به اتمام رسد. از مقام حسن ابدال ناکشمر به راهی که آمده شد هفتاد و پنج گروه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بیست و پنج روز باشد قطع شده، که از دارالخلافه آگره تا کشمیر در عرض پنج ماه و هزده روز سیصد و هفتاد و شش گروه مسافت به يك صد و کوچ و شصت و سه مقام طی شده، و به راه خشکی که مرعام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم گروه است.

روز سه شنبه دوازدهم، دلاورخان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلماً به حضور آورده زمین بوس فرموده، خالی از وجاهت نیست. لباسش به روش اهل هند، و زبان کشمیری و هندی هر دو می دارند. به خلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری ظاهر شد. حکم فرمودم که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را به درگاه ما حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته، در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال روزگار سپر خواهد برد، والا در یکی از قلاع هندوستان به حبس مغلذگرتار خواهد بود. عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را به ملازمت می آیم و امیدوارم رحمت آن حضرتم به هر چه حکم شود.

اوضاع و خصوصیات ملك کشمیر: اکنون مجمل از احوال و اوضاع و

خصوصیات ملك كشمير مرقوم می گردد. كشمير از اقلیم چهارم است. عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است. از قدیم این ملك در تصرف [۲۴۰ الف] راجه ها بوده و مدت آنها چهار هزار سال است، و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ راج ترنگ که به حکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مرقوم است. و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری به نور اسلام رونق و بها پذیرفته، و می دونفر از اهل اسلام دولت دویت و هشتاد و دو سال حکومت این ملك داشته اند؛ تا آنکه به تاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند. و از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست. ملك كشمير در طول از کوتل بهولباس تا قسردیر پنجاه و شش کسره جهانگیر است و در عرض از بیست و هفت کسره زیاد نیست و از ده کم نه.

شیخ ابوالفضل در اکبرنامه به تخمین و قیاس نوشته که طول ملك كشمير از دریای کشن گنگ تا قنبردیر یکصد و بیست کسره است، و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاد نه. من به جهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرائع نوشته شود، بالجمله آنچه شیخ یکصد و بیست کسره نوشته بود شصت و هفت کسره برآمد. چون قرارداد است که حد هر ملکی تا جائیست که مردم به زبان آن ملك متکلم باشند، با سر آن از بهولباس که یازده کسره این طرف کشن گنگ است سرحد كشمير مقرر شد، و به این حساب پنجاه و شش کسره باشد. و در عرض دو کسره بیش تفاوت ظاهر نگشت، و گروهی که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه ای است که حضرت عرش آشیانی بسته اند، هر گروهی پنج هزار ذرع است و یک ذرع و یک چهار یک حال دوزرع شرعی می شود که هر ذرعی بیست و چهار انگشت باشد. و هر جا کسره با گز، مد کور می گردد مراد از آن کسره و گز معمول حالست. نام شهر سری نگر [۲۴۰ ب] است و دریای بهت از میان معموره می گذرد و سرچشمه آن را ویرناک نامند از شهر چهار کسره بر سمت جنوب واقع است. به حکم این نیازمند بر سر آن چشمه عمانی و بخی ترتیب یافته. در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب درغایت استحکام بسته اند که مردم از روی آن تردد می نمایند، و پل را به اصطلاح این ملك گندل گویند. و در شهر مسجدی است به غایت عالی از آثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج اساس یافته، و بعد از مدتی سوخته و یاز سلطان حسن تعمیر نموده. و هنوز به اتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاد و در نهصد و نه ابراهیم بکری وزیر سلطان محمد به حسن انجام آراستگی بخشیده، از آن تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که راجاست. از محرب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع طول، و عرض یکصد و چهل و چهار

ذرع است مشتم بر چهارطاق، و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده، الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده.

میرسید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده است. خانقاهی از ایشان یادگار است. متصل شهر دو کول بزرگ است، که همه سال بر آب می باشد و طعمش متغیر نمی گردد. مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است. در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی است و هفت هزار و چهارصد ملاح به شمار آمده. ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند. آب را مراج گویند و پایان آب را کمر اج نامند و ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را با بنخروار شالی حسب کنند. هر خرواری سهم و هشت سیر به وزن حال است کشمیریان دوسیر را یک من اعتبار کرده اند، و چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک. و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که به حسب تقدی هفت کسور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهارصد دام می شود و به ضابطه حال جای هشت هزار و پانصد [۲۴۱ الف] سوار است.

کیفیت بهار و گلهای کشمیر: راه درآمد به کشمیر متعدد است و بهترین راهها بهنر و پگلی است. اگر چه راه بهنر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را در باید منحصر در راه پگلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال می باشد. اگر به تعریف و توصیف کشمیر بپردازد دفترها باید نوشت. ناگزیر مجملی از اوضاع و خصوصیات آن رقم زده کلک بیان می گردد. کشمیر باغی است همیشه بهار، قلعه ایست آهنین حصار. پادشاهان را گلشنی است عشرت افرا، و درویشان را خلوت کده ای دلگشا. چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان فزون، آبهای روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون چندان که نظر کار کند سبزه است و آب روان. گل سرخ و بنفشه و ترگس خودرو، و صحرا صحرا انواع گنها، و اقسام ریحین از آن بیشتر است که بشمار در آید. در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالا مال درودیوار و صحن و بام خانه ها از مشعل لاله بزم افروز، و جلگه های مسطح و سه بر گهای مروح را چه گوید: ایات:

رخ آراسته هریکی چون چراغ	شده جلوه گر نسا زینان باغ
چو تعوید مشکین به بازوی دوست	شده مشکبو غنچه در زیر پوست
تمنای مبخوار گان کرده نیز	غزل خوانی بلبل صبح خیز
چو مقراض ز دین به قطع حویر	بهر چشمه منقار بسط آب گیر

بساط از گل و سبزه گلشن شده چراغ گل از بساد روشن شده
بنفشه سر زلف را خسم زده گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالوست. بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندارمذ می شود، و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر، نهم و دهم ماه مذکور [۲۴۱ب] و انجام شکوفه با آغاز یاسمین کبود پیوسته است. در خدمت والد بردگوارم مکرر سیر ذعفران زار و تماشای خزان کرده شده بود. بحمد الله درین مرتبه خویبهای بهار را دریافت. خویبههای خزان در موقعش نوشته خواهد شد. عمارات کشمیر همه از چوب است، و دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند، و بامش را خاکپوش کرده، پیاز لالمجواشی می نشانند و سال به سال در موسم بهار می شکفت و به غایت خوشنماست و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است. امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله نهایت خوب شکفته بود. یاسمن کبود در باغات فراوان است، و یاسمن سفید که اهل هند آنرا چنبلی گویند خوش بومی شود. و قسم دیگر صندلی رنگ است آن نیز در نهایت خوشنمایی است، و این مخصوص کشمیر است. گل سرخ چند قسم به نظر درآمد غایتاً یکی بسیار خوشبوست، دیگر گلی است صندلی رنگ بویش در غایت لطافت و نازا کت. از عالم گل سرخ و به اش نیز به گل سرخ مشابه. گل سوسن دو قسم می باشد. آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ، و قسم دیگر صحراییست. اگر چه کم رنگ است غایتاً خوشبوی است. گل جعفری کلان و خوشبو می شود و به اش به غایت از قامت آدمی می گذرد، لیکن در بعضی سالها وقتی که کلان شد و به گل رسید و گل کرد گرمی پیدا می شود و بر گش پرده از عالم عنکبوت می تند، و ضایع می سازد و نه اش را خشک می کند و امسال چنین شد. و گلهایی که در ییلاقات کشمیر به نظر در آمده از حساب و شمار بیرون است. آنچه نادر العصری استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است.

میوه های کشمیر: پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقاً نبود. محمد قلی افشار از کابل [۲۴۲الف] آورده پیوند نموده. تا حال ده پانزده درخت به بار آمده. زرد آلو پیوندی نیز درختی چند معدود بود. مشارالیه پیوندا درین ملک شایع ساخت و الحال فراوان است. و الحق زرد آلو کشمیری خوب می شود، و در باغ شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر از آن خورده نشده بود. در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها است. ناشپاتی فردا علی می شود. از کابل و بدخشان بهتر، نزدیک به ناشپاتی سمرقند. سبب کشمیری به خوبی مشهور است و امروز متوسط می شود. انگورش فراوان است و اکثرش ترش و زبون، انارش آنقدر هان نیست. تربز فردا علی بهم می رسد و غرنزه به غایت شیرین و شگفتنده می شود لیکن اکثر

آن است که چون به پختگی رسید گرمی در میاش به هم می رسد و ضایع می سازد؛ و گسر احیاناً از آسیب گرم محفوظ ماند به غایت لطیف می شود. شاه توت نمی باشد، و توت سایر، صحرا صحرا است. و از پای هر درخت توت تکه انگوری بالا رفته. غایتاً توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند. برگ توت به جهت گرم پيله به کار می رود و تخم پيله از گلگت و تب می آرند. و شراب و سرکه فراوان است. شرابش ترش و زبون و به زبان کشمیر می گویند. بعد از آن که کاسه ها از آن در کشند بقدری سر گرمی به هم می رسد. از سرکه اقسام چهار می سازند. چون سیر در کشمیر خوب می شود آچارش آچار سیر است.

انواع غلات و حیوانات: انواع غله بغیر از نخود اکثراً دارد. و اگر نخود بکارند سال اول می شود. سال دوم زبون می شود. سال سوم به مشک مشبه می گردد و برنج از همه بیشتر، ممکن سه حصه برنج و یک حصه سیر حیوانات بوده باشد. مدار خورش اهل کشمیر بر برنج [۲۴۲ب] است. اما زبون می شود و خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود. بعد از آن می خورند؛ و آنرا بهته می گویند. طعام گرم خوردن رسم نیست. بلکه مردم کم بضاعت حصه ای از آن بهته را شب نگاه می دارند و روز دیگر می خورند. نمک از هندوستان می آورند و در بهته نمک انداختن قاعده نیست. سبزی را در آب می جوشانند و اندک نمکی به جهت تغییر ذایقه در آن می اندازند و با بهته می خورند و جمعی که خواهند تنم کنند در آن سبزی اندک روغن چارمغز می اندازد. و روغن چارمغز زود تلخ و بدطعم می شود بلکه روغن گاونیز، مگر آنکه تازه به تازه از مسکه روغن گرفته در طعام می اندازند و آنرا سدا پاک نامند به زبان کشمیری؛ و چون هوا سرد و نمناک است به مجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر می گردد. و گاو میش نمی باشد. گاو نیز خرد و زبون می شود گندمش ریزه و کم مغز است. ند خوردن رسم نیست. گوسفند بی دنبه می باشد. از عالم کلدی هندوستان آنرا هندو می گویند. گوشتش خالی از زراکت و راست مزگی نیست. مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیر آن فراوان می باشد ماهی همه قسم پولکدار و بی پولک میشود اما زبون.

ملبوسات کشمیریان: ملبوسات از پشمینه متعارف است. مرد وزن کمره پشمین می پوشند و آنرا پتو گویند. و فرضاً اگر کمره پوشند به اعتقادشان اینکه هوا تصرف می کند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست. شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم برم فرموده اند از فرط اشتها حجت به تعریف نیست. قسم دیگر تهرمه است زشال جسیمتر و موجد ر و ملایم می باشد. دیگر درمه است از عالم [۲۴۳الف] جل خرسنگ، بر روی فروش می افکند. غیر از شال دیگر اقسام پشمینه در تبث بهتر می شود با آنکه پشم شال را از تبث

می آورند، در آنجا بعمل نمی توانند آورد. پشم شال از یزی بهم می رسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می یافتند. و دوشال را باهم رفو کرده از عالم سقر لاط می مالند به جهت لباس یارانی بدنیست. مردم کشمیر سرمی تراشند و دستار گرد می بندند، و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست، يك كرته پتوسه سال چهار سال به کار می برند و ناشسته از خانه بافته آورده كرته می دوزند و تاپاره شدن به آب نمی رسد. ازار پوشیدن عیب است. كرته دراز و فراخ تاسریا افتاده می پوشند، و كمری می بندند.

با آنکه اکثر خانه بر لب آب دارند يك قطره آب به بدن آنها نمی رسد. مجعلا ظاهر آنها همچون باطن آنها چرکین است و بیضه؛ صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند. موسیقی را رونق افزود. کمانچه و تیر و قانون و چنگ و دف و نی شایع شد. در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها به زبان کشمیری در مقامات مددی می خواندند و آن هم منحصر در دوسه مقامی بود بلکه اکثر به يك آهنگ میسراییدند. الحق میرزا حیدر را در رونق افرائی کشمیر حقوق بسیار است.

پیش از عهد دولت حضرت عرش شیبانی مدار سوادی مردم اینجا برگونت بوده است. کلان نمی داشتند. مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه به جهت حکام آوردندی. و گونت عبارت از بابوئی است، چهارشانه [۲۴۳ب] به زمین نزدیک، در سیر کوهستان هند نیز فراوان می باشد. اکثر چنگره و شیخ حلو می شود و بعد از آنکه این گلشن خدا آفرین به تائید دولت و یمن تربت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت، بسیاری از اویماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده، گله های اسپ عراقی و ترکی حواله شد که کره بگیرند، و سپاهیان نیز از خود یلخها سامان کردند و در اندک فرصت اسپان بهم رسیده چند نچه اسپ کشمیری تادویست سیصد رویه بسیار خرید و فروخت شده و اجاباً به هزار رویه هم رسیده.

مردم این ملک آنچه سود اگر و اهل حرفه اند اکثری سنی اند. و سپاهیان شیعه امامیه؛ و گروهی نوربخش، و طایفه ای فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند. اگر چه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی می زنند. هیچکس را بد نمی گویند؛ زبان خوش و پای طلب کوتاه دارند؛ گوشت نمی خورند؛ وزن نمی کنند؛ و پیوسته درخت میوه دار در صحرا می نشانند به این نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمی گیرند، قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند. و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملک می باشند و مانده اند و به زبان سایر کشمیریان متکلم. ظاهرشان از مسلمان تمیز نتوان کرد لیکن کتاب

به زبان سهنس کرت دارند و می‌خوند و آنچه شرایط بت پرستی است به فعل می‌آیند، و سهنس کرت زبانی است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند؛ و به غایت معتبر دارند. اما سخاوت‌های عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست، [۲۴۴ الف] و عماراتش همه از سنگ، و از بند تا سقف سنگهای کلان سی‌می‌چهل‌نی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده.

متصل به شهر کوهچه‌ایست که آنرا کوه ماران‌گویند؛ و هری پربت نیز نامند. و بر سمت شرقی آن کول دل واقع است. و مسافت دورش شش و نیم کوه و کسری پیموده شد. حضرت عرش آشیانی^۱ را الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه‌ای از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند. در عهد دولت این نیازمند قریب الاختتام شده، چنانچه کوهچه مذکور در میان حصار افتاده و دیوار قلعه بر دور آن گشته و کول مذکور به حصار پیوسته است. و عمارات دولتمداران مشرف بر آن آبست، در دوستانه باغچه‌ای واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن، که والد بزرگوارم اکثر اوقات در آنجا می‌نشسته‌اند. درین مرتبه سخت بی‌طراوت و افسرده به نظر درآمده چون نشیمنگاه آن قبله حقیقی، و خدای مجازی که در حقیقت سجده‌گاه این نیازمند است بر خاطر حق شناسی ناپسند افتاد به معتمدخان که از منده‌های مزاج دن است حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر مازل غایت جد و جهد به تقدیم رساند. در اندک فرصت به حسن اهتمام او رونق دیگر یافت و در میان باغچه صفحه‌ای عالی، سی و دو ذرع مربع مشتمل بر سطح آراسته شد، و عمارت را از سر نو تعمیر فرموده به تصویر استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخت. و این باغچه را نورافزایم کردم.

روز جمعه پانزدهم فروردین ماه دو گاو [۲۴۴ ب] قطاس از پیشکشیهای زمیندار ثبت به نظر درآمد در صورت و ترکیب به گاو میش بیشتر شباهت و مناسبت دارد. اعضایش پرپشم است و این لازمه حیوانات سردسیر است. چنانچه بر دنگ که از ولایت بکرو کوهستان گرم-سیر آورده بودند، به غایت خوب صورت و کم‌پشم می‌باشد. و آنچه درین کوهستان به هم می‌رسد به جهت شدت سرما و برف پر موی و بدهیات است. و کشمیریان دنگ را کبل می‌گویند. و هم‌درین ولا آهوی مشکین پیشکش آورده بودند. چون گواشتش نخورده شده بود فرمودم طعامها پختند. سخت بی‌مزه و بدطعم ظاهر شد. از حیوانات چارپای صحرا بی گوشت هیچ-یک به زبونی و بدطعمی این نیست، نافه در تازگی بوی ندارد بعد ازین که چند روزی ماند و خشک شد خوشبو می‌شود و ماده نافه ندارد. درین دوسه روز بر کشتی نشسته از سیر و تماشاهای شکوفه بهار و شالمال محفوظ گشتم. بهار نام برگنه‌ایست که بر آن طرف کول دل واقع

است و همچنین شال مال نیز متصل آن، وجوی آب خوشی دارد که از کوه آمده به کول دل می ریزد. فرزند خرم فرمود که پیش آن را بستند؛ آبشاری به هم رسید که از سیر آن محفوظ توان شد. و این مقام از سیر گاههای مقرر کشمیر است.

افتادن شاه شجاع از عمارت دولتخانه: روز یکشنبه هفدهم غریب واقع روی نمود. شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی می کرد. اتفاقاً در پیچه ای بود به جانب دریا پرده بر روی آن افکنده دروازه را بسته [۲۴۵ الف] بودند. شاهزاده بازی کتان به جانب در پیچه می رود که تماشا کند. به مجرد رسیدن سرنگون به زیر می افتد. قضا را پلاسی ته کروه در زیر دیوار نهاده بودند و فراشی متصل آن نشسته بود سر این به پلاس می رسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد. با آنکه ارتفاعش هفت ذرع است، چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود، وجود فراش و پلاس واسطه حیات می شود، و عیاذ بالله اگر چنین نبودی کار به به دشواری کشیدی. در آن وقت رایمان که سردار پیاده های خدمتیه بود در پای جهر و که ایستاده بی الفور دویده او را بر می دارد و در آغوش گرفته متوجه بالا می شود. در آن حالت همین قدر می پرسد که مرا کجا می بوی؟ او می گوید که به ملازمت حضرت. دیگر ضعف بر او مستولی می شود و از حرف زدن باز می ماند. من در استراحت بودم که این خبر موخش مگوشم رسید. سراسیمه بیرون دویدم و چون او را بدین حال دیدم هوش از سرم رفت و زمان ممتد در آغوش شفقت گرفته، محو این موهبت الهی بودم. در واقع طفل چهار ساله از جایی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلاً غبار آسیبی بر اعضایش نشیند جای حیرت است. سجدهات شکر این موهبت تازه به تقدیم رسانیده تصدقات داده شده و فرمودم که ارباب استحقاق و فقرایی که درین شهر توطن دارند، به نظر درآیند و درخور آنها وجه معیشت مقرر شود. از غرایب آنکه سه چهار ماه پیشتر ازین واقعه، جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بی واسطه [۲۵۴ ب] به من عرض کرده بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه برایشان گران است و ممکن که از جای مرتفعی بزیرو افتد و غبار آسیبی بر دامن حیات نشیند. و چون مکرر احکام او به صحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر می گشت. و درین راههای خطرناک و کربوه ها دشوار گذار همیشه او را در نظر می داشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط به جای می آمد به کشمیر رسیده شد. چون سانه ماگزیر بوده انگها و دایهای او چنین غافل می شود الحمد لله که بحیر گذشت.

دریاغ عیش آباد درختی به نظر در آمد که شکوفه صد بیرگ داشت به غایت بالیده و خوشنما. غایتاً سبب او ترش نشان دادند. چون از دلاورخان کا کار خدمتی شایسته به ظهور

آمده بود به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافراز ساختم، و پسران او را نیز به منصب امتیاز بخشیدم. شیخ فرید پسر قطب الدین خان به منصب هزار ذی و چهار صد سوار نوازش یافت. منصب سرب راه خان هفتصد ذی ذات و دویست و پنجاه سوار حکم شد. نورالله کرکراقی را به منصب ششصد ذی و یکصد سوار سرافراز ساخته، خطاب تشریف خانی عنایت فرمودم. پیشکش روز مبارک شنبه در وجه انعام قیام بخان قراول مرحمت شد. چون الله داد افغان پسر پیر تاریکی از کردار زشت خویش ندامت گزیده به درگاه آمد و حسب الالتماس اعتماد الدوله گناه او به عفو مقرون گشت و آثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود به دستور سابق منصب دوهزار و پانصد و یک هزار و دویست سوار عنایت نمودم. میرک [۲۴۶ الف] جلایر از کومکبان صوبه بنگاله به منصب هزار ذی ذات و چهار صد سوار سرافرازی یافت. چون به عرض رسید که لاله جوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته روز شنبه سیام به سیر و تماشای آن رفته شد. الحق يك ضلع آن گلزار خوشی شده بود. پرگنه مورمهری که پیش ازین به راجه با سوعنایت بود و بعد از او پسران و جوهر مل مقهور داشت درین ولا به جگت سنگه بر در او که تیکه یافته بود لطف نمودم و پرگنه جموبه رجه سنگرام مرحمت شد.

روز دوشنبه غره اردی بهشت به منزل خرم رفته به حمام درآمدم. بعد از برآمدن پیشکش کشید. قلبی به جهت خاطر او پذیرفتم. روز مبارک شنبه چهارم میر جمله به منصب دوهزاری و هشتصد سوار سرافراز گشت. روز یکشنبه به قصد شکار کبک به موضع چهاردره که وطن حیدر ملک است سواری شد. الحق سرزمینی خوش و سیرگاہی دلکش است. آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد. حسب الالتماس او نورپور نام نهادم. در سر راه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخه های آن را گرفته بچینانند مجموع درخت در حرکت می آید، و عوام به این اعتقاد، که این حرکت مخصوص به همان درخت است. اتفاقاً در دید مذکور از آن قسم درخت دیگر به نظر درآمد که به همان طریق متحرک بود. معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص يك درخت. و در موضع راول پوره از شهر دونیم کسره بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته، پیش ازین بیست و پنج سال است که من خود براسپی سوار با پنج اسب زین دار دیگر و دو خواجه سرا به درون [۲۴۶ ب] درآمدم بودم و هر گاه به تقریبی این حرف مذکور می شد مردم استبعاد می نمودند. درین مرتبه باذر مودم که چندی به درون آن در آیند به من دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد. در اکبرنامه مسطور است که حضرت عرش آشیانی سی و چهار کس را به درون آن در آورده متصل يك دیگر نشانده بودند.

درین تاریخ به عرض رسد که پریچی چند، پسر رای منوهر که از کومکبان لشکر کانگریه بود بامخالفان جنگ پیصرفه کرده چنان درگشت. روز مبارکشنبه یازدهم برین موجب بندهدی درگاه به اضافه منصب سراق از گشته تدارخان دوهزاری و پانصد سوار، عبدالعزیز دوهزاری و هزار سوار، دیبی چند گوالیاری هزار و پانصدی پانصد سوار، میرخان پسر ابوالقاسم ملکی هزاری ذات و ششصد سوار، میرزا محمد معموری هفتصدی ذات و سیصد سوار، لطف الله سیصدی پانصد سوار، نصر الله عرب پانصدی ذات و دو بیست و پنجاه سوار، تهورخان به فوجداری سرکار میوات تعیین شد. روز مبارکشنبه بیست و پنجم سید بایزید بخاری و جدار سرکار بهکر به صاحب صوبگی ولایت تهنه فرق عزت برافراخت، و منصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد، و علم نیز مرحمت فرمود. شجاعخان عرب به منصب دوهزار و پانصدی ذات و سوار عزافتخار یافت. این رای سنگدلن حسب لایتماس مهایت خان به صوبه بگش تعیین شد. جانشینان به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سراق از گشت.

درین ولا از عرایض سپهسالار خانخانان [۲۴۷ الف] و سایر دولتمندو هان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت باز قدم از حدادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت آن بلد است بنیاد کرده و از آنکه موکب منصور به ولایت دوردست نهضت فرمودم فرصت مختتم شمرده عهد و پیمانی که باینده های درگاه بسته بود شکسته است. دست تصرف به ملک پادشاهی دراز ساخته امید که عنقریب به شامت اعمال خویش گرفتار گردد. و چون التماس خزانة نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن آن خبر رسید که امراتهایجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند، و بر گیان بردور لشکر صف بسته می گردند؛ و خنجر خان در احمدنگر منحصن گشته و تاحال دوسه دفعه بندهدی درگاه را بامقهوران اتفاق مبارزت فتنه و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را به کشتن دیدند. و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسب را همراه گرفته بر نگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی ادبار به وادی فرار نهادند. و بنگاه آنها به تاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالماً و عانماً به اردوی خود مراجعت نمودند. و چون عسرت و گرانی عظیم در لشکر منصور بهم رسید، دولتمندو هان کنکاش در آن دیدند که زکریه روهنگه پوره فرود آمده در پایان گهت توقف باید نمود. ترسد غله به سهولت می رسیده باشد و مردم محنت و تعب نکشند. ناگریز در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخی و شلاقی نموده، در اطراف [۲۴۷ ب] بالا پور نمایان شدند و راجه نرسنگه دیو با

چندی از بنده‌های جان‌نثار بهمدافعه غنیمت گماشته بسیاری را به قتل آورد. منصور نام حبشی که در سپاه مهپوران بود زنده به دست افتاد. هر چند خواستند که بر فیل اندازند راضی نشده پای جهالت افشوده، راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا سازند. امید که ملک دوار سزای کردار ناهنجار درداس روزگار سایر حنی‌ناش، سان نهد.

درسی‌ام اردی بهشت به تماشای سکه ناگه سواری شد. به غایت بیلاق خوشی است این آبشار در میان دره و قع است. از حای مرتفعی می‌ریزد. هنوز بساط اطراف آن ریف بود. جشن مبارک شنبه در آن گل‌زمین رسته پیاله‌های معتاد را بر لب آب و سیاه کوه خورده محظوظ گشتم. درین جدول جانوری به نظر درآمد از عالم ساج سیاه رنگ است و خالهای سفید دارد؛ و آن هم رنگ بلبل است با خالهای سفید. و در آب غوطه می‌خورد، و زمین مبتد در زیر آب می‌باشد، و از جای دیگر سر بر می‌آرد. فرمودم که دوسه جانور از آن گرفته آرند تا معلوم شده که پنجه‌اش از بابت مرغابی است پوست در میان دارد، و دهم پیوسته، یا از عالم جانوران صحرائی گشاده است. دو قطعه زن گرفته آوردند. یکی فی‌القور مرد و دیگری یک روز مانده پنجه‌اش مثل مرغابی پیوسته نبود. به نادرا العصری استاد منصور نقاش فرمودم که شیه آنرا بکشد. کشمیریان گلهای کر می‌نامند یعنی ساج آبی.

درینولا قاضی و میر عدل معروض داشتند که عبد الوهاب پسر [۲۴۸ الف] حکیم علی به جمعی از سادات متوطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوی می‌نماید و خطی به مهر قاضی نورالله ظاهر ساخته که پدر من زرمذ کور را به رسم امانت به سید ولی پدر بها سپرده و سادات منکراند و حکیم زاده دو گواه در دارالعدالت گذرانیده، و سادات یکی از آنها خرج نمیدادند و حکیم زاده گواه ثالث آورده دعوی خویش را به ثبوت شرعی رسانیده، با وجود این آنها منکرند. اگر حکم شود به جهت احتیاط حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود را بر آنها بگیرد. فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است به عمل آورند. معتمد خان به عرض رسانید که سادات خضوع و خشوع بسیار می‌سازند و معامله کلی است، هر چند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تأمل به کار رود بهتر خواهد بود. بشیران فرمودم که آصف خان در تحقیق این قصه نهایت دقت و دوراندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه‌شبه و شک‌نماید. با وجود این اگر [۲۴۸ ب] خوب و اشکاف‌نفته نشود در حضور خود باز پرس نموده خواهد شد. به مجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل‌ودست از کار رفته و جمعی از آشنایان ر شقیع ساخته حرف آشتی به میان آورد. غرض آنکه اگر سادات باز پرس این قضیه را به آصف خان نیندازند خط انراء می‌سپارم که مرا با ایشان بعد از این حقی و دعوی نباشد. و هرگاه آصف خان کس به طلباء می‌فرستاد از

آنجا که خاین خایف می باشد به بهانه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا آنکه خطا برآید به یکی از دوستان خود سپرد و حقیقت به آصف خان رسید و چیرا او را حاضر ساخته در مقام پرسش درآمد. ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود. به همین مضمون نوشته داد و چون آصف خان حقیقت را به عرض رسانید منصب و جاگیر او را تغییر ساخته از نظر انداختم، و سادات را به عزت و آبرو رخصت لاهور ازانی داشتم.

روز مبارکشنبه هشتم خرداد اعتقاد خان به منصب چهارهزاری ذات و هزار و پانصد [۲۴۹ الف] سوار سرافرازی یافت و صادق خان به منصب دوهزاری و پانصد و هزار و چهارصد سوار ممتاز گشت. زین العابدین پسر آصف خان مرحوم به خدمت بخش دیگری احدیان سرافراز گشت راجه نرسنگدیو بندیل بهوالا پایه پنجهزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت. در کشمیر پیش رس ترین میوه ها اشکن است. میخوش می باشد. از آلو بالو خرد تر غایتاً در چاشنی و زناکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلو بالو بیشتر نمی توان خورد. و از این در شبانروزی تا صدهم بهمه می توان گزک کرد خصوص از قسم پیوندش. حکم فرمودم که بعد از این اشکن را خوشکن می گفتند باشند. ظاهر در کوهستانات بساختن و خراسان می شود. مردم آنجا نجمد می گویند؛ و آنچه از همه کسلانتر است نیم مثقال به وزن درآمد. شاه آلو در چهارم اردی بهشت مقدار نخودی نمایان شد و در بیست و هفتم رنگ گردانید، و در پانزدهم خرداد به کمال رسید، و نو بر کرده شده شاه آلو به ذایقه من از اکثر میوه ها خوشتر می آید. چهار درخت در باغ نورافزا بار آورده بود، یکی را شیرین بار نام کردم، و دوم را خوشگوار، و سوم را که از همه بیشتر بار آورده بود آن را پر بار، و چهارم که کمتر بار داشت آن را کم بارها و یک درخت در باغچه خرم بار آورده بود آن را شاهوار نام نهادم. نونهالی در باغچه عشرت افزا بود آن را نوبار خواندم و هر روز همانقدر که به جهت مزه بیاله کفایت کند به دست خود می چیدم. اگر چه از کابل هم به سداک چوکی می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه به تازه چیدن به دست خود لطف دگر دارد، و شاه آلو کشمیر از کابل کمتر نمی شود، بلکه بایله تراست، آنچه از همه کسلانتر بود یک تانک و پنج سرخ به وزن درآمد.

روز گمشنبه بیست و یکم پادشاه بانو حظه نشین ملک بقا شد و الم این واقعه دلخراش بارگران بر خاطر نهاد. امید که الله تعالی او را در جوار مغفرت خویش حای دهد. از غراب آنکه جوتک رای منجم پیش از این دو ماه بعضی از بندهای نزدیک [۲۴۹ ب] را آگاه ساخته بود که یکی از صدرت نشینان حرم سرای عفت به نهانخانه عدم خواهد شتافت و این را از ایاچه

طالع من دریافته بود و مطابق افتاد.

از سوانح شهادت یافتن سیدغیرت خان و جلال خان گکهرست در لشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام رفع محصول شد مهابت خان لشکر تعیین نمود که به کوهستان درآمده زراعت افغانان را بخوراند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه‌ی مهمل نگذارند. قضا را چون بنده‌های درگاه به پایه کوتل می‌رسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می‌گیرند، و استحکام می‌دهند و جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت در آن می‌بیند که دوسه‌روزی توقف باید کرد تا مقهوران آذوقه چند روزه که بر پشت خود گرد آورده اند صرف نموده ناچار خود به خود ویران شوند، آنگاه به سهولت مردم ما از این کربوه دشوار خواهند گذشت. و چون ازین کوتل بگذریم دیگر کاری نمی‌تواند ساخت و مالش به سزا خواهند یافت. عزت خان که شعله‌ای بود رزم افروز و برق دشمن سوز به صوب دید جلال خان تبر خسته برهنه چندی از سادات باره تو سن همت برانگیخت و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را در میان گرفتند. با آنکه زمین معرکه اسپ تار نبود بهر طرف که جبین غضب می‌افروخت خرمن هستی بسیاری به آتش تیغ‌ها سوخت. در اثناء درو خورد اسپش را پی کردند و پیاده تسارمنی داشت تقصیر نکرد. عاقبت بار قنای خویش مردانه فرو شد و در هنگامیکه عزت خان می‌تازد جلال خان ککهر و مسعود احمد بیگ خان و یژن پسر نادعلی میدانی و دیگر بنده‌ها نیز عنان ثبات از دست داده بی اختیار از طرف کوتل می‌جنبند و مقهوران سر کوه‌ها را گرفته به سنگ و تبر کارزار می‌نمایند و جوانان جان افشان چه از بنده‌های درگاه، و چه [۲۵۰ الف] از تائینان مهابت خان داد جرأت و جلالت داده بسیاری از افغانان را به قتل می‌رسانند. درین داروگیر جلال خان و مسعود با بسیاری از جوانان جان‌نثار می‌گردند. به یک تندخوی و تیز جلسوی عزت خان چنین چشم زخمی به لشکر منصور رسید و مهابت خان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه‌زور به کومک فرستاده نجات را از سرنو استحکام می‌دهد و هر جا اثری از بن سیاه بختان می‌یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی‌نمایند. و چون این واقعه به عرض رسید اکبر قسی پسر جلال خان را که بخمدت فتح قلعه کانگره مقرر بود به حضور طلبداشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمود و ملک موروثی او را به دستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته و اسپ و خلعت داده، به کومک لشکر بنگش فرستادم. و با آنکه از عزت خان فرزندی مانده بود به غایت خردسال، جانفشانی او را در پیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا باز مانده‌های او از هم نپاشند و دیگران را امیدواری افزاید.

در این تاریخ شیخ احمد سرهندی را که به جهت دکان آرتی و خودنمایی و بیصرفه گوئی روزی چند در زندان ادب محبوس بود به حضور طلبیده شده خلاص ساختم و خیمت و هزاروپیه عنایت نموده، و در رفتن و بودن مختار گردانیدم از روی انصاف معروض داشت که این تنبیه و تأدیب در حقیقه هدایتی و کفایتی بود نفس مرء و در ملازمت خواهم بسود. بیست و هفتم خرداد زردآلورسید. خانه تصویری که در باغ واقع است و حکم تعمیر آن شده بود درینولا به تمهید بر استادن نموده کار، آراستگی یافت؛ و در مرتبه بالا شبیه حنّ آشپز و حضرت آشپز، و در مرتبه بل شبیه مرا و برادر شاه عباس را کشیده اند. بعد از آن شبیه میرزا کامران و میرزا محمد حکیم و شاه مرد و سلطان دانیال، و در مرتبه دوم شبیه امرا و پندهای خاص را تصویر کرده اند. و در اطراف بیرون [۲۵۰] خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند. یکی از شمرای این مصرع را تاریخ یافته:

مجلس شاهان سلیمان هشتم

و در بهار گذشته چهارم تیرماه الهی جشن بوریاکوبی شده درین روز شاه آسوی کشمیر به آخر رسید از چهار درخت باغ نور فرا بلک هر اردو پانصد عدد، و از سایر درختها، پانصد عدد دیگر بریده شد. به منصبین کشمیر تئکید فرمودم که درخت شاه آسوی را در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند. درینولا بهیم پسر ران امر به خطاب و جنگی سرافرازی یافت. در راجا مراد سعید خان به منصب هزارای ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خان به منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و مخلص لله برادر او به پانصدی و و بیست و پنج سوار بوازش یافتند. به سید احمد صد منصب هزارای عنایت شد. به میرزا حسن پسر میرزا استم صفوی منصب هزارای ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده به خدمت دکن رخصت کردم.

روز یکشنبه چهاردهم تیرماه حسن علیخان ترکمان به صاحب صوبگی اودیه فرقی عزت به افراحت، و منصب ذات و سوار سه هزارای حکم شد. درین تاریخ بهادرخان حاکم قندهار نه رسا به عراق و چند تن قور افشاره از رفعت و مخمل زلفت و آندهای کیش و غیره به رسم پیشکش ارسال داشته بود. به نظر آمدشت. روز دوشنبه پانزدهم به سیریلایق نوسی موک سوار شده به دو کوچ در پای کوتل رسیده روز گمشنبه هفدهم به دوازدهم برآمده و کره مسافت در غایت ارتجاع و بلندی به صوبه تم قطع شده و از فراز کوتل تا ییلاق یک کروه دیگر زمین پست و بلند بود. اگر چه قطعه وسطه گلپای الو ن شکفته بود لیکن آنقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر در نیامد. شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که به غایت خوب

شگفته.

روز مبارک شنبه هژدهم به تماشای آن رفتم به تکلف هر گونه اغراق که در تعریف [۲۵۱ الف] آن گل زمین کرده شود گنجایش دارد. چندانکه نظر کارمی کرد گل‌های شگفته بود. پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد و یقین که چند قسم دیگر هم بوده باشد که به نظر در نیامده. آخرهای روز عدن مراجعت معطوف داشتم. امشب در حضور به تفریبی حرف محاصره قلعه احمدنگر مذکور می‌شد. خان جهان عرب نقلی گذرانید و پیش ازین هم مکرر به گوش رسیده بود بنا بر غربت مرقوم می‌گردد. در هنگامی که برادر شاهزاده دانیال قعه احمدنگر محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک‌میدار به جانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند. غلوه قریب‌دایره شاهزاده رسید و از آنجا باز بلند شده در خانه قاضی بایزید که از صاحبان شاهزاده بود، افتاد. اسپ قاضی به فصله سه‌چهار گز بسته بود، به مجرد رسیدن غلوه به زمین زبان اسپ از بیخ کنده بیرون افتاد، و غلوه از سنگ بود به وزن دهن متعارف هند که هشتاد می‌نخراسان باشد، و توپ مذکور به مثابه‌ای کلان است که آدم در میان آن درست می‌تواند نشست.

درین تدبیرخواجه ابوالحسن میربخشی را به منصب پنجه‌زاری ذات و دوهزار سوار سرافراز ساختم. مبارزخان به منصب دوهزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سربندی یافت. بیژن پسر نادعلی به منصب هزاری پانصد سوار ممتاز گشت امانت‌خان به منصب دوهزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز شد. روز مبارک شنبه بیست و پنجم نوازش خان پسر سعیدخان را به منصب سه‌هزاری ذات و دوهزار سوار و همت‌خان را به منصب دوهزاری ذات و پانصد سوار، و سید یعقوب پسر سید کمال بخاری را به منصب هشتصدی پانصد سوار امتیاز بخشیدم. میرعلی اصغر پسر میرعلی اکبر موسوی به خطاب موسوی خان نو زش یافت.

چون تعریف ییلاق کوری‌مکرمکر شنبه شده بود، دینولا خاطر را به تماشای آن رغبت افزود. روز سه‌شنبه ششم مرداد بدان صوب سواری شد. از تعریف آن چه نویسد! چندانکه نظر کار [۲۵۱ ب] می‌کرد گل‌های لوان شگفته در میان سبزه و گل جدول‌های آب روان در غایت لطافت و صفا گویی صفایست از تصویر که نقاش قضا بفلم صنع نگاشته، غنچه دل‌ها از تماشای آن شگفت. بی‌تکلف این ییلاق را نشی به دیگر ییلاق نیست و من و وجهی بهترین سیرگاه‌های کشمیر می‌توان گفت. در هندوستان پیها نام جانوری است خسروش‌آواز که در موسم برسات ناله‌های جانتوز می‌کند. چنانچه کوبیل بیضه خود را در آشیان زاغ می‌نهد و زاغ بیجه او را می‌کشد و می‌پرورد، در کشمیر دیده شد که بیضه خود را در آشیان

غوغای نهاده بود و غوغای بجه آنرا پرورش می داد.

روز چهارشنبه پانزدهم قذافیخان به منصب هزاروپانصدی ذات هفتصدسوار سرافراز گشت. در ن تارخ محمد زاهدنام ایلچی غیرتخان حاکم اورگنج به درگاه رسیده عریضه ای بامختصر تحفه ارسال داشته به سلسله جنبان نسبت های موروئی شده بود به نظر عاطفت مخصوص داشته بحال الوقت ده هزار درب به انعام ایلچی مقرر شد، و به متصدین بیوات حکم فرمودم که از قسام احناس آنچه او التماس نماید به جهت فرستادن ترتیب دهند. درینولا فرزندخان چهاررا غرب توفیقی نصیب شد. از شیفتگی باده به غایت زار و زار گشته بود و از استیلا این نشاء سردافکن نزدیک به ن رسیده که جان گرامی در سر این کار کنند نگه بخود پرداخت و حق حل سبانه او را موفق ساخت و عهد کرد که بعد از این دامن لب به شراب نیالاید و آلوده نسازد هر چند تسبیح کردم که به یکبار ترك کردن خوب نیست، از روی حکمت و تدبیر مورو و مدارا بدیدگداشت، راضی نشد، و مرد نه گذاشت. به تاریخ بیست و پنجم امرداد بهادرخان صاحب صوبه قندهار به منصب پنجهزاری و چهار هزار سوار سرافراز گشت.

در دم شهر یورمه مان سنگه پسر راوت شنکر به منصب هزاروپانصدی هشتصدسوار، و میرحسام الدین به منصب هزاروپانصدی پانصدسوار، و کرم الله [۱۲۵۲ الف] پسر علی مردان بهادر به ششصدی و سبصدسوار، نوازش یافتند. و چون درینولا توجه خاطر به دندان ابلق جوهر دار بسیار است، مرای عظام در تفحص و تجسس غایت سعی و اهتمام به تقدیم رسانیدند. از آن جمله عد لغزخان نقشبندی عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه حسین و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان خواجه جوئباری که امروز مقتدای ولایت ما و راءالنهرند فرستاده، مکتوبی مشتمل بر اظهار این خواهش ارسال داشته بود. اتفاقاً خواجه حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته فی الفور مصحوب مومی لیه روانه درگاه ساخت. درین تاریخ به حضور رسید، و موجب انبساط خاطر گشت. فرمودم که موازی سی هزار روپیه از نقایس امتعه به جهت خواجه ها روانه سازد؛ و میر بر که بخاری بدین خدمت مأمور گشت.

روز چهارشنبه دوازدهم شهر یور میرمیران به موجوداری سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دوهزاری و یک هزاروپانصدسوار حکم شد، و اسب خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم. درینولا از عرض داشت سندر به موضوع پیوست که جوهر مل مقهورجان به، لکان جهنم سپرد، و نیز به عرض رسید که فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق حیاط از دست داده است؛ بی آنکه راه درآمد و برآمد را استحکام دهند و سر کوه ها را بگیرند به تنگای کوه درآمده جنگ بی صرفه کرده اند؛ و چون روز به آخر رسیده بود کارنا ساخته

عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلوریزان شده کس بسیار به کشتن داده اند. خصوص جمعی که عار گریختن بر خود نپسندیده اند شهادت بر به جان خریده اند. از جمله شهبازخان و تویانی که طایفه ایست از گروه افغانان لودی باجمعی از اقوام و نوکران جان نثار گشت. الحق خوب بنده ای بود شجاعت باخرد و آزر جمع داشت. دیگر جمال خسان افغان ورستم برادر او، و سید نصیب باره و چندی دیگر زخمی بر آمدند. و نیز نوشته رسید که محاصره تنگ شده و کار بر متحصنان به دشواری [۲۵۲ب] کشیده و مردم را در میان انداخته زنهار خواسته اند. امید که درین زودی به یمین اقبال روز افزون قلعه مفتوح گردد.

روز گمشنبه هژدهم ماه مذکور دلاورخان کاکر به اجل طبعی و دیعت حیات سپرد، از امرای صاحب الموم بود. شجاعت را با سرداری و کاردانی بروجه اتم داشت. از زمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته و به حسن اخلاص و جوهر رشد از همگنان گوی سبقت ر بوده. و به والا پایه امارت رسیده بود. در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشور که خدمتی بود نمایان، به همت او میسر شده امید که از اهل آموزش باد. فرزندان و بازمانده های او را به انواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم، و از مردم او چندی که لایق منصب بودند، در سلك بنده های درگاه انتظام بخشیده، دیگران را حکم فرمودم که به دستور سابق با فرزندان او بوده باشند، تاجمعی او از هم نپاشد. درین تاریخ فوریساول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود، آمده ملازمت نمود. و وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمیان این درگاه بود به اجل طبعی در گذشت.

شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیربان کنار دریای بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است باستانی که هر سال در این تاریخ از غنی و فقیر هر کس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می کند، و از برهمنان سب آن ر پرسیده شد. گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که در آن روز جشن کنند، و تمام دته تروها است و دته به معنی بهت است و تروها سیزده را گویند. چون در تاریخ سیزدهم ماه شوال چراغان می کنند به این اعتقاد دته تروها نامیده اند. می تکلف خوب چراغانی شده بود. بر کشتی نشسته سیرو تماشا می کرده شد.

روز مبارک شنبه نوزدهم جشن وزن شمسی آراستگی یافت و به ضابطه معهود خود را به طلا و یازده جنس دیگر وزن کرده و در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم. سال [۲۵۳ الف] پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه الهی به انجام رسید. و سر آغاز سال پنجاه و دوم چهره مر د افروخت. امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد. جشن روز مبارک شنبه

بیست و ششم در منزل آصف خان ترتیب یافت، و آن عمدة السلطنة به لوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید آید و بخت.

در غرة شهر بور مرغابی در سال الر مدیان شد و بیست و چهارم ماه مذکور در کسول دل نمودار گشت. جانوران پرنده که در کشمیر می باشند بدین تفصیل است: کلنک سارس، طاووس، چرز، لکلك، تخدری، تداغ، کروانك، زرد پلك، نقره پای، غرم بی، بوزه، لکلك، حواصل، مکه، بغله، قاز، کویل، دراج، شارك، نول سرخ، هریل، دهنك، کویل شکر خواره مہو که، مہر لات، دهنیش، کلچری، تهری که ترکان آن را ومن اورا بد آواز نام کرده م. چون اسامی بعضی از اینها معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشند بهندی نوشته شد. واسامی جانوران که در کشمیر نمی باشند از درنده و چرتنده بدین تفصیل است: شیر زرد، یوز، گرگ، گاومیش صحرائی، آهوی سیاه، چھکاره، کوته پاچه، نیله گاو، گورخر، خرگوش، سیاه گوش، گربه صحرائی، موشک کر بلائی، سوسمار، خار پشت.

درین تاریخ شفتالو از کابل به داکچو کی رسید. آنچه از همه کلانتر بود، بیست و شش توله به وزن در آمد که شصت و پنج مثقال بوده باشد؛ و ناموسم شفتالو بود این قدر می رسید که به اکثری از امرا و بنده های خاص الوس عنایت می شد. روز جمعه بیست و هفتم به قصد سیرو تماشای ویرناک که سرچشمه دریای بهت است سواری شد. پنج گروه بالای آب به کشتی رفته در ظاهر موضع مانپور نزول فرمودم.

درین روز خبر ناخوشی از کشتوار رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون دلاورخان فتح کرده متوجه درگاه شد، نصرالله عرب را باچندی [۲۵۳ب] از متصبداران به محافظت آنجا گذاشت و او را در رای دوخطا افتاد: یکی آنکه زمینداران و مردم آنجا را به غایت تنگ گرفت و سلوک ناملایم پیش داشت؛ دوم آنکه جمعی که به کومک او مقرر بودند به طمع ضافه منصب از ورخصت خواستند که به درگاه رفته مهم سازی خود بکنند. او تجویز این معنی نموده اکثری را، بمرور رخصت داد. چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمهایی ازو در دل داشتند و در کمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند و پای را که عبود لشکر و کومک منحصر در آن بود سوخته آتش فتنه و فساد برادر و خشتند؛ و نصرالله متحصن گشته دوسه روزی خود را به هزارجان کندن نگاه داشت. و چون آذوقه نبود و راه آب را نیز بسته بودند ناگزیر به شهادت قرار داده مردانه باچندی که همراه بودند داد شجاعت و جلالت داد تا آنکه اکثری از آن مردم به شهادت رسیدند، و خود را اسیر سر پنجه تقدیر کردند. چون این خبر به مسامع جلال رسید جلال دم پسر دلاورخان را که آثار رشد و کارطسی از ناصبه

احوالش ظاهر بود. و در فتح کشتوار ترددات پسندیده از او به ظهور آمده بسود به منصب
 هزادی ذت و ششصد سوار سرافراز ساخته و ملازمان پدر او را که در سلك بنده‌های درگاه
 نظام یافته‌اند، و فوجی از سپاه صوبه کشمیر با بسیاری از زمینداران و پیاده‌های برق‌تداز به
 کومک او مقرر داشته به استیصال آن گروه مخدول لعاقبه تعیین فرمودم. و نیز حکم شد که
 رجه سنگرام زمیندار جمو با مردم خود از راه کوه حمو در آید. امید که درین زودی به سزای
 کرد خویش گرفتار آیند.

روزشنبه ۲۸ چهارونیم گروه کوچ شد و از موضع کاکاپور يك گروه گذشته بواب
 آب فرود آمد. بنگ کاکاپور مشهور است. بر کنار دریا صحرا صحرا خودرو افتاده روز
 یکشنبه بیست و نهم به موضع پنج هزاره منزل شد؛ این دبه به فرزند اقبالند شاه پرویز عنایت
 [۲۵۴ الف] شده است. و کلای او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمراتی ترتیب داده بودند؛
 و در حوالی پنج هزاره جلگه‌ای واقع است در نهایت صفا و نزاهت، و هفت درخت چنار عالی
 در وسط جلگه، و جوی آبی بر دور گشته. کشمیریان ستهایهونی می‌گویند. یکی از سیرگاههای
 مقرر کشمیر است. درین تاریخ خبر فوت خان دوران رسید که در لاهور به اجل طبیعی در
 گذشت. عمرش قریب به نود رسیده بود، و از بهادران مقرر روزگار و دلیران عرصه کارزار
 بود، شجاعت را با سرداری جمع داشت، درین دولت حقوق بسیار دارد. امید که از اهل
 آموزش باد. چهار پسر از او ماند لیکن هیچکدام استحقاق فرزندی او ندارد. قریب چهارك
 رویه نقد و جنس از ترکه او برآمد. به فرزندان او عنایت شد. روز دوشنبه سیام نخست
 تماشای سرچشمه اینج کرده شد. این موضع را حضرت عرش آشیانی بهرامدس کچهوا
 مرحمت نموده بودند، و او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضها ساخته، بی تکلف
 سرمنزلیست در غایت لطافت و نفاست. آبش در کمال صفا و عذوبت. ماهی بسیار دروشتاور.
 در ته آبش نصف ریگه خرد

کور تواند به دلشب شمرد

و چون این موضع به فرزند خان جهان عنایت فرموده ام مشارالیه ترتیب ضیافت نموده و
 پیشکش کشید. قلیلی به جهت خاطر او گرفته شد. ازین چشمه نیم گروه بیشتر میجوی بهون
 سرچشمه ایست که رای بهاری چند از بنده‌های عرش آشیانی بتخانه‌ای بر فراز آن ساخته.
 آب این چشمه ز آن بیشتر است که توان گفت؛ و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار
 و سیاه‌پد بر دور آن رسته است. شب درین مقام گذرانیده، روز سه‌شنبه سی و یکم به سرچشمه
 اچهل منزل شد. آب این چشمه از آن فزونتر است. آبشار خوشی دارد، و بر اطراف درختهای
 چنار عالی و سفیدارهای موزون سر بهم آورده، نشیمنهای دلکش به موقع ترتیب داده بودند

و در مدنظر باغچه باصفا گل‌های جعفری شگفته. گویی [۲۵۴ب] قطعه‌ایست از بهشت. روز گمشبه غرهٔ مهرماه از اجهول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد. روز مبارکشبه دوم بر چشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. بنده‌های خاص را حکم نشستن فرمود و پیاله‌های سرشار پیموده از شفتالوی کابل اوش گزک عنایت نمود؛ و هنگام شامستان به خانه‌های خود بازگشتند. این چشمه منبع دریای بهت است، و در دامن کوهی واقع است که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و گیاه بومش محسوس نمی‌شود؛ و در زمان شاهزادگی حکم فرموده بودم که بر سر این چشمه عمارتی که موافق این مقام باشد اساس نهند درین‌ولا بانجام رسید. حوض مثنی چهل و دوزرع چهارده گز عمق و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ، و ماهی بسیار شناور، و بر دور حوض ایوانهای طاق زده، و «غی درپیش این عمارت. و از لب حوض نادر باغ جوئی چهارگز در عرض، و یکصد و هشتادگز در طول و ده گز در عمق، و بر اطراف جوئی خیابان سنگ بست و آب حوض به مثابه‌ی صاف و لطیف که با وجود چهارگز در عمق اگر نخودی در زیر آب افتاده باشد به نظر درمی آید. و از صفای جوی و سبزه و گیاه که در زیر آن چشمه رسته چه نویسد. بعضی سبز تلخ و بعضی بسته و سیبکی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر درهم رسته، از جمعه پته‌ای به نظر درآمد بعینه مانند دم طاووس نقاشانه، و از امواج آب متحرک و یک‌گلی جا بجا شکفته، نفس‌الامر آنکه در تمام کشمیر به این خوبی و دل‌فریبی سیرگاهی نیست. معلوم شد که بالای آب کشمیر را هیچ نسبت به پایان آب بست بایستی روزی چند درین حدود سیر مستوفی کرده، داد عیش و کامرانی می‌دادم، چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در کوتل برف شروع در باریدن کرده و فرصت توقف بسیار نمی‌یافت ناگزیر عنان معاودت به جانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که مرکب رجوی مذکور دو رویه درخت چنار بنشانند.

روزشبه چهارم به چشمه لوکا بهون منزل شد. این [۲۵۵الف] سرچشمه هم قابل جانیست اگر چه الحال در برابر آنها نیست، لیکن اگر مرمت کنند جای خوبی خواهد شد. فرمودم که مناسب آن مقام عمرتی بسازند و حوض پیش چشمه را مرمت نمایند. در آثنای راه بر چشمه عبور واقع شد، آنده ناک نامند. مشهور است که ماهی‌های این چشمه نابینا می‌باشند. لحظه‌ای بر سرچشمه مذکور توقف نموده دام انداختم دوازده ماهی به دام افتاد آن جمله سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت. ظاهر آب این چشمه را تأثیر است که ماهی را کور می‌سازد. بهر حال خالی از غرابی نیست.

روز یکشنبه پنجم باز به چشمه مجهی بهون و اینج عبور نموده متوجه شهر شدم. روز

گمشنبه هشتم خیر فوت هاشم خان پسر قاسم خان رسید. روز مبارکشنبه نهم ارادت خان را به صاحب صوبگی کشمیر سرفرازی بخشیدم؛ و میر جمیل از تقبیر او به خدمت خان سامانی امتیاز یافت، معتمد خان به خدمت عرض مکرر قرق عزت برافراخت، و منصب میر جمیل دوهزاری ذات و پانصد سوار حکم شد. شب شنبه یازدهم به شهر نزول اجلال اتفاق افتاد. صفی خان به خدمت صوبه گجرات ممتاز شد. سنگرام راجه جمو به منصب هزار و پانصدی و هزار سوار سر بلندی یافت.

درین روز غیر مکرر شکاری ز ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد در جایی که آب ناسینه آدمی باشد دو کشتی پهلوی یکدیگر می پرند به دستوری که یک سو باهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور به فاصله چهارده پانزده ذرع، و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چسوب دراز به دست گرفته می ایستند، تا فاصله کم و زیاد نشود و در برابر می رفته باشند و ده دوازده ملاح ته آب در آمده سرهای کشتی را که باهم پیوسته به دست گرفته پاهارا به زمین کوفته می روند و ماهی که به میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد و به پای ملاحان می رسد، و ملاح فی الفور غوطه خورده به قعر آب می رساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته به دو دست پشت او را زیر می کند تا آب او را به بالا بیاورد و او ماهی را به دست گرفته بر می آرد. و بعضی [۲۵۵ب] که درین فن مهارت تمام دارند دوماهی به دودست گرفته بر می آورند، از جمله پیر ملاحی بود که در هر غوطه زدن اکثر دوماهی می گرفت؛ و این شکار در پنج هزاره می شود، و مخصوص دریای بهت است. در کولا بها و دیگر رودخانه نمی شود و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد.

روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت. به دستور هرسال سپان را از طوایل خاصه و هر چه حواله امرا شده آراسته به نظر در آورده اند. درین ولا اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم. امید که عاقبت به خیر مقرون باد. انشاء الله تعالی. روز گمشنبه پانزدهم به قصد شکار خزان به جانب صفا پور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم. در صفا پور بالا آب خوش است و بر سمت شمال آن کوهی افتاده پر درخت، با آنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت، عکس درختهای الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان تالاب به غایت خوش می نمود. بی تکلف خوبهای خزان از بهاد هیچ کمی ندارد. بیت ذوق فنا نیافته ای و رنه در نظر رنگین تر از بهار بود جلوه خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالی کرده مراجعت نموده شد. درین چند روز پیوسته به شکار مرغابی خوشوقت بودم. روزی در اثنای شکار ملاحی بجه

قرقره گرفته آورد. درغایت لاغری و زبونی بود، يك شنب بیشتر زنده نماند. قرقره در کشمیر می باشد ظاهر در هنگام گذشتن و رفتن به هندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد.

درین ولا خبر رحمان داد پسر خانخانان رسید که در بالای به اجل طبیعی درگذشت ظاهر آروزی چند تب کرده بود. در ایام نقاهت روزی دکنیان قوج بسته نمایان می شوند، برادر کلانش داراب خان به قصد جنگ سواری می نماید، و چون خبر به رحمان داد رسید از غایت جرات و حلاوت با وجود ضعف و تکسر سوار شده، خود را به برادر می رساند و بعد از آنکه غیم را زیر کرده مراجعت می نماید در بر آوردن چلته شرط احتیاط بجانمی آرد می القود هوا تصرف می کند و تشنج می شود، و زبان از گویائی [۲۵۶ الف] می ماند. دوسه روزی به این حال گذرانیده و دیعت حیات می سپارد، خوب جوان رشید بود. ذوق شمشیر زدن و کاردطلبی بسیار داشت، و همه جا قصدش این بود که جوهر خود را در شمشیر می نماید. اگر چه مرگ و آتش تر و خشک را یکسان می سوزد لیکن بر من سخت گران می نماید، تا بر پدر پیر دل شکسته او چه گذشته باشد. هنوز مصیبت شاهنواز خان الایام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد، امید که الله تعالی درخور آن صبر و حوصله کرامت کند.

روز مبارکشنبه شانزدهم خنجر خان به منصب سهارای ذات و سوار سرفراز شد. قاسم-خان به منصب دوهزاری و هزار سوار ممتاز گشت، محمد حسین برادر خواجه جهان راکه به خدمت بخشی گری لشکر کانکره مقرر است منصب هشتصد ذات و سوار عنایت فرمودم. شب دوشنبه بیست و هفتم مهرماه الهی بعد از گذشتن يك بهر و هفت گهری به مبارکی و فرخی رایات اقبال به صوب هندوستان ارتفاع یافت.

مراجعت از کشمیر به جانب هندوستان: چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر کوچ فرموده، به موضع پیرشتافت. در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر از بین درجای دیگر نمی شود. روز مبارکشنبه سی ام در زعفرانزار بزم بیاه ترتیب یافت. چمن چمن، صحر صحر، چنانکه نظر کار کند شگفته بود. سپهش دماغها را معطر ساخت. بهش به زمین پیوسته می باشد. گلش چهار برگ دارد، و بنفش رنگ است، به کلانی گل چینه، و از میانش سه شاخ زعفران رسته: پیازش رامی نشانند و در سالی که خوب می شود چهار صدمین به وزن حال می آید، و سه هزار و دویصدمین به وزن خراسان بوده باشد. نصف حصه خالص و نصف حصه دعا یا معمول است، و سیری به ده رویه خرید و فروخت می شود، و احياناً نرخ کم زیاده می شود، و رسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده به اهل حرفه می دهند و آنها به خانه های خود برده زعفران را چیده می آرند. و موافق ربعی که از قدیم بسته اند نیم وزن آن نمک دروجه اجوده می گیرند، و نمک در کشمیر نمی باشد

از هندوستان می‌برند. دیگر از تحفه‌های کشمیر بر کلکی است که جانور شکاری درسالی تاده [۲۵۶ ب] هزار و هفتصد پیر بهم می‌رسد و باز و جره تدویست به دام می‌افتد. آشیان باشه هم دارد و پاشه آشیانی بدنمی شود.

روز جمعه غره آبان ماه الهی ز پیر کوچ فرموده در مقام خان پور منزل شد. چون به عرض رسید که زینل بیگک ایلچی بر ادرم شاه عباس به حوالی لاهور رسیده مصحوب میر حسام الدین پسر عضد الدوله انجو خلعت و سی هزار روپیه خرجی عنایت نموده فرستادم و حکم کردم که آنچه او به مشارالیه تکلف نماید قیمت آن با پنجهزار روپیه دیگر از خود به طریق ضیایات بفرستد. پیش از این فرموده بودم که ز کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزل عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل اساسی نهند و در سرما و یرف درخیمه نباید گذرانیده، اگر چه عمارات این منزل به اتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بوی آهک می‌آمد درخیمه استراحت نموده شد. روز شنبه دویم در کلمپور منزل شد، چون مکرر بموضع رسیده بود که در حوالی هیرم پور آبشاری واقع است به عنایت عالی و نادر با آنکه سه چهار کروه از راه به جانب دست چپ بود، جریده به قصد تماشای آن شتافتم. از تعریف و توصیف آن چه نویسد. سه چهار مرتبه آب بر روی هم می‌ریزد؛ تا حال به این خوبی و لطافت آبشاری به نظر در نیامده. بی تکلف نظر گاهی است به بغایت عجیب و غریب، تا سه پهر روز آنجا به عیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم. لیکن در وقت ایر و باران خالی از وحشتی نیست. بعد ز سه پهر روز سوار شده هنگام شام به هیره پور رسیده. شب در منزل مذکور گذرانیده. روز دوشنبه چهارم از کوتل بادی برادی عبور نموده بر فراز کوتل پیر پنجال منزل گزیدم. از صعبت این کربوه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه را مجال گذر نیست. در این چند روز مکرر برف باریده بود و کوههای سفید شده در میان جاده نیز بعضی جاها یخ بسته بود چنانچه سم اسب گبرانی نداشت و سوار به سختی می‌گذشت. الله تعالی کرم خویش ارزانی داشت و درین روز تبارید. طرفه آنکه جمعی که پیشتر گذشته بودند و آنها یکی که متعاقب آمدند همه باریدن برف را دریافتند.

روز سه شنبه از کربوه پیر پنجال گذشته در پوشانه منزل شد. با آنکه ازین طرف سر نشیب است لیکن اربسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشته. روز گمشنبه ششم، بیرم کله محل نزول اجلال گشت، قریب به موضع مذکور آبشاری واقع [۲۵۷ الف] است به بغایت نفیس، حسب الحکم صفه‌ای به جهت نشیمن ترتیب داده بودند. الحق نظر گاه خوشی است! فرمودم که تاریخ عود مرا بر لوح سنگ کده بر فراز صفه نصب کنند. می‌سل خان ییتی چند گفته و بر سیل نظم این نقش دولت

مرلوح روزگار یادگار است .

دو زمیندار در این راه می‌باشند که مدار آمد و رفت و بندوبست راه به قبضه اختیار اینهاست، و در حقیقت کلید ملک کشمیرند. یکی رامهدی نایک نام است، و دیگری راحسین نایک گویند. از پیره پور تا بیرم کله ضبط راه به عهده اینهاست. پدر مهدی نایک بهرام نایک در ایام حکومت کشمیر پان عهده بود. چون نوبت حکومت به بنده‌های این درگاه رسید میرزا یوسف خان در ایام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید. الحال در تصرف و دخل هر دو برابر هم‌اند. اگر چه به ظاهر با هم مدارایی دارند لیکن به باطن در نهایت عداوتند. درین روز شیخ ابن‌یعین که از خدمتگاران قدیمی اعتمادی عمده بود به جوار رحمت ایزدی پیوست جوان نیک‌ذات بی‌بد بود، و از غایت اعتماد، افیون خاصه، و آب‌حیات، حواله او بود. شبی که بر بالای پیرینجال منزل شد چون خیمه و سیلاب نرسیده بود و به قدر ضعف هم داشت سرما تصرف نمود و تشنج کرد و زین از گویائی بازماند. دو روز به این حال زنده بود و در گذشت. افیون خاصه به خواصخان سپردم و خدمت آبدارخانه به موسی خان حواله شد.

روزمبار کشنبه هفتم تهته معسکر اقبال گشت. اکثر در بیرم کله میمون بسیار به نظر در آمده بود. اما ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات و آنچه مخصوص ولایت گرم سیرست تفاوت فاحش ظاهر شد. مردم اینجا به زبان فارسی و هندی هر دو متکلم‌اند. ضاهراً زبان اصل اینها هندی است و زبان کشمیری را به جهت قرب و جوار یاد گرفته‌اند. محملاً از اینجا داخل هندست. عورات لباس پشمینه نمی‌پوشند و به دستور زنان هند حلقه دربینی می‌کنند. روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات عالیات گردید. مردم اینجا در [۲۵۷] زمان قدیم هندو بوده‌اند. و زمیندار اینجا را راجه می‌گفته‌اند. سلطان فیروز مسلمان کرده و مع ذلک خود را راجه می‌گویند. و هنوز بدعتهای ایام جهالت در میان آنها مستمر است. از جمله چنانچه بعضی از زنان هندو باشوهر خود می‌سوزند اینها را باشوهر در گور می‌آرند. شنیده شد که در همین ایام دختری ده دوازده ساله را باشوهر خود که هم‌سال به او بود زنده به قبر در آورده‌اند. دیگر آنکه بعضی از مردم بی‌بصاعت را که دختر به وجود می‌آید خفه کرده می‌کشند، و با هندو پیوند خویشی می‌کنند. هم دختر می‌دهند و هم می‌گیرند. گرفتن خود خوب، اما دادن نعوذ بالله. فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند، و هر کس که مرتکب این بدعته‌ها شود او را سیاست کنند.

در راجور رودخانه ایست که آبش در برسات به غایت مسموم می‌شود و اکثر مردمش را در زیر گلو بوغچه بر می‌آید و زرد و ضعیف می‌باشند. برنج راجور بسیار بهتر از برنج کشمیر

است . بنفشه خودرو و خوشبو درین دامن کوه می باشد . روز یکشنبه دهم در نوشهره منزل اتفاق افتاد . درین مقام به حکم حضرت عرش آشیانی قلعه ی از سنگ ساخته اند و پیوسته جمعی از حاکم کشمیر درینجا به طریق تنهائی باشند . روز دوشنبه یازدهم چوکی هتئ محل نزول موکب اقبال گشت . عمارات این منزل را مراد تم چیلہ هتمام نموده ، حسن انجام بخشیده بود . در میان دولخانه صفه ی به صفا آراسته ، نسبت به دیگر منازل امتیاز داشت ، منصب او را افزودم . روز سه شنبه در مقام بهنر منزل شد . امروز از کوه سا کوتل گذشته به وسعت آباد هندوستان در آمدیم .

پیشتر قراولان به جهت شکار قمرغه دستوری یافته بودند که در بهنر و کرجهاک و مکھیاله جر که نریب دهند . روز گمشنبه و مبارکشنبه شکاری رازنده آوردند . روز جمعه به نشاط شکار خوشوقت شدم . از قپقار کوهی و غیره پنجاه و شش رأس شکار شد . در این تاریخ راجه سارنگ دیو که از خدمتگاران نزدیک [۲۵۸ الف] است ، به منصب هشتصدی ذات و چهارصد سوار سرفرازی یافت . روز شنبه شانزدهم به جانب کرجهاک متوجه شدم . به پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید . روز مبارکشنبه بیست و یکم در جر که کرجهاک شکار کردم . نسبت به دیگر بارها شکار کمتر آمد ، و چنانچه دل می خواست محظوظ نشدم . روز دوشنبه بیست و پنجم در جر که مکھیاله به نشاط شکار خوشوقت شدم . هفتاد و شش رأس بز مارخور ، و غیره شکار شد . و ازین جا به ده منزل شکارگاه جهانگیر آباد مخیم بارگاه دولت گردید . در زمان شاهرادگی ، این سرزمین شکارگاه من بود . و به نام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاد . به سکنه رمین که از قراولان نزدیک سود عنایت نموده بودم ، و بعد از جلوس پرگنه ساخته به جاگیر مومی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمرتی به جهت دولخانه و تالابی و اساس نهند و بعد از فوت او این پرگنه به جاگیر او دتخان مقرر شد . و سربراهی عمارات به مشارالیه بازگشت . و درینولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالی شده به غایت عالی ؛ و در میان تال عمارات دلشین به همه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد . الحق پادشاهانه شکار گاهی است . روز مبارکشنبه و جمعه مقام کرده از نواع شکار محظوظ شدم . قاسم خان که به حراست لاهور سرافراز است دولت زمین بوس دریاخته پنجاه مهر نذر گذرانید . و از اینجا یک منزل در میسان باغ مؤمن عشق باز که در کنار دریای لاهور واقع است نزول اقبال اتفاق افتاد . درختهای چنار عالی و سروهای خوش قد دارد . بی تکلف تغذک باغچه ایست .

روز دوشنبه نهم آذرماه الهی مطابق پنجم محرم سنه یک هزار و سی و یک از باغ مؤمن بر فیل تدمر سوار شده نثار کنان متوجه شهر گردیدم ، بعد از گذشتن دو بهر و سه گهری از روز مذکور

به ساعت مسعود و مختار به دو تن خانه در آمده ، در عمارتی که مجدداً به اهتمام معمور خان حسن انجام پذیرفته ، به مبارکی و فرخی نزول [۲۵۸ ب] فرمودم . به تکلف منازل دلگشای و شمیمهای روح افرا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور به عمل اوستادان نادره کار آراستگی یافته و باغچه های سبز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته . بیت :

زیای تا برش هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شده .

فتح قلعه کانگره : در این روز بهجت افروز مؤده فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاصر او لای دولت گشت ، و به شکر این موهبت عظمی و فتح بزرگ ؛ که از غنایات مجده و اهب العطا یاست ، سر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود آورده ، کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه گردید . کانگره قلعه ایست قدیم ، شمال رو به لاهور ، در میان کوهستان واقع شده ، به استحکام و دشوار گشای و متانت و محکمی معروف و مشهور ، از تریخ اساس این قلعه ، جز خدای جهان آفرین آگاه نیست . اعتقاد زمینداران پنجاب آن است که درین مدت قلعه مذکور از قومی به قومی دیگر انتقال نموده و بیگانه بر دست تسلط نیافته ، و العلم عند الله . بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازه دین مستقیم محمدی به هندوستان رسیده ، هیچیک از سلاطین و لاشکوه رافتح آن میسر نشده . سلطان فیروز شاه با آن همه شوکت و استعداد خود در قله به تسخیر قلعه پرداخت ، و مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه به حدی است که تا سامان قلعه داری و آذوقه نامتحصنان بوده ، شد ، ظفر بر مسحیر آن نتوان یافت ، کام تا کام به آمدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست از آن باز داشت . گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را به اشماس اندرون قلعه برد سلطان بعد از سب و نماشای قلعه به راجه گفت که مثل من پادشاهی را به درون قلعه آوردن از شرایط حرم و احتیاط دور بود ، جمعی که در ملازمت اند اگر [۲۵۹ الف] قصد تو کنند و قلعه را به تصرف در آورند ، چمی توانی کرد ؟ راجه به جانب مردم خود اشارت کرد در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه بر آمدند و سلطان را کورنش کردند و سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متعمر گشته از غلدر اندیشید ، راجه پیش آمده و زمین خدمت بوسه داد و گفت ما را جز اطاعت و بندگی دوسر نیست ، لیکن چنانچه سربازان مبارک گذشته احتیاط و دور بینی را پاس می داشت . سلطان آفرین گفت و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت

بعد از آن هر که بر تخت دهلی نشست لشکری به تسخیر کانگره مرستاد و کاری از پیش

رفت. پدر بزرگوار من هم يك مرتبه لشكري عظيم به سرداری حسين قلی خان که بعد از خدمت پسندیده به خطاب خاندجهايي شرف اختصاص پذیرفته بود تعيين فرمودند - در ثنای محاصره شورش ابراهيم حسين ميرز شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته به صوب پنجاب علم فتنه و آشوب برافراخت ، و خانجهان ناگزير از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفای ناپره فتنه و فساد گشت ، و تسخير قلعه در عقده توقف افتاد ، و پیوسته اين اندیشه ملازم خاطر اشرف بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره گشا نمی شد . و چون به کرم ایزد جل سبحانه تخت دولت به وجود اين نیازمند آراستگی یافت ، از جمعه غذاهای که بر ذمت همت لازم شمرده یکی این بود . نخست مرتضی خان را که ابالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهاداران رزم دوست به تسخير قلعه مذکور رخصت فرمودم . و هنوز آنهم به انصرام نرسیده بود که مرتضی خان به رحمت ایزدی پیوست ، بعد از آن جوهر مل راجه به مسو تعهد این خدمت نمود . او را سردار لشکر ساخته فرستادم آن ولسرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده [۲۵۹ ب] عصیان ورزیده ، تفرقه عظیم در آن لشکر راه یافت ، و تسخير قلعه در عقده توقف و تعویق افتاد . و بسی بر نیامد که آن حق ناشناس به سزای عمل خویش گرفتار گشته به جهنم رفت . چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته .

بالجمله درین ولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده سندر ملازم خود را به استعداد تمام فرستاد ، و بسیاری ز مرای پادشاهی به کومک او دستوری یافتند و به تاریخ شانزدهم شوال ۱۰۲۹ هجری لشکرها به دور قلعه پیوسته ، مورچلهها قسمت شد و مد داخل و مدارج قلعه را به نظر احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد آذوقه را مسدود ساختند ، و رفته رفته کار به دشواری کشید ، و بعد از آنکه از قسم غنه و آنچه غذا تو ندشد در قلعه نماند ، چهار ماه دیگر علفهای خشك را به نمك جوشانیده خوردند . چون کار به هلاکت رسید و از همراه امید نجات نماند ناگزير امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه ۱۰۳۱ هجری فتحی که هبچک از سلاطین و الاشکوه رامیسر نشده بود در نظر کوتاه اندیشان ظاهراً بین دور می نمود ، الله تعالی به محض لطف و کرم خود به این نیازمند کرامت فرمود . و جمعی از بندهایی که درین خدمت ترداد پسنیدیده نموده بودند درخور استعداد و شایستگی خویش به ضافه مناسب و معراتب سرامازی یافتند .

روز مبارک شنبه دوازدهم حسب الالتماس خرم به منزل او که توساخته بود رفته شد ، از پیشکشهای او آنچه خوش آمد برداشتم . سه زنجیر قیل داخل حلقه خب صه شد ، و در همین روز عبدالعزیز خان نقشندى را به خدمت فوجداری نواحی قلعه کانگره مقرر فرمودم . و منصب او دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد . قیل خاصه ی به اعتقاد خان عنایت نمودم .

[۲۶۰ الف] الف خان قیامخانی به حراست قلعه کانگره دستوری یافت و منصب او از اصل و ضافه هزاروپانصدی ذات و هزار سوار حکم شد شیخ فیض الله خویش مرتضی خان نیز به موافقت او مقرر گشت که بالای قلعه بوده باشد. شب شنبه سیزدهم ماه مذکور حضور شد. شرایط نیازمندی به درگاه ایرد متعالی و قادر بر کمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد و جنس به رسم حیرت و تصدقات به فقرا و مسکین و ارباب استحقاق قسمت شد.

درینو لازیل پیگ ایلچی دارای یران سعادت آستان بوس دریافت. پس از ادای کورنش زمین بوس رفیمه کریمه آن برادر و الا قدر را که مشتمل بر اظهار مراتب یکجتهنی و کمال محبت بود گذرانید. دوازده عباسی نذر و چهارده رأس اسب بایراق و سه دست باز تو یغون و پنج سر استر و پنج نفر شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر به رسم پیشکش گذرانید. او را به رفاقت خان عالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نیارست کرد. درین تاریخ به درگاه رسید، خلعت فاخره و جینه و طره مرصع کاری و خنجر مرصع به او مرحمت شد، و وصال پیگ و حاجی نعمت که همراه او آمده بودند ملازمت نمودند، و سر فرازی یافتند. اسان الله پسر مهابت خان به منصب دوهزاری و هفتصد سوار مقرر گشت. حسب التماس مهابت خان سیصد سوار بر منصب مبارزخان افغان افزوده از اصل و ضافه دوهزاری ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت و صد سوار دیگر بر منصب کنگه نیز اضافه فرموده شد. خلعت زمستانی به عبد الله خان و لشکر خان مرحمت نموده فرستادم. به التماس قاسم خان به باغ او رفته شد که درسواد شهر واقع است. در سر سوازی ده هزار چرن تار کردم. از پیشکشهای اویک قطعه الماس و از اقمشه آنچه خوش آمد برداشتم.

شب دوشنبه بیست و یکم به مبارکی و فیروزی پیشخانه به صوب دارالخلافت آگره برآمد. برق اند زخان به داروغگی توپخانه لشکر [۲۶۰ ب] دکن مقرر گردید. شیخ اسحق به خدمت کانگره سرافراز شد، برادران الله دادخان افغان را از حبس برآورده هزار و پویه انعام شد. دودست باز تو یغون به خرم التفات فرموده فرستادم، روز مبارک شنبه بیست و ششم به ضابطه مقرر جشن ترتیب یافت و سوغاتهای دارای ایران که به مصحوب زین پیگ ارسال داشته بودند از نظر گذشت به سلطان حسین پنگلی قیل عنایت نمودم، به ملا محمد کشمیری هزار روپیه انعام مرحمت شد، منصب پیرداد افغان به التماس مهابت خان هزاری ذات و چهار صد سوار مقرر گشت. چون راجه روپ چند گواثیری در خدمت کانگره ترددات پسندیده نموده بود به دیوانیان عظام حکم شد که نیمه وطن او را در وجه اعدم امتیاز نماید و نیمه دیگر بجایگزین او تنخواه دهند.

به تاریخ سیام بواسطه مدارالملکی اعتماد، لدوله را به جهت فرزند شهریارخواستگاری نموده يك‌ك روپيه از نقد و جنس به رسم ساچق فرستاده شد. امرای عظام و بنده‌های عمده اکثری همراه ساچق به منزل مشارالیه رفته بودند و ایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت. امید که مبارک باشد، چون آن عمده السلطنه عمارات عالی و نشیمنهای بس تکلف در منزل خود اساس نهاده بودند التماس ضیافت نمود. با اهل محل به منزل او رفته شد به غایت جشن عالی ترتیب داده پیشکشهای لایق از هر قسم به نظر در آورد، رعایت خاطر او نموده آنچه پسند افتاد برگزفتم. درین روز پنجاه هزار روپیه به زینل بیگ ایلچی مرحمت شد. منصب زبردستان از اصل و اضافه‌هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت. مقصود برادر قاسم خان به منصب پانصدی و سیصد سوار، و میرزا دکنی پسر میرزا رستم به پانصدی و دو سوار سوار سرافرازی یافتند.

در آن ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزی در [۲۶۱ الف] ولایت همیشه بهار کشمیر به دولت و بهروزی به سیر و شکار خوشوقت بوده عرایض متصدیان معالک جنوبی به تواتر رسید. مشتمل بر آنکه چون رایات ظفر آیات از مرکز خلافت دورتر شناخته دنیا داران دکن از بی-دولتی و کم فرصتی نقض عهد نموده، سر به فتنه و فساد برداشته‌اند، و پای از حد خویش برتر نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته‌اند. چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدار کار آن شور بختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارها است. بنابراین مقرر شده بود که چون در مرتبه اول که رایات جهانگیر شاه تسخیر معالک جنوبی و استیصال آن گروه مخذول العاقبت نهضت فرمود خرم به هر ولی لشکر منصور سرافراز گشته، به برهان پور رسید. از گریزی و حیل سازی که لازمه ذات فتنه سرشت آنهاست و راشفیع ساخته ولایت پادشاهی را گذاشتند و مبلغها به رسم پیشکش از نقد و جنس به درگاه ارسال داشته تمهید نمودند که بعد ازین سر رشته بندگی اردست ندهند، و پای از حد ادب بیرون نهند. چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کک سوانح نگار گشته به التماس خرم در قلعه شادی آباد ماند و روزی چند توقف افتاد و به استشفاع او بر ترضرع و عزای آنها بخشوده آمد، الحال که از بد ذاتی و شور بحتی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده‌اند باز عساکر اقبال به سرکردگی او تعیین شود که سزای ناسپاسی و بد کرداری خود دریافته موجب عبرت سایر تیره بختان و خیره سر شود لیکن چون مهم کانگره به عهده او بود و اکثر مردم کار آمد خود را به خدمت فرستاده بود روزی چند در انصرام این اندیشه کوشش رفت تا آنکه درینولا عرایض پی در پی رسید که غنیم قوت گرفته، شصت هزار سوار او باش گرد آورده، اکثر ملک پادشاهی را متصرف شده‌اند، و به هر جا تها

بود برخاسته در بهکر به هم پیوستند، و مدت سه ماه در آنجا بامخلافان سیه [۲۶۱ ب] روزگار درازم و بیکار بودند. درین مدت سه جنگ حسابی شد، و هر یار بنده های جان نثار بر مهوران تیره روزگار آثار غیبه و تسلط ظاهر ساختند. و چون از هیچ راه غله و آذوقه به اردو نمی رسد و آنها را اطراف معسکر اقبال تاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله به نهایت انجامید و چارواها را زبورد شد تا گزیر از ملاکهای فرود آمده در بالا پور توقف گزیدند. و آن مقهوران بی عاقبت دلبور شده، در حوالی بالا پور آمده به قزاقی و ترکی گری پرداختند. بنده های درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گریده خوش اسبه انتخاب نموده، بر سر نگاه مخالفان تاختند و آنها قریب شصت هزار سوار بودند، مجملآ جنگ عظیم شد و بنگاه آنها به تاراج رفت و بسیاری را کشته و بسته سالماً و غانماً مراجعت نمودند. و در وقت برگشتن باز آن بی دولتان از اطراف هجوم آورده و جنگ کنان تار دو آمدند. از جایین قریب به هزار کس کشته شده، شد. برین جمله مدت چهار ماه در بالا پور توقف نمودند و چون عسرت غله به نهایت انجامید و بسیاری از قلعه چیان ر پریده گریخته و به مخالفان پیوستند، و پیوسته جمعی راه بی حقیقتی سپرده و در زمرة مقهوران منظم می گشتند بنا برین صلاح در توقف ندیده به رها پور آمدند، و باز آن سیه بختان اربی در آمده به رها پور را محاصره نمودند و مدت شش ماه در گرد پور بودند، اکثر پرگنات برادر و خندیس را تصرف گشتند و دست تعدی و نطاول بر رعایا و زیر دستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند، و چون لشکر تعب و محنت بسیار کشیده بود و چارواها زبون گشته نمی توانستند ارشهر بر آمده تنبیه بر اصل نمایند. و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتی پندار و جرأت کوته اندیشان کم فرصت گشت.

مبارن این حال نهضت و ایات اقبال به مستقر سر بر خلافت اتفاق افتاد و نیز [۲۶۲ الف] به عنایت ایرد سبجابه کانگره مفتوح گشت بنا برین روز جمعه چهارم دی ماه حرم را بدن صوبه رخصت نمود و جمعیت و شمشیر مرصع و قبل مرحمت شد. و در جهان بیگم نیز فیلی لطف نمودند و حکم فرمودم که ده کروور و ام بهما از تسخیر ملک دکن ز ولایت مفتوحه دروجه انعام خود تصرف گردد. ششصد و پنجاه منصبدار و یک هزار احدی و یک هزار برق نداز رومی و پنجاه از توپچی پیاده سواری، سی و یک هزار سوار که بدن صوب بوده و هست و باتو پخانه عظیم و قبل بسیار به همراهی او مقرر گشت و یک کروور رویه بجهت مدد خرج لشکر منصور لطف نمودم و بنده های که به خدمت مذکور مقرر شده اند در خور پایة خویش هر کدام به انعام اسپ و قبل و سروبا سرافرازی یافتند. و در هجدهمین ساعت مسعود در زمان محمود را بسات عزیمت به صوب دار الخلافه آگره انعطاف یافت، و در سواد شهر نزول اقبال اتفاق افتاد.

محمد رضا جابری به دیوانی صوبه بنگاله وخواجه ملکی به بخشگیری صوبه سند کور ممتاز گشته به اضافه منصب سرافراز شدند، جگت سنگه ولد رانا کرن از وطن آمده سعادت آستان بوس دریافت، در ششم ماه مذکور فضای کنار تال راجه تور رمل محل نرول بارگاه دولت گردید، چهار روز درین منزل مقام شد. درینولا چندی از منصبداران که به خدمت فتح دکن دستوری یافته بودند برین موجب به اضافه منصب سرافراز شدند. زاهد جان هزاری چهار صد سوار بود هزاری پانصد سوار شد و صد سوار بر منصب خواجه عبداللطیف نقشبندی افزودم و پانصد سوار شد. هروی ترابن هاده را از اصل و اضافه نهصدی شصت سوار سرفراز ساختم. یعقوب پسر خان دوران هشتصد و چهار صد سوار شد، و همچنین جمعی کثیر از بنده ها درخور شایستگی خویش به اضافه منصب سرفرازی یافتند، و معتمد خان به خدمت بخشگیری و وقایع نویس اشکر فیروزی اثر سر بلند گشته، به عنایت توغ ممتاز گردید. پیشکش لچهمی چند راجه کماون از بازو جره و دیگر جانوران شکاری به نظر گذشت، جگن سنگه ولد رانا کرن به کومک لشکر دکن رخصت یافت، اسپ خاصه معزین به او مرحمت شد. رجه [۲۶۲ ب] روپ چند به عنایت فیل و سب سرافراز به جاگیر خور رخصت یافت.

به تاریخ دوازدهم فرزند خان جهانر به صاحب صوبگی ملتان سرافراز گردانیده رخصت فرمودم، و سروپا بانادری و خنجر مرصع و فیل خاصه بایراق و یک ماده فیل و اسپ خدنگ نام و دودست باز عنایت شد. سید هوزیر خان هزاری و چهار صد سوار منصب داشت پانصدی و دوست سوار افزوده همره خان جهانر رخصت فرمودم. محمد شفیق به خدمت بخشگیری و واقع نویس صوبه ملتان سرافراز گشت. بهوال که از بنده های قدیم بود به اشراف توپخانه و خطاب ری امتیاز یافت.

در سیزدهم در کنار دریای گو بندوال معسکر اقبال گشت. چهار روز درین منزل مقام شد. فیل خاصه جیسنگه نام باماده فیل به مهابت خان عنایت نموده، مصحوب صبغیا ملازم او فرستادم، به امرای صوبه بنگش خطمهای مصحوب عیسی بیگ فرستاده شد. در هفدهم جشن وزن قمری آراستگی یافت. چون معتمد خان به خدمت بخشگیری لشکر دکن دستوری یافت خدمت عرض مکرر به خواجه قاسم فرمودم، و میرشرف به بخشگیری احمدیان، و فاضل بیگ به بخشگیری صوبه پنجاب سرافراز گشتند.

چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر از بیماری در در چشم خود عرض داشت کرده التماس آستان بوسی نموده بود. درینولا حکومت و حراست قندهار به عبدالعزیز خان مفوض گشت و به بهادر خان فرمان صادر شد که چون مشارالیه برسد قلعه را به او سپرده، خود در روانه درگاه

سازد. بیست و یکم ماه مذکور نورسرا محل ورود سعادت گشت. درین سرزمین و کلای نورجهان میگم سرای عالی و باغی پادشاهانه اساس نهاده بودند، درین ولا به اتمام رسیده بنابرین بیگم التماس ضیافت نموده مجلس عالی ترتیب داده و در تکلفات افزوده، از انواع و اقسام نفایس و نوادر به رسم پیشکش گذرانید. به جهت داحوی او آنچه پسند افتاد گرفته شد، و دوروز درین منزل مقام شد، و مقرر گردید که متصدیان صوبه پنجاب دولك [۲۶۳ الف] روپیه دیگر سوای شصت هزار روپیه که سابق حکم شده بود به جهت آذوقه قندهار روانه سازند. میر قوام الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت یافت. قاسم خان را به جهت تنبیه و تأدیب سرکشان حوالی کانگره و ضبط آن حدود رخصت فرمودم. نداری خاصه ماخنجر و سپ و فین مرحمت نمودم، و منصب او از اصل و اضافه دوهزار و هشتاد و پانصد سوار مقرر گشت. راجه سنگرام را به التماس مشارالیه رخصت آن حدود نموده سروپا و اسب و قیل و غنایت شد، درین ولا باقر خان از ملتان آمده سعادت آستان بوس دریافت.

عرة بهمن ماه الهی روز مبارک کشنیه ظاهر بلدة سرهند منزل اقبال گشت. يك روز مقام کرده به مسیر داغ خوشوقت شدم. روز یکشنبه چهارم، خواجه ابوالحسن به خدمت فتح دکن رخصت یافت. خدمت بانادری و شال خاصه و صبحدم نام قیل و توغ و تقاده به مشارالیه عنایت نموده شد. به معتمد خان خلعت و اسب خاصه صبح صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردم، هفتم ماه مذکور کنار آب سرسنی نواحی قصبه مصطفی آباد منزل دولت گردید. و روز دیگر به اکبر پور نزول فرمودم و از آنجا در آب جوں به کشتی نشسته متوجه مقصد گشتم. درین روز عربخان خوافی فوجدار این حدود دولت آستان بوس دریافت. محمد شفیع را به ملتان رخصت فرموده اسب و خلعت و مهر پور شاهی عنایت نمودم، و جیره خاصه به مصحوب او به فرزند خان جهان فرستاده شد. از این جا به پنج کوچ حوالی پرگنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول یارگاه دولت گشت. و کلای او نود و یک قطعه یا قوت و الماس، چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گرام مخمل به صیغه پای انداز با عرض داشت او گذرانیدند، و صد نفر شتر به اسم تصدق معروض داشته بود. حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم نمایند. ازینجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مورد ریای اقبال گشت.

اعتماد رای رانزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستاده خرجی خاصه به جهت آن فرزند ارسال داشتم، و مقرر شد که در عرض یک ماه برگشته خود را به ملازمت رسانند. دوروز [۲۶۳ ب] در سلیم گده مقام فرموده روز مبارک کشنیه ۲۳ به عزم شکار پرگنه پالم از میب نه معموله دهلی گذشته بر کنار حوض شمسی محل نزول دولت گشت. در اثنای راه چهار هزار چرن به دست خود نثار

کردم. بیست و دو زنجیر فیل از نروماده پیشکش الهیاد ولد افتخار خن از بنگاله رسیده بود، به نظر درآمد. ذوالقرنین به فوجداری سائبردستوری یافت. اوپسر اسکندر ارمینی است. پدرش در خدمت حضرت عرش آشیانی سعادت پذیر بود، و آن حضرت صبیبه عبدالحی ارمینی را که در شبستان اقبال خدمت می نمود به و نسبت فرمودند؛ و از دوپسر به وجود آمد یکی ذوالقرنین که آگاهی و شوق خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را به عهده او مقرر نمودند؛ و این خدمت را نفزك سر وسامان کرد. درین ولا به فوجداری آن حدود سرفراز گشت به نغمه هندی سری دارد. سابقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر به عرض رسیده و بسند افتاده. لعل بیگ به خدمت داروغگی دفتر از تغییر نورالدین قلی ممتاز گشت چهارده روز به و احی پالم بهشکار خوشوقت گشته، به سلیم گده مراجعت نمودم. در بیست و نهم نوزده زنجیر فیل و دو نفر خواجه سر اویك نفر علام و چهل قطعه خروس جنگی و دوازده رأس گاو میش و هفت شاخ گاو پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ به نظر گذشت، روز مبارک شنبه سی ام مطابق بیست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت.

کو کب خان را نزد خانخانان فرستاده بعضی بیغامها به تقریر او حواله فرموده بودم درین ولا با عرض داشت او رسیده ملازمت نمود. میر میرن را که به فوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد و از تغییر سید بهوه به حکومت دارالمکث دهلی سرفراز شد. درین تاریخ آقا بیگ و محب علی فرستاده های دارای ایران سعادت آستان بوس دریافتند و مکتوب محبت اسلوب ز برادر عالی قدر گذرانیدند، و کنگی ابلق که فرستاده بودند به نظر درآورد. جوهر بن [۴۶۴ الف] پنجاه هزار روپیه قیمت کردند. لعلی به وزن دوازده تانك از جوهر خانه میرزا الخ بیگ خلف میرزا شاه رخ به مرور روزگار و گردش ادوار به سلسله صوبه منتقل شده بود و در آن لعل به نسخ ثبت شده الخ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن میر تیمور گورکان، و برادرش شاه عباس کنده اند و این لعل را در برجیغه نشانده به طریق یادبود به من فرستاده بود. چون نام احوال من در آن ثبت بود تیمننا و تبرکاً بر خود مبارک گرفته به سعیدای د روغه زر گرخانه فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردد و بعد از روزی چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را به خرم عنایت نموده فرستادم.

روزشنبه غره اسفندار مذ از سلیم گنده کوچ شده نخست به روضه متوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه رسیده آداب نیازمندی به تقدیم رسانیده، دوهزار چون به زاویه نشینان آن روضه مقدسه لطف فرمودم، و منزل سر کنار آب چون در سواد شهر اتفاق افتاد. هر برخان که به کرمك خان جهان مقرر گشته بود به خلعت واسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم نوازش

پذیرفته رخصت یافت. سید عالم و سید عبدالهادی برادران اونیز به اسپ و خلعت سرافراز گشتند. میر برکه بخاری ماوراءالنهر رخصت شد، و ده هزار روپیه به او حواله فرمودم که پنج هزار روپیه به خواجه صالح ده بندی که اباعن جد از دع گویان این دولت ابد پیوندست رسانیده، پنج هزار روپیه دیگر به منسوبان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید. و جیره خاصه مصحوب او به مهابت خان عنایت نموده فرستادم، و فرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام به تقدیم رساند، و از هر جا و هر بها که میسر شود به دست آورد و از کنار شهر دهلی در کشتی نشسته به شش کوچ در قضای بدر این مورد اردوی کیهان پوی گردید [۲۶۴ ب]. به میران فیل عنایت نموده رخصت دهلی فرمودم. زیر دستخان به خدمت میرتوزکی از تغییر فدا بیخان ممتاز گشت، و برم نرم خاصه به و لطف نمودم. روز دیگر به حوالی گوکل، محل نزول رایات علیات گردید. درین منزل لشکر خان حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل و خضر خان فاروقی حاکم آسبرو برهانپور و احمد خان برادر او و قاضی وقتنی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند. به تاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نورافشان که روی آب جون واقع است به مبارکی نزول فرمودم.

چون ساعت در آمدن به شهر چهاردهم ماه مذکور مقرر شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود مختار متوجه قلعه شده، به فرخی و فیروزی به دولتخانه در آمدم.

این سفر مبارک اثر از دارالسلطنه لاهور تا به دارالخلافه آگره در مدت دومه و ده روز به چهل و نه کوچ و بیست و یک مقام به انجام رسید. هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشت، یکصد و چهارده رأس آهوه، پنجاه و یک قطعه مرغابی، و چهار قطعه کاروانک، ده درج، دویست قلعه یورند، درین راه شکار شد، چون لشکر خان آگره را حسب المرض سامان نموده بود هزاری ذات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه به چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته به خدمت کومک لشکر دکن تعیین فرمودم. سعیدای داروغه زرگر خانه به خطاب بی مدلحان سرافراز گشت. چهار رأس اسپ و پاره ای از قهره آلات و قمشه که دارای ایران مصحوب آقا بیگ و محب علی فرستاده بود درین ولا از نظر اشرف گذشت. جشن روز مبارک کشنبه بیستم در باغ نور منزل منعقد گشت. یک لک روپیه به فرزند شهریار تقدیم شد. مظفر خان به موجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر گذرانید. لشکر خان یک قطعه لعل پیشکش آورد. چهار هزار روپیه قیمت شد. اسپ [۲۶۵ الف] حاصه مصاحب نام به عبدالله خان عنایت نموده فرستادم. عبدالسلام ولد معظم خان از اود به آمده دولت ملازمت دریافت. یکصد روپیه و صد مهر نذر او به نظر گذشت،

منصب دوست بیگ ولد تولا خان از اصل و اضافه نهصدی ذات و چهارصد سوار مقرر شد. جشن روز مبارک شنبه بیست و هفتم در باغ نورافشان ترتیب یافت. خلعت خاصه به میرزا رستم و اسپ به پسر اودکتی نام و اسپ خاصه و یک زنجیر فیل به لشکر خان مرحمت شد. روز جمعه بیست و نهم به عزیمت شکار به طرف موضع سموگر توجه نموده شب مراجعت نمودم. هفت رأس اسپ عرقی بایراق پیشکش آقا بیگ و محب علی به نظر درآمد. یک عدد مهر نور جهانی به وزن صد توله به زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردم. قلمدان مرصع به صادق خان میر بخشی لطف نمودم. یک ده از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم. درین سال هشتاد و پنج هزار بیگمه زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خروار و چهارده و دو قله و یک قطعه باغ و دوهزار و سیصد و بیست و هفت عدد روپیه و یک مهر و شش هزار و دویست درب و هشتاد و هشتاد و چهار و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از خزانه وزن تصدق در حضور اشرف به فقرا و ارباب استحقاق عنایت شد، و هشت زنجیر فیل که دولاک و چهل و یک هزار روپیه قیمت آنها شده از وجه پیشکش داخل فیلخانه خاصه گشتند و پنجاه و یک زنجیر فیل به امرای عظم و بندهای درگاه بخشیدم.

نوروز شانزدهم از جلوس همایون

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری، نیر اعظم عطیه بخش عالم دولت سرای حمل را به نورجهان افروزش منور ساخته، عالم و عالمیان را شاد کام و بهره ور گردانید، و سال شانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی به فرخی و فیروزی آغاز شد. در ساعت مسعود و زمان محمود در دار الخلافه آگره [۲۶۵ ب] بر تخت مراد جلوس فرمودم. درین روز بهجت افروز فرزند سعادت مند شهریار به منصب هشت هزار و چهار هزار سوار مرق عزت برافراخت. پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به برادران من لطف فرموده بودند. امید که در سایه تربیت و رضاجویی به منتهای عمر و دوات برساند. درین تاریخ باقرخان جمعیت خود را آراسته به تولاک از نظر گذرانید. هزار سوار و دوهزار پیاده بخشیان عظام به قلم در آورده معروض داشتند، به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرافراز ساخته خدمت فوجداری آگره را به عهده اوفرمودم.

روز چهارشنبه با اهل محل برکشتی نشسته به باغ نورافشان رفته شد، و شب در آنجا استراحت کردم. چون باغ مذکور به سرکار نورجهان بیگم متعلق است، روز مبارک شنبه جشن پادشاهانه آراسته، پیشکش عالی کشید. از جواهر و مرصع آلات و اقسام امتعه نفیس آنچه پسند

اقتاد انتخاب کردم. موازی بلك رویه قیمت آنها شد. درین ایام هر روز بعد از دوپهر بر کشتی نشسته بجهت شکار سموگر که از شهر تا آنجا چهار کروه مسافت است رفته شب به دولتخانه می آمدم.

راجه سارنگدیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر بلك قطعه یا قوت کبود و چند قطعه یا قوت سرخ نفیس ارسال داشتم. چون صوبه بهار از تغییر مقرر بخان به آن فرزند مرحمت شده سزاوی نمود. از صوبه الها باس به بهار راهی سازد. میرزا محمد خویش مظفرخان از تهته آمده ملازمت نمود. میر عبدالدوله چون بسیار پیر و منحنی شده و از عهد سامان لشکرو جاگیر نمی تواند بر آید او را از تکلیف خدمت و ترده معاف داشته حکم فرمودم که همراه چهار هزار رویه نقد از خزانه عامره می گرفته باشد و در لاهور و تکره هر جا که مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده و به دعای ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید.

در نیم فروردین ماه پیشکش اعتبارخان به نظر درآمد. از قسم جواهر واقمشه و غیره موازی هفتاد هزار رویه به معرض قبول افتاد و تتمه باو [۲۶۶ الف] بخشیدم. محب علی و آقا بیگ فرستادهای دارای ایران بیست و چهار راس اسب، دو استر و سه قطارشتر و هفت قلاده سنگ نازی و بیست و هفت طاق زربفت و سه مخمل زربفت و یک شمامه عنبر اشهب و دو زوچ قالی و دوعدد نمده تکیه به رسم پیشکش گذرانیدند و دوراس مادیان مع کره که برادر من مصحوب آنها فرستاده بود نیز به نظر در آوردند.

روز میار کشنه به التماس آصف خان با اهل محل به منزل او رفته شد. جشن عالی ترتیب داده. بسیاری از نفیس جواهر و نوادر اقمشه و غراب تحف به نظر در آورده، و موازی يك لك و سی هزار رویه از هر قسم برگزیده، تتمه را بدو بخشیدم. سی و دوزنجیریل از تر و ماده مکرم خان حاکم اودیه به رسم پیشکش فرستاده بود، پایه قبول یافت. درین ولا گورخری به نظر درآمد به غایت عجیب و غریب بعینه مانند ببر، خط برسیاه و زرد است و این سیاه و سفید و از سربینی تا انتهای دم، و از نوک گوش تا به سرسم، خطی سیاه مناسب جا و مقام کلان و خرد به قرینه افتاده، و برگرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده، گویی نقاش تقدیر به قلم بدایع نگار کارنامه ای در صفحه روزگار گذاشته، و از س که عجیب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند. بعد از تحقیق به یقین پیوست که خدا آفرین است. و چون مادر بود داخل سوغاتهای برادر من شاه عباس نموده شد. بهادرخان اوزبك از اسب قیپاق و اقمشه عراق به رسم پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد. خلعت زمستانی بجهت ابراهیم خان

فتح جنگ و امرای سنگاله مصحوب مؤمن شیرازی فرستاده شد. در پانزدهم پیشکش صادق خان به نظر گذشت. از هر قسَم موازی پانزده هزار روپیه گرفته، تَمَه را به او بخشیدم، فاضل خون نیز درین روز پیشکش فراخور حالت خویش گذرانیده قلیلی گرفته شد.

روز مبارک شنبه نوزدهم جشن شرف اعتمادالدوله آراستگی یافت. دو پهلویک گهبری از دور گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم. حسب الائتماس مدارالملکی [۲۶۶ب] جشن شرف در منزل او منعقد گشت. پیشکش نمایان از نوادرو نفایس هر دیار ترتیب داده، در تکلفات افزوده بود. به همه جهت موازی یک الگوسی و هشت هزار روپیه پرداخته شد. درین روز یک عده هر به وزن دو بست توله به زینل بیگ ایلچی عنایت نمودم.

درین ولا ابراهیم خان فتح جنگ خواجه سرّتی چند از بنگاله به اسم پیشکش فرستاده بود. یکی از آنها خشتی ظاهر شد. هم آلت مردی هم محل مخصوص زنان دارد. اما خصیبه ظاهر نیست. و از جمله پیشکش مشارالیه دو منزل کشتی است ساخت بنگاله بغایت لطیف و به اندام موازی ده هزار روپیه صرف زینت آنها نموده بود. به تکلف پادشاهانه کشتی است. شیخ قاسم صاحب صوبه آنها باس ساخته به خطاب محترم خانی و منصب پنجهزاری امتیاز بخشیدم، و حکم کردم که دیوانیان حاگیر اضافه او را از محال غیر عملی تنخواه نمایند راجه سیام سنگه زمیندار سری نگر به عنایت اسب و غیل سراقراز گردید.

درین ولا به عرض رسید که یوسف خان ولد حبیب خان دلشکر ظفر اثر دکن به مرگه مقابلات و دیعت حیات سپرد. و چنین شنیده شد که درین مدت که درجا گیر بود، چنان فریه شده بود که به اندک حرکتی نفسش می سوزد. چنانچه در وقتی که سرو پا داده در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شده بود، و در تمام اعضایش رعشه افتاده به صد محنت و جان کندن تسلیم کرده خود را بیرون انداخت و در پناه سراپرده افتاده از هوش رفت، و نوکرانش بر پالکی انداخته به خانه رسانیدند. به مجرد رسیدن یک اجل در رسید فرمان یافت. و این خاک توده گرانها را به خاکدان فانی گذاشت.

در غره ردی بهشت ماه زین بیگ ایلچی خنجر خاصه بخشیدم. به تاریخ چهاردهم ماه مذکور حش کار خبر فرزند شهریار شاط خاطر گردید. مجلس جینا بندی در دولتخواه مریه الزمائی آراستگی یافت و جشن نکاح در منزل اعتمادالدوله منعقد گشت، و من خود با اهل محل در آنجا رفته بزم نشاط آرستم، و بعد از گذشتن هشت گهبری از شب جمعه به مبارکی نکاح شد. امید که برین دولت روز افزون فرخنده و میمون [۲۶۷ الف] باد و روزه شنبه نهم در باغ

بورافشان به فرزند شهریار چارقب مرصع با دستار و کمربند و دو رأس اسب یکی عراقی با زین طلا و دیگری ترکی با زین نقاشی عنایت شد.

در این ایام شاه شجاع آبله برآورده به حدی شدت کرده که آب از گلویش فرو نمی رفت و امید ارجحیتش منقطع گشت. چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال پسر او فوت شود، همه منجمان اتفاق داشتند بر اینکه او نخواهد ماند، و چون تکرای به خلاف می گفت که غبار آسیمی بر دامن حیاتش نخواهد نشست. پرسیدم که به چه دلیل؟ گفت زایچه طالع حضرت نوشته شده که درین سال از هیچ گذر کلفتی و گرانی به خاطر مبارک راه نیابد و توجه خاطر اشرف به او بسیار است، درین صورت می باید که آسیمی به و نرسد و فرزندی دیگر از او فوت شود. قضا را چنانچه گفته بود به ظهور آمد و بن از چنان مهنگر جان برد، و پسری که از صیبه شاهنوازخان داشت در برهانپور فوت شد و غیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی از غرایب نیست، و درین واقعات به تقریبات ثبت شده، بنا بر این فرمودم که او را به زود تر کشیدند شش هزار و پانصد روپیه برآمد. به انعام او مقرر گشت.

محمد حسین حابری به خدمت به شجری و واقعه نویسی صوبه اودیسه سرافرازی یافت، به منصب لاجین قشال به التماس مهابت خان از اصل و اضافه هزاری ذات پانصد سوار مقرر شد. محمد حسین برادر خواجه جهان از کانگره آمده ملازمت نمود. به بهادر خسان اوزبک قیل عنایت نموده، مصحوب وکیل اوفرستادم، هرمز و هوشنگ بنابر غفران پناه میرزا حکیم بنابر حزم و احتیاط که از لوازم پاسبان سلطنت و جهانبرداری است در قلعه گوالیار محبوس بودند، درین ولا هر دو را به حضور طلبداشته حکم فرمودم که در دار الخلافه اگر می بوده باشند و روزینه که به جهت اخراجات ضروری کفایت کند مقرر گشت. درین ایام رودر بهت اچارچ نام برهمی که از دانشوران این گروه است و در [۲۶۷ ب] بنارس به افتاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت. الحق مطالب عقلی و نفلی را خوب ورزیده بود و درین خود تمام است.

از غرایب سوانح که درین ولا به ظهور پیوست آنکه درسی ام فروردین ماه سنه حال در یکی از مواضع پرگنه جا، لید هر هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست چنانچه نزدیک بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت افزا قابلهای تهی کنند. در اثناء این شور و شغب روشنی از بالا بر زمین افتاده و مردم را مظنه آن شد که مگر از آسمان آتش می بارد. بعد از لحظه ای آن شورش تسکین یافت، و دلهای آشفته از سراسیمگی و هول باز آمد. قاصد تیز او

نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده از این سانحه اعلام نمودند. و در لحظه سوار شده خود را به مقصد می‌رساند و بر سر آن قطعه زمین رفته به نظر درمی‌آرد. مقدار ده دوازده گز زمین در عرض و طول به نوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نمانده و هنوز اثر حرارت و تفتدگی داشت فرمود که آن زمین را بکنند. هر چند بیشتر کنند حرارت و طپش بیشتر ظاهر گشت. ناهنجایی رسید که پارچه آهنی تفته نموداد شد. به مرتبه‌ای گرم بود که گدو یا از کوره آتش بر آورده‌اند. بعد از زمانی سرد شد و آن را برگرفته به منزل خود آورده در خریطه پنهان و مهر کرده به درگاه فرستاد. فرمود که در حضور وزن کردند یکصد و شصت توله برآمد. به استاد داود حکم فرمودم که شمشیری و خنجر و کاردی ترتیب داده به نظر در آورد. عرض کرد که در زیر پتک نمی‌ایستد و از هم می‌ریزد. فرمودم که درین صورت با آهن دیگر ممزوج ساخته به عمل آورد، چنانچه برآمده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر ساخته به نظر گذرانید. از آموزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود و به دستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم می‌شد و اثر خم نمی‌ماند. فرمودم که در حضور آزمودند [۲۶۸ الف]. بدایت خوب برید. برابر به شمشیرهای اصیل اول، یکی را شمشیر قاطع و دیگری را برق سرشت نام کردم. می‌بدل خان رباعی که افاده این مصمون نماید می‌گفته معروض داشت. رباعی

فتاده نه عهد او زیرق آهن خام
یک خنجر و کارد با دوشمشیر تمام

از شاه جهانگیر جهان یسافت نظام
زان آهن شد به حکم عالمگیرش

و «شعله برق پادشاهی» تاریخ یافته.

درین ولا راجه سارنگ دیو که نزد درزند اقبالمند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود عرضداشت کرده بود که این مرید حسب الحکم ز الهاباس متوجه صوبه بهار گردید. امید که از عمر دولت برخوردار باشد. قاسم خان به هایت نقاره سر بلندی یافت. در ایس تاریخ علم الدین نام ملازم حرم عرضداشت او را مشتمل بر نوید و تحب با شصت مرصع که به طریق نذر فرستاده بود آورده گذرانید. خلعت به جهت او ارسال داشته فرمودم. امیر بیگ برادر فاضل خان به دیوانی سرکار فرزند شهریار، و محمد حسین برادرخواه جهان به بخشگیری و معصوم به خدمت میرسامانی او مقرر گشتند. سید حاجی به کومک لشکر ضرر اثر دکن دستوری یافت، و اسب بهاد و عنایت کردم مظفرخان به خدمت میر بخشگیری سراقرازی یافت. مکتوب والده. مام قلی خان والی توران نام نور جهان بیگم: چون درین ولا و انده امام قلی خان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنایی به نور جهان

بیگم فرستاده و از تحفه‌های آن دیار به رسم سوغات ارسال داشته بود، بابرین خواجه نصیر را که از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی من است از جانب نورجهن بیگم به رسم رسالت و مکتوبی ب تفایس این ملک مصحوب او ارسال داشته شد.

درین ایام که باغ نورافشان محل نزول بارگاه اقبال بود، بچه رنگت هشت روزه از بالای بام دولخانه که هشت گز ارتفاع داشت خیز زده، خود را بر زمین گرفت و بدجست و خیز درآمد و اصلا اثر آسیب و رنج درو پدید نیامد.

در چهارم خرداد ماه افضل خان دیوان خرم عرضداشت و را مشتمل بر تسوید فتح [۲۶۸ ب] و فیروز آورده، آستان بوسی نمود. و تفصیل این اجمال آنکه چون لشکر منصور به حوالی جین رسید جمعی از بنده‌های درگاه که در قلمه مندو بودند نوشته فرستادند که فوجی از مقهوران قدم جرأت و بی باکی پیش نهاده، از آب نریده گذشته‌اند، و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته به تاخت و تاراج آن مشغولند. مدارا لمهامی خواجه ابوالحسن با پنجه‌ارسوار به رسم منقلای تعیین شده گرم و چسبان شفته و سزای آن گروه باطل سر بسدند، خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح بر لب آب نریده رسید، آنها آگاهی یافته، لحظه‌ای بیشتر به آب در زده خود را به ساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران نیز جلو متعاقب شافته قریب چهار گروه دیگر آنها را راندند بسیاری را به شمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند و نوشته خرم به خواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما در آن طرف آب توقف نماید. مقارن آن خود نیز ما عساکر اقبال به قوچ منقلای پیوست، و کوچ به کوچ تا برهانپور شتافت. هنوز آن مخذولان بی عاقبت پای ادبار برقرار داشته بر دور شهر نشسته بودند. چون مدت دو سال بنده‌های درگاه با مقهوران در زد و خورد نموده انواع و اقسام رنج و تعب از بیجا گیری و عسرت غله کشیده بودند و از سواری دایمی اسبان زبون شده بنا بران به سرانجام لشکر نه روز توقف اتفاق افتاد و درین نه روز سیلک رویه و جید بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سراولان گماشته مردم را از شهر بر آوردند و هنوز بهادران رزم دوست دست به کار نبرده بودند که آن سه بختان تاب مقاومت نپورده مانند بنات العشی از هم پاشیدند و چون تیر جو از عقب درآمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند، و به همین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهر کی که جای اقامت نظام الملک و عبره مقهوران بوده بردند. يك [۲۶۹ الف] روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته با اهل و عیال و احمال و اطفال به قلعه دولت آسپاد رفته بود، و حاجی که در پیش چاه و حرمه داشت پشت به قلعه داده نشست و بیشتری از مردم او به اطراف ملک پراکنده شدند و

سران لشکر ظفر اثر یا سپاه کینه خواه، سه روز در بلده گهر کی توقف نموده شهری را که به مدت بیست سال تعمیر یافته بود به نوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که به رونق اصلی بزرآید. مجبلا بعد از اهدام آن بناها رایها بر آن قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا آنجا رفته از باب فساد را تنبیه بر اصل نموده و از سر نو سامان آذوقه کرده و کسومک گذاشته باید برگشت، و به این عزیمت روانه شده تا قصبه پتن شافتند و عنبر مقهور و رور حیل ساز و کلانزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد زاین، سر رشته بندگی و دولتخواهی از دست نمی‌دهم، و از حکم، قدم بیرون نمی‌نمیم، و بدینچه فرمان شود از پیشکش و جریمه منت‌داشته می‌رسانم. اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گزینی عله در درد راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قعه احمد نگر را محاصره داشته از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه برخاستند. بنابرین فوجی به کومک خنجر خان فرستاده مبلغی به رسم مدد خرج ارسال داشتند، و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مظفر و منصور باز مراجعت نمودند. بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که ملکی که از قدیم در تصرف منده‌های درگاه بود سوای آن موازی چهارده گروه دیگر از محالی که متصل به سرحداتی پادشاهی است واگذارند، و پنجاه لك روپیه به رسم پیشکش به خزانه عامره رسانند.

افضل خان را رخصت نموده کلنگی لعلی که دارای ایرن فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نوشته [۲۶۹ ب] شد به جهت خرم عایت نموده فرستادم، و به مشاورانیه خلعت و قیل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد. خنجر خان که در محارست قلعه احمد نگر مصد در خدمت پسندیده و تر دوات شایسته شده بود به منصب چهار هزاری دات و سوار سرافراز یافت، مکرم خان حسب الحکم از صوبه اودیسه آمده و برادران به دوات ملازمت مستعد گشت. عقد مرواریدی به رسم پیشکش گذارند. مظفر الملك و ادبهاء لملك به خطاب نصر تخانی سرافرازی یافت. به اودی رام دکنی علم عنایت شد. عزیز الله و لدیوسف خان به منصب هزاری ذات پانصد سوار ممتاز گشت.

روزمار کشته مقریحان ارضوبه بهار رسیده دوات ملازمت دریافت. درین ولا آقاییگ و محب علی و فضل بیگ و حاحی بیگ فرستاده‌های دارای ایران را که به دفعات آمده بودند رخصت فرمودم. به آقاییگ سروبا و خنجر مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد، و محب علی بیگ به خلعت سی هزار روپیه سرافراز گشت، و به همین دستور به دیگران نیز درخور شایستگی خود انعامها شد، و یادبودی مناسب وقت به جهت برادر و الا قدر مصحوب تمام برده‌ها فرستاده

شد. درین تاریخ مکرم خان به صاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت فوجداری میوات سرفراز شد. شجاعت خان عرب به منصب سهزاری ذات دوهزار سوار از اصل و اضافه عزز افتخار یافت. شرزه خان به منصب دوهزار و سوار و گردهر ولد رای سال کچهوا به هزار و دوصدی و نهصد سوار ممتاز گشت.

دریست و نهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکتوبان بر در عالیقدر مشتمل بر مراتب محبت و یکجتهی گذرانیده آنچه به رسم سوغات فرستاده بود به نظر در آورد.

غره تیرماه سن خاصه کج رتن نام به جهت فرزند خان جهان فرستادم. نظر بیگ مسلازم خرم عرضداشت او را آورده گذرانید. التماس اسپ بخششی نموده بود. به راجه کشداس مشرف فرمودم که هزار اسب از طوایل سرکار در پانزده روز سامان نموده همراه او روانه سازد و اسب روم رتن نام که دارای ایران از غنیم لشکر روم ارسال داشته بود به خرم هدایت نموده فرستادم. درین روزها غیاث الدین نام ملازم ارادت خان [۲۷۰ الف] عرضداشت او را مشتمل بر تنوید فتح کشتو آورده گذرانید. در اوراق گذشته از شورش و فتنه انگیزی زمینداران کشتو از فرستادن جلال پسر دلاور خان نگاشته کلک بیان گشته بود. چون این مهم آذو سرو سامان پسندیده نیافت به ارادت خان حکم شده بود که خود به آن خدمت شتافته مفسدان بد سرانجام راتنبیه و تأدیب بر اصل دهد و به نوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبار تفرقه و آشوب بر حواشی آن ملک ننشیند. مومی الیه به موجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد به صحرائی آوارگی سر نهاده نیم جانی به در بردند و مجدداً خسار شورش از آن ملک برکنده شد، و به مردم کاری استحکام داده و ضبط تهنجات نموده به کشمیر مراجعت کسرد. به جلدوی این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادت خان افزودم. چون خواجه ابوالحسن در مهم دکن مصدر ترددات شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه اضافه فرمودم. احمد بیگ برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ به صاحب صوبگی اودیسه سرفراز گشته به خطاب حانی و علم و تقارنه بلند مرتبه شد؛ و منصب اواز اصل و اضافه دوهزار و سوار پانصد سوار حکم فرمودم.

چون مکرم از فضایل و کمالات قاضی نصیر برهانی پوری استماع افنده بود، خاطر حقیقت جوی را به صحبت مشارالیه رغبت افزود. درین ولا حسب الطلب به درگاه آمد. عزت دانش او را پاس داشته به اکرام و احترام دریاقتم. قاضی در علوم عقلی و نقلی یکتای عصر ست و کم کتابی باشد که سیر نکرده لیکن ظاهرش را به باطن آشنایی کمتر است و از صحبتش

محفوظ نمی‌توان شد. چون به درویشی و آرزو گزینی به‌غایت داغ و مایل یافتم پیروی خاطر او نموده تکلیف ملازمت نکردم و پنجه‌زار رویه عنایت فرموده رخصت دادم که به وطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسربرد.

در غرة امردادماه باقرخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزاری و دویت سوارسرافراز گشت. از مراونده‌های پادشاهی که در فتح دکن ترددات شایسته به تقدیم رسانیده بودند سی و دو نفر به اضافه‌های لایق عز اختصاص یافتند. عبدالعزیزخان [۲۷۰ ب] نقشبندی که به حکومت قندهار تعیین شده حسب‌الالتماس فرزندخان جهان به منصب سه‌هزاری ذات و دوهزار سوارسرافراز شد.

در غرة شهریور شمشیر مرصع به ذیل بیگ ایلمچی عنایت نمود و یک دیه از اعمال دارا بخلافه که مبلغ شانزده هزار رویه جمع داشت بیز به اولطف شد. درین ولاحکیم رکنا را به جهت شورش مزاج و بدخویی و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمود که بهرجا خواهد برود. چون به‌عرض رسید که هوشنگ برادرزاده خان عالم خون ناحق کرده، در حضور طلب داشته باز پرس نمود و بعد از ثبوت، حکم به قصاص او شد و حاشاکه درین امور رعایت خاطر شاهزاده‌ها کرده شود تا به امرا و سایر بنده‌ها چه رسد. امید که توفیق رفیق باد. غرة شهریور حسب‌الالتماس آصف‌خان به منزل اورفته شد و در حمامی که به تازگی ساخته بود غسل کرده شد بی تکلف بسیار نفیس و بی تکلف حمامی است. بعد از فراغ غسل پیشکش لایق به نظر درآورده و آنچه پسند افتاد برگزیده تنمه به او بخشیده شد.

وظیفه خضرخان خاندیسی از اصل و اضافه سی هزار رویه مقرر شد. درین ایام به‌عرض رسید که کیان دم‌آهنگری به زنی هم از صنف خود عاشق‌زاد است و پیوسته سردری او دارد و اظهار شیفتگی می‌نماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلاً به‌آشنایی او تن در نمی‌دهد و محبت آن بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمی‌کند. هر دو را به حضور طلب داشته باز پرس فرمودم، و هر چه آن عورت را ترغیب و تکلیف نموده شد اختیار نکرد. درین وقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دامن که او را به‌من عتیت نفرمایند خود را از بالای شاه‌برج قلعه می‌اندازم. من از روی مطالبه گفتیم که شاه‌برج موقوف اگر دعوی محبت تو فروغی از صدق دارد خود را از بام این خانه اندازی من او را حکمی بتو می‌دهم، هنوز سخن تمام نشده بود که برق‌آسا دویده خود را به زیر انداخت و به مجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاری شد. من از آن هزل و مطایبه تداست بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم. به آصف‌خان فرمودم که او را به‌خانه برده تیمارداری نماید چون پیمانه حبشش لبریز شده بود به‌همان آسیب درگذشت.

بیت

عاشق که جان نثار بر آن آستانه ساخت از شوق جان سپرد واج را بهانه ساخت
حسب الائتماس مهابت خان منصب لاجین قاقشال از اصل واضافه هزاری ذات و پانصد سوار
مقرر شد.

شرح بیماری و امتداد آن: در سوانح گذشته ایمانی بر آن رفته که روز جشن دسهره در
کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودم. مجعلا از کثرت بازندگی و
طوبیت هوا در مجرای نفس به جانب چپ نزدیک به دل، گرانی و گرفتگی ظاهر می شد. رفته
رفته به استداد و امتداد انجامید. از طبایی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله
منصدی علاج گشت، و یک چندی به دواهای گرم و ملایم تدبیرات به کار برد. به ظاهر اندک خمتی
شد، چون ارکوه برآمدم باز شدت ظاهر ساخت. درین مرتبه روزی چند به شیریز و بار به
شیر شتر پرداخت از هیچ کدام فایده بر اصل نیافتم. مقارن این حال حکیم رکنا که از سر کشمیر
معاف داشته در آنگره گذاشته بودم به خدمت پیوست و از روی دلیری و اظهار قدرت مرتکب
معالجه شد و مداز بر ادویه گرم و خشک نهاد. از تدبیرات او نیز فایده مرتب نگشت بلکه سبب
افزونی حرارت و خشکی دماغ و مزاج شد و به غایت ضعیف گشتم و مرض روبه اشتداد انجامید.
درین قسم وقتی و چنین حائاتی که دل سنگ بر من می سوخت، صدرا پسر حکیم میرزا
محمد که از طبای عمده عراق بود و در عهد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمده بود، بعد از
آنکه تخت سلطنت به وجود این نیرمند آراستگی یافت چون به جوهر استداد و تصرف طبیعت
از همگان امتیاز داشت در مقام تربیت او شده به خطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم، و بسا به
اعتبار از دیگر اطبا که در ملازمت بودند برافزودم. به گمان آنکه وقتی از اوقات مصدر تعلیمی
تواند شد، آن [۲۷۱ ب] حق ناشناس با وجود چندین حقوق و منت و رعایت مرا به این روز
دیده و به چنین حال پسندیده اصلا به دوا و علاج خود را آشنا نمی ساخت و با آنکه از جمیع
اطبا که در ملازمت حاضر بودند به قدر امتیازی داشت، منصدی علاج نمی شد؛ و هر چند عنایت
و التفات ظاهر ساخته به مدارا و مواسات تکلیف می نمودم، بیشتر صلب شده در جواب می گفت
که برداش و حداقت خود این قدر اعتماد ندارم که منصدی علاج تو نم گشت. همچنین حکیم
ابوالقاسم پسر حکیم الملك با وجود نسبت خانه زادی و حقوق تربیت متوهم و متوحش خود را
ظاهر می ساخت که از رؤیت او خاطر متفر و متاذی می شد تا به معالجه چه رسد. تا گزیر دست
از همه باز داشته و از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را به حکیم علی الاطلاق سپردم. چون
در شاء بباله تخفیفی می شد روز هم بخلاف صطلحه و معتاد ارتکاب می نمودم رفته رفته به افراط

کشید و مقارن گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت و ضعف و محنت روبه فزونی نهاد.
نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه و اذین اطبا بیشتر است خصوص که از روی مهربانی و دلسوزی بوده باشد، در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شد. گرچه پیش از این هم علاجی که اطبا می کردند به صلاح و صوابدید او بود لیکن درین وقت مدار بر مهربانی او نهادم و شراب را به تدریج کم کرده از چیزهای نامناسب و غذاهای ناموافق محافظت نمود. امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کند.

روز دوشنبه ۲۲ ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یک هزار و سی و هجری جشن وزن شمسی به مبارکی و فرخی آراستگی یافت. چون در سال گذشته بیماری صعب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم به شکر آنکه چنین سالی به خبریت و سلامتی به انجام رسید و در سر آغاز سال حال اثر صحت بر چهره مرد پدید آمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای اومتصدی این جشن عالی باشند. الحق مجلسی [۲۷۲ الف] ترتیب یافت که حیرت افزای نظارگیان گشت. از تاریخی که نورجهان بیگم در عقد ازدواج این نیازمند درآمده اگرچه در همه جشنهای وزن شمسی و قمری لزوم آن را چنانچه لایق ایسن دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش از پیش در تکلفات افزوده و در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه به کار برده جمعی از بندهای پست دیده خدمت و خاصان مزاجدان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد بزم می گشتند به نوازشات لایق از خلعت و کمربند و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر هر کدام در خور پایه خویش سرافرازی یافتند، و یا آنکه از اطبا خدمت شایسته به ظهور نیامده بود و به اندک خفنی که دوسه روز دست می داد تقریبات بر نگيخته انواع و اقسام مراحم به ظهور می رسید، درین جشن همایون نیز به انعامات لایق از نقد و جنس کام دل بر گرفتند. و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر به طریق نثار در دامن امید هل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد. و جو توکرای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود به مهر و رویه وزن فرموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار رویه به این صیغه در وجه انعام او مقرر شد. و در آخر مجلس پیشکشهایی که به جهت من ترتیب داده بودند به نظر در آوردند. از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نقایس آنچه پسند افتاد برگزیدم. بالجمله موازی دولت روبه صرف این جشن عالی و انعامات که نورجهان بیگم کرده به قلم در آمد، سوای آنکه به رسم پیشکش گذرانید. در سنوات گذشته که صحت داشتم سه من و یک دوسیر بیشتر یا کمتر به وزن در می آمدم، امسال بنا بر ضعف و لاغری دامن و بیست و هفت سیر شدم.

روز مبارکشبه غره مهرماه الهی اعتقادخان حاکم کشمیر به منصب چهارهزاری ذات و دوهزاروپانصدسوار ممتازگشت چون خبر بیماری من به فرزند شاه پرویز [۲۷۲ ب] رسید به فرمان طلب مقید نشده بی تا به نه متوجه ملازمت گردید و به تساریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادتمند به دولت آستان بوس مستعدگشته سه باربر دورخت گگردید و هرچند مبالغه نموده سوگند می‌دادم او در زاری و تضرع افزوده بیشتر اغراق به کاری برد. دست او را گرفته به جانب خود کشیدم و از روی شفقت و عاطفت در آغوش عزت تنگ درآورده الثفات و توجه بسیار ظاهر ساختم. امید که از عمر و دولت برخوردار باشد. درین ولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب الله دادخدا بجهت صرف ضروریات لشکر و کن فرستاده شد و مشارالیه به عنایت قیل و علم سر فرازی یافت. در یست و هشتم قیام خان قراول بیگی به مرض طبیعی و دیعت حیات سپرد. از خدمتگاران مزاجدان بود. قطع نظرا از فنون شکار و مهارت او درین فن، از اکثر جزئیات خبردار بود و پیروی مزاج من بسیار کرده بود. بالجمله ازین سرنجه خاطر من سخت گرانی پذیرفت امید که ایزد سبحانه او را بیامرزد.

فوت والده نورجهان بیگم: به تاریخ بیست و نهم والده نورجهان بیگم به جوار رحمت الهی پیوست از صفات حمیده این کدبانوی خاندان غفت چه نویسم. بی اغراق در پاکی طینت و دانایی و سایر خوبی ها که زیور عورات است مادر دهر به همتای اونزاده و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر نمی دانستم، و نسبت تعلق و رابطه محبت که اعتمادالدوله را با او بود به یقین که هیچ شوهری را با همسر خود نبوده. ازینجا باید قیاس کرد که بر آن پیرغزده چه گذشته باشد، و همچنین از نسبت تعلق نورجهان بیگم با چنین والده چه توان نوشت فرزندی مثل آصف خان بانهایت خردمندی و دانائی جامه شکیبائی را چاک زده از لباس اهل تعلق برآمد و پدر مجروح خاطر را از مشاهده حال گرامی فرزند غم برغم افزوده و درد بردرد زیاده شد. و هرچند به نصیحت پرداخت سودمند نیامد. روری [۲۷۳ الف] که من به پرسش رفتم چون ابتدای شورش مزاج و آزدگی خاطر او بود از روی شفقت و مرحمت حرفی چند نصیحت آمیز فرموده به جد نگرتم و واگذاشتم تا آن آشوب فرونشیند بعد از روزی چند جراحت درونی به مرهم الثفات علاج کرده باز به لباس اهل تعلق در آوردم اگر چه اعتمادالدوله بجهت رضا جوئی و پیروی خاطر من به ظاهر خود را ضبط می کرد و اظهار حوصله می نمود لیکن به آن نسبت الفتی که او را بود حوصله چه همراهی تواند کرد.

غره آبان ماه الهی سر بلندخان و جان سپارخان و باقی خان به عنایت نقاره سر بلندی یافتند عبدالله خان بی رخصت صاحب صوبه دکن به محال جاگیر خود آمده به دیوانیان عظام فرمودم

که جاگیر اورا تعبیر نمایند و به اعتماد رای حکم شده که سزاوولی نموده اور به دکن رسانند. پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاده که ما و خود چندین حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکه یکبارگی پرده آژرم از پیش برگرفته التماس به سفر حج و زیارت خانه مبارک نمود. از آنجا که در همه وقت و در همه کارها توکل این نیازمند بهدات خداوند بی نیاز و کریم کارساز است گشاده پیشانی رخصت فرمودم و با آنکه از همه قسم سامان داشت بیست هزار رویه به جهت مدد خرج انعام شد. امید که حکیم علی الاطلاق بی وسیله طب و سبب دوا این نیازمند را از شفاخانه کرم خود صحت عاجل کامل کرامت کناد.

حرکت رایات عالیات بجانب کوهستان (شمال): چون هوای آگره از مرشدت حرارت و افراط گرما به مزاج من سازگار نبود به تاریخ روز دوشنبه ۱۲ آبان ماه الهی سنه شانزده رایات عزیمت بر سمت کوهستان شمال برافراشته شد که اگر هوای آن ناحیت به اعتدال قریب باشد، بر کنار آب گنگ سرزمینی خوب اختیار نموده شهری بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد، والا به جانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد. مظفرخان را به حفظ و حراست دارالخلافه آگره گذاشته به تقاره واسط و قیل سرافرازی فرمودم. و میرزا محمد میرادرزاده اورا به وفوداری نواحی شهر مقرر داشته به خطاب [۲۷۳ ب] اسدخسابی و اضافه منصب ممتاز گردانیدم؛ و باقرخان را به خدمت صوبداری صوبه اوده سرافراز ساخته رخصت فرمودم. بیست و ششم ماه مذکور از نواحی متورا فرزند اقبالمند شاه پرویز به صوبه بهار و محال جاگیر خودش دستوری یافت. سرو پای خاصه بانادری و خنجر مرصع واسط و قیل لطف نموده رخصت فرمودم. امید که از عمر بر خوردار باد.

چهارم آذر ماه مکرم خان حاکم دهلی به دولت زمین یوس سرافراز شد. در ششم ماه به دارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد دو روز در سلیم گنده مقام فرموده به نشاط شکار پرداختم، درین ولا به عرض رسید که جادورای کایته که از سرداران عمده دکن است به رهنمونی سعادت و بدرقه توفیق دولتخواهی اختیار نموده در سلک دولتخواهان و نندها منتظم گردید. فرمان مرحمت عنوان با خدمت و خنجر مرصع مصحوب نسرایند، س راتهور عنایت نموده به جهت او فرستادم.

غره دی ماه الهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجری مقصود برادر قاسم خان به خطاب هاشم خانی و هاشم بیگ خوشی به خطاب جانباز خانی سرافراز گردیدند. هفتم ماه مذکور در مقام بردوار که بر کنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد. هر دواز از معابد

متردمعتبره نمود است و بسیاری از برهمنان و تجردگزیانان درین مقام گوشه انزوا اختیار نموده به آئین دین خویش یزدان پرستی می نمایند. به هر کدام درخوردن استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف نمودم. چون آب و هوای این دامن کوه پسند خاطر یافتاد و سرزمینی که قابل اقامت باشد به نظر در نیامد بر سمت دامن کوه جمعو کانگره نهضت فرمودم. درین ولا به عرض رسید که راجه به وسنگه در صوبه دکن مسافر ملک علم گشت. ز امراط شراب به غایت ضعیف و زیون شده بود. ناگاه غشی بر و مستولی می گردد. هر چند اطبا تدبیرات به کار برده دغا به بر قرق می سوزند به هوش نمی آید و یک شبانروز بسی شعور افتاده روز دیگری می گذرد. دوزن و هشت پرستار خود [۲۷۴ الف] را به آتش وای اوسوختند. جگت سنگت برادر کلانش و مها سنگه برادرزاده او هر دو نقد حیات در کار شراب کرده بودند. مشارالیه از آنها عبرت نگرفته، جان شیرین به آب تلخ فروخت. به غایت وجیه و نیک ذات و سنجیده بود. از ایام شهزادگی به خدمت من پیوسته بود. بهیامان تربیت من به والایا به پیچهازاری رسیده بود. چون زو فرزند زنی نماید، نبیره برادر کلانش را با وجود صغر سن به خطاب ر بجگی سرافراز ساخته منصب دوهزازی داد و هز رسواری غایت فرمودم؛ و پسر گنه آنبیر که وطن آنها است به دستور سابق به جاگیرا و مقر شد، تا جمعیت او متفرق نشود.

اصالت خان پسر خان جهان به منصب هزازی ذات و پانصد سوار سرافراز شد. بیستم ماه مذکور در سرای ابوزه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغول و طبیعت به خوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار می کنم بیشتر داغ است بنار و سوس و احتیاط که درین امور هست در حضور می فرمایم که پاك بسازند و خود مقید شده چینه دان آن را ملاحظه می نمایم که چه خورده و خوراك این جانور چیست؟ اگر احیاناً چیزی که کراهت داشته باشد به نظر در می آید ترك خوردن آن می کنم. پیش ازین از اقسام مرغابی به غیر از سونه میل نمی فرمودم. در هنگامی که دار البرکت اجمیر محل نزول دایات اقبال بود، سونه مرغابی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می خورد. از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم رسید و از خوردن سونه مرغابی خانگی ترك دادم، تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شده فرمودم که در حضور پاك کردید. از چینه دان اول ماهیکی خرد بر آمد و بعد از آن بقیه کلانی ظاهر شد به مرتبه ای کلان بود که تا به چشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که به این کلانی تواند فرو برد. محملاً از امروز به خود قرا دادم که در کل مرتکب مرغابی نشوم.

خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید به غایت لذیذ و نازك می باشد. بنابرین عقاب سفید را طلب داشته فرمودم که [در ۲۷۴ ب] حضور پاك ساختند. اتفاقاً از چینه دان آن

ده بقیه برآمد به نوعی مکروه طبعیت افتاد که از یاد آن خاطر متأذی و متفرمی گردد. در بیست و یکم باغ سرهند مسرت افزای خاطر گشت. دو روز مقام نمودم. از سیروتماشای آن محظوظ شدم. درینو لاخواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت زمین بوس دریافت و مورد عنایت روزافزون گردید.

غره بهمن ماه الهی در نورسرا منزل اتفاق افتاد. منصب معتمدخان را از اصل و اضافه دوهزاری ذات ششصد سوار حکم شد. خان عالم به صاحب صوبگی اله آباس سرافرازی یافت. اسپ و سروپا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. مقرب خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار ممتاز گشت. روز مبارک کشتی کار آب بیاه منزل شد. قاسم خان از لاهور آمده دوات ملازمت دریافت. هاشم خان برادر او باز میمند ران دامن کوه به سعادت آستان بسوس سرافراز شد. باسوی زمیندار تلواره جانوری به نظر در آورد که مردم کوهستان آن را جان بهمن خوانند. دمش مانند دم قرقاول است، که تذرو نیز گویند. در رنگش بینه برنگه ماده قرقاول است. لیکن از جثه ده پانزده کلاتر از قرقاول است. دور چشم این جانور سرخ می باشد، و دور چشم قرقاول سفید. با سوی مذکور معروف داشت که این جانور در کوه برف می باشد. خور کش علف و سبزه است. تذرو را درختانه نگه داشته بچه ازو گرفته شد. و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکور خورده شده. توان گفت که گوشت تذرو را با گوشت جانور مذکور نیستی نیست. گوشت این جانور به مراتب لذیذتر است. و از جانورایی که درین کوهستان به نظر در آمد یکی پهلوی پکار است و کشمیریان سوتلو گویند. از طاموس ماده نیم سوای خوردنتر می باشد؛ و دم و هردو بازو به سیاهی مایل از عالم بالهای جرز و خالهای سفید می دارد، و شکم تا پیش سینه سیاه با خالهای سفید، و بعضی جا خالهای سرخ نیز دارد. و سر پای باز و سرخ آتشین در نهایت [۲۷۵ الف] براقی و خوبی، و از سرنو تا پیش گردن نیز سیاه برق، و بالای سر دو شاخ گوشتین فیروزه رنگ، و بر دور چشم و دهنه پوست سرخ، و در زیر حلقوم پوستی گرد مقدار دو کف دست، و در میان آن پوست مقداریک دست بنفش رنگ است؛ و در میان آن خالهای فیروزه رنگ افتاده، و بر دور آن نیز خط فیروزه رنگ کشیده، مشتمل بر هشت گنگره، و بر دور آن خط فیروزه رنگ بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو، و باز برگردن آن خط فیروزه و پاهایش نیز سرخ رنگ. زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو توله برآمد و بعد از کشتن و پاک ساختن یکصد و سی و نه توله شد.

دیگر مرغ زرین است که ساکنان لاهور سل گویند، و کشمیریان یوت نامند. رنگش از عالم سیه طاووس و مالای سرکا کل، و دمش مقدار چهار پنجه انگشت است زرد، مانند شاهپر

طاوس و جبهه بر ابر غار. غایتا گردن غاز دراز و بی اندام است، و زرین کوتاه یا اندام. — برادر
 شاه عباس مرغ زرین خواسته بود، چند قطعه مصحوب ایلچی او فرستاده شد.
 روز دوشنبه جشن وزن قمری آراستگی یافت درین جشن نورجهان بیگم نه چهل و
 پنج کس از امرای عظام و بنده های نزدیک خدمت داد. چهاردهم ماه مذکور موضع بهلون از
 مضافات سیما، محل نزول اردوی کیهان پوی چون هوای مسیرک نگره و کوهستان مذکور
 پیوسته مرکوز خاطر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمعی از بنده های مخصوص و
 اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدم. و چون اعتمادالدوله بیمار بود در اردو گذاشتیم
 و صادق خان میربخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه و محارست اردو نگذاشتیم. روز
 دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر شده علامت باس از چهره احوالش ظاهر است. از
 اضطراب نورجهان بیگم ونست اتفاقی که من با او داشتم تاب نیاورده به اردو مراجعت
 نمودم. آخرهای روز به دیدن او رفتم وقت سكرات بود. گاه از هوش [۲۷۵ ب] می رفت و
 گاه به هوش می آمد. نورجهان بیگم به جانب من اشارت کرد و گفت می شناسید، درچنان وقتی
 بن بیت انوری را خواند.

بیت

آنکه باینای مادر زاد اگر حاضر شود درجین عالم آرایش به ببید مهنری
 دوساعت بر بالین او بودم. هرگاه به هوش می آمد هرچه می گفت از روی آگاهی و
 فهمیدگی بود. اقصیه شب هفدهم ماه مذکور بعد از نقضای سه گهری به رحمت جاوید
 پیوست. چه گویم که ازین واقعه وحشت افزای بر من چه گذشت هم وزیر عاقل کامل بود و هم
 مصاحب دایمی مهربان.

ورد

از شمس، دو چشم يك تن کم و از شمار خرد هزاران پیش
 با آنکه بر چنین سلطنتی بردوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و
 تصرف همه را از خود راضی توان داشت، هیچکس به جهت عرض مطلب و مهم سازی خود
 پیش اعتمادالدوله نرفت که از پیش او آورده برگشته باشد. هم دولتخواهی و کنایات صاحب
 را مراعات می نمود، و هم ارباب حاجت را خرسند و امیدوار می داشت. الحق این شیوه
 مخصوص او بود از روزی که مصاحب او به جوار مقفرت ایزدی پیوست دیگر بخود نپرداخت
 و روز به روز می گذاخت. اگر چه در ظاهر بجهت سرانجام مهم سلطنت و تمشیت اموری وانی
 محبت به خود قرار داده دست از کار نمی داشت، لیکن در باطن نه آتش جدی او می سوخت تا

آنکه بعد از سه ماه و بیست روز درگذشت. روز دیگر به پرستش فرزندان و خدویشان او رفته چهل و یک تن از فرزندان واقوام و دوازده نفر از مشیان او را سروپا عنایت نموده از لباس ماتم بر آوردند. روز دیگر به همین عزیمت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه کانگره شدم. به چهار منزل دریای بان گنگا مورد اردوی ملی گشت. افغان و شیخ فیض الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس دریافتند. درین منزل پیشکش راحه چنت بنظر درآمد. ملک او بیست و پنج [۲۷۶ الف] گروه از کانگره دورتر هست؛ و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست. گریز گاه همه زمینداران ملک ملک وست و عقبهای دشوار گذر دارد. تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده و پیشکش نفرستاده بود. برادر او نیز به ملازمت سرافراز گشته، از جانب او مراسم بندگی و دولتخواهی طاهر ساخت. فیلک شهری و معقول بنظر درآمد و به انواع مراحم و نوازش سرافرازی یافت.

به تاریخ بیست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگره شدم و حکم کردم که قاضی و مبرعدل و دیگر علمای اسلامی در رکاب بوده آنچه شعائر اسلام و شرایط دین مستقیم محمدی است در قلعه مذکور بعمل آورند. بالحملة قریب نیم گروه طی نموده بر فراز قلعه برآمده شد و به توفیق ایزد سجانه بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره، که از ابتدای بنای این قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردیم، و سجدات شکرین موهبت که هیچ پادشاهی توفیق بر آن نیافته بود به تقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجدی عسائی درون قلعه بنانهند. قلعه کانگره بر کوه بلند واقع است و در استحکام و منانت به حدی است که تا آذوقه لازم قلعه داری برجا باشد دست زور به دامن آن نمی رسد، و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است. اگر چه بعضی جاسر کوهها دارد که توپ و تفنگ می رسد اما حصاریان رازیان ندارد. و بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ می توانند مانند قلعه مذکور نیست و سه برج و هفت دروازه دارد؛ و دور درون آن یک گروه و پانزده طناب است. طول پاو گروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده نی و از پانزده کم نی. و ارتفاع یکصد و چهارده ذرع. در حوض درون قلعه دارد. یکی در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب. و بعد از فراغ سیر قلعه به تماشای بتخانه درگا که به بهون مشهورست توجه فرمودم. عالمی سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار شقاوت [۲۷۶ ب] آثار که بت پرستی آنهاست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده بذورات می آرند و به پرستش این سنگ سیاه تبرک می جویند. نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوهی ظاهراً کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش پوسته آتشی شعله می کشد و آن جالامکهی نام نهاده و یکی از کرامت ست قر ر داده عوام الناس را

فریفته اند.

هنود می گویند که چون زن مهادیورا عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که با او داشت مرده او را مردوش گسرفته سردرجهن نهاد و لاشه او با خود می گردانید. چون مدتی برین گذشت و ترکیب او متلاشی گشت و از هم فرو ریخت و هر عضوی در جایی افتاد، در خورد شرافت و کرامت هر عضورا در آنجا عزت و حرمت داشتند. چون سر که نسبت به اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را نسبت به جاهای دیگر گرامی تر داشتند. و بعضی یز آنند که این سنگ که الحال منصوب و معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بوده لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور را برداشته در قدر دیا انداختند. به دستوری که هیچکس بی بدان نیارست برد، و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه بر همنی مزور بجهت دکان آریسی خویش سنگی را در جایی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من در گارا به خواب دیدم و به من گفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا در آید. راجه ز ساده لوحی و هم به طمع زر که از مذورات خواهد آمد سخن بر همن را معتبر داشته جمعی را به همراهی فرستاده آن سنگ را آورده درین مکان به عزت تمام نگاه داشته اند و از سر نو دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده. العلم عند الله.

از بتخانه مذکور به سیر دره که به کوه مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد. جایی نفیس است. از روی {۲۷۷ الف} آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظر نگاه خوش است. دو آبشار در که از فواز کوه آب می ریزد. حکم فرمودم که عمارت و وزوایی در حور این مقام اساس بهند.

در بیست و پنجم ماه مذکور رایت مراجعت معطوف داشته القخان و شیخ فیض الله به عایت اسب و قبل سراز از ساخته به محافظت قلعه رحمت فرمودم. روز دوم قلعه نور پور محل نزول اردوی معلی گردید. بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلی بسیار است. چون تا حال شک و مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به شاطر شکار خوشوقت گشتم. چهار قطعه شکار شد. درجه و رنگ و صورت از مرغ خانگی تمیز نمی توان کرد. و خصوصاً مرغ مذکور آن است که از پا گرفته سرنگون سازند تا هر جا که بیرند سوز بر نمی آرد و خاموش می باشد، بخلاف مرغ خانگی که فریاد می کند: و مرغ خانگی را تا در آب گرم غوطه ندهند پره های آن به سهولت کشیده نمی شود و جنگلی از عالم در اح و پودنه خشک کنده

می‌شود. از اقسام آن فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بدطعم ظاهر شد. هرچه کلان است گوشش در نهایت بی‌مزگی و خشکیست. جوانه‌اش فی‌الجمله رطوبتی دارد. اما بدطعم است؛ و زیاده از يك تیرانداز پرواز نمی‌تواند کرد. خروس اگرچه سرخ می‌باشد ما کیان سیاه و زرد. درین جنگل نورپور بسیار است. نام قدیم نورپور دهمراست. بعد از آنکه راحه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح افکند به‌مناسبت نام من نورپور گویانید. تخمیناً سی‌هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد. غایت عمارت‌سی که هندوان به‌سلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکاربرند دلشین نیست. چون جای قابل و سرمنزل دلگشا بوده حکم فرمودم که يك لك روپیه از خز نه عامره به جهت عمارت اینجا تنخواه نمایند، و منازل عالی درخور آن سرزمین اساس نهند

در این‌ولا به‌عرض‌رسید که سیاسی موبی درین نواحی می‌باشد که مطلق اختیار [۲۷۷ب] از خود دور کرده. حکم فرمودم که به‌حضور بیارند که به حقیقت اویار رسیده شود. غایب و مرتاضان هنوز در سرب‌ناسی می‌گویند و معنی سرب‌ناسی آنکه تارک همه چیز، و به کثرت استعمال سیاسی شده و تفصیل مراتب آنها بسیار است. و درطیقه سرب‌ناسی چند گروه‌اند از آن جمله یکی مونی که از خود سلب اختیار می‌کند، و خود را تسلیم می‌سازد. چنانچه مطلق زبان‌را به‌گویایی آشنا نمی‌سازد و اگرده شبانروز يكجا ایستاده باشد قدم پیش و پس نمی‌نهد. مجملاً حرکت از اختیار آنها سر نمی‌زند و حکم جماد دارند. چون به‌حضور آوردند تفحص حوالش نموده شد. استقامت عجیبی در حالش مشاهده افتد به‌خاصه رسید که درمستی و بیخودی دای خارجی ازو سرزند؛ بنا برین پهلای چند عرق دو آتش به‌خورانیده شد. به‌نوعی بلکه این که به‌مهرسانیده بود که سرموئی تغییر نیافت و به‌همان استقامت بود تا از هوش رفت و مثل مرده‌ها او را برداشته بردند. حق تعالی رحمی کرد که ضرر جانی به او نرسید. القصه در مرتبه خود غریب استقامت قوی داشت.

درین‌ولا بی‌بدل خان تاریخ فتح کانگره و تاربخ بنای مسجد که در قلعه مذکور فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد.

قطعه

شهنشاه زمان شاه جهانگیر این شاه اکبر

که شد بر هفت کشور پادشاه از حکم تقدیری

جهانگیر و جهان بخش و جهان دار و جهان آرا

که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری

به شمشیر غزا این قلعه را بسگشود و تاربخش

خرد گفتا «گشود ایس نامه اقبال جهانگیری»

و قاریخ بنای مسجد را چنین بدفته. ۱۵۲۹ ق

قطعه

نوردین شاه جهانگیر شهشاه اکبر	پادشاهی است که در دهر ندرثانی
قمه کانگره بگرفت به تائید اله	ابر تیغش که کند قطره اوطوفانی
شد چو از حکمش این مسجد پر نور بنا	که منور شود ز سجده و پیشانی
هاتف ز غیب بگفت از پی تاریخ بناش	«مسجد شاه جهانگیر بود نورانی»

در عره اسفندار مذ لهی [۲۷۸ الف] جاگیر وحشم و اسباب ریاست و امارت اعتماد

لدوله در به نور جهان بیگم ادرانی داشتیم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت اودا بعد از نوبت پادشاهی می خوانند باشند. چهارم ماه مذکور حوالی پر گنه که منوته محل نزول موکب والا گشت. درین روز خواجه ابوالحسن به عالی منصب دیوانی کل سرافراز گردید و به سی و دو نفر از امرای صوبه دکن خلعت عنایت شد. ابوسعید نبیره اعتماد لدوله به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلندی یافت.

وفات خسرو: در این ولا عرض داشت خرم رسید. مشتمل بر آنکه خسرو دهمین ماه به

عارضه درد قولنج و دیت حیات سپرده به حواری رحمت رب العالمین پیوست.

نوزدهم ماه مذکور در کنار آب بهت ترول دولت اتفاق افتاد و قاسم خان به منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز شد. راجه کشن داس به خدمت صوحداری دهلی ممتاز گشت و منصب او از اصل و اضافه دوهزار ذات و پانصد سوار مقرر شد.

پیش ازین قراولان و بساوالان تعیین شده بودند که در شکارگاه کرجهالک حیرگه ترتیب نمایند. چون به عرض رسید که شکاری به شاخند در آمده، بیست و چهارم ماه مذکور با چندی از بندهای خاص به عزم شکار توحه فرمودم و از قچکار کوهی و چچکاره یکصد و بیست و یک رأس شکار شد.

درین روز به عرض رسید که ضررخان پسر زین خان در غزنین به رحمت حق پیوست. سعادت الله پسر اودا به منصب هشتصدی ذات و چهارصد سوار سرافراز ساختیم.

سال هفدهم از جلوس همایون

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول سته هزار و سی و یک هجری. بعد از گذشتن یک پهر

دینج گهری و کسری. بزرگوارم فروغ بخش عالم، دولترای حمل را به نورجهان افروز خویش منور گردانید، و سال هفدهم از جلوس این بیازمند به فرخی و فیروزی آغاز شد. درین روز بهجت افروز، آصف خان به منصب ششزاری ذات و سوار سراسر از گسردید. قاسم خان را به حکومت صوبه پنجاب رخصت فرموده، اسب و فیل و سروپا عنایت [۲۷۸ ب] نمودم. هشتاد هزار درپ بهزیس بیگ ایلچی دارای ایران انعام شد. در ششم ماه مذکور مقام راولپندی مورد عساکرمصور گردید. قاضی خان به خدمت بخشگیری سراسر از یافت. به زینل حکم شد که: هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر، در لاهور آسوده بسربرد. به اکبر قلی خان کهکر فیل عنایت شد.

چون درین ولا مکرر استماع افتاد که دارای ایران از خراسان به عزم تسخیر قندهار شتافته اگرچه این حرف نظر بر نسبتهای سابق و حال بغایت بعید می نمود و از حساب دور بود. که این قسم پادشاه بزرگ چنین سبکی و بی حوصلگی به کاربرد و بر سزاواری بنده ای از بنده های من که با سیصد چهارصد سوار نوکر در قندهار باشد، خود بیاید. ما از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط جهاننداری و لوازم سلطنت است دین، تعابیدین بخشی احدیان را بفرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستادم که با عساکر فیروزی مأثرو فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که در آن صوبه به کومک او مقرر بوده به سرعت هر چه تمامتر خود را به ملازمت رساند، که اگر این حرف مقرون به صدق باشد، او را با لشکری از حساب و شمار بیرون و خزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهد شکنی و حق ناشناسی را دریابد.

هشتم ماه مذکور در سرچشمه حسن ابدال منزل شد. فدائی خان به منصب دوهزاری دات و هزار سوار سراسر از گردید. بدیع الزمان به خدمت بخشگیری احدیان مقرر گشت. در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهبت خان از کابل آمده ملازمت نموده، سعادت زمین بومی دریافت، و مورد الطاف روز افزون گردید. صدمهرمه صیفه نذر و ده هزار روپیه به رسم تصدق گذارید. خواجه ابوالحسن تاینان خود را آراسته به نظر در آورد. هزار و پانجاه سوار خوش اسبه به قم درآمد که از آن جمله چهارصد سوار برق انداز بود. [۲۷۹ الف] در منزل مذکور شکار قمر غه طرح افکنده سی و سه رأس از چقار کوهی و غیره به تیر و تفتنگ انداختم. درین ولا حکیم مؤمنانه و مسیبه رکن سلطنته مهبت خان دولت ملازمت دریافت. از روی قدرت و دلیری متصدی علاج شد. امید که قدم او مبارک باشد. منصب من الله پسر مهبت خان دوهزاری ذات و هزار و هشتصد سوار مقرر شد.

نوزدهم، ظاهر بگهلی مورد بارگاه اقبال گردید، و جشن شرف در آنجا آراستگی یافت.

مهابت خان را رخصت صوبه کابل فرموده، اسپ وفیل و خلعت لطف نمود. منصب اعتبارخان پنجهرداری ذات و چهارهزار سوار حکم شد. و چون بنده قدیم خدمتست و بسیار پیر و ضعیف شده، به صاحب صوبگی اگره سرافراز ساختم؛ و حراست قلعه و خزاین به عهده او مقرر داشتیم؛ و به عنایت اسپ و بن و خلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم. بیست و نهم در گهائی کتوادمست ارادنجان از کشمیر آمده سعادت آستان بوس دریافت.

دوم اردی بهشت ماه در خطه دلگشای کشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد. میر میران به منصب دوهزاروپانصدی ذات و چهارهزار و چهارص سوار سرافراز گردید. درین و لا به جهت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم فوجداری را بر طرف ساخته، فرمان شد که در کل ممالک محروسه به علت فوجداری مزاحمت نرسانند. زیر دستخان میر تونک به منصب دوهزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت.

در تاریخ سیردهم. به صوابدید اطباء مخصوص حکیم مؤما ازپای چپ فصد نموده سبک شدم. به مقرب خان سروپا، به حکیم مؤما هزاردرب انعام شد. حسب الاتماس خدیم منصب عبدالله خان ششزاری مقرر گشت. سرافرازخان به عنایت نقاره ممتاز گردید. بهادرخان اوزبک از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت. صد مهر به صیغه نذر و چهارهزار روپه به رسم تصدق گذرانید. مصطفی خان حاکم تهنه شاهنامه و خمسه شیخ نظامی مصور به عمل استادان با دیگر تحفها، رسم پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد.

غرة خورداد ماه الهی لشکر خان به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار سربلیدی یافت. به میر جملة منصب دوهزاروپانصدی ذات و هزار [۲۷۹ ب] سوار عنایت شد. ز امرای صوبه دکن برین موجب به اضافه منصب سرافراز گردیدند: سردارخان سهزاری و دوهزاروپانصد سوار، سربلندخان دوهزاروپانصدی هزار و دو بیست سوار؛ باقی خان دوهزاروپانصدی دوهزار سوار؛ شره خان دوهزاروپانصدی هزار و دو بیست سوار؛ رجاسپارخان دوهزاری ذات و دوهزار سوار، مرزا والی دوهزاروپانصدی هزار سوار، میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ هزاروپانصدی ذات و سوار، زاهدخان هزاروپانصدی هفتصد سوار، عقیدتخان هزار و دو صدی سیصد سوار، ابراهیم حسین کاشغری هزار و دو صدی، ششصد سوار، ذوالفقارخان هزاری ذات و پانصد سوار، راجه گجسنگه و همت خان بنایت نقاره ممتاز گردیدند.

دوم تیرماه الهی سید دیزید، خطاب مصطفی خان سرافراز گردید، و نقاره نیز مرحمت شد. درین و لا تهورخان را که از خدمتگاران نزدیک است با فرمان مرحمت عنوان به طلب و روند اقبالند شاه پرویز رخصت شد. پیش ازین، هجده روز عرایض متصدیان قندهار مشتمل

بر عزیمت د رای ایران به تسخیر قندهار رسیده بود خاطر صداقت آئین نظر بر سبتهای گذشته و حال تصدیق این معنی نمی نمود، تا آنکه درین ولا عرضداشت مرزندگان جهان رسید که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود. حکم فرمودم که ساعتی به جهت بر آمدن از کشمیر مقور نمایند، وخواجه ابوالحسن دیوان وصادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور به لاهور شتافته، تا رسیدن شاهزادهای عالی مقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهر، وجمعی از امرایی که در کرب ظفر قرین حاضرند، وآنچه پی در پی از محال جا گیر خود برسند، نزد فرزند خان جهان به ملتان روانه سازند. و همچنین توبخ نه و حلقه های فیلان مست و خزان و سلاح خانه سامان نموده، فرستند. چون، بین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است و تهیه آذوقه فرستادن، لشکر گران صورت پذیرنه، بنا برین [۲۸۰ الف] مقرر شد که غله فروشان را که به اصطلاح هند پنجاه گویند دلاسا نموده و زر داده مقور نمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از مرز آذوقه مردم تنگی نکشند و اینجا پنجاه طایفه ایست مقور بعضی هزار گاه بعضی بیشتر و کمتر به تفاوت می دارند، و غله از بلوکات به شهر آورده می دروشتند؛ و در لشکرها همراه می باشند و در چنین لشکری اقلا صدهزار گاو بلکه بیشتر همراه خواهد بود. امید که به توفیق کریم کار ساز به عدت و آلات سامان شود که تا صفهان که پای تخت اوست هیچ جا نامل و توفیق روی ندهد. به خد، جهان فرمان شد که زینهار تا رسیدن عسا کرم منصور از ملتان قصد آن جانب نمایند، واضطراب نکنند، و گوش بر آواز حکم دارد، و بهادر خسان اوزبک به عدت اسپ و سرو پا سرافراز گشته، به کومک لشکر قندهار مقرر شد. فاضلخان به منصب دوهزاری دات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید.

چون به عرض رسید که فقری کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت می کشند و به سحتی و دشواری می گذرانند حکم فرمودم که قریه ای از اعمال کشمیر که چهار هزار روپیه حاصل بوده باشد حواله ملاطالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب به جهت وضو ساختن در مساجد باید که صرف نمایند چون به عرض رسید که زمینداران کشتوار باز سرتمرد و عصیان برداشته به فتنه و فساد پرداخته اند، به ارداتخان حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش از آنکه خود را قایم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد آنها بر کند.

درین تاریخ زمین العابدین که به طلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود، و معروض داشت که قرارداد او این است که بام برشکال را در قلعه مندو گذرانیده، متوجه درگاه شود عرض داشت او خوانده شد. از فحواء مضمون و ملتسانی که کرده بود بوی خبر نمی آید، بلکه آثار بیدولتی ظاهر می شد. لاجرم فرمان صادر شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات

متوجه ملازمت شود باید که از امرای عظام و بنده‌های درگاه [۲۸۰ ب] که به کومک او مقرند خصوص از سادات باره و یخاری و شیخزده و افغان و راجپوت تمام را به درگاه روانه سازد و به میرازسمن و اعتقادخان حکم شد که پیشتر به لاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نمایند. به مشارالیه یک لک روپیه به رسم مساعدت عنایت شد و به اعتقادخان نقاره مرحمت فرمودم. ارادتخان که به تنبیه و تادیب مفسدان کشتوار شتافته بود، بسپاری را بدقت رسانیده و از سربو ضبط نموده، واستحکام داده به خلعت پیوست. معتمدخان که به خدمت بحشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم به انجام رسید حسب الالتماس مشارالیه طلب شده بود. درین تاریخ آمده آستان بوم نمود.

از غرایب آنکه چون در حرم سرای عصمت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوگرای منجم به عرض رسانید که درین دوسه روز پیدا می‌شود و صادق‌خان رمال معروض داشت که در همین دوروز از جایی به هم می‌رسد که به صفا و پاکیزگی متصف باشد، مثل عبادتخانه و جایی که مخصوص به نماز و تسبیح و امثال باشد. و عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد، و عورت سقید پوست از روی شگفتگی آورده به دست حضرت خواهد داد. قضا را روز سیوم یکی از کنیران تسرک در عبادتخانه یافته به خوشحالی تمام تبسم کتان به دست من داد. چون سخن هرسه یکی شست هر کدام به انعام خاطر خواه سرافراز گردیدند. چون خدای از غرایب نبود نوشته شد. درین ولا کوکب و خدمتگاران و غیره دوازده نفر از بنده‌های نزدیک را به سزاواری امرای صوبه دکن تعیین فرمودم که اهتمام شایسته نموده به سرعت هر چه تمامتر به درگاه حاضر سازند که به لشکر و روزی اثر قندهار فرستاده شود.

تصرف نمودن شاه جهان در جاگیر نورو جهان بیگم و شهریار و برخاستن گرد و تنه و فساد: درین ایام مکرر به عرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نورو جهان بیگم و شهریار حکم دست تصرف دراز ساخته، از جمله پرگنه دهو بیور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلیٰ تنخواه شده بود، دریا نام افغان را از نوکران خود با جمعی فرستاده و او را شریف‌الملک ملازم شهریار که به موجوداری آن حدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیار از طرفین به قتل رسیده‌اند. اگر چه از توقف او در قلعه ماند و ملتزمات دور از حسب و نامعقول که در عرض داشت خود به ظهار آن جرأت نموده بود ظاهر می‌شد که عمل او برگشته است لیکن از استماع این جبار متیقن گشت که حوصله اورا گنجایش این [۲۸۱ الف] همه عایت و تربیت که در حق او شده بود نبوده، دماغش خلل پذیرفته، بنابرین راجه روزافزون راکه از

خدمتگذاران نزدیک بود نزد او فرستاده، ازین جرأت وی، باکی باز پرس فرمودم؛ و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده، قدم از جاده معقول و شاهسراه ادب بیرون تنهد، و به محال جاگیر خود که از دیوان اعلیٰ تسخوآه یافته خرسند شد، و زندهار آراد آمدن به ملازمت ننماید و جمعی از بندها که بجهت پرورش قندهار طلب شده زود روانه درگاه والا سازد، و اگر خلاف حکم به ظهور رسید ندامت خواهد کشید.

درین و لا میر ظهیر لدین نبیره میر میران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده، ملازمت نمود. حالت و هشت هزار در ب انعام شد. جاله دکنی با فرمان عنایت عنوان نزد راجه نرسنگ دیور حصص یافت که سزاولی نموده حاضر سازد. قبل ازین بنا بر عنایت و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامیکه پسرش را بیماری صعب دست داده بود به خود قرارداد داده بودم که اگر حق تعالی او را ببخشد دیگر شکار بندوق نکم، و هیچ جاننداری را به دست خود آزوده نسام؛ و با این میل و هوس که مرا با شکار هست خصوص به شکار بندوق، مدت پنج سال پیرامون آن نگشتم، درین و لا که خاطرات کردار و گرانی پذیرفت، باز به شکار بندوق توجه فرمودم، و حکم کردم که هیچکس را بی بندوق در دولخان نگذارند. در اندک مدت اکثری از بندها را ذوق بندوق اندازی شد و ترک بندها به جهت محرای خود بر پشت اسب و درش رسانیدند.

در یست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود مختار از کشمیر متوجه لاهور شدم. بهاری داس برهمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد را تا کرن فرستاده که پسر و ر با جمعیت به ملازمت بیاورد. میر ظهیر الدین به منصب هزارری ذات و چهار صد سوار سرافراز شد و چون به عرض رسید که [۲۸۱ ب] قرض داراست ده هزار روپیه انعام فرمودم.

غرة شهریور ماه الهی سرچشمه اچھول منزل شاط شد. روز مار کشتیہ در برتساک نزم پیاله ترتیب یافت. درین روز میمون و رزند سعادتمند شهریار تسلیم خدمت قندهار و تسحیر آن دیار نموده به منصب دوازده هزارری و هشت هزار سوار سرافرازی یافت، و خلعت خاصه بانادری تکمه مروارید عنایت شد. درین و لا سوداگری دود نه مروارید کلان از آلکه روم آورده بود یکی از آن یک مثقال و ربع و دوم یک سرخ ارو کمتر هر دو به شصت هزار روپیه نور جهان بیگم خریده درین روز پیشکش کرد.

روز جمعه به صلاح دید حکیم مؤمن از دست فصد نموده سیک شدم. مقرب خان که درین فن ید طولی دارد همیشه اوفصد من می کرده و میکن که هرگز خطا سکرده باشد دوبار خطا کرد. بعد از آن قاسم برادرزاده اوفصد کرد. خلعت و هزار روپیه به مشارالیه و ده هزار در ب به

حکیم مؤمنانعام شد. میرخان حسب الالتماس خان جهان به منصب هزاروپانصدی نهصد سوار سرافراز گشت. در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت، و سال پنجاه و چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی به مبارکی و فرخی آغاز شد. امید که مدت عمر در مرضیات الهی مصروف باد. در بیست و هشتم به سیر آبشار اوهر رفته شد. چون چشمه مذکور به خوبی و گوارایی مشهور بود با آب گنگ و آب دره لار به حضور وزن فرمودم آب اوهر با آب گنگ سه ماشه گران آمده، و آب دره لار نیم ماشه سبکتر شد. درسیام مقام هیره پور محل نزول بارگاه اقبال گشت. با آنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب کرده، چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک اوشکوه می نمودند اعتقادخان را به صاحب صوبگی کشمیر سرافراز ساخته اسب و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز به اوعنایت فرمودم، و ارادتخان را به خدمت لشکر قندهار تعیین نمودم.

کنور سنگه راجه کشتوار که در قلعه [۲۸۲ الف] گوالیا مقید بود از حبس بر آورده کشتوار را به اوعنایت نمودم، و اسب و خلعت و خطاب راجه به او لطف شد و چند ملک را به کشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب به باغ نورافزا بیارد، و سی هزار روپیه به جهت مصالح و آجوره آن مرحمت شد. دوازدهم ماه مذکور از کوهستان جمویر آمده در بهنیر نزول اتفاق افتاد. دور دیگر شکار قمرغه کردم. داور بخش پسر خسرو را منصب پنجهزاری ذات و دوهزار سوار رعایت شد. در بیست و چهارم از آب چناب عبور فرمودم. میرزا رستم از لاهور آمده ملازمت نمود؛ و هم درین تاریخ افضل خان دیوان خرم عرض داشت او را آورده ملازمت نمود، بی اعتدالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده، او را فرستاده که شاید به تینال و چرب ریانی ها کاری از پیش تواند برد، و اصلاح ناهمواری او تواند نمود. من خود اصلاً توجه نفرمودم و روندادم. خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی که به جهت سامان لشکر قندهار پیشتر به لاهور رفته بودند سعادت آستان بوس دریافتند.

عرة آبان ماه الهی امان الله پسر مهابت خان به منصب سه هزار و هفتصد سوار سرافراز گردید فرمان مرحمت عنوان به طلب مهابت خان فرستاده شد. درین و لا عبد الله خان را که به جهت خدمت قندهار طلبیده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود. در چهارم ماه مذکور به مبارکی داخل لاهور شدم. الف خان به منصب دوهزاری و هزاروپانصد سوار سر بلندی یافت. به دیوان عظام حکم فرمودم که جاگیرهای خرم را که در سرکار حصار و میان دو آب و این حدود تنخواه دارد در طلب جمعی از بنده هائی که به خدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند و اوعوض این محال از صوبه مالوه و گجرات و دکن و هر جا می خواسته باشد متصرف

گردد. افضل خان را خلعت داده [۲۸۲ب] رخصت نمودم. فرمان شد که چون صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس به او عنایت شده ازین جاها به هرجا خواهد محل اقامت قرار داده، به ضبط آن حدود پردازد، و جمعی از بنده ها را که به جهت یورش قندهار طلب شده، و سزاواران به آوردن آنها تعیین شده رفته ند، زود به درگاه بفرستد، و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد، و الاندامت خواهد کشید.

درین روز اسپ قبیق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت به عبدالله خان عایت شد. در یست و ششم ماه مذکور حیدر بیگ و ولی بیگ فرستاده های دارای ایران دولت باریافتند. بعد از ادای مراسم کورنش و تسلیم نوشته شاه ر به نظر در آوردند. فرزندخان جهان حسب الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود. هزارمهر و هزار روپیه و هزده اسپ پیشکش گذرانید. مهاجرتان به منصب شهزادی ذات و پنجهز رسوا سرافراز شد. به میرزا رستم فیل عنایت نمودم. راجه سارنگدیو را به سزاوولی راجه سنگدیو تعیین فرمودم که او را به سرعت هرچه تمار به درگاه حاضر سازد.

هفتم آذرماه الهی ایلچیان شاه عباس را که به دفعات آمده بودند خلعت و خرجی داده رخصت فرمودم. کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ از سال داشته بود با جوانی که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت افتاد.

کتابت دارای ایران: نسایم دعوانی که از نجات اجابت آن عنچه مراد شگفته نکبت افزای مشام یگانگی باشد، و لوازم مدحاتی که ز لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای عائله یگانگی گردد، و عطر بزم محبت و ولای اعلی حضرت ظل الهی و شمع جمع صدق و صفای آن نور پرورد الهی گردانیده، مشهود رای نوار و مکشوف ضمیر منیر صیبه گستر می گرداند [۲۸۳ الف] که بر دل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر که آئینه چهره دانش وینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بسود که بعد از سئوح قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علین آشیانی انار الله برهانه چه قسم قضایا در ایران روداد و بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود. چون این نیازمند درگاه بی نیاز مقلد امور سلطنت شد به یمن توفیقات ربانی و حسن توجه دوستان، انتزاع جمیع ممالک موردی که در تصرف مخالفان بود نمود. چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود می دانستیم معترض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز به طریق آسا واجداد عظام جنت مقام خود در تقویض آن توجه مبذول فرمایند. چون به تغافل گذرانیدند مکروه نامه و پیغام و کتابیه و صریح طلب آن نمودیم

که شاید در نظر همت ایشان این محقر ملك قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایند که در تصرف اولیای این خاندان داده، رفع طعن دشمنان و بدگویان، و قطع زبان درازی حاسدان و عیب جویان گردد؛ و جمعی بشتراين امر را در عده تعویق انداختند و چون حقیقت این مقدمه در میان دوست و دشمن اشتها ریافت و از آن جانب جوابی مشعر بر رد و قبول نرسید، به خاطر عاظر رسید که طرح سیر و شکار قنده را اندازیم که شاید بدین وسیله گماشته‌های آن سرادر ناهادر کامگار، از روی روابط الفت و خصوصیتی که در میان مسلول است مرکب اقبال را استقبال کرده به خدمت اشرف فایز گردند؛ و مجدداً بر عالمان رسوخ قواعد یگ‌نگی طرفین طساهر گردیده باعث آن بان کوتهی حاسدان و بدگویان شود. بدین عزیمت بی‌براق قلعه‌گیری متوجه شده، چون بالگامی فراه رسیدیم منشور [۲۸۳ ب] عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار به حاکم اتحاد فرستادیم که مهمان پذیر باشد، و عزت آثار خواجه باقی کر گیرا قدا طلب فرموده به حاکم و امرائی که در قلعه بودند پیغام دادیم که میان اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله و نواب همایون ما حدایی نیست، و ابکئی که هست از هم دیگر می‌دانیم؛ ما به طریق سیر متوجه آن صوبه‌ایم، چنان نکتند که کلفت خاطر به هم رسد. ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را به گوش حقیقت نبوش نشنیده و مرسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته، اظهار تمرد و عصیان نمودند. و ما به حوالی قلعه رسیده باز عزت آثار مشارالیه را طلب فرمودیم، و آنچه لازمه نصیحت بود به او گفته فرستادیم، و ناده روز دیگرها کر منصوبه را تئکید فرمودیم که پیرامون حصار نگرند. نصایح سودمند نبامد؛ و در مخالفت اصرار نمودند. چون بیش از این مسامحه گنجایش نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری، به تسخیر قلعه مشغول شده در اندک مدت بسرج و بیده را با زمین یکسان ساخته کار براهل قلعه تنگ شد و امن خواستند. ما نیز همان رابطه محبت که از قدیم الایام فیما بین این دو سلسله رفیعہ مسلول بوده، و طریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ‌نشین بارگاه جاه و جلال میان ایشان و نواب همایون ما به نوعی استقرار یافته که رشك افسزای سلاطین روی زمین شده است منظور داشته، به مقتضای مروت جلی نصیحات و زلالت ایشان را به عفو مقرون فرموده، مشغول عنایت ساخته، سالما و عاتما به اتفاق حیدر بیگ یوزباشی که از صوفیان صادق این حاسدان است روانه درگاه معنی گردانیدیم. حقا که بنیاد و دو اتحاد موروثی و مکتبی ارحان این و لاحوی نه به مرتبه‌ای میشود مستحکم است که به جهت صدور بعضی امور که به [۲۸۴ الف] حسب تقدیر از ممکن امکان به متصه ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد.

بیت

میزن و تو رسم جفا نخواهد بود بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود
مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوه مسرویه مسلوك بوده، بعضی امور جزئی را
منظور از نظار خجسته آثار فرموده، اگر خدشهای بر عارض الفت ظاهر شده باشد، به حسن عطف و
ذاتی و محبت اثری در ازالۀ آن کوشیده، گلشن همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز و خرم
داشته، همگی همت گردون اساس به تأکید مبنی وفاق و تصفیه مناهل اتفاق که نظام بخش انفس
و آفاق است، صروف فرماید، و کل ممالك محروسه ما را به خود متعلق دانسته به هر کس که
خواهند شفقت کرده اعلام بخشند که بلامضایقه به اوسپرده می شود. این جزویات را خود چه
اعتبار باشد. امرا و حکامی که در قلمه بودند اگر چه مرتکب امری چند که منافی مراسم دوستی
باشد شدند اما آنچه واقع شده از جانب ماست و ایشان آنچه لازمه نوکری و شرط جان سپاری
بود به تقدیم رسانیدند. یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال
آنها فرموده ما را از ایشان شرمندۀ نخواهند ساخت. زیاده چه اطناب رود. همواره اوای فرقدان
سای هم آغوش تأییدات غیبی باد.

جواب مکتوب شاه ایران: سپاس معرا از ملابس حد و قیاس و ستایش مبرا از
آلایش تشبیه و التباس یگانه معبودی را در خور است که استحکام عهد و موافق پادشاهان عظیم الشان
را موجب انتظام سلسله آفرینش و التیام فرمانروایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و مسبب
امنیت و آرامش خلایق و عباد که ودایع بدایع حضرت آفریدگار اند گردانیده، مصدان این بیان
و مؤید این برهان موافقت و اتحاد و موافقت و وداد است که فی مابین این دو دودمان رفیع لسان
تحقیق پذیرفته و در زمان دولت روز افزون ما تجدید [۲۸۴ب] و به مشابیهی مؤکد و مشید گشته که
محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است، و آن شاه جم جاه ستاره سپاه فک بارگاه دارا گروه
فریدون شکوه زینده افسر کیانی، شایسته تخت خسروانی، شجره برومند رباض سلطنت و
انیت، نهال بوستان نبوت و ولایت، نقاوه دودمان عوی، و خلاصه خاندان صفوی، بی سبب
و باعنی در صدد اسردگی گزارد محبت و دوستی و اخوت و یکدلی که تا انقراض زمان و
اختلاف ادوار دوران امکان نشستن غبار خیل مرصاحت فیاض آن نیست شدند.

ظاهرا رسم اتحاد و یگانگی فرمانروایان جهان این بوده که در عین استحکام اخوت
دوستی که قسم به سر یکدیگر میخورده باشند با کمال مؤالفت روحانی و مصادقت جسمانی که
فی، بین بهان مضایقه نباشد تا به ملک و مال چه رسد، به این روش به سیر و شکار
آیند.

صدحیف بر محنت بیش از قیاس ما

از ورود مکتوب محبت طراز که در معذرت سیر و شکار قندهار مصحوب سعادت نصایب
حیدر بیگ و ولی بیگ ارسال داشته بودند مشعر بر صحت ذت ملائک صفات بسود، گلهای
نشاط و انبساط بر روی روزگار خجسته آثار شکفت. بر درای گیتی آرای آن برادر کامکار عالی
مقدار مخفی و محتجب نماند که تا رسیدن رسول فرخنده پیام زینل بیگ به درگاه آسمان جده،
اظهار به مراسله و پیغام در باب خواهش قندهار نشده بود. درحینى که مسابه سیر و شکار خطه
دلگشای کشمیر مشغول بودیم دیدار دکن از کوه تندیسی قدم از جاده اطاعت و بندگی
بیرون نهاده طریق عصبان ورزیدند. لهذا بر ذمت همت پادشاهانه تنبیه و تأذیب کوه اندیشان
لازم شد، و روایت نصرت آیات به دارالسلطنه لاهور نزول اجلال فرموده، فرزند بر خوردار
شاه جهان را با لشکر ظاهر اثر بر سر آن بی عاقبتان تعیین [۲۸۵ الف] فرمودیم و خود متوجه
دارالخلافه آگره بودیم که زینل بیگ رسید و مراسله محبت افرای آن زیت بخش اورنگ
شاهی را رسانید. آن تعویذ دوستی را در خود شکون گرفته به قصد دفع شر دشمن و مفسدان
متوجه دارالخلافه آگره گشتیم. در آن رقمه گهر نثار دربار اظهار خواهش قندهار نشده بود.
زینل بیگ به زبانی ظاهر نمود، در جواب آن فرمودیم که ما را به آن برادر کامکار هیچ چیز
مضایقه نیست، انشاء الله تعالی بعد از سرانجام مهام دکن به نوعی که مناسب دولت باشد
شما را رحمت خواهیم ساخت. چون طی مسافت دور و دراز کرده آمده چند روز در دارالسلطنه
لاهور از کوفت راه آسوده شو که ترا طلب خواهیم فرمود.

بعد از رسیدن به آگره که مستقر خلافت است مشارالیه را طلب فرمودیم که رخصت
فرمائیم. چون عنایت الهی فرین حال این نیازمند درگاه ایزد است خاطر ذ قتح واپرداخته
متوجه پنجاب گشتیم و در صدد آن شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم. بعد از سرانجام بعضی
مهمات ضروری به جهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا مسم
النبوت سیاحان ریح مسکون است، شدیم. بعد از رسیدن به آن خطه دلگشا زینل بیگ را به
واسطه رخصت طلبیدیم که خود به سعادت متوجه شده سیر گاههای نزهت بخش و سرخ افزای
آنجا را يك به يك به او بنمایم. درین اثنا خبر رسیدن آن برادر کامکار به عزم تسخیر قندهار،
که هرگز در خاطر نکرده بود، رسید. حیرت تمام دست داد که کوره دهی چه خواهد
بود که خود به سعادت به تسخیر آن متوجه شوند، و چشم از آن دوستی و برادری پوشیده دارند
با وجود آنکه مستحیر از راست قول درست گفتار خبر می رسانیدند باور نمی کردیم. بعد از آنکه

بن خبر محقق شد در ساعت [۲۸۵ ب] به عبدالعزیز خان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز ننماید و تا حال سر رشته برادری مستحکم است و مرتبه و درجه این لفت و بهکجهتی را برابر به عالم نمی کردیم؛ و هیچ عطیه را به آن نمی سنجیدیم. قاسم لایق و مناسب برادری و صداقت آن بود که تا آمدن ایلمچی صبر می فرمودند شاید به مطلب و مدعایی که آمده بود که مباد به خدمت می رسید. قبل از رسیدن ایلمچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار نقض پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و قنوت را کدام طرف خواهند ساخت. الله تعالی در جمیع آوا ن حافظ و ناصر و معین باد.

بعد از رخصت فرمودن ایلمچیان همگی همت به تهیه لشکر قندهار و صرف داشت فرزند خان جهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود قبل واسپ خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده، به طریق متقلای رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشد؛ و باقر خان را که موجود در ملتان بود به درگاه والا طلب نموده شد. علی قلی بیگ دامن را به منصب هزار و پانصدی سرار از ساخته، به کومک مشارالیه مقرر داشتیم و همچنین میرزا دستم را به منصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آن فرزند به لشکر مذکور تعیین فرمودم. لشکر خان از صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تینات لشکر مذکور گشت. الله داد افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرم خان و دیگر امرا که از صوبه دکن که محال جاگیر خود آمده بودند اسب و خلعت لطف نموده به همراهی خان جهان رخصت نمودم.

عمدة السلطنة آصف خان را به دار الخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده به درگاه یارد. اصالتخان پسر خان جهان به منصب دو هزار و سوار سرافراز یافت. محمد شفیق بسخش صوبه ملتان به خطاب [۲۸۶ الف] خسانی ممتاز گشت. شریف وکیل فرزند سعادت مند شاه پرویز را رخصت فرمودم که به سرعت هر چه تمام تر رفته آن فرزند را با لشکر صوبه بهار به ملازمت بیاورد. فرمان مرحمت عنوان به خط خاص نوشته تا کید بسیار در آمدن او نموده شد. درین تاریخ میر میران نبیره شاه نعمت الله به مرگ مفاجات و دیعت حیات سپرد. امید که از اهل آموزش باد. میرزا بیگ قراول بشی را قبل مست زیر کرد و کشت خدمت او را به امام وردی فرمودیم.

چون از مرضیفی که در سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی ننموده که به مسودات و وقایع توانم پرداخت، درین ولا که معتمد خان از خلعت دکن

آمده سعادت آستان بوس دریافت، چون از بنده‌های مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود، و سابق نیز سر رشته این خدمت و ضبط وقایع به عهده او بود، حکم فرمودم که از تارихی که نوشته شده مشارالیه به خط خود بنویسد، و در ذیل مسودات من داخل سازد. آنچه بعد ازین سانح شود به طریق روزنامه مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده و به بیاض می‌سپرده شد.

دنباله جهانگیر نامه - نگارش: معتمدخان

درین ایام که همگی همت جهانگشای به تهیه لشکر قندهار و تدارک آن کار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغییر حال و بی اعتدالیهای خرم بعرض می‌رسید و موجب توحش و توزع خاطر می‌گشت بنا بر این موسوی‌خان را که از بنده‌های با اخلاص و مزاج‌دان بود بگذارند پیغامهای تهدید و ترغیب و بیان نصایح هوش افزا نزد آن بیدولت فرستادم که به رهنمونی سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد، و نیز بر اراده‌های باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا به هر چه مقتضای وقت باشد بعمل آید.

عمره بهمن‌ماه جشن وزن قمری آراسته گردید. درین جشن [۲۸۶ ب] همایون مهابت خان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت، و مورد عنایات خاص گشت. یعقوب‌خان بدخشی را به عنایت نفاذ بلندپایگی بخشیده به صوبه کابل تعیین فرمودم.

ورود موکب همایون به آنگره: مقارن این حال عرض شد اعتبارخان از آنگره رسید که خرم با لشکر نکبت اثر از ماندو روانه این صوب شده. ظاهراً خبر طلب خزانه را شنیده آتش در نهادش افتاده و عند اختیار از دست داده بیتا بانه روانه شد که شاید در اثنای راه خود را به خزانه رسانده، دست اندازی تواند کرد. بنا برین رای صواب نمای چنین تقاضا فرمود که به رسم سپروشکار تا آب سلطان پور نهضت اتفاق افتد. اگر آن بی سعادت به رهنمونی بدرقه ضلالت قدم به بادیه ادبار نهاده باشد پیشتر شافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار و نهاده شود، و اگر طور دیگر صورت بندد در صورت آن بعمل آید. به این عزیمت هفدهم ماه مذکور به ساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقع شد. مهابت‌خان به عنایت خلعت خاصه سراقرازی یافت. يك لكروپیه به فرزند داور بخش. و يك لكروپیه به میرزا رستم، و دولك روپیه به عبداله‌خان، به صیغه مساعد حکم شد. میرزا جان پسر زین‌عسان با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبال‌مند شاه پرویز فرستاده شد و تأکید پیش از پیش در طلب او نموده شد.

راجه سارنگدیو که بجهت آوردن راجه نرسنگدیورفته بود آمده، ملازمت نمود. معروض داشت که راجه با جمعیت نیک و فوج آراسته دریلده نهانسر، به سعادت رکاب بوس مفتخر خواهد گشت. درین چند روز مکرر عریاض اعتبارخان و دیگر بندها از دارالخلافه آگره رسید که خرم از برگشتگی و بی دولتی حقوق تربیت را به حقوق مبدل ساخته پای ادهار دروادی [۲۸۷ الف] جهالت و ضلالت نهاده روانه این حدود است. ازین جهت بر آوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته به استحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداختم. و همچنین عرض داشت آصف خان رسید که آن بیدولت پرده آزرده روی به وادی ادهار نهاده، از دوش آمدن او بوی خیر نمی آید. چون صلاح دولت در آوردن خزانه نبود به حراست ایزدی سپرده، خود متوجه ملازمت است. بنابراین از آب سلطان پور عبور فرموده به کوچ متواتر متوجه تنبیه و تأدیب آن سیاه بخت شدم و حکم فرمودم که بعد ازین او را بیدولت می گفته باشند، و درین اقبال نامه هرجا بیدولت مذکور شود کنایه از او خواهد بود.

از تربیتها و مرحمتهای که در حق او بظهور آمده می توانم گفت که تا حال هیچ پادشاهی به فرزند خود این قدر عنایت نکرده باشد. آنچه پدر بزرگوارم به برادران من لطف نموده بودند من به نوکران او مرحمت فرمودم و صاحب خطاب و علم و تقاره ساختم. چون در اوراق گذشته به تفریبات ثبت افتاده و بر مطالعه کنندگان اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه مایه توجه و تربیت در حق او میدول شده زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم. از کدام الم خود نویسم آیا کوفت و ضعف در چنین هوای گرم که به مزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری و تردد باید کرد و به این حال بر سر چنین ناخلفی باید رفت. و بسیاری از بدنها را که سالهای دراز تربیت کرده و به مرتبه امارت رسانیده که امروز بایستی به جنگ اوزبک یا قزلباش بکار آیند به شومی او همه را باید سیاست فرموده به دست خود ضایع ساخت. لله الحمد که ایزد جیل شانه آن قدر حوصله و بردباری کرامت فرموده که این همه را تاب میتوان آورد، و بسط طوری می توان گذرانید و بر خود آسان کرد. اما آنچه بردل گرانی می کند مزاج غیرت را در آشوب دارد این [۲۸۷ ب] است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت گزین و امرای اخلاص آئین بی تعصب به یکدیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس سلطنت است نمایند، این بی سعادت تیشه بر پای دولت خود زده، سنگ راه این عزیمت شد، و مهم قندهار در عقده تمویق و توقف افتاد. امید که حق تدلی این نگرانیها را از پیش خاطر بردارد.

درین وقت به عرض رسید که محترم خان خواجه سرا و خلیل بیگ که ذوالقدر و قد نبهان میرتوزک با آن بی دولت رابطه اخلاص درست ساخته، ابواب مراسلات مفتوح دارند. چون

وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را مقید فرمودیم. بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکی و بداندیشی و بدسکالی خلیل و محترم گمان شک و شبه نمائند و مثل میرزا رستم بر بی اخلاص و بدسکالی خلیل سوگند خورد تا گزیر آنها را به سیاست رسانیدم، و فدائیشان را که عباد اخلاصش از آلائش تهمت و نقصان پاک بود از قید بر آورده سرافراز ساختم. و اجسه روز افزون را به رسم داکچوکی نزد فرزند اقبالند شاه پرویز فرستادم که سزاوی نمودن آن فرزند را با لشکر ظفر اثر به سرعت هر چه تمامتر به ملازمت رساند، تا آن بیدولت چنانچه باید به سزای کرد، رنای پسندیده خود برسد. جواهر خان خواججه سرا به خدمت اهتمام در بار محل سرافراز شد.

غره اسفند از مذ ماه الهی نورسرای مورد عسا کر گشت. درین روز عرض داشت اختیار خان رسید که بیدولت به سرعت هر چه تمامتر خود را به نواحی دارالخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام قلعه ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده کاری نتواند ساخت. چون به فتحپور می رسید در دولت را بر روی خود مسدود می یابد. خجالت زده ادبای بازگشته توقف می نماید. خانخانان و پسر او و بسیاری از امرای [۲۸۸ الف] پادشاهی از تعینات دکن و گجرات بودند همراه او آمده رفیق راه بغی و کافر نعمتی شده اند. موسوی خان او را در فتحپور دیده تبلیغ احکام پادشاهی نموده، مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را به رفاقت او به درگاه بفرستد که مطالب او را به عرض رساند و سند در نام نوکر خود را که سر حلقه ارباب ضلالت و سر کرده اهل فساد است به آگره فرستاد که خزاین و دفاین بندهای پادشاهی را که در آگره دارند متصرف گردد. از جمله به خانه لشکر خان در آمده نه لک رویه را متصرف شد و همچنین به منزل دیگر بنده ها هر جا گمان سامانی داشت دست تطاول دراز ساخته آنچه یافت به تصرف در آورد. هر گاه مثل خان خانان امرایی که به عالی منصب اتالیقی اختصاص داشت در هفتاد سالگی روی خود را به بغی و کافر نعمتی سیاه سازد از دیگران خود چه گله. گویا سرشت او به بغی و کفران نعمتی مجبوس بود. پدرش در آخر عمر به پدر بزرگوارم همین شیوه تاپسندیده مسلوك داشت و او پیروی پدر نموده، درین سن خود را ملعون و مردود ازل و ابد ساخت

بیت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

درین تاریخ موسوی خان با عبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید. چون ملتسمات او معقولیتی نداشت راه سخن نداده، حواله مهابت خان نمودم که مقید دارد. پنجم ماه مسد کور کنار آب

لودیان به مضرب عسکر اقبال گردید. خان اعظم به منصب هفت هزاری پنجهزار سوار سربلندی یافت. راجه بهارت بندیله از دکن و دیانتخان از آگره رسیده ملازمت نمودند. گناه دیانتخان را بخشیده به همان منصب که سابق داشت سرافراز ساختم. راجه بهارت به منصب هزاروپانصدی هزار سوار و موسویخان به هزاری و سیصد سوار ممتاز گشتند.

روز مبارک شنبه دوازدهم در ظاهر پسر گنگنه تها نیر راجه نرسنگدیوملازمت نموده فوج آراسته به توزک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید و راجه [۲۸۸ ب] نرسنگدیو به منصب هزاروپانصدی سیصد سوار سرافراز شد. در حوالی گرفتار آصفخان از آگره آمده به سعادت رکاب بیوس فرقی عزت برافراخت. درین وقت آمدن او عنوان فتوحات بود. نوزده خان پسر سعیدخان از صوبه گجرات رسیده زمین بوس نمود. در هنگامی که بیدولت در برهانپور بود حسب الائتماس اوباقی خان را به صوبه جوناگره تعیین فرموده به مشارالیه فرمان شده بود که به درگاه آید. درین و لا خود را رسانیده شریک خدمت گشت.

چون از دارالسلطنه لاهوری سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضی توقف و نامل نبود با معدودی از امرای که در رکاب منصوب بودند و به خدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد و تا رسیدن به سرهند اندک مایه مردم به سعادت همراهی سرافراز بودند. بعد از گذشتن از سرهند فوج فوج و قشون قشون لشکر از اطراف زیر کرده آمدند و تا دهلی آنقدر جمعیت فراهم آمد که به هر جانب که نظر و امی کردم تمام روی صحرا را لشکر فرا گرفته بود. چون به عرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه آن صوب گشته به کوچ متواتر متوجه دهلی شده به عساکر ظفر طراز حکم جیفه پوشیدن فرمودم. درین پورش مدارتد پیرامور و ترتیب افواج منصور به صواب دیدم مهابت خان مفوض بود. سرداری فوج اول به عبدالله خان مقرر داشته از جوتان چیده و گزیده و سپاهیان کار دیده هر کس را مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه بیشتر از دیگر افواج برفته باشد. خدمت عرض رسانیدند. اخبار و ضبط راهها نیز به عهده او شد و ما غافل از اینکه اوبا بیدولت همدستان است و غرض اصلی آن بداصل اینست که اخبار لشکر ما را به او رسانند. پیش ازین هم خبر راست و دروغ بر طومارهای طولانی نوشته می آورد که جاسوسان من از آنجا فرستاده اند. بعضی از بندهای فدوی را متهم داشت که به آن بیدولت اتفاق [۲۸۹ الف] دارند، و اخبار دربار را به اومی نویسند، اگر به فتنه سازی و دراندازی او از جاسا رفته اضطراب و بیثباتی می نمودم درین طور شورش که تند باد فتنه و طوفان در آشوب و تلاطم بود بسیاری از بندهای فدوی را به تهمة اوضاع بایستی ساخت، با آنکه بعضی از دولتمخواهان در خلأ و ملأ به کنایه

وصریح از بداندیشی و تاراستی او حرفهای راست به عرض می‌رسانیدند، وقت مقتضی آن نبود که واشگافانه، پرده از روی کار او برگرفته آید، چشم و زبان را از ادابی که وحشت خاطر شوم او باشد نگاهداشته، بیشتر از پیشتر در عنایت و التفات اغراق و افراط بکار می‌رفت که شاید خجلت زده کردار ناهنجار گشته، از بدذاتی و فتنه‌پردازی باز آید. آن مردود ازل وابد که سرشت زشت او به خبث و نفاق مجبول بود به‌خود پس نیامده، کرد آنچه درخور او بود. چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت.

ابیات

درختی که تلحست او را سرشت
گرش درنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگین ریزی و شهد ناب
سرانجام گسهر بکار آورد
همسان میوه تلخ بار آورد
بالجمله درحوالی دهلی سید بهوه بخاری و صدرخان و راجه کش داس از شهر آمده به
سعادت رکاب بوس سراقراز شدند. باقرخان فوجدار سرکار آورده نیز درین تاریخ خود را
به اردوی ظفرقرین رسانید.

بیست و پنجم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته در کنار آب جمعه معسکر اقبال آراستیم.
گور و ولد رایسال درباری از صوبه دکن آمده به دولت زمین بوس ممتاز گردید. به منصب
دو هزار و سی و هشت سوار سراقراز گشته به خطاب راجه خلعت امتیاز پوشید. زیر
دمتخان میرتوزک به عنایت عالم فرق عزت برافراخت.

آغاز سال هژدهم از جلوس مبارک

شب سه‌شنبه بیستم جمادی الاول سنه ۱۰۳۲ هژدوسی و دوهجری نیراعظم فروغ
بحش عالم به [۲۸۹ ب] بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال هژدهم از
مبداء جلوس به مبارکی و فرخی آغاز شد. درین روز استماع افتاد که بیدولت به حوالی
متهره رسیده. در پرگنه شاه‌پور لشکر اقبال اثر فرود آمده هشت هفت هزار سوارسان دیده امید
که عنقریب مقهور و منکوب گردد راجه جیسنگه نیربه راجه مان سنگه از وطن خود آمده سعادت
رکاب بوس دریافت. راجه نرسنگدیو را که در طایفه راجپوت ازو عمده تر امرایی نیست به
خطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده راجه جو کراج پسر او را به منصب دوهزادی هزار سوار
سراقراز ساختیم. سید بهوه به عنایت قیل ممتاز شد. چون به عرض رسید که بیدولت کنار آب
حمنه را گرفته می‌آید موکب متصوّر نیز به همان سمت مقرر گشت و ترتیب افواج بحرامواج

از هراول و جرانغار و برانغار و الشمش و طرح و چند اول و غیره به آئینی که لایق حال و مناسب مقام بود قرار یافت.

مقدان این خبر رسید که بیدولت با خانخانان بی سعادت از راه راست عنان تافته پرگنه کوتله که به یست کروهی جانب چپ است شتافته و سندر برهن را که راهنمای بادیه ضلالت و گمراهی است با داراب پسر خانخانان و بسیاری از امرای پادشاهی که رفیق راه بنی و حرام نمکی شده همتخان و سر بلندخان و شوزه خان و عابدخان [۲۹۰ الف] و جادورای و اودی رام و آتشخان و منصورخان و دیگر منصبداران که تعینات صوبه دکن و گجرات و مالوه بودند و تفصیل آن طولی دارد با تمام نوکران خود مثل راجه بهیم پسر رانا و رستمخان و بیرم بیگ و دریا افغان و تنقی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قراردادند. اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگار است لیکن در حقیقت معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان بیعاقبت در نواحی بلوچپور نزول ادبار نموده اند.

هشتم ماه مذکور قبیلور معسکر ظفر ثر گردید و درین تاریخ نوبت چنداولی به باقر خان بود. مشارالیه را از همه عقب تر گذاشته بودیم. جمعی از مقهوران در آئینای ره خود را به عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند. باقر خان پای همت برجا داشته به مدافعه آنها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبر یافت و به کومک عنان تافت و تا رسیدن خواجه ابوالحسن مردودن تب نیاورده راه گریز سپرده بودند.

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور بیست و پنجهزار سوار به سرداری آصفخان و خواجه ابوالحسن عبداللهخان جدا ساخته بر سر مقهوران بیعاقبت نعین فرمودیم. قاسمخان و لشکرخان و ارادخان و فدائیکان و دیگر بندها موازی هشت هزار سوار، در فوج آصفخان مقرر گشت. باقرخان و نورالدین قلی و ابراهیم حسین کاشغری و غیره مقدارشش هزار سوار به کومک خواجه ابوالحسن قرار گرفت. نوازشخان و عبدالعزیزخان و عزیزالله و بسیاری از سادات باره و امروهی به همراهی عبداللهخان تعین شد. درین فوج ده هزار سوار به قلم آمد. سندر مقهور، لشکر ادبار اثر ترتیب داده قلم بی آزمی پیش [۲۹۰ ب] نهاد. درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردستخان میرتوزک به جهت عبداللهخان فرستادم که موجب دل گسرمی او شود. چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد آن رومیاه ازل و ابد که سرشت زشتش به بغی و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهوران پیوست عبدالعزیزخان و پسران خان دوران و الله اعلم دانسته یا نادانسته به همراهی اوشافتند. نوازشخان و زبردستخان و شیر حمله که در فوج آن بی حمیت بودند، پای همت افشوده از رفتن او ویران نشدند. از آنجا که تائب ایزوجل

و علاوه بر همه و همه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامی که مثل عبدالله خان سرداری فوج ده هزار سوار را برهم زده و ویران ساخته به غنیمت پیوست و نزدیک بود که چشم زخمی عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب به مقتل سندر رسید و از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت. خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشته درهم شکست، و آصف خان به وقت رسید. باقرخان تردد نمایان کرده کار را تمام ساخت و فتحی که طفرای فتوحات روزگار تواند شد از مسکن عیب چهره پر دار مرادگشت. زبردستان و شیر حمله و شیر بنجه پسرا و، پسران دهان معمری و محمد حسین پسر ادراخواجه جهان، و جمعی از سادات باره که در فوج عبدالله روسپاه بودند شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند. عزیزالله نبیره حسین خان زخم بندوق برداشته به سلامت ماند. اگرچه درین وقت رفتن آن منافق مردود هم از تأییدات غیبی بود لیکن اگر در عین جنگ این حرکت شنیع از او به ظهور رسیدی ظن [۲۹۱ الف] غالب آن که اکثر سرداران لشکر عاصی کشته گشتندی یا گرفتار شدند. به حسب اتفاق در آنسۀ عوام الناس به لعنت الله اشتہار یافت. و چون از غیب نام زده اوشده بود من هم او را به همین نام خواندم. بعد ازین هر جا لعنت الله مذکور شود کنایه از خواهد بود.

بالجمله مقهوران بدسرانجام که از عرصۀ کدزار راه گریز سپرده روی به وادی ادبار نهادند دیگر خود را جمع نتوانستند ساخت، و لعنت الله با سایر مقهوران تا پیش پیدولت که بیست کروه مسافت بود عنان باز نکشید. چون خرفنچ اولیای دولت به این نیازمند درگاه بی نیاز رسید، سجدات شکر این موهبت که از عنایات مجدد الهی بود به تقدیم رسانیده دولت خواهان شایسته خدمت را به حضور طلب فرمودم. روز دیگر سرسندر را به حضور آوردند و چنان ظاهر شد که چون بندوق به او رسید و جان را به سالکان جهنم سپرد لاشه او را به جهت سوختن به دمی که در آن حوالی بود برده اند. در وقتی که خواسته اند آتش برافروزند فوجی از دور نمایان شد. از بیم آنکه مبادا گرفتار شوند هر کدام به طر فی گریخته اند، مقلم آن موضع سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان اعظم که در جاگیر او مقر بود برده مشارالیه به ملازمت آورد. چهره شومش درست نمایان بود، و هنوز متغیر نشده بود. گوشه‌هایش را به جهت مرور بدهی که داشته بریده برده بودند. اما هیچ معلوم نشده که از دست که بندوق خورده. از معدوم شدن او، پیدولت کمر نیست گویا دولت و همت و عقل او آن سگک هندو بوده هرگاه مثل من پدری که در حقیقت آفریدگار مجازی اویم و در حیات خود او را به والا پایه سلطنت [۲۹۱ ب] رسانیده هیچ چیز از او دریغ نداشته باشم چنین کند حاشا از عدالت الهی که

دیگر روی بهبود نبیند.

جمعی از بنده‌ها که درین یورش مصدر خدمات شایسته گردیده در خسودپایه خویش به مراحم بیش از پیش سرافرازی یافتند. خواجه ابوالحسن به منصب پنجهزادی از اصل و اضافه سرافراز شد. نوازشخان به منصب چهارهزاری سه‌هزارسوار و باقرخان سه‌هزاری هزاروپانصد سوار و نقاره ممتاز گردید. ابراهیم حسین کاشغری دوهزاری هزارسوار و نورالدین قلی دوهزاری هفتصدسوار و راجه رمداس دوهزاری هزارسوار و اسدخان هزار و پانصدی هزارسوار، عزیرالله دوهزاری هزارسوار، لطف‌الله هزاروپانصدی پانصدسوار، پرورشخان پانصد سوار، و اگر جمیع بنده‌ها مفصل نوشته‌آید به طول می‌انجامد.

باجمله يك روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم. خان‌عالم از الله آباد رسیده دولت‌آستان بوس دریافت. دوازدهم ماه مذکور در حوالی موضع جهانسه منزل شد. درین روز سربلندی از دکن آمده ملازمت نمود و به عنایت خنجرخاصه با پهلوی کناره سرافراز گردید. عبدالعزیزخان و چندی که همراه لعنت‌الله رفته بودند خود را از چنگ بیدولت خلاص کرده به ملازمت پیوستند، و چنان نمودند که در وقتی که لعنت‌الله تاخت، ما را گمان آن شد که به قصد مبارزت اسب برانگیخته، چون میان مقهوران درآسیدیم چاره به جز تسلیم و رضا ندیدیم. الحال قایوباقه خود را به سعادت آستان بوس رسانیدیم. با آنکه دو هزارمهر به رسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای بازپرس نمود عذر آنها را به راستی خریداری شد.

نوزدهم جشن [۲۹۲ الف] شرف‌آراستگی باوت و بسیاری از بنده‌های منصب و عنایات لایق سرافراز گردیدند. میرعبداللّه از آگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در لغت ترتیب داده بنظر درآورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی نموده، و جمیع لغات را از اشعار قدما مستشهد آورده درین فن کتابی مثل این نمی‌باشد.

راجه جیسنگه به منصب سه‌هزاری هزاروپانصد سوار سرافراز شد. به فرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم. خدمت عرض مکرر به موسویخان مقرر گشت. امان‌الله پسر مهابت خان به خطاب خان‌ارذخانی منصب چهارهزاری ذات و سوار نوازش یافته به عنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردید.

غرّه اردی بهشت ماه الهی برکنار کول فنچورنرول اقبال اتفاق افتاد. اعتبارخان از آگره آمده ملازمت نمود و به نظر عاطفت مخصوص گشت. ظفرخان و مکرّم‌خان و برادر مکرّم خان نیز از آگره آمده سعادت زمین بوس دریافتند. چون اعتبارخان در محافظت و محاربت قلعه

آگره چنانچه از حلال نمکی مصدر و مساعی جمیله و تروادات پسندیده گردیده بود به خطاب ممتازخانی سربلند گردانیده به منصب ششزاری ذات و پنج هزار سوار عنایت نمودم، و خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت فرموده به خدمت مذکور رخصت انعطاف ارزانی داشتم. سید بهوه به منصب دوهزاری هزار و پانصد سوار سرافراز شد. مکرم خان به منصب سه هزار دوهزار سوار شد و خواجه قاسم به هزاری چهارصد سوار نوازش یافت.

چهارم ماه مذکور منصور خان فرنگی که در اوراق گذشته احوال او به [۲۹۲ ب] شرح مرقوم گشته با مغرور برادرش نوبت خان دکنی به رهنمونی دولت از یدولت جدا شده به خدمت پیوستند خواص خان را نزد فرزند اقبالند شاه پرویز فرستادم. میرزا عیسی ترخان از ملتان رسیده سعادت آستان بوس دریافت. به مهابت خان شمشیر خاصه عنایت شد. دهم ماه مذکور نواحی پرگه هندون معسکر اقبال گردید. منصور خان به منصب چهار هزار ذات و سه هزار سوار و نوبت خان به منصب دوهزاری هزار سوار امتیاز یافتند. یازدهم مقام شد. درین روز ساعت ملازمت فرزند اقبالند شاه پرویز مقرر گشته بود. حکم فرمودم که شاهزاده های کامگار و امرای تهمدار و سایر بندهای جانسپار جوق جوق و قشون قشون به استقبال شافته آن فرزند اقبالند را به آئین لایق به ملازمت آورند. بعد از گذشتن نیمروز که ساعت مسعود مختار بود به سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، و بعد از تقدیم مراسم کرنش و تسلیم و ادای مراتب توره و ترتیب آن فرزند اقبالند را به عشق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختم. درینولا خبر رسید که یدولت در وقت عبور از حوالی پرگه آنبیر که وطن مألوف راجه مان سنگه است جمعی از او باش را فرستاده آن معموره را تاخت و تاراج نمود.

دو زدهم ماه مذکور ظاهر موضع سادوالی معسکر اقبال گشت. حبش خان را جهت تعمیر منازل اجبر بیشتر رخصت فرمودم. فرزند سعادت مند شاه پرویز را به منصب والای چهل هزار دویسی هزار سوار بلند مرتبه گردانیدم. چون به عرض رسید که یدولت جگت سنگه پسر راجه با سورا تعیین نموده [۲۹۳ الف] که به وطن خویش رفته در کوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه و فساد مفتوح گرداند، صادق خان میر بخشی را به حکومت صوبه پنجاب سرافراز ساخته به تنبیه و تأدیب اور رخصت فرمودم؛ و خلعت و شمشیر و فیل عنایت شد و منصب او را از اصل و اضافه چهار هزار ذات و سه هزار سوار مقرر داشته به عنایت طوق و نقاره سرافراز گردانیدم. درینولا به عرض رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ را که به فتحپوری اشتها رداود برادران خرد اوشیی بی خبر بر سر او ریخته او را به قتل می رسانند. مقارن این حال

برادرانش به درگاه آمده زمین بوس نمودند، و مادر حقیقی او نیز به خدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعی، خون فرزند خود نشد، و به ثبوت رسانید. اگر چه زشت خوئی او به مرتبه ای بود که کشته شدن آن بی سعادت اسوس نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت آن بود، لیکن چون ازین بی دولتان نسبت به برادر کلان که به منزله پدر است چنین بیباکی به ظهور رسیده و عدالت مقتضی اغماض نیست حکم فرمودم که بالفعل در زندان محبوس باشند تا بعد ازین آنچه سزاوار باشد بعمل آید.

بیست و یکم ماه مذکور راجه گجسنگه و رای سورجسنگه از محال جاگیر خودها رسیده دولت در کاب بوس دریافتند. معزالملک ر که به طلب فرزندخان جهان به ملتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود. و از صعوبت ضعف و بیماری او معروض داشت. اصالتخان پسر خود را با هزار سوار به خدمت فرستاده اظهار تأسف و آزر دگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود. چون عذر او به فروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد.

تعیین شدن شاهزاده پرویز به تعاقب شاه جهان به اتفاق مهابت خان: [۲۹۳ ب]
بیست و پنجم ماه مذکور فرزند اقالند شاهزاده پرویز با عساکر منصور به تعاقب و استیصال بی دولت و گروه مخدول العاقبت تعیین شد و عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدرا نظام عساکر ظفر آثار به صواب دید مومن الدوله القاهره مهابت خان حواله شد.

از امرای نامدار و بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند به این تفصیل است. خان عالم، مهاراجه راجه گجسنگه سر بلند رای، لشکر خان، منصور، راجه جیسنگه، رای سورجسنگه، فاضل خان، رشید خان، راجه گرد هر، راجه را مدارس کچهوا، میر عبدالعزیز، عزیز الله، اسد خان، پرورش خان، اکرام خان، سیده زرخان، لطف الله، رای نواین داس و غیره هم موازی چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با بیست و یک روپیه خزانه همراه نموده شد و به ساعت سعادت قرین آن فرزند اخلاص قرین همعان فتح و فیروزی رخصت شد. فاضلخان به خدمت بخشیدگی و واقعه نویسی لشکر منصور مقرر گشت. خلعت خاصه با نادری زربفت دوز گریان و دامان مروارید کشیده، که به مبلغ چهل و یک هزار روپیه دسر کار ترتیب یافته بود و فیل خاصه زین کنج نام، به او و ماده فیل واسط خاصه و شمشیر مرصع، که قیمت جماله هفتاد و هفت هزار روپیه باشد به شاهزاده مرحمت فرمودم؛ و همچنین نسور جهان بیگم خلعت و اسپ و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود؛ و مهابت خان و دیگر امرا درخور شایستگی اسپ و فیل و سربا عنایت شد. و از ملازمان روشناس آن فرزند نیز به عنایات لایق سرافرازی یافتند. درین تاریخ مظفر خان به خدمت میر بخش خلعت امتیاز پوشید.

مقرر شدن صوبه داری گجرات به شاهزاده داوری بخش و انالیتی او به خان اعظم: غره ندراد ماه الهی [۲۹۴ الف] شاهزاده داوری بخش پسر خسرو را به صاحب صوبگی ملک گجرات سربلند ساخته خان اعظم را به والامتصب اتالیتی او امتیاز بخشیدم. به شاهزاده اسپ وفیل و خلعت خاصه و خنجر مرصع و توق و تقاره مرحمت شد. خان اعظم و نوازش خان و دیگر بنده ها به نوازشات درخور مرتبه خود سرافرازی یافتند. ارادخان از تغییر فاضل خان به خدمت بخشگری ممتاز شد، و رکن السلطنه آصف خان به صاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه فرق عزت برافراخت. خلعت خاصه با شمشیر مرصع به مشارالیه عنایت شد. ابوطالب پسر او به همراهی پدر مقرر گشت، و به منصب دوهزاری هزارسوار سرافرازی یافت.

سی ام ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سی و دوهجری در ظاهر اجمیر بر کاردتال راناسا گرنزول سعادت اتفاق افتاد. شاهزاده داوری بخش به منصب هشت هزار سی هزار سوار سرافراز گردید. دولت روپیه خزانة به جهت ملحد خرج لشکر همراهی او مقرر گشت، و يك لک روپیه مساعدۀ به خان اعظم حکم فرمودیم. الله بر پسر افتخارینگ که در خدمت فرزند اقبال مند شاه پرویز می باشد حسب الالتماس آن فرزند به عنایت علم ممتاز گردید. تاتارخان به حراست قلعه گوالبادرستوری یافت. راجه گجسنگه به منصب پنجهزاری چهار هزار سوار سربلند گشت.

درینولا از آگره خبر رسید که حضرت مریم لزمانی به قضای ایزد سبحانه به خلوت سرای جاودانی شتافتند. امید که الله تعالی ایشان را غریق بحر رحمت خویش گرداناد. جنگ سینگه پسر رانا کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت. ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل به رسم پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد. [۲۹۴ ب] باقر خان به فوجداری سرکار اوده، و سادات خان به فوجداری میان دو آب مقرر گردیدند. میر شرف به خدمت دیوانی بیوتات سرافراز شد.

دوازدهم تیر ماه الهی عرض داشت متصدیان صوبه گجرات نویل بخش فتح و فیروزی گردید. تفصیل این اجمال آنکه صوبه گجرات را که جای یکی از سلاطین والاشکوه است در جلد وی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم. چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاده و سندی بر همین به کالت او حکومت و حراست آن ملک می نمود. در هنگامی که این اراده فاسد به خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد و مترتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شراره خسان و سرافرازدن و بسیاری از بنده های پادشاهی که جاگیر آن صوبه بودند به حضور طلب نموده که تر برادر او را به جای او مقرر داشت؛

وبعد از آنکه سندر به قتل رسید ویدولت عزیمت یافته عنان ادبار به صوب منلو نرفته، ملک گجرات را به تیول لعنت الله مقرر نموده کهنرمذ کور را با صفی خان دیوان آن صوبه و خزانه و تخت مرصعی که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردله که به دولک روپیه برآمده و اینها را به صیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود. صفی خان پسرادزاده جعفر بیگ است که در خدمت پدر بزرگوارم به خطاب آصف خانی اختصاص داشت. يك صیبه برادر نور جهان بیگم که به یمن تربیت من به خطاب آصف خان سرافراز است در خانه اوست و صیبه دیگر ازو بسال کلانتر در خانه یدولت است و هر دو از يك والدۀ اند. به این نسبت یدولت ازو توقع همراهی و موافقت داشت. لیکن چون در ازل قلم تقدیر به سعادت مندی او جاری شده بود مقرر [۲۹۵ الف] کشته که به دولت و امارت رسد حق سبحانه او را مسوق گردانیده مصدر خدمات نمایان شده چند نچه نوشته می آید.

بالجملة لعنت الله بیوفا وفادار نام خواجہ سرای خود را به حکومت آن ملک فرستاده او با معدودی بی سرو، به احمد آباد در آمده شهر را متصرف گشت. چون صفی خان اراده دولت خواهی پیش نهاد خاطر اخلاص مآثر داشت در نگاہداشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و صید دلها همت گماشت، و روزی چند پیشتر از کهنتر از شهر برآمده در کنار تال کانکر به منزل گزید. از آنجا به محمود آباد شتافت، و بظاهر چنان نمود که نزد یدولت سی روم و در باطن با ناهر خان رسید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بنده های جان سپار و قدویان ثابت قدم با اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند به مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتی خواهی نموده در انتظار فرصت نشست. صالح نام ملازم یدولت که فوجدار سر کار نیلاد بوده جمعیت نیک همراه داشت از فحوی کار دریافت که صفی خان را اندیشه دیگر پیش نهاد خاطر است، بلکه کهنتر هم این معنی را فرا گرفته بود لیکن چون صفی خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوك می داشت نتوانستند دست و پا زد. صالح از توهم آن که مبادا صفی خسان ترك محابا و مدارا نموده دست به خزانه دراز سازد و پیش بینی به کار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لك روپیه بهمنند به یدولت رسانید، و کهنتر نیز پردله مرصع را گرفته از بی او روانه شد. اما تخت را به جهت گرانی نتوانست همراه برد. صفی خان قصاب دانسته از محمود آباد به برگشته کرنج که از راه متعارف برست دست چپ واقع است و بابو خان در آنجا بود نقل مکان نموده به [۲۹۵ ب] ناهر خان و دیگر دولتیخواهان به مکاتبت و پیغام قرار داده که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که صبح اقبال اهل سعادت و شام ادبار از باب شقاوت است از دروازه که بر سمت آنهاست به

شهر در آید و فسایبی خود را در پرگه مذکور گذاشته، خود با بابا سوخان وقت سحر به سواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه‌ای توقف می‌نماید تا خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت را گشاده یافت، با آنکه اثری از ناهرخان و دیگر دولتمخواهان نبود به توهم آنکه مبادا مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را مستحکم سازند توکل به تأیید ایزد نصرت بخش نموده از دروازه سارنگپور به شهر درآمده مقارن این حال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شده، خواجه سرای لعنت‌الله از نیرنگی اقبال بی‌زوال و قوف یافته به خانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه‌الدین پناه برد. بنده‌های شایسته خدمت شادیا نه فتح و نصرت بلند آوازه ساخته به استحکام برج و باره پرداختند؛ و چندی را بر سر خانه محمد تقی دیوان بیدولت و حسن بیگ بخشی اوفرستاده آنها را به دست آوردند. شیخ حیدر خود آمده صفی‌خان را آگاه ساخت که خواجه سرای لعنت‌الله در خانه من است او را هم دست به گردن بسته آوردند، و جمیع ملازمان و منتسبان بی دولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تسخت مرصع بسا دولک رویه نقد و اسباب و اشیایی که از بیدولت و مردم او در شهر بود به تصرف دولتمخواهان درآمد. چون این خبر به بیدولت رسید لعنت‌الله را با همت‌خان و شرزم‌خان و سرافرازخان و قابل بیگ و [۲۹۶ الف] رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان پیماقت چه از بنده‌های پادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج شش هزار سوار موجود بر سر احمد آباد تعیین نمود. صفی‌خان و ناهرخان از آن‌گاهی این پای همت افشوده به دلا ساری سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هر چه به دست آمده بود حتی تخت را شکسته به علوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند راجه کلیان زمیندار ایدر پسر لال کولی و سایر زمینداران اطراف را به شهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند. لعنت‌الله به کومک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از مندو به بروده رسانید.

دولتمخواهان به رهنمونی همت و بدرقه توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانگری به معسکر قبال آراستند. لعنت‌الله را به خاطر می‌رسد که شاید جو قنوری و تیز جلوی سر رشته انتظام دولتمخواهان از هم توانم گسیخت. چون از برآمدن بنده‌های حق‌گذار آگاهی یافت در بروده عنان ادبار باز کشید و تا رسیدن کومک توقف گزید و بعد از آنکه عاصیان بدسرانجام به آن سر فتنه ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بنده‌های دولتمخواه از کانگری کوچ نموده در ظاهر موضع بتوه نزدیک به مزار قطب عالم فرود آمدند. لعنت‌الله سه روز راه را به ده روز پیموده از بروده به محمود آباد پیوست. چون دلبرخان نسایی شرزم‌خان را از بروده

گرفته به شهر آورده بود و سایی سرافرازخان نیز در شهر بود صفی‌خان به هر دو مخفی کس فرستاده پیغام داد که اگر به رهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحه پیشانی عبودیت زدوده خود را در سلك سایر بنده‌های دولخواه منتظم می‌سازند عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون به صلاح [۲۹۶ب] و سداد خواهد بود و الا عیال و اطفال شما را متعرض ساخته به انواع عجزاری سیاست خواهم کرد. لعنت‌الله ازین معنی آگاهی یافته سرافرازخان را به بهانه‌ای از خانه طلبداشته مقید گردانید. چون شروه‌ن و همت‌خان و صالح‌خان بدخشی با هم اتفاق داشتند و یکجا فرود می‌آمدند شروه‌ن را نتوانست به دست آورد.

بالجمله بیست و یکم شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت‌الله از جایی که بود سوار شده عساکر نکبت تأثیر را ترتیب داد. دولخواهان نیز افواج اقبال آراسته مستعد قتال و جدال گردیدند. لعنت‌الله را به خاطر می‌رسد که از دلیر آمدن من پای همت‌آنها از جای خواهد رفت و کار به جنگ نرسیده پیریشان و متفرق خواهند گشت. چون ثبات قدم دولخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده به جانب دست‌چپ عنان ادبار تافت و به ظاهر چنان نمود که درین میدان‌داری تفنگ زیر خاک پنهان ساخته‌اند و مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سرکبیج رفته جنگ اندازیم، و این اندیشه باطل و تدبیرات فاسد از تأییدات اقبال بود. چه از انحراف عنان او آواره هریمت بر زبانها افتاد و بهادران عرصه فیروزی گرم و گریز از پهلوسود آمدند و آن بی سعادت به سرکبیج نتوانست رسید و در موضع بارپچه دایره کرد، و دولخواهان در ده ما لود که قریب سه کروه فاصله بود معسکر اقبال آراستند.

صبح روز دیگر افواج ترتیب داده به آئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت. دره‌راول ناهرخان و راجه کلیان زمیندار ایدر و دیگر بهادران جلالت آثار کار طلب گردیدند. درجرتقار دلیرخان و سید سید و جمعی [۲۹۷ الف] از بنده‌های اخلاص شعار مقرر شدند و در پراتقار بابو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان‌نثار قرار گرفتند و در غول صفی‌خان و کفایت‌خان بخشی و بعضی از بنده‌های شایسته خدمت پای همت افشردند، و از اتفاقات حسنه جایی که لعنت‌الله فرود آمده بود زمین پست و بلند بود و زقوم زارانبوه و کوچه‌های تنگ داشت. بنابرین سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت. اکثر مردم کاری خود را همراه رستم بهادر پیش کرده بود. اگر چه همت‌خان و صالح‌یگه نیز از پیش قدمان ضلالت بودند لیکن بسیار نکبت آثار او نخست جنگ با ناهرخان و همت‌خان افتاد و چقلش نمایان شد. قضا را همت‌خان به زخم تفنگ بر خاک هلاک افتاد، و صالح بگ را با بابو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر بنده‌ها مبارزت دست داد. در

عین زدو خورد فیل سیدغلام محمد رسیده اورا از اسب جدا ساخت و به زخمهای کاری به خالک نگونساری افتاد. ناهرخان به زخم شمشیر اثریافت و قرین صد کسی اوجان نثار گردیدند. درین وقت قبلی که درپیش فوج عصیان بود از آواز تنگ روگردان شده به کوچه تنگ که از هر دو طرف زقوم زار داشت درآمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سر رشته انتظام مخالفان از هم گسیخت. درین حال سیددلیرخان از دست راست درآمده کارزار کرد. لعنت الله از کشته شدن همت خان و صالح آگاهی نداشت به قصد کومک آنها نیزه گرفته بارگی ادبار برانگیخت. چون بهادران قوج هراول ترددات نمایان کرده اکثر کشته و زخمی شده بودند از رسیدن لعنت الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند و نزدیک بسود که چشم زخمی عظیم رسد که درین حال تأیید ایزد ذوالجلال به جلوه [۲۵۷ ب] درآمد و صفی-خان از غول به کومک فوج هراول شتافت. مقارن این حال خبر کشته شدن همت خان و صالح به لعنت الله رسید. از نمایان شدن قوج غول و آمدن صفی خان پای همت او از جای رفته آواره دشت هزیمت و ناکامی شد. سیددلیرخان تایلک کرده تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان را هدف تیغ انتقام ساخت.

قابل بیگنمک حرام با جمعی از مقهوران بدفرجام اسیر سر پنجه مکافات گردیدند. چون لعنت الله از سرافرازخان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ اورا بر فیل مسلسل نشاند یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد اورا به قتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز با زنجیر بر یکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود. در وقت گریختن موکل پسر سلطان احمد اورا به جمدهر می کشد و سرافرازخان خود را از بالای فیل به زیر می اندازد و موکل او در آن سراسیمگی از روی اضطراب زخمی به او می زند اما کارگر نمی افتد. صفی خان اورا به کارزار دریافته به شهر مسمی فرستند و لعنت الله تا بروده عنان ادبار باز نکشید و چون نسایی شرزه خان در قید دولتخواهان بود ناچار آمده صفی خان را دید.

بالجمله لعنت الله از بروده به بهرونج شتافت. فرزندان همت خان در قلعه مذکور بودند، اگرچه و را در قلعه راه ندادند اما پنج هزار محمودی به رسم اقامت فرستادند و اوسه روز در بیرون قلعه بهرونج به حال تپاه گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دوماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و چون سورت در جاگیر بی دولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته آنچه به ظلم و بیاد [۲۹۸ الف] از هر جهت به دست آمد متصرف شد و باز بخت برگشتههای ستاره سوخته

فر هم آورده دربرهانپور خود را به پیدوات رسانید.

القصه چون از صفی خان و دیگر بنده های حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته به ظهور پیوست هر کدام به انواع نوازش و مراحم سر بلندی یافتند. صفی خان هفتصدی ذات و سیصد سوار منصب داشت سه هزاری دوهزار سوار ساخته به خطاب سیف خان جهانگیر شاهی و علم و نقاره سرافرازی بخشیدم. ناهرخان هزاری دویست سوار داشت، به منصب سه هزاری دوهزار و پانصد سوار عز امتیاز یافته به خطاب شیرخان و عنایت علم و اسب و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت افراخت. او نبیره منهل دیو برادر یوریمل لونور هست که حاکم رایسین و چندیری بود. چون شیرخان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده به قتل رسانید و اهل حرم او به اصطلاح هنوز جوهر کرده خود را به آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم به دامن عصمت آنها نرسد، و فرزندان و اقوام او هر کدام به طرفی افتادند. پدر ناهرخان که خان جهان نام داشت نزد محمدخان (فاروقی) حاکم آسیر و برهانپور رفته نو کرشد چون محمدخان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن به جای پدر نشست. راجه علی خان برادر محمدخان آن خردسال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت. بعد از چندگاه به راجه علی خبر رسید که خان [۲۹۸ب] جهان و جمعی از نوکران محمدخان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه بر آورده به حکومت بردارند. راجی علی خان پیش دستی نموده خان جهان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سرخانه خان جهان فرستاد که یا او را زنده به دست آورند یا بقتل رسانند. مشارالیه بر ناموس خود قدم غیرت افشرد به جنگ ایستاد، و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از حیات مستعار درگذشت. در آن وقت ناهرخان بغایت خردسال بود، خان جهان حبشی از راجه علی خان التماس نموده او را به فرزندگی برداشت و مسلمان ساخت. بعد از فوت او راجه علی خان در مقام تربیت ناهرخان درآمده رعایت احوال به واجبی می نمود. چون پدر بزرگوارم از ارلته برهانه قلعه اسیر را قلع کردند مشارالیه به خدمت آن حضرت پیوست و آذر رشد از ناصیه احوال او دریافته به منصب لایق سرافراز فرمودند و برگشته محمدپور را از صوبه مالوه به جاگیر او عنایت نمودند، و در خدمت من بیشتر از پیشتر ترقی کرد. الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنان لایق بود که یافت.

صفت سادات بارهه: سید دلیر خان از سادات بارهه است. سابق نسا ش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری هشتصد سوار داشت، به دوهزار و دویست سوار و علم سرافراز گشت. باره به زبان هندی دو زده را گویند چون در میان دو آب دوازده ده نزدیک

هم واقع است که وطن این سادات است بنابراین به سادات پاره‌ه اشتها ریافته‌اند. بعضی مردم در صحت نسب اینها سخن دارند لیکن [۲۹۹ الف] شجاعت اینها برهانی است قاطع در سیادت. چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان ساخته باشند و چندی به کار نیامده باشند. میرزا عزیز کو که همیشه میگفته که سادات پاره‌ه پلاگردان این دولت‌اند. الحق چنین است با بوخان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار حکم شد. همچنین دیگر بنده‌های دولتخواه در خود خدمت و جانفشانی به مراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گرفتند.

درین‌ولا اصلخان پسر خانبه‌هان را به کومک فرزند داور بخش به صوبه گجرات تعیین فرمودیم؛ و تورالدین قلی را به صوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرافرازخان و دیگر اعیان لشکر عاصی که اسیر سر پنجه مکافات شده‌اند مجبوس و مسلسل به درگاه بیارد. درین تاریخ به عرض رسید که منوچهر پسر شاهنوازخان به رهنمونی سعادت از بیدولت جدا شده به خدمت فرزند اقبالند شاه پرویز پیوست. اعتقاد خان حاکم کشمیر به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار سرافرازی یافت.

چون قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری نمایان گشته خاطر را به شکار آرزو یافت شد. بعد از درآمدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده به دولخانه مراجعت نمود. همچنانکه طبیعت به شکارش مهیل است تا شکار شیر میسر باشد به شکار دیگر دستوری نمی‌دهد.

سلطان مسعود پسر سلطان محمود انارالله برهانه نیز به شکار شیر رعیت معرط داشته و از شیر کشتن او آثار غریبه در تاریخ مذکور و مسطور است. خصوصاً در تاریخ بیهقی که از آنچه برآی [۲۹۹ ب] العین مشاهده نموده بطریق روزنامه‌چهار ثبت کرده از آن جمله می‌نویسد که: روزی در حدود هندوستان به شکار شیر رفت و قیل سوار بود، شیری سخت بزرگ از بیشه برآمد و رو به قیل نهاد خشتی بینداخت و بر سینه شیر زد و شیر از درد و خشم خیز زده به قنای قیل برآمد، و قیل می‌طپید. امیر به زانو ایستاده چنان شمشیری زد که هر دو دست شیر قلم کرد و شیر باز پس افتاده جان بداد.

مراهم در ایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از بیشه برآمده نمایان شد. از بالای قیل بندوقی پروردم. شیر به شدت غضب از جا جسته به قنای قیل برآمده و فرصت مقتضی آن شد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم. سر بندوق را گردانیده به زانو درآمد. به دودست سر بندوق را چنان بر سروروی

او زدم که از آسپه سری بر زمین افتاد، و جان داد. و از غرایب آنکه در کول لوه بن روزی به شکاوگرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم. گرگی از پیش بر آمد، تیری بر بالای مسند نزدیک به بنا گوش آن زدم که قریب به يك وجب فرو نشست و به همان تیر افتاد و جان داد، و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت کمان پیست تیر زده اند و نمرده، چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می دارم.

دریست و نهم ماه مذکور عقد مرواریدی به جگت سنگه پسرانا کرن عنایت شد. درین ولا بر مرض رسید که سلطان حسین زمیندار پکهلی و دیعت حیات سپرد. منصب و جاگیر او را به شادمان پسر کلان اولطف نمودم.

هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالند شاه پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده به نوید فتح سامعه امروز اولیای دولت اید اتصال گردید و عرض داشت آن فرزند مشتمل بر حقیقت جنگ و ترددات بهادران با نام [۳۰۰ الف] و تنگ گذرانید. شکر این موهبت که از عنایات مجده الهی بود به تقدیم رسید. شرح این مجمل آنکه چون عسا کر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از کریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه در آمد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم از مندو به عزم رزم بر آمده جمعی از بر گیانی دکن را با جسادورای و اودی رام و آتشخان و دیگر مقهوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که بر دور اردوی ظفر قرین به قزاقی بر آیند. مهابت خان ترتیب افواج به توزک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در قولی جای داده خود به همه افواج و ارسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط نکار می برد و بر گیان از دور خود را نموده قدم جرات و جلالت پیش نهادند. روزی نوبت چنداولی منصور خان فرنگی بود. در وقت فرود آمدن اردو مهابت خان بجهت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستاده بود. تا مردم به فراغ خاطر دایره کنند. چون منصور خان در آشنای راه پیاله خورده سرمست پاده غرور به منزل می رسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار می شود و خیال شراب او را برین می دارد که باید تاخت ویی آنکه برادران و مردم خود را خبر کنند سوار شده می تازد و دوسه برکی را پیش انداخته تا جایی که جادورای و اودی رام با دوسه هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده زده میبرد و چنانچه ضابطه آنها است از اطراف هجوم آورده او را در میان می گیرند و تا رمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان نثار می گردد. درین ایام مهابت خان پیوسته رسل و رسایل صید دل های رمیده جمعی که از روی احتیاط و اضطراب همراه بیدولت بودند می نمود و چون مردم آیه یاس از صفحه احوال او می خوانند از آن جانب نیز نوشته فرستاده قول خواسته بودند بعد از آنکه بیدولت از قلعه مندو بر آمد نخست جماعه بر گیان را پیش فرستاد و از پس آنها رستم خان و تقی خان و

برق اندازخان را با گروه توپچیان و نه ساخت. آنگاه داراب و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید. [۳۵۵ ب] چون به خود قراچنگک صف نتوانست داد و همیشه نظر بر قفا داشت فیلان مست جنگی را با ارا بهای توپخانه از آب نریده گذاشته جریده از پی دارب و بهیم خود هم روی ادبار به عرصه کارزار نهاد.

روزی که حوالی کالیاده معسکراقبال گزیدید بدولت تمام لشکر نکبت اثر خود را بتقابل فوج منصور فرستاده خود با خانخانان و معدودی یک گروه عقب ایستاده برق اندازخان که از مهابت خان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند قابو یافته با جماعه برق دازان تاحته خود را به لشکر منصور رسانید و همه راه جهانگیر پادشاه سلامت کتان می آمد تا به مهابت خان رسید. مشارالیه به مسلازمت فرزند اقبال آمد برده به مراجع پادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده، سابق بهاء الدین نام داشت و نوکر زین خان بود. بعد از فوت او درسلک توپچیان رومی منتظم گردید، چون خدمت خود را گرم و چسبان میکرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت دانسته به خطاب برق دازخانی سرافراز ساختم، در وقتی که بدولت را به دکن می فرستادم مشارالیه را میر آتش ساخته همراه او تعیین ساختم. اگر چه در ابتدا داغ لعنت بر ناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیر ظاهر شد و به وقت آمد.

همان روز رستم خان که از نوکران عمده او بود و اعتبار تمام بروداشت چون یافت که دولت از و برگشته است از مهابت خان قول گرفته برهنه مونی سعادت و بدرفه توفیق بسا محمد مراد بدشعی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر او بیرون تافته، به موکب اقبال شاهزاده و الا قدر پیوست. بدولت را از شنیدن ین اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بنده های پادشاهی که همراه او بودند بی اعتماد شده، از غایت ترس هم شبشب کس فرستاده مردم پیش را نزد خود طلبیده قرار بر قرار اختیار نموده، سراسیمه از آب نریده عبود کرد. درین وقت باز جندی [۳۵۱ الف] از ملازمان او قابو یافته جدا شدند و به خدمت فرزند سعادتمند پیوسته در خور حالت خویش نوازش یافتند و هم درین روز که از آب نریده می گذشت نوشته ای به دست مردم او افتاد که مهابت خان در جواب کتابت زاهد خان نوشته به عواطف و مراجع پادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده، در آمدن ترغیب و تحریض بسیار نموده بود، آنرا بیجنس نزد بدولت بردند و او را از زاهد خان به گمان و بی اعتقاد شده او را با سه پسر حبوس گردانید.

زاهد خان پسر شجاعت خان است که از امرا و بندهای معتمد پدر بزرگوارم بود؛ و من این بیسعادت را نظره حقوق خدمت و نست خانه زادی تربیت فرموده به خطاب خانی و

منصب هزار پانصدی سرافراز ساخته همراه بیدولت به خدمت فتح دکن رخصت فرمودم. درین ولا که امرای آن صوبه را به جهت مصلحت قندهار طلب فرمودم با آنکه فرمان از روی تأکید خصوص به اوصاد رشد آن بی سعادت به درگاه نیامده خود را ز فدویان و هواداران بیدولت ظاهر ساخت و بعد از آنکه از حوالی دهلی شکست خورده برگشت، با آنکه خیال مندی نداشت توفیق نیافت که خود را به ملازمت رساند و غبار خجالت و داغ عصبان از لوح پیشانی پاک ساخته عذر تقصیر گذشته درخواهد تا آنکه منتقم حقیقی او را به این روز مبتلا ساخت و مبلغ يك لک و سی هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت.

فسرد

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات / که واجب شد طبیعت را مکافات
 در لجمه بیدولت به سرعت از آب بر بسته گذشته تمام کشتیها را به آن طرف کشید و گذرها را به اعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشی خود را با فوجی از مردم معتمد خود و جمعی از برکیان دکن در کنار آب گذاشته ارا به های توپخانه در برابر نهاده خود به جانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادسار معطوف ساخت. درین وقت نقی ملازم او قصد خانخانان را بانوشته دستخط او که نزد مهابت خان فرستاده بسود گرفته پیش بیدولت بسرد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود.

بیت

سد [۳۰۱] کس نظر نگاه میدارم / ورنه بیریمدی زبی آرامی
 بیدولت او را با اولاد از خانه طلبداشته نوشته را به او نمود. اگرچه عذرهای گفت لیکن جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود. القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل منزل خود نظر بند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارند پیش او آمد.

درین ولا ایراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح آورده بود به خطاب خوشخبر حانی سرافراز ساخته خلعت و قیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان به شاهزاده و مهبت خان مصحوب خواصخان فرستاده بهونچی مرصع گر آنها به جهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد. و چون از مهابت خان خدمت شایسته به ظهور پیوسته بود به منصب همت هزاری دات و سوار سرافرازی بخشیدم. سید صلابت خان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و مورد عنایات خاص گردید. مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت او فرزندان

خود را در حدود متعلقه عنبر به صیانت ایزدی سپرده ز راه نامتعارف خود را بملازمت رسانید.

میرزا حسن پسر میرزا رستم صفوی به خدمت فوجداری سرکاد بهرائج دستوری یافته به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشت. لعل بیگ داروغه دفترخانه نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادری به آن فرزند و دستار به مهابت خان مصحوب او هنایت شد. خواص خان که سابقا نزد آن فرزند رفته بود آمده ملازمت نمود و عرض داشت مشتمل بر اخبار خویش آورد. خانزاد خن پسر مهابت خان را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم.

درین ولا روزی به شکار تپله گاو خوشوقت بودم. در اثنای شکار ماری در نظر آمد که طولش دوونیم ذرع و ضخامتش مقدار سردست بود و نصف خرگوش را فرو برده و نصف دیگر را در فرو بردن بود. چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از دهانش افتاد. فرمودم که باز به دهانش در آورند، هر چند [۳۰۴ الف] رور کردند نیارستند در آورد. چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد. بعد از آن فرمودم که شکمش را چاره کردند اتفاقا خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد. این قسم مار را در هندوستان چنیل می گویند و به مرتهای کلان می شود که کوه پاچه را درست فرو می بود لیکن زهر و گزندگی ندارد.

روزی در همین شکار يك ماده تپله گاو را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده برآمده چون شنیده شده بود که گوشت پره تپله گاو لذیذ و لطیف میباشد به باورچیان سرکار فرمودم که دو پیازه ترتیب داده آوردند. بیکلف خالی از لذت و نزاکت نبود.

در پانزدهم شهر یور ماه الهی رستم و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران یدولت که به رهنمون سعادت از و جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند، حسب الحکم به درگاه آمده دولت زمین بسوس دریافتند. رستم خان را به منصب پنجهزاری ذات چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز ساخته به عواطف روزافزون امیلوار گردانیدم. رستم خان بدخشی الاصل است نامش یوسف بیگ بود. نسبت قرابت به محمد قلی صفاهانی دارد که وکیل و مدار علیه میرزا سلیمان بوده است. اول درسک بندهای درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبهها بسر برده، داخل منصبداران خرد بود. به تمربی جاگیر او تغییر شده نزد یدولت آمده ملازمت گشت. از سیر و شکار وقوف تمام داشت، و در پیش او ترددات هم کرده خصوص در مهم رانان، و یدولت او را در

سایر نوکران خود برگزیده و به مرتبه امارت رسانیده بود. و چون من عنایت بسیار به او کردم حسب الالتماس او خطاب و علم و تقاره به مشارالیه مرحمت فرمودم، و بیکچندی به وکالت و نیابت او حکومت گجرات داشت، و بدهم سریراه نکرده بود. محمد مراد پسر مقصود میرآبست که از قدیمان و یایریان میرزا سلیمان و میرزا شهرخ بود.

درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و نورالدین قلی چهل و یک نفر از مخدولان بعاقبت را که [۳۰۴ ب] در لیجند آباد گرفتار بودند مقید و مسلسل به درگاه آورد. شرنه خان و قابل بیگ را که سر کرده ارباب فساد بودند در پی قیل مست نداخته به پاداش رسانیدم.

بیستم ماه مذکور مطابق هژدهم شهر ذی قعده فرزند شهریار را از نواسه اعتمادالدوله حق جل سبحانه صبیهای کرامت فرمود. امید که قدمش برین دولت مبارک و فرخنده باد. بیست و دوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت و سال پنجاه و پنجم از عمر این پازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد. به دستور هر سال خود را به طلا و اجناس وزن فرموده در وجه ارباب استحقاق مقرر داشتم. از آن جمله به شیخ احمد سرهندی دوهزار روپیه عنایت شد.

غره مهروه ماه الهی میر جمعه به منصب سه هزار ذات و یک هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت. جو هر خان خواجه سرای به منصب یک هزار ذات و سیصد سوار ممتاز گشت. مقیم بخشی گجرات به خطاب کفایت خانی سر بلندی یافت. چون بیگناهی سر فراز خان خاصر نشین گردید او را از بند در آورده مرتبه کورنش دادم. حسب الالتماس فرزند شهریار به منزل اورفته شد. جشن عالی آراسته پیشکشهای لایق کشید و به اکثری از بندها سروپ داد.

درین ولا عرضداشت فرزند اقبال مند شاه پرویز رسید که بیدولت از آب برهانیپور گذشته سرگشته وادی ضلالت گشت. تفصیل این اجمال آنکه چون از آب تریده عبور نموده تمام کشتیها را به آن طرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داده و بیرم بیگ را با بسیاری از بخت بر گشتیهای ستاده سوخته در کنار آب گذاشته به جانب آسیرو برهانیپور رخت ادبار کشیده خانخانان و داراب را نظر بند با خود همراه برد.

قلعه آسیر: اکنون مجمل حقیقت قلعه آسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است. قلعه مذکور در ارتفاع و استحکام و ثنات از غایت اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست. پیش از رفتن بیدولت به دکن، حواله حواجه نصرالله ولد خواجه فتح الله شرنجی بود که

از ملازمان و خانزادان قدیم الخدمت است. در ثانی الحال بالتماس [۳۰۳ الف] بیدولت حواله میرحسام الدین پسر میرجمال الدین حسین شد، و چون دختر تقایی نورجهان بیگم در خانه اوست وقتی که بیدولت از حوالی دهلی شکت خورده به جانب مالوه و ماند و عطف عنان نمود نورجهان بیگم به میرمذکور نشانها فرستاده تأکید فرمودند که زنهار الف زنهار بیدولت و مردم او را پیرامون قلعه نگذارند، و برج و باره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسند، و نوعی نکند که داغ لعنت و کفران بر تاصیه سیادت و عزت او نشیند. الحق (خوب) استحکام (داده) و سامان قلعه مذکور به مرتهاست که مرغ اندیشه بیدولت برخواستی آن نتواند پرواز کرد. و تسخیر آن به زودی ممکن و میسر نباشد.

بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملارم خود را نزد مشار لیه فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و امید او را از راه برده مقرر نمود که چون به گرفتن نشان و خلعت که فرستاده ام از قلعه به زیر آید دیگر او را بالای قلعه نگذارد. آن بی سعادت به مجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایا را بر طای سیان نهاده، بی مضایقه و مبالغه قلعه را به شریفا سپرد و خود با زن و فرزند بر آمده نزد بیدولت رفت و بیدولت او را به منصب چهارهزاری و علم و فنانه و خطاب مرتضی خانی بدنام ازل وابد و ملعون دین و دنیا ساخت. القصه چون آن بخت برگشته به پای قلعه اسیر رسید خاننایان و داراب و سایر اولاد بدنهادر او را با خود به بالای قلعه برد و سه چهار روری در آنجا بسر برده، از آذوقه و سایر مصالح قلعه داری خاطر او پرداخت. قلعه را به گوبال داس نام راجپوتی که سابق نوکر سر بلند رای بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده، عودات و اسباب زیادتی را که با خود گردانیدن متعذر بود در آنجا گذاشت، و هر سه منکوحه خود را با اطفال و کنیزی چند ضروری همراه گرفت. اول قصدش این بود که خاننایان و داراب را در بالای قلعه محبوس دارد آخر رای او برکشت و با خسود فرود آورده به برهانپور شتافت.

درینوقت لعنت الله گمراه باجهان جهان ادبای و نحوست از سورت آمده به او پیوست. بیدولت از غایت اضطراب در سر بلند رای پسر رای بهوج هاده را که [۳۰۳ ب] از بندهای راجپوتان مردانه صاحب الموس است در میان داده به رسل و رسائل حرف صلح مذکور ساخت. مهابت خان گفت که تا خاننایان نیاید صلح صورت پذیر نیست. همگی مقصدش آنکه به این وسیله آن سرگروه محتال را که سر حلقه ادبای فساد و عناد است از اوجدا سارد.

بیدولت ناچار او را از قید بر آورده به سوگند مصحف اصمیتان خاطر خود نموده بجهت دلجویی و استحکام عهد و سوگند به درون محس برده محرم ساخت، و زن و فرزند خود را پیش

او آورده انواع واقسام الحاح و زاری به کار برد. خلاصه مقصودش آنکه وقت ماتنگ شده و کار به دشواری کشیده خود را به شما سپردم؛ حفظ عزت و ناموس ما بر شما است. کاری باید کرد که زیاده برین خواری و سرگردانی نکشم.

خانخان به عزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکر ظفر اثر گردید و قرار یافت که مشارالیه در آن طرف آب بوده به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید. قضا را پیشتر از رسیدن خانخانان به کنار آب، چندی از بهادران جلالت قرین و جوانان نصرت آیین شبی قاپو یافته از جایی که مقهوران عاقل بودند عبور نمودند. از شنیدن این خبر اداکان همت آنها تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست بای ضلالت و جهالت برجا داشته بهمدافعه و مقابسه پرداخت، و تا بر خود می چسبید کس بسیار از آب گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند بنات النعش از هم پاشیده راه گریز سپردند. خانخانان از نیرنگی اقبال بی زوال در ششدر حیرت افتاد. نه روی رفتن و نه روی آمدن، درین وقت مکرر نوشتههای فرزندان اقبالند مبنی بر تسبیح و رهنمونی سعادت و مشتمل بر دلایلی و استمالتی پی در پی رسیده و خانخانان از صفحه احوال بیدولت صورت یاس و نقش ادبار دریافته به توسط مهابت خان به خدمت فرسردند اقبالند شتافت، و بیدولت از رفتن خانخانان و عبور لشکر منصور از آب نریده، و گسریختن بیرم بیگ، و قوف یافته دل به پای نهاده با وجود طغیان آب و شدت باران [۳۵۴ الف] به حال تباه از دریا، تپتی گذشته به جاب دکن روانه شد. درین هرج و مرج اکثری از بندهای پادشاهی و ملازمان او کام و ناکام جدایی اختیار نموده از همراهی او باز ماندند.

چون وطن جادو ری، و اودارام و تنش خان در سر راه بود بجهت مصلحت خویش چند منزل رفاقت نمودند. اما جادواری به اردوی اونیامد و به فاصله یک منزل از پی اومی رفت و آسیابی که مردم درین اضطراب و هول جان می گذاشتند او خوانندی می کرد. روزی که در آن طرف آب روان می شد، ذوالفقار نام ترکمانی را که از خدمتکاران نزدیک او بود به طلب سر بلند خان افغان فرستاده پیغام گزارد که از نیک مردی و راست عهدی تودور می نماید که تا حال از آب نگذشته آبروی مردان و فاقست و مرا از بیوفائی هیچکس چنان گران نمی آید که از نو. مشارالیه در کنار آب سوار ایستاده بود که ذوالفقار رسیده تبیغ رسالت می نماید. سر بلند خان جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن تردد و متفکر بود و آن وقت از روی اعراض می گوید جلومرا بگذار ذوالفقار شمشیر کشیده بر کمر او حوله می کند. درین حال یکی از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند برجه می گویند در میان حایل میسازد و ضرب شنیع بر چوب برجه خورده نوک شمشیر بر کمر سر بلند خان گذاره نمی رسد؛ و بعد از برهنه شدن شمشیر افغانان هجوم

آورده ذوالفقار را پاره پاره می‌سازند. پسر سلطان محمد خزانچی که خواص بیدولت بود بنا بر آشنائی و دوستی بی‌احازت بیدولت همراه او آمده بود درین غوغا و آشوب او نیز بقتل می‌رسد.

بالجمله خبر برآمدن او از برهانپور و در آمدن عسکر منصور به شهر مذکور استماع افتاد. خواصخان را بر جناح استعجال نزد فرزند اخلاص کش فرستاده، تأکید بیش از پیش فرمودم که زنجار به چهره گشائی این مرادات تسلی نگشینه، همت سر آن مصروف داد که یا او را زنده به دست آورد یا از قلمرو پادشاهی آواره سازد. چون مذکور می‌شد که اگر این طرف کار بر نتگشده غالب ظن آن است که از راه لکه قطب الملک، خود را به ولایت اودپسه و بنگاله اندازد، و به حبس سپاهگیری [۳۰۴] نیز معقول می‌نمود. بنا بر حزم و احتیاط که ز شرایط جهانداریت میرزا رستم را به صاحب صوبگی الله آباد اختصاص بخشیده رخصت آن صوب فرمودم، که اگر بحسب اتفاق نقش نشید مصالح الکارباشد

درین‌ولا فرزندخان جهان از ملتان آمده دولت زمین بوس دریافت. هزاره‌ریه صیغه نذر و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یک عدد مروارید و دیگر اجناس به رسم پیشکش گذرانید. به رستم خان قبل مرحمت نمودم.

نهم آبان ماه الهی خواصخان عرضداشت شاهزاده و مهابت خان را آورده معروضداشت که چون آن فرزند به برهانپور رسید با آنکه بسیاری از مردم بنا بر شدت باران و برآمدن او عقب مانده بودند به موجب حکم، بی‌تامل و توقف از آب گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال برافراخت، و بیدولت از شنیدن این خبر جانگاہ سراسیمه طی مسافت می‌نمود و از شدت باران و افراط لای و گل و کوچ بی‌دری چاروای باربرد را از کار رفته بود از هر کس هر چه در راه می‌ماند باز پس نمی‌گردید و او با فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده به اجناس نمی‌پرداخت.

عساکر اقبال از کریوه بهنگار گذشته تا پرگنه انکوت که از برهانپور قریب چهل کروه مسافت است به تعاقب او شتافتند؛ و او باین حال ناقله ماهور رفت، و چون دانست که جادوای او اودارام را و سایر دکنیان پیش ازین به او رفاقت نخواهند کرد، پرده آذر م نگاه داشته آنها را رخصت نمود، و فیلان گرانبار و با دیگر احوال و ائصال، در قلعه مذکور به اودارام سپرده به جانب ولایت قطب الملک رو نشد. چون بر آمدن او از قلمرو پادشاهی به تحقیق پیوست فرزند سعادت مند به صوابدید مهابت خان و سایر دولخواهان از پرگنه مذکور عنان مرجمت معطوف داشته در غره آبان ماه الهی داخل برهانپور گشت.

راجہ سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزد آن فرزند رخصت شد. قاسم خان به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سو سرافرازی یافت. میرک معین بخشی کامل را حسب الاتعاس مهابت خان به خطاب خانسی سرافرازی بخشیدم. الف خان و قیام خانسی از صوبه پتنه آمده ملازمت [۳۵۵ الف] نموده به حراست قلعه کانگره مقرر فرموده علم عنایت کردم. غره آذرماه الهی باقی خان از جوناگر آمده ملازمت نمود.

عزیمت کشمیر به مرتبه ثالث: چون خاطر از مهم بیدولت و پرداخت و گرمای هندوستان به مزاج من سازگار نبود در ماه مذکور موافق غره شهر صفر مقرون به خیر و ظفر از دار البرکت اجمیر به عزم سیروشکار خطه دلپذیر کشمیر نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد. قبل ازین عمده السلطنه آصف خان را به صاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدان صوب رخصت فرموده بودم. چون خاطر به صحبت او الفت و مؤانست گرفته و او در قابلیت و استعداد و مزاجدانی از دیگر بنده ها امتیاز تمام دارد، بلکه در اقسام شایستگی بسی همنا است و جدائی او بر من گرانی می کرد ناچار فسخ آن عریضت نموده به ملازمت طلبیده بودم، درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت آستان بوس دریافت. جگت سنگه و لدرانا کرن رخصت وطن شده به عنایت خلعت و خنجر مرصع سرافرازی گشت. راجہ سارنگدیو عرض داشت فرزند سعادتند شاه پرویز و مدار السلطنه مهابت خان آورده، آستان بوس نمود. مرقوم بود که خاطر از مهم بیدولت جمع شده و دنیا داران دکن کام ناکام شرایط طاعت و فرمان برداری به تقدیم می رسانند. آن حضرت قطع نگرانی خاطر ازین جانب فرموده به سیروشکار خوشوقت باشند و از ممالک محروسه هرجا پسند افتد و به مزاج اشرف سازگار باشد تشریف برده به نشاط دل و کام بخش، روزگار مسعود بسر برند.

یستم ماه مذکور میرزا والی از بهرونج آمده ملازمت نمود حکیم مؤمن به منصب هزاری سرافرازی گردید. اصالتخان پسر خان جهان حسب الحکم از گجرات آمده دولت زمین بوس دریافت. درین ولا عرض داشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن مشتمل بر کشته شدن راجہ کرده رسید. شرح ین سانحه آنکه یکی از برادران سید کبیر باره که ملازم فرزند اقبالند شاه پرویز بود شمشیر خود را به جهت روشن ساختن و چرخ زدن به صیقلگیری متصل به خانه راجہ کرده در دکان [۳۵۵ ب] داشته می دهد و روز دیگر که بمطلب شمشیری آید بر سر اجوره گفتگو می شود. نفران سید چوب چند به صیقلگیری زنند. مردم راجہ به حمایت و آن نفر را شلاق می زنند. اتفاقا دوسه جوانی از سادات باره در آن حوالی منزل داشتند، ازین غوغا و قوف یافته به کومک سید مذکور می رسند و آتش فتنه درمی گیرد و در میان سادات و راجپوتان جنگ

می شود و کار به نیرو و شمشیر می کشد. و سه کس به قتل می رسند. سید کبیر آگاهی یافته بسا سی چهل سوار خود را به کومک می رساند. درین وقت راجه کرده ریا جمعی از راجپوتان و اقوام خود چنانچه رسم هندو است برهنه نشسته طعام می خورند. از آمدن سید کبیر و شدت سادات و قوف یافته مردم خود را به درون حویلی در آورده در راه مضبوط می سازد. سادات دروازه حویلی را آتش زده، خود را به درون می اندازند و جنگ به جایی می رسد که راجه گودهر با بیست و شش نفر از ملازمان خود کشته شد و چهل کس دیگر زخم بر می دارند و چهار کس از سادات نیز به قتل می رسند. بعد از کشته شدن راجه کرده سید کبیر اسپین طویل او را گرفته به خانه خود مراجعت می نماید.

امرای راجپوت بر قتل راجه گودهر و قوف یافته فوج فوج از منازل خود سوار می شوند و تمام سادات باره به کومک سید کبیر شناخته در میدان پیش ارك مجتمع می گردند و آتش فتنه و فساد و آشوب شعله بر می کشد و نزد يك به آن می رسد که شورش عظیم برپا شود. مهابت خان زین آگاهی فی الفور سوار گشته خود را می رساند و سادات را به درون ارك آورده راجپوتان را به روشی که مناسب وقت بود دلاسا نموده، و چندی از عمده ها را همراه گرفته به منزل خان عالم که در آن نزدیکی بوده می برد و چنانچه باید دلاسا می نماید، و متعهد و متفکک تدارک این می گردد.

چون این خبر به شاهزاده می رسد آن فرزند نیز به منزل خان عالم رفته به ربایی که لایق حال بوده تسلی می نماید و راجپوتان را به منزل می فرستد. روز دیگر مهابت خان به خانه راجه کرده رفته فرزند او را پرسش و دجوئی می کند و از تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را به دست آورده مفید [۳۵۶ الف] می سازد و چون راجپوتان بغیر از کشتن او تسلی نمی شدند بعد از روزی چند او را به پادشاه می رساند.

بیست و سیوم محمد مراد را به خدمت فوجداری سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم. درین راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم. روزی در اثنای شکار دراج تو یغون که تاحال بنظر در نیامده بود به باز گیراندم. اتفاقا بازی که او را گرفت نیز تو یغون بود. متجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید اندید تراست، و گوشت بودند کلان که اهل هند کها کو گویند از قسم بودند خرد که جنگی باشد بهتر. همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت براه سنجیدم گوشت حلوان لذیذ و راست مزه است. محض بجهت امتحان مکرر فرموده ام که از هر دویك قسم طعام پخته اند که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنابراین مرقوم می گردد.

دهم دی ماه به حوالی پرگنه رحیم آباد قراولان خبر شیری آوردند به ارادتخان و فدائیان حکم شد که هل آتش را که در رکاب حاضرند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و از پی آنها خود سو رنده متوجه شکار گشتیم. از انبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود. فیل را پیشتر رانده پهلوی آن را بنظر در آوردم و به یک زخم بندوق افتاد و جان داد. از ایام شاهرادگی تا سال این همه شیر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیری به نظر در نیامده. به مصوران فرمودم که شبیه آن را موافق ترکیب وجه بکشند هشت و نیم من سنگ جهانگیری وزن شد. طولش از فرق سر تا دم سه و نیم ذراع و دو طسوبر آمد.

در شانزدهم بعرض رسید که ممتازخان حاکم آگره به جو رحمت یزدی پیوست. اول در پیش بهادرخان برادرخان زمان بوده بعد از کشته شدن آنها بخدمت والد بزرگوارم پیوست، و من چون قدم به عالم وجود نهادم آن حضرت به من لطف نموده ناظر بر کار من ساختند. مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضا جوئی خدمت من کرد و هرگز از و غباری بر حواشی خاطر من نشست حقوق خدمت و سبقت بندگی او زیاده بر آن است که مقصدی نوشتن بتوان شد. یزدتعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد. مقربخان را که از قدیمیان و با بریان این دولت است به حکومت و حراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم. در حوالی فتحپور مکرم خان و عیدالسلام برادر او سعادت زمین بوس دریافتند.

بیست و دوم در قصبه منهره جشن وزن قمری تراستی یافت. و سال پنجاه هفتم از عمر این نیارمند در گه بی نیز به مبارکی و فرخی آغاز شد. در حوال منهره بر کشتی از راه دریا سیر کنان و شکار افکنان متوجه گشتیم. در اثنای راه قراولان به عرض رسانیدند که ماده شیری با سه بچه نمایان شده از کشتی برآمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خرد بودند فرمودم که به دست گرفتند و مادر آنها را به بندوق زدیم.

درین و لا به عرض رسید که گواران و مزارغان آن روی آب جمعه از دزدی و راهزنی دست یاز نمی دارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمه های دشوار گذار به تردد و بیاباکی روزگار بسر برده مال واجبی به جاکیرداران نمی دهند. به خان جهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران باتش خود را همراه گرفته تنبیه و تأدیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار آنها را به خاک برآورد، و خار و بن فتنه و فساد آنها را از میخ برکند. روز دیگر فوج از آب گذشته گرم و چسبان تاختند. چون فرصت گریخت پای جهالت افشرد جنگ در برابر کردند و کس بسیاری بقتل رسید وزن و فرزند آنها به اسیری رفت و غنیمت قراوان به تصرف سپاه

منصور افتاد.

غره بهمن ماه رستم خان را به فوجداری سرکار قنوج سرافراز ساخته بدان صوب فرستادم. دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین تهرانی را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را به گمان زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته به صد فلاکت و پریشانی خود را به هندوستان انداخت، و به وسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه منتظم گردید. و از [۳۵۷ الف] مساعدت بهت به اندک زمان پادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پسانصدی و جاگیر معموره یافت. لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بود تاب مکارمت این دولت نداشت با طالع ثبت در ستیز افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکوه خداوند خویش آلوده می داشت. درینو لا مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت رعایت در حق او بیشتر می شود آن حق ناشناس در شکایت و آذردگی می افزاید مع ذلک نظر به مراحمهائی که در حق او به ظهور آمده مرا باور نمی افتاد تا آنکه از مردم بی غرض که در محافل و مجالس حرفهای بی دبانه ازو نست به من شنیده بودند استماع افتاد و به ثبوت پیوست. بنابراین به حضور طلبداشته سیاست فرمودم. مصرع: زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد

چون قراولان به عرض رسانیدند که درین نواحی ماده شبری می باشد که متوطنان این حدود از آسیب او در محنت و آزارند به فدا بخشان حکم شد که حلقهای فیل همراه بسره پیشه را محاصره نماید؛ و از بی او خود سوار شده به پیشه در آمدن بغایت جد و چسبان نظر درآمد. به یک زخم بندوق کارش تمام شد. روزی به نشاط شکار خوشوقت بودم. در آح سیاهی به باز گیرانده، فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمایند از چینه دان او موش برآمده که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطر گشت که نای گلوی این به این تنگی موش درست را به چه طریق فرو برده ای ا عراق اگر دیگری نف می کرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شده منابر غرایب مرقوم گشت.

ششم ماه بهمن مذکور دارالملک دهلی معسکر اقبال گشت چون جنگ سنگه پسر راجه با سوبه اشارت بی دولت به کوهستان شمالی پنجاب که وطن اوست رفته پوزش انداخته صادق خان را به تبه و تأدیب اوتعیین فرموده بسوم چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاد. درین ولا ماده و سنگه سزادر خود او را به جهت سرکوب او به خطاب راجه سرافراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم. و حکم شد که نسزد صادق خان [۳۵۷ ب] رفته سرهم زن هنگامه

مفسدان به عاقبت گردد. روز دیگر نِسواد شهر کوچ فرموده به سلیم کده نزول اقبل اتفاق افتاد. و چون خانه راجه کشن داس بر سر راه واقع بود و بمبالغه و الحاح بسیار نمود حسب التماس او سایه دولت بر منازل او نداشتند آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم، و از پیشکشهای او قلیلی بجهت سرافرازی او پایة قبول یافت.

سیستم از سلیم کده کوچ شد. سید بهوه بخاری را به حکومت دهلی که وطن مألوف اوست و الحق این خدمت را بیش ازین هم خوب سر کرده بلند پایگی بخشیدم.

آمدن علی محمد حاکمزاده تبت: درینوقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بهرموده پدر به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای به این پسر خود نسبت محبت و تعلق مفروط داشت و از دیگر اولادگرانی تر می دید و می خواست که او را جانشین خود سازد و بنا بر این محسود برادران گشت و آزددگیها در میان آمده. ابدال پسر علی رای که رشیدترین اولاد اوست ازین غیرت و آزددگی به خان کاشغر متوسل شده آنها را حامی خود ساخت که چون علی رای بقایت پیرو منحنی شده گر زمان موعود در رسید به حمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود و علی رای ازین توهم که مبادا برادران قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که به حمایت و روایت اولیای دولت کارش رونق و نظام پذیرد.

غره سفند از مذ ماه در نواحی پر گنه انباله منزل شد. لشکری پسر امام وردی که از بیدولت گریخته نمود را به خلعت فرزند سعادت مند شاه پرویز رسانیده بود درین تاریخ به درگاه آمده آستان بوس نمود. عرض داشت آن فرزند و مهابت خان مشتمل بر سفارش و مجرای خدمت عادلخان با نوشته ای که مشارالیه نزد مهابت خان فرستاده بود و اظهار بندگی و دولخواهی نموده به نظر در آورد. باز لشکری را نزد آن فرزند فرستاده خلعت با نادری تکمه مروارید بجهت شاهزاده و خلعت بجهت مهابت خان و خان هالسم مرسل [۳۰۸ الف] گشت، به التماس آن فرزند فرمان استمالت مبنی بر عنایت بیغایت به اسم عادلخان قلمی فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد؛ و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند.

پنجم ماه مذکور باغ سرهند محل نزول بارگاه جلال گشت در کنار آب بیاه صادقخان و مختارخان و اسفندیار و راجه روپ چند گوالیاری و دیگر امراکه به کومک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی و پرداخته سعادت آستان بوس دریافتند. بالجمله جگت.

سنگه به اشارت بیدولت خود را به کوهستان مذکور رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت؛ و چون عرصه خالی بود روزی چند در شهاب جبال و کربوه‌های دشوار به سر برده به تاخت و تاراج رعایا و زیردستان و بال انداخت، تا آنکه صادق خان به آن حدود پیوست و به مقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را به قید ضبط در آورده، استیصال آن بسعادت را و حبه همت ساخت مشارالیه مورا استحکام داده متحصن شد و هر گاه قابویافتی از آن محکمه بر آمده، با فوجی از بنده های پادشاهی جنگ گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر زمینداران مأیوس گشت و سرافراز ساختن برادر حرد موجب اضطراب و دلشنگی او شد. تا گزیر وسایلی برای گنجینه به خدمت نور جهان بیگم التجا آورد و اظهار تداوم و خجالت نمود. به ستفاح ایشان توسل جست و به جهت دلجویی و خاطر داری ایشان رقم عفو بر جراید عصیان او کشیده آمد.

درین تاریخ عرایض متصدیان دکن رسید که بیدولت بالعنت الله و داراب و دیگر پروبال شکسته ای چند به حال تباه و روز سیاه از سرحد قطب الملك گذشته به جانب اودیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار به حال او و همراهان راه یافت و کسی بسیار به هنگام فرصت سروپا برهنه از جان دست شسته راه فرار پیش گرفتند. از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او با والده و عیال خود به وقت کوچ گریخت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خان قلی اوزبک و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را به تعاقب او فرستاد که اگر زنده تواند به دست آورد قباها، والا سر او را بریده به حضور بیاورند. نام برده ها به سرعت هر چه تمام تر طی مسافت نموده در اثنای [۳۰۸ ب] راه به او رسیدند. او این حادثه آگاهی یافته والده و عیال خود را به جانب جنگل برده پنهان کرد و خود با معدودی از جوانان که اعتماد همراهی به آنها داشت مردانه پای همت افشرد به کمانداری ایستاد ظاهراً جوی آبی و چهل هم در میان بود. سید جعفر حواست که نزدیک آمده به تپال و فریب او را از راه برد هر چند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود درو اثر نکرد و جوابش به تیر خاستن حواله داشت و بغایت جنگ مردانه کرد خانقلی و چندی دیگر از مردم بیدولت را به جهنم واصل ساخت و سید جعفر نیز زخمی شد و خود به زخمهای کاری نقد هستی در ماخت لیکن تارمقی داشت پسیری را بی رمق ساحت و بعد از کشته شدن سر او را بریده پیشی بیدولت بردند.

چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت افسس خان را بجهت طلب کومک و مدد نزد عادلخان و غیر فرستاده بازویند بجهت عادلخان و سپ و فیل و شمشیر مرصع

برای عیبر مصحوب او فرستاده بود اول نزد عنبر می‌رسد و بعد از تبلیغ رسالت آنچه بیدولت به جهت او ارسال داشته بود پیش آورد. عنبر قبول نمی‌کند و می‌گوید که ما تابع عدلخان ایم و امروز عمده دنباداران دکن اوست شما را اول پیش او بایست رفت و اظهار مطلب خود نمود، اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت می‌کنم و در آن صورت هرچه فرستاده‌اند می‌گیرم والا فلا. افضلخان نزد عدلخان می‌رود و او بقبایت بد پیش می‌آید و مدتها در بیرون شهر نگه می‌دارد و به حال او نمی‌پردازد. و انواع خواری می‌فرماید و آنچه بیدولت به جهت او و عنبر فرستاده بود همه را غایبانه از او طلب نموده منصرف می‌شود، و مشراییه در آنجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده به دورسپاه می‌نشیند. القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستن منصوبهای درست راه دور و در ز طسی نموده و خود ر به بندرمچلهی پتن که به قطب‌الملک متعلق است رسید و پیش از رسیدن خود به آن حوالی کسی خود را نرد قطب‌الملک فرستاده [۳۰۹ انف] به انواع و قسام امداد و همراهی تکلیف نموده، قطب‌الملک حزوی زنفد و جنس به رسم اقامت فرستاده به میر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از حدود متعلقه خویش بسلامت بگذارند و جماعت غم فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که اردوی اوخله و سایر ضروریات می‌رسانیده باشند.

بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانجه روی نمود. شب از شکارگاه مراجعت فرموده به اردو می‌آید. اتفاق از جویی که سنگلاخ بسیار داشت و آبش تند می‌گذشت عبود واقع شد. یکی از شربتچین شکار کرک خوان طلاهی که مشتمن بر خوانچه و پنج پیاله با سرپوش در خریطه کرباسی نهاده و سر آن را بسته در دست داشت در وقت گذشتن پایش به سنگی می‌خورد و از دستش می‌افتد. چون آب عمیق بود و سخت تند می‌رفت هر چند تفحص کردند و دست و پا زدند اثری از آن ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند. جمعی از ملایان و قراولان را حکم فرمودم که همانجا رفته و از روی احتیاط و تفحص نمایند. شاید پیدا شود. اتفاقاً در جایی که افتاده بود به دست آمد و غریب تو آنکه اصلاً زیر و بالا نشده و یک قطره آب در پیاله‌ها در نیامده بود. و این مقدمه نزدیک است به آن که چون هدی بر مسند خلافت نشست انگشتر یا قوت از میراث پدر به دست هارون افتاده بود. خادمی را نرد هارون فرستاد و آن انگشتری را طلب داشت. قضا را در آن وقت هارون در لب دحله نشسته بود. چون خادم او ادای رسالت نمود هارون به خشم رفته، گفت که من خلافت را به تو روا داشتم تو یک انگشتری را به من روانداری ز شدت غضب انگشتری را در دجله اسداخت. بعد از چند ماه

که به حسب تقدیرهای در گذشت و نوبت خلافت به هارون رسید به غواصان فرمود که به دجله درآمده، جایی که انگشتر انداخته‌ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستپاری قبال در عوطه اول انگشتری را یافته بر آورد و به دست هارون داد.

درین ولا روزی در شکار گاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر در آورد که يك پای [۳۰۹ ب] او بخار داشت و پای دیگرش بخار نداشت چسبون در نروماده ما به الامتياز همین خارست بطریق متحان از من پرسید که این نر ست یا ماده، بدها تا گفتم که این ماده است. بعد از آن شکمش را پاره کردند چند بیضه پیشینه از شکمش برآمد. جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدند که به چه علامت در یافتید؟ گفتم که سروتوك ماده نسبت به نر خرد می باشد و به تتبع و دیدن بسیار ملکه آن بهم رسیده از غرایب آنکه نای گلوی جمیع حیوانات که ترکان آن را حنق گویند از سرگردن ت. چینه دان یکی می باشد و ز جرز به خلاف همه از سر گنو ت چهار نگشت يك حنق است، باز دو شاخ شده به چینه دان پیوسته و از جایی که دو شاخ می شود سر بند است گسره طوری به دست محسوس می گردد و از کلنگ عجیب تر است، جنق او بطریق ماریج از میان ستمخوان سینه گذشته تادمغازه رفته و از آنجا باز برگشته به گنو پیوسته است، چسرن دو قسم می باشد. یکی سیاه ابلق دوم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست. آنچه سیاه ابلق است ترست و هر چه بور ست ماده، و دلین برین آنکه از ابلق خصیه ظاهر شد و از بور بیضه و مکرر متحان نموده شد.

چون طبیعت من به ماهی رغبت تمام دارد اقسام ماهی خوب به جهت من می آرند، بهترین ماهیهای هندوستان رو هوست و از پس آن برین و هر دو پولکدار می باشد و در شکل و شمایل نزدیک یکدیگر، و هر کس زود تفریق نمی تواند کرد. همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت کم است و مگر صاحب ذایقه عالی دریابد که لذت گوشت رو هو اندک بهتر است.

آغاز نوروز نوزدهم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه ۱۰۳۳ هـ از روسی و سه هجری بعد از گذشتن يك پهر و دو گهری از روز مذکور نیراعظم که عطیه بخش عالم است به بیت الشرف حسن سعادت تحویل ارزانی داشت. بندهای شایسته به اضافه منصب و ازدیاد مراتب سر بلندی [۳۱۰ الف] یافتند. حسن الله سرخواجه، والحسن از اصل و اضافه بمنصب هزاری و سبصد

سوارمنازگشت محمد سعید الله پسر احمد بیگ خان کابل‌لی به هزاری و سیصد سوار سرافر ز شد. میرشرف دیون بیوتات و خواصخان‌هریک به منصب هزاری سر بلند گردیدند. سردارخان از کانگره آمده دولت زمین بوس دریافت.

درین ولا به یساول و اهل یساق حکم فرمودم که بعد از این در وقت سوادی و بر آمدن از دولتخانه آدم معیوب را از قسم کسور و گوش و بینی بریده پسر مجذوم و انسواع بیمار نگذارند که به نظر درآید.

نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت. الله ویردی برادر امسام ویردی از پیش بیدولت گریخته. به درگاه آمد. به عنایت یقیت سرافرازی یافت. چون خبر آمدن بیدولت به سرحد اودیس به توان رسید فرمان به اسم شاهزاده و مهابت خان وامرایی که به کمک آن فرزندم کردند به تأکید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق آن صوبه پرداخته بزودی متوجه صوبه اله آباد و بهار گردند. گر به حسب اتفاق صاحب صوبه بنگاله پیش ره او را نتواند گرفت و قدم جرأت و جلالت پیش نهد به صدمات فواج فاهره که در ظل ریت آن فرزند مقررند آواره دشت ناکامی گردد.

دردوم اردی بهشت ماه فرزند خن جهان را به صوب دارالحلافه آگره رخصت فرمودم که در آن نواحی بوده منتظر اشارت باشد. اگر به خدمتی حاجت افتد و حکم فرمایم به مقتضی وقت به عمل آورد. به مشراییه خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید و شمشیر مرصع خاصه و به صالخان پسر او اسپ و خلعت عنایت شد.

درین تاریخ عرضداشت عقیدتمخان بخشی صوبه دکن رسید. نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبال‌مند شاه پرویز همشیره و جه گجسنگه را در عقد ازدواج خسود درآورد. امید که قدمش به این دولت مبارک و فرخنده باد. و نیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پتن طلبیده عزیز الله را به جای او مقرر فرمودند، و جان سپار خان نیز حسب الطلب آمده ملازمت نمود. و قتیکه بیدولت از آب رها نمود راه ادباده پیش گرفت، میرحسام الدین نظر بر کردار زشت خود افکنده در رها نمود [۳۱۰ ب] نبارست بود. فرزندان را همراه گرفته به جانب دکن رخت ادباده کشید که در پناه عادلخان روزگار بسر برد. قضا را از حوالی پیشتر عبور واقع می‌شود جن سپارخان و قوف یافته جمعی را بر سر راه می‌فرستد و او را با متعلقان گرفته پیش مهابتخان می‌آورد. مهابت خان مقید و محبوس داشته یسک لک رویه از نقد و جنس از و گرفته و تحصیل نموده جادواری و اودارام فیلان بیدولت را که در قلعه ماهور گذاشته بود همراه گرفته آورده شاهرده را ملازمت نمود.

قاضی عبدالعزیز که در حوالی دهلی از نزد بیدوات به جهت عرض مقاصد او آمده بود، او را راه سخن سازی بداده و حواله مهابت خان نموده بودم و بعد از شکست و حیرانی او مهابت خان ملازم خود ساخته بود. چون رابطه آشنایی قدیم به عادل خسان داشت و چند سال به وکالت خان جهان در بیجاپور بود درین ولا مهابت خان باز او را نزد عادل خان به رسم حجبت فرستاد و دنیا داران دکن کام ناکام به تقاضای وقت و برآمدن کار منظور داشته اظهار بدگی و دولخواهی نمودند. عنبر مقهور علی شیر نمی از مردم معتبر خود و رستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت. چنانچه به مهابت خان از عالم نوکر عرض داشت نوشته قرار داده بود که در دیوالگام آمده مهابت خان را ببیند و پسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقامت باز دارد. مقارن این حال نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادل خان از مصمم قلب اختیار بدگی و دولخواهی نموده قرارداد که ملامحمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملایا یا می گویند و می نویسند با پنجهزار سوار فرستد که به بسته در خدمت برسد و متعقب رسیده داند.

چون مکرر فرامین به تأکید صادر شده بود که آن فرزند به عزم استیصال بیدوات منوچه [۳۱۱ الف] الله آباد و بهار گردد، درینو لا خبر رسید که با وجود ایام برسات و شدت باران به تاریخ ششم فروردین ماه آن فرزند با عساکر اقال از بهار نیور کوچ فرموده در راه بغ منزل گزید، و مهابت خان تا آمدن ملامحمد لاری در بهار نیور توقف نمود که چون مشارالیه برسد خاطر از نسق و ضبط آن حدود پرداخته به اتفاق و به خدمت فرزند اقامت شتاید. لشکر خان و جادورای و وادارام و دیگر بندها را مقرر نمود که به بالاگهات رفته در ظفر بگر باشند. جان سپار خان را به دستور سابق رخصت فرمود. اسد خان معمولی را به الچپور بازداشت منوچه پسر شاه و از خان را به حانها پور تعیین نمود، (رضویخان را به بهار نیور فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید.

درین تاریخ خبر رسید که لشکری فرمان را به عادل خان رسانید و او شهر را آتش بسته چهار گروه استقبال نموده جهت فرمان و خلعت بر آمده تسلیات و سجدات بجای آورد. در بیست و یکم سروپا به جهت فرزند داور بخش و خان اعظم و سیف خان مرحمت نموده فرستادم. مهابت خان را به حکومت و حرست لاهور سرافراز ساخته خلعت و ویل عنایت نموده رخصت فرمودم. منصب اوچهارهزاری ذات و چهارهزار سوار حکم شد. ملنفت خان پسر میرزا رستم به منصب هزار و پانصدی و سیصد سو و رقی عزت برافراخت.

روزی در شکار بعضی رسید که ماری سبزه کفچه مادر دیگر را فریورده به سوراخ در-

آمده، فرمودم که آنجا را کنده مار را بر آورند، بی اغراق کفچه ماری به این کلانی تا حال بنظر در نیامده بود، چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری را که فرو برده بود درست برآمد. اگرچه از قسم دیگر بود اما در ضخامت و درازی اندک تفاوتی محسوس می شد.

درین ولا از عرضداشت واقعه نویسنده صوبه دکن معروض گردید که مهابت خنان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دوسر دیگر محسوس [۳۱۱ ب] و مقید در د. ظاهرا آن بی سعادت خون گرفته عرضداشتی به خط خاص خود به جنس به بیدولت نوشته از جاب پدر و خود اظهار اخلاص و دودخواهی و ندامت و خجالت نموده بود. قضا را آن نوشته به دست مهابت خنان می افتد عارف را به حضور خود طبعداشته نوشته را به اومی نمید. چون خود سجل به خون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع فتد سامان نیارست کرد، و لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرش را محسوس گردانید.

غره خرداد به عرض رسید که شجاعت خنان عرب در صوبه دکن به اجل طبیعی در گذشت. درین ولا از عرضه داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید. نوشته بود که بیدولت داخل ملک اودیسه گردید.

تفصیل این اجزاء آنکه مابین سرحد اودیسه و دکن در بیدی واقع است که از یک طرف کوه بلند دارد و بجانب دیگر جهل در ریاست و حاکم گنکنده در اینجا در بیدی و حصار می ساخته به توپ و تفنگ استحكام داده، و عبور مردم بی جارت و اشارت قطب الملک از آن در بند متصور و میسر نیست. بیدولت به رهنمونی و بدو قطب الملک اینجا گذشته به ولایت اودیسه درآمد. قضا را درین وقت احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان بر سر زمیندار کروهه رفته بود. از سواد این حادثه غریب که بی سابقه خبر و آگاهی اتفاق افتاد متردد و متحیر گشت و با گزیر دست از ان مهم بازداشته به موضع بیلی که حاکم شبن آن صوبه است آمده سائی خود را همراه گرفته به مقام کتک که از بیلی دوازده کروه به جانب بنگاله است شتافت و چون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن حمیعت و انتظام احوال نشد و استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه باید ایمن نبود از کتک گذشته به بدووان که صالح برادر خود زاده آصف خان مرحوم را گیردار آنجا بود رفت. در ابتدا صالح استیعام نموده تصدیق آمدن بیدولت نمی کند تا آنکه کتک بت لعنت الله مشتمل بر استمال و میرسد. صالح بدووان را محکم ساخته نشست و ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت. و چار با و جرد آنکه اکثری از کومکبان و سپه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی بوده در کبرنگر بابه همت استوار نموده، به استحكام حصار و جمع آوردن سپاه و دلائی رؤسای حیل و حشم

پرداخت، واسباب و آلات طعن و ضرب و نبرد و حرب مهیا ساخت. درین ولا نشانی از بیدولت به او رسید. مضمون آنکه به حسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق به حال این دولت نبود از کتم عدم به عالم ظهور جلوه گزید. از گردش روزگار کج رفتار و اختلاف لیل و نهار گذر برین سمت تفاق افتاد. اگرچه در نظر همت مردانه قسمت و وسعت این ملک جولای بگاهی بل پرگاهی بیش نیست، مدعی ازین رفیع تر و مهلب ازین عالی تراست لیکن چون برین سرزمین گذار افتاده سرسری نمی توان گذشت. اگر او را عزم رفتن درگاه پادشاه باشد دست تعرض از دامن ناموس و خاندان او کوتاه ست به فراغ خاطر روانه گردد و اگر توقف مصلحت خود می داند به هر گوشه که ازین ملک التماس نماید عطا می فرماییم. ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسا سروجان همراه است.

ضمیمہ جہانگیر نامہ

تألیف:

محمد ہادی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

حمد و ثنای بیحد و سپاس و ستایش لایحصى ولاتعد مریگانه پدشاهی ر سزااست که دات لازم البرکت اقلیم گشایان چه بگير را باعث اطمینان خلق عالم و سبب انتظام دوام سلسله بنی آدم گردانیده. تا به تحريك تبخ آمدار و ستان شعله بار تعريك متعردان نابرخوردار تهلیك اقوی و اغنیای كهر بجار فرمایند که از میامن سبی و اجتهاد بیبغ و افشاندن خون فسد مفسدان به پلارك بیدربغ كار سلطنت نظام و حال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان درعهد راحت مهد او بر یستر امن و امان استراحت نمایند. و نعمت و درود و صلوات نا محدود برحضرت خانم النبیین و سیدالمرسین که وجود عدیم المثلش جهت رواج دین متین مبعوث بود به سیف و سیاست عدالتش منزله و میرا از شو تب میل و حیف. و سلام علی النور والسدوام بر خلفای راشدین و جمیع ائمه معصومین سلام الله علیهم و اجمعین باد.

اما بعد چون خاطر شکسته این بی بصاعت خاکسار بمقدمه دلیل طریق نامرادی محمد هادی از اوان اهتراز صباء صبا و اوایل نشو و نما الی یومنا هذا که شصت مرحله ازمنین عمر طی کرده به علم تاریخ و فن سیر رغبت دارد و بر اکثر کتب اخبار و آثار انبیاء مرسلین و سلاطین حشمت آیین به دیده عبرت بین عبور و مرور کرده است، از آن جمله حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه که از عاظم سلاطین نامدار تیموریه بهندوستان بوده و به شوکت و شهامت معروف، و به سیاست و عدالت موصوف آمده، هژده ساله احوال فرمانروایی خود ر بدشرح و وسط تمام خود بهفید تحریر در آورده و به نظراین قاصر رسیده چون ساده و بی تکلفانه نوشته است دل پسند و مرغوب گردید و به خط مدح و تحسین دورشته تحریر کشید در آن وقت بحاطر ناقص رسد که چون لب تشنگان بادیه اخبار به ین مقام رسند از نه جرعه زلال حکایت

ماضیه متمنع نگردند و تشنه استماع آن باشند. بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات آن خسرو جم جاه از چند نسخه معتبر جمع و تالیف نموده به اتمام رسانید. چون خود از تاریخ ابتدای جلوس تحریر احوال فرموده اند رقم از بدو ولادت تا روز جلوس بر اورنگک خلافت نیز نگاشته الحاق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمله کتاب گردانید. و من الله الاعانت و لتوفیق.

ذکر اسامی ابای حضرت جنت مکانی: القاب واسامی گرامی ابدی عظام واحداد کرام حضرت شاه جنت مکانی باین ترتیب است: ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد کبیر بن نصیر الدین محمد همایون بن ظهیر الدین محمد باهر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحب قران امیر تیمور گورگان.

ذکر ولادت حضرت جنت مکانی: چون حضرت عرش آشیانی بجهت بقای کارخانه سلطنت و جهان بینی همواره زردگاه ایزد جهان آفرین خلفی که شایسته افسرو اورنگک مسند آرای دایم و فرهنگ باشد مسألت می نمودند و باطن قدسی موطن قربان درگاه صمدیت و مقبولان یارگاه احدیت را وسیله این خوااهش ساخته منتظر طوع و کوب جهان افروز می بودند، تا آنکه بعضی از ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر معروف داشتند که شیخ سیم نام درویشی که در صفای ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و بنفس گیرا و اجابت دعا مشهور، و از روی نسبت به هفت و سطره به شیخ فرید شکر گنج می رسد در قصبه سیکری که دوازده گروهی دارالخلافت اکبر آباد واقع است می باشد، اگر این آرزوی گرامی حضرت با او در میان نهند امید که نهال مراد به آبیاری دعای او برومند گردد و چهره مقصود در آیین ظهور رونماید. لاجرم آن حضرت به منزل شیخ رفته به صدق نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند، و شیخ روشن ضمیر آگاه دل پادشاه صورت و معنی را به طلوع کو کوب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشیانی فرمودند که من نذر نمودم که آن فرزند را به دامن تربیت شما اندازم، باشد که بتأییدات ظاهری و باطنی شما به دولت بزرگی و بزرگی دولت برسد. شیخ قبول نموده بر زبان گذرانید که مبارک باشد ما هم آن نونهای دولت و اقبال را هم نام خود ساختیم.

از آنجا که از صدق نیت و رسوخ اعتقاد بود در اندک مدتی شجره امید به ثمره خوااهش بارور شد. چون هنگام وضع حمل نزدیک رسید والدۀ ما جده حضرت شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت و قسط اخلاص به خانه شیخ فرستادند در آن مکان میمنت نشان روز چهارشنبه

ہفدہم ربیع الاول سال ہصد و ہفتاد و ہفت ہجری بطالع میزان در موضع فتح پور بمنزل شیخ سلیم آن آفتاب آسمان جاہ و جلال طلوع فرمود۔ این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلاہ اکبر آباد بہ سمع حصرت عرش آشیانی رسید۔ جشن عالی و طوی عظیم ترتیب یافت و بہ استماع این مژدہ خرمن خرمن زرتناز شد، و بہ جہت ادای شکر این موہبت، حکم طلاق جمیع زندانیان کہ در قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت، و بہ موجب قرارداد آن سالہ دودمان خلافت و جہانگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند۔

اگرچہ فضلاء و شعرا در تاریخ ولادت اقدس مضامین عریب و معانی عجیب یافته قضا بد غرا در سلك نظم کشیدند، از آنجملہ یکی «در شہوار لچہ اکبر» و دیگری «گوہر درج اکبر شاهی» یافتہ اما خواجہ حسین ہر وی از قدرت طبع وحدت فہم قصیدہ ای گفتہ کہ کارنامہ سخنوران توان دانست۔ مصرع ول ہریت تاریخ جلوس آن حضرت است و دوم تاریخ ولادت حصرت شاہنشاهی و بہ لازم این دو کار مشکل بہ معانی رنگین و تازگی الفاظ آراستہ و این چند بیت از آن قصیدہ است کہ بہ تحریر درمی آورد۔

من النوادر التاريخ

گوہر مجید محیط عدل آمد بر کنار
کوکی از عزت و از ناز گسردید آشکار
لالہ ای زینگونہ بگشود از میان لالہ زار
باز دلہا زندہ شد کز مہر ایام بہار
ون نہال آرزوی جان شہ آمد بہ بار
شمع جمع بیدلان کسب دل امیدوار
پادشاہ نامسدار و کامجوی کامگار
عادل اعلای عاقل بسی عدیل روزگار
پادشاہ دین پناہ آن عادل عالم مدر
موکب وی را سماک رامح آمد نیزہ دار
از ہوای اوج دلہا شاہبازجان شکار
ہدیہ از کان گرمی بازجوی و گوشدار
ہر کہ داد گویا چیزی کہ داد گویار
از دوم مولود نورددہ عالم برآر

لہ الحمد زبسی جاہ و جلال شہریار
طایری از آسمان جاہ وجود آمد فرود
گلبنی زینگونہ بنمودند بر دور چمن
شاد شد دلہا کہ باز از آسمان عدل و داد
آن ہلال برج قدر و جاہ وجود آمد برون
شاہ اقلیم وفا سلطان ایوان صفا
عادل کامل محمد اکبر صاحب سمران
کامل دانای قابیل عادل شاہان دہر
سایہ لطف الہ آن لایق تاج و نگین
مجلس وی را سہمی چارمین دان عود سوز
نیر برج وجود و گوہر دریای جود
پادشاہا سلك لولوی نفیس آورده ام
کس نداد ہدیہ ی زین بہ اگر دارد کسی
مصرع اول زدی سال جلوس پادشاہ

تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال دن حساب از سال و ماه و روز دور ن پایدار
 شه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بی حساب و سالهای بیشمار
حرکت حضرت عرش آشیانی پیاده پا، جهت زیارت و شکرگزاری ولادت فرزند به جانب اجمیر:

چون غنچه مراد از کبن امید شکفت و شاهد متصود ارنهان خانه خواهش قدم بجلوه
 کاه شهود نهاد به شکرانه آن عرش آشیانی به تاریخ دوازدهم شعبان سال ولادت را کبرآباد
 عازم زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی سنجری قدس سره شده پیاده متوجه
 اجمیر گشتند و مسافت منزل دوآورده کرده مقرر شد. روز هفدهم روضه منوره علیه ورود سعادت
 اتفاق افتاد. جبین احلاص بر آن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبارت بتقدیم رسانیدند
 و بخیرات میراث پرداخته، کشتزار معتکفان حشواشی آن روضه قدسیه را بر شهاب سحاب
 کرامت سیراب گردانیدند.

حقیقت وطن و نسب حضرت خواجه معین الدین چشتی سنجری:

اکون محملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلاک بیان میگردد: موند
 آنجانب سیستان است و ازین جهت ایشان را سنجری بویستند که معرب سگری است. در پانزده
 سالگی خواجه والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت به عالم قدس رحلت نمودند و در
 میان ناصر دودین شیخ ابراهیم معجزوب قندزی درد صلب دامنگیر همت خواجه شد. قطع
 تعلقات ضاهری نموده بمرقد و بخارا شتافتند و چندی با کتساب علوم رموبه پرداختند و از
 آنجا بدخراسان رفته در آن سرزمین نشو و نما یافتند و در هارون که توابع نیشابور است
 بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت به دامن سعادت آورده، بیست
 سال در صحبت شریفش ریاضت شاقه کشیدند و به اشارت شیخ سفرها و غربتها پیشنهاد همت
 ساخته به خدمت بسیری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشایخ عظام و اولیای
 کرام رسیده، بزور بازوی وطرت کمند طلب نه کنگره مراد انداختند و خدمت خواجه به دو
 واسطه به شیخ مودود چشتی می رسد و به هشت واسطه به شیخ ابراهیم ادهم، و قبل از آمدن
 سلطان معزالدین سام در حد رای پتهورا به دخصت پیر خود به هند آمدند و در اجمیر اقامت
 کردند و خواجه قطب الدین اوشی در ماه رجب سال شصت و بیست و دو در بغداد بمسجد
 امام ابواللیث سمرقندی به حضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ ابوحدالدین
 کسرمانی نارادت خواجه معین الدین قایز گشته اسد و شیخ فرید شکر گنج که در پتن
 پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیا پیر امیر خسرو

دست از دت به شیخ فرید شکر گنج داده‌اند و سلسله چشمتبه بخواجه منتهی میشود. قصه در ساعت خبر اشاعت عنان توجه بدارالملک دهلی انعطاف یافت که بجهت شکر بن عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام و مشایخ کرام که در آن مصر کرامت آسوده‌اند نیز فرمایند و بعد از طی منازل و قطع مر حل در رمضان سال مذکور موک اقبال به آن سعادت گاه ورود احلال فرمود و رسوم زیارت مراقب مشرکه و طواف مزار قابض الانوار جنت آشیانی ابارالله برهنه تقدیم رسید. آنگاه نهضت عالی بصوب مستقر الخلافت اتفاق افتاد و در ششم ذی‌قلعه دارالخلافه اکبر آباد نزول اقبال رویداد. چون ولادت فیض اذت حضرت جهانگیری در سبکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن موضوع را برخود مبرک دانسته در آن سرزمین طرح اقامت انداختند.

اساس شهر عظیم در فتح‌پور و اجتماع خلقی کثیر از نزدیکان و دور: و در واسط ماه ربیع الاول نهصد و هفتاد و نه هجری ختم گیتی مطاع بتاسیس حصاری والا و عمارات دلگشا شرف ارتفاع یافت. و جمیع امرای عظام و ملتزمان رکاب نصرت اعتصام در خور مرتبه و حالت خویش منازل اساس کردند و باندک فرصتی شهری عظیم در نهایت آراستگی بر روی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکان و سواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و اسواع ساتین بهشت آئین باعث طراوت و نضارت آن عشرتگاه شده به فتح پور سمت اشتهار گرفت و بعد از نزول اجلال در آن قصر اقبال ز مقل ابن نام میمنه فرجام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید. و در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن تظہیر حضرت شاهنشاهی اراسته بواب خرمی بر روی روزگار گشودند. و روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر آن قدسی طینت والا گوهر را پذیرای عشرت فرمودند. و چون عصر گرامی بچهار سال و چهار روز بیوست قانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان آسمانی در ساعت مسعود یعنی روز چهارشنبه بیست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن مظهر عواطف سبجانی را مکتب نشین دانش ساختند و جشنهای دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سود خوان رموز انفس و آفاقی به نقوه دودمان فضل و کمال صدر نشین مسند افاض و افضال مولا میرکلان هسروی که سلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تقویض یافت و قطب الدین محمد خان آنکه بخدمت اتالیقی این برگزیده دین و دولت خلعت و امتیاز پوشید و چون او بحراست سرحد نامسزد شد میرزا خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته عزافتخار بخشیدند.

تفویض منصب ده هزاری ذات و سوار به شاهزاده نامدار: در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار ارزانی فرمودند و به زبان گوهر آموذگداشت که نظر روفور رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و بردباری تمامی جنود سماوی اعظم به آن نونهال دولت وابستگی دارد.

عقد فرمودن صبیبه راجه به گوانداس زمیندار انبیر بحضرت جهانگیر: چون عمر همایون به پانزده سالگی رسید صبیبه قدسیه راجه به گوانداس را که از اعظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راحهای نامدار بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت به جهت آن حضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص و عام را آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند، و به تاریخ پنجم اسفند هر ماه الهی سال نهصد و نود و دوهجری که مخزن انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم اقبال توأم منزل راجه را باید آسمانی بخشیدند و آن بانوی حجله غفت و عصمت را بگوهر یکنایسی خلافت و سلطنت عقد ازدواج نجسته امراج بسته به دولترای جاوید آوردند و راجه لوزم نیاز و پیشکش تقدیم رسانیده طوی در خورین نسبت که افتخار اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و بجمیع شاهزاده های عالیقدر و هر یکی از حضرت عالیات ضیافتهای لایق فرستاد و متصداران واحدیان و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده خلعتها داد و بایسن سعادت افتخار جاوید اندوخت.

عقد فرمودن شاهزاده نامدار را با صبیبه راجه اودیسنکه ولد مالدیو راجه مازوان: و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را به دختر راجه اودیسنکه که به اصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجه های هند ممتاز بود نامزد ساختند.

مصرع

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت به منزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت مناج بستند و بر روی روزگار در عشرت کامرانی گشادند و راجه اودیسنکه پسر راجه مالدیو است که از راجه های معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکراو به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه راناسانکا که با حضرت فردوس مکانی انارالله برهنه مضاف داده در دوت وحشمت عدیل و نظیر را و مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملك و کثرت لشکراو مالدیو فرونی داشت چنانچه مکر سرداران لشکراو را راناسانکا مبارزتها اتفاق افتاده و هزار آثار غله و تسلط از آن جانب روی نمود.

ولادت سلطان النسا بیگم و سلطان خسرو از صبیبه راجه بهگوانداس:

همدرین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیبه قدسیه بعرضه وجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشت. و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنج هجری هم از دختر راجه بهگوانداس پسری تولد شد حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام کردند.

ولادت سلطان پرویز از دختر خواجه حسن عم زین خان:

سه نهصد و نود و هفت هجری در مشکوی اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زین خان فرزندی دیگر بر بساط وجود قدم نهاد سلطان پرویز نام گذاشتند.

ولادت بهار بانو بیگم از صبیبه راجه کیسوداس:

در بیست سیوم شهریور سال ۹۹۸ از دختر راجه کیسوداس راتهور صبیبه بوجود آمد بهاریانو بیگم نام کردند.

ولادت پادشاهزاده خرم حضرت شاه جهان از صبیبه راجه اودیسنکه

راتهور: سلخ شهر ربیع الاول سنه هزارهجری بعد از انقضای پنج ساعت دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بمبارك شنبه اشتها ریافته به طالع میزان به حساب اختر شناسان فرس، و سنبله به شمار منجمان هند در دار الخلافه لاهور اختربرج خلافت از بطن صبیبه قدسیه راجه اودیسنکه قدم بر او رنگ و وجود نهاد و تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارت است آن جمله درین ماه مبارك تولد حضرت خیر البشر صلوات الله وسلامه علیه اتفاق افتاد، و این موافقت از معادلت اقبال اسب و به استشارست الهی که بر سر هر هزار سال از عالم جهانیابی بوجود آید که به معاونت توفیق ازل رسوم مذموم یقی و جهالت از عرصه جهان سراندازد. چنانچه قبل ازین پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی از طبوع این کوکب اقبال خبر داده و از محرومی دریافت و خبری نیافت آنوقت رباعی بر صفحه روزگار یادگار گذاشته.

رباعی

گویند که هر هزار سال عالم آید به جهان اهل کمالی محرم

آمد زین پیش و ما نژاده ز عدم آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

روز سیوم ز ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی بدو نسر ای جهانگیری تشریف برده دیده را بجمال جهان افروز و روشنی افزودند و در آن محفل جشن عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و چون قدم میمنت لزوم سبب خرمی و نشاط جد بزرگو ر گردید به الهام غیبی بسلطان خرم موسوم فرمودند.

احوال عبدالله خان بهار فیر و زجنگ:

است به درگاه حضرت جهانگیری، آبای خواجه از سادات کبراند و جسد چهارم ایشان قدوة از باب وجد و حال امیرسید عاشق است که احوال ایشان در کتب حبیب السیر و رشحات مرقوم شده، و والده خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندیست که نجیب النساء بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در جباله نکاح داشت، خواجه در سال هزار و دو برادر خود خواجه یادگار و خواجه بر خوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش آشیانی دریافتند. آن حضرت فراخور حال هر يك منصب عنایت نموده نعمت صوبه دکن فرمودند و چون بشیر خواجه قرآنی داشتند حکم شد که در خدمت پادشاهی رقیق او باشد، و این را برادران به دکن رسیده هر جا کاری و تدریجی پیش آمد مراسم مردانگی و جانشیاری به تقدیم رسانیدند؛ و جوهر خود را دلشین همگان ساختند. و چون بارهمت باید پرواز و اندیشه رقیق مرآت، دور و در ز بود متوجه آستان جهانگیری شده در سه هزار و سه ده خدمت پیوستند، و رفته رفته به جوهر شاسی و قدردانی آن حضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند. چون در سال هزار و هفت هجری از غرایض دواخواهان به وضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بی نهضت جهانگشای حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست به تاریخ ششم مهر که مختار اجم شاسان وقت بود بنفس بنفس بدان صوب توجه فرمودند.

درخواست فرمودن حضرت شاهی را به مهم را نافع راجه مانسنگه و غیره

امیر: صوبه احمر اتمنا و ترکا به قبول حضرت جهانگیری مقرر فرموده راجه مانسنگه و شاه قلیخان محرم و بسیاری از امیرا در ملازمت آن حضرت تعیین نموده در همین ساعت مسعود به برگند بیخ فساد را شرف رخصت رسانی داشتند و غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دور دست بهت می فرماید هم مسند خلافت از شاهزاده و لیعهد حالی باشد و هم حدود متعلقه را با پی سپر عسا کر کیون شکوه گردد و اگر چه راجه مانسنگه به خدمت حضرت جهانگیری دستوری یافت ما بدالتماس و بنگاله بدستور سابق به قبول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که حدود در ملازمت حضرت شاهی باشد و فرزندان و گماشتگان او سر براهی و پاسبانی بنگاله نماید. و جنگ سنگه پسر کلان خود را به نگاهبانی آن ملک دستوری داد و در همین نزدیکی جنگ سنگه را سفر ناگزیر پیش آمد و راجه پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخته ساخته به سرکردگی بنگال فرستاد. و چون خطه جمیر مخیم سرادقات گردید افواج بحر امواج و سپاه نصرت پنده به استقبال

رانا دستوری یافتند، و بعد از یکچندی خود نیز سیرکان و شکار افکنان تا اودپور نهضت فرمودند، و آن آشفته رای بیراهه رو از کوهستان پرآمده چند جا را ناخت و چون مبارزان لشکر فیروزی اثر از پی او شتافتند باز سراسیمه خود را به شعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او لکد کوب عساکر اقبال گردید، و بسیاری از کفار شقاوت آثار در آن عرصه کارزار پر خالک هلاک افتادند، وزن و فرزند آنها به اسیری رفت، درینوقت خبر شورش بنگالا و شکست مهاسنگه به عرض رسید.

فوت والده سلطان پرویز: در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم علوی شتافت و پردگیان حریم خلافت را به غم انداخت.

چون خوشامدگویان واقعه طلب گاه و بیگاه چنان وامی نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغولند و یکایک آن ملک رانا گشوده برگشتن از عزیمت پادشاهانه دور است اگر درین وقت حضرت برگردند و برگزینات آن روی آب اکبر آباد را که به معموری و سیر حاصلی اشتها دارد بگیرند از محل رشد و شمایل عزت دور نخواهد بو و نیز فرو نشستن غبار شورش که پنازگی در بنگالا ارتفاع یافته بود بی راجه مانسنگه صورت نمی پست راجه برگشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده شد ناگزیر مهم رانا به انجام نارسانیده به طرف اکبر آباد برگردیدند. قلیچ خان که حراست آن قلعه آسمان سای بدو مفوض بود از صدق اخلاص و فزونی عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت، و بعضی بنگاله طلبان شورش انگیز به اغراق و مبالغه عرض نمودند که اگر قلیچ خان را به دست آورند گرفتن قلعه کبر آباد که به دین و خزاین مالا مالست به سهولت میسر می گردد. چون فتنه مخالفت هنوز سربریالین مدارا داشت حضرت شاهی سخن ظاهرینان را به سمع قبول جان داده به خان مذکور دستوری فرمودند تا به قلعه در آمد و به نفس همایون از آب گذشته به جانب الله آباد متوجه گشتند.

مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی که در قلعه اکبر آباد بودند بر هویدج عزت نشسته روان شدند تا آن خلب الصدف خلافت دره لئاج سلطنت را ازین عزیمت مانع آیند و حصرت شاهی ازین معنی آگاهی یافته پیش از آنکه مریم مکانی برسند سواری کشتی اختیار نموده به سرعت تمام به جانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر به قلعه برگردیدند. به تاریخ غره صفر سنه هزار و نه نزول رباب ظفر آیات در قلعه اکبر آباد اتفاق افتاد. و اکثر جاها که آن روی آب اکبر آباد بود به دست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند. از آنجمله صوبه بهار را به شیخ خوبو مخاطب به قطب الدین خان کولکناش هایت نمودند و سرکار جونپور را به لاله بیگک مرحمت کردند، و سرکار کالی را به بیم

بهادر کرامت فرمودند، و نام بردگان را به محال متعلقه دستوری دادند و ازرای کهنوردیوان سی لك رویه خزانة كه از حاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بود گرفتند.

رسیدن محمد شریف از حضور اعلی و تصرف نمودن آن بیوفا در مزاج شاهزاده والا گهر: چون این وقایع مکرر و متوالی به عرض عرش آشیانی رسید از وسعت حوصله و قوت بردباری نهایت دلبستگی که به آن جانشین خلافت داشتند اصلاً از جا نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتگاران حضور بود و به خدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت با فرمان عطوفت نشان مشتمل بر نصایح گرانمایه و طلب حضور فرستادند. چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و لوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیده خواستند که روانه ملازمت شوند، لیکن بهر ملاحظه‌ای دور و دراز، این معنی را در توقف انداختند و شریف را نگاهداشته دستوری معاونت نداده او به چابلوسی و خوش آمد گویی در مزاج اقدس جا کرده در اندک مدتی وکیل السلطنة شد و حضرت عرش آشیانی فرو نشانیدن فتنه خیز را اهم دانسته دل از گشایش ملك دكن كه نزدیک بكار شده بود بر گرفتند، و به تاریخ پانزدهم اردیبهشت هزار و نه هجری کارسازی آن ملك را به مردانگی و کاردانی خانان سپه سالار و سزاوولی و جانبازی علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشته، به صوب دارالخلافه اکبر آباد عنان مراجعت گردانیدند و به تاریخ بیستم امرداد سال مذکور به آن مصر دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند، و درین ایام حضرت شاهی خواجه عبدالله را به خطاب عند الله خان نمودر ساختند.

توجه حضرت شاهی از الله آباد به صوب اکبر آباد و برگشتن از راه جهت رفع فساد و فتنه: در شهر سنه هزار و ده هجری که رایت آسمان سای عرش آشیانی در دارالخلافه آگره بود حضرت جهانگیر یاسی هزار و ده سوار آماده پیکار و قیلان نامدار روانه دارالخلافه گشتند. اگر چه در ظاهر اراده دریافت حضور والد ماجد بازمی نمودند اما در باطن ندیشه دیگر که از لوازم سلطنت پژوهی و ملك جو بیست مرکز خطر خورشید ماضی بود چون خبر توجه موکب ظفر قرین به این آیین به عرض حضرت عرش آشیانی رسید مسرت و انبساطی که از رسیدن آن قره العین داشتند، به وحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امرای که سخنان نفاق آمیز از آن دره التاج سلطنت به سمع آن حضرت می رسانیدند و بسوا همه دراز فتاندند خصوصاً جعفر بیگ آصف خان که خدمت دیوانی داشت از بیم هزینه درایی و بیصرفه گویی نزدیک به آن رسید که قالب تهی کند. و چون موکب شاهی در قصبه اتاواکه در جاگیر خان مذکور بود نزول اجلال فرمودند لعلی گرانها مصحوب یکی از معتمدان خود به

رسم پیشکش فرستاد.

در این اثنا فرمان قضا جریان صدور یافت که آمدن آن عزیز بسا لشکر اتبوه و فیلان کوه شکوه خاطر مهر ناظر را به اندیشه دیگر دهنمونی می کند. آمدن پسر به خانه پدر به این شوکت و حشم رسمی نیست که از آن خلف الصلح به روی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجری او شد مردم را به محال جا گیر رخصت نموده، جریده به خدمت شتابد و اگر شائبه توهم باقیست و منشور مطمئن خاطر نیست عنان معاودت به الله آباد معطوف دارد، و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر آن فرزند ز دوده شود به ملازمت شتابد.

چون مثال واجب الامثال به حضرت شاهی رسید متحیر و اندیشه مند گشت و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قدم اخلاص رقم گردانیده به پایه سریر خلافت مسیر ارسال فرمودند. مضمون آنکه این فرزند با جهن جهان اشتیاق و آرزومندی احرام کعبه مقصود بسته می خواست درین زودی سعادت آست نبوس دریا بد در اتاوه فرمان رسید که قدم جرأت پیش نهاده به الله آباد معاودت نماید. عجب که اخلاص این نیازمند در باطن آن حضرت اثر نکرده و مثنی فتنه سرشت آن خدای مجازی را در حق این بنده حقیقی بد گمان ساختند، و روزی چند این مرید را از سعادت خدمت محروم ساختند امید که صدق باطن این نیازمند در مرآت خاطر غیب ناظر پرتو افکند.

معاودت حضرت شاهی از اتاوه به جانب الله آباد : آنگاه روزی چند در اتاوه توقف نموده کوس معاودت به صوب الله آباد بلند آوازه ساختند. مقارن آن فرمان شد که صوبه بنگاله و اودیسه به حاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم. کسان خود را فرستاده متصرف گردد. حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدان صوب ندیده عذر های دلپذیر معروض داشتند. چون به بلله الله آباد نزول سعادت ارزانی فرموده آنچه از لوازم سلطنت و مخصوص فرمان روایان والا شکوهست به روی کار آمد و ملازمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتند.

ذکر قتل شیخ ابوالفضل : از وقایع این ایام کشته شدن علامی شیخ ابوالفضل است. اگرچه او از شیخزاده های هندوستان بود لیکن در خرد خرده دان و طبیعت دقیقه سنج نشاء یونانی دوسر داشت و در تهذیب اخلاق و آداب ذاتی خدمت ملوک قصب السبق از اقران ربوده بود. بالجملة چون آیاس ناسازگاری حضرت شاهی بر روی روز افتاد و همگی ملزمان بارگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت ندیشی به جانب آن سر بر

آرای سلطنت گراییدند، از آنجا که آن حضرت شیخ را با خود یکرنگ و بسا حضرت شاهی يك رو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که شکر و حشم را بسا پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد.

چون خبر طلب او به عرص شاهی رسید یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آن حضرت رسد بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و نا قدم او در میان کار باشد رفتن ما به درگاه حضرت شاهنشاهی صورت نخواهد بست، و درین صورت علاج راقعه پیش از وقوع باید کرد. به این اندیشه صائب راجه نرسنگدیو را که به جمعیت و مردانگی در اقران خود امتیاز داشت، و وطن او بر سر راه بود به استیصال شیخ گماشتند و او دل به این کار بسته، در کمین فرصت نشست. و چون شیخ به سرای پسر که در ده گروهی گوالیا واقع است رسید، راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده شیخ را با پندی از خدمتگاران که همراه داشت گرد گرفت، و شیخ ننگ گریختن را اگر چه ممکن بود بر خود نپسندید و تن به مردن داده، به قتل رسید. و راجه سراورا به الله آباد فرستاد. اگر چه از کشتن شیخ خاطر اقدسی مظاهر عرش آشیانی به آزدگی فراوان و تفرقه بیکران در افتاد، اما ازین کار نامه دلیری و مردانگی حضرت شاهی به ملاحظه درآمد عزیمت آستانبوسی درگاه پدر بزرگوار نمودند، و رفته رفته آن کذورتها به صفا مبدل گشت. چنانچه بحای خود رفته کلک و قایع نگار خواهد شد.

فرستادن سلطان سلیمه بیگم را جهت استمالت و دلجوئی و آوردن

حضرت شاهی را از الله آباد: چون آن والا گهر اکیلل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بنایت محجوب شدند، حضرت عرش آشیانی مهمل مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستاده تا به نوازشهای پادشاهانه دلجوئی نموده، و از حجاب بر آورده، به ملازمت بیاوند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب خاصه عنایت فرمودند و مصحوب بیگم ارسال داشتند. و چون بیگم به دو منزلی از الله آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال بر آمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند، و سجدهات مراحل بیکران حضرت عرش آشیانی به تقدیم رسانیده، به نجل تمام در خدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند. و مهد عیا آن مسرت القلب را بنوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته، رنگ توهبات از مرآت خاطر زدودند، و حضرت شاهی در مراقت والده مقله متوجه درگاه عرش اشتباه گشته چون به حوالی دارالخلافت اکبر آباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواججه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند. مضمون آنکه چون آن خداوند حقیقی و مجازی رقم

عفو بردامس تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات این فدوی گردد و حکم شود که منحمان حضور اختیار ساعت سجود نماید.

بعد از رسیدن این عربضه حضرت عرش آشیانی به دولتحانه والدۀ ماجده خود شتافته التماس شاهی را به عرض آن عفت مأب رسانیدند، و پس از آنکه خواهش ایشان درجۀ قبول یافت، فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر نوید استقبال مریم مکانی به فرزند اقبالمند نوشته این رباعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان است بر آن منشور سعادت قلمی نمودند.

رباعی

ای جسته زما سرسم عادت ساعت ادراك وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت ساعت چه کنی بهاه ساعت
و این نوارشامه را به جواب عرضی به خواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معاودت فرمودند. بعد از ورود این فرمان رأفت عنوان، حضرت شاهی بسرعت هرچه تمامتر به نواحی دارالخلافه رسیدند و حضرت مریم مکانی يك منزل پیش رفته آن گوهر اکلیل سلطنت را به منزل خود آوردند و در دولت سرای ایشان قرآن المسعدین اتفاق افتاد.

ملازمت حضرت شاهی: حضرت شاهی فرق نیاز به پای آسمان سای قبلۀ حقیقی گذاشته تارك دولت برافروختند، و حضرت عرش آشیانی دیده اشتیاق به جمال جهان آری فرزند اقبالمند خود نورانی نموده، ایشان را به دولتحانه آورده و به حکم اشرف نقاره شادمانی نواخته، آوازه نشاط انبساط را به گوش دور و نزدیک رسانیدند. و حضرت شاهی دوازده هزار مهر به صیغۀ نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر قیل و نر و ماده به رسم پیشکش گذرانیدند. از آن جمله سیصد و پنجاه و چهار فیل پذیرایی یافت، تنمه را به ایشان بخشیدند. و بعد از دو روز پون نام فلی نمی از غایم فتح دکن که در فیلان خاصه به سبکپایی و خوش فعلی بی همتا بود به ایشان مرحمت شد، و دستار مبارک از فرق مقدس برداشته بر سر اشرف شاهی گذاشتند و نوید جانشینی را به گوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند. چون حضرت عرش آشیانی در هنگام توجه رایات عالیات به صوب دکن حضرت شاهی را بر سر دانا مقهور رخصت فرموده بوده و به سبب امری که رقمزدۀ كلك وقایع نویس شد آن حضرت مهم مذکور به انصرام رسانیده به الله آباد شتافتند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را با جمعی امرا بر سر رانا: درین ولا رأی صواب نمای عرش آشیانی چنان تقاضا فرمودند که چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قره‌العین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم در جشن سهره آن گوهر اکلیل سلطنت به موجب حکم پدر بزرگوار رایاب نصرت سمات بدان صوب برافراشتند و جمعی از امر که اسامی آنها نوشته می‌شود به نوازش خسروانه سر قراز گشتند و در خدمت آن دره‌التاج سلطنت دستوری یافتند. چگنانته رای، رایسنگه، مادهوسنگه، رای درگا، رای بهوج، هاشم خان، قراپیکخان، افتخاریبگ، راجه پکرماجیت، سگ سنگه، دولت، پسران راجه موته، خواجه حصاری، راجه سالیان، لشکری پسر میرزا یوسفخان، شاه قلیخان، برادر آصف خان، شاه بیک کولانی.

چون فتح پور محیم سراق اقبال گشت، روزی چند در آن دارالسعادت به جهت سامان ضروریات توقف افتاد و خزانه و لشکری که به آن کاردشوار گذار وفا کند التماس نمودند، و ارباب دخل در انجام آن ایستادگیهای بیجا ظاهر ساختند. ناگزیر حضرت شاهی عرض داشت نمودند که این مرید حکم آن حضرت را نمونه حکم الهی دانسته به شوق هر چه تمامتر دل برین خدمت نهاده؛ لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیرد نمی‌نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است. مکرر معلوم آن حضرت شده باشد که رانا از کوهستان بر نمی‌آید و هر روز به محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی‌پردازد. تدبیر کار منحصراً در نیست که افواج نصرت امواج ازهر سو درآمده کوهستان را قمرغه وار در میان گیرند، و نیز فوجی آنقدر باید که هرگاه به آن مقهور دوچار شود از عهده آن تواند برآید. اگر دولخواهان به روش دیگر صلاح دیده‌اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال‌اند، حکم شود که این نیازمند حین سعادت را به سجود اخلاص روشن ساخته به محال جا گیر خود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردد.

بعد از آنکه عرض داشت حضرت شاهی به مسمع عز و جلال رسید بحیب‌النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده بیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم به جهت قرانی که درین نزدیک واقع می‌شود تجویز ملاقات نمی‌نماید باید که به خجستگی متوجه الله آباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریا بد.

مراجعت حضرت شاهی از فتح پور به الله آباد: حضرت شاهی به ورود

منشور لامع النور از فتح پور کوچیده نزدیک متهر از آب حون عبور نموده روانه آله آباد شدند. مقارن بن حال حضرت عرش آشیانی يك پوستین روباه سیاه و يك پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص به آن حضرت فرستادند، و آن مسرت القلب الصدد سلطنت عرضداشتی مشتمل بر سپاس این مرحمت نوشته این بیت را در آنجا مرقوم ساخته.

بیت

گر بر تن من زبان شود هر مویی يك شكر تو از هراذ نتوانم كرد

و به روپ خواص سپرده اورا رخصت معاودت اودانی داشتند.

فوت والده خسرو: چون روزی چند در الله آباد به شادکامی گذرانیدند قضا را والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت. تفصیل این احوال آنکه درین ولا پیوستی در دماغ آن عفت سرشت به هم رسیده سودا بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراهه روی در ملازمت عرش آشیانی همواره به شکوه حضرت شاهی پردخت این غم نیز یاری آن گشت. در روزی که آن حضرت به شکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر به بالین فا گذشت و چون سرآمد پردکیان حرم سرای سلطنت بوده انس والقت تمام به او داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه بی نهایت ملول و اندوهگین شد و بر دل مهر نزل این مصیبت سخت گران آمد. حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتهگی خاطر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و عمگساری فرستاده تسلی خاطر عاظر شدند.

رفتن عبدالله خان به درگاه عرش آشیانی: از سوانح این ایام رفتن عبدالله حسان است به درگاه حضرت عرش آشیانی. چون شریف حسان وکیل السلطنه شد صحبت عبدالله خان با او درنگرفت و او پیوسته در خدمت شاهی شکوه ایشان می کرد. ناگزیر به رفاقت خواجه یادگار روی امید به درگاه پادشاه جم جاه آورد و آن حضرت جواهر اصالت و شجاعت از سیمای خان مذکور دریافته و شایسته تربیت دانسته به منصب هزار و پانصدی و خطاب صفدرخانی امتیاز بخشیدند، و خواجه یادگار را نیز به منصب عزت برافراختند. در هنگامی که موکب شاهی از فتح پور متوجه الله آباد گشت، اگرچه حضرت عرش آشیانی رخصت يك گونه ارزانی داشته بودند لیکن از مصمیم دل به جدایی آن قره العین راضی نبودند بلکه ازین دوریها نهایت آزردهگی داشتند و جمعی از فتنه جوینان واقعه طلب که هر روز مقدمه ای ترتیب داده، وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر می گشتند، درین ایام از دوام یاده گساری آن حضرت به لباس دلسوزی شکایت می کردند، و از مؤسداات خواهش

اهل غرض آن شد که یکی از واقعه نویسان شاهی به خانزادی که در سلك خواص منسك بود نسبت تعشق به هم رسانید و آن بسی ادب شیفته خدمتگذار دیگر شد، و هر سه به اتفاق گریختند و خواستند که خود را به دکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند. چون حقیقت حال به مامع حلال رسید فی القور جمعی از سواران چالاک به جهت گرفتن آنها تعیین شدند. اتفاقاً هر سه را به دست آورده در وقتی که آتش قهرشاهی در اشتعال بسود به حضور عالی رساندند. بموجب حکم واقعه نویس رادر حضور پوست کنده يك خدمتگذار را خواجه سرای کردند و دیگری را چوبکاری نمودند. ازین سیاست رعب و هراسی عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قصه را ارباب غرض به صدآب و تاب به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند، و خاطر مهرمظاهر آن حضرت سخت بر آشفته، و بر زبان الهام بیان گذشت که ما تا امروز چهایی را به شمشیر تسخیر فرموده ایم، حکم کردن پوست گوسفندی در حضور خود نکرده ایم. فرزندان من عجب قسی القلب اند که آدمی را در پیش خود پوست می کنند. همین هرزه درایان فتنه انگیر به عرض رسانیدند که شراب را به افیون مزوج فرموده زیاده از آنچه طبیعت برداشت تواند کرد نوش جان می فرمایند و در هنگام طغیان کیف و استیلا نشاء آن شورش مزاج به هم می رسد و احکام ندامت انجام نمی زند، و در آن وقت هیچکس رایارای چون و چرانیست. اکثری خود را به گوشه کشیده مخفی می سازد و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش کلیم و صورت دیوار دارند. چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرط به آن درة التاج سلطنت داشتند رأی صواب نمای چنان تقاضا فرمود که به الله آباد خود تشریف برده و جگر گوشه را همراه گرفته به دالخلافة بیارند، و به این اندیشه شب دوشنبه پانزدهم شهریور سنه هزار و دوازده هجری را یات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و بر کشتی نشسته متوجه پیشخانه که در سه کروهی شهر برب آب چون ترتیب پذیرفته بود شد. قضارا در اثنای راه کشتی بر زمین نشست هر چند ملاحان دست و پا زدند در آن نیم شب توانستند کشتی را به آب انداخت و ناگزیر تا سفیده صبح در میان دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع آفتاب اسرای عظام کشتیهای خسود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند، و نزد رموز خوانان انفس و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشارتی بود بر مسخ این عزیمت؛ لیکن شکوه آن حضرت زبان ما را بکم بسته بودند. بالجمله آنجا ز پیشخانه اقبال نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید، و مقارن این خیر بیماری حضرت مریم مکانی رسید. چون ایشان به این یورش راضی نبودند عرش آشیانی حبل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز به سبب افزونی بارش هیچکس از خیمه نتوانست

بيرون برود غيرار دولخانه خاص و پيشخانه چندی از بندهای نزيك ديگر چادری به نظر در نمی آمد و شب چهارشنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگر گون، واطبا قطع امید نموده اند از معالجه باز کشیده اند.

واقعہ حضرت مریم مکانی والدہ حضرت عرش آشیانی: آن حضرت به امید آنکه دیدار واپسین در یابد، عنان معاودت معطوف داشتند و به عبادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسی پریشان یافتند و هر چند خواستند اندر ذی و سخی از آن عفت سرشت واکشند زبان یارای گویایی نداشت. ناگزیر به قضای الهی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند، و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده آن مسند آرای بارگاه عصمت روانه کدورت کدکده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوت سرای نزهت گشت و ازین سانحه جهانی شورید و روزگاری به سوگواری درآمد و حضرت عرش آشیانی موی سروریش و بیروت را سترده لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امر و منصلداران واحدی و شاگرد پیشه به موافقت آن حضرت رخت مصیبت اختیار نموده، و پادشاه جسم جاه نعل را بردوش گرفته قدمی چند ره پیمودند، و بعد از آن امرا به نوبت برداشتند، و تابوت را به دهلی روانه ساختند، و با دل زار و دیده خوبار به دولخانه معاودت فرمودند. و روز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده و جمیع بندگان را از آن لباس برآورده هر یکی را در خور پایه خلعت عنایت فرمودند، و جسد گرامی در عرض پانزده بهر به دهلی رسید و در مراد فیض الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون گردید، و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی به صوب الله آباد و فسخ عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت مآب بقدری سرای جاودانی، به حضرت شاهی رسید بی تحاشی و تأمل شریف خان را به حکومت بهار دستوری فرمودند و روایات نصرت آیات به ملازمت پدر بزرگوار افراشته متوجه دارالحلافه اکر آباد شدند تا غار کدورتی که بر مرآت خاطر حقیقت ناظر نشسته بود زده شود، و درین مصیبت با والد ماجد شریک باشند و حضرت عرش آشیانی نویسد حضور و افراسرور آن مسرت القلب را غم زدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور به ادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند. و بعد از آنکه رسوم توره و آداب به جا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبالند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند، و بندهای اخلاص آیین به عیش و شادی قرین، و منافقان واقع طلب خجلت زده، اندوه و غمگین گشتند. جهان را رونق دیگر پدید آمد. روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت،

فته‌ای که چشم گشوده منتظر فرصت می‌بود به گران خواب غفلت افتاد، نفاذه شادی بلند آوازه شد. حضرت شاهی دو صدعدد مهر صد تولکسی و چهار مهر پنجاه تولکسی و یک مهر و بیست و پنج تولکسی و یک مهر بیست تولکسی و سه مهر و پنج تولکسی بصیغه نذر، و یک قطعه الماس که یک لکه رویه بها داشت و چهار زنجیر فیل به رسم پیشکش گذرانیدند.

بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی از پرگاه خاص وعام برخاسته متوجه حرم سرای خلافت شدند، و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت شاهی قدری گرانی داشت، باطن شکایت آگین و چیرهای کهن را برون فرستاد و زبان معجز بیان بگو یابی در آمد. بعد از آنکه سخنی چند عتاب آمیز گذارش یافت فرمودند که بر ما چنان ظاهر می‌شود که از افراط باده پیمای دماغ شما خلل پذیرفته بهتر آنست که روزی چند در دولخانه ما بسر برند تا تدبیرات به کار برده، به اصلاح مزاج شب پردازیم و ایشان را در عبادتخانه نشانده بعضی از خدمتگاران معتمد را به طریق دیدبانی گماشتند، و هر روز والده، و همشیره، نزد ایشان آمده دلدهی و خاطر جوایی می‌نمودند تا ده روز در آن سعادت‌نکده به سر بردند؛ و چون معلوم شد که از باده گساری و آشفته دماغی ایشان آنچه به عرض رسیده و قوعی نداشت دستوری شد که به دولخانه خویش تشریف برند و چندی از ملازمان ایشان که از غضب حضرت عرش آشیانی بیم و هراس به خاطر راه داده به گوشه‌ها خزیده بودند باز آمده، سرگرم خدمت گردیدند، و حضرت شاهی هر روز به کورنش والد بزرگوار خود استعما د یافته مشمول انواع مراحم می‌گشتند.

خواب شیخ حسین جامی: درین ایام مکتوبهای شاهزاده خیر نجابی شیخ حسین جامی که در سلسله علیه خواجه‌های بزرگوار بگذاردش جان و تن و آوزش با نفس هزار فن بی‌همتا بود به حضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سره‌العزیز را در خواب دیدم که فرمودند که درین زودی سلطان سلیم بر اورنگ فرماندهی برآمده روزگار را به داد و دهش آباد گرداند غمزدگان عالم را به بخشش و بخشایش شاد سازد.

جنگ فیل شاهی با فیل خسرو در حضور حضرت شاهنشاهی: و از غرایب حکایتها که در آن روزها روداده آنکه حضرت شاهی گران بار نام فیل داشتند که در جنگ فیل بی‌همتا بود و فیل که در برابر صدمات او پا استوار کند در فیلخانه پادشاهی نشان نمی‌دادند؛ و همچنین خسرو اروپ نام فیل داشت که او نیز در حک

فیل سر آمد بود. حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران سنگ را با هم در جنگ در اندازند. ورنه متهم نام قبلی را از حقه خاصه به کومک مقرر نمودند که هر گاه یکی از آنها بردیگری غالب آید و فیلبان از نگاهداشت آن بدارماند، فیل مذکور از کمین برآمده کومک کند، و این فیل را به اصطلاح فیلبانان طباچه می نامند؛ و این از تصرفات حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلبان سرکش به خاطر آوردند. و چرخسی دلسوه لنگرو اوچیری نیز از اختراعات آن حضرت است. بلجمله حضرت شاهی و خسرو الشماس نمودند که براسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند و حضرت عرش آشیانی در چهره که نشسته، شاهزاده خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند.

بیب

دو کوهی آهنین از بی بی جنبید زمین گفتی زسرت پای جنبید
بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاهر ساخت؛ و حریف خود را عاجز و زبون کرد. درین وقت بموجب قرارداد فیل رن متهم نام را به کومک آوردند، و جمعی از بندهای حضرت شاهی فیلبان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند به جاب فیلبان انداختند و او بی محابا به موجب حکم فیل را پیشتر رانده رویو کرد. اتفاقاً سنگی بر شقیقه فیلبان رسید و قهره ی چند بر روی سینه او چکید. خسرو باجمعی از هرزه درایان به خدمت آن حضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلبان را به مبالغه معروض داشت و تذکی را بسیار و نمود. حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوحش گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه با ما می فرمایند که در حقیقت این فیل هم از شما است. سبب عنف و بی اعتدالی چیست؟ شاهزاده خرم نزد جد بزرگوار شتافته به لطف بیان و حسن اداگذاری این پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند که ما را ازین مدمات اطلاعی نیست و اصلاً به زدن فیل و فیلبان راضی نبوده ایم و نفرموده ایم. آن حضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده به آتشباری و دیگر تدبیرات فیلبان را از هم جدا سازیم. حضرت شاهی بشگفته پیشانی اجازت دادند. آن حضرت حکم به گذاشتن و سردادن چرخسی و بان فرموده هر چند تدبیرات به کاربردند اثری بر آن مترتب نگشت تا آنکه فیل رن متهم هم ربون شده روبه هزیمت نهاد و هر دو به آب درآمدند، و فیل گران بادیرو پیچیده بود و دست باز نمی داشت. ناگاه کشتی کلان در میان حایسل شد و گرانار از شدت باز ماسد.

شاهزاده خرم به خدمت جلد بزرگوار شتافته مراتب ادب را پاس داشته عرض کرد که شاه بهائی به این حرارت و گستاخی رضا نداده اند و به دانستگی ایشان واقع نشده. دراصل سخن را بتفاوت عرض کرده اند.

ذکر واقعه هایلله حضرت عرش آشیانی ازین منزل یزینت سرای جاودانی: در همان ایام واقعه هائله حضرت عرش آشیانی رویداد. آن حضرت را در مدت پنجاه و یک سال سلطنت هرگز نسیم نا کامی بر طرّه اعلام دولتش نوزیده و هیچگونه پای یکران قبالتش به سنگ در نیامده به هر جانب که عزیمت می نمودندی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودی و به هر طرف که قصد فرمودی بخت مانند تخت سرد پای عرش فرسایش داشتی. آسمان به کام او گردش گزین بود و زمین عیرام او در تمکین تا آنکه روزگار به کار خود پرداخته و آن بادشاه جم جاه را از تحت فرمانروائی بر تخته نا کامی کشید اجمال این حادثه آن که روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه هزار و چهارده هجری مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد امتداد یافته منجر به اسهال گشته، شاهزاده خرم از کمال سعادت مندی متکفل خدمت بیماری گردید. حکیم علی که سر آمد طبای وقت بود متصدی علاج شد و چون قصبه نا گزیر رسیده بود هر چند به معالجه و مداوا پرداخت و تدبیرات بکار برد اثری بسر آن مترتب نگشت و روی بهمود در آینه حال مرئی نشد. و چون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه و داماد خان اعظم بود و درین دولت خصوصا درینوقت حل عقد امور سلطنت به این دو کس تعلق داشت به خاطر حق نا شناس قرار دادند که با وجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را به سلطنت برداشته به ترقیب اسباب فتنه و فساد پردازند، و آن حضرت ز غلر معاندان و قوف یافته بنا بر حزم و احتیاط که از شرایط جهاندار است در چنین وقتی خود را از سعادت خدمت پندر عالی قلم محروم داشته ترک آمد و ردت به درون قلعه فرمودند.

اقامت فرمودن شاهزاده خرم جهت بیماری عرش آشیانی در قلعه اکبر آباد بافراط جانفشانی: شاهزاده خرم بادل فسوی و عزم در دست دشمنان و بداندیشان پای همت فشرده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست ندادند. اگر چه مکرر والده ماجده به آن قره العین پیغام فرستادند که درین آشوبگاه بی تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وار قدم همت بر جا داشته ترک عزیمت نفرمودند تا آنکه به فرموده پندر نامور و مادر بلند اختر، آن سریر آرای سلطنت نزد آن حضرت شتافت و هر چند در برون شاهزاده مبالغه نمود به رفتن راضی نشدند. در جواب معروض داشتند که

تاریخ حیات جدر بر گوارم به مشام می رسد امکان جدایی در تصور نمی گنجد. و از آنجا که حافظ حقیقی در همه حال حامی و حامس آن عزیز دین و دولت بود در آن طوفان حوادث از آسیب عین الکمال چنانچه باید حراست نمود.

ولادت شاهزاده شهریار و جهاندار: درین ایام از کنیزان حضرت شاهی دوسر متولد شدند و به جهاندار شاه و شهریار موسوم گشتند. و چون قضای قادر قدیر و حکم خیر بر آن رفته بود که انجام کار حق به مرکز قرار گیرد و جهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملک روشنائی پذیرد، این طایفه حق شناس از اراده باطل ندامت گزیده شرمنده و سرافکنده به خدمت حضرت شاهی شتافتند و آن حضرت روز دیگر به ملازمت حضرت عرش آشیانی تشریف برده در حالت نزاع به دولت دیدار سعادت اندوختند و بر حسن استقامت شاهزاده خرم تحسین و آفرین فرموده آن سرو جویبار خلافت راهمراه خود به دولخانه آوردند. و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الاخر سنه هزار و چهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت ازین سرای فانی به نریت آباد جاودانی شتافت و روز دیگر به لوازم تجهیز و تکمین پرداخته در باغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند. ولادت گرمی در نهصد و چهل و نه رویداد و جلوس در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاد و آن حضرت را سه پسر و الاکهر و سه صبیة قدسیه یودند؛ نخستین شاهنشاه عادل با دل نورالدین محمد جهانگیر سریر آرای خلافت شد، دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هفتم مطابق سال چهل و چهارم اکبر پادشاهی به امان شراب در ولایت دکن در گذشت، سوم سلطان دانیال که در سنه هزار و سیزدهم هجری مطابق سال چهل و هشتم اکبر شاهی او نیز به افراط شراب خواری و باده گساری در ملک دکن وفات یافت. و اسامی صبیها اینست: شاهزاده خانم، شکرالنسایم، آرام بانویبگم. بعد ازین آنچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تألیفی است که حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه جمع و تحریر آن گشته اند و از آنجا تمة اخبار را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت که کلهم بیست و یک سال و هشت ماه و بیست روز بوده، ناشطری از اوایل احوال صاحبقران شاه جهان پادشاه که بعد از استماع واقعة والد نامدار از قعه خیر دکن به جانب دارالخلافه اکبر آباد متوجه گشته تا بر تخت سلطنت و فرمانروایی جلوس فرموده اند، راقم سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب چنانچه در دیباچه ایما به آن رفته الحاق نموده، و اراده و خواهش دارد که اگر اجل امان و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری نموده مجملی از احوال آن پادشاه فریدون فرجم جواه که رب النوع سلسله سلاطین تیموریه هندوستان بوده، من اولی الی آخره به سلیک تحریر کشیده در ذیل

این نسخه مندرج سازد و تشنه لبان جویای اخبار را به شادابی اظهار حقیقت سیراب گرداند و مفتی الاعانت والتوفیق.

دنباله وقایع سال نوزدهم از جلوس مبارک

چون شاهجهان به پردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدل گردید. عبدالله خان به پای حصار رسیده، محاصره نمود. چون کار بیصعوت و دشواری کشید و از هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید، ناگزیر از قلعه برآمده عبدلله خان را دید. خاطر از قلعہ جمع ساخته او را در نظر شاه جهان در آورد.

بعد از تسخیر پردوان متوجه اکبر نگر شدند. ابراهیم خان اول راده نمود که قلعه اکبر نگر را استحکام داده، بشریط تحصن و قلعه داری پردازد. چون حصار اکبر نگر وسیع بود و آن قدر جمعیت که محافظت آن تواند نمود نداشت، در مقبرهٔ پسر که حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت. درین وقت جمعی از امرای که در اطراف بودند به او پیوستند. سپاه شاه جهان به محاصرهٔ حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبر نگر فرود آمدند از درون و بیرون ناپره حرب مشتمل گردید. درینوقت احمد بیگ خان رسیده تلافی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد.

چون اهل و اعیال اکثری آن طرف آب بود عبدالله خان دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد. ابراهیم خان به استماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته، آن طرف شتافت و مردم معتبر را به حراست و محافظت قلعه بازداشت، و سفاین جنگی را که به اصطلاح هندو به می گویند، پیش از خود بدان سمت فرستاد تا همراه آن فوج گرفته، نگذارند که از آب عبور نمایند. اتفاق پیش از رسیدن نواره، دریاخان از دریا گذشته بود. ابراهیم خان حمد بیگ خان را به جنگ او روان کرد و کنار دریا بین العسکرین جنگ اتفاق افتاد. جمعی کثیر از طرفین به قتل رسیدند. احمد بیگ خان عطف نموده به ابراهیم خان پیوست، و از تسلط و غلبهٔ عظیم آگاه ساخت. ابراهیم خان کس به طلب بعضی مردم کار آمدنی به قلعه فرستاد که وقت کومک است، گروهی از جوانان خود را به ابراهیم خان رساندند، دریاخان آگهی و اطلاع یافته، چند گروه پست تر و عقب تر حرکت کرد. چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاه جهان از دریای گنگ میسر نمی گشت.

درین اثنا تنلیه رجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجی همراه من تعیین کنند، در طرف بالای آب قریب به حدود متعلقهٔ خود چند منزل کشتی را به دست

آورده افواج را از آب بگذرانم. شاه جهان عبدالله خان را با هزارو پانصد سوار نام زد کرد تا از گذری که او رهنمایی کند عبور نموده بر سر اردوی ابراهیم خان تاخت برد، و او با فوج به رهبری تشیه و جه به سرعت باد از آب گذشته بدریا خان پیوندد.

چون این خبر به ابراهیم خان رسید سراسیمه به عزم رزم شتافت، نورالله نام سید زاده را که از مصیداران تجویزی او بود با هزار سوار هر ولی قرار داد. حمد بیگ خان را با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در قول ایستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و عبدالله خان بر فوج هراول تاخته نورالله را منهزم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست و او مردانه ایستاده زخمهای منکر برداشت. ابراهیم خان از مشاهده این حال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر سر فوج ابراهیم خان حمله آورد. رفیقان او عدل ثبات از دست داده طریق هزیمت سپردند و سر رشته انظام افواج از هم گسیخت، و ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت بر جاداشت. هر چند مردم جلو او را گرفته خواستند که از آن معرکه بل مهلکه بر آرند راضی نشده، گفت که مقتضی همت و مردانگی این کار نیست. چه دولت بهتر ازین که در خدمت پادشاهی جان نثار کنم. هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف محوم آورده به زخمهای کاری کارش تمام ساختند، و نظریک نامی از نوکران عبدالله مباشر قتل او گردید. بالجمله سر او را بریده پیش شاه جهان فرستاد، و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند ز مردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها از دست دادند.

درین وقت رومی خان نقی را که به پای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذره از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گریختگان خود را در دریای افکندند. و اگر کشتی به دست می آمد هجوم آورده غرق می گشتند و گروهی که گریختاری عیال سلسله پای آنها بود رفته تلاقی می شدند و میرک جلائر که از عهده های آن صوبه بود دستگیر شد، و از همراهان شاه جهان عابد خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام باره و حسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشتند.

چون احمد بیگ خان با جمعی از منصبداران آن صوبه از میدان نبرد برآمده به صوبه دهاکه که دارالملک بنگاله است، و اهل و عیال و اندوخته های ابراهیم خان نیز در آنجا بود حرکت نمود چون به دهاکه رسید احمد بیگ خان کام ناکام با دیگر مردم به ملازمت می رسد و مبلغ چهار لک روپیه نقد از اموال ابراهیم خان و پنج لک روپیه از اموال میرک جلائر و غیره منصرف گشتند و پانصد زنجیر قیل و چهارصد رأس اسب کونت که در آن ولایت بهم می رسد از ضمایم غنائم گشت، و اقشمه و امتعه وافر به قید ضبط در آمد و نواده و

توپخانه چندانکه در خورد پادشاهان ذی شوکت بود به دست افتاد.

سه لك رویه به عبدالله خان و دولك رویه به راجه بهیم و يك لك رویه به دریان خان و پنجاه هزار رویه به وزیر خان و پنجاه هزار رویه به شجاعت خان و پنجاه هزار رویه به محمد نقی و پنجاه هزار رویه به برم بیگ بخشیدند، و همچنین به مردم دیگر در خور پایه و مراتب کم و بیش رسید.

چون از ضبط آن ملك واپرداخت داراب خان پسر خانانان را که تاحال مقید بود از قید برآورده و سرگرد داده حکومت بنگاله را به او تفویض کردند و زن او را با يك دختر و يك پسر شاه نوار خان همراه گرفتند و به عزم تسخیر ملك بهار متوجه گشتند. و راجه بهیم پسر رانا را که درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدایی اختیار کرده بود به رسم منقلا مافوجی پیشتر از خود به صوب پشته روانه گردانید.

چون صوبه پشته در جاگیر شاهزاده پرویز مقرربود و ایشان مخلص خان دیوان خود را به حکومت و حراست آن ملك مقرر داشته الله یار پسر افتخارخان و شیرخان افغان را به فوجداری گذاشته بودند، پیش از رسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جادقت و توفیق یآوری نکرد که حضار پشته را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند تا الله آباد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم به شهر پشته در آمده آن ملك را متصرف گشت و بعد از چند روز شاه جهان بسیاری زکومیان به ننگاله رسید و جمعی کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران آنجا قرار همراهی دادند و از اطراف و نواحی نیز پنج شش هزار سوار آمده نوک شدند.

سید مبارک که حارس قلعه رهناسی بود با وجود استحکام قلعه و استعداد قلعه داری حصار را حواله نمود. زمیندار او جینه و دیگر زمینداران آن حدود به اراده رفاقت پیوستند. عبدالله خان و راجه بهیم را بطریق منقلا به صوب الله آباد و دریان خان را با فوجی بجانب نانکپور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود. چون عبدالله خان بگرجوسا پسر پیوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم به الله آباد رفت و عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسی که بر لب آب کنگ در مقاس الله آباد واقع است فرود آمد و بهیم بفاصله پنج کسره از الله آباد اقامت نمود. شاه جهان به جونپور رسیده توقف ورزیدند. عبدالله خان به ضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الله آباد فرود آمده به کار محاصره پرداخت. میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایت جنگ و حدال افراخت، و از درون و بیرون صغیر

نیر و تفنگک پیام مرگ دشوار اجن درگوش دلیران می‌انداخت. فتنه و آشوب عظیم در آن سرزمین پدید آمد.

احوال دکن: اکنون عنان اشهب خوش خرام خامه را به جانب تحریر احوال دکن منعطف می‌گرداند. سابقا تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت به امید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او مفوض گردد. ر چون او را با عادلخان ابواب مازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که به امداد بنده‌های درگاه سلاطین سبده گاه آثار تسلط بر او ظاهر سازد؛ و همچنین عادلخان نیز به جهت دفع شر او تلاش می‌کرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضه اقتدار او حواله شود. آخر افسون عادلخان کارگر افتاد و مهابت خان جانب عنبر را از دست داده به کامروائی عادلخان پرداخت. و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاری وکیل عادلخان از جانب او نگران خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور به بالا کهاات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند. عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته با نظام الملك از شهر کهر کی برآمده به قندهار که بر سرحد ولایت گلکنده و قع است شتافت، و فرزند آن را با احمد و اقبال بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهر کی را خالی ساخت، و شهرت انداخت که به سرحد قطب الملك می‌روم که زر مقرر خود را ازو بازیافت نمایم.

بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست مهابتخان تا شاه پور به استقبال رفته، نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت، و از آنجا به اتفاق متوجه ملازمت شاه پرویز گردیدند، و سر بلند رای را به حکومت و حراست شهر برهانپور گذاشت و جادورای او- دارام را به کومک او مقرر داشت. و پسران اولین و برادران دویمین را به جهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد به خدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با پنجهزاد سوار در برهانپور بوده به اتفاق سر بلندی رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید. و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شتابد. به این قرار داد مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت نموده و به محمد امین ولد او نیز خلعت و اسب و فیل با پنجاه هزار روپیه ملد خرج عنایت گردید. و محمد امین را همه خود گرفتند. و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده اسب و فیل، و هفتاد هزار روپیه نقد، و یکصد و ده خوان اقمشه، به ملا محمد و پسر او و دامادش تکلف نمود.

ورود موکب جهانگیر به کشمیر: نوزدهم خرداد نزل حضرت شاهنشاهی در

خطه کشمیر اتفاق افتاد. اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود بر سیل پیشکش معروض داشت. درین ولا به سامع جلال رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان داده نمود که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان بر مهابتخان با امرایی که به کومک او مقرراند از شهر بر آمده به مدافعه و مقاتله همت مصروف داشته، بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بدو کچوکی رخصت شد که از حقیقت کار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص ببرد، و از قضا با آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه قند هار را به جهت نادر رسیدن کومک به شاه عباس حواله نموده و این معنی بر مزاج شاهنشاهی گرانی داشت.

درین ولا او را حواله سید و تمام متصدیاری فرمودند که او بندر سورت بر کشتی نشانیده به مکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد که مشارالیه را از هم گذرانند. آن بیچاره در اثنای راه به قتل رسید. خواجه مذکور از گشاده رویی و خوشخوئی و بی تکلفی بهره مند بود. امید که اهل آمرزش باد.

درهفتم تیرماه آرام بانویگم همشیره قدسیه آنحضرت به مرض اسهال و دیعت حیات سپرد. حضرت عرش آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست می داشتند. در چهار سالگی چنانکه دنیا آمده بود رفت.

درین تاریخ از عرضداشت غازی یک به وضوح پیوست که یلنگتوش به جهت ضبط الوس هزارجات که یورت آنها در حدود غزنین و افصح است و از قدیم به حاکم غزنین مالگذاری می نمودند قسمه ای در موضع صوار از مضافات غزنین ساخته، همشیره زاده خود را با فوجی آنجا گذاشته بود. سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما ز قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل ایم. یلنگتوش می خواهد که ما را بتعلی ایل و فرمان بردار خود سازد. اگر شما شر او را از ما کفایت کنید و دست تعدی از ما بازدارد به دستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر به او ملتجی گشته خود را از آسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نماییم. خانزاد خان فوجی به کومک هزاره، فرستاد و خواهر زاده یلنگتوش به مدافعه و مقاتله پیش آمده در اثنای زد و خورد ما جمعی از اوزبکان به قتل رسید و سپه منصور قلعه او را، خاک برابر ساخته به ظفر و فیروزی معاودت معطوف داشتند.

یلنگتوش از استماع این خبر خجالت رده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلی خان دارای توران التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شافته خود را از آن

انفعال بر آورد. در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده های لشکر او تجویز ابن جرأت و بیباکی نمی نمودند بعد از مبالغه و اغراق بسیار خصص حاصل نموده با ده هزار سوار اوزبک و المانجی روی ادبار به این حدود نهاد. خانزاد خان به استماع این خبر مردمی که در تهاجمات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بنده های جانسپار و بهادران عرصه کارزار همه یکدل و یکرو به جنگ قرار دادند.

بالجمله چون بهادران عرصه شهادت بموضع شیر گهر که در ده گروهی غزنین واقع است معسکر آراستند و از آنجا افواج را ترتیب داده و جیبه پوشیده متوجه پیش شدند، خانزاد خان با جمعی از منصبداران پدر خود در غول پای ثبات افشوده و مبارز خان فغان و انیرای سنکدن و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و هم چنین فوج جرانغار بر انغار و طرح به آیین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه و تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود.

چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه گروهی غزنین لشکرگاه ساخته دولتخواهان را به خاطر می رسد که شاید روز دیگر تلافی قریقین اتفاق افتد. قضا را همین که سه گروه از موضع شیر گهر گذشتند قراولان اوزبک نمایان شدند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش گذاشته جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته و آرمیده بان انداخته و توپ زده شتافتند.

اتفاقا یلنگتوش در پس پشته بر غنچی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسد از کمین گاه برآمده کارزار نماید. مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را به کومک قراولان می فرستد و آنها نیز کسی نسزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه می سازند یک گروه به لشکر مانده سپاهی غنیم نمایان می شود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود، یک فوج با هراول لشکر منصور مقابل می گردد و خود با فوج دیگر بقاصبه یک تفنگ ایستاده عنان ادبار میکشد.

چون فوج محالف بحسب کمین از بهادران فوج هراول فزونی داشت بهادران قول گرم و گیرا شتافته خود را به کومک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار می زنند، و از پس فیلان جنگی را دوانیده کارزار می نمایند و جنگ به امتداد و اشتداد می کشد، در چنین وقت یلنگتوش خود را به کومک می رساند و معذاکاری نمی سازد و پای همت آنها از جا می لغزد و بهادران عرصه شهادت در بسر داشتن و بستن و

ناختن و انداختن کارنامه جلالت و جانشیاری بتقدیم رسانده مخالفان تاب نیاورده جلو برمی گردانند و هزاران بی‌شۀ شهامت آن مقهوران بخت برگشته را تا قلعه جماء کوشش گروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبک تلف تیغ بیدریغ ساختند، و موازی هزاراسپ و اسب و اسبچه بسیار که مخالفان در راه از گرانسی انداخته بودند به دست سپاه منصور افتاد، و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود به تأیید ایزد جل سبحانه چهره گشای مراد گشت.

چون این خبر بهجت اثر به مسامع جلال رسید بنده های شایسته خدمت که درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد و حالت خویش به اضافه منصب و اقسام مرحوم و نوازش سر فرازی یافتند.

یلنگنوش اوزبک است نامش حستی بوده یلنگ برهنه را گویند و نوش سینه را گویند یادگار جنگی سینه و ارناخته بود از آن روز یلنگنوش اشتهار یافته اکثر اوقات در میان قندهار و غزنین به سر می برد و چون مکرر به خراسان شتافته و ستیزه های سپاهبانه نموده توان گفت که شاه عباس از او در حساب بوده.

کشته شدن فهمیم غلام خانخانان: مقارن این حال از عرضداشت فاضل خان واقعه نگار دکن به مسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رخت و خاطر اولیای دولت از ضبط نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت، شاهزاده پرویز با مهابتحان و دیگر امرا به صوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند. و چون خاطر از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاه جهان بود، به صلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظر بند نگاه می داشتند. مقرر شد که متصل به دولتخانه شاهزاده خیمه ای به جهت او برپا کنند و جانان بیگم صبیبه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بود و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد، و جمعی از مردم معتبر بر درخانه او پاس دارند.

بعد از آنکه جمعی را به جهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستند که فهمیم نام غلام او را که از عمده های دولت او بود و شجاعت را با کاردانی جمع داشت مقید سازند، او رایگان خود را به دست دیگر نداد و پای همت افشوده با پسر و چندی از نوکران داد مردی داده حان فدای آبرو نمود. در خلال این خوال افضلخان دیوان شاه جهان که در بیجاپور مانده بود به درگاه والا شتافته دولت زمین یوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید.

جنگ میان شاهزاده پرویز و شاهجهان: مقارن این خبر نبرد آرایسی

شاهزادگان با هم دیگر رسیدند. شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویز و مهابتخان به حوالی الله آباد رسیدند، عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشته به جهوسی مراجعت نمود و چون دریا خان یا فوجی کنار آب را استحکام داده بود، و کشتی ها را به جاب خود کشیده روزی چند عبور لشکر پادشاهی در توقف افتاد؛ و شاهزاده پرویز و مهابتخان در کنار آب مذکور معسکر آراستند و دریاخان ضبط گذرها می نمود تا آنکه زمینداران هیس که در آنحدود اعتباری تمام دارد سی منزل کشتی از اطراف به دست آورده چند کروه بالای آب گذری بهمرسانیده رهبری کردند و تا دریاخان آگاهی یافته به مدافعه و مقاته پردازد لشکر پادشاهی از آب گذشت. لاعلاج دریاخان صلاح در توقف ندیده، به جانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز به اشاره او به طرف جونپور روان شدند و التماس نهضت به صوب بنارس کردند. شاه جهان پردگین حرم در بهقلعه ملك اساس رهتاس فرستاده، خود به طرف بنارس حرکت نمود. و عبدالله خان و راجه بهیم و دریا خان به لشکر پیوستند. شاه جهان به بنارس رسیده از آب گنگ گذشت، و بر کنار آب تولس اقامت نمود. شاهزاده پرویز و مهابت خان به دمدمه رسیدند و آقا محمد زمان طهرانی را با طایفه آنجا گذاشته از آب گنگ بگذشت و خواستند که از آب تولس عبور نمایند. بیرم بیک مخاطب خان دوران فرموده شاه جهان از آب گنگ بگذشت، و روی به آقا محمد زمان آورد. محمد زمان به جهوسی شتافت. بعد از چهار روز خاندوران با غرور موهور در رسید. آقا محمد زمان به استقبال شتافت و در آن معرکه دست برد عظیم و کاری شگرف کرد. خاندوران بعد از هزیمت سپاه خود در درزمگاه توقف نموده، تنها به هر طرف می ناخت و می کوشید تا به قتل رسید. سر او را به درگاه شاهزاده پرویز فرستادند و آنجا برنیزه کردند.

رستم خان که سابقا نوکر شاه جهان بود گریخته، به شاهزاده پرویز پیوسته بود، گفت خوب شد که حرام خور بقتل رسید. جهانگیر قلبخان پسر خان اعظم حاضر بود گفت او را حرام خور و باغی نتوان گفت ازو حلال نمک تو مرد نباشد که در راه صاحب خود جان داده و ازین بیشتر چه توان کرد. بنگرید که اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است. بالجمله بعد ازین واقعه خاندوران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد و آقا محمد زمان را نوازش فرمود.

بعد ازین واقعه شاهجهان با سرداران سپاه کتکاش نمود اکثر دولخواهان خصوصا راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند، مگر عبدالله خان که اصلا راضی به این نمی شد، و بعرض می رسانید که چون لشکر پادشاهی به حسب کمیت و کیفیت بر سپاه ما قرون دارد چنانچه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار و پیاده موجود است و لشکرشاهی از

نوکران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار نمی کشد مناسب حال آن و صلاح در آن است که لشکر جهانگیری را در همین سرزمین گذاشته خود را از راه اوده و لکهنور بهواری دهلی رسانیم، و چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیک رسند به طرف دکن متوجه شویم، ناگزیر لشکر پادشاهی از بسیاری حرکت و گرانی اسباب حشمت عاجز شده اشتی خواهند کرد، و اگر صلح صورت نهند در آن زمان بمقتضای وقت عمل باید فرمود. شاه حمجاء زکمال غیرت و جلالت این سخن را به سمع قبول اصفا نموده قرار بر جنگ صف داده، به این عزیمت پا در رکاب آورده، ترتیب افواج فرمود. در قسول خود ایستاده در برانغار عبدالله خان و جرانغار نصرخان و در هراول راجه بهیم و بردست راست راجه دریا خان با طایفه افغانان، و بردست چپ بهار سنگه و غیره پسران نوسنگدیو و درالتمش شجاعخان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه و رومی خان میرآتش توپخانه را پیشتر روانه ساخت.

مقارن این حال شاهزاده پرویز و مهابتخان صفوف نبرد آراسته به عرصه کارزار شتافتند و کثرت سپاه پادشاهی به مثابه ای بود که سه لشکر شاه جهان را فرا گرفته حلقه شان در میان داشت و رومیخان میرآتش توپخانه را پیش برد و میکن که هزار گلوله توپ انداخته باشد. از عرائب اتفاقات آنکه گلوله بر کسی نخورد و توپها گرم شده از کار بازماند، و چون فاصله میان توپخانه و هراول فوج شاه جهان بسیار شد هر ول لشکر پادشاهی به جانب توپخانه مطمئن خاطر تاخت و مردم توپخانه تاب نیاورده را هزیمت سپردند و توپخانه به تصرف مردم پادشاهی در آمد.

از مشاهده این حال دریاخان افغان که در دست راست هراول بود بی جنگ راه قرار سپرد و ز برگشتن افواج دست چپ هراول نیز ویران گردید. ناگزیر راجه بهیم کثرت مخالف خود را به نظر اعتبار درنیاورده با معدودی از راجپوتان قدیمی خویش توسن همت برانگیخت و برقلب لشکر پادشاهی رسیده به شمشیر آبدار کارزار نمود و جناحوت نام قبلی که در پیش بود به رخم تیروتننگ زبا افتاد و آن شیریشه جرأت و جلالت با راجپوتان جان نثار پای مردانگی قایم کرده آثار شجاعت و تهو و ظاهر ساخت. جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد و پیش سلطان پرویز و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف و جوانب هجوم آورده آن یکه تاز را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و او تا دمقی داشت کارزار کرد، جان نثار شد و بهیم راتهور و پرتهی راح و اکی راح راتهور با چندی از مقهوران رزم دوست در عرصه کارزار زخمی افتادند.

از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول شجاعخان که رفیق فوج لشم بود نیز منهرم شد، و شیرخواجه که سردار آن فوج بود قدم برجای داشته مقتول گردید. چون هراول و لشم اریش برخاست و جنگ به قول رسید فوج جرانفار که سرگروه آن نصرتخان بود تاب نیاورده طرح داد، و شاه جهان با عبدالله خان که دربرانفار بود و جمعی از سپاه که مجموع به پانصد سوار نمی گشتند پای تحمل استوار نموده دلاوران به مقابل ترغیب و تحریض می نمود تا آنکه اکثری کشته و رخمی شدند، و غیر از فیلان علم و طوغ و قورخانه-خاصه و عبدالله که به جانب دست راست به اندک فاصله ایستاده بود چیزی به نظر در نمی آمد. درین وقت تیری به جبهه خاصه رسید و ایزد جل اسم ذات مقدس را به جهت مصلحتی محافظت نمودند.

شیخ تاج الدین را که زخلفای خواجه باقیست قدس سره دور آن معرکه همعنان شاه جهان بودند تیری بر رخسار خورده از بنا گوش سر بر آورد. درین وقت شاه جهان یوسفخان را نزد عبدالله خان فرستاده پیغام کرد که کار به جای نازک رسیده مناسب حال و ملایم شان ما آنست که با ممدودی که همراه مانده اند، توکل به کرم الهی نموده بر قلب لشکر پادشاهی بتدریم، تا آنچه رقم زده کلك تقدیر است به ظهور رسد. عبدالله خان خود نزدیک رفته گفت که کار از آن گذشته که بر تاخت و نرود اثری مترتب گردد این دست و پا ردن محض بیهوده و بیقاعده است. سلاطین سلف چون امیر تیمور صاحبقران و حضرت بابر پادشاه و همچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی سمی و تلاش مکرر چنین وقایع اتفاق افتاده، در آن حالت صعب ضبط احوال فرموده عیان از عرصه کارزار منعطف ساخته اند و به دشمن کامی قرار نداده، به دولتی رسیده جمعی از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بودند، گستاخانه دست بر چلو انداخته شام اتی از عرصه کارزار بر آوردند و لشکر پادشاهی به اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند. و این قدر را غنیمت شمرده بتعاقب شتافتند. و شاه جهان به چهار کوچ بر فراز قلعه دهناس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعه داری خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم به عالم وجود نهاده بود با دایه ها و آنکه ها در آنجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم به جانب پتنه و بهار نهضت فرمود.

چون این اخبار به مسامع قدسیه رسید مه بنخن را به خطاب خان جهان سبه سالار تامور ساخته به منصب هفت هزاری ذات و هفت هزاری سوار از قوار دواسپه و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و طوع علاوه عواطف گشت.

احوال دکن: اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزده کلك وقایع نکار می گردد، که چون ملك غير به سرحد ولایت قطب الملك شتافت مبلغ مقرری که هر سال به جهت خرج سپاه می گرفت و درین دو سال موقوف مانده بسود بازخواست نموده مجدداً به عهد و سوگند خاطر از آن جانب وا پرداخت، و به حدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که به حراست آن ملك مقرر بودند زبون و سی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت، و بندر تاراج نموده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت.

چون عادلخان اکثری از مردم کاردیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود، و جمعی که به دفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت، صلاح وقت در پای عزت و محارست خود دانسته در قلعہ یح پور متحصن شد و به استحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس به طلب ملا محمد لاری و لشکری که همراه او در برهانپور بود فرستاده، و بمتصدیان صوبه مذکور به تأکید و مبالغه نوشت که حقیقت احلاص و دولخواهی من بر همه دولخواهان ظاهر و هویداست، و خود را از متعلقان آن درگاه می دانم. درین وقت که عنبر حق شناس یامن چنین گستاخی نموده چشم آن دارم که جمیع دولخواهان با سپاهی که در صوبه موجود دارند به کومک من متوجه گردند، تا این غلام فضول را از میان برداشته، سزای کردار در دامن روزگار او گذاشته آید. در هنگامی که مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه الله آباد شد سرمد رای به حکومت و حراست برهانپور برداشته مقرر نموده بسود که در مهمات کلی و جزوی به صوابدید ملا محمد لاری کاری کند و در انتظام مهم دکن از صلاح او انحراف نرزد.

چون ملا محمد بسیار بیحد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد به صیغه مدد خرج لشکر به متصدیان آنجا داد و نوشته های عادلخان در باب کومک به مهابتخان رسید، و ازو نیز تجویز این معنی نموده، به متصدیان دکن نوشت که بی تأمل و توقف همراه ملا محمد به کومک عادلخان شتابند، ناگزیر سر بلند رای معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکر خان و میرزا منوچهر و خنجر خان حاکم احمد نگر و جانشینان حاکم بیرو رضویخان و ترکمان خان و عقیدتخان بخشی و اسد خان و عزیز الله و جادو رای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از تعیناف صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری یکوتم عادلخان به قصد استیصال عنبر شتافتند.

چون عنبر ازین معنی وقوف یافت و نیز نوشته ها به بنده های درگاه فرستاد که من از

غلامان در گاهم نسبت به سکان آن جناب گستاخی و بی ادبی از من به ظهور نیامده به چه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من درآمده اند و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من آیند. میان من و عادلخان بر سر ملکی که در زمان سابق بنظام الملك منعلی بود الحال اومتصرف گشته نزاع است و اگر او از بنده هاست من نیز ز غلامان ام مرا با او، او را با من واگذارند تا هر چه در مشیت حق است بظهور آید، آنها به این حرف او التفت نفرموده کوچ بر کوچ متوجه آن صوب گردیدند.

هر چند عمر به الحاح وزارتی فزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند. ناگزیر از ظاهر بیجاپور به حدود ملک خود پیوست، و بعد از نزدیک رسیدن افواج غیر دفع الوقت و مدارا نموده روز می گذرانید و سعی در آن داشت که کار به جنگ نرسد؛ و ملا محمد با امرای پادشاهی سردر دنبال نهاده فرصت نمی داد. هر چند او سپر اندازی و مدارای نمود حمل بر عجز و زبوسی او کرده در شدت می افزودند و چون کار بر سر تنگ شد و اضطراب دامن گیر گشت، ناگزیر در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که جنگ نمی کند بر گیها از دور نمایان ایشان گردیدند و جمعی گمان بردند که ترك جنگ نموده برآمده اند و میخواهند که گریخته بروند. درین وقت بر مردم عادلخان ریختند و میان مردم او و غیر جنگ در پیوست، و بحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد. ازین جهت سپاه عادلخان را سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادورای او و ارام دست به کار بردند و راه فرار پیمودند. غیر به آگاهی کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادلخان واقع شد، و اخلاصخان و غیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شدند و از آن گروه فرهادخان را که تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساختند؛ و دیگران را محبوس گردانید و از مرای پادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند.

خنجرخان گرم و گیرا خود را به احمد نگر رسانید و به استحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان نیز بر گشته به بیر که جاگیر او بود رفته حصار ببر را مضبوط ساخت، و جمعی دیگر که از آن ورطه هلاک برآمدند بعضی خود را به احمد نگر رسانیدند و گروهی به بره نپور دشت رفتند، و چون عمر به مراد خویش کامروا گردید و آنچه در میخیز او نگذاشته بود بر عرصه جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را مسلسل و محبوس به دولت آباد فرستاد، و خود به احمد نگر رفته به محاصره پرداخت. لیکن هر چند سعی نمود کاری از پیش نرفت، تا کام جمعی را بر دور قلعه گذاشته به جانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادلخان بار متحصن شد، و غیر تمام ملک او را با حدود متعلقه پادشاهی که در بلاکها

بود متصرف گشت. جمعیت نیک فراهم آورد، و قلعه شولاپور را که پیوسته میان نظام الملك و عادلخان بر سر آن نزاع می بود محاصره کرد و یاقوتخان را با فوجی بسر سر برهانپور فرستاد، و توپ ملك میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را به ضرب دست و زور، زوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این اخبار موحدش خاطر اقدس شاهنشاهی به آشوب گرایید.

در خلال این حال مکتوب نذر محمد والی بلخ بظرف مقدس در آمد. خلاصه مضمون آنکه ایس نیازمند آن حضرت را بمثابة پدر و ولی نعمت خود می داند و بلبگوش بسی رخصت ایس خیراندیش مصدر چنان گستگی شد و الحمدلله که تأدیب شایسته یافت. لیکن چون غیر نقاری در میان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده، امیدوار است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغییر فرموده، به جای او دیگری را تعیین فرمایند. از آنجا که منجشی شیوه پسندیده است آن صومعه بمدارالمهامی خواجه ابوالحسن تفویض یافت و احسن الله پسر خواجه به وکالت پدر به حکومت و حراست تعیین گشت؛ و فرمان شد که پنج هزار سوار خواجه را به صابطة دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند. و احسن الله به منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و خطاب طفرخانی و عنایت علم فرق عزت بر افراحت. و خلعت با شمشیر و خنجر و قیل ضمیمه مراحم پیکران گردید، و فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود.

مراجعت از کشمیر به صوب لاهور: چون زمستان در آمد و خوبیهای کشمیر آخر شد، بنا بر آن به تاریخ بیست و پنجم شهریور، رایت اقبال به صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در ساعت سعید در آن شهر میمنت بهر نزول دست داد، و مقارن آن صوبداری پنجاب از تغییر صادق خان به رکن السلطنه آصفخان مقرر شد؛ و در خلال این احوال به طرف هرن متاره که شکار گاهای خاص بود توجه فرمودند؛ و درین تاریخ خانزادخان از کابل آمده شرف بساط بوسی در یافت؛ و چون خاطر اقدس از نشاط شکار و پرداخت عنان معاودت به دارالسلطنه انعطاف پذیرفت.

درین وقت عرضداشت مهابتخان رسید. مرقوم بود که شاه جهان زیپته و بهار گذشته به ولایت بنگاله در آمد، و شاه پرویز به عساکر منصوره به ملك بهار پیوست. در اوراق گذشته نگاشته كلك سوانح نگار گشته که شاه جهان دارا جهان پسر خانخانان را سوگند داده به حکومت و حراست ملك بنگاله باز داشته و به جهت احتیاط زن او را با يك پسر و يك برادرزاده او را همراه گرفته بود. بعد از جنگ تونس و انعطاف عنان، زن او را در قلعه رهناس گذاشته به

دارا بخان نوشتند که در گدھی خود را به ملازمت رساند. دارا از ناراستی و زشت خویی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران با هم اتفاق کرده، مرا در محاصره می‌دارند. ازین جهت می‌توانم خود را به خدمت رسانید. چون شاه جهان از آمدن دارا ب مایوس گردید و جمعی همراه که مصدکاری و ترددی توانستند نمایند بود، ناگزیر از آشوب خاطر، پسر دارا را به عبدالله خان حواله فرمودند، و کارخانجات بیوات همراه گرفته به همان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون دارا چنین ادای ناپسندیده به ظهور آورده خود را مطرود زل وابد ساخته بود عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید.

شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را به جاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان - معاونت معطوف داشتند و حکم به زمینداران آنجا شد که دارا را در قل داشتند تا دست تعرض از و کوتاه داشته روانه درگاه سازند. او آمده مهابتخان را دید و چون خبر آمدن دارا به عرض اشرف اقدس رسانید به مهابتخان فرمان شد که در زندان دشتن آن بی سعادت چه مصلحت به خطر آورده باید که به رسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته پادیه ضلالت و گمراهی را به درگاه عدالت پناه روانه سازد. بالجمله مهابتخان به موجب حکم عمل نموده سرش را ازین جدا ساخته به درگاه فرستاد.

درین هنگام خانز دخان را خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهل کناره واسپ خاصه مرحمت فرموده به صاحب صوبگی بنگاله فرستاد و مقارن آن فرمان جهان مطاع به طلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانی داشت صادر گشت.

چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر ینجه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند، و شاه جهان از ملك بنگاله به صوب ملك دکن انعطاف عنان نمود ناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری بدفت کسه سزاوی نمود، ایشان را به امرای عظام روانه دکن سازد. و هم درین ولا قاسم خان از تغییر مقر بخان به حکومت و حراست دار بخلافه آگره خلعت فاخره پوشید. درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی صوبه دکن ز بهانه پور رسید. نوشته بود که یاقوتخان حبشی با ده هزار سوار موجود به ممکاپور که از شهر بیست گروه مسافت است رسیده و سر بلند رای از شهر بر آمده قصد آن دارد که جنگ اندارد. فرمان به تکیه تمام صادر شد که زنهان را تا رسیدن کومک و مدد حوصله بک، و برده تیز جلویی نکنند، و به استحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گزینند.

نهضت موکب کیهان شکوه به جانب کشمیر و سیرکوه: در اواسط اسفند سنه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت اقبال آیت به دستور معهود به جانب کشمیر اتفاق افتاد. از وقایعی که در ابتدای این سال به ظهور آمد آنکه شاهجهان به ولایت دکن رسید، و عنبر شروع در خدمتگاری نموده، به جهت هواخواهی ایشان فوجی به سرکردگی یاقوتخان حبشی به حوالی برهانپور فرستاد که به تاخت و تاراج پردازند، و به شاه جهان نوش که بزودی بدان صوب حرکت نماید. شاه جهان بدن سمت توجه نموده دیولگانو ر مخیم ساخت.

کار نمایان شاه قلی خان: عبدالله خان و تقی مخاطب به شاه قلی خان را با فوجی تعیین نمود که به اتفاق یاقوتخان برهانپور را محاصره نموده به لوازم قلعه گیری پردازند. و متعاقب آن خود نیز متوجه شده در لعل باغ که در سوار واقع است ورود آمد. در روتن و دیگر بنده های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کار آگاهی به تقدیم رسانیده متحصن گشتند؛ و شاه جهان فرمود که از يك طرف عبدالله خان و از جانب دیگر شاه قلیخان به قلعه بچسبند قضا را در طرفی که عبدالله خان بود غنیم هجوم آورده جنگ صعب در پیوست و شاه قلیخان با فدائیان جان نثار دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته به حصار درآمد.

سربند رای جمعی از مردم کار کرده خود را بر ابر عبدالله خان گذاشته خود بر سر شاه قلیخان تاخت، و چون اکثری از نوکران زربندی در کوچه و بازار متفرق شده بودند، شاه قلیخان با معدودی در میدان پیش از يك پای همت افشاده، به مدفعه و مقابله پرداخت؛ تا آنکه از بنده های پادشاهی که با او بودند به قتل رسیدند. ناگزیر به از يك در آمده در قلعه را بست و سربندی رای محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت. شاه قلیخان از روی اضطراب قول گرفته او را دید.

چون این خبر به شاهجهان رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند. و هر چند مبرزان جان سپار و دلیران عرصه کارزار شریط سعی و کوشش به جا آوردند اثری بر آن مرتب نگشت، و از مردم روشناس شاه یکخان و بیرانداز خان رسید. شاه محمد نقد حیات در باختند، و بدسیوم خود سوار شده حکم یورش نمود. از اطراف بهادران رزم آزما و دلیران قلعه گشاد قدم جرأت و جلالت پیش نهاده کارنامه های شجاعت ظاهر ساختند، و از اعیان اهل قلعه لودیکان با جمعی از برادران و با بابا میرک داماد لشکرخان و بسیاری از راجپوتان را در تن عیب تیغ انتقام شدند.

درین وقت که کار بر متحصنان به دشواری کشیده بود قضا را تیر تفنگی به گردن سید

جعفر رسید. او اضطراب کرده، بسرگشت؛ و از عنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده، بسیاری از بیدلان را با خود بردند. مقارن این حال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابتخان خانخانان با لشکر پادشاهی از بنگاله معاودت نموده، به دریای نر برد، رسیده‌اند. نگزیرشاه جهان به وسعت آباد بالاگهات مراجعت نمودند. درین وقت عبدالله خان از شاه جهان جدایی اختیار نموده، در موضع اندور نشست، و مقارن آن نصرتخان نیز جدایی گزیده نظام الملك شتافته نوکر او شد.

از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا عزیز کو کلناش است. پدر او از آدمی زادگان غزنین است، و مادرش عرش آشیانی را شیر داده بود، و آنحضرت پامی این تست داشته، میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند. از و فرزندانش نازهای عجیب می کشیدند. در علم سیرو فن تاریخ استحضار تمام داشت؛ و در تقریر و تحریر بی نظیر بود. نسبتعلیق را بغایت خوب می نوشت. شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلی است. به اتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی ندارد، و در مدح نویسی ید طولی داشت. و در لطیفه گوئی و خوش طبعی بی مثل، و شعر همواری می گفت. این رباعی از واردات طبع اوست.

رباعی

عشق آمد و از جنون برومندم کرد وارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد ریند دیسن و دانش گشتم تا سلسله زلفت کسی بندم کرد

وفات خان اعظم در شهر احمدآباد گجرات اتفاق افتاد، و نعش او را در دهلی آورده به جوار روضه سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک به قبر پدرش به خاک سپردند و چون خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داوربخش را به حضور طلب داشته، خانجهان را به صاحب صوبگی گجرات سرافوازی بخشیده حکم شد که از آگره به احمدآباد گجرات شتافته محافظت آن ملک نماید.

وقایع سال بیستم از جلوس اشرف

روز مبارک شنبه دهم جمادی الثانی سنه هزار و سی و چهار آفتاب جهانتاب برج حمل را نوآیین ساخت، و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد؛ و در دامن کوه بهنر به نشاط شکار پرداخته، یکصد و بیجاه و یک رأس قوچ کوهی به تنگ تیر شکار کردند. و در منزل جنکرهتی جشن شرف آراستگی یافت. از بهنر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند، و چون

درین موسوم کوئل پیر پنجال از طرف مالامال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار، بلکه محال. لاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از راه کریوه پونج اتفاق افتاد. درین کوهستان نارنج بهم می رسد، و دو سال و سه سال بردخت می ماند. از زمینداران آنجا شنیده شد که قریب سه هزار نارنج در یک درخت می باشد. درین اثنا ایو طالب پسر آصفخان به حکومت لاهور به نیابت پدر مرخص گردید. و درین ولا سید عاشق پسر سردارخان به کوهستان شمالی پنجاب که ضبط و ربط آن به عهده پدرش بود دستوری یافت و او را به کامگار نامور گردانیده منصب چهارصد صدی و پنجاه سوار عنایت فرمودند.

روز جمعه بهست و نهم در منزل نور آباد که بر لب دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد. از کجاست بهت تا کشمیر به دستوری که در راه پیر پنجال منزل به منزل حایها و نشیمنها ساخته اند، درین راه نیز اساس یافته و اصلا به خیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست. درین چند منزل اردوی کیهان پوی به جهت برف و باران و شدت سرما از کریوه های دشوار گذار بصعوبت گذشت و در اثنای راه آبشار خوشی به نظردر آمد که از اکثر آبشارهای بهتر توان گفت. ارتقا عیش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرع. متصدیان منازل صفا عالی محاذی آن بسته اند. ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی نقش نمایند تا این نقش دولت به صفحه روزگار یادگار ماند. درین منزل لانه و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آورند.

روز یکشنبه عره اردی بهشت قصبه یاره موبه که از قصبات کلان کشمیر است به ورود موکب اقبال آراستگی یافت. مردم شهر از اهل فضل و از باب سعادت و سوداگر و سایر اصناف گروه گروه در سبیل استقبال، دولت زمین بوس دریافتند. درین دومنزل شکوفه زارهای خوب سیر کرده شد، وندگان حضرت و جمیع امرا به کشتی نشسته متوجه شهر شدند.

روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین به عمارت دلنشین کشمیر بهشت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد، اگرچه دریاغ نور منزل که در میان دولتخانه واقع است آخرهی شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و نورداشت و در تماشای بیرون شهر قسام شکوفه جمال افزوی می نمود.

چون بتواتر بنوشته و در کتب طب خصوص ذخیره شاهشاهی ثبت یافته بود که خوردن رعفران خنده می آورد و گریشتر خورده شود آنقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد، حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان کسی واجب القتل را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع

سیر زعفرانی که چهل مثقال باشد خوردانیده و اصلاً تغییری در احوالش راه نیافت. روز دیگر مضاعف آن که هشتاد مثقال باشد خوردانیدند. لبش به تبسم آشنا نشد تب پهنه چه رسد و مردن خود چه صورت دارد.

درین ولا حفظ و حرست قلعه کانگرا به انیرای سنگدلان مفوض گشت و داوربخش از گجرات آمده ملازمت نمود. درین ایام مزاح سردارخان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القبه به او عارض شد و رفته رفته منجر به اسهال دموی گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزاروسی و پنج درقصبه پنهان ودیعت حیات سپرد. او را در ده نوحصار که زادگاه او بود مدفون ساختند. درسال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر به مسامع علیه رسید فوجداری کوهستان شمالی پنجاب را به الهخان که از کومکیان او بود تفویض و فرمان شد که کامگارپسرش به ملازمت شتابد و درهمین روزها مصطفی خان حاکم تهپته رحلت نمود و به صوبه مذکور به شهر یارعتایت شد.

درین ولا از عرضداشت اسد خان بخشی دکن به مسامع جلال رسید که شاهجهان به دیول کانورسید و بقوتخان حبشی با لشکر عفر برهانپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای غیرت و حمیت بر جاداشته به لوازم قلعداری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازد و هر چند دست و پا می زند کاری نمی سازند و بعد از چند روز خبر رسید که مردم عفر نیز برخاسته رفتند. چون این معنی به عرض همایون رسید سر بلند رای را به صنوف عواطف و مراحم سرافراز فرموده منصب پنجهزادی ذات و پنجهزارسو او خطاب رام راج که در ملک دکن بالاتر زین خطاب نمی باشد عنایت نمودند.

از سوانح آنکه چون شاه جهان دست از محاصره برهانپور بازداشته به صوب دکن برگشت، در اثنای راه ضعف قوی بزمزاج استیلا یافت، و در ایام تکسره به خاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته زیدر والا قدر باید خواست. به این اراده حق پسند عرضداشتی مشتمل بر اظهار تدامت و انفعال و استغفار از جریم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند، و حضرت شاهنشاهی فرمائی به خط مبارک خویش قلمی فرموده روانه ساختند. مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را به ملازمت فرستد و قلعه رهناس و قلعه آسیر را که در تصرف کسان اوست به بنده های پادشاهی بسپارد رقم عفو بر جرید تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات به و مرحمت گردد.

فرستادن شاه جهان داراشکوه و اورنگ زیب را: با پیشکش نمایان به دربار، و دست برداشتن از آسیر و رهناس، این دو حصار استوار بعد از ورود منشور عاطقت،

شاه جهان آداب استقبال تعظیم بتقدیم رسانیده با وجود کمال تعلق و دلبستگی که به شاهزاده ها داشت رضا جوینی والد ماجد را مقدم شمرده این جگر گوشه ها را بانفایسی پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که موازی ده لک روپیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و ه سید مظفر خان و رضا بهادر که به حراست قلعه دهتاس مقرر بودند حکم نمود که به هر کس که فرمان پادشاهی ظاهر سازد قلعه را سپرده همراه سلطان مراد بخش به ملازمت آیند، و همچنین به حیات خان نوشت که قلعه آسیر را به بنده های پادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بهدار آن به صوب ناسک حرکت نمود و درین ایام عرب دست غیب، که به جهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانن نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده، دولت زمین بسوس دریافت. هوشنگ را به عواطف روز افزون اختصاص بخشیده، به مظفر خان بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه به جهت ضروریات او د کار باشد، از سر کار پادشاهی سرانجام نماید و به نوعی سامان سرکار او کند که از هیچ طرف گهرانی خاطر نداشته باشد.

در خلال این حال عبدالرحیم خانن به سعادت استانبوس جبین خدمت نورانی ساخت، و زمانی منمذ ناصیه خجالت از زمین برنگرفت. آن حضرت به جهت دلناوای و نسلی او فرموده که درین خدمت آنچه به ظهور رسید از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما. ازین رهگذر خجالت و ملامت را راه ندهید و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی اشارت رو که بختیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارنسد. قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغوای نور جهان بیگم و آصف خان فدائیان را نزد شاه پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشار جدا ساخته به جانب بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت شاهزاده بپردازد.

دریولا عرضداشت فدائیان رسید مرقوم بود که در سارنگپور به خدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده به حدایی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستد و هر چند درین باب ده مبالغه و تاکید معروض داشتیم. نتیجه ای بر آن مترتب نشد. چون سودن من در لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو به طلب خانجهان فرستاده ام که به سرعت هر چه تمامتر متوجه این حدود گردد. بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت فدائیان به عرض مقدس رسید، باز فرمان به تاکید تمام به شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده به خاطر راه ندهد و اگر مهابتخان به رفتن بنگالا راضی نشود جریده متوجه حضور والا گردد، و شما با سایر امرادر برهاتپور توقف

نمائید.

چون خاطر فیاض از سیروسکار عرصه دلپذیر کشمیر پرداخت بنا بر آن به تاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت. پیش ازین مکرر به عرض رسیده بود که در کوه پر پنچال جانوری می باشد مشهور به همای و مردم آن سرزمین می گویند که طعمه اش استخوان ریزه است، و پیوسته بر روی هوا پروازکنان مشاهد می افتد و نشسته کم می باشد.

چون خطراشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که زقراولان هر کس تفنگ زده به حضور بیارد هزار روپیه انعام یابد. قضا را جمال خان قراول به بندوق رده به حضور اشرف آورد، و چون دخم به پایش نرسیده بود زنده و تند رست به نظر اشرف درآمد، و فرمودند که چینه دان را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود. چینه دان را شکافتند زحوصله اش استخوان ریزه ها بر آمد و مردم کوهستان معروض داشتند که مدار خوراک این بر استخوان ریزه ها است، و همیشه بر روی هوا پروازکنان چشم بر زمین دارد، هر جا که استخوانی به نظرش درآمد به نوك خود گرفته بلند می شود، و از آنجا بر زمین به سنگ می نندازد تا بشکند، و ریزه ریزه شود. آنکه می چبند و می خورد. درین صورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند.

فرد

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیاز دارد سرو نوکش به کل مرغ می نماید لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرهای سیاه دارد. در حضور و زن فرمودند چهارصد و پانزده تواله که یک هزار و سی و هفت و سم مقال باشد به وزن در آمد.

در نواحی لاهور، بوطالب پسر آصفخان به دولت دین بوس افتخار انداخت. شب مبارک شنبه سلخ ماه مزکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد که يك لك روپیه به عبدالرحیم خان نغان انعام مرحمت شد. درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که يك دست شاهین سبب از آن جمله بود به نظر مقدس گذرانیید.

از غرائب آنکه شاهزاده داور بخش شیر و بز پیشکش آورد که با بز قفت گرفته در يك قفس می باشد و به آن بز نهایت الفت و محبت ظاهر می سازد و به دستوری که

حیوانات جفت می‌شوند بز را در آغوش گرفته حرکت می‌کند. حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند. فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت. آنگاه فرمودند که بز دیگری به همان رنگ و ترکیب در آن قفس در آوردند. اول آنرا بوی کسود، بعد از آن کمرش بدهان گرفته شکست. فرمودند که میشی را در آوردند. فی‌الوقت از هم درید و خسورد. بار همان بز را نزدیک آوردند. الفت و مهر بانی به دستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را بروی سینه خود گرفته دهانش را می‌لیسید. از هیچ حیوانی اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را بیوسد.

درین ولا فاضلخان را به خدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار عنایت نموده، خلعت و اسب و فیل به مشارالیه مرحمت فرمودند، و به سی و دو نفر از امراء آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند. و چون مهابتخان فلی که در بنگاله و غیره به دست آورده بود تا حال به درگاه والا فرستاده بود و ملغهای کلی از مصالحه سرکار برده او سود و نیز از محال جاگیر بنده های درگاه در وقت تغیر و تبدیل معها متصرف گشته بود، بنا بر آن حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه رفته فیلامی که پیش او فراهم آمده به درگاه بیارد و مطالب حساسی را از او بازافت نموده، به خدمت شتابد، و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد به درگاه آمده با دیوانیان عظام مقروغ سارد.

مقارن این حال عرضداشت فدائیکان رسیده کسه مهابتخان از خدمت شاهزده پرویز دستوری یافته به صوب بنگاله شتافت و خانجهان زگجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت کرد و هم درینولا عرضداشت خانجهان رسید نوشته بود کسه عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده، این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته، کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته، به اعتماد کسرم و بخشایش آن حضرت نوشته او را به درگاه فرستاده‌ام. امید از مراجع یکران چنان است که رقم عفو بسر جرایم او کشیده شود. به این موهبت عظمی در امثال و اقربان سرافراز و ممتاز گردانید. در جواب او فرمان شد که، ع:

این درگاه ما درگاه تو میدی نیست

ملتمس اوبه عزاجابت مقرون گشت. درین تاریخ طهمورس پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاه جهان جدا شده به ملازمت شتافت.

فامزد نمودن بهار بانو بیگم صبیبه خود به طهمورث و هوشنگ بانو بیگم صبیبه خسرو به هوشنگ پسران شاهزاده دانیال: قبل از این هوشنگ برادر خرد او به دولت‌زمین بوس سعادت پذیرگشته بود. درین ولا اونیز به رهنمونی بخت، خود را به قدسی آستان رسانید و به انواع مراسم و نوازش مخصوص گردید، و به جهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که اصطلاح سلاطین چغتائی «کورگان» گویند فرموده، بهار بانو بیگم صبیبه خود را به طهمورس و هوشمند بانو بیگم صبیبه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند.

درین وقت معتمدخان به خدمت بخشگیری عز اختصاص یافت.

چون از مدت‌های مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر می‌کرد به تاریخ هفدهم اسفندار سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد. چند روز ظاهر موضع لاهور مقام فرموده، روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند:

افتخارخان پسر احمد بیگ خان کبسی سراحداد را پیشکش آورده چنین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی به درگاه بی‌نیاز فرود آورده، سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجده الهی به تقدیم رساییده حکم نواختن شادیانه فرمودند، و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند.

تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن به کابل رسید شنید که یلنگتوش اوزبک به قصد شورش افزائی و فتنه انگیزی به نواحی غزنین آمده مشارالیه به اتفاق دیگر بنده ها که از تعینات صوبه مذکور اند لشکر فراهم آورده بود. درین اثنا احدات بد نهاد قابو یافته به اشارت آن تباه اندیش به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه آن مفسد سیاه بخت است پیش می‌کرد و یلنگتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده، یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده، اظهار ملایمت و چاپلوسی نمود، اولیای دولت قاهره خاطر از آنجانب واپرداخته دفع فساد احدات بد نهاد را پیشهاد همت ساختند؛ و به همان استعداد و جمیعت از راه گردیده برسر آن مقرر روان شدند چون خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر اثر به آن بد فرجام می‌رسد تساب مقاومت نیاورده خود را به کوه اوغرا که محکمه او بود می‌کشد و آن بی‌عاقبت آن کوه را پناه روز پداندیشیده دیواری درپیش دره بر آورده و استحکام تمام نموده ذخیره و سایر اسباب قمع داری آماده و

مہیا داشت. اولیای دولت اہد قرین، استیصال او را پیشہاد ہمت ساختہ بہ قدم سہمی دراز و نشیب بسیار طی نمودہ بہ درہ مذکور پیوستند و ہمہ یک دل و یک جہت از اطراف ہجوم آوردہ ہمت بہ تسخیر آن گماشتند.

ہفتم جمادی الاول نقارہ فتح بلند آوازہ ساختہ داد شجاعت و حلاوت دادند و از ہنگام صبح تا سہ پھر روز آتش قتال و جدال اشتغال داشت. ہمہ از سہ پھر بہ میام عواطف و مراحم الہی ابواب فتح و فیروزی بر چہرہ مراد دولتخواہان مفتوح گردید و آن محکمہ بہ تصرف بہادران لشکر منصور درآمد. درین وقت یکی از احدیان شمشیر و کارد و انگشتی کہ یافتہ بود نزد ظفرخان بردہ می نماید و یقین می شود کہ ایہا از آن عاصی است و ظفرخان خود ما چندی بر سر آن بدگوہر می رود و ظاہر می گردد کہ بدوقی بہ او رسیدہ و بہ جہنم واصل شدہ. ہر چند منادی کردند لیکن مشخص نگشت کہ این تفتنگ از دست کدام کس بہ او رسیدہ بہ لجمہ سر آن مفسدان مصحوب سردار خان روانہ در گاہ آسمان جاہ کردند و ظفرخان و دیگر بندہ های شایستہ خدمت کہ مصدر ترددات پسندیدہ گردیدہ بودند ہر کدام درخور استعداد خویش بہ اضافہ منسب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند.

وفات رقیہ سلطان بیگم: درین تاریخ خبر رسید کہ رقیہ سلطان بیگم صبیہ میرزا ہدال منکوحہ حضرت عرش آشپنی در دارالخلافت اکبر آباد بہ جوار رحمت ایزدی پیوستند. زن کلان آن حضرت ایشان بودند. چون فرزند نداشتند در زمانی کہ شاہ جهان بہ عالم وجود آمدند حضرت عرش آشپنی آن گوہر یکتای خلافت را بہ منکوی بیگم سپردند و آن سریر آرای خلوتسرای قدس متکفل تربیت شہزادہ والا گہر شد. القصہ در ہشتاد و چہار سالگی بہ نہانخانہ علم شتافتند.

در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیدہ بتازگی بہ خطاب مستطاب خانخانان فرق عزت ہر افرات و خلعت واسپ مرحمت نمودہ بہ ایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان مہابخان کہہ قبل ازین فرمان طلب شدہ بود بہ درگاہ رسیدہ، داخل قیلخانہ پادشاہی شدند. و درین روزہا مہروص گردید کہ مہابخان صبیہ حسود را بخواہہ برخوردار نام بزرگ زادہ نقشندی نست کردہ و چون این وصلت ہی اذن و رخصت آن حضرت شدہ بود بر خاطر اشرف گران آمد و او را بہ حضور اقدس طلبیدہ فرمودند کہ چرا می دستوری ما دختر چنین عمدہ دولت را گرفتہ؟ حواب پسندیدہ سامان نتوانست نمود. بہ حکم اشرف شلاق بست و رسا

خورده محبوس گردید. درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صعوی به خطاب شاه نواز خان اختصار یافت. بیست و نهم اسفند در ساحل دریای چناب به ورود موک مسعود آراستگی یافت.

وقایع سال بیست و یکم از جلوس مبارک

روز شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج نیرجهان افروز به برج حمل تحویل نمود و سال بیست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد. بر ساحل دریای چناب يك روز لوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از آن منزل کوچ فرمودند. درین ولا آقامحمد ایلچی شه فلك نارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه به او مرحمت فرمودند و مکتوبی که در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافته بود با گرز مرصع تمام الماس که يك لك روپیه قیمت داشت و کمر مرصع نفیس نادر به رسم ارمغان حواله اوشد

در وراق سابق فرستادن عرب دست غیب نژاد مهاتخان جهت آوردن فیلان رقمزده كلك سو نج نگار گشته و اشارتی بصب او نیز رفته درین ولا به حوالی اردو پیوست. با الجمله طلب اوبه تحريك و کاربردازی آصفخان شده بود و پیشنهاد خاطر ایشان آنکه و را حواری و بیعت ساخته دست تعرض به عرض و ناموس و جان و مال او درزنند و این مطلب گران و بغایت سلك و سست می گرفتند و او برخلاف ایشان با چهار پنج هزار راجپوت خونخوار بکرننگ يك جهت آمده عید و اطفال کثری را همراه آورده که هرگاه کار بجان و کردار باستخوان رسد و از همه راه و همه جهت مایوس گردد برای پاس عزت و ناموس خود بقدر امکان دست و پا رده با اهل و عیال جان نثار شوند.

فرد

وقت ضرورت چونماند گریز دست‌نگیرد سر شمشیر تیز

ب آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ساملایم مذکور میشد آصف خن در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد و چون خبر آمدن او به عرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالب سر دارپادشاهی را به دیوان علی مفروغ نسازد و مدعیان را به مقتضای عدالت تسبی ننماید راه کوروش و ملازمت مسدود است؛ و درباب حواحه برخورداری پسر خواجه عمر نقشتندی که مهاتخان دختر خود را باو نسبت کرد سابقا مذکور شد که او را نیز چنگ زده بزنند سپردند. حکم شد که آنچه مهاتخان باو داده فدائی خان تحصیل نموده به

خزانه عامره رسانید.

چون منزل برکنار آب بهت واقع بود درین روی آب منزل گزید آصفخان با وجود چنین دشمن قوی بازو از سرو جان گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریا گذاشته خود با اعیال و احمال و ثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده و همچنین کارخانجات از خزانه و قورخانه و غیره حتی خدمتگاران و بنده های نزدیک در کل از دریا عبور نمودند. معتمد خان بخشی و میر توزک از آب نگذشته شب در پیشخانه بود.

ذکر عذر و طغیان و بی ادبی مهابتخان: علی الصباح چون مهابتخان دریافت که کار باموس و خان اورسیده لاعلاج درین وقت که هیچکس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهار پنجهزار راجپوت که به آنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست برسر پل رسیده قریب دو هزار سوار بر پل می گذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد به مدافعه و مقابله قدم برجا دارند و خود متوجه دولخانه می گردد. و از در حرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده باز پرس احوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته از خیمه برآمد. چون چشمش بر و افتاد از احوال حضرت شاهنشاهی ستفسار نمود و قریب بصد راجپوت پناه برچه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد و بر رسمیت دروازه کلان شتافت. و در آن وقت در فضای دولخانه معدودی از اهل سیاق و غیره و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه ایستاده بودند. مهابتخان سواره تا در دولخانه رفته از اسب فرود آمد. در آن وقت که پیاده شده به جابب غسلخانه شتافت قریب دو صد راجپوت همراه داشت. معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب دور است نفسی توقف نمایند تا من رفته عرض کورنش و زمین بوس نمایم. اصلاً به جواب نپرداخت. و چون بر در غسلخانه رسید ملازمان و تختهای دروازه را که در بانان به جهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته به فضای دولخانه درآوردند. جمعی از خواصان که بر گرد و پیش آنحضرت به سعادت حضور اختصاص داشتند، از گستاخی او به عرض همایون رسانیدند. آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی نشستند.

درینوقت مهابتخان مراسم کورنش به تقدیم رسانیده آنگاه بر در پالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که از آسیب عداوت و دشمنی آصفخان خلاصی و رهایی ممکن نیست، و به انواع و اقسام خواری و سواپی کشته خواهم شد، از روی اضطرار جرات و دابری نموده خود را در پناه حضرت انداختم. اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

اشراف سیاست فرمانند. درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده و در سراپرده پادشاهی را فرو گرفتند، و در خدمت آن حصرت به جز عرب دست غیب که دستیار و بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروز خان و خدمتخان خواجه سرا و فصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواهان دیگری حاضر نبودند. چون آن بی ادب خاطر اقدس را شورانیده بود و مزاج اعتدال سرشت را غیرت در شور داشت دومرتبه دست به قبضه شمشیر رسانیده خود ستند که جهان را از لوث وجود آن بیابان پاک سازند، هر بار میر منصور بدخشی به ترکی عرض کرد که وقت مقتضی این نیست، صلاح حال منظور باید داشت، و سزای کردار باهنجار این تیره بخت بد کردار را به ایزد دادگر حواله فرمایند، تا وقت استیصال او در رسد.

چون حرف او به فروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک مدت راجپوتان او درون و بیرون دوانخواه فرو گرفتند، چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر به نظر در نیامد.

درین وقت آن بی عاقبت خود عرض کرد که هنگام سواریست به ضابطه معهود سواری ورم. لذا این غلام و دوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این حرات گستاخی حسب الحکم ازمن به وقوع آمده و اسب خود را پیش آورده به مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسب سوار شوند غیرت سلطنت نداد که بر اسب او سواری فرمایند. حکم شد که اسب سوادی خاصه را حاضر سازند و به جهت لباس پوشیدن و استعداد سوادی خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار را رضی نشد.

القصة آنقدر توقف روی داد که اسب خاصه را حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده نادو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خود را پیش آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دوات درین می داند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند. آن حضرت بی مبالغه و مضائقه بر همان فیل سوار شدند. یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوصه نشاندیده بود. درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده به استرضای او درون حوصه نزدیک به آن حصرت رفته نشست. طاهرا درین آتشگاه بی تمیزی در خمی میان پیشانی مقربخان رسید و خدمت پرستخان خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود را به فیل رسانیده و هر چند راجپوتان بسین برچه زور دست و بازو منع آمدند و خواستند که او را جای ندهند، او کناره حوصه را محکم گرفته خود را نگه داشت. چون در بیرون جای نشستن خود را به میان حوصه گنجانید؛ و چون

نیم گروه مسافت طی شد گنجیت خان داروغه فیلخانه ماده وبل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود. مهابتخان اشارت کرد تا آن می گناه را با پسرش شهید کردند.

بالجمعه در لباس سیرو شکار پسر سمت منزل خویش راهبری نمود و آن حضرت به درونخانه او درآمده زمانی توقف فرمودند. فرزندان خود را بر دور آن حضرت گردانید و چون از نور جهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت مخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را به دولتخانه مرده و از آنجا همراه نور جهان بیگم باز به خانه خود آمد. به این قصد باز دیگر آن حضرت را به دولتخانه آورد. قضا را در هنگامی که حضرت شاهنشاهی به قصد سیرو شکار سوار شدند، نور جهان بیگم فرصت غیبت شمرده با جواهر خان خواجه سرا که ناظر محلات پادشاهی بود، از آب گذشته به منزل برادر خود آصفخان رفته بود. آن کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت. آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جداداشتن او از خدمت حضرت خطائست عظیم. لاجرم رای فاسد او بر این معنی قرار گرفت، و آن حضرت را باز سوار ساخته به منزل شهریار برد و آن حضرت از سمت حوصله و گرانباری هر چه اومی گفت می کردند.

درین وقت چهلجو تبیره شجاعخان همراه شد و چون به خانه شهریار در می آمد به راجپوتان اشارت کرد تا او را بقتل رسانند. بالجمعه چون نور جهان بیگم از آب گذشته به منزل برادر خود رفت و عمده های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تا به اینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد، و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتند. اکنون تدارک آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد، به اتفاق معروض باید داشت. همه یکدل و یکزبان به عرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آن است که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته به دولت زمین بسوس بندگان حضرت سر فراد شویم. چون این کنکاش ناصواب به مسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نمود. همان شب مقرر خان و صادق خان بخشی و میر منصور و خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عمده های دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشته و جنگ انداختن محض حضا است؛ زیرا که این تدبیر نادرست را نتیجه خامکاری و ناسازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بر آن مترتب نخواهد شد. هرگاه من درین صرف باشم به کدام دلگرمی و به چه امید جنگ می کنید و به جهت اعتماد و احتیاط انگستری

مبارک خود را مصحوب میر منصور فرستاده آصفخان به گمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مهاتبخان بی عاقبت باشد و حصرت به تکلیف او حکم فرموده مهر را فرستاده اند به همان قرار داد پای عزیمت افشرد.

درین وقت فدائیخان چون ز فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده به کنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بی تاب شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فدائیانه روبروی دو لانه اسپ به دریا زده خواست بشاوری عبور نماید شش کس از همراهان او به موج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایاب رویه افتادند، و نیم جانی به ساحل سلامت رسیدند و خود با خدمت سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای و به کار رسیدند و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند، و چون دید که کاری از پیش نمی رود و غنیم زور آور است و به ملازمت اشرف نمی تواند رسید، عطف عنان نموده از آب گذشت شاهنشاهی آن روز آن شب در منزل شهریار به سر بردند.

روز بیستم فروردین مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصفخان به اتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمده های دولت قرار به جنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گزری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذاشتن داد. اتفاقا بدترین گذرها همان بود که سه چهار حا از آب عمیق عریض گذاشتند و در وقت گذاشتن انتظام افواج بر جا نماند و هرفوجی به طرفی افتاد آصف خان و خواجه ابوالحسن و اراتخان با عمار بیگم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته بودند آمدند، و فدائیخان به فاصله یک تیرانداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت؛ و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه و اله یار و بسیاری مردم پایان تر از فدائیخان عبور نمودند، و هنوز جمعی به کنار پیوسته و بعضی مین آب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصف خان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت، دیگر کیست که سخن بشود و پای همت بر جا دارد. خواجه ابوالحسن و معتمد خان ازین آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماشا می کردند و می کردند و سوار و پیاده واسپ و شتر میان دریا در آمده پهلوی یکدیگر زده سعی در گذشتن داشتند. درین اثنا ندیم خواجه سرای بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت که مهدعلیا می فرمایند این چه حای توقف و تامل است؟ پای همت پیش نهید که به مجرد در آمدن شما غنیم منهزم گشته، راه آوارگی پیش خواهد گرفت. از استماع این خطاب عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان

اسپان خود را به آب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته، به دریا درآمدند. در عمارتی بیگم دختر شهریار، وصیه شاهنواز خان بودند، تیری بر بازوی دختر شهریار رسید و بیگم به دست خود بر آورده، بیرون انداخت و لباسها به خون رنگین شد؛ و جواهر خان خواجه سرانظر محل، و ندیم خواجه سرای بیگم، و خواجه سرای دیگر، در پیش فیل جان-نادر گردیدند، و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید. و بعد از آنکه روی فیل برگشت دو سه زخم بر چرخه بر عقب فیل زدند و با آنکه شمشیر از پس هم می رسید فیلن سعی در راندن فیل داشت تا به جایی رسید که آب عمیق پیش آمد، و اسپان به به شناوری افتادند و بیم عرق شدن بود. ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم به شناوری از آب گذشت، و به دولخانه پادشاهی رفته فرود آمدند. و چون راجپوتان قصد تمام باینجانب کردند درین وقت آصف خان پیدا شد و از نیرنگی زمانه و بیراهه رفتن رفیقان و بدنشستن نقش گله آغاز کرده، روانه شد، و هر چند حاضران از ایشان به چشم وزمان نشان خواستند، اثری ظاهر نشد، که به کدام جانب شتافت. و خواجه ابو الحسن گرم داند و از هول و اضطراب، اسب به دریازد، و چون آب عمیق بود و تند می رفت در وقت شناوری از اسب جدا شد اما قاش زین را به دودست محکم گرفته سود و با آنکه چند غوطه خورد و نفس گیر شد، قاش زین را نگذاشت. درین حالت ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را بر آورد. و فدائیان باجمعی از نوکران خود و چندی از بنده های پادشاهی که دوستی و آشنایی با وی داشتند، از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرد و عتیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا، تشریف داشتند خود را رسانید.

چون درون سرا پرده از سوار پیاده مالا مال بود بر سر در ایستاده تیراندازی می کرد و چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک به آن حضرت می رسید. و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود. با جمله فدائیان ممتاز ایستاده تلاش می کرد و ز همراهان او سید مظفر که از جوانان کار دیده کار طلب قدوسی بود، و عطاء الله نام خویش فدائیان به دریافت سعادت شهادت حیات جاوید یامند، و سید عبدالغفور بخاری که جوان شجاع بود زخم کاری برداشت. و چهار زخم به اسب سو ری فدائیان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمی رود و به خدمت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از اردو بر آمد و به طرف بالا آب شتافت و روز دیگر از آب گذشته به رها تاسی ترد فرزندان خود رفت، و از آنجا عیان را برداشته به کرجاک نند نه رخت سلامت کشید بدر بخش نام زمیندار برگشته مذکور با او رابطه قدیم داشت. فرزندان را در آنجا گذاشته، و داخل از آنجانب او پرداخته جریده سه جانب هندوستان شتافت و شیر خواجه و اله وردیخان قراول باشی و اله یار پسر افتخار خان هر کدام

به طرفی رفتند.

و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دوصد سیصد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت به حاسب قلعه اتک که در تبول او بود رفت، و چون به رهناسی رسید از ارادتخان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده به مبالغه بسیار نزد خود طبیب. لیکن هرچند سعی کرد او به همراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان به قلعه اتک رفته متحصن گشت و از دبتخان برگشته به اردو آمد. بعد از آن خواجه ابوالحسن نه عهد و سوگند اطمینان خاطر به هم رسانیده مهابتخان را دید و نوشته به نام ارادتخان و معتمدخان مشتمل بر سوگند غلاظ و شداد نه خط او گرفت که گزند جانی و نقضایی بعزت و ناموس نرساند. آنگاه ایشان را همراه سرده ملاقات داد. و درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاند منجم را که به آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحن جوان مستعد بود به شامت آشائی و در حضور خود به قتل رسانید.

مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان والی بلخ به درگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدایی که درین دولت معمول است کنایت نذر محمد خان که مشتمل بر اظهار احلاص و نیازمندی بود به تحف و هدایای آن ملک گذرانید، آنگاه پیشکش خود را به نذر آورد و سوغاتهای نذر محمدخان از اسب و غلام ترکی و غیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد عجاله الوقت سی هزار روپیه به او عنایت شد. پیش ازین نگاشته کلك وقایع نگار گشته که چون آصف خان به هیچوجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اتک که در جاگیر او بود رفته تحصن جست و همگی دوصد کس از سوار و پیاده با او همراه بودند. مهابتخان چندی از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را به سرکردگی بهره ورنام پسر خود و شاه قلی فرستاده که گرم گیرا شتافته به محاصره قلعه پردازند. نامبرده ها در آنجا رسیده قلعه را به دست آوردند و آصفخان عان به قضا سپرد و فرستاده های مهابتخان نه عهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را به مهابتخان نوشتند.

چون موکب گیهان شکوه از دریای اتک عبور نمود مهابت خان از حضرت رخصت حاصل نموده به قلعه اتک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمیران مقید و مجبوس ساخت و قلعه را به ملازمان خود سپرد. و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از ملازمان و مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور به دست انتاده بود به تیغ بیباکی

آواره صحرائی عدم گردانید. و نیز ملا محمد تنوی را که به سمت آخوندی نزد آصفخان بود وقتی که او را زنجیر می کردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه وار در پای او کردند و چنانچه باید استحکام ندادند به اندک حرکت از پای او مرآمد. این مقدمه را حمل بر افسونگری و ساحری او کرد. او حافظ قرآن بود و پیوسته به تلاوت اشتغال داشت و لهای او به تلاوت متحرک بود. ازین حرکت لب یقین خود کرد که مرادعای بد می کند و از غله و سوس و فرط تسوهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت.

ملا محمد را فصایل صوری و کسب کمال به دیور صلاح و پرهیز گاری آراستگی داشت افسوس که این سفاک بیباک قدرچنین مردی بشاحت و بیهوده ضایع ساخت. چون به نواحی جلال آباد نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی از کافران آمده ملازمت نمودند. اکنون مجملی از معنفات و رسومات که میان آنها شایع است بجهت غراب مرقوم میگردد.

طریق آنها دین کافران ثبت تردید است. بتی به صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش می نمایند و بیش از یک زن نمی کنند. مگر زن اول نازا باشد یا شوهر ناسازگار و اگر خواهد که به خانه دوستی یا خویشی بروند از بالای بام بکدیگر تردد می کنند و حصار شهر را جزیک در نمی باشد، و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت می خوردند و حلال می دند، و می گویند که زقوم ما هر کس بخورد البته کور شده و گوشت را بخی کرده می خوردند. و لباس سرخ را دوست می دارند، و مرده خود را لباس پوشانده و مسلح ساخته با صراحی پیاله شراب در گور می گذارند و سوگند ایشان اینست که کله آهو را یا بز را در آتش می نهند، و باز آن را از آنجا برداشته بر درخت می گذارند و می گویند هر کس ارما این سوگند را به دروغ خورده البته به بلای مبتلا شده، و اگر پدر زن پسر خود را خوش کند، بگردد و پسر در آن باب مضایقه دارند.

حضرت شاهشاهی فرمودند که هر چه دل شما از چیزهای هندوستان خواهش داشته باشد درخواست نمایید. اسب و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کردند و کامیاب گشتند.

درین اثنا جگت سنگه، پسر داجه باسو، از اردوی کیهان شکوه فرار نموده به کوهستان شمالی لاهور که وطن اوست شتافت، و مقارن آن صادقخان به ایالت صوبه پنجاب رخصت یافت، و حکم شد که تبیه و تأدیب جگت سنگه نماید؛ و حضرت شاهنشاهی منزل به منزل به نشاط شکار پردخته روز یکشنبه هشتم اردی بهشت در وقت مسعود داخل شهر کابل شدند.

ددین روز برقیل نشسته نثارکنسان از میان باران گذشته، به باغ شهرآرا که نزدیک به قلعه کابل و قع است نزول اجلال فرمودند. دوزجمعه غره خرداد به روضه منوره حضرت فردوسی مکانی تشریف برده، لوازم نیارمندی به تقدیم رسانیده از باطن قلدرسی موطن آن حضرت استمداد همت نمودند؛ و همچنین به زیارت میرزا هندال و عم یزرگوار خود میرزا محمد حکیم ترك حسته از حضرت حق سبحانه و تعالی التماس آمرزش ایشان فرمودند. از غرائب اتفاقات که از نهانخانه تقدیر برمنصه ظهور پرتو افگند پادشاه کردار زشت مهابتخان است.

تفصیل این جمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی در کنار آب بهت ازو به فعل آمد و امرای بسی حوصه با سپاه از غفلت خویش خجست زده جاویدگشتند و امری که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره بردار ظهورگشت، راجپوتان او بنابر تسلط و اقتداری که به حسب اتفاق رونموده برد خود سرو مغرور گشته دست تعدی و تطاول بر رعایا و وزیرستان دراز کرده و هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگر برگشت و دست فتنه آتش سه خرمن هستی آن خود سران زد. بالجمله جمعی از راجپوتان در جنگه که از شکارگاههای مقرر کامل است رفته اسپان خود را به جرگه گشته بودند. چون آن جلگه را بجهت شکار پادشاهی غرق ساخته به جمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی از آنها مانع آمده کار به درشتی رسانید و راجپوتان بی محابا آن بیچاره را به زخم تیغ پاره پاره کردند. چندی از خویشان و برادران و احدیان دیگر به درگاه رفته استغاثه و دادخواهی نموده حکم شد که او را می شناسد، نام و نشان او معروض دارند تا به حضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرماییم و بعد از اثبات، خون بسزا رسد. احدین به این حکم متسلی نگشته برگشتند.

راجپوتان نیز قریب به آنها فرود آمده بودند. روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده، همه یک جهت و یکرو بر سر دایره راجپوتان آمده و چون احدین تیرانداز و توپچی بودند به اندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندی را که مهابتخان از فرزندان حقیقی گرامی تر می دید علف تیغ انتقام گردیدند، نخمینا هشتصد نهصد راجپوت به قتل رسیده باشند. و احشام کابل و هزارجات هرجا راجپوتانی در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروشیدند قریب به پانصد راجپوت که بیشتری از آنها سردار قوم بودند و به شجاعت و مردانگی اشتها داشتند به فروخت رفتند و مهابتخان ارشیدین این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده، به کمک موکران خود شتافت و در اثنای راه نقش را طوردیگری دید.

از بیم و هراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود راه بنه دولتخانه انداخت و به التماس اوجیش خان و کو توال خان و جمال محمد و خواصخان را حکم شد که تا این فتنه و فساد را فرو نهند.

دیگر به عرض رسانیدند که باعث جنگ و ماده فساد بدیع لزمان خویش خواحه ابرالحسن و خواجه قاسم برادر اوست. هر دو را به حضور طلبیده باز پرس فرمودند. جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد. چون کس بسیاری او به تبر و تفنگ بقتل رسیده بود و گزیر مرعات خاطر او از لوازم شمرده نامرده ها را به وی حواله کردند و او در نهایت خواری و رسوایی سروپا برهنه به خانه خود پرده، مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود به تم ممتصرف شد.

درین - لا به عرض رسید که عنبر حبشی در سن هشتاد سالگی به اجل طبیعی درگذشت. عنبر در فن سپاهیگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت و او باش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر روز عمر روزگار به عزت بسر برد در هیچ تدبیری به نظر نیامده که غلام حبشی به مرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی به موجب نوشته مهابتخان، عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانده به لاهور فرستاد.

درین - لا خبر رسید که شاهزاد های والا نژاد سلطان داراشکوه و سلطان اوردنگ زیب پسران شاه جهان به حوالی اکبر آباد رسیدند و خاطر قدسی مظاهر از مزده وصول ثبات کامکار گل شکفت. لیکن مهابتخان به مظفرخان حارمی دارالحلقه نوشت که نظر بند نگهدارد و به درگاه نیارد.

چون توجه خاطر اقدس به شکار بسیار بود و شیفنگی آن حصرت درین شغل به حدی رسیده بود که در حضور سفر یک دوری شکار ممکن نیست که بسر آید، لاجرم درین - لا الهووردیخان قراول بیگی به جهت شکار قمرغه تور کلاسی که اهل هندو آنرا باور گویند از ریسمان تهیه و ترتیب داده و پیشکش نمود. مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بر آن صرف شده، بنا بر آن در موضع ارغنده که از شکارگاه های مقرر این ملک است به متصدیان سرکار حکم شد که تور مذکور را به شکارگاه پرده ایستاده نمایند و شکاری را از هر جانب رانده بدون تور در آوردند و حضرت با پرستاران حرمسرای عزت به نشاط شکار توجّه فرودند.

شده اسمعیل هزاره که جماعت هزاره ها به بزرگی و مرشدی قبول می داشتند ما

توابع و لو حق حویش در ظاهرده میر با بوش فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهن بیگم و اهل حرم به منزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند و بیگم بفرزندان شاه از قسام جواهر و در این و مرصع آلات تلطف فرمودند. از آنجا به نشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس زرننگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که بتور در آمده شکار شد یکی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سی بوزن جهانگیری برآمد.

از سوابح آنکه چون خبر گستاخی مها بتخان به شمع مشاهد جهان رسید مزاج به شورش گراید و با وجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شد که به خدمت پدر والا قدر شایسته سزای کرد و ناهنجار در دامن روزگار و نهید و به این عزیمت بناریخ بیست و سیوم رمضان هزار و پنجاه هجری با هزار سوار از مقدم ناسک تر سنگ رایات برافراشتند و گمان آنکه شاید درین مسافت به قدر جمعیتی فراهم آید؛ چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگه پسر راجه بهمیم که با پانصد سوار در موکب منصور بود به اجل طبیعی درگذشت، و جمعیت او متفرق گشت، و همگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد. ناگزیر رای عقده گشای چنین تقاضا فرمود که به ولایت تهته شتافته، روزی چند در آن تنگندی خمول باید گذرانید. به این داعیه از اجمیر به ناگوار و از ناگوار به حدود جود هودواز آن راه به جیسلیم نهضت اتفاق افتد، و حضرت جنت آشپبی در ایام هرج و مرج ارمین راه به ولایت سند و ملک تهته تشریف مرده بودند، و این موافقت با چند بزرگوار از بدایع روزگار است. چون خاطر فیض ناظر از سیر و شکار گزار همیشه بهار کابل واپردخت، روز دوشنبه غره شهربور از کابل به صوب مستقر الخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت.

درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز به مرض رسید که درد قولنج قوی بهم رسیده و ایشان را زمانی منت بی شعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی حاصل شد. و مقارن این حال عرض داشت خان جهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز ابروش رفت و درین مدت پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگه بر اطفا قرار به داغ داده پنج داغ بر سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از دو ساعت دیگر افاقه بهم رسید و سخن کرده باز هوش رفتند. اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و ایسن ثمره افراط شراب است. چنانچه دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا گشته کاسه سرد کاسه شراب کردند.

ملازمت سلطان داراشکوه و اورنگ زیب: درین ولا شاهزادگان گوهر

سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ از خدمت پدر به ملازمت جد بزرگوار آمده به دولت زمیں بوس فرق نیاز نورانی ساختند، و ز فیلاں وجواهر مرصع آلات قریب ده اٹ روپیه پیشکش ایشان به نظر درآمد.

درین ولا از نوشته فاضلخان بعرض رسید که بایسنقر پسر سلطان دایال مرحوم در امور کورت از شاه جهان جدایی گزیده سه ملازمت راجه گجنگه خود را رسانیده عنقریب به خدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید. و از سوانح بهجت افزا که درین راه به ظهور آمده اوارگی مهلت خد است از درگاه. تفصیل این داستان به رسم اجمال آنکه از تاریخی که بداندش مصدر چنین گستاخی گردیده مزاجش به شورش گراید، و ظرف حوصله اش تنگی کرد. و با اعیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود آزرده و خاطرها را مشغول گردانیده و حضرت شاهنشاهی باوجود چنین گستاخی و سوء ادب از کمال حوصله و بردباری ایستاد و عنایت ظاهر ساختند و هر چه نورجهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند. چنانچه مکرر یزدیان آوردند که بیگم قصد نو دارد خبردار باش، وصیه شاهنواز خد نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است می گوید که هرگاه فابو نام مهابتخان را به بندوق خواهیم زد، و به اظهار این، قدمات خاطر او را از خسود مطمئن می ساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمیع کثیر از راجپوتان با خود به درگاه می آورد بهر گرد و پیش دلتخنه بار می داشت کم شد، و آن ضبط و انتظام برجانماند و معهذا نوکران خوب و در جنگ احداث کامل به قتل رسیدند، و نورجهان بیگم پیوسته سرخلاف او در انتظار فرصت بود و سپاه نگاه می داشت و مردم دایر جنگ آزم را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم به موجب نوشته ایشان قریب به دوهزار سوار از لاهور نو کر کرده به خدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آمده بود، یک منزل پیش از رهناس دیدن حمه سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه پرشیده در راه بایستند. آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابتخان رفته پیام گزارد که امروز بیگم مردم خود را به نظر اشرف می گذرانند. بهتر آنست که معجرای اول روز را موقت درید مباد با هم گنگو شده به جنگ و نزاع کشد؛ و در عقب بلند خان خواجه اتور را فرستادند که بن سخن به وجوه پسندیده معقول او سازد، و او حسب الحکم عمل نموده درین وقت به کورنش نیاید.

روز دیگر بسیاری از بنده های پادشاهی در درگاه فراهم آمدند و آن حضرت به مهابتخان حکم فرمودند که يك منزل از اردو پیش می رفته باشد. اگر چه او از حقیقت کار آگاه شد لیکن چون چشمش از جنگ احدیان ترسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد، و آن حضرت متعاقب او سوار شده گرم و گریا شناختند و مهابت خان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت، و از منزل پیش نبر کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد. و حضرت شاهنشاهی درین طرف آب معسکر آراستند و اصفخان را نزد آن آشفته دماغ فرستادند. چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاه جهان به صوب تهنه رفته او نیز از پی رفته این مهم را به انجام رساند، دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد، سوم تهمورس و هوشنگ پسران شاهرا ده دانیال را روانه حضور نماید. چهارم لشکری پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تا حال به ملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در مرستان آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعیین خواهد شد. اصفخان پسران شاهزاده را آورده معروض داشت که در باب آصفخان عرض می کند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر آصفخان را از دست دهم مبدا لشکری بر سر من تعیین فرمایند، در ایین صورت بنده را به هر خدمتی که تعیین نمایند بدان سرامراز شده چون از لاهور بگذرم منت پرچشم ودل گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت.

چون افضل خان عذر مرستان آصف خان معروض داشت بیگم ز حرفهای لغو و به شورش در آمده و اصفخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت در مرستان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر به خاطر نرسند که به ندمت خواهد کشید.

چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه شد فی الفور آصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست و به عهد و سوگند خاطر واپرداخته ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود. لیکن ابوطالب پسر او را به جهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاه داشت و به ظاهر عزیمت تهنه وانموده کوچ بر کوچ روانه شد.

بیست و سیوم ماه مذکور عود موکب منصور از آب بهت واقع شد، از غرایب آنکه شورش مهابتخان و هرج و مرج او پسر ساحل همیت آب اتفاق افتاد و باز انحطاط اختر بند و زمان ادبار او برکنار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصفخان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته به درگاه فرستاد. و چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد، دور بخش پسر خسرو

و خانخانان و مقر به خان و میر جمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس حبیب اخلاص نورانی ساختند.

هفتم ماه آبان به ساعت مسعود نزول مسو کب اقبال بدار السلطنة لاهور چهره فروز مراد گردید. درین روز مسعود آصفخان به صاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب و کالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات ملکی و مالی پردازد و خدمت دیوانی به حواجه بوالحسن ارزانی شد و فضلحان از تعمیر میر جمله به خدمت خانسامانی سرافرازی یافت و میر مذکور به خدمت بخشگیری سر بلند گردید.

سید جمال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری ر که در گجرات آسوده اند و حوال ایشان به تقریبات در این اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده قبل به جهت سواری ایشان لطف فرمودند.

درین ولا بعرض رسید که مهابتخان از سمت راه تهته عان پاته به جانب هندوستان روانه شد و نیز به مسامح جلال رسید که بیست و دوک روپیه نقد و کلای او ز بنگاله فرستاده اند به حوالی دهلی رسیده، بنابر این صفدرخان و سپهدارخان و علی قلی د رمن و نور لدین قلی و وائیرای سنگدانی با هزار احدی تعیین شدند که برجناح استعجال شتافته زررر بدست آرند و نامبرده ها متوجه خدمت شده در حوالی شاه آباد به مردم او که خزانه می آورده رسیدند، و آنها با زررر در سرا متحصن شده تا ممکن و متصور بود به مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند و بدنه های درگاه بعد از زد و خورد در سرا را آتشی زده بدرون در آمده زررر را متصرف شدند و مردم او فراز برقرار داده راه ادبار سپردند، و فرمان شد که در را به درگاه فرستاده خود به تعاقب مهابتخان شتابند.

مقارن اینحال خانخانان را منصب هفت هزارای و سوار از قرار دو اسبه و سه اسبه سرافراز نموده خلعت واسپ و شمشیر مرصع و قبل خاصه مرحمت فرموده با جمعی از بنده های درگاه به استیصال مهابتخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به تیول او مقرر شد. چون مهم جنگت سنگه از صادق خان سرانجام نشده بود و اورا ز دوستان مه، بتخان می دانستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و درین روزها مخلص خان و جنگت سنگه او کو هستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند، و درین روزها به مکرم خان که خدمت ملک کوچ دشت فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بنگاله ساختم بدانصوب شتافته به ضبط و تسق آن ولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید.

وفات شاهزاده پرویز: شاهزاده پرویز از فرط یاده پیمایی بمرض صرع مبتلا شد

و رفته رفته از غذا نفرت به همراه سبیده و قوی به تحلیل رفت. هر چند اطفا به معالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود، اثری بر آن مترتب نگشت و بتاريخ شب چهارشنبه هفتم صفر سنه هزاروسی و پنج هجری در برها پور پسمانه حیاتش لبویز شد و کالبد آن مرحوم را نخست در آن شهر امانت سپردند و آخر به اکبر آباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده آن جویبار سلطنت بود مدفون کردند.

چون این خبر به مسامع علیه رسید رضا بقصای ایزد متعال داده زخم درونی را به مهرم صبر و شکیبایی چاده فرمودند و در سن سی و هشت سالگی وفات یافت. تاریخ فوت او را بعضی ز فضلا چنین یافته اند: «وفات شاهزاده پرویز». بعد از استماع این خبر به خانجهان حکم شد که فرزندان و بازمانده های ایشان را روانه درگاه والا سازد.

در خلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خن رخصت معاودت یافت و سوای آنچه به دفعات به او عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و موازی آن از نفایس هندوستان به خن فرستادند.

درین ولا ابوطالب خیف اعتضاد الخلاف آصفخان به خطاب شایسته خن نامور شد و درین ایام موسویخان ازدکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت. درین و لامیرزا رستم صفوی بصوبداری بهار فرق عزت برافراخت.

درین هنگام از عرضداشت متصدیان صوبه دکن به عرض رسید که باقوتخان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از او نبود و در حیات عبرتیر سپه سالاری لشکر و انتظام افواج به عهده او مقرر بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سواره حوالی حالنا بور آمده. به سر بلند رای نوشته که من بافتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام، و نامبرده ها بر یکدیگر سبقت کرده پی در پی خواهند آمد.

چون خان جهان از نوشته سر بلند رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتبی مشتمل بر استمالت و دلجویی بسیار به باقوتخان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و به سر بلندرای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوادم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده یزودی روانه برهانپور سازد.

در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاه جهان با معدودی از بنده ها بجانب تهنه نهضت فرموده چون در ایام شاهزادگی به اشاره والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوك

و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شناخته بایشان نزدیک باید شد ممکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان عیارشورش و فساد که مرفیع شده فرو نشیند. بلجمله چون بحوالی تهته پیوستند شرف‌الملک که حارس آن ملک بود سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قلم جرأت پیش گذاشت و با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بنده های وفادار همراه بودند تاب صدمه آنها نیاورده، به حصار شهر درآمده متحصن گشت. و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره آماده ساخته بود درین ولا بدرون حصار درآمده به مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند. و شاه جهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نوازند و عبت خود را به توپ و تفنگ ضایع نسازند. و باوجود این معنی جمعی از جوانان کارطلب بر حصار بند شهر یورش نمودند، و از استحکام برج و باره و کثرت تو بخانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند، و پس از روزی چند بار بهادران شیردل زنجیر گسل مانند برق لامع به قلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها بر رو کشیده دو بدند قضا را دران ضلع خندق عمیق و عریض مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس گشتن از آن محال تر شد در میان نشستند و توکل را حصار خود ساختند.

درین وقت شاه جهان تکرری بهمرسانیده بنا بر بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سرعراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ازین مرض جا ببریست و هم درین ضمن مکتوب نور جهان بیگم رسید مرقوم بود که مهاتحان از صیت نهضت موکب پادشاهی سر اسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج در راه غار آسیبی به دامن پسران شما رساند. صلاح دولت در آنست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند باروزگار باید ساخت.

مصرع

تا خود فلک از پرده چهره آرد پیرون

بنا بر آن باوجود ضعف قوی و بیماری صعب بالکی سواد از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور اتفاق افتاد.

این رهی است کسه سلطان محمود غزنوی از همین راه آمد فتح بتخانه از سومات کرده چنانچه مشهور است و شاه جهان به ملک گجرات درآمده از پست گروهی احمد آماد

گذشته به گذر چانپایر دریای نریده ر عبور فرمودند و از کرپوه چیرائی که به راجه بکلانه تعلق دارد برآمده ناسک ترینگ که از مضافات دکن که مردم خود را در آنجا گذاشته بودند بزول نمودند. و چون درین ملک عمارتی نبود در همن نزدیکی بخیر شفاخته در آن سرزمین رحل قامت انداختند. درین ولا آصف خون به منصب هفت هزاری ذات و سوار دواسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تسا از قید مهابت خان و آسپ جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنظم بود.

درین ولا از عرضداشت متصدیان دکن به عرض رسید که نظام زکوتاه اندیشی هفته انگیزی فتح خان پسر عنر و دیگر تربیت یافته های نو دولت را بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدة الملک خنجهن به جهت محافظت و محارست لشکر خن را که از بنده های کهن سال و کزدان است به حراست برهانپور مقرر داشته خود با عسا کر نظیر دو امتوجه بالا کھت شد و تاکهر کی که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید و نظام الملک ز قلعه دولت آباد سریرون نکشید.

از سو نح این ایام کشته شدن محمد مؤمن است و او از سادات سیفی بوده به سلسه نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبه ساد، تخان بنی عم نقیب خان را به او نسبت فرمودند. در هنگامی که عبور شد جهان در ممالک شرقیه افتد مشارالیه در آن حدود جاگیر داشت. به خدمت ایشان پیوست و یک چندی درین هرج و مرج همراهی گزیده ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود نوشته ها به مبالغه و تأکید فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته ارتخدمت شاه جهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد. چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهی رسید به حضور طلب فرمودند. هر چند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود مهربان نشدند، و آن سید زاده را دریای فیل بقوت سیاست تمام فرمودند. درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد جمشیدخان نام غلامی حبشی را پیشوای خود ساخته مدار و اختیار ملک و مال به قبضه اقتدار اوسپرد. از بیرون او و از اندرون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند.

چون خبر آمدن خان جهان یقین پیوست حمید خان به سه لك هون که دوازده لك روپیه باشد نزد او رفته به افسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالا کھت را تا قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملک بازگدارد این افغان ناحق شناس که حقوق تربیت شاهنشاهی فراموش کرده چنان ملکی به سه لك هون از دست داده بنام امرای پادشاهی که در تهنات بودند نوشتجات فرستادند که آن محال را حواله

و کلای نظام الملک نموده خود را به حضور برسانند. همچنین نوشته‌ای به نام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت. چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید، اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه که فرمان بمایید قلعه را خواهم داد. مجملأً هرچند و کلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بر آن مترتب نگشت، و سپهدار خان آذوقه و ذخیره فراوان به درون برده، به استحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم برجا داشت، و دیگر نامردان به نوشته خانجهان ملک بالاکهاک را در کل به و کلای نظام الملک سپردند و به بره‌پور آمدند الحال حقیقت احوال حمیدخان حبشی و منکوح او بنابر غرایب مرقوم می‌گردد که این غلام را زنی بود از غریب زاده‌های این ملک، و در ابتدایی که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت به درون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی نبود می‌رسانید، و زن و دختر مردم را به فریب و قسوت بد راه ساخته نزد او می‌برد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخره آراسته به نظر او جلوه می‌داد و او را به مباشرت و معانفت پری پیکران متلا ساخته محفوظ و مسرور می‌داشت. رفته‌رفته مدار و اختیار بیرون بقضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک به دست آن عورت افتاد. هرگاه آن زن سوار می‌شد سران سپاه و عمده‌های دولت پیاده در رکاب او می‌رفتند و عرض مطالب خود می‌نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بر سر نظام الملک فرستاد و ازین جانب نیزخواستند که لشکری تعیین نمایند، این عورت به طوع و رغبت خود و خویش تمام استدعای سرداری سپه نظام الملک کرده، و دلشین ساخت که اگر فوج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین کاری شگرف شده باشد و اگر نقش بر عکس نشست شکست زنی چه اعتبار و افتخار خواهد افزود.

القصة این ماده گرم محتال مرتکب این امر خطیر گشته در مساق این یساق نقاب بر قامت نارعنا افکنده بر اسب سوار می‌شد و همیشه خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می‌بست، و حلقه‌های طلا و مرصع که به اصطلاح هندوستان کره گویند در دست می‌انداخت، دیگر اسباب سپاهیان و تحایف مردانه بسا همراه می‌داشت، و داد و دهش و انعام و بخشش را سبب می‌جست، و بهانه می‌خواست. هیچ روزی نمی‌گذشت که به سرداری رعایتی نمی‌کرد، و مبلغی به مردم نمی‌داد. بعد از آن که تلافی صفین اتفاق افتاد از غلوجرات دلیرانه با لشکر عادلخان داد مضاف داد و سپاه و سرداران او را به قتل و حرب و طعن و ضرب و ترغیب و تحریش نموده، قدم مردانگی را در آن بحر و غا و لجة هجا چون کوه استوار پا

برجاء شت و آن عنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داده، جمیع قیلان و توپخانه ر به دست آورده سالمأ و غانماً رایت مراجعت برافراخت.

درین ولا بمصر رسید که چون امام قلیخان فرمانروای توران چند سال میرسید بر که ایلچی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته و میانہ سلوک نمود چون خبر بی عنایتی آن حضرت به شاه جهان، و مخالفت به والد والا قدر در آن ملک شایع شد، لاجرم قدوة ممالك اسلام عبدالرحیم خواجه ولد کلان خواجه را با شریف تحف و نقایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود و مکتوبی نیز نوشته مصحوب خواجه ارسال داشت. خواجه از اعظام سادات و اجله مشایخ ماوراءالنهر است و نسبت شریفش به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می شود. و پادشاه توران عبدالله خان به خواجه جویبار جد بزرگوار آجنتاب است انابت داده بود، و ارادتی صادق داشت. حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند و امر و اعیان دولت را به استقبال فرستادند. و چون به کابل رسید ظفرخان استقبال نموده به شهر در آورد، و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری به تقدیم رسانید، و حضرت شاهنشاهی در سه منزلی لاهور موسویخان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشواز فرستاده مسرت بحش خاطر آن سید عزیز شدند. و بعد اذو بهادرخان اوزبک که در زمن عبدالؤمن خان حاکم مشهد بود، و درین درگه منصب پنجهزادی داشت به استقبال شتافت. و چون خواجه به حرالی شهر پیوست به حکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان بحشی به استقبال او رفته ملاقات نمودند، و همان روز به شرف دست بوس آن حضرت مشرف گردید و کورنش و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی به جا آوردند، و قریب به اورنگک خلافت حکم نشستن فرمودند، و پنجاه هزار روپیه به رسم نعام تکلیف نمودند و روز دیگر چهارده فاب طعام انوش خاصه با ظروف طلا و نقره به خواجه فرستادند و تمام با لوازم آن ب ایشان ارزانی داشتند.

درین ایام صوبداری بنگاله از تغییر خاندان به مکرمحان ولد معظم خان مقرر گشت، و چون مکرمحان به حکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عراصدار یافت و او بر کشتی نشسته به استقبال فرمان شتافت قضا را غیر زمین دریای مقرر مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون کشتی مکرمحان به آنجا می رسد به ملاحان اشاره می کند که کشتی را زمینی در کنار آب بازدارند تا نماز عصر گزارده متوجه مقصد گردد. در وقتی که ملاحان می خواهند کشتی را به کنار آب رسانند بادی بهم رسید و کشتی را برگردانید و از شورش و تلاطم و حرکت بی موقع کشتی در آب فرو می رود

و مکر مخان با چند کس که در آن کشتی بود غریق بحر فنا می گردد و يك متنفس سراز آن گرداب بلا بر نمی آرد.

در خلال این حال خانخانان و لرد بیرمخان در سن هفتاد و دو سالگی بجل طبیعی درگذشت. تفصیل این مجمل آنکه چون به دهلی رسید ضعیفی قوی برمز جشن استیلا یافت. تاگزیر در آن عصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار و سی و شش هجری و دیعت حیات سپرد. در مقررهای که برای منکوحه خود ساخته بود مدفون کردند. از اعظام امرای این دولت بود. در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید. از آن جمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که به همان فتح گجرات از دست رفته مار بتصرف او لای دولت قاهره درآمد.

دوم فتح جنگ سنبهل که لشکر دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت؛ و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود. خانخانان ما بیست هزار سوار مقابل او شتافت و دو روز و يك شب جنگ عظیم کرده. لای فتح و فیروزی برافراشت.

سیوم ملك تهته و ملك سند، و در زمان حضرت شاهنشاهی مصدر کار نمایان نیازست شد. لیکن پسر کلاش شاهنواز خان با انلك مایه مردم عنبر را شکست داده چنانچه به موقع خود ثبت افتاد. خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود و زبان عربی و ترکی و فارسی و هندی می دانست و از اقسام دانش عقلی و نقلی حتی علوم هندی بهره وافی داشت، و در شجاعت و شهامت و سرداری این پل آیتی بود و به زبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بامری را به حکم حضرت عرش آشیانی به فارسی ترجمه کرده و گاهی بیثی و احیاناً رباعی و عزلی می گفت. این چند بیت ازوست.

غزل

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است	جر این قدر که دلم سحت آرزو مدام است
به کیش صدق و صفا حرفه دیکار است	نگاه اصل محبت تمام سو گنبد است
به دام دانه و نه دانه این قدر دانه	که پی تا برسم هر چه هست در بند است
مرا فروخت محبت و سی نمی دانم	که مشتری چه کس است و بیهای من چند است
ادای حق موجب عنایت است از دوست	و گرنه خاطر عشق به هیچ خرسند است
از آن خوشم به سخنها دلکش تورجیم	که اندکی به اداهای عشق مانند است

رباعی

ز بهار رحیم از پی دل سروری بیهوده در آرزوی دل در گروی
گفتم سخنی و باز هم می گویم خواهش کساری همیشه کاهش دروی
چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماند و بندگی و دوستخواهی اختیار نموده عرضداشت کرد
که پدران من بسماعت آستانبوسی مستعد گشته اند من نیز امیدوارم که به این شرف فرقی عزت
برافرازم، بنابراین جان را تهور که از خدمتکاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی
سعادت نموده او را به قدسی آستان بیارد. به جهت سرافرازی او فرمان استمالت باخلعت و
اصب مرحمت شد. و چون به مسامع جلال رسید که مهابتخان بخدمت شاه جهان رفت علی الرغم
او خانبهجان را خطاب سه سالاری امتیاز بخشیدند.

اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابتخان نگاشته کَلک بیان می گردد که چون او را از
درگاه بر آوردند از راه تهته عطف عنان نموده لشکر پادشاهی به تعاقب او تعیین شد، و او را
از هیچ طرف راه خلاص و امید مناص نماند ناگزیر نجات خود را در توس شاه جهان
دانشه، عریضه ای مصحوب یکی از معتمدان خود به خدمت آن حضرت فرستاد، و مضمون
آنکه اگر رقم غفو بر جراید جرایم این بنده گناهکار کشند روی امید به آن آستان آرد.
شاه جهان به مقتضای وقت از تفصیلات او گذشته فرمان مرحمت عنوان بسا پنجه مبارک به
جهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیۀ ناکامی قریب با دوهزار سوار از
راه راح پلبله و ملک بهرجی متوجه شده در جرگه ایشان پیوست و هزار اشرفی نذر و یک
الماس کلان که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید، و به انعام
خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب خاصه و فیل خاصه سرافرازی یافت.

و درین ایام خان جهان نوشته های پی در پی فرستاده عبدالله خان را که در آن دور
بود به آمدن بره، نیور ترغیب و تحریض نمود، و خان به عهد و پیمان بدانجا شافته، او را
دید. و چون روزی چند در بره، نیور گذر نید، خانبهجان به اغوای اهل فساد از خان فیروز
جنگ بدگمان شده در روزی که با یک خدمتکار به خانه او آمده بود گرفته مقید ساخت، و
حقیقت حال را به درگاه والا عرض نمود. فرمان شد که به قلعه آسیر برده نگاه دارند. و چون
عهد شکنی در جمیع ادیان ناپسندیده است خانبهجان در اندک مدتی نتیجه آن یافت. شرح
این داستان بر سبیل ایجاز آنکه چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته
بود، بعد از آنکه اورنگ خلافت به جلوس جهان افروز حضرت شاهجهانی ارتفاع آسمانی
یافت پیوسته خود را به اندیشه های ناصواب و خیالات فاسده آزرده می داشت تا آنکه
واهمه بر مزاجش استیلا یافته بر فر داد و شب یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه هزار و

سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبر آباد برآمده راه ادبار پیش گرفت، و آن حضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفرخان و الله وردیخان و رضا بهادر و پرتهی راج را تهور را با فوجی از بندهای درگاه به تعاقب او تعیین فرمودند، و نامبردگان در حوالی دهولپور به او رسیده جنگ سخت در پیوست و در انشای داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتهی راج زخمی شده در میدان افتاد، و خانبهان دو پسر خود را به کشتن داده خود نیم جانی از آن مهلکه برآورده به جانب دکن شتافت، و به نظام الملك پیوسته محرك سلسله شورش و فساد شد.

مقارن این حال نهضت موکب جهاننگشا به جانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولخانه بره تهور به ذات جهان آرا رونق و بها یافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب از ادبخوان داشت با عساکر ظفر مآثر به جهت استیصال او به بالاکهاست تعیین شد، و افواج قاهره پادشاهی را مکرر با خانبهان اتفاق مبارزت افتاده، هر بار آثار تسلط و غلبه از بندهای درگاه به ظهور رسید. لیکن دفع آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار به جانب ممالک شرقی که ساکن افاغنه است معطوف ساخت، و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفرخان و معتقدخان کوکه ورشید خسان و چندی دیگر از امرا را همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سهند که در بیست کروهی اله آبد واقع است به آن بی سعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پای جهالت فشرده به جنگ پرداخت و با دوپسر و چندی از متسلبان به قتل رسیده و خان بهادر فیروز جنگ سر بی مغز او را بدرگاه والا فرستاد.

به تاریخ بیست و یکم اسفند در ساعت مسعود نهضت آیات اقبال به عزم سیروشکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت نا سازگاری بود لاجرم هر سال در موسم بهار صوبت راه بر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را به گلزار همیشه بهار کشمیر فردوس بطیر می‌رسانند، و خوابهای کشمیر را دریافته و استفاده لذت آن رشک بهشت فرموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف می‌دارند. پیش ازین بچند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار رویه انعام فرموده بودند. درین وقت ماده بیل با حوضه نقره شفت فرمودند.

وقایع سال بیست و دوم از جلوس معلی

روز یکشنبه سوم رجب سنه هزاروسی و شش آفتاب جهانتاب بیرج شرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد و بر لب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و يك روز به لوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل به منزل سیرکنان و شکار افکنان طی راه فرموده، در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد. چون به عرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایمارفته. درین ولا فدائیا را به حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت فاخره و اسب عراقی ابلق فرستاده فرمانروای ایران، عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند؛ و مقرر گشت که هر سال پنج لك روپیه نقد برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لك روپیه بصفه پیشکش بیگم که مجموع ده لك روپیه باشد به خزانه عامره داخل سازد. درین هنگام ابوسعید نبیره اعتمادالدوله به حکومت تهته فرق عزت بر اراضی، و بهادرخان اوزبك به حکومت اله آباد از تغییر جهانگیرقلی خان خلعت اختصاص پوشیده بدان صوب شتافت و سرکار کالی درجاگیر محتشم خان مقرر شد.

انتقال و ارتحال اعلی حضرت خاقانی از جهان فانی به سرای جاودانی:
ذکر این واقعه دلدوز و شرح این حادثه جگر سوز زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین مرتابد. آن را که دیده جهان بین بر حسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه باخته و روزگار جانگداز چه پردخته.

نظم

نشستی جو برگاه شاهنشهی گرفتسی جهان قمر ظل الهی

فروزنده افسرو تخت بود کریم و رحیم و جوان بخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و ناتوانی پیوسته بر بالکی نشسته به سیر و سواری خود را مشغول می داشتند. روزی در دو وجع به شدت کشید، و آثار یأس و ارتحال بروجنات احوال پرتو افکند، و حرفهای که از آن بوی ناامیدی می آید بی اختیار بر زبان جاری شد، و شورش عظیم در مردم افتاد. لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بود در آن مرتبه به خیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مقو دگشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید و بغیر از چند پیا له شراب انگوری به چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمی شد.

درین وقت شهریار باشتاد مرض دارالعلب آبروی خود ریخت و موی و بروت و ابرو و مژه تمام افتاد، و هرچند اطبا به مداوا و علاج پرداختند اثری بر آن مترتب نگشت. بنا بر آن خجالت زده التماس نمود که پیشتر به لاهور رفته روزی چند به معالجه و مداوا پردازد. به حکم اشرف روانه لاهور شد و داوود بخش پسر خسرو را که نورجهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و شرایط حزم و احتیاط به او حواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که به دیگری حواله شود، ازو گرفته حواله را دتخان نمود.

و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به تماشای مچهی بهون و اچو و ویرناک نهضت فرمودند و در اثنای سیر خانزادخان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت، و یک زنجیر قیل خوش پشت پیشکش کرد؛ و سید جعفر که از خدمت شاه جهان تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست.

مقارن این حال رایات عزیمت به صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند. کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلاک بدایع رقم گشته، کوهی است بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه به جهت بندوق اندازی ترتیب یافته. چون زمینداران آهوان را رانده بر تیفه کسوه برمی آوردند و به نظر اشرف درمی آمد بندوق را سراسر ساخته می اندازند و همین که به آهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی می کند و غریب شکار است. درین وقت یکی از پیاده های آن مرز و بوم آهو را رانده آورد و آهو بر پارچه سنگی جا گرفت، و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد. پیاده خواست که پیشتر آمده آهورا از آن مکان بر نهد، به مجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مصبوط ساخت در پیش بوته ای بود، دست بر آن انداخت که خود را تواند نگهداشت قضا را بوته کنده شد و از آنجا معلق زنان به حال تباه بر زمین افتاد. افتادن همان و جان دادن همان.

از مشاهده این حال مزج اشرف به شورش و آشوب گرایید، و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشت. ترک شکار کرده، به دولت خانه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت، اگر چه او را به نقد تسلی فرمودند، لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت. گویا ملك الموت به این صورت متخلق گشته به نظر آن حضرت در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از دل برخاست و حال متغیر گشت و از بیرم کله به تهته به راجور، تشریف آوردند و به دستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ می فرمودند.

در اثنای راه پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوار نشد و برگشت، و تا رسیدن

به دولخانه حال بر همین منوال بود. آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار به دشواری کشید، و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستاده‌ی بساط قرب را روز امید سیاه نفسی چند به سختی برآمد، و هنگام چاشت روزیکشتم بیست و هشتم شهر صفر سنه هزاروسی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلوس اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک زد و در سن شصت سالگی جان به جان آفرین سپردند.

از سنوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگر تراش جهان به شورش و آشوب گرایید. جهان بر سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند. درین وقت آصفخان که از وراثیان و داعیان دولت شاهجهان بود به ارادتخان همدستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید وحس برآورده به نوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمی‌داشت تا آنکه به سوگند مغلط تسلی بخش خاطر آشفته او شدند.

به سلطت برداشتن آصفخان داور بخش پسر خسرو را و بردن به جنگ شهریار

آنگاه آصفخان و ارادتخان او را سوار ساخته و چتر برگرفته روانه منزل پیش شدند، و نورجهان بیگم هر چند کسان به طلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد ایشان نرفت. ناگزیر نعش حضرت جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزاده‌های عالی مقدار بسریل نشسته از پی شتافت و آصفخان بادرسی نام هندوی را بداکچوکی به خدمت شاه بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آن حضرت را به تقریر احواله نمود. و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتی مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد.

القصة آن شب در نوشهره توقف گزیده، روز دیگر از کوه برآمده در بهنیر نزول فرمودند، و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصودخان و دیگر بنده‌های روانه لاهور ساختند، و روز جمعه در آن طرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند.

بالجملة امرای عظام و سایر بنده‌ها که در موکب مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودند چون می‌دانستند که آصفخان به جهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این نوطه برانگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته، و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته، همه به آصفخان موافقت و متابعت نموده، آنچه می‌گفت می‌کردند، و تابع رضای او بودند، و در حوالی بهنیر خطبه به نام داور بخش خوانده، روانه لاهور شدند. و چون پیوسته از صادقخان

آصفخان را اثر بی‌اخلاصی و نفاق نسبت به حضرت شاهجهان ظاهر می‌شد درین وقت خوف و هراس عظیم به خاطر حق شناس او راه یافت به خدمت آصفخان ملتجی گشته در اصلاح این کار استعانت جست و شفیع جهت تقصیرات خسود درخواست نمود، و آن مدارالسلطنت شاهزاده های عالیمقدار را که ارنور محل گرفته بود به او حواله فرمود که به خدمت ایشان سعادت اندوخته ادا کند این دولت را شفیع جرایم خویش سازد، و همشیره آصفخان که در عقد ازدواج صادقخان بود برستاری شاهزاده‌ها را سعادت جاوید داشته پروانه صفت بر گرد فرق مدرک ایشان می‌گشت، و آصفخان چون از همشیره خود نورجهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط می‌نمود که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید.

بیگم درین اندیشه که شهریار سریر آرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر واقعه حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریک زن و تنه پردازی آن کوتاه اندیش خود را به اسم بی‌سمای سمطنت نامور ساخته دست تصرف به خزین و سایر کارخانجات پادشاهی درآرد، هر کس را هر چه خواست داده، به فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت، و جمیع کارخانجات بیوتات را از خانه و فیلیخانه و قورخانه و غیره که در لاهور بود متصرف گشته، در عرض یک هفته هفتاد و سه لک روپیه به منصبداران قدیم و جدید داده به خیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنقر پسر شاهزاده دانیال را که بعد از واقعه آن حضرت فرار نموده به لاهور نزد شهریار درآمده بود به جای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید. غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در سینه دولت صاحب دولتی گذارند که سلاطین و الا شکوه نما شیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مخنث و میاهات خواهند ساخت، و ملک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود او صعوه و گدجشک راجه حد و یارای که در هوای همت بال هوس توانند گشود. قطره را به دریا نسبت دادن آب خود بردن است، و از آن طرف آصفخان داود بخش را برین سوار کرده و خود بر فیلی دیگر نشسته روی به عرصه کارزار آورده در قول قرار گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و اله وردیخان و سادات باره در هراول کار طب گشتند، و شیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند، و ارادخان یا بسیاری از امرا در برانگاری همت افشوده صادق خان و شاهنوازخان و معتمد خان و جمعی در حرانگار مقرر گشتند و در سه گری شهر تلافی فریقین اتفاق افتاد، و در حمله اول انتظام افواج او از هم گسیخت و نوکرانی که به تازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هر کدام به راهی شتافتند.

درین وقت شهریار برگشته روزگار یادوسه هزارسوار قدیم درظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت. ع

تا خود قلك از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاحته می رسد و ابن خبر دلکوب به وی می رسد و آن برگشته روزگار برآمد کار خود را نسجیده و بیهود خویش نفهمیده به رهنمونی ادبار عطف عثمان نموده به قلعه درآمد. روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر برسمت باغ مهدی قاسمخان لشکرگاه ساختند، و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب ارادنخان به قلعه درآمد در صحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید و صباح آن امرای عظام به درون درك د و در بخش را سریر آرای ادباز ساختند و شهریار درسرای حضرت شاهنشاهی رفته در کنج خمول خزیده بود و بیرونخان خواجه سرای که از محرمان و معتمدان حرم سرای اقبال بود او را بیرون آورده به اله وردیخان سپرد و او فوطه از کمرش گشوده هر دو دشتش را به آن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت، و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته، در زاویه ادباز به حال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند تهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند.

آصفخان عرض داشت مشتملا بر نوید فتح و فیروزی به درگاه شاه جهان ارسال نموده التماس ساخت که موکب کیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته جهان را از آب و اختلال خلاص سازند. اکنون محملی از حقیقت رسیدن بنارسی به درگاه شاه جهان و نهضت رایات جهان گشای به مستقر سریر خلافت رقمزده كلك بیان می گردد. بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنگیر هتی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربيع الاول سنه هزاروسی و هفت هجری خود را بخیر که در انتهای حد نظام الملك واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابتخان که در همان روز به شرف تقییل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صورتحال معروض داشت و او چون برق و باد خود را به حرم سرای اقبال رسانیده خبر به درون فرستاد و آن حضرت از محل برآمدند. بنارسی زمین بسوس نموده حقیقت ر معروض داشت و مهر آصفخان به نظر هما یون در آورد و حدوث این حادثه دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه هویدا گشت.

چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود و فرصت و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتمخواهان روز پنجشنبه بیست

وسیوم ربیع الاول سنه هزاروسی و هفت هجری که مختار انجم شناسان و رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنادسی و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت به صوب دارالخلاصه مصحوب امان الله و پاییز که از گرم روان شاهراه اخلاص بودند ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بنده های مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم و نوازش نزد خان جهان امان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستاده تا او را به نوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضامائر او وقوف حاصل نماید. و چون ایام زوال و انتقال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده به اندیشه های باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساحت و مساطم الملك موافق مطلب خویش عهود و موثیق در میان داده بسو گند مغالط مؤکد گردانید و مقرر کرد چنانچه سابق رقم پذیر گردیده که ملك بالا کهاات را تا قلعه احمد نگر به تصرف او باز گذارد و درین کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملك بالا کهاات سوی قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملك رفت.

بالحملة چون خان جهان قصد فساد داشت و اراده باطل یا خود محمر ساخته بود، نخست چنین ملکی را مفت و رایگان به غنیم واگذاشت که شاید در وقت بد به فریاد برسد. مقارن این حال در بانی روهیله که پیش از واقعه حضرت جنت مکانی از خدمت حضرت شده جهان حرمان سعادت اختیار نموده به چاندور که داخل ولایت نظام الملك است رفته، بنا کام روزگار بسمی برد آمده به خان جهان محقق گشت و محرك سلسله فتنه و فساد شد. و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بسود، او نیز به شاه جهان اخلاص درست نداشت. حرفهای پوچ به آن افغان برگشته بخت خاطر نشان نمود بالجمله خان نثار خان را که فرمان گیتی مضاع به جهت استمالت خان جهان آورده بود بی آنکه عرض داشت در جواب فرمان قلمی نماید، بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود.

القصة خان جهان فرزندان خود را به اسکندر دوتائی و جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بنده های پادشاهی که به ظاهر دم از موافقت او می زدند و خود را از شر او محافظت می نمودند. مثل راجه کجسنگه و راجه جیسنگه و غیره بماند و آمده اکثر محال ولایت مالوارا متصرف شده و منسوبات باطنی و قته پردازی خود را بر عالیمان ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته به برهانپور رفت و چون موکب کیهان شکوه بسرحد ملك گجرات رایت اقبال بر اهر است عرض داشت ناهر خان که به خطاب شیر خانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و اراده های

باطل سیفخان که در آن وقت صوبه دار احمد آباد رسید. و چون سیفخان در ایام حیات حضرت جنت مکانی نسبت به بندهای شاه جهان مصدر گستاخها شده بود از کسر دارهای خویش خوف و هراس عظیم داشت، رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق این معنی گشت. لهذا شیرخان را بهمر احم خسروانه مستأل و امیدوار ساخته به صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند. و فرمان شد که شهر احمد آباد در متصرف شده حواله معتمدان خود نماید. و سیفخان را نظربند به درگاه والا حاضر سازد. درین وقت سیفخان بیماری صعب داشت و چون همشیره کلان نواب قدسی القاب فلک احتجاب ممتاز الزمانی در حواله نکاح سیفخان بود و آن ملکه جهان به همشیره خویش نهایت محبت و دلگرمی ظاهر می ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت حضرت شاهجهان لازم و متعظم بود، لاجرم خدمت پرستخان دستوری یافت که به احمد آباد شتافته سیفخان را از نظربند به حضور یارد و نگذارد که آسیب جانی به سیفخان رسد، و موکب منصور دریای نریدا را از گذر با پایاری عبور فرموده در ظاهر قصبه سنپور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت اندازی داشتند. و در آن مقام دلگشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت.

سید دلیرخان باره که اربکتا جوانان رزم آزما بود به ادراک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب او چهار هزاری سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن از عرضداشت شیرخان معروض گردید که از نوشته ماهو کارام گجرات که بعضی از آنها در لاهور انداخته شده که آصفخان و دیگر دولتمخواهان که داور بخش را دست نشان ساخته به مقابله شهریار شتافته بودند و در حوالی لاهور با افواج او در جنگ رایت نصرت بر افراختند، و شهریار در قلعه لاهور متحصن گشته در معنی به زندان درآمد، و خدمت پرستخان که به جهت محافظت سیفخان شتافته بود چون به حوالی احمد آباد پیوست به شیرخان به استقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده، جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت. و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه گشت، و حضرت شاهجهان به شفاعت نواب فلک احتجاب جرایم او را به عفو مقرون داشته، از قید آزاد ساختند. و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا حبیبی ترخان و میرزا ولی خان و غیره هم در محمود آباد به سعادت زمین بوس کافروایی مراد گردید.

چون تالاب کانکره که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل نزول راهات اقبال گشت، هفت روز در آن مقام دلکش به جهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده، شیرخان به منصب پنجهزاری ذات و سواد و صوبه دانی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند، و میرزا

عیسی ترخان را به منصب چهارهزاری سوار و ایالت ملك تهته سرامراز ساختند. و بجهت نظام کارخانه سلطنت، و انتظام مصالح دولت، خدمت پرستان را که از معتمدان و محرمان جان نثار بود نزد آصف خان به لاهور فرستادند، و فرمان عالیشان به خط خاص صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب، و زمین فتنه جو است، اگر داور بخش پسر خسرو برادر او شهر یار و پسران شاهزاده دانیال را آورده صحرای عدم ساخته دولخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند به صلاح و صوابدید قریب خواهد بود.

خواندن خطبه بنام شاه جهان در لاهور: روزیکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه هزار و سی هفت هجری با اتفاق دولخواهان در ایوان دولخانه خاص و عام لاهور خطبه به نام نامی والقباب گرامی پادشاه بلند اقبال، مستاد آرای تخت سلطنت و اجلال برونی و بها پذیرفت؛ و داور بخش را که دولخواهان روزی چند به جهت مصلحت وقت و تسکین شورش سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند، و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را با گر شاسب برادرش و شهر یار و طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آورده راه فنا ساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجودشان پرداختند.

درین وقت موکب اقبال به حدود ملك رانا پیوست و رانا کرن در مقام کویکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امر سنگه به ادراک سعادت آستانبوس مفتخر و مباهمی گشته بود بتاریک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت پیشکش درخود خویش گذرانیده، سعادت جاوید اندوخت. و شهنشاه دریا نوال او را به انواع و اقسام مراسم و توازش سرافرازی بخشیده، خلعت با دهکده کی لعل که سی هزار روپیه قیمت داشت، و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و قیل خاصه با رخوت تفره واسط خاصه با زین طلا عنایت فرمودند، و محال جا گیر او را به دستور سابق مقرر داشتند.

برکنار کول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر اید پیوند آراستگی یافت، و بتاریخ هفدهم جمادی الاول ساحت دار البرکت اجمیر از غلامو کب منصور محسود بهشت برین گردید. به آیین جد بزرگوار خویش پیاده به زیارت روضه متبر که شتافته آداب زیارت به تقدیم رسانیدند، و به اقسام خیرات و میراث پرداختند، و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده، بنایان چابک دست مقرر فرمودند که در اندک فرصت حسن انجام بخشید و به خواهش مهاجرت خان خانان سه سالار صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجا گیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند. و در اثنای راه خان عالم و مظفر خان معموری و

بهادرخان اوزبك و راجه جیسنگه و انیرای سنگدلن و راجه بهارت بوندیله و سید بهوه بهخاری و بسیاری از بنده‌ها به قدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند.

شب پنجشنبه یست و ششم جمادی الاول موكب فلك شكوه در ظاهر دارالخلافه اكبر آباد به باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی فرمود. قاسم خان حاكم شهر به سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، و صباح آن‌كه پنجشنبه بود همعتان بخت و دولت فیل سوار داخل شهر شده خرمین خرمین زر بریمین و پساد ریخته، دامان اهل حاجات را مالا مال مراد ساختند. و چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگك خلافت و جهانبانی روز دوشنبه هفتم جمادی الاخر بود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرموده مدت ده روز در آن سر منزل کامرانی مقام نمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت داخل قلعه مبارک شده در دولتخانه خاص و هام سریر سلطنت را به جلوس اشرف آسمان پایه گردانیدند و خطبه و سكه را بنام نامی و لقب گرامی خویش ذیبت و زینت بخشیدند، و طفرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد و جهان پیر از سر نوجوان گردید و جهان را سرمایه امن و امان به دست افتاد.

تمت الخیر

حواسی و تعلیقات

ص ۱ - در باب تاریخ خلوس در کتب سح هشتم حمادی الثانی ذکر شده الا نسخه الف یعنی نسخه اساس و نسخه داس (دهلی) و ترجمه انگلیسی را حرز که نسیم حمادی الساسی سنه ۱۴۰۱ هـ. ق آمده است .

ولی اقرن همین بیسم است زیر هشتم قبل از وفات اکبر شاه می باشد و خلوس چهارنگیر ناممکن . زیرا اکثر شب چهاردهم حمادی الثانی وفات یافت و احتمال خلوس یک هفته بعد از آن به نظر درست تر می رسد . و چهارنگیر خود در صفحه هفدهم در صحن ملازم نمودن شریف خان می نویسد " پانزده روز از خلوس مبارک گذشته در چهارم رحمت سعادت ملازم دریافت " .

ص ۴ - راجا ساگا از راجه های هندو که در اودی پور حکومت داشت . بابر در سیردهم حمادی الثانی سال ۹۳۳ او را در جنگی در کائوا شکست داد .

چهارباغ : سموریان نوعی از باغی را چهارباغ می گفتند که در وسط چهارخیابان داشته و در هر خیابان دو طرف درختان و گلپای مختلف می کاشید (حاشیه اردو) .

سکندر لودی : یکی از پادشاهان سلسله سودی افغان که قبل از سلسله تیموریان در هندوستان حکومت داشته

ص ۶ - حاگیر (حای گیر) پاره رمین که سلاطین و امراء و منصب داران و مانند آن دهند تا محصول آن را از کشت و کار هرچه پیدا سود مصرف گردند و به اصطلاح ارباب دعاتر سلاطین هندوستان نیول و فداری از ملک که عوض ماهانه نخواه نمایند (آسد) . حاگیر دار - دارنده حاگیر .

ص ۱۵ - راجه بهارامل ، راجه بهگوان داس ، شیخاوت . راجه بهارامل و راجه بهگوان (بدر و پسر بالبریت) از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بودند و به منصب پنج هزاره رسیده بودند در لاهور از اعمال خیریه او مسجد جامع است که حاضرا اکثر مردم در آنجا به ادای نماز جمعه قیام می نمایند .

ص ۱۵ - راحه مان سگه ولد راحه بهگوان داسر سخاوت این گروه را سخاوت اربس رهگذر می گویند که در بررگان اینها نواند و ساسل می سد، درویشی سخ و لی شعاری به سروفت او رسد و دع کرد حوعللی او را سر کرامت کرد، مسمی به سخ گب و اولاد او را سخاوت می گویند در دکی وفات یافت (مآثر الامرا ص ۱۵۱)

ص ۱۶ - احدی: یعنی که داریده آت را از سلطه فرماستروانی سارس خارج و مسفل می صاحب کسی که لقب احدی داسف فقط ار شخص شاه فرم می گرفت ولی سایر امرا و حتی بحسب ویر سریر او حق فرمان دادن نداشتند.

ص ۱۸ - حمدهر (حمدر = حب در) یا دال احد بیرون حصر سلاخی است که آت را در هندوستان کار گویند بیرون قطار، واصل آن 'حب در' است یعنی بهلوشکاف و به هندی یعنی بندان عرائیل.

ص ۱۸ - در ساسکرت مرکب از (حم = حدای مرگ) + دهار (براردو: دهار) (دم نعمتیر) است "دکتر راحا" (حواسی برهان) ص ۱۸ - ابوالقاسم نمکن بن ملا میر سرواری حسبی هروی، یکی از امرای اکبر شاه و جهانگیر شاه. وفات ۱۵۱۸ ه و ۱۵۰۹-۱۶۰۹ م).

ص ۱۸ - احرار: بیرون حواجه عبدالله عسیدی احرار، یکی از سبب سلسله عسیده حواجه عبدالله حوار در ردیکی - سعد در باغستان در رمضان ۸۵۶ ه و به دنیا آمد و در ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ه و وفات یافت مرار حواجه در سمرقند است (ه خدا - ذکره حواحقان عسیده ص ۴۴)

ص ۲۲ - هموینقال در سعد در قصه ربواری نمک می فروخت سپر در زمان مبارک خان عدلی سپهسالار او گشت. او بدوا خود را پست رای خواند ولی بعدا به راحه نکر ماحبت ملقب صاحب، چون سواری است نمی دانست همواره برقیل می نشست و قیلان بسیار جمع نموده تا بعد قیل سر مست دلیر - است وی بعد از درگذشت همایون شاه با اکبر پسر وی مصافح جنگ داد و پی کشته شد. (مآثر الامرا، ج ۱، ص ۶۹-۴۶۸).

ص ۲۲ - مرم رماسی مادر جهانگیر شاه: او دختر راحه بهارامل بود. نام واقعی او را هیچ یک از مورخین نوسه اند گویند که نام اصلی اس اسیرکوماری بوده به جهت اینکه این اسیر می باشد. وفات او به سال ۱۵۲۲ ه و مدفنش شهر سکندرا است.

ص ۲۴ - رانا او - ی سگه راهپور عرف موه راحه - سر راحه مال دو و حاکم خوده نور بود دختر او مان می که به جگ گنایش مشهور بود در سال ۹۹۴ ه و به اردواج جهانگیر درآمد. (امرای هند ص ۴۸ از ترجمه اردوی جهانگیر نامه).

ص ۲۸ - حواء: حلو در زمان برکی لگام است را گویند وقتی که شاه به کسی اسی می حسید مبهتری که است را به صاحب آن تحویل می داد خبری به عنوان اتمام در یافت می کرد که آن را حواء می گفتند. (آئین اکبری، ترجمه انگلیسی، ص ۵۱).

ص ۲۹ - سرف آملی: از آمل مارندران بوده و در سه ۹۸۴ ه و به هندوستان آمده

درسلک سده های اکبری مسلک گشت و خدمات متعدد انجام داد، او در زمان جهانگیر هم عرب و احتیژم فراوان داشه و درپردیکی لکنهو در موهای وفات یافت و در هماجا مدفون گشت (مآثرالامرا، ج ۳، ص ۱۲۸۹).

ص ۲۹ - رفیه سلطان بیگم: دختر میرزا همدان بن ناصرشاه و زن اول اکبرشاه بود. در ۱۵۳۵ وفات یافت (تواریخ، ج ۲، ص ۴۸).

ص ۳۴ - شیخ نظام الدین اولیا: یکی از بزرگان اسلام، مراش بربرگاه خاص و عام است. ولادت ۶ صفر ۹۳۴ ه. ق.، بدایون. وفات ۱۸ ربیع الاول ۷۲۵ ه. ق.، مرار او در دهلی است.

اعتمادالدوله: مقام وزیر اعظم یا اعتماد لدوله سرگرس معامات درباری بود. معام درآمد و محارح ممسک از هر فصل به حاره او وصول با خرج می شد. و تمام احکام کشوری و مالیاتی و لشکری بحسب به مهر و و بعد به مهر شاه می رسید.

اعتمادالدوله، غیاث بیگ بهرامی بدر بورجهان بیگم و آصف خان سپهسالار جهانگیر بود. بعد از فوت بدر غیاث بیگ از باسازگاری روزگار بانو پسر و یک دختر از ایران به طرق فرار روانه همد شد و در سلک خدمتگاران اکبر شاه مسلک گشت و با منصب هزارری رسید و دواخی سوابب اختصاص یافت.

در آغاز سال خلوس جهانگیر شاه به خطاب اعتمادالدوله سرافرر گردید. بعد از اربواج بورجهان دختر وی با جهانگیر شاه خدین وی برفی شایانی کرد و به منصب های عالی رسید. وی در سال ۱۵۳۱ در پردیکی کالگره وفات یافت (مآثرالامرا، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۲۷).

ص ۳۵ - ایعار: گفته است ترکی و در فرهنگ فارسی به معنی حرکت سریع سپاهیان سوی دشمن، هجوم و یورش آمده و باطم الاضا به معنی سنگین و سنجون و مسافری که در شب با سدی و حالاکتی انجام شود آورده است.

ص ۳۳ - ارجن: بحمین سسوی سکنها است.

ارجن مؤلف ادی گرسه کت مقدس سکنها می باشد این کت مجموعه ای از گفتار غمای هندو و مسلمان است. ارجن ب معضم کردن ساهی از سکنها بریاد شاه وقت سور و سی در س امر موفق یافت و کشته شد. سکنها مرگ او را سهادت در راه حق دانسته و به عنوان اولس سپند او را سانس می کنند. و در تانسال هرسال برسر قبر او حسی گرسه می شود (رک. سکنها حوسوب سینگ، عبداللطیف، تاریخ پنجاب، ص ۱۲۵۳).

ص ۴۳ - علورخانه: سگاه حیره. بن از بد عت خاصه جهانگیر بود در مقام سلاکم و بن سسی مقام غورخانه ها. ابرگره خود و مردم سی بصاعت و مسحقی از احاکم حوراکتی می گرسند.

ص ۲۵ - حسن وزیر شمسی و قمری: بدسهاان سموری از اکبر به بعد عالی دویار

خود را با احسان محلیف ورن می کردند و احسان ورن سده را به مسحین و علما و مشایخ
عظیم می نمود. سرنامین رو درباره حسن ورن سمنی و قمری حبا نگین به تعصن پیردا حبه
است سرنامین رو سفر انگلستان در درباره حبا نگین بود. تعصل این امر در همین کتاب
در صفحه سی و هفت موجود است.

ص ۵۵ دل در برد یکی شهر سری نگر (واقع در کشمیر) است و آبی بسیار سرسبز
دارد تمامی گردشگاههای شهر مانند باغ سالنمار، باغ نشاط، چشمه شاهی، باغ سسم
باغ نیکس و غیره در گرد آن واقع اند.

ص ۵۵ .. سلطان رین العاندین: اسم او شاهی خان ولعش رین العاندین بود و در
برد مردم عامه به اسم بدوساه یعنی شاه بزرگ شهرت داشت وی در ۱۴۷۲ م وفات یافت
ص ۵۶ رین سکا: احتمالی که رین العاندین در چشمه اویر ساخته بود. لنگا
به معنی خنجره است. رین سکا به مناسبت اسم رین العاندین گذاشته شده است.

ص ۵۷ حکم از حمله قدیم برین فائل کشمیر بوده است که مردم آن در دلبری
و حرات شهرت داشته اند

ص ۵۷ - شرحان سوری. در لسه و افواه شرحان به شیرشاه مذکور است نام او
فرید و نام پدر او حسن است و حسن از طایفه افغان سورا است.

او در محرم سنه ۹۴۷ هـ همایون پادشاه را در معرکه فسوح شکست داده سلطان
هندوستان را مصرع گشت و با سج سال حکومت کرده در معرکه کالبحر بر اثر آتش سوری
در اسلحه خانه خود را سوزاند و از ماده "آتش مرد" بربح وفات او آمده اند (طیبات
اکبری ج ۲، ص ۸۶ تا ۱۰۲)

ص ۵۸ ربواج (ربواس): گاهی است دارای سافه های سفید و سبز سبزش با
یک می رسد. در سر سافه آن برگ بزرگ و پهن شبیه پنجه مرغی می روید. سافه این
لطیف و آند در و طعمش برش مطبوع، علاوه بر املاح معدنی دارای مقدار زیاد ویتامین
(ت) می باشد. خام خورده می شود در پختن بعضی خوراکیها نیز بکار می رود، شربت
هم از آن درست می کنند، در کوهها و جاهای سرد می روید، در بعضی نقاط ایران بخصوص
خراسان بطور خودرو سر می شود ریشه آن با چند متر در زمین فرو می رود، ربوید از
ریشه آن درست می آید. رباس و ربواج و حکری و در سله هم گفته اند. (عمید)

ص ۵۸ - امر خسرو: پدرش امیر سفا الدین محمود در شهر کش ربکشان اقامت
داشت و در عائله معول به هندوستان فرار کرد و در آنجا در شهر پشالی مسکن جست
در این شهر بود که امر خسرو به سال ۶۵۱ هـ قی تولد یافت و به همان طور که پدرش

اهل فصل بود خود وی نیز به تحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی
را شمه خود صاحب با درس زبان رسوخ کامل پیدا کرد و از انام جوانی به سرودن اشعار
آغازید بطوری که وی را از جهت کثرت اشعاری که به او نسبت داده اند و از آنچه از او
بافی شده می توان ساعری درجه اول شمرد. او را از لحاظ وسع افکار و کثرت اشعار

سعدی هند نامیده اند

ص ۶۱ - فور، ماحود از ترکی، حبسه، سلاح
فوری: یکی از افراد دسه فوریان است که در بعضی موارد هم ماموریت رساندن
نامه و پیغام به وی محول می شده است.

فوریان: مانند محارر اسلحه محرک و غیر و کمان و شمشیر و حجر و سر و سایر
مسلح بودند. . . سبیل های بلند بر اثر مشغولیت فوریان بود. (لغت نامه دهخدا)

ص ۶۵ - علی قلی اسخلو - شرافکن، شوهر سبی فوریان بیگم که در آن وقت
مهرالنساء اسم داشت وفات ۱۰۱۶ هـ ق. لفظ "مطلوم" ماده تاریخ وفات اوست

ص ۷۴ - منان وحیده الدین: وی بزرگ سلسله شطاریه گجرات و مرید حلیفه شیخ
عوبادوالیری بود. شیخ وحیده الدین در سال ۸۹۸ هـ ق وفات یافت. مرار وی در احمد آباد
است.

ص ۷۵ - شاه نعمت الله ولی کرمانی: امیر سوران دین نعمت الله بن میر عبدالله
از اولاد امام خامنه حضرت محمد الناصر بن علی بن حسین وار بزرگان وقت بود. وی در
۸۳۴ هـ ق وفات یافت و در قریه ماهان در نزدیکی کرمان مدفون گشت. مرار وی در بارگاه
خاص و عام مردم است.

ص ۷۶ - حنا - خطا (خطای) معنی هم کلمه که در سوارج و کتب اسلامی
سیار آمده مشکل است. در هر حال به قسمت شمالی جس یعنی سواخی محوری،
مغوسیان و ترکسان نمرعی اطلاق می شده و ظاهراً قسمتی از سیمری هم تحت این عنوان
می آمده (قاموس الاعلام ترکی، رهاق حاشیه)

ص ۷۹ - جل - خکاوک: بریده است کوچک و خوش آوار شده به گنجشک و کمی
بزرگتر از او.

ص ۸۵ - ولایت نظام الصککه: سلسله حکومت نظام شاهلی در دکن (حبوب
هندوستان).

ص ۹۲ - عادل خان سحابوری: ابراهیم عادل شاه نانی والی سحابور در سال ۱۵۸۵ م
به تحت سیست و در سال ۱۶۲۷ م وفات یافت. دوران حکومت وی بسیار درخشان بود.

ص ۹۳ - معتمد خان، محمد شریف مؤلف افسانه نامه جهانگیری: از مردم ایران
است چون به هندوستان وارد شد به بسیاری تحت پندار به دولت روسایی تحت مگانی
جهانگیر شاه فائز گشت.

ص ۱۲۸ - بوره: بوره سندی رسمی بود که ده روز پس از عروسی طعمهای گوناگون
آماده می کردند و به مردم تقسیم می نمودند بوره بیشتر از سیست و دو و کسرا از نوع
طعام نمی باشد. (مثنوی فص لدین، برمه آخر، ص ۲۸، بر حمله اردوی جهانگیر نامه، هندوسی).

ص ۱۴۰ - عرس: سهامانی عروسی محاررا به معنی محسن طعام فاتحه سررگان
است که به روز وفات بعد از سالی کند چرا که رحلت از عمکده دسا به منزل شادی

عروسی است الحق عاشقان حق چنانکه سعدی فرموده

عروسی بود بوب مامت دگر بیک روزی بود حامت

(آسدر اراج)

ص ۱۵۱ - جبروکه . مراد بشیم ساهی است که بحسب وریر در پائین آن اسناده عرصه به حضور شاه می داد . ورزای دیگر هر یک مطابق مقام خود به فاصله معینی می اسنادید .

جبروکه در شش علاوه بر اس محلی به نام جبروکه در شش وجود داشت که مانند بهار جواب یا براس می بود و ناه هر روز صبح رود در آن محلی می اسناد یا عابریں اورا زیارت کند و مردم پس از دیار شده بر روی جبروکه در شش به سر کار خود می رفتند . ص ۱۵۴ - بحیرحان کلاویت : یکی از موسیقی دانان وقت که در دیار جهاگیر شاه و ابراهیم عابد شاه سحابوری هرسامی می کرد و خواهر و صلاب بررگی می گرفت .

ص ۱۵۶ - ورزی = ورزا : به زبان انگلیسی نائب السلطنه را می گویند .

ص ۱۵۶ - انگلران یا انگلران : انگلسها را می گفتند و امروز هم به زبان اردو می گویند .

ص ۱۵۶ - سال سخته مبارک . پادشاه گورکانی به منظور اعتبار بخشیدن به احکام و بنامهایی که می پسند سخته دست حوسن ر در جای آن می سپارید برای اس کار از رعایان استفاده می شد .

ص ۱۶۰ - عده دست : ترکیب صافی ، عده اندست - عده دست و راس که عده سب نامند ، در اصطلاح معمول در هند و نجوم است که در فمر محل نقاط مداروی با مدار زمین باشد یا به قول قدما محل نقاط فلک ممثل یا میل ، (دهجدا) . عده راس ، ترکیب اضافی عده الراس ، محل نقاط فلک حامل و میل فمر در سر - آیره متروحه . (دهجدا) .

ص ۱۶۰ - داراشکوه : پسر ارشد شاه جهاں بود . سولد او در شب دوشنبه بیست و پنجم صفر ۱۰۲۴ اتفاق افتاد و در خنگی که برای بدست آوردن حکومت با اورنگ زیب دست داد کشته شد .

ص ۱۷۵ - مجلس عید آب پاشی : مراد جشن عید گلاسی است اس جشن در عهد سموریان در روز نیر از سرمایه برگزار می شد . اس جشن را عید برکان سر می گفتند . در اس عهد امرا و بررگان صراحی های مرصع از آب گلاب خالص پر کرده به حضور پادشاه می بردند اس امر اندک اندک میان مردم عامه سر معمول گشت که بصورت سحفه هم آب گلاب می بردند .

ص ۱۷۵ - فلوبیا معجونی نشئه آور که جز اعظم آن امیون و سنگ است ساریده اس معجون حکیم فلول طرصوصی بود که در قرن اول میلادی می زیست . حکیم حالبوس سیر در بازه فلوبیا در کتب خود مطالبی دارد .

ص ۱۶۲ - کاروندیک : انبیا، ساحه سهروندیک معنی وینتر .
 ص ۱۷۷ - برکی : نام قدیم قوم مرهه این قوم در کوهستان کوکن زندگی می کرده اند و افواج ملک عسرا را آنها تشکیل می شد
 ص ۱۷۷ - قطب الحکیمه : سلسله حکومت در دکن (جنوب هندوستان) که مرکزش گلکنده بود و قطب شاه همعصر اکبر و جهانگیر شاه بود .
 ص ۱۷۸ - کهرکی : نام معنی اورنگ آباد که در سیصد مایلی شمال حیدرآباد واقع است این شهر وسيله ملک عسرا در سال ۱۶۵۸ بنام شد . ملک عسرا خود آنجا را فتح آباد نامید و بی بدین نام شهرت یافت بلکه به مناسب نام اورنگ ریت به اورنگ آباد مشهور گشت .
 ص ۱۸۱ - دارائی باغب : نوعی پارچه زرین که از پشمی مشهور به سم دارائی باغبه بنده و سپس طلاکاری می شد .
 ص ۱۸۲ - تومن نوع : از قسم برجم بود که فقط به شاهزادگان و امرا داده می شد .
 ص ۱۸۲ - کرس : بر وزن رس به معنی ترکش باشد و آن حاشی است که نیز در آن کشید و ترکش بنمید و بر مرغ را گوشت مطلقا خصوصا سری که بر سر نصب کشید و نوعی از حایقه بود که از کتان بافتند و نام حایقوری است که از پوست آن پوستین کشید (چهارگیری، برهان، رسدی) .
 ص ۱۸۳ - غافری در ترجمه انگلیسی سورج این لغت به معنی فغفوری آمده معنی مصنوعی و خبیث
 ص ۱۸۵ - شاه شجاع : سردوم شاه جهان بود که نایب سال در زمان و ایست دار بگل بود و بی بی اسرافوط پدر در حنگ با اورنگ ریت برادرش، بر سر پادشاهی شکست خورده و به جانب اراکان مواری و در هضخا قوت بد .
 ص ۱۸۹ - قطب ملک حاکم گلکنده نام اویلاط محمد قطب شاه است او پس از وفات عم خود محمدعلی قطب شاه در سال ۱۵۲۱ به حکومت رسید و در ۱۵۳۹ وفات یافت
 ص ۱۸۹ - کورس - کرس : نوعی ابزار سانس و سحده در مقابل پادشاه که از عهد اکبر مداؤن گردید و در زمان جهانگیر هم معمول بود
 در عالم آری عباسی هه کرس به کرس بجای آوردن کرس کردن و کرس نمودن آمده در ص ۳۱۳، ۲۶۲ .
 ص ۲۵۳ - آتیم = سرم
 صطلاحتی در صوف هندی ،
 حایقه صوفی هندو ، طیفه چهارم ر طیفات چهارگانه هندوآن که به صوفان اختصاص دارد ،
 ص ۲۵۷ - قلب الاسد (مرکت) : یکی از کواکب صورت اسد و آن ز قدر اول است ،
 نام دیگر آن ریزه است . کتاب ر وسط بیسان جمله گرما (در اینجا به همین معنی تحریر شده است) .

قلب الاسد از شد فرورار چون آس عود عود سوران . (بطامی)
 (دهخدا)

ص ۲۱۸ - شاه بداغ : از اویهای میانکال سمرقند بود . او در زمان همایون واکبر شاه کارهای بزرگی به انجام رسانید . او در بردیکی قلعه مانده قصری بنا کرد به نام نیل کنته که پیر از کتسه هائی درباره حملات به دکن و حاندیس می باشد (مآثرالامرا ، ح ۲ ، ص ۵۳۶) .

ص ۲۲۵ - ناسیس کلاوت : نام او برلوچن داس وپسر مکربد پادی از قبیله برهمن بود . گویند پدر ناسیس را اولاد می شد با اینکه برادر دعی شیخ محمد غوث گوالهاری خداوند ناسیس را به او داد (۹۳۱ هـ) . ناسیس در خانه شیخ محمد پرورش یافت تا آنجا که یگانه اسناد کلیه علوم و فنون گردید به قول ابوالفضل در آئین اکبری تا دوهزار قبل از او کسی مانند او نیامده بود (مقالات الشعرا ، حاشیه ۲ ، ص ۱۴۵ - ۱۴۲) .
ص ۵ - ۲۴۴ - تفسیر کشاف : تفسیر عمده ای از قرآن مجید به زبان عربی از علامه رمخسری است .

ص ۵ - ۲۴۴ - تفسیر حسینی : تفسیری است از قرآن مجید به زبان فارسی از ملاحسین واعظ کاشفی او بازده سال قبل از وفات خود به سال ۸۹۹ هـ . این تفسیر را جهت مرثی خود امیرعلی شیرنوائی تحریر کرده است این تفسیر اول بار در مطبعه کیشور به چاپ رسید و بعدا به اردو ترجمه شده و تحت عنوان تفسیر فادری در دو جلد چاپ گردید روضه الاحیاء : مؤلف جمال حسینی یا جمال الحسینی شهرت جمال الدین عطاءالله بن فضل الله شیرازی ، معروف به صاحب روضه الاحیاء ، محدث و مورخ ایرانی . وفات ۹۱۷ ل ۹۲۶ هـ ق .

روضه الاحیاء فی السیر النبی و الآل و الاصحاب : به فارسی در سه جلد ، در تاریخ محمد (ص) و حاندن و اصحاب وی که آن را به نام امیرعلی شیر نوائی تالیف کرد . آثار دیگر احوال اولاد امیرالمؤمنین ، تحفه الاحیاء ، الاربعون حدیثا ، و تکمیل المصاعه فی العوائق است .
دایره المعارف . ص ۷۴۷

ص ۲۵۵ - عین الهیره ، سنگی قیمتی است که شباهت به چشم گربه دارد . (لغات فارسی) .
ص ۲۵۵ - قنچاق : در نسخه سر سید احمد به صورت پنجاق ضبط شده که البته درست نیست . صحیح آن قنچاق است که جنگلی است واقع در میان ترکستان و نوراں . (لغات فارسی) ، بیوریچ معتقد است که این لغت ترکی و نه معنای است درار کردن می باشد (بیوریچ ، جلد ۲ ، ص ۲) .

ص ۲۶۰ - شورای بوغان : بیوریچ می نویسد این لغتی است ترکی و بدان زبان سوپ غلط را گویند .

ص ۲۵۸ - استاد بهراد : کمال الدین بهزاد در هرات در سنه ۸۵۴ به دنیا آمد و در سنه ۹۴۲ وفات یافت . او در زمان سلطان حسین بایقرا و شاه اسماعیل اول صفوی می ربهسه و با اوایل عهد شاه طهماسب رنده رنده بوده است . (دایره المعارف ، ص ۳۴۱)
استاد منصور : یکی از مصوران با برنامه پوشنه طهیرالدین محمد باهر پادشاه .

این نسخه مصور از سیرنامه در موزه بریتانیا موجود است. (سیوریچ، جلد ۲، ص ۲۰).
ص ۲۷۶ - عرص مکرر - یکی از مشاغل درباری که مسئول آن موظف بود عرایض
مردم را به سمع ملوکانه رساند و سر مشورتی خود را در آن باب به پادشاه عرضه می داشت
(هیئت مرکزی دولت معول، ص ۳۲۵).

ص ۲۸۱ - ام انصیان: به صاد مهمله و سکون موده. ع. نام مادر دیوی که اطفال
را آسب رساند و سرد اصبا نوعی از صرع است که به افعال عارض می شود. رازی گفته:
ربهار به ترویج نگردي شادان باشد عربی مایه راحب به جهان
در صاحب فرزند چو شد علت تست دشوار بود علاج ام الصیان
(آسدراج)

ص ۲۸۲ - شاهزاده اورنگ ریپ: پسر سوم شاه جهان که بعد از زندانی کردن پدر
خود بر تحت سلطنت حلوس کرد (وفات ۱۱۱۸ ه. ق.).

ص ۲۹۸ - برم بست باری: بزم = مجلس، حش، بست = بهار، باری، باغ = حشی
که در فصل بهار در هوای آزاد می گریسد تقریباً مانند گاردن پارسی امروز.

ص ۳۰۰ - کرکرافان = کرک براو: در منون صفوی دیده می شود به معنای فراهم
کنندگان وسایل، ناظرین خرید، پیشکاران، سمپورسکی در حواشی سودمند خود بر تذکره
الملوک معرد این کلمه را کرک براق دانسته از ترکیب کرک به معنای ضرور و مورد احتیاج
با کلمه براق یعنی نهه اسباب کار (حاشیه ص ۱۷۸ تذکره الملوک).

ص ۳۱۳ - اکبرنامه بوشه شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه: وقایع تاریخ از آدم تا
اسدم

دفتر اول - مشتمل است بر سه قسمت: قسمت اول در تاریخ سلسله تیموریان،
قسمت دوم در تاریخ کشورگشائی تیمور - تا پدر بابر. قسمت سوم از بابر تا مرگ همایون.
اول شاهزادگی اکبر شاه.

دفتر دوم - از سال ۹۶۳ ه. تا ۹۸۰ ه. دوره سلطنت اکبر شاه.

دفتر سوم مشتمل است بر وقایع و حوادث دوره اکبری از اواسط سال هفدهم
(۹۸۰ ه.) تا سال ۴۷ حلوس اکبر شاه (۱۰۱۰ ه.).

ص ۳۲۳ - بشنداس مصور دربار جهانگیر که با خان عالم به ایران رفته و شبیه شله
عباس و درباریان را خوب کشیده و آورد.

ص ۳۲۴ - باباطالب صفاهانی: یکی از مشهورترین شعرای اصفهان بود از ایران
به هندوسان آمد و نغمه سنی سال در دربار پادشاهان کشمیر مشغول سرودن شعر بود
ولی وی در آخر عمر خود در دربار جهانگیر رسانید و شهرت شایانی پیدا کرد. وی در
آخر عهد جهانگیر شاه وفات یافت.

ص ۳۳۸ - راج نرگ، ترجمه شاه محمد شاه آبادی از ساسکرت. شیخ ابوالفضل
درباره این می نویسد: "که به حکم حضرت عرش آشنایی از زبان هندی به فارسی ترجمه

شده است .

ص ۳۳۸ - ویراک - ویر بند و ناک چشمه را گویند ، یعنی چشمه بند .
ص ۳۴۰ - لاله چوغاشی - از اقسام لاله است که رنگش سیاه می باشد .
ص ۳۴۲ - میرزا حیدر (میرزا حیدر دوعلب کاشغری پسر خاله پادشاه و مولف تاریخ رندی) .

ص ۳۴۲ - ریشی : در حقیقت در سانسکریت رکیهی است و به معنای افراد بزرگالدینیا و مشغول به خدا می باشد ، اما این کسان چون اسلام پذیرفتند خود را ریشی خواندند .
ص ۳۵۰ - ایلاق موسی مرک . این محل را امروزه بوش میدان می گویند .
ص ۳۷۶ - نبات المعش : دو صورت فلکی به هفت اورنگ موسوم است . هفت اورنگ کهس یا دب اصغر یا نبات المعش صغری ، هفت اورنگ مهبیب یا دب اکبر یا نبات المعش کبری . عاده هفت اورنگ به صورت حیر اطلاق شود و آن به شکل خرس است و ارکواکب او سبب وهف در داخل صورت وهف در حوالی باشد و چهار از آن حمسه را که بر شکل مربع مستطیل و روشن هسند تا سه ساره که بر دئب اند نبات المعش کبری خوانند و نبات المعش صغری برابر اوسب ارحیب مخالف (بحلیل هف پیکر ، نظامی ، ص ۱۰۲) .
ص ۳۷۶ - نظام الملک : مراد مرئضی نظام شاه ثانی است که از ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۰ میلادی در دکن حکومت داشت مرکز دولت او دولت آباد واقع در نزدیکی کهرکی (اورنگ آباد فعلی) .

ص ۳۸۸ - مهادیو : یکی از رب السوعهای هندوان .
ص ۳۸۹ - سیاسی موسی از طبقه مریاضانی که عهد می کنند که در تمام عمر حرف نرسند . کسی که از دینا وارسته باشد .

ص ۳۹۵ - فرمان جهاگیرشاه به شاه جهان : مطابق اقبال نامه جهاگیری اس احکام از طرف نور جهان صادر گردیده بود به از طرف جهاگیر شاه (سوریج ، ج ۲ ، ص ۲۳۸) .
ص ۳۹۷ - به طرق آقا و اعداد عظام حسب مکان : چون همایون به شاه ظهیراسف فول داده بود که بعد از فتح هندوستان قلعه قندهار را به ایران پس خواهد داد اکبرشاه سیز بر سر فول پدر بستند لیک این امر هیچگاه به عمل نپیوست .

ص ۴۱۲ - عبدالله خان فیروز جنگ . خواجه عبدالله نام . از ولاد خواجه عبدالله ناصرالدین احرار است (قدس سره) . و خواهر راده خواجه حسن نقشبندی اواخر عهد عرش آشپاسی (اکبر شاه) از ولایت به هندوستان آمده روری چند با شیر خواجه در دکن بسر برد و هر جا کاری و بر ددی پیش آمد جوهر شمس رسی و راد مردی نمایان ساخت . او سپس در لاهور به شاهزاده سلطان سنم پیوسته داخل اعدیها گردیده به حسن خدمت ترفی کرد . در عهد شاه جهان هم خدمات نمایان انجام داد او در سال ۱۰۵۹ و قات یافت (مآثر الامراء ، ج ۲ ، ص ۷۷۹ - ۷۷۷) .

ص ۴۳۷ - مشمل بر اسمالت او . تا اینجا بوسه معتمد خان بود که بعد از نصیح

جهاگیر درین وقایع نامه ثبت افتد .

بعد ازین یعنی از صفحه ۴۴۱ تا ۵۱۶ از نسخه ج شماره ۳۸۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استنساخ شده است .

ص ۴۳۸ - بعد از نقل نوشته جهاگیر و معتمدخان نگارنده تتمه جهاگیری محمد هادی این چنین می نویسد :

« ما اینجا تالیف شریف حصرت جنت مکانی جهاگیر پادشاه است دیگر آنچه تا آخر به حد تحریر درآمد راعم سطور محمد هادی در چند نسخه معتبر جمع نموده جهت تکمیل کتاب بر آن مستزاد گردانیده است »

ص ۴۴۱ - محمد هادی مؤلف نسخه جهاگیرنامه : در زمان محمد شاه تیموری (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ هـ) سر محمد هادی حوادث آخرین چهار سال دوره جهاگیری (۱۰۳۳ - ۱۰۳۷) و شرح احوال شاهزادگی جهاگیر شاه را با اسفاده از اقبال نامه جهاگیری تالیف معتمد خان و مآثر جهاگیری تالیف کامگار حسینی اضافه نموده و جهاگیرنامه تالیف جهاگیر شاه را کامل ساخته است .

امانت با سر و خان است : در اقبال نامه جهاگیری معتمدخان جواب ابراهیم خان این چنین آمده است :

« ابراهیم خان معروض داشت که ما سدگان حصرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک . تا خان درم می گویشم و حوسهای عمر گدسه معلوم که از حیات مسعار محمول الکمیت چه مانده . بحر این آرزوئی و آرمایی در دل بست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده به سعادت شهادت حیات جاوید بایم (اقبال نامه جهاگیری، ص ۲۱۱)

ص ۵۰۴ - عبدالرحیم خانخانار سپهسالار . وی پسر بیрам خان خانانان و اناسو و سپهسالار جهاگیر شاه بود . یکی از بزرگترین امرای دربار جهاگیر و پشتیبان ارب و فرهنگ بود . وی خود هم شعر می گفت و از شعرا سرپرسی می کرد و حوایر و صلوات می داد و از اشعار آنها اسفاد هم می کرد و ب رفته رفته شعرائی مانند عرفی و بطیری و دیگران در دربار وی پیوستند و شهرت شایانی پیدا کردند . وی در سال ۱۰۳۶ هـ ق یعنی یک سال قبل از وفات جهاگیر شاه وفات یافت (برای اطلاعات بیشتر رک : جهاگیرنامه و مآثر الامراء و مآثر رحیمی) .

واژه های سانسکریت و هندی

آ

آسرم ، آشرم : حانقاه مرتاضان هندو

الف

احنبی : باشناخته

اچار : ترشی (آچار)

ارپ : ده میلیون

اشکن ، خوشکی : میوه

انیه (به فتح ثالث و خفای ها) : میوه ایست

معروف در هندوستان

اندر : میل ، یکی از رب النوع هندوان ،

خدای جنگ

اناس : نوعی میوه

ب

باحره : از اقسام حیوانات ربر

بادو حکری : باد تند

باری : باغ

بان پرست : جنگل پرست

باسن : سی

باسیا : طایفه خواربار و سبزی فروش

باولی : چاه

باون سر : باون دیو

بخت حیت ، فیل : بریده بخت

بخی دسمی : از روزهای مقرر هندوان

بدر : رگ ، بهدر

برجه (برچه) : نیزه کوچک برجه بردار

برسات : فصل باران

برگی ، برگیان : یکی از فمایل حبوب هند

برهمس ، برهمسا (به فتح اول و ثانی و میم

برورن قلمرن) : به پرست و برارید ،

حکما و دانشمندان

برهمس چارج : مشغول به کتاب اسهی

برین : ماهی ، نوعی ماهی فرد اغلی

بستت : فصل بهار از فروردین تا خرداد

بحاره : غله فروشان

بسمی بدن : فیل ، مست السب

بنگی سنگ ، بهنگ ، برگ شاهدانه

بی ماسن : میمون ، بوزینه (بی : جنگل ،

ماسن : آدم ، آدم جنگلی)

بوکره ، بوکره ، بوکرا ، بوکری : گوسفند ،

گوسفند ماده

بهاوره ، بهوره : مگس بزرگ عمل

بهت : سرج یحنه ، دم کشیده

پیوش: گل‌در ربان محلی، درسانسکریت
 درحسی از افسام نوب
 پیهاند: نور بزرگ
 پیه: (به فتح اول) یک حصه از چهار
 حصه روز و چهار حصه شب باشد،
 چه سابروری را به هشت حصه کرده
 هریک را پهر گویند و اس در هندوستان
 بیشتر مصطح است
 پیهوپکار: (در ربان کشمیری سولو) نام
 پرده‌ای
 پیهول کناره، ححر، سفشیر کوچک
 پیهوجی: باروند

ت

تال: تالاب، پرکه
 تانگ (دانگ): چهار ماشه
 تولکی: دومتعال و سیم
 توله، تولچه: دومتعال و سیم (برهان)
 نیکه (نیکه دادن، فسخه: علامت گرد
 روی پیتاسی، علامت ولبعهدی
 برد راحه‌ها، پسر نیکه یعنی ولبعهد
 تانکن: نوعی اسب
 تنکه (به فتح اول و ثالث و سکون نانی):
 مقداری از زر و پول باشد به اصطلاح
 هرحاسی (برهان)
 سهاسه، تنهاساج: قلعه کوچک، مرکز
 ناحیه یا حوره
 سهل کول: لانه بیگانه در ربان فارسی

ح

حاکیر: زمینی یا ده بطور اعام کار نمایانی
 که از طرف دولت داده می‌شد.

سهدر: مبارک
 سهل سواری: ارابه کوچک که به کمک دو گاو
 کشیده می‌شود
 سهم: رک، برهمس
 سهوگیالان: گروه مردم گهگران گجرات،
 درد
 سید: کتاب مقدس هندوان
 سیدانت: علم صوف هندوان
 سیکره: در ربان اهل گجرات بروب برگشته
 را گویند
 بیگبه: اندازه گرفتن زمین، معاس زمین

پ

پالکی: دو صندوق چوبی روبار که به دو
 پهلوی اسب یا فاطر می‌بندند و دو
 نفر مسافر در آن می‌نشینند و سر
 صندوق چوبی در بسته یا پرده در
 که مردم سر دوش می‌برند (عمبد)
 پاندان: حای گداسی پان، برگ سیول
 که در هندوستان و پاکستان مردم
 برای دافعه دهان با آهک و غبره
 می‌خورند که دهان را سرح می‌کند
 پاو: یک چهارم ($\frac{1}{4}$)
 سم پاو: نصف یک چهارم ($\frac{1}{8}$)
 پایان گها: پایان کوس، پایان دره
 پیپا: خوشحوا، پرده ای از عالم راع
 پیا: نام مرقه‌ای از هندوان
 پرده: سره
 پرگه: زمینی را گویند که از آن مال و
 حراج بگیرند

پریم: شال کشمیری
 پندت، پندان: دانشمند، دانشمدان

حکمره : اقسام سری و سمندریه صاسب آن
 حوکی : محافظت
 حوکنه : از ناسان ، نگهبان
 حممه (حمصا) : پرورن سپاه ، نام گلی است
 در سینه ریسق سعید در هندوستان
 سار است و معنی گوشت هندی
 است و آن را ران حیا هم خوانند
 (برهان)

حبه : نور

ح

حجر : قاطر

د

دک حوکی : سینه حایه قرار است
 فاصد که گاه سوار و گاه پیاده نامه
 با خبر دیگر از حای به حای دیگر
 می رساند : حایار
 دام : سکه کوچک ، یک خهلم روزه
 درت (دهرت) : از اقسام آهنگ هندی
 در حرسال : فیل
 دسپره : از روزهای معمر هندوان
 دلد : ناسای ، آنگد
 دله راک : ولگرد راه (دله : ولگرد)
 راک : دربارد ، ره
 دلسپره : نوعی سراب که از سرخ درست
 می کردند

دودهارا : آهو

دهک : اسم پرده

دهکدهکی : لعل ، نوعی گرد بند

دیره : حایه ، حادر

دیوالی : یکی از اعیاد هندوان

دیوک : حور غیر مکرری

حاکم : حاکم دار : دارنده حاکم
 حالامکپی : حواله مکپی ، کوه آس فاس
 حاله : پرورن لاله خبری باشد که از جو
 و علف سر هم سدید و خند مسک
 بر باد بر آن نصبت کنند و بر آن
 سسبه از آب های غمی نگذردند
 در درقوی گوشت (برهان)

حال : پی : برده

حاجوب : فیل ، روسای برای (حیا)
 برای حوب : روسای

حکت حوب : فیل ، سورعانه (حک : دسا ،

عالم حوب : روسای

حمدر ، حمدهر : از اقسام اسلحه رک :

سعیات

حگر : پند

حوار : ازین ، از اقسام حیوانات
 حوکنان : محبان (جمع حوک : حوس
 و حوس به معنی محم و احترسان
 است)

حوهر کردن : خود را در آس سواران

حبروکه : سالکی

حبروکه درش : دیداری ر حبروکه یعنی

دیداری از سالکی

حبله : لحن را

حی سکه : فیل ، فاح شیر (حی : فح ،

سکه شیر)

ح

حور : سکه مس ، روپیه

حک : صایحه کشمیری

حکاره : به زبان فارسی سعیده

حکار : صفا به کشمیر

حکور : پرده

روهو (رهو) : نوعی ماهی
 رسی : اسبها مسلمان بودند و پیروان بابا
 رین اندس رسی

د

رم نه : پل حویلی

س

سارس : سارس از عائم کلنگ
 ساهوکار : ناخر
 سرب ناسی : نازک گل
 سرباگ : مار دیو (سر : دیو ، ناگ : مار)
 سغده : سرکوهی
 سل : بوت : مرغ ریس (ساکنان لاهور سل
 نا سن گوشت ، کسمیران بوت)
 مثل طاووس است
 سوسو (بهون بکار) : پریده ای در کشمیر
 سمری : سیمح کوچک
 سمر : سب
 سانسکرت : سانسکرت
 سگرات : اسفال حورشند با یکی از
 سپرگان از برجی به برج دیگر ،
 نام یکی از اعیاد هندوان (یلاب)
 سگرام : سیمک ، حگ .
 سگهاس : تحت شورش ، نخنی که
 پاهایش بصورت سیر درست شده
 باشد
 سنگ پارس : سنگی که فلزات را طلا می سارد
 سیاسی : نازک دنیا ، برهمی که در
 درجه چهارم (آخرم) راصب و
 سلوک باشد
 سبسی موی : رک . تعلقات
 سون کنه : موز ریس

دیوهره : سحابه

ر

راحوب : سر راحه ساهور
 راکور : یکی از فاس راحوب
 راحبونایی : رن راحبوب
 راج بریک : رک . عصفاف
 راکس : دیو روح حست

راکپی : یکی از اعدا هندی که همه سب
 خواهر بر مخ سرار رخ می سد و
 آن را به عنوان سانه حفظ
 حوس : از صرف برادر سقی می کند
 راوس سر : سردار دیو ، پدشاه سلال
 که با رام حید حدی هندوون حنگ
 کرده

رای سل : رافسام گز

رای رابان : سر ریل در و راحابه که بر
 رمین (خاکبر) یادتهی نظارت
 می کند

رتبه برگی : کالسه با ارابه حنگی فرگی
 رس گج : اسم فیل ، فیل فمی (رس .
 سنگ فمی ، گج فیل)
 ریحیت : فیل ، فاح حنگ (رن : حنگ ،
 حبت : فتح)

رن نادن : اسم فیل ، ابر عریده

رن راوب : اسم فیل ، حنگجو

رن مهن : اسم فیل ، صف شکن

روپ ریس : اسم فیل ، بسیار ربا (روپ :
 ربائی ، ریس . خوهر)

روپ سندر : اسم فیل ، رب

روپه : واحد پول هندوستان و پاکسان

روم ریس : حبری که هر تار موی او آراسه
 ساجواهر و مروارید باشد .

کهری: ماحود از هندی. خوراکی که از
برنج و ماش و روغن ماسد دمیخت
درست می‌کند و روی آن کشک
می‌ریزد (برهان)

کخواه: طایفه ای از راجپوتان

کدی (گدی): فوج اهلی کشمر

کرپل: نام فرقه ای از هندو

کرور: ۱۰ میلیون

کروری (تمعاجی):

کروه: (نهم اول و ثانی به واو محمول)

کثک و سه یک فرسخ را گویند و آن

سه هزار گر است و بعضی گویند

چهار هزار گر و رباد از این نیست و

آن را به عری کراغ حواسد (برهان)

کره، الگو

کلال (کلارا): شرب فروش

کلالخانه: شرابخانه

کلاوت: هرپیشه، طیفه حواسدگان،

حساگر درباری

کمودی: گل، بلوفر آسی

کول: گل، یک نوع نلوفر آسی

کول صحرائی: گل، گل نیلوفر که در

صحرا و رمین می‌روید

کونوال: (برورن لوب مال) نگهدارنده

قلعه و شهر باشد و او را سرهنگ هم

می‌گویند و بعضی گویند این لقب

هندی است و فارسیان استعمال

کرده اند چه کوت به هندی قلعه

است (برهان)

کوله: میوه است کوچکتر از نارنج

کوله: از اقسام نارنج

کویل: از عالم زاغ، بلبل هند

کهار: کسی که یالکی (حمله) را بر دوش

سوسه: از اقسام مرغابی

سپس کرب: ساسکریب

سپسی: سکه زر مسکوک

سر: معیاس وزن معادل ۱۶ مثقال یا ۷۵

گرم ایران که ۴۰ سیریک مر است.

معیاس: وزن هندوسان معادل ۲

پاوند

سبوسی: گل، از اقسام گل سفید خوشبو

ش

شده سبائی: شاه برادر (سبائی: برادر)

ش (شل): اسم پریده ای در پجات و

کسمر

شودر: طایفه چهارم هندوان

شوراب: یکی از اعیان هندوان که به خدای

سوا احصا دارد.

ص

صورت گج: اسم فیل

ع

عرگی: نارسنده

ف

فوح سنگار: اسم فیل (سنگار: ریت)

ک

کاه موج (موجی): رنار برهم که ارگاه

به نام موج ساخته می‌شود

کناره: برورن هزاره حره است که بیشتر

اهل هند بر میان رسد و به کنار به

حدف هم مشهور است (برهن)

کوری: کاه کوچک

گهروپهل . رک . گهروپهل

می‌برد

ل

لجوری (لجوسی): سحرالحيوان لا
سحرالحياتلدريوش . اسم گل (بوش): درريان کسميري
گل را گوید)

لک: صد هزار

لنگور: از عالم ميمون، دم دراز

نوب مالان: راهرن

لودلنگر: نوعی آساري

لهدره: لنده، از نوع حوراکي که از
ارزن و غيره درست می‌کند

م

مالگذاری: ناح

مس: شراب

مگرمخ: بهنگ

مگه: کنوري در شمال هند سردک کوه

اراکان در دامنه هماليا

ملاح: کشي ران، ملوان

من: مقياس وزن هند (نفرينا ۳۸ کيلوگرم)

مجهولي: اراهای که بوسيه گاو کسيده

می‌شود

مسراج: اسم آهو

مسي بدن: مسب السب

مونه راحه: (مونه: چاک)

مولسري: گن، گلي اسب بسيار خوشبو

مهوپيت (مهپيت): شاهي

ن

ناشيائي: گلاي

نورس: نام تصنيف موسيقي هندی

کهيوه: نوعی از اسنحه دو دمه

کهيه چهار: حمام ميلان

کهيتری: قوم، گروهی از راحيوان هند

کهيتری: نوعی از درخت و موه آن

کيله: مور

کوره: از اقسام گن حوسو

گ

گيري: کيسه

گج: ميل

گج راج: ميل شاه ميل (گج ميل، راج:
شاه)

گج رش: مرواريد حبيبي درشت (گج: فسر،

رس: مرواريد)

گدل بين

گرو: اسناد، مرشد

گره: مقياس طول، يك شيردهم درع

گرهسب: صاحب مرل

گل تهل کور: اراقسام گل

گهکر: قوم، حماعنی از مردم گجرات

گلهاي کر: ساح آبی

گلپري: سحاب

گن سندر: رباعی فوج (گن: فوج، سندر:

زيبائی)

گوچران: حماعنی از مردم گجرات،

از کهنران راحيو

گور گهتری: معبد جوگان

گوست: نايی، نوعی اسب

گهات: گذر

گهاسی: دره

گهروپهل: درشکه يك اسه يا شستر

گهري: ساعت بر سر بسط و چهاردهنقه

هـ

هزار، گردن بند
 هل-هل، درختی که از گزین یک ساحه
 آن تمام دسمهای آن حرکت می‌کند
 هسراخ اسم آهو
 هولی: یکی از اعیان هندوان
 هون: سکه، سکه ضلانی حسب هند معادل
 هسب سبک
 هضمه، هضمه، هضمه، هضمه

ی

یک اسکی، همسر، ی

هند اندر حدی بری (هند، سادی، اندر،

یاد ساه حدیان)

هواره، نوعی از کشی

هواره جنگی، کنسی جنگی

هواره، نافوت کود

هواره، مرگ راس، هواره، کود صاحب مرگ

هواره (هواره، نوعی از آهو یا سرکوهی

هواره، راسو

■

هواره ها، یکی از دسمهای هندوان کسمیر

بعضی از لغات ترکی و معولی و اصطلاحات فارسی و . . .

آ

آل طعما (آسمعا) : مهر پادشاهان ترک
که بمرکز سرخ به فرمانها معین
می کردند آن فرامین را مخصوص
'یا رلیع آل یون سعا' می نامیدند

الف

افاع حد (بالفتح و فتح عین مهمله و
سکون یون و فتح حیم) یعنی پدر را
از حد، و در اصطلاح حیوان منصوص
به سرع خافض گویند.

افچکار : مردم افاحی خانه یعنی حرم سرا
الوق : دو رنگ عموما و اسب دو رنگ
خصوصا که یکی سفید و دیگری سیاه
یا صدل ناسد (معرب ابلک)

افمه بودن : درجه های بسیار ناهم
پهچنده بودن

احدی (أحدان) : مصداق باشد از انواع
مصداق را و آن از عهد اکبر شاه
است و ظاهرا به همین معنی در
ایران می رود. در بهار عجم نوشته
که جماعه أحدان بها مصداق

دارند و سوار بناده معینه سرکار
یا خود ندارند و میگویند که احدی از
طرف ناسده برای اخراجی حکمی بر
امرا مسلط می شود
ارعشک : به فتح ول و وفوقانی و سکون
نابی و نسن فرست و کاف و صم ثالث
نوعی از بازی باشد که دوشرگان
و احتراش کنند و آن چنان است که
بر سر دویا بنشینند و کفهای دستها
را بر سر رانوها مانند و جیرها گویند
و همچنان بنسبه سرپایا جهند و
کفهای دستها را برهم رهند.

ارعالی (ارعلی) : ارگلی : قوچ وحشی
سبیری و آسیای مرکزی. ارفالی هم
آمده است

اسم اعظم : اسم سرگ است ر جمیع
اسماء حق تعالی. بعضی در تعین
آن اختلاف بسیار دارند بعضی صد
و صد بعضی الحی الفیوم و غیره

التمش : بالفتح و نای فوقانی سر معنوح و
کسر ميم و سکون شین معجمه به ترکی
به معنی قوچ پیشین و در لغات ترکی

ب

بارود : بر وزن و معنی باروت باشد که
داروی جنگ است و به نفع سربازی
شوره را گویند که حرو اعظم باروت
باشد و آن را نمک چینی هم گویند

بارطوبعون : بار سبب
بارویند : آنچه بهارومی بندد از ریست
آلات و سنگهای قیمتی و پارچه‌ای
که بر آن علامتی نقش شده باشد
با دعاها بی که بر کاغذ نوشته باشند
باشد : فرقی ، قوش ، پرده ای است
شکاری و زرد چشم کوچکتر از بار
سیار چالاک و تر پر ، به عربی
باشق می گویند

بحشی ، بویسده ، منی (کاتبان ترک بزاد
که برای مولان و برکان به زبان و
خطایعوری می نوشتند

برکها ، برکه ها : حوضچه‌ها
برسانان : فسادای از افعالیان که مردم
دارای بر بودند مانند فره قویولو
و آق قویولو در آذربایجان که دارای
گوسفندان سیاه و سفید بودند
بکاول سگی : حوان سالار ، دارو عه مطبخ
و کسی که اطعمه را پیش از مراوسلاص
فسمت کند

بگر : به فتح اول و ثالث (رزه ، حامه جنگ
که از بکه های فولاد درست کنند
بلارک (پلارک) : فولاد خوردار ، سمسیر
خوردار

بدوق : تنگ ، اصلش بدوک که لفظ عربی
است به معنی علوله است و فارسان
در آن تصرف به اشاع و او به معنی
بمک استعمال نموده اند .

بوشته که : التمش به معنی فوجی که
میان هر ول و سردر باشد و در
ترکی به معنی عدد شصت برآمده
الکا : به ضم اول و سکون ثانی و کاف به الف
کشیده ملک بوم و رمس را گویند

الک : به فتح اول بر وزن پلنگ ، به معنی
پناه و دیواری باشد که بواسطه گرفتن
قلعه و محافظت خود سازند . و جمعی
را نیز گویند که مردم بیرون قلعه
حاجا به حبب گرفتن قلعه و مردم
و درون قلعه به واسطه محافظت قلعه
بعین کنند و به صم اول به زبان
ترکی سره رار باشد

الوس : به صمین و واو غیر ملعوظ و سن
مهمله ساکن در ترکی قوم و طایفه
را گویند و این محفف اولوس است
انگلیزان (انگریزان) : انگلیسیها

اولحه (الجه) : بالفتح به ترکی حسنی و
مالوندی که در ناحی نمک سگانه
گیرد .

اولنگ : بانضم و واو مجهول و فتح لام و
سکون و سون به غمه و کاف فارسی
به معنی سیره رار و مرغزار

اوسگورت چالاک : سره رار
ایل : به زبان ترکی به معنی دوست و موافق
و رام باشد که نفیض و حسنی است .
در ترکی ایل به معنی دست ، مردم ،
ملک ، گروه ، سال ، مطیع و تابع است
و ایلات جمع معمول این کلمه است

ایلعار (مورد) : ناحی ، راه پیمائی
سریع ، حرکت یا سواران سبک
اسلحه و تندرو

ایماو : قبيله و سار (جمع آن ایماقات)

چون شاه جهانگیر بگیرد بدوق
ار هیس او لره قند بر عیوی
سدوی انداری، ننگ انداری، سیری از
ننگ انداختن
سدومحیان: ننگحیان، ننگ داران
سدی خانه: رندان

سگش: به فتح اول و کسر ثالث برورن
رسش، نام ولایتی ارماوراءالسهر
وساکان آن ملک را سر بسگش گویند
سوره: شرای که از سرخ یا اوزن درست
کنند، در عربی بوز و بوزره خوراکی
را می گویند که از سر و شکر درست
کنند و نگذارند سرد و منجمد شود.
بی دردی: بی سلفگی، بی تربیتی

پ

پالسر (فالسر): بوسنان، کشتزار، رمبی
که در آن خیر و انگور و خرمره و
امثال آنها کاشه باشد. حاسره هم
گفته شده

پرچه: به فتح پ و ح فارسی و سکون ها
بازه و ریزه
پسه: بیه رمبی

پلارک (بلارک): برورن مارک حسی ار
مولاد جوهر دار ساند و شمسر و
جوهر شمسر را بر گویند

پوده: حنوا، نام خاوری است
پولک دار، دارای فلس
پولک: فلس ماهی باشد
پیشخانه: لوازم آبدارخانه و اسباب سفر
پادساهانه مثل حشمه و عره که
خلوص فرساده شود

پیش طاق: صحن خانه و دروازه بلند
امرا و ملوک
پیش فراول: پیشرو لشکر، سراری که
خلوت از سایر سربازان به سرزمین
دشمن برود

ت

تابسان: جمع تابین، زیر دست،
فرمانسردار، سراری که در حصار دارد
ترخان، سرحانی لقبی است که در قدم
از صف پادساهان ترک به یکی از
رجال و درباریان داده می شده و او
را از ادای ناح و جراح معاف می کرده
و اختیارایی به او می داده اند و
هر وقت می خواسته می توانسته
بی اجازه به حضور شاه برود و هر
نقصری و گاهی که کند مؤه حده
نکند

ترد نمودن: حرکت نمودن، آمد و شد
کردن

تسیح: سحرالاله گفتن، خدا را به
پاکی یاد کردن، سایش کردن،
ذکر خدا و مناجات. در فارسی به
معنی سحه هم می گویند و آن دانه
های به سج کشیده است که هنگام
ذکر و تسبیح در دست می گردند

تعی آناد کترب: دسا
تعدری (توعدری): هوسره پریده ای است
وحشی و حلال گوشت، سرگزرا مرغ
حانگی و دارای گردن درز و آل
های زرد رنگ و خالدار، به عربی
حباری می گویند و در فارسی ابره،

نودره و حرر و جرر و حرد هم گفته شده 'ور' برای گونش شکار می کنند سنگ بر سر، پیرو گله
 بکه مار حوار با حای غصه دار و و او معدوله برورن کلر زار، گاو کوهی باشد که آن را گورن خواست، گوشت مار را می خورد و می خورد و بعضی گوشت نوعی از گوسفند، کوهی است حورن سوراج مار را بند بینی و دهان خوب است و دم در دم مار به معرود شدن نوی نفس او بی حاشی از سوراج برآید و آن گوشت او را می خورد، اگر بوسه این گوسفند را بر در سوراج مار بپوراند همبکه نوی بود به مار برسد سوره شده از سوراج برآید گوشت کف دهان این گوسفند پادهر است

معاد، سان، داع، مهر، علامت، مهری که بر قدم به فرما سپا می رده اند، علامتی که روی مهری می گذاشتند و احای: سه سالار، سردار، و احیان جمع بود: به عم ازل برورن عوزه، به رگی فاعده و فاعول و طرر و روش می باشد و نام سرعینی که جنگیر حال از خود وضع کرده بود.

نوره جبهانگیری نظام و فاعول جبهانگیری نوره و فاعول جنگیری نظام و فاعول جنگیری

نورک، ترکی است به معنای اسطام و برنست سکر و مجلس و در-ر نوع، مردم و برورن با سان دم است، خبری است از غانم علم شکل پنجه

بر سر آن نصب کنند

نوعی: قوج وحشی
 نوقور (غور): نه، بر هدهه و پیسکی که بر باد شاهان می بردند و عدد به عدد مقدس به شمار می رفت
 سول: حانگیر مدد معانی (راح)، د اصطلاح سلاطین هند برکنایی (جمع پرگنه به معنای بارک، سطفه) که به سلاطین عالی مقدار و شاهزاده های نامدار سخاو می گردید آن را ببول گوشت و آنچه به سنگات (شاهزاده حاشما و ریان منحصر) به این صیغه مرحمت می شود "برگ بهار" است و آنچه به امرای عظام و مصلداران گرام سخاو می شود نامش حانگیر است (مراد اصطلاح به فعل ر جلد ۲، مطلع السعدین حر ۳، ص ۱۵۳۶)

ج

حرکه: نه، و جلده، دسه، گروه، عده ای از مردم که دور هم جمع شوند عده ای ساهی با سکرچی که در صحرا سکا را محاصره کنند حرکه هم گفته شده

حسن پوریا کوی: کناه از حش و صحنی باشد که در خانه بکشد

حش سب براب، حش سب سب و سب سب معان ماه اسلامی

حش طوی: حش عروسی

حل (سجگوی): به فتح اول و سکون نای نام پرده ای است به قدر کج حش و مانند لیل حور و آوار است حلک

گویند بر کی س ، ، خدا اول ، خدا
 جعدون هم آمده
 چنگره و سح خلو : شیخ ابراهیم روستا
 لغیدن ، افسان ابراهیم :
 مصلی افسانه و شاهوار روسته
 چتره : سرور ، حیره ، خدا ن ذ سار
 که سر سر پیکر
 حیره روستوی ذ سار روستا ، سار
 که ریح صغری دوحه سار
 آر ، فاشی سار
 حبیبی حبیبی : حبیبی سار
 خاک مخصوص سوزن سار
 حیره می خور حور سار
 در حور سار آمده سار
 آمده سار

2

حضرت سر اعظم، آفتاب
جلال شوارب، مریہ جعفریہ، سہ
جہانگیر، حاتمہ رحمتی، سہ

2

خاروه : کسروان
خامنه : کسرکی سبب مدح
عقدی : حجاب جمع
خاصگان : سده ها ، علائق
خانصه : ملکی که معانی داشته باشد .
خاجا : جمع
خاجیه شریفه : ملکی که معنی ده دولت
باشد
خاویدی کردن : صرف کردن به مصرف
درآوردن
خراند عامره : خراشه باهی

بر وزن فک تصعیر حل است و آن
بر عکس ماست کوحک و حوین خوان
خلدوی، تا نفع با جسم او، اعمام باده
که از طرف پادشاهان با سرگان
به جاسر کار سفاسی می گیرند
خلدو - جودو
حنوايه: احرب لگام است گروين، عامی
که است سوار به لگام گیرنده می دهد
خلودار: سوکری که سواره یا ساده خلو
استاراء: خود حرکت کند پیسرو،
خلوداران، سوارانی که حیور
سواران دیگر به سوی مقصد حرکت
کند (صلاه)

حنوس. بر حبت شمس ، ساج گداری
 چهار: کسی سرگ سخری
 حبسه (حبسه) . ساجر حبگی

2

حارث بن زریغ - ضلادور (فت در غری
به معنی سوراخ مبار حریج و ناره
گرساں میرا هن ست و حارث بنوعی
ارحانه بوده که در قدم دستاهاں
از ان و سور و همد و هن می پوشیدند
حایفیشی: دلب داند سر خورد کردن
فوحی: فوج دیگر. نفسی سر
آمده است

چغائی (الوس) : اسم فصله (سرک اورانی
 خلمه : حصہ صحیح جنگی یعنی راز
 چہل تہ : ختمہ ، چہل تہ از رسم تہ
 حسیلی : اسمیر ، از رسم گل
 خداوا : تہ صم واو گروہی و حمدنی را
 گوشت کہ از سر شکر سہا روئد و
 فروز آہند و رامندہ شکر نامند .

رصدگاه و رصدخانه هم می گویند
 رقص ارغشیک : رگ . ارغشیک
 رنگ : برکوهی ، گاو دشتی در ساسکریت
 یکسوع سرکوهی است
 رور شرف : روز نورد هم از حسن رور
 رواج : برور و معنی رسوا است که
 رستی می خوش بزرگ خودرو
 ساد
 س

ساجق . اصلا هداثاتی که داماد به خانه
 عروس فرستد . این کلمه به همین
 صورت به همین معنی اکنون در
 اصفهان معمول است
 ساعت نجومی . ۲/۵ گهری وهر گهری
 مساوی ۲۴ دقیقه می باشد
 سال به عرسی کنسی و چهار (کنسی بزرگ)
 آمده است و به عرسی عقیقه گویند
 سردی : بارگاه پادشاهان را گویند و برده
 بلندی را سر می گویند که به سرلده
 دیواری باشد که بر دور خیمه گاه
 گسند

سرف : گل (سرسوه) ، گل خرد
 سرکار : بخش ، حوره
 سرکار : حاکم سرعه : حوره دولتی
 سنگ ماهی : به عرسی حجرالاجوب گویند
 و آن را در سر ماهی نمایند و آن
 سفید و سبز می باشد . خوردن آن
 سنگ گزده را بریراند و در علم
 نده (مجر ، حاد و) بکار آید
 سیاسی . عابدان و مریضان هبوط ر
 سرباسی می گویند و معنی سرب
 سامی بزرگ همه چیز و به کثرت

خط ابراء : خط رهائی ، بوسه بری الدمه ،
 از تقاضای خود دست بردار سدن
 حمول . گننام شدن . بی سر و صدا شدن ،
 گم نامی
 حواجه : صاحب ، بزرگ ، آقا و سر مردی
 را هم گویند که خانه او را کشیده
 باشد
 حواجه سرا : مرد خانه کشیده که در عذیم
 در حرم سرا و بزدون خانه بزرگان و
 پادشاهان خدمت می کرده
 حور گرمه . واجب قبل

د

دال الشیب : مرض ریش موی سر
 دایره ها : اردوی سربازان ، جادرسبازان
 دمه و بوسه : افسون و فریب
 دم سحبه . بریده کوچکی است به رنگ
 خاکسری و به اندازه گنجنگ سنبل
 در کنار آب می شنید و بشه و مگس
 صد می کند . غالبا دم خود ر
 بکار می دهند دم سحبه و سرسجه
 و سرسجه هم گفته شده

دوباره . نوعی ر عدا که بیار زیاد دارد
 دوداهی : کنار گلدوری و ملینه کاری شده

ر

رصد (بحوم هند) : به خبری بصر دو حسی
 و مراعض آن بودن ، در جایی سسین
 و خبری را بر نظر قرار دادن و
 جایی که ستاره سامان برای خود
 درست می کنند و از آحاب آلاب
 و نواب مخصوص سبازگان را بر
 نظر قرار می دهند ، در فارسی

صحت حبه : مسراج
صحن خاص و عام : قسمی ارکاخ بادشاهان
که برای مردم خاص و عام مخصوص
باشد

صوبه مملکت و کشور و ولایت
صوبه دار : حاکم ، فرماندار
صوبداری (صوبه داری) فرمانداری ،
حکومت

ط

طریقی : رک . حل
طریق شدن : ناراحت شدن
طسو . انداره ، پیمانه
طومار . نامه ، دفتر ، مکتوب دراز ، در
فارسی طومار سر گفته شده

طوی : حشن
طوعان : سعد رنگ
طوعون : سعد رنگ

ع

عربی . نوعی از ماهی
عم حلق بدن . غلغی که بوسیله آبروح
را از جسم بیرون می کشد
عصوه : محارج ، حقوق ارزش
عورات : اهل حرم
عباد بالله : پناه بردن به خدا
عس البره (لعل) : مثل چشم گربه

ع

عرجه . یکی از منازل مدحشان
علورخانه . نگاه حربه
علوله : بوپ ، ساحمه
عومانی : اسم بریده ای

استعمال سیاسی سده
سوداگران . باجران . بازرگانان
سورن انداحس . ناحب و بار کردن

س

سناسی . طایفه افغانان
ساگردیسسه : اهل کار خانه امرا و سلاطین
شاه آتو گیلانی
سبیراب . سب پانزدهم شعبان ماه قمری
که مردم آن سب چراغان می کنند
شحرایحیاء (شحرایحیوان) : گناهی است
که از دست رسیدن مردم خودش
را جمع می کند یعنی حساب می کشد
در هندی لختوری گویند

شش برجه : شش گوشه ای
شکره : به کسر اول و فتح ناسی و ثالث
پرنده ایست شکاری از حساسه
سکرار او کوچکتر است

شعار . به صم اوز و قاف بر وزن گلزار
به معنی شعار است که جانور سیاه
جسم شمش به جرم باشد و سلاطین
نگار کنند . سوار شدن . مردن

شواری . جماعتی از افغانان
شواب (جمع سائید موبت سائت) . عیب
شک و گمان ، آبرودگی
شوربای بوغان : شوربای علیط

ص

صاحب حاب : ولی الله برری
صاحبفران : امیرنیمور ، کسی که در وقت
انفاد نصفه یا هنگام تولد و در
بعضی سیارات مانند زحل و مشتری
قرار باشد و بعضی از پادشاهان
ایران و سوران و هندوستان است .

هستی جان که این کو ا می گویند
 فتنه، ساسی که هندوان روی ساسی
 می کنند و مقدس می داند .
 طاق : عنوان در بانی بزرگ ماسد مال
 و دلقین و سال آنها
 سبه : مقداری رمن که برای یک جعبه گاو
 کافی باشد .
 قلی : ماحود از ترکی ، رسوه ، پولی که
 مامور دولت زکسی در برابر احام
 دادن کاری گیرد
 قور : ماحود از ترکی حبه ، سلاح
 فوسگی ، فورجی ، رئیس راجانه
 فورجانه : کارخانه سلحد سازی
 قول (عول) : وند مسکر در میدان جنگ

ک

کافر ، نوم بره کافر سال ادرب کسان
 کجکی : خوب روحی را گویند که بدا
 گویند رسور بوارت
 کیرن حبه سدر
 کونواف حبه : حبه جسم باقی
 کلا سون : سج صراحی که برای گلدوری و
 کارهای رسور بکار می برند
 کوهان و گره کش : دره سنگ
 کورس : کرس : ماحود از ترکی ، سرفرو
 کورس : در برابر سال و بر ران
 کوسه : کجکاوین : ران
 کرک : گوگرد را رسور
 کوکامی : از اسماء رسور که در میدان
 جنگ بکار می برند
 کوکمه : دست سواران در فارسی به
 معنی فرو و بکوه رسور می گویند

کوهان و گره کش : دره سنگ
 کورس : کرس : ماحود از ترکی ، سرفرو
 کورس : در برابر سال و بر ران
 کوسه : کجکاوین : ران
 کرک : گوگرد را رسور
 کوکامی : از اسماء رسور که در میدان
 جنگ بکار می برند
 کوکمه : دست سواران در فارسی به
 معنی فرو و بکوه رسور می گویند

کوهان و گره کش : دره سنگ
 کورس : کرس : ماحود از ترکی ، سرفرو
 کورس : در برابر سال و بر ران
 کوسه : کجکاوین : ران
 کرک : گوگرد را رسور
 کوکامی : از اسماء رسور که در میدان
 جنگ بکار می برند
 کوکمه : دست سواران در فارسی به
 معنی فرو و بکوه رسور می گویند

کولی ضیعتان کور طبعان ، ساده روحان
کوبت : اراقسام 'سه
کهر و رنه راک جماعتی فرومانه وو گردد

ی

گروه های ، سوار : دره سنگ و دشوار

ل

لاذله ، عرب

لعمنی (لعمانی) ، یکی از قبایل اعراسان

م

مارک سبه - بنا به اتفاق خوب حمید
را مارک سبه می گویند

محاسن کنه دانی حسن های عروسی

محمود : سکه های در جنوب هندوستان

مسک : بر روی سنگ معنی از عده اند
که در راه کاروان

محمود عربی

معبد خوگان عبادگاه مرادین

محمود ، محلی ، مسجد که حاضر حنفیه

با امام می ساجند که در حال عار
گذاردن ناسد وار دسرس بد
خواهان دور باشد

مکیات (جمع مکیف) آخه که کعب

و حلی بدد بنورد عی سراب و عبره

مگه ، فسه ای در بر یکی کوه هماغا

مور حله ، مور حال ، گودلی را گویند که

به جهت گرفتن قلعه در اطراف آن

کند

مرعدال ، رئیس دادگاه مدبر امور عدلیه

ن

نحمد : اشک را در بدخشن حمد نا
حمد می گویند

نفس : نصف

نورگج ، نور گل

نول ، گرداگرد دهان به معنی متعذر مرع

ی

نفس : نگین کاج ، گارد ناساهی

فہرست اسامی رجال

آ

آفاغلا - برادر آصف خان و سورهان	۳۴	آتش خان - الش خان	۴۵۷
آفا محمد زمان	۴۶۹	آدم بارہہ . ولد سید فاسم بارہہ	
آفا محمد حسن برادر خواجہ حبیب	۱۷۶	آدم خان - پسر سلطان ربیع العابدین	
آسدا خان	۴۱۱، ۱۸۸	(کنمیر)	۱۷۷، ۵۶
الف		آدم خان چشمی	۲۲۶
ابراہیم ، سلطان	۳	آدم سائی (شاعر)	
ابراہیم ، حسن نجی دکن	۲۷۸	آرام سنگم (بانو) دختر اکبر شاہ	۲۲
ابراہیم حسن ، سررا	۲۴	آصف خان برادر ارادت خان	۶۷
ابراہیم حسن حوس حیر خان	۷۱۹	آصف خان : سررا جعفر سنگ	۴۵۵
ابراہیم خان بحسی درخانہ	۱۴۷-۸	آصف خان - برادر ابوالقاسم	۸۴، ۲۸، ۱۵
ابراہیم خان صبح جنگ	۱۷۹	آصف خان پسر اعما دالدولہ	۳۴۸
ابراہیم حسن کاسری	۱۴۶، ۲۹۹، ۳۵۸	آصف خان - پسر سررا حانی	
ابراہیم خان کاکر ، دلاور خان	۱۷	آفا افضل فاضل خان	۱۹۷
ابراہیم عادل شاہ (عادل شاہ سنجواری)		آفانیگ سحر ایران	۳۶۹
ابراہیم کسور خان پسر قطب الدین خان	۱۳۵	آغای آغاها (آفا بان)	۳۱۹
ابراہیم کسور خان پسر قطب الدین خان		آفارضا ہروی	۴۶۳
ابراہیم کسور خان پسر قطب الدین خان	۸۲	آفا محمد اسچی ایران	۴۸۱

۴۳۵، ۶۰	احمد بنگ کابلی	۵۱۰، ۳۴۰، ۴	ابراہیم نوئی وند سکندر لودی
۶۱	احمد خان برادر حصر خان	۳۳۸	ابراہیم ماگزی
۱۸۴	احمد وسم کوکہ		ابولسی اورنگ بہادر خان حاکم سدھار
۲۶	احسار لنگ، سردار گھراٹ	۱۸۰، ۱۶	
۴۰۳	احسار خان		ابوالحسن، اعفاد خان، آصف خان
۷۹۷	احلاص خان	۱۱۵	سر اعما الدولہ
۶۷	اراد خان، برادر آصف خان		ابوالحسن مصور، مادر ارمائی، پسر آفراسا
۳۰۷	اراد خان میر سامان	۴۶۳	ہروی
۴۲	ارح بیٹھوای سکھا	۶۰	ابوالحسن، میرحسی
۱۱۶	ارسلان سی، ار امرای عبدالوہاب خان	۷۹	ابوالحسن شہاب حاسی
۶۸	ارسلان سی، حاکم قلعه گاہ مرو	۴۶	ابوالحسن دیوار داسل
۳۲۳	اساد بہراد	۸۱	ابوالفتح گیلانی، حکم
۳۷۴	اسناد دود	۱۳۰، ۱۰۳	ابوالفتح دکی
۱۷۳	اسناد شاہ قلی بویچی نادری	۱۵	ابوالفضل، نسج
۳۸۸	اسناد عبدالحی	۸۴، ۶۱	ابوالقاسم برادر آصف خان
۲۱۵	اسناد محمد نائی، سارندہ	۲۹۵	ابوالقاسم گیلانی
۳۱۸	اسناد مصور عاشر نادر العصری	۳۹۰، ۱۸	ابوالقاسم نمکی، نمکی
۲۲۶	اسد اللہ پسر سدحاحی	۱۵۱	ابوالقاسم، حکم
۴۰۸	اسد خان معموری	۹۲	ابوالقاسم، حوہ
۳۸۲	اسد خان میرزا محمد		ابوسعید میرزا، سیرہ اعما الدولہ ۳۹۰
۷۳۶	اسفندار	۴۱۲	ابوظائب پسر آصف خان
۹۴	اسکندریان	۱۷	اسہی ر م، سہراکھی راج
۳۶۹	اسکندر ارمی		اسہی کمار راجہ سیرہ راجہ سیرنگ کمار ۲۳۷
۵۱۲	اسکندر دوائی	۳۳۵	اسہک (اسہک)
۹۳	اسکندر مٹیل (میں) (مٹی)	۳۹۵	احالہ دکی
۱۳۶	اسلام اللہ عرب	۸۱۳	احد، افغان
	اسلام خان (شیخ علاء الدین) چشتی سیرہ	۴۳۴	حسن اللہ سرحواہہ ابوالحسن
۱۳۹	شیخ سلیم		احمد بنگ برادر رادہ ابراہیم خان صغ
۸۴	اسلام خان برادر قاسم خان	۹۰	حنگ
۷۶	اسماعیل میرزا پسر شاہ طہما سب	۴۴، ۳۱	احمد بنگ خان

۲۳۲، ۱۶۴	اللہ یار کوکہ۔ ہمت خان	۴۱۱	اصل خان۔ پسر جان جہان
۴۴۴	امام ابواللیث سمرقندی	۴۱۵، ۱۳۴، ۶۵	اعتبار خان۔ مہار خان
۵۵۳	امام جعفر صادق علیہ السلام		اعتماد خان، ابوالحسن پسر اعتماد الدولہ
۲۲۸	امام رضا علیہ السلام	۱۱۵	
۳۷۵	امام قلی خان والی نوران	۱۴۸، ۱۴۱	اعتقاد خان، آصف خان
امام قلی خان برادرزادہ وسی خان حاکم		۷۱	اعتماد الدولہ
۷۳	ماوراء النہر		اعتماد الدولہ وزیر الملک، عنایت خان ۱۱۵
۴۲۳	امام وردی فراول باشی	۳۵۸	اعتماد الدولہ الحاقانی
۴۲۵	امام وردی قریشی	۲۴۴، ۱۸۳	اعتماد خان گجراتی
۴۳۵	امام ویردی	۳۶۸	اعتماد رای
امان اللہ خاں برادر خان پسر مہابت خان		۴۱۲، ۱۷۲، ۹۸	افتخار خان
۴۰۹، ۲۸۱، ۱۴۴		۱۵۵	افصل خان، شکرالہ
۱۶۸	امانت خان	۱۳۴	افصل خان
۳۱۵	امنیار خان	۴۴۷	افصل الدین خافانی، شاعر
۱۴۲	امر سنگہ، رانا	۹۵	افصل خان دیوان
۴۶۴	امراللہ پسر حاجی خان		افصل خان، شیخ عبدالرحمن پسر شیخ
۳۲۱	امید بخش پسر شاہ جہان	۹۵	ابوالفضل
۱۲ - ۱۱	امیر الامرا شریف خان	۷۲	افغان شانس
۳۷۵	امیر بیگ برادر فاضل خان	۱۸۲	افغان آمریدی
۴	امیر تیمور گورکان	۸۲	افم حاجی ماوراء النہری
۹۷	امیر خسرو دہلوی	۲۹۵	اکبر شاہ پدر جہانگیر شاہ
۴۴۸	امیر سید عاشق	۳۴۹	اکبر قلی پسر حلال خان گہکڑ
۴۶۵، ۹	امین الدین	۲۹۲	اکرام خان ولد اسلام خان
۲۵۵	امین قافلہ باشی، میر محمد	۱۲	اکبر راج پسر بھگوانداس
۴۳	انبا، مرید ارچن	۴۲۵	اکہی راج رائپور
۲۸۱	اسار خان پسر شہار خان	۱۶۹، ۸۲	الف خان قیام خان
۶۶، ۴۴	انہ خان کشمیری	۲۲۲، ۱۸۲	الہداد افغان رشید خان
۹۱	انصاری، حواجه عبدالحق	۳۲۵، ۱۶۸	الہداد پسر حلالہ افغان
۱۵۶	ابوب رای، اسی رای سگہ دلی	۲۳۲	اللہ داد کوکہ
۳۱۱، ۱۵۸	اسوری، شاعر		اللہ وردی، ویردی (بردی) برادر امام
۱۵۶	اسیرای سگدلی، ابوب رای	۴۳۵	ویردی
۲۲۷، ۲۲۵	اودی رام دکی	۴۱۲	اللہ یار برادر مروحان

۵۱۲	بایرید بخاری، سید حاکم بہکر	۱۲	اودیسنگہ، رانا
۹۴	بایرید منگلی	۲۸۲	اورنگ ریب پسر شاہ جہاں
۴۹۶	بایسفر، پسر داسال	۱۳۵	اویسی توپچی
۱۷۷	بحلی	۳۱	اہتمام خان کونوال
۱۷	بحی رام، پسر اکہی راج		ایرج، میرزا (شاہ نوار خان) پسر عبدالرحم
۸۲	بحب النساء، بیگم عمہ جہانگیر شاہ	۱۱۳، ۱۰۳، ۱۱۲	حاجا حانان
۱۵۴	بخترخان کلاوب		ایلدرم بایرید، حاکم روم (ترکستان) ۸۲
۲۹۵	بداع خان (ایرانی)		ب
۴۹۰	بدر بخش رمین دار کر خاک سندھ		بابا (جہانگیر)
۵۵	بدوشاہ (کلان)	۲۱	بابا حسن ادال
۶۹	بدیع الرمان	۷۴	بابا حرم
	برخوردار، پسر عبدالرحمن موعد	۱۰۳	بابا حواجہ
۲۵۴	برق اندار خان بہاء الدین	۳۲۴	بابا عباسی، شاعر
	برکہ رای باد فروش	۲۰۴	بابا میر، داماد لشکر خان
۳۲۳	شدداس مصور	۸۰۲	بایر طہیر الدین محمد
۳۱۲	بکرم احیہ بہکلیہ (ماندنپور)	۴	بابو خان افغان
	بکرم احیہ رای رایان، سیرداس ۳۰، ۳۹	۴۱۳	بابو جیو گانتیہ
۷۴	بلال خان	۱۷۷	بابو رای گانتیہ
۸۸	بلند اختر (دختر خسرو)	۲۲	بابوی منگلی
۴۸۷	بلند خان	۱۷	بارکی سردار فرملتان
	بلوچ خان	۱۱۳	باری چند قانون گوی
۵۰۹	بماری	۹۲	بار بہادر غلامق
۱۷۳	بوعلی	۴۶	بار بہادر لالہ بیگ ولد نظام کتابدار
۱۵۶	بہادر حاکم رادہ گجرات		اکرشاہ
۳۲۹	بہادر پسر شاہرح (دھمنور)	۲۸، ۱۳	باسوی، زمیں دار تلوارہ
۳۲	بہادر اورنگ	۳۸۵	باققرخان، فوج دار صوبہ ملتان
	بہادر نارہہ برادر سیف خان نارہہ	۴۰۱	باقی خان
	بہادر خان اوزبک برادر عبداللہ خان	۴۰۵، ۱۶	باگہ پسر رانا امرنگہ
۱۲۷	اوزبک	۴۳	بالحو
	بہادر ولد سلطان احمد	۱۷۰	بالجو قلیج (مالجو)
۹۴، ۸۴، ۸۳	بہادر خان	۲۰۱	بال چند پتا
۴۸	بہادر خان قورہ بیگی	۴۴۸	باہوی، رمین دار مولتان
۱۷	بہادر سنگہ پسر راجہ مانسنگہ	۲۵۶	

۳۷۵	سی بدل خان (سعدای زرگریاسی)	۲۳۲	سہادر گجراتی، سلطان
۴۳۷	سی دولت (شہ جہان)	۱۴۵	سہادر ملک
۲۳۰، ۱۳	سرم خان	۴۴۷، ۱۲	سہار بانو بیگم دختر جہانگیر
۲۱۲	سرم سنگ (الحنی در گلگندہ)	۴۷۵	سہار سنگہ
۴۵۷	سرم خان خان دوران	۲۵۱	سہار ولد عریسی خان
۳۵۵	سژن حویس پاسدہ خان	۱۵	سہارامل، راحہ
۲۱۵	سیژن پسر باد علی میدانی		سہارت بندیلہ سیرہ رامچند بندیلہ
۶۲	سنگہ بیگم مادر کلان اکبر شاہ	۱۳۱، ۳۵۶	
	ب	۴۶	سہاری بدر رن پرویز
		۳۲	سہاری حمد رای
۲۴۷	پادشاہ بانو	۱۸۶	سہاری داس (واقعہ نویسن)
	بابندہ خان	۶۵	سہاری داس بخشی
۸۲	بابندہ خان معول	۲۵۴	سہاء الدین سرفاندار پهلوان
۲۲۵	سرات	۸۵، ۱۴	سہار سنگہ، راحہ
۲۲۶	پرہی حمد سر رای موہر	۱۶۷	سہود علام شاہ عباس
۲۷۵	پرہی راج	۲۷۶	سہرام پسر جہانگیر قلی خان
۲۵۷	پرورش خان		سہرام خان پسر سلطان ربیع العادین
۳۵	پرورش پسر جہانگیر شاہ	۵۶	(کشمیر)
۳۱۸	پری سنگ فرسادہ شاہ ایران		سہرام میرزا پسر شاہ اسماعیل صغوی ۹۱
۳۱۱، ۹۵	پشونن سیرہ سخ انوالعصل	۳۶۵	سہرام ناک
	پنجو رمین دار حامدین	۱۹۷	سہرور پسر مہانت خان
۳۱۳	پورن حام کار		سہراد مصور ایران
۴۱۶	پور محل نوہر	۳۱۵	سہگن، سہگین
۱۱۵	پهلوان نانا	۳۳۲، ۲۵	سہگوان داس راحہ
۲۵۴	پهلوان سہاء الدین سرفاندار	۲۳۱، ۲۱۲	سہلول خان مہابہ پسر سہلول خان
۱۴۴	پیر بایرید (پیر روشن)	۳۶۶	سہوال رای
۱۴۴	پیر تاریکی (پیر بایرید)		سہلم خان نوکر عادل خان سیحاپوری
	پیرخان صلاحت خان پسر دولت خان لودی	۸۵	سہوج ہادا
۵۱		۲۳۲، ۲۲۲	سہوج پسر راحہ نکر ماحیت
۱۴۴	پیر روشن، پیر بایرید	۴۷۵	سہم راسہور
۸۵، ۳۵	سہنروخان، مہتر سعادت	۳۲۸	سہم پسر رانا امر سنگہ
۳۵	سہم سہادر اورنگ	۲۱	سی سی دولت شاد رن اکبر شاہ
۲۵	سہاری، شاہ مراد پسر اکبر شاہ	۶۳	سی سی ماہرو

۱۷۷	حادوں رای		
۷۱	جالی سوس (حکیم)	۶۸	ناپوت، جو حہ
۲۵۲	حام، رمیدار	۲۱۶، ۱۸۵	ناتار حان پگول سنگی
	حامی، مولانا عبدالرحمن	۱۸	ناح حان، ناش بیگ فورچی
۱۴۷	حاجہ رخاں، ہاسم سنگ حوسی	۱۵۱	ناح حان حاکم سہمہ
۴۶۸	حاجان بیگم صہہ حاجانان	۲۴۱	ناح حان (برمالی)، نرمالی
۲۲۷	حاجسپار حان	۱۸	ناش بیگ حان
۵۱۲	حاجن نثار حان	۱۸	ناش سنگ فورچی نایح حان
	حاجی بیگ	۲۳۵	ناسنس گلاوٹ
۲۷	جہمل، سردار قوم در قلعه جنور	۲۵۶	نجات حان محمد حسن سوداگر لبح
۲۵۲	جدروپ آسرم	۴۲، ۱۸	نحہ بیگ، سردار حان
۲۵۳	جسلا، رمیدار سورسہ	۱۸	نحہ بیگ کابلی
۴۵۵	جعفر بیگ اکبری (آصف حان)	۸۶	نحو حان
۷۲۷	جعفر	۱۳۴	نریٹ حان (ملارم)
۲۹۸	جگ سنگہ سرادر سورج من	۲۳	نردی بیگ حان
۸۳	جگ سنگہ سہو راجہ ماسنگہ	۲۵	نردی حان دیوانہ
۳۹۷، ۱۶۸	جگ سنگہ وند کور کرن	۲۹۷	نرسون بہادر
۱۲	جگ گسائش	۷۳۱	نریون بہادر حادوں
۳۵۳	جگمان	۴۳۵	سرکمان حان
۸۹	جگمن، راجہ	۱۴۷	جفی حسنی، محمد
۱۸۲	جلال پسر قدم	۲۸۸	جفی (بوکر حرم)
۱۹	جلال بارہہ پسر سد محمود بارہہ ۱۸	۲۳۹	بودرمل، راجہ
۳۳۴	جلال وند دلاور حان	۳۷۵	بولک بیگ حان
۸، ۲	جلال الدین محمد اکبر	۳۲۶	سہمس بیگ، پسر فاسم کوکہ
۸۱	جلال الدین مسعود	۲۱۴	تہور حان
۷۱	جلال الدین مظفر اردسانی	۹۲	تہان مصر
۷۵	جلال حان گہکر	۳۴۵	سرسف حان نور اللہ کوکرائی
۱۶۸	جلانہ پیرباریکی (جلال افغان)	۱۲۹	سک حدر راجہ کماور
۳۳۴	جمال ولد دلاور حان	۸۵۲	سراندرا حان
	جمال الدین حسینی اخو، میر	۳۷۵	سویک بیگ
	جمال حان افغان		
۸۱۵	جمال حان فرول		ح
۷۸	جمال الدین کوتوال لاہور	۳۸۳	حادہ رای

۵۶	کشمیر	۵۰۱	حمید خان غلام حسینی
۲۸	حاجی کوکہ	۳۵	حمید سنگ
۲۵۵	حاجی رفیق ملک النجار ایرانی	۴	جنب آسائی . ہمایوں پادشاہ
۱۰۲	حاجی مرک	۴۰۴	جواہرخان خواجہ سرا
۳۶۴	حاجی نعمت	۳۷۴	جوگ رائی، محم
۳۱۰	حافظ حسن ملارم خان غانم	۳۵	جوگ راج
۱۸۰	حافظ نادر علی گویندہ	۱۷۲	جوہرہ
	حاکم بیگ، حاکم خان	۱۲	جہاندار، سلطان . پسر جہانگیر شاہ
۹۸	حبیب . پسر سرفراز خان	۲	جہانگیر
۹۸	حبیب اللہ	۵۱۰۲	جہانگیر شاہ
۴۱	حبش خان		جہان آرا بیگم . دختر شاہ جہان
۴۶۸	حسینی بیگ توش (پلنگ توش)	۲۲۷	جہانگیر قسبی بیگ ترکمان
۲۱۲	حسن بیگ مرستادہ ایران	۸۲۰۴۹۰۴۸	جہانگیر قلی خان، لالہ بیگ
۴۶۳، ۳۲	حسن بیگ خان بدحشی		جہندہ برادر بیوج خان
۲۹۰	حسن خان قوشچی شاہ جہان	۲۵	حبیبی آنکہ والدہ میرزا عزیز کوکہ
۱۴۱	حضعلی ترکمان	۲۰۷	حی سگہ دیو
۳۰۸	حسن علی خان	۲۲۰	حی سگہ پسر راجہ مہاسگہ
۶۹۰	حسن (پسر میرزا شاہرخ)		ج
۳۳۴	حسن ولد دلاور خان		جنگار
۲۳۱	حسن میانہ	۵۶	حندر سن
۱۲۰	حسین بجاوزیک	۲۴۴، ۱۶۲	حنگرخان
۳۸	حسین بیگ یکی ار ہمراہان خسرو	۵۳	حسن فلیح حسن
۳۹	حسین بیگ دیوان	۶۴	جہجو سیرہ شجاعت خان
۶۹۰	حسین (پسر شاہرخ)	۴۸۸	ج
۲۱۱	حسین بیگ دیوان ہنگالہ		حامد، شاہوار خان پسر بابوی سنگلی
۵۱	حسین بیگ ایلچی ایران		حاجی بیوج، بلوچ خان
۴۱	حسین خان حاکم ہرات	۲۳۴	حاجی سی اوریک
۸۴	حسین خان نکرہ	۹۱	حاجی بیگ اوریک
۳۶۰	حسین بابک	۹۰	حاجی بیگ ایلچی ایران
۳۶۲	حسین قلی خان جہان (اکبری)	۳۷۶	حاجی خان پسر سلطان رین العابدی حاکم
۳۲۴	حسینی پسر قوام		
	حمید خان حبشی		

خ

۱۶۸	حضرت خواجه بررگوار (احمیر)
۴۱	حضرت عرش آشیایی (اکبرشاه)
۱۱۵	حضرت عیسی (ع)
۳۴	حضرت فردوس مکانی (بابرشاه)
۸۴	حضرت مربع رماسی مادر اکبرشاه
۴۷	حضرت مریم مکانی مادر جهانگیرشاه
۳	حضرت شیخ نظام الدین اولیاء
۳۴	حضرت حجت آشیایی (همایونشاه)
۹۲، ۵۹	حکیم ابوالفتح گیلانی
۱۵۱	حکیم ابوالقاسم پسر حکیم الملک
۲۷۶	حکیم حوشحال
۳۷۹	حکیم الملک
۲۸۵	حکیم رکنا
	حکیم روح الله
۳۱۷	حکیم سائی علیه الرحمه
۱۵۱، ۸۹	حکیم صدرا مسیح الرمان
۱۵۱	حکیم عبدالشکور
۲۸۲، ۴۵	حکیم علی ریاضی دان
۸۱	حکیم علی گیلانی
۴۲	حکیم فتح الله
۱۵۸	حکیم عمید گجراتی
۴۶، ۳۴	حکیم مطهر
۳۹۱	حکیم موسا شیرازی
	حکیم میرزا محمد
	حکیم نورالدین تهرانی
۷۱	حکیم نادر علی (نادر علی)
	حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح گیلانی
۲۷۶، ۱۷۵، ۵۹	
۱۵۷	حیات خان بخشی
۴۸۵	حیات خان ولد سردار خان
۳۹۷	حیدر بیگ یورباشی فرستاده ایران
۳۹۶	حیدر ملک (چهار دره)
	خان اعظم میرزا عربز کوکلتاش ۸۲، ۳۵
۱۴۸	
۱۳	خان بیگ، وزیرالملکی
۷۴	خان جهان
۲۳۲	خان جهان وزیر هوشنگ
۵۱۲	خان جهان بخشی
۷۴	خان جهان لودی صلابت خان
۱۶۹	خان جهان ولد ناهرخان
۷۴	خان دوران شاه بیگ
۴۶۶، ۴۵۹	خانزادگان
۷۴	خاننش بیگم
	خان عالم میرزا بر حوردار پسر عبدالرحمن
۱۴۱	دولدی
	خان فلی خان اوربک
۴۸۷، ۳۵۳، ۱۹۵	خدمتجان
۴۴، ۱۲	حرم، شاه جهان
۸۹، ۱۴	حرم، کاملخان پسر خان اعظم
۱۵۷	
۳۵، ۸	حسرو پسر جهانگیر شاه
۱۲۶	حسرو، پادشاه ساسانی
	خسرو بی اوزبک، خسرو قرفچی ماوراءالنهری
۱۳۵، ۱۱۸	
۱۳۶	حسرو بیگ (بوکر میرزا خان)
۳۷۹، ۴۵	حسرحان خاندیسی
۴۰۳	حسین بیگ دوالقدر
۳۲۳	حسین میرزا شاهرخی، مصورایرانی
۳۴۶	حسین خان برادر عبدالله خان ۹۳، ۹۲
۱۷۲	خواجهی سام عربی
۳۵۳، ۲۲۴	خواجهی طاهر
۸	خواجهی فتح الله
۱۱۴، ۱۳۵	خواجهی محمد حسین

۱۶۸	خواجہ شمس الدین حویش	۱۶۲	خواجگی حاجی محمد
۴۹۱، ۵۹	خواجہ شمس الدین حوافی	۲۹۲	خواجہ ابراہیم حسن
۱۶۹	خواجہ عارف خان حشی لشکر قندھار	۳۹۷	خواجہ سافی
	خواجہ عبدالرحیم پسر خواجہ کلان	۲۵	خواجہ نزرگوار
۳۵۲	حویاری	۴۶، ۷	خواجہ ابوالحسن
۱۵	خواجہ عبدالصمد شیریں فلم		خواجہ، رچوردار پسر جو حہ عمر یغشیدی
۱۷۶	خواجہ عبدالکریم سوداگر ایران	۴۸۴، ۴۴۸	
۱۶	خواجہ عبداللہ	۱۸	خواجہ بررگوار رکرما احرار
	خواجہ عبداللہ خان	۱۶۹	خواجہ بررگوار معین الدین حسنی
۱۶۴	خواجہ عبداللطیف	۴۵۸	خواجہ سہاء الحق
۱۷۶، ۱۳۷	خواجہ عبدالعزیز	۲۲۳	جو حہ سگ
۱۶	خواجہ عبداللہ یغشیدی	۱۳۵	خواجہ سگ مررا
۲۸۶	خواجہ عبداللطیف فوش بیگی	۱۵۴	خواجہ سگ مررا صفوی
۲۲۳	خواجہ علی سگ مررا	۶۸	خواجہ نابو (نابو)
۴۸۵	خواجہ عمر یغشیدی		خواجہ بقی معین خان
	خواجہ قاسم فلیح خان، عرض مکرر ۱۹۳،		حبرانشیر
۴۱۵			خواجہ جہان (دوست محمد خان) ۱۳۱،
	خواجہ قاسم (برادر خواجہ عبدالعزیز	۹۴	
۱۳۷	یغشیدی)	۵۳	خواجہ حویبار
۴۴۴	خواجہ قطب الدین اویسی	۲۱۷، ۱۲۲	خواجہ حافظ شیرازی
۳۵۲	خواجہ کلان حویاری		خواجہ حسن پسر خواجہ کلان حویاری
۳۵	خواجہ محمد شریف نہرانی	۳۵۲	
۳۱۵، ۱۱	خواجہ محسن		خواجہ حسن بدر خواجہ معین الدین حشی
۱۴۲، ۲۵، ۴۴۴	خواجہ معین الدین چشتی	۴۴۴	
۳۶۷	خواجہ ملکی	۴۴۴	خواجہ حسن یغشیدی
۲۲۱	خواجہ سرولد سلطان خواجہ		خواجہ حسن پسر خواجہ معین الدین
۳۷۵	خواجہ نصیر	۹۵	حشتی
۱۳۲	خواجہ نور الدین محمد	۴۴۳	خواجہ حسن ہروی
۳۲۱، ۷۱	خواجہ ویسی کروزی	۳۵۲، ۳	جو حہ خان محمد
۱۷۲	خواجہ ہاشم دھیدی ماوراء السہری	۳۵۳	جو حہ خان محمود درویش
۴۴۸، ۹۴	خواجہ یادگار	۲۵۵، ۳۹	خواجہ حصر خان
	خواجہ یادگار عینی سردار خان برادر	۱۶۴	خواجہ رین الدین یغشیدی
۱۳۵	عبداللہ خان		خواجہ دوست محمد

۳۰۵، ۳۷۰	دوست سنگ ولد تولک	۶۸	حواحه یافوت
۲۷	دوست محمد	۱۲۷، ۵۴، ۱۸۶	حواص خان افغان
۳۱	دوست محمد پکاؤل	۸۲	حواںدکار (حاکم روم برکسار)
۶۳	دولت، رئیس دہ چکری		حوب اللہ رنارخان پسر شہارخان
۵۱	دولت خان بودی پسر عمرخان بودی	۱۸۴	کسو
۱۲۴	دولت خان موجدار اللہ آباد	۱۲۶	خورداد
۴۳	دولنخان خواجہ سرا		خوش خبرخان، ابراہیم حسینی
۷۴	دولت خان	۳۷	خوش خبرخان شمس نوشکھی
۷۱	دولتخان، فاسم علی		د
۱۸۷، ۱۴۸	دیانت خان عرص مکرر		داراب پسر عبدالرحیم خانخانان ۱۲۶، ۱۳
۳۴۶	دینی چند گوالیاری	۱۶۰	دارا شکوہ پسر شاہ جہان
	د	۱۷۷	دانش
۱۲۶	دوالفقار بیگ	۲۰	دانیل پسر اکبر شاہ
	دوالفقار خان، برکمان نوکر شاہ جہان	۱۱۸	داود کرانی
۳۶۸	دوالقدر پسر سکندر ارمسی	۳۹۶	داور بخش پسر خسرو
۱۵۶	دوالفقار خان محمد بیگ	۲۲۵	دربارخان
۳۶۹	دوالقریبی پسر سکندر ارمسی	۱۷۹	درجن سال
	دی السورین حضرت عثمان بن عفان	۱۸۶	درگاھی کشتی گیر
۴۰۲	دین خان	۳۸۸	درگا
	د	۴۶۲، ۳۹۴	دریا افغان نوکر حرم
۸۹	راحسکہ گچہواہہ، راجہ	۵۱۲	دربائی روہیلہ افغان
۴۳	راحو، مرید ارجن	۳۷۰	دکھی پسر میرزا رسم
۲۳۷	راجہ اسپی کمار		دلاور
۱۲۴	راجہ اودر	۳۵، ۲۹، ۱۸	دلاورخان افغان
۱۶۲، ۶۵	راجہ اودی سگہ		دلاورخان خانخانان پسر دولنخان بودی
۱۴۳، ۵۱، ۲۹	راجہ ماسو، رمین دار لاهور	۵۱	
۲۰۲	راجہ نکر ماحیت (مس ز اسلام)	۱۷	دلاورخان، ابراہیم حد کلکر
۱۴	راجہ نکر ماحیت سرد سن رای رانا	۲۳۲	دلاورخان غوری عمید شہ غوری
۴۰۵	راجہ بہار	۴۹۰، ۴۵، ۱۲۴	دلیب سگہ پسر راپسگہ
۱۰	راجہ بہارمل (بہارامل)		دلیرخان بارہہ پسر سید عبدالنور
۴۰۳	راجہ بہار سدیلہ	۲۹۷	دہرہ
		۲۹۸	دلیرخان خاکیردر

۱۲۹	راہہ لکھی حد راہہ کماون	۱۴	راہہ بہاوسگہ
۱۷۱، ۱۰	راہہ مان		راہہ بہرحو (بہرحی) رمیدار نکلاہ
۳۱، ۱۰	راہہ مان سنگہ	۲۲۵، ۱۲۶	
۱۲	راہہ موٹہ	۲۲۵	راہہ بہرحیو، پرباٹ
۲۴۷	راہہ مسدہرہ	۳۳۲، ۲۶، ۲۵	راہہ بہگوان داس
	راہہ نرسگدیو	۲۱۶	راہہ بہیم براس
۴۶۲	راہہ بتلیہ	۲۳۷	راہہ نرسک کوار
	راہی علی حان برادر محمد حان فاروقی	۱۲۴	راہہ نودرمل
	راہی علی حان حاکم نست	۱۹۹	راہہ حابا
۲۶	راگہوداس کچہواہ	۳۳۶	راہہ حساو
۴۶۹	رامچند پسر نندکنور	۱۳۷	راہہ حکم
۴۸	رام چند، حدای ہندوان	۴۳، ۱۱	راہہ حکمانہ پسر راہہ بہارامل
۵۱، ۴۸	رامچند سدسہ		راہہ حوک راہ پسر مہاراہہ نرسگہ دیو
۱۷	رامداس راچپوت	۴۰۶	
۱۳	رام داس کچہواہ	۳۱	راہہ حی سنگہ نیبرہ راہہ مان سنگہ
۸۹	رام داس ولد راہ سنگہ	۲۴۷	راہہ حورده
۴۷۹	رام راہ	۴۷۰	راہہ دریاخان
۱۶۲، ۱۵۵، ۱۴۲	رانا امرسگہ	۳۴	راہہ دھیر دھر
۱۶۲، ۶۵	رانا اودی سنگہ	۸۹	راہہ راہ سنگہ کچہواہ
۱۶۲	رانا پرتاب سنگہ	۸۹	راہہ رام داس
۳۰	رانا تھانہ مندل	۳۶۴	راہہ روپ چند گوالیاری
۴	رانا سانگا	۳۰۳، ۱۶۸	راہہ روزافزون
۱۱	رانا شنکر ولد اودی سنگہ	۱۷۱، ۲	راہہ سارنگ دیو
۱۶۰	راوت شنکر	۴۴۸	راہہ سگرام
	راورث	۱۷۱، ۸۰	راہہ سورج سنگہ راتھور
۱۷۱	راو سورج سنگہ	۲۲۲	راہہ سورج مل ولد راہہ باسو
۵۸	راول		راہہ شبام سنگہ
	راول اودی سنگہ، رمید ر باسوالہ	۱۲۸	راہہ کشداس مشرف فیلخانہ
	راول بہیم برادر کلان کلپان حیسلمیری		راہہ کلپان پسر لال گویی رمیندار
۱۸۵			ایدر
	راول سمرسی پسر راول اودی سنگہ	۱۵۹	راہہ کشنخند
۱۸۵	راول کلپان حیسلمیری	۲۲۹	راہہ کلپان مل
۶۵	رای اودی سنگہ	۴۰۶	راہہ گردھر

۳۵۳	رای بموالی داس	رستم افغان . برادر حلال خان افغان	۳۵۳
	رای بهاره	رستم بهادر	۴۱۴
۲۳۵	رای بهاری داس	رستم خان نوکر شاه جهان	
۲۹۵	رای بهوج	رسم خان (اکبری)	۲۴۳
	رای بهورا	رسم خان بدخشی	
۳۴۶	رای پرسی چند	رستم رمان شجاعخان	۱۲۲
۹۵	رای حی سگه	رشد خان الله دادخان افغان	۲۲۹
۱۷۸	رای چند	رضا بهادر ، خدمت پرست خان	۴۸۵
۷۷	رای درگاداس	رضا حابری بحثی پنجاب	۱۷۱
۱۳۵	رای دلپت	رضوی خان	۴۳۶
۲۶	رای رای سگه پسر رای کلیان مل	رعایت پسر پیشروخان	۸۶
۲۲۵	رای رایان ، سردرداس میرسامان	رقیه سلطان بیگم زن اکبر شاه	۲۹۸
۱۴	رای رایان سرداس سکرماجیت	ربارخان . حوب لله	۱۸۴
۴۵۶ ، ۲۸۱	رایسال درباری	روپ خواص ، خواص خان	۱۲۷ ، ۱۴۳
۲۹۵	رای سرحن هادا	روپ کرن خالوی رانا امرسگه	۱۵۵
۲۴۹	رای سگه بهرسه	روح الله برادر فدائی خان	۲۲۱
۱۷۱	رای سورج سگه	رودرست اجارح	۳۷۴
۳۵	رای علی سنی	روزامرو پسر راحه سگرام (بهار) ۱۶۸ ،	
۱۵۳	رای کله		۳۵۳
۱۹۱	رای کنور ، دیوان گجرات	روشن آرا بیگم دختر شاه جهان	۲۲۲
۳۵۵	رای کور چند مستوفی	رومی خان نقیسی . میرآتش بوبخانه	۴۶۳
۴۴۹	رای کهنسور ، دیوان	رعش حکری (دولت)	۶۳
۱۶۲	رای مال دیو	ر	
۳۴۴	رایمان (خدمتیه)		
۳۵۳	رای ماسی داس ، مشرف فیلخانه	راهد نوکر شاه جهان	۲۵۵
۱۲۶	رای مکند بدوریه ، رای مکند بهدوریه	زاهد خان پسر صادق خان	۲۸ ، ۱۱
۱۲۶	رای منگ بهدیره	راهد خان	۴۳۷
۱۳۱ ، ۶۵	رای میوهر	راهد خان پسر شجاعخان	۲۳۱
۴۷۹	رثن بهوج هاده	ربردسحان میرنوروک	۳۱۵
۸۵	رثن رای	رکریا احرار ، خواجه بررگوار	۱۸
۱۲۶ ، ۳۵۶	رحمن داد پسر حاجانان	رلیحا	۹۶
۱۲۶	رراق بردی اوریک	رمانه بیگم بهاسحان پسر عموریک گابلی	۱۴
۱۲۶	رراق وردی وریک	روراور خان	۱۶۲

۲۱۳	سکندر جوہری	۲۴۸	ربیع الثانی بن یحییٰ احدان
۴	سکندر لودی	۵۵	ربیع الثانی بن سلطان (بدوشاہ)
	سکندر معین، سکندر مثنی، جاگیردار	۴۵۲	ربیع الثانی
۵۳	جہانگیر آباد	۲۶، ۱۲	ربیع الثانی کوکھ (کوکناسن)
	سکندر دومانی	۳۲۲	ربیع الثانی ابراہیم
	سلام اللہ عرب برادرزادہ مبارک، عرب		س
۱۸۲، ۹۵	دروغلی		
۲۳۹	سلطان احمد گجراتی	۳۵۷	سادات خان
	سلطان المشایخ معاذ الدین	۴۵۳، ۹۵	سارنگ پور، راجہ
۲۳۲	سلطان بہادر گجراتی	۲۸	سارنگ پور
۳۵	سلطان پرویز	۱۹۱	سامی
۳۲۸	سلطان حسن		سبحان علی فراول پسر حاجی جمال بلوچ
	سلطان حسن مرزا سافرا والی حراسان	۲۵	سبحان علی ترک
۹۱، ۴۲		۵۵۲	سہمداد خان
۳۲۹	سلطان حسن رمسدار ہنگلی	۳۴۵	سربراہ خان
۱۹۳، ۱۵۵	سلطان حرم	۲۳۱	سرہند خان، بہلول خان میاں
۳۵	سلطان خسرو	۴۷۹	سرہند خان، ریس ہاذا، رام راج
۲۲۱	سلطان خواجہ	۵۱، ۴۸	سرہند خان حاکم قندھار
۱۵۹	سلطان دوراندیش پسر شاہ پرویز		سرہند خان، (خواجہ دادگار) برادر عبداللہ
۵۵	سلطان ربیع الثانی بدوشاہ	۱۲۵	خان
۳۲۸	سلطان سکندر کسمیری	۴۷۸	سرہند خان جاگیردار
	سلطان سحر سلخوفی		سرہند خان، سرہند خان برادر عبداللہ
	سلطان سلم	۱۳۶	خان
۷۷	سلطان بہ افغانی از ہموہان خسرو	۲۳۵	سرہند خان، پسر صاحب سنگ
۲۸۹	سلطان علاء الدین حنجی	۳۹۵	سعدی اللہ
۲۵۸، ۲۵۱	سلطان عباس الدین حاجی	۱۵۴، ۴۳	سعدی اللہ پسر سعید خان
۲۳۲	سلطان فیروز دادشاہ	۱۱۳	سعدی اللہ پورتن خان
۳۵۹	سلطان فیروز (حاکم راجور کسمیر)	۱۸۳	سعدی، شاعر
۳۲۴	سلطان فوام		سعیدای گیلانی زرگریانی سی بدل خان
	سلطان محمد پسر سلطان فیروز شاہ	۳۷۵، ۱۵۳	
	سلطان محمد خراسانی	۳۷، ۸	سعیدخان، صاحب صوبہ پنجاب
	سلطان معز الدین	۵۱	سنگ، ابراہیم

۴۲	سید بهادر خان	سلطان محمد بن علی سلطان محمود غلی
۳۲۵	سید بهوہ بخاری	۲۲۸
۴۷۷	سید جعفر	۲۴۱ سلطان محمود سکره
۳۸	سید حلال	۲۳۲، ۲۵۱ سلطان محمود خلجی
۲۳۸	سید حلال پسر سید محمد	۶۸ سلطان محمود غریوی
	سید جمال ولد سید محمد سیره شاه عالم	۳۲۸ سلطان محمود زمسند ریکی
۲۷۳	بخاری	سلطان مراد بخش
۲۳۶	سید حاجی	سلطان مسعود بن سلطان محمود غریوی
۳۱۵	سید حسن اینچی شاه عباس	۲۴۱ سلطان مظفر بن محمود
۴۱۴	سید دلیر خان بارهه	۲۵۸ سلطان نصر الدین
۲۱۴	سید سیدو	۲۵۸ سلطان هوتنگ غوری
۹۷	سید شاه رستدی ساد	علم خان (سوری) پسر سیر خان سوری
	سید شاه محمد	۵۷، ۵۲ اقبال
۲۸۸	سید صفی بارهه	۲۵ سلیمان سعید
۷۱۹	سید صلاب خان	۹۳، ۷۵ سلطان سگ داتخان
۳۷۵	سید عالم برادر هیر خان	سلیمه سلطان بیگم دحیر گنرج بیگم
۲۱۷	سید عبداله بارهه، سف خان	۱۳۲ نسبه نام
۶۰۳	سید عبدالسلام بارهه	۳۱۷ سید بنی احکیم
	سید نند اوهاب بارهه، سید سیر خان	۳۶۳ سید بوکر حرم
۲۹۷	بارهه	سید نرس، سیر سامان رای داتان
۲۱۳، ۱۸۲	سید عبدالنور	۴۸ سیکرام، راجه، بهار
۳۷۵	سید عبداللہائی برادر سید هیر خان	۳۵۶، ۲۷ سیکرام، راجه جمو
۱۸۵	سید سی برادرزاده سید عبدالنور	۲۵۷ سیکرام، راجه کوهستان سحاب
۱۵۲	سید عیسی بارهه	سید و، خاکد راجس و چندری
	سید علی همدانی	۱۵۵ سوپ کرن، خالوی راجا امر سنگه
۴۱۵	سید غلام محمد	۱۷۱، ۸۵ سورج سنگه ولد راجه راسنگه
۱۸۳	سید قاسم ولد سید لا بارهه	۳۸۶ سورجمن
۲۱۷، ۲۵۷	سید کاسو ترور خان	۲۷ سہراب سگ نرکان
	سید کمر بارهه	۱۷۵ سہراب خان پسر صررا رسم
۱۷۵	سید کمر فرستاده عادل خان	سید ادم بارهه ولد سیدی سم بارهه
۳۸	سید کمال	۳۵۵ سید احمد صدر
۳۵۱	سید کمال بخاری	۳۵۳ سید احمد قادری
۱۸۳	سید لا بارهه	۳۹۲ سید یارید بارهه مصطفی خان

۴۱	شاہ بیگ خان حاکم قندھار	۲۲۶	سید مبارک
۹۰، ۷۴	شاہ بیگ خان بوری	۲۴۸	سید مبارک بخاری
۳۳	شاہ سنگم . مادر خسرو	۳۸	سید محمد خان بارہہ
۱۲۴	شاہپور پسر اعصم الدولہ	۲۳۸	سید محمد سیرہ شاہ عالم بخاری
۲۲۵	شاہ جہاں	۲۷۳	
	شاہ خواجہ ایلچی بدر محمد خان والی	۱۹، ۱۸	سید محمود خان بارہہ
۴۹۱	بلخ	۲۴۳	سید مصطفیٰ
۳۲۹	شاہرح رسیدار دھمور		سید مظہر
۶۹	شاہ رح . سررا سوانہ سررا سلطان	۲۴۸	سید میران ، پسر سید مبارک بخاری
۲۸۲	ساہرادہ اورنگ رب	۳۵۳	سید نصیب خان بارہہ
۴۷	ساہرادہ پرور	۱۸۴	سید نظام فوحدار لکھو
۳۱۹، ۲۵	ساہرادہ خانم ، ہمسیرہ جہانگیر	۳۵۶	سید نظام میر میران صدر جہاں
۲۵	ساہرادہ دانیال	۳۴۷	سید ولی ، از سادات لاہور
۱۸۵	ساہ سخا	۲۸۷	سید ہزیر
۸۵، ۱۳۵، ۳۵	شاہ طہماسپ	۳۵۱	سید یعقوب پسر سید کمال بخاری
	شاہ عالم بخاری ، سید پسر قطب عالم		سید وکیل خواجہ عبدالعزیز
۲۴۸، ۲۴۵، ۲۳۸		۴۴۵، ۳۸	سیف خان
۵۱، ۵۵	شاہ (عباس)	۳۸، ۱۹	سیف خان بارہہ . علی اصغر بارہہ
۱۴۸، ۲۹، ۲۳	شاہ فلی خان محرم	۴۱۳	سیف خان جہانگیر شاہی ، صفی خان
۱۷۲	شاہ محمد قندھاری		سیف خان کوکناش . سرادر کلان ریں خان
۳۱۲	شاہ محمد پسر خان دوران	۲۶	کوکہ
۴۷، ۲۵	شاہ مراد پہاری پسر اکبر شاہ		ش
۲۳	شاہ میرا		
۷۵	شاہ نعمت اللہ ولی کرمانی		شادمان پسر سلطان حسین (پگلی)
۱۷	شاہوار خان حاتم	۱۱۶	شادمان خان وند خان اعظم
۱۱۳	شاہ سوارخان ، ابرح ولدخدا خان	۶۵	شادمان ہزارہ
۷	شاہ سوارالدین جہانگیر	۱۳	شاہ اسماعیل . حاکم قندھار
۴۹۶، ۴۹۹	شاہ سہ خان سر آصف خان	۴۹۴	شاہ اسماعیل ہزارہ
۱۲۲، ۲۶	شجاع خان رسم رمان	۹۱، ۶۵	شاہ اسماعیل صفوی
۱۷	شجاع خان شیع کبیر		شاہبارخان بودی
۱۸۲	شجاع خان اکبری	۲۱۸	شاہ بداع خان (کبری)
۹۲	شجاع خان دکنی	۲۹	شاہ بیگ خان ، خان دوران

۴۴۴	شیخ ابراهیم ادهم	۲۲۵	شحاتت خان عرب
۴۵	شیخ ابراهیم افغانی	۲۹۲	شرره خان میرحاج
۴۴	شیخ ابراهیم کشورخان	۷۱	شریف پسر آصف خان
۳۶۰	شیخ ابن یمن	۹۸	شریف عم زاده عبداللطیف
۱۵	شیخ ابوالفضل	۳۰۷	شریف وکیل پرویز
۳۵۹	شیخ احمد شمس	۳۸	شریف آرمی
	شیخ احمد سرهندی		شریفا (نوکر خرم)
۲۵۱	شیخ احمد صدر	۳۹۴	شریف المنک نوکر سهریار
۲۴۴	شیخ احمد کهنو	۹	شریف خان امیرالامرا
۳۵	شیخ احمد لاهوری	۱۸۸	شریف خدمتگار
۳۱۵	شیخ اسلام	۴۶۳	شویف خان بخشی
۲۵۰	شیخ سمعیل ولد شیخ محمد عوث	۷۶	شریف مکه
۱۱۶	شیخ انبیا	۲۳۳	شکارخان کمال خان
۳۶۴	شیخ اسحاق	۱۵۵	شکرالهی، افضل خان
۲۴۳	شیخ اسدالله پسر شیخ عبدالله	۲۱	شکرالسناء بیگم دحیر اکبرشاه
۴۴۴	شیخ اوحالدین کرمانی	۸۲	شمس الدین ولد خان اعظم
۱۹	شیخ بایزید معظم خان		شمس الدین حوایی، حواجه
۹۹	شیخ سارسی	۱۸۰	شمس خان ارسلان بی اورنگ
۱۶	شیخ سناء، شیخ بهار، شیخ بهسا	۷۵	شمس خان گهکر، عموی حلال خان گهکر
۱۶۷	شیخ سناءالدین محمد	۳۷	شمسی نوشکچی خوش صبرخان
	شیخ بهلول برادر کلان شیخ محمد عوث	۱۸۷	شوقی طبپوره واز، آسداخان
۲۹۲		۲۴۴	شهاب الدین احمد خان
۱۳۷	شیخ پیر	۲۴۵	شهاب خان
۴۷۱	شیخ نوح الدین	۳۵۲	شهباز خان دتوانی
۹۱	شیخ جاهد، محم	۲۸۱، ۱۸۴	شهباز خان کیموه
	شیخ حسام الدین ولد غازی خان بدحشی	۱۷۰	شهباز خان بودی
۴۵۸، ۱۸	شیخ حسین حامی درویش	۶۲	شهریار بوبیگم، عمه بابرشاه
۱۶	شیخ حسن مغرب خان	۹۰، ۱۲	شهریار، پسر حبابگیرشاه
۹۸	شیخ حسین درس	۱۷	شهوارخان
۱۶۸	شیخ حسین روهیلہ مباررخان	۱۷	شیام رام، پسر اکھی راج
۹۹	شیخ حسین سرهندی، درویش	۸۰، ۴۵	شیام سکه
۲۳۸	شیخ حیدر، سیرہ مان وحیہ الدین	۳۷۳	شیام سکه، راجہ سری نگر
۸۲	شیخ حویو، قطب الدین خان کوکلتاش	۱۱۹	شیخ آچہہ، برادرزاده مغربخان

۴۴۴	شیخ رحم لدیں	۲۵	شیخ داسال
۳۴	شیخ نظام لدیں حشتی	۱۱	شیخ دکر اندیں افغان، شیرخان
۳۵	شیخ نظام سہاسری	۲۴۳	شیخ سکندر گجراتی
۲۳۸	شیخ وحید الدس	۲۹۵، ۱۷	شیخ سالم
۷۷	شیخ یوسف حشتی	۴۴۴	شیخ سہا افسان سہروردی
۱	شیخو مانا	۳۲۵	شیخ عبدالرحمن دھوی
۶۵	شیرافگر، علیعلی اساحلو		شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل ۱۱،
۴۷۵	شیرسہادر، محاطب شیرخواجہ	۴۵۱، ۶۲	
۴۵۸	شیر سچہ پسر شیر حملہ	۱۳	شیخ عبدالنبی
۴۵۷	شیر حصہ	۳۵۵	شیخ عبداللطیف سیہلی
۱۸۱	شیر ملرادہ کشی گسر		شیخ عبداللہ پسر شیخ مان، وحید الدس
۱۵	شیرخان شیخ رکن الدس افغان	۲۴۳	
۷۷، ۵۲، ۱۱	شیرخان افغان	۴۴	شیخ محمد لوہب بخاری
۲۴۴	شیرخان ولد اعتماد خان گجراتی	۴۴۴	شیخ عثمان ہاروی
۱۶۹	شیرخان باہرخان	۱۸	شیخ ملا الدین اسلام خان
۴۷۵	شیرخواجہ	۱۷	شیخ فرید، مرصی خان
۱۸۹	شیرعلی پھلوان ملرادہ	۸	شیخ فرید بخاری
۱۲۶	شیریں رن خسرو پادشاہ ساسانی	۱۷	شیخ فرید حشتی
ص		۳۲	شیخ فرید حشتی سنگی
		۳۴۴	شیخ فرید پسر قطب الدس خان
۱۲	صاحب جمال مادر پرویز	۴۴۴	شیخ فرید سکرگنج
۱۷۴	صاحب عالم (جہانگیر)	۳۴	شیخ فضل اللہ
۶۳، ۴	صاحب فراسی، امرسمور گورکان	۳۲۱	شیخ فاسم
	صادق خان، برادررادہ اعتمادالد ولہ ۱۷۶	۱۷	شیخ کبیر شجاعی خان رسم رمان
۱۱	صادق خان میرحشتی	۲۸	شیخ محمد حسین حامی
۲۴۲	صادق خان (اکبری)	۲۹۲، ۲۳۸	شیخ محمد عوث
۳۹۴	صادق خان رمال	۳۲۵	شیخ محمد سر
۴۹	صادق خان	۷۷	شیخ محمود کاکر
۳۲۳	صادق کناہار شاہ عباس	۹۹	شیخ مصطفی درویش
۲۵۵	صالح برادررادہ آصف خان	۱۹۳	شیخ مصلح الدس سعدی
۱۵۷	صالح حرا عجبی	۴۴۴، ۲۱۶	شیخ بودود حشتی خان
۱۳۵	صالح صحرخان	۱۷۵	شیخ موسی خان، موس فاسم خان
۴۲۷	صالح بوکر سی دوت	۱۳۶	شیخ مر

صاح بند حسی	۲۱۴	ناید جان، پسر نظام اندس مورج	۲۴۰
صاح بنگ	۴۳۷	عاندس خواجه سرخواجه کلان خوباری	
صدرا، حکیم مسیح انرمان	۸۸	عاندس حان	۹۲، ۶۴
صفدرخان، خوش مرخصی حان	۹۴، ۱۳۸	عاندس حان	۱۳۰
صفدرخان، عبدالله حان	۲۵۷	عارف سر راهد	۴۳۷
صفی حان برادر، ده جعفریگ آهنگ حان	۴۱۳	عاجل حان	۳۰۵
صفی میرزا پسر شاه عباس اول	۱۶۷	عبدالحمی ساد مصور ایرانی	
صفی حان ولد امامت حان	۱۹۷	عبدالحمی ارمی	۳۶۹
صفی حان سیف حان جهانگیرساهی	۲۱۳	عبدالخالق برادر راده خواجه شمس اندیس	
صغیا، ملازم مهابت حان	۳۶۷	حواشی	۴۹۱
صلاطت حان، پیر حان پسر دولت حان		عبدالرحمن حامی	۲۵۶
بودی	۲۴، ۵۱	عبدالرحمن مؤید سیگ	۱۳
ص		عبدالرحمن ملک الوریای خسرو	
صاحب الدس فروسی، مصطفی حان ارصادات		عبدالرحیم حر، یورباشی	۳۵
سعی	۱۵۹	عبدالرحیم حان حان، سررا	۱۳
ط		عبدالرحیم خواجه ولد کلان خواجه	۵۰۳
طالب، ملک الشعرا ی دربار جهانگیرشاه،		عبدالرحیم بریت حان	۸۵
ظاهر بخشی بنگاه	۳۲۴	عبدالرحیم یورباشی	۱۳۴
طغرل ولد شاه نوارخان	۳۰۶	عبدالرحیم بخشی احدان	۶۷
ظهورت پسر داسپال	۴۴	عبدالرزاق بخشی	۸۹
ط		عبدالرزاق معموری	۸
ظاهر بنگ، محلص حان	۸۵	عبدالسیحان برادر جامعالم	۱۰۱
طغر حان سر رس حان کوکه	۵۹	عبدالسار	۳۰۲
طغر حان خواجه حسن الله	۴۷۴	عبدالسلام بارهه	۴۶۳
طهرالدس محمد بابرشاه	۶۳	عبدالسلام پسر معظم حان	۱۲۱
ع		عبدالصمد شیرین قلم	۲۴
عاند حان، بخشی	۴۶۳، ۱۸۷	عبدالصمد نواسه شح چاند محم	۴۹۱
		عبدالغریب حان نقشیدی	۳۵۲
		عبدالغریب فرساده شاه حرم	۲۹۲
		عبدالغنی شح	۱۳
		عبدالغفور	۱۶۱
		عبدالکریم معموری	۲۱۰

۱۹	علی اصغر نازہ سیف خان	عبداللطیف ر حاکم رادہ های گجرات
۲۹۹	علی اکبر حراج	۲۱۶، ۹۸
۶۴	علی خان کرد (کرور)	۸۵
۱۷۸، ۱۵۵	علی خان ساری صرب خان	عبدانلہ سراجہ راجا
۴۶۵	علی شہر	عبدانلہ پسر حکیم پور الدین سہرائی
۲۵۱، ۸۴	علی ملی سنگ درمن	عبدالله خان پادشاہ پور
۳۷۵	علم الدین، علم الدین	عبدالله خان اورنگ
۱۸۴	علی محمد ولد سیف خان نازہ	عبدالله خان ماوراء النہر
۱۲۵	عنی مردان خان بہادر	عبدالله خان فیروز جنگ
۳۳۴	علی ملک کشمیری	عبدالله خان حاکم مالوہ
۵۲	عمر خان نودی، حد صلاب خان	عبدالله خان پسر خان اعظم ۱۴۸، ۲۸۱
۶۳	عمر سنج گورگان	عبدالله خان صفدر خان
۲۳۲	عصہ شہ گجراتی دلاور خان	عبد اللطیف فوش سگی
۹۲۵	عباس اللہ	عبد اللطیف ولد یوسف خان
۹۲	عباس خان	عبدالموہم خان پسر عبداللہ خان
۴۶۵	عمر حبشی	عبدالسی
۱۷۷، ۱۲۵	عمر	عبدالوہاب پسر حکیم علی
۳۹۴	عورت رمائی	عثمان خان افغان ۱۳۱، ۱۱۸، ۸۲۱
۱۱۵	عسی (ع)	عجایب دست، کلیان حامد سند
۳۶۷	عسی سنگ	عرب خان حاکم حلال آباد
ع		عرب حوافی مشرف فیضیہ ۳۵۳، ۳۲۶
عازی بیگ حد سنگار		عرب دست عیب
۹۵	عازی خان بدحشی	عرش آسائی اکبر شاہ
۱۵۱	عربین خان حالوری	عرب اللہ
۲۵۱	عربی خان	عرب خان
۱۵۵	غیاث (ربن حاشی)	عرب خان حالوری
عبات الدین علی یوسف خان فروینی مورخ ۱۷		عرب کوک، صررا
۳۷۸	عبات الدین (بوکر ارادین خان)	عرب اللہ ولد یوسف خان
۲۳۲	عبات الدین حلجی، سلطان	عصہ الدولہ مرحوم الدین حسین احو
۷۱	عبات الدین علی آصف خان	۳۵۲، ۱۸۲
۱۳	عبات سنگ اعظم الدولہ، وریر	عطا اللہ خوش فدا شہان
۹۵	عبات خان	عظم خان گجراتی
		عقیدہ خان، حواہ ابراہیم حسین ۲۴۶، ۲۵۳
		عقیدہ خان، صررا جعفر ۳۹۳

ق			
۹۹	عنات رس حانی	۳۵۲	عبوب حان
۲۹۵	قاسم برادرزادہ مغرب حان	۳۵۲	عبوب حان حاکم اورنگ
۲۷۸	قاسم سنگ، ایلچی ایران	۱۴	عبور سنگ کاسی
۴۱۴	قاسم سنگ		ف
۴۲	قاسم بیگ، حویش شاہ بیگ حان		فاروق حلیفہ دوم
۸۴	قاسم حان، برادر احلام حان	۳۵۸	فاصل سنگ، بخشی صوبہ پنجاب
۴۵	قاسم حان، پدر ہانم حان	۴۶۸	فاصل سنگ الملجی ایران
۷۱	قاسم علی دیاب حان	۳۷۷	فاصل حان آفا افضل
۲۵۰	قاسی سارید	۱۹۵	فتح اللہ بصر حکیم ابوالفتح
۶۱	قاسی عارف	۷۱	فتح پوری میرزا بدیع، لڑماں
۴۳۶	قاسی عبدالعزیز	۴۱۰	فتح اللہ شرسجی، خواجہ
۶۵، ۴۴	قاسی عرت اللہ	۳۵۹	فتح جنگ، ابراہیم خان
۳۷۸	قاسی صبر برہاں پوری	۱۷۸	فتح حان ولد عسر
۶۵	قاسی سوراالدین	۵۰۱	قدائی حان سلمان بیگ
۳۴۶	قاسی سورااللہ شوشتری	۹۳، ۷۵	قدائی حان ہدایت اللہ بخشی
۹۳	قباہی حان	۲۲۰	قدائی حان میرنورک
۱۸۲	قدم آفریدی، بگاہہ بیگالہ	۴۰۳، ۳۹۱	فرحت خان، علام
۲۲۸	قدوس حان	۲۶	فراسٹ حان، خواجہ سرا
۴۳، ۴۲	قراہیگ، قراخان	۳۵۵	فرح بیگ مصور
۶۵	قراچہ بیگ (ہرارہ)	۹۱	فردوس مکانی، سار
۶۵	قراچہ خان	۴	فردوسی، شاعر
۱۱	قراخان ترکمان	۲۷۶	فرہاد حان
۱۹۸	قراہساؤل		فریدون حان ہرلاس جغتائی
۱۶۴	قرباشخان	۱۹، ۹۶	۲۵۰، ۱۳۱
۱۸	قطب ارملارماں امیرالامرا	۴۸۷	قصیح خان مجلسی
۹۹	قطب، مرد محبوبی	۸۶	قصابی، بابا
۸۲، ۵۰، ۴۵، ۴۴	قطب الدین حان کوکہ	۴۶۸	صہیم علام حاسخان
	قطب الدین محمد، سبیرہ سلطان احمد	۵۱۱، ۴۸۷	فیروز حان خواجہ سرا
۲۳۹	قباہی شہر احمدآباد	۱۷۷	فیروز
	قطب الدین محمد حان (اتالیق جہانگیر)		فیروز جنگ، عبداللہ حان
۴۴۵	درکودکی	۵۰۵، ۸۹	
۲۳۹	قطب الدین محمد گجرانی		

۱۸۹	قطب الملک	۲۱	کلبان، پسر راجہ سکرماجیت
۱۴۸، ۲۴۵	قطب عالم پدر شاہ عالم	۳۶۹	کلبان آہنگر
۴۲	فلیح بیگ از ہمراہیان عاری حان	۱۸۴	کلبان حسلمیری
۲۵۱، ۱۳۱	فلیح حان	۲۳۸	کلبان رای اکبری
۳۵، ۱۳	فلیح حان اکبر شاہی	۳۱۳	کلبان عجایب دست
۳۵۹	فلیح محمد حان	۳۳	کمال
	فرحان سیرہ سر عبد اللطیف غروسی	۱۶۹	کمال الدین ولد شیر حان
۲۵۱، ۹۸		۱۱۲	کمال الدین بادگار عسی
۳۲۴	قوام	۱۵۶	کمال سنگ مرول
۲۷۸	قیام حان فراول بیگی	۲۹	کمال خودہری
۴۵	قاسم حان	۸۵	کمال حان
۱۷۲	قاسم پسر شاہ محمد عبد ہارنی	۲۳۲	کمال حان فراول، سنگار حان
۲	عبصرہ روم	۹۸	کچکے
	ک	۲۶۴	کک (گنگ)
		۲۹۵	کدور سنگ، راجہ کسوار
۱۳۶	کامل حان	۵۶	کدور گرن
۴۷۶	کامکار حان پسر سردار حان	۲۵، ۹۸	کوکت پسر فرحان
۲۷۷	کانگو ہندوئی	۳۶۸	کوکت حان
۱۷	کبیر شجاع حان	۴۱۴	کبیر داس برادر سدر
۳۳۴	کرد علی میربحری	۱۸۵	کپور، کپور اکہسور، رای
۳۵۵	کرم اللہ ولد عسی مردان بہادر	۱۱	کسوداس ولد رای گائے
۸۹	کرم حمد (پسر حکماہ)	۲۱۴، ۱۳	کسوداس مارو
۱۶۵	کرم سین راسپور	۴۹	کس، داماد کمال خودہری
۱۲	کرمسی (سگم) رن جہانگیر		ک
۱۵۵، ۴۳۰، ۱۵	کرن، کدور پسر رانا مرگہ		گجبت حان، مارو عہ فسادہ
۱۶۵	کرن برادر رادہ کس سنگہ		گج سنگہ پسر راجہ سورج سنگہ ۱۷۱، ۳۱۰
۱۵۹	کش حیدر، گنگوٹ		گدا عسی
۱۲۸	کش داس، راجہ مشرف فلیحانہ		گردہر ولد رای سال کچہواہد ۲۸۱، ۳۰۰
۳۵۳، ۷۴	کش سنگہ راجہ		گج کھ، خادم
۸۲	کشور حان شیخ ابراہیم کوکے		گنہر
۸۲	کشور حان ولد قطب الدین کوکے		گنائیں خدروپ، سرم ۷، ۳۱۰
۴۱۵	کفایت حان مقیم، محسی گجرات		

۲۰۷	ماتن، آہنگر	۳۶۴	گنگ (کنک)
	ماں سنگہ پسر راو ب شکر	۱۶۵	گوسداس، وکیل راجہ کش سنگہ
۳۶۴	مارر خان افغان	۱۶۶	گوپل داس راجپوت
۱۶۸	مارر خان شخ حسن روہیلہ	۳۲۴	گوہر حک
۹۱، ۶۷	مارک، خان سروالی		ل
	مارک خان سروالی		
۹۵	مارک غرب، حاکم درفول	۲۲۷	لاحس فافسال
۲۹۵	محب علی پسر بداع خان حکمی	۲۲	لادلہ سنگم، دھسر اکبر ساء
۳۶۹	محب علی الملحی اران		لال گواہی (لاگوسی) پذر راجہ گلدر
۴۵۳	محترم خان	۴۱۴	لادر
۳۵۳	محترم خان، خواجہ سرا	۲۳	لالہ سنگ سا سہدر
۵۵۷	محشم خان	۸۲	لالہ سنگ جہانگیر علی خان
۲۲۲	محسن خواجہ ماو، السہری	۱۷۱	لاہوری سردر فصیح خان
۱۷۷	محل دار دکی	۳۶۷	لحمپی
۲۴۱	محمد پسر سلطان احمد	۲۵۴	لحمپی، راس راجہ ولایت کوچ
۴۶۵، ۴۸	محمد امین	۱۵۵، ۱۳۱	لشکر خان معتمد خان
۴۲۵	محمد امین الدین سر ملا محمد	۲۸۶	لشکر سرکسمیری
۲۱۴	مخطوط خان ملا اسد فصہ خان	۳۳۶	لشکری سر امام وری
۲۹۲	محمد، خسی ہماور	۳۲۵	لطف الہ
۱۵۵	محمد سنگ، ملارم حرم	۳۶۹	عن سنگ خدمت داروعدہ سہر خاں
۲۲۳، ۵۳	محمد سنگ خسی	۸۶	نعل خان کلاویٹ
۱۴۷	محمد فی دیوان سوان	۴۳۷	نعل اللہ (عداللہ خان)
۴۱۳	محمد فی دور سی دولت	۱۲۴	لکھمی چند راجہ کماور
۱۷۵	محمد حسن برادر خواجہ جہان	۹۳	لنگوئند
۱۹۱، ۱۳۵	محمد حسن خسی	۲۴۵	نوسہ گامپی
۹۱	محمد حسن کاب	۶۱	نولی (رسلماں)
	محمد حسن سوداگر خارب خان (ارسی)		

م

۲۵۲			مادھو سنگہ، راجہ
۲۴، ۲۵	محمد حسن سرور	۶	مال اسم
۲۱۶	محمد خان ناروئی	۳۱۳	ماسنگہ، راجہ
۵۲	محمد خان سوری	۱۵	ماں سنگہ، راجہ
۵۸	محمد خواہی	۲۵	ماں سنگہ، راجہ
۱۹۵	محمد زسا، انجی سادہ عاس	۲۲۶	ماں سنگہ سبورہ

۴۶۲	محرار خان	۳۶۷	محمد رضا حابری
۳۵۰	مخلص الله	محمد راهد البجی غیرت خان حاکم	
مخلص خان ظاهر بیگ بخشی ۸۳، ۸۵		اورگنج (حبوا)	۳۵۲
۴۶۳، ۳۱۶، ۱۶۳		محمد سعید الله پسر احمد بیگ خان کابلی	
۳۶۱	مراد (جیلہ : مرید)	۴۳۵	
مریضی خان		محمد سلیم ، حهاگیر	۱
۴۰	مرتضی خان شیخ فرید	۳۶۸	محمد سمیع خان بخشی
مرتضی خان دکشی ، ورریش خان ۱۴۴، ۱۳۴		محمد فاسم سوداگر ایران	۲۲۶
مرتضی خان حاکم پیحاب		محمد فاسم بیگ برادر محمد حسن خلپی	
۲۲۷	مرتضی نظام الملک	۱۳۲، ۱۹۱	
۲۱	مرشد فلی بیگی	محمد فاسم خان برادر خواجگی محمد حسن	
مروت خان ولد افتخار خان	۱۷۲	۱۳۲	
مریم رمائی مادر حهاگیر شاه ۴۴، ۴۷		محمد فلی خان برلاس جغتائی	۱۹
مریم مگائی ، مادر اکبر شاه	۲۰	محمد فی افشار	۳۴۰
مسعود پسر احمد بیگ خان	۳۴۸	محمد فلی سعائی صفاهائی وکیل و مدار	
مسعود بی سلطان محمود عروسی	۳	میرزا سلمان	
۸۸	مسعود بیگ همدانی بخشی	محمد فلی خان سوغائی	۲۵
۳	مسعود سعد سماں	محمد فلی (قطب سه قطب الملک)	۲۵۶
۸۵	مسح الرمان ، حکم صدرا	محمد مراد پسر مقصود میرآب	
۲۳۵	مصاحب بیگ	محمد وفا ، رحبه رادان	۲۶
۱۶۰	مصطفی بیگ البجی ایران	محمد هادی ، میرزا	۴۶۱
مصطفی خان حاکم سبہ		محمد نائی ، اسناد	۲۱۵
مصطفی خان (سید سارید بخاری) ۱۵۹		محمد یوسف فراول	۳۲۳
مظفر میرزا پسر باقی برخان	۲۴۶	محمود خویش خواجہ ابوالحسن بخشی	
مظفر الدوله بهادر الصک		۲۱۷	
مظفر حسن میرزا پسر سلطان حسن میرزای		محمود آبدار	۳۰۵، ۱۷۵
۹۱، ۱۳۰	صغوی	محمود سکره ، سلطان	۲۴۱
مظفر الملک صرب خان ولد سہاء الصک		محمود سہید	۲۴۴
۳۷۷	(سہادر الصک)	محمود پسر ناصر الدین	۲۳۳
۳۲۱	مظفر حسن پسر وریر خان	محمود حجتی پسر خان حهاار وریر هو سنگ	
۳۸۲	مظفر خان اسد خان	حجتی	۲۳۲
۴۸۰	مظفر خان میر بخشی	محرار بیگ ، غموی آصف خان	

۲۰۳	ملای روم	۳۵	مطر گجراتی
۳۳۸	ملا ساه محمد مرحوم راج برک	۲۵۲	معتمدخان حاکم جوناگره
۶۱	ملا صادق خلواشی	۱۵۵۰۱۳۱	معتمدخان (لسکرخان)
۳۲۴	ملا طالب اصفهانی	۴۵۱۰۳۲۵	معتمدخان حسن‌گری احدیان
۲۲۲	ملا عبدالسار	۲۷	معرا ملک از سادات ناجر
۹۱ ۱۳۵	ملا عینی احمد مهرکی	۸۴	معرا ملک بخشی
۱۶۵	ملا گدانی درویش کسمر	۷۸	معرا ملک خاکگرداز بکونر
۴۹۲	ملا محمد سپوی		معری ملک السعوی دربار سخا سخا
۵۳	ملا محمد حسن کسمری		
۴۶۵	ملا محمد پدر محمد امیراندیس	۳۶۹	معصوم، خدمتکار
	ملا محمد لاری، ملا بابا وکیل عادلخان	۱۸۴	معظم خان
۴۳۶		۷۸ ۴۶	معظم خان، سنج نایب
۴۷۷	ملا میر علی مصور	۲۱۴، ۲۱۵	معصور خان
۸۳	ملا فسان سسری (مورج)	۸۲	مفرب خان
۴۳۶	ملیف خان پسر میرزا رسم صفوی		مفرب خان، سنج حسن سرسج بهار ۹۶
۴۶۵	ملک عمر	۱۶۸	
۳۵۵	ملک محب افغان		معرا صفرا
۴۶۵، ۴۱	ملک محمد	۸	مقیم وزیر خان
۱۸۵	ملکه جهان دحیر کلان حلیمیری	۲۵۸	مقدم (رئیس ده)
۱۸۴	ملکه جهان رخ جهانگیر ساه		مقصود میرآنداز
۱۱	ممبر سنگ، عموی آصف خان	۳۶۵، ۳۸۳	مقصود هاسم خان
۴۱۵	ممتاز خان حاکم آگره	۱۷۵	مقصود عینی
۲۴۷	منصور خمسی علام عمر	۳۱۲	مقصود خان
۴۱۵	منصور خان قرنگی	۱۸۲	مقیم ولد مهر رگانداز بدروز خسرو
۱۲۱	مهربر سر عثمان افغان		مقیم کفایت خان بخشی
۳۱۸	منصور فغان، اسناد سادرالعصری	۱۱۵	مقیم خان
۷۸	منصور برادرزاده، وزیر اسلک	۳۵۵	مکیوب خان، دارو و کتاجه
۸	معیم خان حاجان	۱۸۳	مکرم خان وید معظم خان
۱۶۵، ۸۴	منگلی خان	۱۷۲	مکی مروت خان وند افشارخان
۴۷۳	میوچهر سر شاه بوارخان	۲۱۵	ملا اسد قصبه خان، محصوط خان
۸۱	میوچهر علام شاه عباس	۲۷۳	ملا اسیری ماور اسیری
۱۱	میوچهر رای ار قوم کجپناه	۹۲	ملا حسینی (ملا حسینی)
۱۳	میوه راجه بدر حکمت کساین	۹۱	ملا روزبهان (روزمان)

۷۵	میر حلیل	۸۳	موسی حلی
۲۵۲	میر جمال الله پسر عبدالدوله	۲۵۳	مولانا عبدالرحمن حامی
	میر حلیل الله پسر میر غیاث الدین محمد	۳۶۱	میر حسن حسینی
۷۵	میر میران	۳۷۳	میر حسن شیرازی
۶۴	میرداد	۲۶۵	موسی خان آیدار موسوی خان
۱۲۵	میر مراد	۲۴۵	مولانا سرگلان هروی
۲۷، ۱۲	میر رضا سرواری	۷۷	مولانا محمد امین
۲۵۶	میر رضی برادرزاده همت خان	۳۵۵، ۸۳	موسی خان میر میرخان
۳۳۹	میر سید علی همدانی	۳۸۹	موسی ابراهیم
	میر سرف وکیل قطب الملک (سرمربی)		میر حسن خان، پسر راحه بکر صاحب دیوان
۲۸۷		۸۸، ۶۲	
۳۶۷	میر سرف دیوان بیوات		میر حسن خان (پسر سرف سگ) پسر عبور سگ
۹۲	میر سرف برادرزاده میر فاضل	۱۴	کاسی
۵۲	میر شریف آملی	۳۸۸	میرهادی
۱۵	میر ضیاء الدین فروسی مصطفی خان	۶۵، ۱۱	میر حسن سرف راحه ماسنگه
۳۹۵	میر طاهر الدین سیره میر میران	۸۳	میر حسن
۱۵۹	میر عبدالله	۱۸۲	میر حسن فاضل رکابدار
۱۵۵	میر عبداللطیف سفی فروسی	۳۵	میر حسن سرف، پسر سرف خان
۳۶۹	میر عبدالوهاب دیوان	۳۶۵	میر حسن سرف پسر سرف خان
۳۵۱	میر علی اصغر موسوی	۱۵۱	میر حسن سرف، پسر سرف خان
۳۸	میر علی اکبر		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۳۵۱	میر علی اکبر موسوی		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۹۶	میر غنی مصور		میر حسن سرف، پسر سرف خان
	میر غیاث الدین محمد میر سرف ولد شاه		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۷۵	میر غیاث الله		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۹۲	میر فاضل برادرزاده میر سرف		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۱۲۵	میر قاسم ولد میر مراد		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۵۴	میر قاسم الدین کروری		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۷۷	میر قوام الدین خوانی دیوان لاهور		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۲۵۵	میر محمد امین فاضل سالار		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۲۱۴	میر محمود سرف دویم		میر حسن سرف، پسر سرف خان
۱۲	میر محمد رضا سرواری		میر حسن سرف، پسر سرف خان

میرزا حسن حاکمان اقبالیه خجاستک	۱۸۶	میرزا محمد فاضل	۱۸۶
میرزا دکنی، شاه نوارخان پسر میرزا	۷۷	میرزا کروری	۷۷
رسم صفوی	۴۸۷	میرزا منصور بدخشی	۴۸۷
میرزا راحه بها وسنگه	۱۷۳	میرزا میرزا (عمد الله و بی)	۱۷۳
میرزا رسم پسر میرزا سلطان حسن صفوی	۱۳۱	میرزا میرزا پسر سلطان خواجه	۱۳۱
۱۲۸ ۱۳	۱۷۳	میرزا عماد الله (کرماتی)	۱۷۳
میرزا دستم	۴۳۶ ۱۳۵	میرزا حلاز	۴۳۳ ۳۴۵
میرزا سلطان حسن صفوی	۱۳	میرزا حسن خورشید خواجه حسن الدین	۱۶۷
میرزا سلطان پسر میرزا شاهزاد	۶۹	میرزا معین حسینی	
میرزا سلطان ابوسعید	۱۶	میرزا ابراهیم حسن	۲۴
میرزا سلطان حاکم بدخشان	۱۶	میرزا یوحنا حسن خجاستک	۶۲
میرزا سحره پسر میرزا ناشی	۶۴	میرزا اسرافیل بن حسن کاشغری	۱۶۸
میرزا شادمان هواره	۶۵	میرزا الفی یک بن میرزا شاهزاد	۳۵۲
میرزا شاهزاد سبزه میرزا سلطان حاکم		میرزا الفی گورکان	۸۳
بدخشان	۶۹ ۱۶	میرزا الفی حاکم داری (ع)	
میرزا شرف الدین کاشغری	۳۵۷	میرزا اسامی بن داره پاره	۶۴
میرزا سرور کوکلباش خان اعظم	۲۶ ۲۵	میرزا ناصر پسر میرزا بدخشی	۴۷۷
میرزا علی اکبر شاه	۳۸ ۱۵	میرزا نافی	۲۴۷
میرزا علی بیگ حاکم کنسیر	۴۵ ۴۲	میرزا نوح پور، ارجان عالم پسر محمد لرحمن	
میرزا عیسی برخان	۱۲۸	دولدی	۸۸
میرزا ناری برخان	۱۲۷ ۲۲ ۱۲	میرزا بیگ فزول حسن	۴۵۱
میرزا فریدون برلاس	۶۷	میرزا برخان	۲۴۷
میرزا فاضل	۲۴۴	میرزا جعفر، خجاستک	۴۵۵
میرزا کمران پسر شاهزاد	۴۵	میرزا حسن پسر میرزا شاهزاد	۶۹ ۳۷
میرزا کوکله، میرزا عرب کوکله	۱۲	میرزا حیدر کنسیر	۳۴۲
میرزا محمد پسر افضل خان	۲۸۳	میرزا خانی بیگ برخان	۲۴۷ ۵۵
میرزا محمد افضل خان	۲۸۳	میرزا جعفر بیگ آصف خان	۴۵۵
میرزا محمد حسن	۲۶	میرزا حسن پسر میرزا رسم	۳۲۷
میرزا محمد معصومی	۳۴۵	میرزا حسن صفوی	۱۲۸
میرزا محمد حکیم، عم خجاستک	۲۴ ۱۸	میرزا حسن پسر میرزا شاهزاد	۳۲
میرزا مراد انصاری خان پسر میرزا رسم		میرزا حسن کفایت خان	۲۱۴
	۱۷۵	میرزا خان وند رس خان	۴۵۲
میرزا والی	۳۵۸	میرزا خان خجاستک برام خان	۲۴۵

۲۴۵	نظام الدین احمد حسنی اکبری	۴۷۲	میرزا صوحہر
۱۷۶	نظام الدین خان		میرزا ولی خان
۱۲۵	نظام المسک (نظام الملک)	۶۳، ۲۹	میرزا ہمدان
۳۹۲	نظامی، شاعر	۳۵۹	میرزا یوسف خان حاکم کشمیر
۴۶۳، ۳۷۸	نظرینگ ملازم حرم	۲۵	میرزا یوسف خان
۲۳	نظر حوی	۳۲۴	میان شیخ محمد میر (لاہوری)
۱۵۸	نظیری ششاور	۲۳۸	میان وحید الدین
۶۲	نقدی سنگ		ر
۱۵۵	نقیب خان پسر میر عبداللطیف		نادعلی میدانی
۱۷	نقیب خان عیاد الدین عی	۱۷۲	ناصر الدین خلجی ولد سلطان عیاد الدین
۲۸	نمدکور		حسینی
۴۸	نمدکور، نمددھکر، نمدکور	۲۵۱	ناہر خان پسر خان جہاں
۱۳۵	نوارش خان پسر سعد خان	۴۱۳، ۱۶۹	نہو، سو مظفر خان
۲۵۳	نوارش خان پسر محمد خان	۲۴۴	نہم راجہ محبوبلی
۶۵	نوبت خان علی خان کرد کرور	۳۵۳، ۴۶	حبیب النساء بیگم
	نوبت خان دکنی برادر مصور خان درنگی	۴۵۴	نذر محمد والی سلج
۴۱۵		۴۶۶	نراس داس راسپور
۲	نور الدین جہانگیر	۳۸۳	نراس داس کچھواہ
۳۶	نور الدین قلی کوتوال	۸۴	نرسنگدو بندہ، راجہ
۱۸۲	نور الدین قلی مہانداز بٹھیاں	۱۵	نسم بہادر
۴۶۳	نورانیہ سدرادہ		نصرانیہ خان
۳۴۵	نورانیہ کرکراوی شریف خان	۲۹۵، ۸۸	نصرانیہ شریف جی
	نور الدین پسر ساد الدین علی آصف خان	۹۵	نصرانیہ عرب
۷۱		۳۳۶	نصرت خان غنی خان بیاری
۱۵۱	نور جہاں بیگم رن جہانگیر شاہ	۱۸۶	نصرت خان مصغر ولد بہادر مسک
۱۱۶	نورین بی، رمن	۳۷۷	نصرانی حاکم استنبول
۵۱۵، ۱۸۱	نور محل نور جہاں بیگم	۸۸	نصر الدین بن سلطان عیاد الدین نصیر
۱۹۳	نول	۲۵۷	
	و		نظام کنہادار اکبر شاہ
		۱۳	نظام الدین اوسا
۲۳۸	وحید الدین، میان	۹۷	نصہ لدی سلطان ایشانج
۱۵۵	وررا (ورری)		نظام سراری قصہ حوال
۱۵۶	ورری، سدر سورب	۴۴	

۲۸۹	همرد دو رای حاکم رنسپور	۷۷	وربرالملک ، بخشی
۲۹	هندال میرزا	۱۳	وریرحان دیوان پرویز
۳۰۳	همرد فرنگی	۳۴ ، ۱۳	وریرالمالک
	هوشنگ اگران حان ولد اسلام حان ۱۶۸ ،	۱۲۲	وریری (وررا ورری) حاکم گووه
۳۱۵ ، ۱۳۴		۱۱	وریر حمیل
۴۳	هوشنگ پسر داسال	۳۵۲	وریرحان معیم
۲۳۲	هوشنگ پسر دلاورحان حاکم مالوه	۳۶۴	وصال بیگ فرساده ایران
۳۷۳	هوشنگ	۱۶۰	وفادارحان
۴۹۶	هوسار حان	۴۱۳	وفادار حواجه سرای لعبت الله
۳۳۴	هیب حان برادر دلاورحان کاکر	۱۲۱	ولی برادر عثمان افغان (بگانه)
۲۳	همون بغال (هموبغال)	۲۲۴	ولی بیگ
۲۳	هموی بغال	۳۹۷	ولی بیگ ایلچی ایران
	ی	۱۶	ولی حان ، ولی محمدحان
		۶۸	ولی محمدحان ، والی پوران
			ه
۲۱۶	یادگار بیگ		هارون الرشید
	یادگارحسین مورسنگی ، نورچی ، موش بیگی	۴۳۳	هارون ، حد ، برادر قدم
۲۲۹		۱۸۲	هادی برادر هارون الرشید حلقه عباسی
۹۴	یادگار ، حواجه ، سمرندی	۴۳۳	هاسم حان سرفاسم حان
۱۳۵	یادگار علی سلطان ایلچی ایران	۴۵	هاسم حان حوسی (هاسم بیگ حوسی ،
۱۸۴	یاریک برادرزاده حمد فاسم کوکه	۱۴۷	حاسارحان) فوحد ر میواب
۱۷۷	یاقوت حان	۲۰۱	هاسم ده بندی ، حواجه
۴۷۴	یاقوت حان حشی	۳۸۳	هاسم حان ، معصود ، برادر فاسم حان
۳۰	سیم بهادر اوریک	۱۹۵	هدایت الله میرورکی
۳۱۲	بردانی		هراس حبهانه ، ایاالق جنگ سبکه ۱۵۵ ،
۳۳۲	یعقوب ولد یوسف حان کنسیری	۱۷۶	
۱۳۸	یعقوب حان بدحشی	۳۰	هردی سراس هاده
۳۱۲	یعقوب بیگ پسر حان دوران	۳۷۳	هرمر ، سره مرزا محمد حکم
۲۱۲	یعقوب حان	۲۶	هرارو دامای علم شاه سیمی
۷۲	یعمانی	۸۴	هریرحان
۸۴	یوسف حان پسر حسن حان بکریه	۳۱۶ ، ۳۹	هلا حان
۳۲۲ ، ۱۴۵		۲۳ ، ۱۲	همایون شاه بدر اکبرشاه
۹۳	یوسف حان بارهه	۲۳۷	همب حان (الله بار کوکه)
۶۰	یوسف رئی افغانی		همب حان
۹۶	یوسف پیغمبر		
۴۶۶	یلک بونی اوریک سپه سالار		
	یوسف بیگ رسم حان بدحشی		

فهرست اسامی عاکی

۳۶۵	آرکه روم		آ
۳۶	آبوه سرانی	۶۱	آب اورنگ
۳۲۳	آمر	۲۵۳	آب ابر
۸۵	آسیر	۱۵۵	آب ابر
	الف	۳۵	آب ابر
		۳۷	آب ابر
۳۳۵	آبیه حک	۱۹۷	آب ابر
۴۵۵	آبوه	۷۸	آب ابر
۳۸۱	آبوسوره	۳۷	آب ابر
۵۶	آبک، طعمه	۶۵	آب ابر
۳۶۶	آبک سارس	۱۹۷	آب ابر
۲۵	آحصیر	۲۸۴	آب ابر
۵۰۸	آح	۴۳۴ ۳۸۱	آب ابر
۹۳	آحس	۲۸۱	آب ابر
۹۲	آحسبه (اوحسبه)	۱۹۹	آب ابر
۳۵۵	آحبول، جسمه	۱۱۳	آب ابر
۲۹، ۲۴	آحمد آباد	۵۵	آب ابر
۱۵۴ ۲۱، ۲۵	آحمد بکر	۱۱۲	آب ابر
۱۳۷	آدیسور	۲۷	آب ابر
۱۲۱	آدهارو	۳۴، ۱	آب ابر
۱۶۷	آردسل	۳۳۴	آب ابر

۵۰۸	اوجه	۳۹۴	ارعمده (ارعمده)
۲۱۴، ۹۸	اوده (لگهسو فعلی)	۱۳۵	اسهبان (اصهبان)
۱۲۷	اودی بور	۶۷	اسالف بردک کابل
۱۱۵، ۴۶	اودسه	۸۸، ۱۳۵	استبول
۶۲	اورده، ناع	۲۳۷	استهبان گری
۳۵۲	اورگنج		اسلام آباد
۳۹۶، ۵۶	اولر (اھر: اوهر، الر)	۲۷، ۲۵	اسر، آسر
۶۴	اولنگ بورج حالاک	۲۵۶، ۱۱۲	اصهبان، صفاهان
۲۴۳	اندر	۴۴۲	اکرآد (آکره)
۸۷، ۱۳۵، ۲۸، ۰۲	ایران	۳۲۱	اکرور
۳۵۵	ایح، جسمه	۴۶۲	اکریگر
۲۷۷	ایه		اکوره
۲۷۳	ایرک	۴۳۶	الح بور
	ب	۱۵۲	الور
		۶۵	آنه نواع، کوه
	بابا ساری، گذر	۳۷۲	الله آمان (الله آلا)
۵۸	بابا حسن اندال	۷۱، ۹، ۱۳۴	الله آباد
۲۳۹	باره	۱۹۸	امجار
۲۶	باحر	۳۹۶	امرکوت
۲۳۹	بارجه	۴۵۷، ۵۹	امرمندی
۲۹۱، ۰۲	بارهد	۲۰۵	ایریا
۶۵	باره، سرای	۲۶۵، ۱۳۷	آمن آباد، ررو - س
۸۳	باره قلعه	۱۹۴، ۱۷۵	اناساکر، بال
۲۵۲	باره سبور		ایسه
۵۵، ۳۳۱	باره موه، مرصع	۱۵۱	اسر
۹۵، ۱۳۲	باری، سرگه	۳۵۶	ایسباد، جسمه
۳۳۹	بارجه		اندور
۲۹۸	ناع یوسان سرا		انکوه
۶۱	ناع حبهان آرا	۱۹۷	انگوره
۵۸	ناع دل آرم	۴۸۴	اواسر، کوه در افغانسار
۷۵، ۵۲	ناع دل آسر	۲۵۱، ۶۵	اوحین
۱۳۰	ناع دهره	۹۲	اوحیمه (سپوح بورکونی)

۴۱۴	بتوہ	۲۷	ناع رام داس
۷۴	بحود (وسود)	۶۳	ناع سائے بخش
۱۹۹	بجھاری	۶۵	ناع سردار حان
	بحارا	۳۵۹	ناع مرہند
۱۳	بدجنان		ناع سلطان احمد (درکھسات)
۲۵۳	بدر والہ، سال	۳۴۵، ۶۲	ناع شہر آرزو
۲۳۲	بدور	۶۲	ناع صورت خانہ در کابل
۲۵	برا	۱۵۷، ۸	ناع عبدالرزاق معموری
	براگر	۳۴۸	ناع عشرت افروز
۱۹۶	بردر	۶۳	ناع فرح بخش
۲۳۶	بردہ	۲۷۷	ناع کالگو
۶۶، ۶۵	بردوان، درنگال عری (ہند)	۳۲۲	ناع گلانور
۲۵۱	بروج		ناع گل افشان
۴۱۴، ۲۴۵	برودہ	۹۵، ۱۳۲	ناع صداگر
۱۹۷	برورا	۳۶۱	ناع مؤمن عسقی سار در لاہور
۲۸	برہانپور	۶۲	ناع مہتاب
	برہانہ		ناع مہدی قاسم
۶۵	بسول	۴۵	ناع میرزا کامران
۲۲۵	بعداد	۳۴۳	ناع نور افرا
۳۲۲، ۱۹۹	بکلاہ	۲۴۷	ناعجہ بکسہ
۳۴۲	بکھر	۳۶۹	ناع نور افشار، بربل آب جون
۴۳۷	بسلی	۲۹۹	ناع نور منیر
۳۳۳	بسنار (بہار)	۷۲	ناع نیمہ
۹۴، ۴۸	بسج	۷۲	ناع وفا
۲۵۷	بسوچیور		ناعور (ناکپور)
۱۹۵	بسودہ	۱۷۷	نالاپور
۵۵۵	بٹلہ	۶۸	نالاحصار
۵۵	بمپور در کشمیر	۴۳۶، ۱۵۲	نالاکھات، نالاکھانی
۸۲	بنادر فرگ	۶۸	نامیان، بردیک کابل
۳۱۷	بندراس		نان پور
۲۵۱	بندر داس	۱۹۹	ناسوالہ
۱۳۲	بندر سورب	۳۸۷	نان گنگا
۲۵۱	بندر کوکھ		ناور (ناور - ناور)

۶۴	بی بی ماهرو	۱۲۲	بدر گووه
۴۷۲، ۱۵۴، ۱۵۲	سحبور	۸۲	بدر کهمبایت
۲۵۰، ۵۱	بدر	۲۲۳	بدر موخا
۴۷۳	سر، موضع	۴۸	بندینه
۳۳۹	سیراک	۱۱۸، ۴۸	بنگاله
۴۷۲	سیره	۳۱۴، ۷۴	بنگش
	سکاسر	۳۷	بهره (برله)
۵۰۸، ۳۵۸	سرم گله	۳۲۱	بوریه در سسپل
۱۹۹	سل، موضع (طسی)	۲۰۰	بول گبری
۳۳۰	سم درگ	۲۸، ۹	بهار
	ب	۱۹۶	بهارسو
		۳۲۶	بهب (دریا)
۷۸، ۳۱۸	یانم (مرودگاه دهلی علی)	۴۱۶	بهرایج
۱۹۸	پالبر	۵۰۵	بهرجی
	پام پور (پاسپور)	۴۰	بهروال
۲۳	پای پ	۲۵۱	بهروج
۴۳۷	پپلی (طیلی)	۴۱۶	بهروج
۲۳۶، ۷	پملاد	۱۴۱	بهبش آباد محل زوجه اکبرساز
۲۵	بس	۸۷، ۵۷، ۱۲۹، ۱۲۷	بهر
۶۷	به	۵۷	بهرکرا، بهکره، ده
۴۱۴	پوه	۳۸۵	بهوان در ردکی سنا محل
	بهان	۳۳۹	بهسر (بهسر)
۶۰	بهراور (بشاور علی)	۳۳۴، ۵	بهدرکوب
۶۴	پرگه شور		بهدره در زدکی الله آباد
	پسته		بهنگار
۵۷	پکه	۵۷	بهوگیالان
۳۲۶، ۵۵	پکلی (دهمنور)	۳۳۲	بهول یاس (بلیاسه)
۱۸۳	پگاه بگاه	۲۸۷	بهون (موضع)، بخانه
۳۷	پل، گوندوال	۱۹۹	بهیمه، دریا
۶۰	پل مسان، در کابل		بیاری، آب
۳۴	پلول در ردکی دهلی	۲۹۲، ۱۴۲	بیاه
۱۰۰	پس، آب، در شرق پنه	۳۲۲، ۷۳	بیاس
۷۰، ۲۳، ۸	پنخاب	۴۲	بیاه (دریا)

۲۱۷	سوده، پرگنه	مهمبراز، دهی در کسمبر
۸۷، ۲۸، ۲	سوزان	منسائن، آل
۳۵۰	وسی برگ	یسر
۴۶۹	توس، (آب) : (پولس)	پوشانه در کشمیر
۱۹۵	سپان محل	پوسم گذر در حوالی پشاور
	نپانه مدل	پوچ
۴۰۵	تپاسیر	پوسپوهار
۴۲، ۱۲	تپه	پراک، در کشمیر
۴۶۹	سپرار (طهران)	سپدر کون
۱۶۹	سیراه کوب	سپربتجال
۴۸۳، ۷۴	سیراه	یسس سلاع (قلعه)
۵۷	نسہ (پشنه)	پش، سولاج
۲۴۸	توه	مگو
	ت	پیم در سگ، کوسل
		پیک
۲۹۳، ۲۳۴	ثمره	
۲۹۳، ۲۳۴	ثمره	ب
	ج	بارابور
		بارنگسر، آل
۴۹۹، ۲۰	حالبپور	بال لیر
۲۳۴، ۵	حالب	بالاب بشکیر
۲۵۳، ۴	حالبود	نال واحد نودرمل
۲۰۱	حالبور، قلعه	(نال هود)
۳۷۴	حالبدهر	نال فنجور
۲۵۲	حام (در گجرات)	نال کاکریه
۱۷۱	حاسور	نال سوران
۲۳۷	حدہ (سندر مکه)	دانبکی
۲۰۵	حراو سراسه	سب
۶۱	جگدلک	سعی، دویای
۶۰	جلال آباد	سرگی
۶۷	جلگه سمد سگ	سراوین
۲۳۴	جلود	سرسنگ
۲۳۱	جمال، نور	سواریه

۶۴۰۶۱	چکری، ده	۶۵	حمزود
۴۸۵۰۳۹	چبات (دریا)	۳	حمه، حضا، دریا
۴۵	چار، قلعه	۳۲۵۰۶	حمو
۱۹۷	چیل، دریا	۴۷۷	حمرهسی
۷۵۰۵۴۰۴۹	چندله، حدال	۴۹۵	خوده پور
۲۲۳	خندركونه	۴۳۴	خوساپور
۳	چندیری	۲۹۳	خوست
۳۶۱	چوک هسی		خوناگره
۴۶۳	جوساپور، گذر	۱۲۴۰۸۹۰۶۲	جوسپور
۱۹۵	جوسه	۱۳۶۰۱۰۷	خوسگر (چوناگر)
۶۲	چهارباغ، در کابل	۳۶	خوشار
۳۴۵	چهاردره (نورپور)	۱۷۱	خوهب (خوهرب)
۲۱۵	چیرامو (درحوالی آگره)	۴۰۹	حباسه، موضع
۵۰۱	چیرائی	۴۹۷	حبانگیر آباد
۱۹۷	چيله مله، پيله	۵۲	حبانگیر پور
	ح	۲۳۹	حېسود
			حېم آباد
		۴۳۴	حبوسی
۱۴۶	حافظ جمال، حشمه	۳۹	حی پال، درهفت گروهی لاهور
۶۷	حاحی پور	۲۲۲	حبت پور درحوالی ماندو
۲۰۵	حاصل پور	۱۸۵	حبلسمر
۱۹۸	حاردوها		ح
۵۴	حافظ آباد		چار دوها
۴۶۵	حبش	۱۹۸	چاسپاسر
۵۸	حسن ایدال	۵۰۱۰۲۷۳	چانگام، در بنگالادش
۶۷	حصار	۱۱۸	چاندور
۴۴۸	حصار، سرکار	۵۱۲	چرسما
۴۴۸	حصار، قلعه	۲۳۶	چوسره کوتوالی
۷۶	حصار، مبروره	۱۹۳	چتور
۱۶۰	حلب	۱۴۲۰۲۷	چرحی، چرخ
۲۳۲	حلوب	۱۷۶	چشمه سور
۳۶۳	حوص شمسی	۱۵۸۰۹	چگدک
۲۴۳	حوبلی سکندره	۶۱	

۳۲۶، ۵۴	دریای بہت	۶۵	حویلی گوالیار
۲	دریای حمسا	۷۶	حویلی اوحین
۲۳۷	دریای شور	۹۳	خویزہ (در ایران)
۲۳۷	دریای عمان		خ
۵۹	دریای کامہ		
۳۸۲	دریای گنگ	۳۵۸	خان پور
۳۷۳	دریای گوندوال	۴۵۰، ۲۷	خاندیس
۳۶۱، ۲	دریای لاهور	۷۶	خانہ کعبہ
۲۴۸	دریای محمود آباد	۴۲، ۳	خراسان
۲۴۲	دریای مرو	۵۸	حریرہ، موضع
۲۳۴	دریای مہی	۷۷، ۳	حصار آباد
۹۰	دزفول، در ایران	۵۴	حواص پور
۷۲	دشت اررہ نزدیک حلال آباد	۱۳۳	خویرہ
۱۳	دکن (صوبہ)	۲۴۷	خوردہ
۲۳۴	دکنا (دیکناں)	۳۱۲	خوش آب، پرگنہ
۹۵، ۶	دکھ	۱۹۶	خوش نال
۲۴۲، ۳	دل، کول	۶۴	حیابان کابل
۵۶	دمتور	۶۰	حبیر، کویل
۶۹	دو آبہ		حیر، دردکی
۲۳۴	دوحد، پرگنہ	۱۹۹	حیر آباد
۱۲۵، ۶۰	دولت آباد، سرای		د
۴۷۳، ۲۰۵	دولت آباد، ملعہ		
۲۰۱	دہ فاصیان در نواحی اوحین	۲۵۰	دال
۱۱۹	دہاکہ (داکا)، سنگلادش	۱۳۴	دارجلنگ، دردامہ ہیفالیا
۱۹۹	دہار	۱۹۴	داسہ والی
۲۳۴	دہاولہ	۱۶۴	داسہ وگاسہ، پرگنہ
۱۷۱، ۲	دہید	۱۴۸	داود کہیرہ
۴۴	دہرہ	۲۳۶	داهوت، دوحد
۷۳	دھکھ		داهود
۲۳۰	دھلی	۲۹۳	دایرمو
۲۵۳، ۳	دھود	۴۳۳	دحلہ
۳۹۴	دھولپور	۳۸۷، ۸	درگا پھون
۳۲۶، ۵۵	دھمپور	۲۹۵، ۶	درہ لار

۵۶	رهتاس، قلعه در بهار	۶۳، ۴	دهنه
	رهتاس در بهاب	۲۵۵	دیپال پور در شرق احمیر
۲۳۴	ریا و	۱۹۴	دیپال پور بهریه
۳۳۳	ریوند	۳۳۴	دیسو
	ر	۲۳۲	دیپکاش در نزدیکی مالوه
		۱۹۳، ۱۵۷	دیوراسی در نزدیکی احمیر
۱۵۴	زمین داور	۱۹۵	دیوگام
۱۵۳	ریوآباد	۴۷۹	دیولگام
۵۶	ریس سکا	۴۷۶	دیول گانو
	س		د
۲۴۶	سایرمسی، دریا	۳۶۵، ۵۵۸	راحور
۴۸۵، ۲۵۵	سارنگپور		راکس پنهاری
۴۱۵	ساروالی	۱۹۵	رامسر
۲۲۵، ۱۹۷	سایر	۲۸۳، ۲۳۴	رام گره
۳۶۸	سایمهر	۵۸	راول سدی
۶۵	ساول	۳۴۵	راول پوره
۲۹۳، ۲۵۲	سیرا، آب	۱۳۴	راوی، دریای
۲۵۶	سحارا	۴۱۶	راسنی
۸۲	سراندیت	۱۶۹، ۱۱۵	رستهپور، رستهپور
۳۷	سرای قاضی علی	۳۵۹	رشی پور
۷۲	سرای کوره		رحیم آباد
۳۴	سرای بریله	۱۹۷، ۸	ردوها
۶۱	سرخاب	۲۴۳	رستم باری
۱۹۱	سرکار مقدس جف اسرف	۱۶۷	رشت
۳۵۹، ۱۸۷	سرهند	۲۳۳، ۴	ریناد
۲۴	سرله	۲۹۵	رستهپور
۳۳۸	سری سگر	۷۹	رنگه، موضع
۲۳۲	سعدل پور	۲۵۳، ۴	رسود
۳۱	سکدره	۱۴۳	روپ باس (امین آباد)
۳۴۷	سکه ساگ	۱۹۸	روپا هیره
۳۷	سلطانپور، دریا	۸۲	روم
۱۹۷، ۳۷	سلطانپور، موضع	۳۴۶	رومن کهره

۴۰۶، ۳۹	شاہ پور، گدر	۸۶	سلہٹ در بنگلادش
۳۱۴	شکر درہ	۳۲۸	سلہر
۴۱۳	شلوران، سپوران	۷۸	سلم گره
۲۱۱	سکر بالاب، سکر بالاب	۹۴	سمرقند
۶۳، ۴	سور، برگہ	۲۸۳، ۲	سمرہ
۴۷۴	شولاپور	۲۳۴	سمرہ
۳۳۴	شہاب الدس پور	۱۴۱، ۱۶	سموگر، سموگرہ، موضع
۳۰۶	سہرور فار	۱۴۰	ساگام
۲۰۵	سیحویورہ	۸۴	سنگرام
۹	شیر		سمور
۴۶۷	شیوگرہ	۳	سمہل، سسر
۱۱۲	شیروان	۲۸۷، ۱۹۹	سداریہ
	ص	۳۲۹، ۷۴	سواد
		۳۱۷	سوادگر، سوادگر
۲۴۶	صارسی (سایر مہی)	۳۹	سودھرہ
۲۳۵	صحرا (سہرا)	۲۲۳، ۱۴۵	سورب، سدر
۳۵۷	صفاپور، درہ لار	۸۹	سورہہ (حواگرہ)
۳۹۳	صفاهان، اصغہاں	۵۰	سوسان
	صورت حابہ، باغ	۵۰۰	سوماب
	ض	۶۶	سویدار، درہ پار
			سہرا (فہہ)
۶۸	صحاک	۵۰۶	سہدہ
	ط	۳۸۶	سہاسپور
		۳۸۵	سہا محل در بردیکی سہنوں
	طہران (سہران)	۲۴۳، ۴	سرحسر
	ط	۲۸۲، ۳	سرس کہترہ
		۵۰، ۴۱	سستان
۲۳۵، ۰۶	طغرگر	۲	سکری، مہیور
	ع	۲۳۴	سل گره
		۵۰	سوسان (سوسان)
۱۲۶	عادل آباد در حوالی برہاسور	۱۹۹	سوارہ
۲۵۵، ۷۳، ۱۳۵، ۴۱، ۳	عراں		س
	عرب		
۳۰۵، ۰۶	عربسان	۱۴۳، ۳۵	شاہ آباد

۳۴۵	قلعہ موومہری . مودمہری	۶۰	علی مسجد
۳۴۵	قلعہ سوریور	۲۳۷	عمان ، دریا
۳۳۸	فسیر دیر	۳۴۴ ، ۵	عیش آباد ، باغ
	فندز		غ
۲۹ ، ۲۸ ، ۱۳	قندھار		
۱۸۶ ، ۱۱۴ ، ۳۰	موج	۱۰۳	عاری پور
	ک	۶۰	عرب حبہ
		۶۵	غرسی (عربی)
۲۸ ، ۱۲	کابل	۴۶۷	غرسی (عربی)
۱۹۷	کارہ		ف
۱۹۹ ، ۱۵۳	کاربر		
۱۶۴	کاسہ	۲۸۴	فابز
۱۶۸	کاشغر	۲۴ ، ۳	فسح پور ، شہر
۳۵۵	کاکا پور موضع	۲۹۳	فسح پور ، کول
۱۹۶	کاکامحل	۴۹	وراء . درافغانستان
۲۴۱	کاکریہ ، سال	۳۴	فرید آباد
	کاکرہ	۳۲۲ ، ۲۵۰	فرج آباد (ایر)
۵۸	کالاسی	۸۲	فرنگ
۱۱۴ ، ۴۸	کاسی		ق
۳۰۵	کاسحر		
۲۰۱	کاسادہ	۳۲۹	قارلغ
۱۹۹	کالی سد	۲۸۶	قاسم کہہرہ
۵۹	کامہ ، دریا	۲۰۰	قاسم گدہ
۲۴۱	کاکریہ ، سال	۲۵۵	قشاق
۱۷۱ ، ۱۶۱	کاکرہ ، قلعہ	۹۲	قنولہ
۱۹۸	کاواہاس ، ککشاواس	۴۰۷	قنولپور
۶۸	کاکہ مرو ، قلعہ		قرقرا ، کوہ . سردیک کسل
۲۹۵	کور تلاو	۱۵۰ ، ۱۷	قروس
۴۳۷	کنک	۵۹	قلعہ ، اک
۱۸۸	کراہ ، کراہ	۱۱۵ ، ۶۹	قلعہ رستمپور
۴۸	کرجاک ، کرجہاک	۵۷	قلعہ رہباس
۲۴۸	کجہ	۱۷۱ ، ۱۶۱	قلعہ کاکرہ
۱۳۶	کراک	۴۳۳ ، ۴	قلعہ مو

۶۳	کوہ سحت شاہ	۲۸۰، ۷۸، ۳۵	کریاں
۶۹	کوہ فری	۴۱۳	کریح
۲	کوہ کلند		کرہ بارہ
۳۴۳	کوہ ماراں . ہری پریٹ	۲۵۶، ۱۵۱	کرہہ
۳۸۷، ۰۸	کوہ مدار	۴۳۷	کروہہ (گرہ)
۳۲۹	کوہ وارو . دارو	۳۲۷	کشتوار
۱۹۷	کویلہ	۶۰	کشمیر
۳۳۲	کھائی ، موضع	۳۳۸	کش گنگا . کش گنگ
۲۴۴	کھو ارسرکار ساگور	۳۲۷، ۲۳	کلاور
۱۷۸	کھڑکی		کلند
۲۳۷	کھساب	۲۰۵	کمال پور
۲۰۲	کھساب	۱۲۹	کماون . کاون
۲۸۴	کھسیر ، آب	۳۳۹	کمرانج
۱۷۸	کھوگرہ	۱۹۸	کھکھہ
۲۲۹	کید حسن	۱۸۸	کید حسن
۱۹۸	کھکھہ ، گیکہ	۳۳۳	کوارمت ، گہائی
۱۸۸	کیراہ ، پرگہ	۱۴۹	کوت سیراہ دربردیکی حلال آباد
	کی	۷۳، ۶۰	کونل حیر
		۳۸۹	کھوسہ (کھوسہ)
۲۴، ۰۲	گھراب	۶۰	کونل مارینچ
۳۹	گذر شاہ پور	۴۰۵	کونلہ (کونکھ)
	گدہ ، گرہ	۲۵۳، ۱۷۱	کوچ . دربار بنگالہ
۷۰، ۶۱	گرامی ، دہ	۵۸	کور ، موضع
۴۷۵، ۳۲۶، ۲۰۰	گرھی	۳۵۱	گوری مرگ (سلاو)
۱۶۰	گرہستان	۲۳۹	کوسالہ ، گوپنالہ
۲۳۶	گرد آباد	۲۷۶، ۷۷	کوکرہ
۳۲۸	گھکرہ		کوکندہ
۴	گل افشان	۲۵۰، ۱	کوکہ ، بدر
۶۲	گل بہار ، موضع		کول بوس
۳۴۱	گلگت		کول ماندل
۱۸۹	گلکندہ	۶۰	کوہ ایلہ بوعاں
۶۱	گلزار ، موضع	۳۳۹	کوہ بہنپہر
۴	گوالیار	۶۱	کوہ بیدولت

۶۰ - ۱	مارپیچ، کوس	۳۷	گوندوال، دریای
۵۸، ۵۷	مارکله	۱۹۹	گودی
۴۴۶	ماروار	۱۹۷	گورائے
۳۰۴ - ۵	ماربدران	۹۹	گورکھپور
۲۰۵	مالدہ، درہنگالہ	۶۰	گورکھپری
۴۱۵	مانود، دہ	۲۷۶، ۷	گوکرہ
۱۲۳، ۱۶	مانوہ، صوبہ	۳۷۵	گوکل
۲۲۵	مالیر	۲۳۰	گوندوانہ
۳۱۲، ۱۹۷	مانپور	۱۲۲	گووہ، بندر
۱۸۴، ۱۰۱	ماندو، مندو	۱۹۸	گہسی حاندا
۱۳۰	مانک پور، ملک پور	۱۷۸	گہاسی رھوں کھیرہ
۳۲۸	مانکلی	۱۲۵	گہاسپا
۷۳، ۳	ماوراء لہر		گہاکر
	ماہور قلعہ ای درجنوب ہند	۱۱۸	گہری، برگہ
۳۲	منہرہ، درہزدیکی آگرہ	۵۷	گہگران
۷۵	مسورہ، مسہورہ	۱۶۷	گیلان
۴۲۳	محبلی پیر	۳۸۳	گہسر، آب
۵۰۸، ۳۵۶	محبلی پھوں		ل
	محمدپور، برگہ		
۲۴۸	محمود آباد، دریای	۵۵، ۶	لار، درہ
۱۱۸	مدارن، سرکار	۱۹۶	لاہ
۳۸۳	مدن پور	۲۳، ۱۲	لاہور، شہر
۳۸۴	مدھلور	۱۹۶، ۷	لسایہ (لاہ)
۱۲۵، ۱۶	مشہد	۴۳۶	لعل باغ
۳۶۸	مصطفی آباد	۴۷۰	لکھنؤ
۴۶۲	مغبرہ پسر	۲۴۴، ۵	لوہاکا سہی
۳۰۸	مقام دی انورین	۴۰۵	لوہدیاہ، آب
۳۰۸	مقام حدیق	۳۵۶	لوہاکا سہوں، راج نریگ
۳۰۸	مقام فاروق	۱۱۳	لوہوکر، لوہوکر
۳۰۸	مقام محبوبیت	۱۹۶، ۷	لساہ
۳۳۱	مکر		م
۷۶	مکہ، مکرمہ معطمہ		
۳۶۱	مکھالہ (مکھالہ)	۱۹۵	مادھل، موضع

۲۳۶	بریاد	۷۱، ۱۳۴	مگھ
۳۴	بریلہ	۱۷۶، ۶۶	ملتان (مولتان)
۸۵	نظام الملکیہ	۳۵۰ - ۱	ملک میدان
۲۰۵	بلچہ	۴۷۵	ملکا پور
۷۸	نکودر	۱۴۷	مسدور
۱۵۹	نکرکوت	۳۳۶	مدل بدر (ملک بدر)
۳۶۸	نمکسار	۴۳	مدل گرہ
۱۹۵	مودہ (بلودہ)	۲۰۸	مدو، مداو، ماندو
۴۸	سدہ	۳۰۸، ۵۲	مگر، درہار
۴۷۹	سوحصار، دہ	۲۹۷ - ۸	مو، قلعہ
۱۵۳	سور، حشمہ	۲۲۳	موحا، بدر
	سور آباد	۳۴۵، ۲۹۸	مودمہری
۳۴۳	نورافرا، باج در کشمیر	۲۷۷، ۲۳۶	مودہ (مودہ)
۳۴۵	سورپور	۳۳۱	موسراں
۳۶۷	سورسرای	۲۳۶ - ۷	موندہ (مودہ)
۵۰۸، ۳۶۱، ۶۰	وشہرہ	۶۷	مہاس، برگہ
۲۸۳ - ۴	ولائی	۲۵۳ - ۴	مہدرہ، نال
۱۹۵ - ۶	سہال (سہال)	۲۳۴	مہی، دریای
۱۹۹	سیرادان	۱۸۲	سار دوات
۴۴۴	سیشاپور	۲۲۵	میران نال
۱۱۳	سیکسار	۱۳۷، ۱۳	سرت
۵۹	سیلاب، دریا	۴۹۵	میرنابویش، دہ
۲۳۶	سیلاو، سیلا	۴۹۵	میرماوس
۱۹۴	سیل نال (پیمال، نال)	۱۴۲، ۱۳۰	صواب
۲۱۹	سیلگسہ		ن
۱۳۳	سیلہ گاو		
۲۳۴	سمدہ	۴۸۰	ساک
۷۲، ۶۱	سملہ، رودخانہ	۱۱۴	ساک بریک
۳۳۰	سن سکہ	۹۵	ساک سہل، تاک پھل
	و	۲۳۴، ۵۰، ۴۵، ۳	ساکور
		۱۹۹	سدریار
۳۹۴	وجہ	۱۹۱	سحف اسرف
۱۶۲، ۱۶۱	وسدیک (وسیر)	۱۹۹	سردا، آ

۴۱۳	هد	۲۳۴	واهوت
۲۰۱	هندوال	۳۳۸، ۵۴	ویرناک، چشمه
۲	هندوستان		ه
۴۹۳	هندوکش		
۴۱۰	هندون	۴۴۴	هارون از سوابغ سیشاپور
۳۴	هودل	۵۷	هتا
۵۰	هیرمند، آب	۵۷	همنّا
۳۵۸	هیره پور	۱۹۹، ۴۱	هیراب
	ی		هردوار
		۲۱۲	هرمور
۱۵۲	بیرد	۵۲	هرهر، موضع
۷۲	عمانی	۳۴۳	هری پربت
۱۸۲ - ۳	نگانه سنگانه	۳۲۸	هراره فارغ
۱۷۶	ص	۶۲	هعب باغ در کابل
۶۱	نورت یادساره	۲۷۶	هلال آباد
۱۸۶	یوان	۲۴۷	هلوود
۱۸۵ - ۶	یوانسان	۳۳۹	همدان

مهرست منابع و مآخذ

- آحکل (محلہ)، اردو، موسیقی نمر دہلی، اوت ۱۹۵۶م
آندراج (مہرنگ)، تالیف محمد بادشاہ شاد، زیر نظر دسر سامی، بہران، ۱۳۳۵ش.
- آئیں اکبری، تالیف شیخ ابوالفضل بن مبارک، لکھنؤ، ۱۸۸۲م.
احسن انواریح، تالیف حسن روملو، بہ اہتمام دکر عبدالحسن نوائی، بہران، ۱۳۴۹ش
- افانل نامہ جہانگیری، تالیف معتمدخان بخشی بہ تصحیح مولوی عبدالحی و مولوی احمد علی، کلکتہ، ۱۸۶۵م.
- برہان فاطع، بہ اہتمام دکر معین، بہران، ۱۳۳۵ - ۱۳۳۵ش
تاریخ ادبیات در ایران، تالیف دکر دسح اللہ صفا.
تاریخ ادبیات ایران، تالیف دکر رضارادہ شعی، جاب دوم، بہران، ۱۳۵۲ش.
تاریخ ادبیات براون، ج ۴، ترجمہ رشید یاسمی، طہران، ۱۳۱۶ش.
تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند (اردو)، ج ۴، دانشگاه سحبات، لاہور، ۱۹۷۱م.
- تاریخ زبان و ادبیات ایران، در خارج از ایران، تالیف عباس مہرین شوسری، بہران، ۱۳۵۲ش.
- تاریخ محاصر ایران، تالیف پاول ہرن، ترجمہ دکر رضارادہ شعی، بہران، ۱۳۴۹ش.

- نحول شعر فارسی، تألیف ربیع‌العابدین مؤمن، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش.
- بذکره شعری پنهان، گردآورده سرهنگ حواحه عبدالرشید، کرچی، ۱۳۴۶ش.
- بذکره میحانه، تألیف ملاعبدالباقی فخرالرمی، تهران، ۱۳۴۵ش.
- بروکات نیموری، مترجمه، نگینی آفای دیوی، اکسورد، ۱۷۸۲م، چاپ امست، تهران، ۱۳۵۲ش.
- برکناران همد، تألیف یونس میرالله خان قدسی اسپهانی، تهران، ۱۳۴۱ش.
- بورک باری (اردو)، ترجمه مترجمه به زبان اردو از رسد احمر بدوی، لاهور، ۱۹۶۶م.
- بورک عینی، تألیف حسین کاظم قدری (به خط عثمانی)، ج ۱ و ۲، استانبول، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸م.
- بورک باری یا مترجمه، تألیف ناصر پادشاه، ترجمه عبدالرحیم خانجانی، بمبئی، ۱۳۵۸ق.
- بورک حبیبگری، تألیف نورالدین محمدحبیبگری پادشاه، حاکم کانیور، ۱۹۷۳م.
- چهارموسم، دو سال و در یک شهر، تألیف علی‌اکبر جعفری، راولپنڈی (پاکستان)، ۱۹۷۳م.
- دائرة المعارف فارسی آ به سرپرستی غلامحسین مصدق، ج ۱، تهران، ۱۳۴۵ش.
- دیوان حافظ بشار العیوب، حاکم قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۵ش.
- روابط ادبی ایران و هند، علی‌اکبر سپاسی، تهران.
- ریدگانی شاه عباسی، تألیف میراننده فلسفی، دانشگاه تهران.
- سنگ شناسی، تألیف ملک‌الشعرای بهار، ج ۳، تهران، ۱۳۱۶ش.
- سرزمین همد، تألیف عیاض صغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷ش.
- سقیه الاولیاء، تألیف شاهزاده دار لکوه، بکهنو، ۱۸۷۸م.
- سننیه های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران.
- سناغان شاعر، تألیف ابوالقاسم خالط، تهران، ۱۳۴۶ش.
- سفر اعجم، تألیف سلی نعمانی، ترجمه فجر داعی گلانی، تهران.
- ضیقات اکبری، تألیف حواحه نظام‌الدین حمد هروی، ککبه، ۱۹۲۷ - ۱۹۳۵م.
- غلام آرای شاه اسمعیل صفوی، به کوشش مسطر صاحب، تهران.

- عالم آرای معوی، بہ کوشش یداللہ شکری، تہران، ۱۳۵۰ش.
- عالم آرای عباسی، تالیف اسکندر بیگ منشی، تہران، ۱۳۳۵ش.
- مرہنگ جہانگیری، تالیف میرجمال الدین حسن اسحو ویراسہ، دکتر رحم عسفی، مشهد، ۱۳۵۱ش
- مرہنگ عمید، تالیف حسن عمید، تہران، ۱۳۴۶
- مرہنگ فارسی، تالیف دکتر معین، بہرن، ۱۳۴۲-۴۵ش.
- مرہنگ عیسی، تالیف دکتر علی اکبر عیسی باطم الاطباء، تہران، ۱۳۱۷ - ۱۳۴۳ش.
- کلمات الشعرا، تالیف محمد افضل سرحوش، لاہور، ۱۹۴۲م
- نعت نامہ دہخدا، تالیف علامہ دہخدا فروینی، تہران.
- مآثر الامرا، تالیف میرعبدالرزاق حوامی صمصام الدولہ شاہوارخان، کلکتہ، ۱۸۸۸ - ۱۸۹۱م.
- مآثر رحیمی، تالیف ملا عبدالباقی سہاوردی، کلکتہ، ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱م.
- مقالات الشعرا، تالیف میرعلی شیر قانع ننوی، کراچی، ۱۹۵۷م.
- مقالات شبلی، تالیف علامہ شبلی نعمانی (اردو)، ح ۴ (اعظم گر، ہندوستان) ۱۹۵۶م.
- مسحبات النوارسج، تالیف ملا عبدالعادر بدایوسی، کلکتہ، ۱۸۶۹م.
- مدح الافکار (تذکرہ)، تالیف محمد فدرت اللہ گویاموی، منشی، ۱۳۳۶ش
- ہفت افلیم (تذکرہ) تالیف امین احمد رازی، کلکتہ، ۱۹۳۹م.
- ہمایوں نامہ، تالیف گلشن سوسگم دخیر بابر شاہ و بابر حمہ اردو ار رشید احمر ندوی، لاہور، ۱۹۶۶م
- ہند، سرزمین عجائب، تالیف مہرداد مہرین، تہران، ۱۳۴۷ش.
- ہند یا سرزمین امرا، تالیف ع. وحید ماریدرانی، تہران.

- 12- Indo - Iran Relation. By N.S. Gorekar.
- 13- Indo - Persian Relationship. By Riazul Islam. Lahore, 1970.
- 14- Influence of Islam on Indian Culture. By Tarachand. Allahabad, 1946.
- 15- Institutes Political & Military. By Timour (Tamerlane) Translated in English By Major Davy. Oxford, 1780.
- 16- Iran and India Through the Ages. F.C. Davar.
- 17- Memoirs of the Emperor Jahangueir. By Major David Price. U.S.A., 1968.
- 18- Persian-English Dictionary. By F. Steingass. London, 1957.
- 19- Persian Literature. By C.A. Storey (Sec.II.Fasc. 3) London, 1939.
- 20- Shah Jahan (The History of India As Told By Its Own Historians). H.M. Elliot. Calcutta, 1963.
- 21- A Short History of Muslim Rule In Indo-Pakistan. By M.A. Hanifi. Dacca, 1969.
- 22- The Sikhs. By Kushwant Singh. London.
- 23- Turk Lugati. By Huseyin Kazim Kadri. Cilt,3-4. Istanbul, 1943-1945.
- 24- Turckcede-Inglizceye Lugat. By J.W. Redhouse. London. Nov. 1890.
- 25- Tuzuk-I-Jahangir or Memoirs of Jahangir. Translated in English. By Rogers-Beveridge. London, 1909-1914.

R E F E R E N C E S

- 1- The Ain-i-Akbari, By Abul Fazl Allami. Translated in English By H. Blochmann, 1871.
- 2- Babar Nama (Facsimile) Ed. By Mrs. A.S. Beveridge. London, 1971.
- 3- The Cambridge History of India, the Mughal Period (Vols. III - IV) By W. Haig. India, 1957.
- 4- Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office. (Vols. I, II) Oxford, 1937.
- 5- Catalogue of the Persian Manuscripts. Part I. By Sachau and Ethe. London, 1889.
- 6- Catalogue of the Persian Manuscripts in the National Museum. Delhi.
- 7- A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English. John T. Platt. Oxford, 1968.
- 8- The English-Persian Agricultural Dictionary. University of Tehran.
- 9- The English-Persian Dictionary. A.A. Muntazim.
- 10- A History of the Persian Language and Literature at the Mughal Court. By M.A. Ghani, Allahabad, 1930.
- 11- The History of India, As Told By Its Own ~~Historians~~ Historians. The Mohammadan Period. H.M. Elliot. Ed. John Dowson (Mémoires of Jahangir) Calcutta, 1959.

